

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش مران ایزدی راست است که فرمان روانی هم او را دوست همه خسروان چاکر بار او همه خواجگان بنده راز او ستایش و سپاس فزون از اندازه و شمار شایسته درگاه و بایسته باک پادشاهیت که از نخستین روز روزگار تاکنون و او پسین هنگام روز شمار دست از پامی از روی آسج آفریده اما آن خداوندیش و بهستان شایستهش زرسیده و خواهد رسید پادشاهان بر کشور و فرمان رویان هر بوم و بر ریزه خواران خان کسره او و خوشه چینیان خرمن پرورده اویند زهی پاک یزدانی که خسروان جهانیش کینه بنده و مهران همانش بی و خواهند است ای بسا بندهکان را که بر او رنگ خسروی نشانیده وی بسی آزادگان را که بر نخر بنده کی گشاینده یکی برابر او و شاهی دهد یکی را بدر یا بامی دهد یکی را در تخت و تیغ و کلاه یکی را نشاند بخاک سیاه و درودی پامان بر پاک روان پیمان و خور بزرگ و به سنای ترک آن بر کزیده آفرینش و چراغ شمعان میشنیم تازی که کوی بی نیازی از میدان کنعان و پیشینان پیران بوده و پای پشوالی را بر آفریزی خویش افزوده ستوده پیمیر که از آفرینش کردون زده چهره اش و پیش و هم بر پروان پاک و میوه کان آن تاک که بر یک در سپهر برتری مای با مان و بر او رنگ سروری شاهی جهان مانند بهاره و پاینده باد اما بعد البته بر چه پوشیده نیست که در این اوقات وضع ترقی مملکت افغانستان بواسطه حسن کفایت و وطن پرستی و نفوذ امریاست و حکمرانی شخص والا حضرت امیر عبدالرحمن خان که امروزه قهرمان زمان و خداوند انسان است از چه پایه بگذرد درجه ارتقا یافته است افغانستانی که سالها مملکتی بی نظم و محل سکنا می جمعی طواف جابل و غیر متدن بود ماندک زمانی چنان ترقی فوق العاده نموده که در مخینه هیچ شخص سیاسی و انی مخلوط نگردیده بود و لهذا این فقره جابل انظار عموم گردیده مایل بودند که از روی بصیرت و حقیقت از حالات این امر بی نظیر اطلاع کامل بهرسانند ولی از برای هر کسی وصول بین مال و آرزو حاصل نمود از طرف دیگر شخص و

کتابخانه
موزه
تاریخ
مطهر



تبع اقصا ۷۰۵

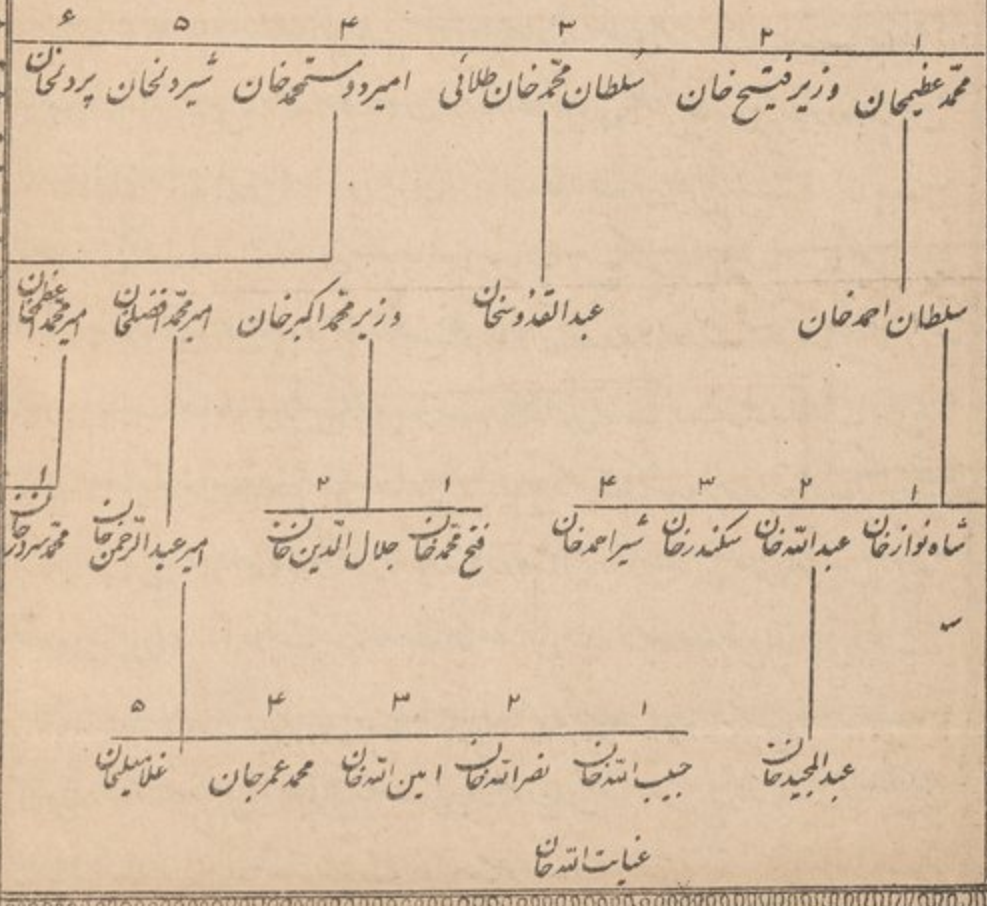
هو اعلى من آ

تاریخ کتاب مستطاب حال
والاحضرت امیر عبد الرحمن خان حکم
نافذ الامر مملکت افغانستان در دار
طهران بزور طبع آراسته گردید
در سنه ۱۳۴۱ هجری قمری

هو لیسع ای

از ملاحظه کتاب معلوم میشود که امیر معظم ایله بدون اغماض با کمال سادگی و بیما حظه شرح حالات خود را نگاشته است که چه عوامی را در این قبیل مدت زندگانی خود طی نموده است اگر چه بعضی اسامی و الفاظ بزبان انگلیسی تحریف شده بود ولی در این موقع با کمال دقت همه آنها را بقدر قوه و مقدور تحقیق و تصحیح نموده و همه جا ملاحظه تطبیق با ترجمه مترجم منظور بوده و مقید بقافیة و عبارات پرداز می و غیره نشده لکن از دانایان حوزه دین استعدای نماید که سرکاه منقصدی در عبارات ملاحظه فرمایند خورده نگیند و بحسب عفو و اغماض در نگیند و در گذردن و بانه التوفیق

پاینده خان بارگرنی شجره



162 (A 20522) Ind. Stud. (SHE) Persian



حضرت امیرمقتضای و ابانتمه ربک فحش میل بابر از الطاف خداوندی را در باره خود اظهار رحمت فوق
فوق الطافه بشه ی را از ماده خویش داشته بصرافت میل و طیب خاطر تاریخ حالات خود را در زمان گذشته
و خیالات مدبرانه خود را در ترقیات آینده این مملکت برشته تحریر در آورده بودند تا در سال قبل کتاب مذکور
کلی از وسائل متوسط یک نفر از منشی های مخصوص حضور والا حضرت امیرمظفر که در لندن بزبان انگلیسی طبع
نشر گردیده و از آنجا سیکه عموم انالی و سایر انالی مملکت اسپانیا از عمده دانستن بزبان انگلیسی بر نمیدانند
و از درک مطالب کتاب مذکور محروم بودند و نهایت اشتیاق را بدانتن حالات این شخص بزرگ را داشتند
و اکثری از آقایان اهل تاسف از نبودن این کتاب بزبان فارسی میسند و این بنده در گاه آله غلام
مقتضی خان قندهاری الاصل معاون جنرال قونسلگری دولت فخریه انگلیس مقیم خراسان که دارای بزبان ای
و تقریباً ده سال است در مشهد مقدس اقامت دارد و مشغول خدمات دولت متبوعه خویش است با سعادت
و دستیاری عالیجاه میرزا عبدالله خان منشی اول جنرال قونسلگری موصوفه محض خدمت بانبار وطن عزیز
کتاب مذکور را که مشتمل بر دو جلد است بدون حضور و اذن از زبان انگلیسی بفارسی ترجمه نموده بحلیه طبع در
آورد تا انالی مشرق زمین خاصه انالی ایران بخوانند و از حالات این شخص بزرگ آگاه گردیده بنهند
که طریقه ترقی مملکت در این جزو زمان بسته بکدام اسباب و وضع مملکت داری چگونه است؟ افغانستان
امروزه چه ترقیاتی حاصل نموده و چطور در تحت نظم و قانون آمده و خود را دولت مستحکم آراسته و مکرر صحت
جدیده و صاحب انظار انالی دنیا گردیده است در جلد اول کتاب مذکور امیرمظفر که حالات او اهل عمر خود را
بیان میسند که چه اتفاقات عجیبه بحسب ابرخ داده و چه رحمت ها کشیده و چه مرارتها دیده و چگونه کارها
بزرگ را از پیش برده و در چه خطر افاده و در مدت یازده سال که در ترکستان متصرفی روس بوده چه بنها
گشته و چه سختی ها دیده تا عاقبت تحت امارت افغانستان سیده در جلد دوم شرح اقداماتی که بحسب توجه
قوا و استعداد افغانستان نموده و تدابیر وضع و اخلیه و ارتباط امور خارجه مملکت خود را با وضع زندگان
شخصی خود و دستور العمل ها و نصایحی که بحسب اختلاف خود بیان نموده مندرج داشته است در واقع بیخ
سلطانی از مادشاهان گذشته حالات و اقدامات خود را با این صراحت و خوش آیندی نوشته است چه

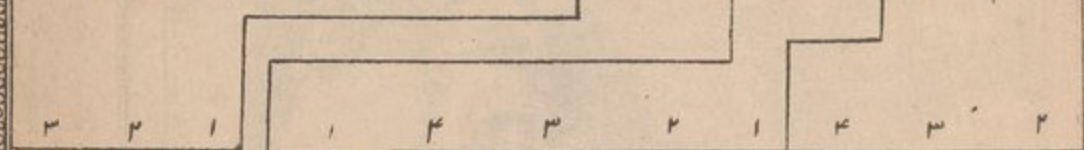
در احوال
میرزا...



شجره

۱۱	۱۰	۹	۸	۷
سید محمدخان	مردخان	رحم و خان	سید محمدخان	پیر محمدخان

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
محمد اکرم خان	امیر شریعلی خان	محمد امین خان	محمد شریف خان	ولیعصر خان	فیض محمد خان	محمد یونس خان	محمد حسین خان



۳	۲	۱	۱	۴	۳	۲	۱	۴	۳	۲
محمد اسحاق خان	محمد عزیز خان	محمد اسحاق خان	محمد اسحاق خان	امیر محمد یعقوب خان	محمد ابوبکر خان	محمد ابراهیم خان	محمد شمس خان	محمد اسحاق خان	محمد اسحاق خان	محمد اسحاق خان

احمد علی خان
موسی خان

اگرچه خانواده مرحوم پیر دوست محمد خان بسیارند در اینجا کنایه نشانند مقصود فقط شجره خانواده امیر عالیه افغانستان است که از این نقشه سهولت ظاهر میشود



هو اعلىٰم نخير

جلد اول

کتاب تاريخ افغانستان

و از تالیفات جناب مستطاب والا

حضرت امير عبد الرحمن خان حکمران فغان

و تصوير جناب امير عبد الرحمن خان

است في هزار سيصد و

بست و يك

۱۳۲۱

هو اعلىٰم لخصير

بسم الله الرحمن الرحيم

جلد اول از کتاب تاریخ حالات امیر افغانستان مثل برودارده فصل اول حالات اوایل
عمر از سنه ۱۲۶۱ الی سنه ۱۲۸۱ هجری زمانیکه نه ساله بودم پدرم مرا از کابل ببلخ احضار نمود در آن زمان پدرم فرمان
بلخ و مضافات آن بود وقتیکه وارد بلخ شدم پدرم مشغول محاصره شهر خان بود مدت دو ماه من در بلخ
توقف داشتم در بین این مدت شهر خان کاملاً مسخر گردید وقت مراجعت پدرم از شهر خان من قریب دو
فرسخ و نیم تا دست امام که خارج از بلخ است ایشان را استقبال نمودم چشمهایم بیدار پدرم روشن شد
پدرم نیز سجده شکر بجا آورده از سلامتی من خوشنود گردید با اتفاق یکدیگر ببلخ مراجعت نمودیم بعد از چند
پدرم حکم نمود مشغول درس خواندن شوم اگر چه سعی میکردم که تمام روز مشغول خواندن و نوشتن باشم
ولی خیلی کند ذهن بودم و از خواندن درس نفرت داشتم خیالاتم بیشتر بایل سواری و شکار بود هر چه
خوانده بودم فردا فراموش میکردم چون مجبور بودم بنویسم از زیر بار این کار بسیار من و ام اگر چه معلم
من خیلی ساعی بودم و درس بیاموزد ولی فایده نداشت پس از یکسال در سنه تازه که باغی هم متعلق آن بود
بجهت من در جاییکه موسوم به تختیقل و خارج بلخ بود ساختند به جهت یکی آنکه شهر بلخ کهنه و هوای سردی داشت
دیگر اینکه پدرم میخواست اوقات عبادت خود را در حرم فرار شریف بهل آورده باشد و تختیقل برابر شریف
نزدیکتر از بلخ بود متدرجا پدرم حرم سرا و دربار و سربازخانهها و کارخانجات خود را در آنجا بنا نمود و

اینجا هم نموده در مدت سه سال باغات و شربخانه خوبی احداث شد در بهار سال چهارم پدرم بجهت
 شرفیابی حضور پدرش امیر دوست محمد خان بکابل رفت و در اینجا جای خودش فرمان فرمای ترکستان
 داشت در مدت شش ماه رویه کار من چنین بود که روزها تا چهار ساعت بظهر مانده مشغول درس خواندن
 بودم بعد تا دو ساعت از ظهر گذشته در بار می نشستم بعد از اتمام دربار می خوابیدم عصری بجهت گردش
 سواری شدم در ابتدای زمستان پدرم از کابل بمن نوشت که قدم در حکومت تاشقرخان مقنن فرموده
 باید فوراً با هزار سوار و دو سوار نفر خاصه دار و شش عزا ده توب حرکت نموده اینجا بروم لکن بموجب
 این حکم عازم تاشقرخان شدم پس از ورود با بنجامر در امین خان برادر وزیر محمد اکبر خان
 حکومت آنجا را بمن تفویض نموده خودش عازم کابل گردید پدرم بمنفر نایب که امش حیدرخان بود
 بجهت من معین نموده بود این شخص محترم یکی از خوانین غزلباشیه و خیلی آدم باوقار و عاقل و صاحب
 طبل و علم و سر کرده دوست سوار بود پدر این شخص محمد خان نام شخص با کفایتی بوده است در کابل شش
 بسیار با اوستکی داشتند این اوقات وضع زندگانی من باین قسم بود که از اول صبح الی سه ساعت
 بظهر مانده مشغول درس خواندن بودم و از سه ساعت بظهر مانده الی دو ساعت بعد از ظهر در بار نشسته
 مشغول محاکمات بودم بعد از آن می خوابیدم پس از آن مشغول مشق نظامی و شکار و سواری و چوگان و غیره
 میشدم روزهای جمعه را که ایام تعطیل بود عمو تا تمام روز مشغول شکار بودم شب تاشقرخان مراجعت مینمودم
 پنج ماه بعد از حکومت خودم پدرم با اتفاق مادرم که از وقت حرکت من از کابل آنجا بود بجهت طلاقات من
 به تاشقرخان آمدند من از شرفیابی خدمتشان نهایت مشغوف شدم تا ایام بهار پدرم با من در تاشقرخان
 بود بعد عازم بلخ گردید مادرم را نزد من گذاشت من بهم مشغول تحصیل درس و کارهای حکومتی خود بودم
 و با مردم نظامی و اهلای تاشقرخان که چندین نفر از آنهاست خدمت من شخصی من بودند مهربان بود و بعضی آنها
 با آنها بذل میکردم اوقاتی که زراعت خوب بعمل نیامد تحفیف مالیاتی با آنها میدادم

بعد از مدت دو سال پدرم به تاشقرخان آمده محاسبات ولایتی را از من مطالبه نمود چون دید من با مردم
 بطور ولایت رفتار کرده ام از تحیفاتی که داده بودم انکار نمود من استمداد کردم در استرداد تحیفاتی که کرده ام

اصرار نمایند ولی قبول نکرده فرمودند با کدام این امر مجبورم زیرا که عایدی و ولایت کم است و مخارج شکر
زیاد تا مدت سه ماه باما بودند و تقسیر بیا صد هزار روپیه از تحقیق آنیکه من بر عاید داده بودم استردا نمود
بلخ مراجعت فرمودند بعد از رفتن پدرم من هم چون پدرم اقدام کامل ندارم که بموجب خیالات خود رفت
نمایم از حکومت استفا کرده نایب خود را بموض خودم بگومت تا شعر خان مقرر نموده به تخت پهل رفته اقامت
نمودم مجدداً مشغول درس خواندم شدم عصرهای پنجشنبه همیشه بشکار میرفتم و شام روز بعد مراجعت میکردم
که یک شب دو روز در خارج شهر بودم عموماً در دسته شکاری من تقریباً دو سبب تازی و قوش و چرخ و
دیگر برنده های شکاری و صد نفر غلام بچه و همراگان و سواران که تعداد همه تقسیر بیا صد نفر می شدند
موجود بودند بیشتر بیل بودیم در جنگلهای نزدیک همچون شکار نمایم و بعضی روزها اوقات خود را صرف گرفتن
ماهی در رودخانه (سوسن قنار) که رودخانه پیچیده نهر بلخ میباشد مینمودیم

در این وقت وزیر دربار محمد خان حاکم هرات پدرم نوشت که میخواهد دختر خود را بمن تزویج نماید پدرم
خواهش او را پذیرفته دخترش را نامزد من نمود از این کار دوستی بین مشارالیه و پدرم خیلی مستحکم گردید
یک نفر از ندبای پدرم سردار عبدالرحیم خان که از خانواده سردار رحیم داد خان بود آدم خیلی خدارو
بذاتی بود بطوریکه حمد مرض ارثی خانواده اش بود این شخص از نفوذیکه بدر بار پدرم داشت همیشه بمن
لغیه میوزید و خیال میکرد که اگر اختیار قشون بدست من باشد اقدار و ساقط خواهد شد و از این جهت آشتی
کاذبه نسبت بمن میداد و اکثر اوقات پدرم را بدون جهت نسبت بمن متغیر مینمود سپه سالار کل قشون پدرم
یک نفر انگلیس شیر محمد خان نام بود که تغیر مذکور شده بود این صاحب منصب که در انگلستان با اسمیل
معروف بود در مسئله اجمری در جنگ قندهار با شاه شجاع لشکر قدم اسپر نمود مشارالیه صاحب منصب
شجاع نظامی خیلی زرنگ و طیب خلقی بود و مرا خیلی دوست میداشت این شخص کبی از اشخاص با کفایت مان
خود محسوب میشد رتبه سپه سالاری تمام قشون بلخ را که تعداد آن سی هزار و پانصد نفر بودند دارا بود این
تعداد پانزده هزار نفر عساکر نظامی سواره و پیاده و توپخانه بودند مابقی لشکر درینف از سه طایفه یعنی
اوزبک و درانی و کابلی بودند همشما و عتراده توب استیم که من جمله آنها دو ازده عتراده توب در زمان

حکومت سردار کرم خان از کابل فرستاده شده بود مابقی آنها در کابل تحت نظارت پدرم ساخته شده بود
 حالت این قشون خیلی منظم بود زیرا که بر روز استمرازا آنها را مشق میدادند روزی شیر محمد خان ز پدرم
 خواہش نمود که مرا بجهت تعلیم نظامی باو بسپارد تا قبل از وفات خودش علوم و فنون خود را بمن آموخت
 باشد پدرم خواہش مشارالیه را پذیرفتہ من حکم داد هر روز بجهت دوسه ساعت نزد مشارالیه بروم و او
 بر قدر ممکن است بدون اینکه مرا بگذارد وقت ضایع ننمایم بمن تعلیم بدید من هم بطیب خاطر قبول نمود
 مشغول تحصیل شدم دوسه سال مشغول تحصیل فن جراحی و سنون حربیه بودم نیز پدرم چند نفر تفنگ ساز
 از کابل خواسته نزدیک مکتب من کارخانه مفتوح نمود وقت ظهر بعد از اتمام درس و تحصیل علوم بکارخانہ
 مذکور میرفتم و بدست خودم کار راہنگری و سوزان کار برای آموختم باین طور من صنعت تفنگ سازی تحصیل
 نمودم سه تفنگ و دو لوله کامل بدست خودم ساختم این تفنگها را از تفنگها بیکه معین من ساخته بودند بهتر
 میدانند عبدالرحیم خان سابق الذکر از ترقیات من حدود رزیدہ بخالفت من شروع با فساد کرد و روزی
 بر پدرم اظهار داشت که پیرت شرب شراب و کشیدن چرس معناد شده است حال اینکه ابد چنین عملی را
 ندانم چون خیلی جاہل بودم و از سرزنشهای پدرم بکن آمدہ بودم مصمم شدم از پنج فساد نموده زود پد
 زن خودم بہرات بروم درحینیکه مخیار مشغول تہیہ فرار بودم نوکرهای من ارادہ مرا پدرم اطلاع دادند پدرم
 تحقیقات بہل آورده چون میداین فقرہ صحت دارد مرا حبس نموده تمام اردو لہا و خلاصہ نوکرهای مرا از من
 گرفت این اشتباہ بیوفازہ من ایتھاماتی را کہ عبدالرحیم خان نسبت بمن میداد نماید نمودت یکسال
 مغلولاً در حبس ماندم و خیلی طول بودم بعد از یکسال شیر محمد خان وفات یافت و عبدالرحیم خان مقرر تصد
 بود کہ بجای مشارالیه مقرر شود چون پدرم در حق او ہم بدگمان بود کہ آدم خانی است لہذا بکنفر از نوکرهای
 امین خود را کہ از طائفہ طوخی و آہمش عبدالرؤف خان پسر جعفر خان بود بجهت سپہ سالاری انتخاب
 کرد جعفر خان شخصی بوده است کہ در چندین محاربات شجاعت خود را ثابت نموده و در جنگ قندہار کشته
 شدہ بود و این جعفر خان ہم کویا از اولاد جعفر خان نامی بوده است کہ وزیر شاہ حسین غلیجانی حکمران
 قندہار بوده وقتیکہ عبدالرؤف خان دید اور بجهت منصب سپہ سالاری لشکر انتخاب نمودند از قبول ان

فصل اول

استماع نموده پدرم گفت پس خودتان که یک سال است در حبس میباشید و حال برای تصمیمات خود رسیده است شایسته است بجای شیر محمد خان مقرر شود پدرم ابتدا از قبول این قهره انکار نموده گفت عبدالرؤف خان دیوانه شده است که میکوید شکر را در تحت حکم پریم قرار دهم از آنجا یکده اصرار نمودند مرا امتحان نماید آخر الامم پدرم راضی شد مرا بحضور خود بطلبید من هم بدون آنکه موی سر خود را اصلاح نمایم یا صورت خود را بشویم با بمان لباسیکه روز اول در حبس رفتم بودم و بزنجیر هم پایی من بود از حبس بجان حالت متقیما بچشم پدرم رفتم بچشم اینکه مرا دید چشمهایش پر اشک گردیده گفت چرا در تکب اینگونه حرکات شدی من عرض کردم خطائی نکرده ام سبب اینکه باین تنیه گرفتار شده ام تصور کنایت که خود را خیره خواهی شد ما با قلم میدهند اتفاقا وقتی مشغول نظرم بودم عبدالرحمنی خان داخل در بار گردید همیشه که او را دیدم گفتم اینست خانی که مرا مغلول داشته است وقتی خواهد رسید که ثابت شود از ما دور نفر که ام در خطا بوده است از شنیدن این کلام حالت عبدالرحمن از بیاری اضطراب و تغییر منقلب گردید ولی نمیتوانست کاری کند یا چیزی بگوید پدرم تمام صاحب منصبان نظامی را مخاطب نموده اظهار داشت که من این سپه دیوانه خودم را سپه سالار شما مقرر نمودم صاحب منصبان مذکور جواب دادند که خدا نکند سپه شما دیوانه باشد ما خوب میدانیم عاقل و بهوشیاری است و شما هم باید دانست و ثابت خواهد کرد که این کار اشخاص تک بجرام بوده است که او را مقرر نموده اند پس از آن پدرم مرا مرخص نمود بروم مشغول تکالیف خود باشم من با بحال شرف مرخص شده بجام رقم در این بین هم نوکرهای من دور من جمع شدند و بجهت استخلاص و خوش بختی من در تبریک میگفتند

روز بعد کارهای لشکری را بعهده خود کردم و کار خانجات و قورخانه را ملاحظه نمودم خبرال امیر احمد جان که در آنوقت سر رتب توپخانه بود و بعد از جانب من در هندوستان سمت و کالت داشت رئیس کارخانجات مقرر داشتیم و محمد زمان خان کمان دان را رئیس قورخانه نمود و سردار اسکندر خان که بعد از جنگلی کربین روسها و پادشاه بخارا واقع شده کشته گردید و برادر او غلام حیدر خان حالا سپه سالار کابل است با یکدیگر دیگر که هم اسم او از طایفه بارک زانی بود رئیس کل افواج پیاده مقرر داشتیم و خودم تمام ادارات از صبح تا شام ملاحظه نموده را پورت کارهای هر روزه را به پدرم عرض می نمودم و روز بروز پدرم از من

خوشتر میشد بقسمی قشون کاملاً منظم شده بود که بچوقت قبل از آن با بعد از آن دارای چنین نظم خوبی نبودند
 چشم این بود که صاحب منصبهای حالیه خیلی راحت طلب بستند و در زبان امیر شیرعلخان صاحبمنصبها
 عادی بگرفتن رشوه بودند و از تکالیف جزو صرف نظرمی نمودند مکن حالاً باید بواجبی که با آنها داده می شود خوشتر
 و راضی بوده بقاعده و خوبی از عهده تکالیف خود برآیند چنانچه شاعر دانانی گوید زینهار از قسیرین دنیا
 وقار است عذاب التار امیدوارم بقصنات الهی ملت من از ضیاع من بهره مند شده متذرت جانی
 نماند

چون پدرم از خدمات نظامی من راضی بود در امور لشکری مرا اقتدار کامل داد و امورات کشوری و محاسبات
 مملکت را بتصرف خود نگاه داشت بعد از مدت قلیلی پدرم عازم تاشقرخان گردید و من هم با فوج خاصه خود
 تا آنجا همراه من بودم حین ورود ما به تاشقرخان برادر میر اتالیق مرا سزا با بعضی بد اما بجهت پدرم آورد
 پدرم از مشارالیه پذیرانی خوبی نموده او را داد داشت که در اجتهت نموده پیغامی بجهت برادرش برود باین مضمون
 چون (قتله عن) که مملکت شماست این طرف و در چون واقع است و قرب جوار با افغانستان دارید میوه
 اینکه خود را تحت حمایت امیر بخارا بدانید باید خود را تحت حمایت امیر دوست محمد خان حکمران افغانستان
 و امیر دوست محمد خان را در خطبه خود داخل نمایند زیرا که این رویه حالتی شما باعث تو بین افغانستان آری
 این پیغام میر اتالیق نسبت برادرش متغیر گردیده خواست او را جس نماید ولی مشارالیه بجهت تاشقرخان
 نمود سوارهای میر اتالیق او را تعاقب نموده در مقامیکه آتش ابدان است باور رسید و سگیرش نمودند
 اگر چه محض رسیدن این خبر دست از قشون خود را بکلیک او فرستادیم لکن قبل از رسیدن اینها مشارالیه کشته
 شده بود سوارهای ما همین قدر کار کردند که سوارهای میر اتالیق را شکست داده بانوش برادر او مراجعت نمودند
 میر اتالیق که خبر شکست سوارهای خود را شنید بشکایت نزد امیر بخارا (امیر مظفر) عازم گردید امیر مذکور
 بعد از فوت پدر خودش در همان سال تحت نشسته بود و بجهت رفع اغتشاش داخلی مملکت خود در شهر موسوم
 بکهار متوقف بود امیر بخارا شکایت میر اتالیق را مسموع داشته میدتی و چادری بجهت او فرستاده بود
 گفت که چادر مذکور را در خاک خود افراشته میدق را در جلوان بسپار نماید تا افغانه برسند میر است

باد کرد که آنچه لازم بود بدتش آمد لهذا بولایت قه غن مراجعت نموده پیغام جبارت آمیزی مافراستاد
 وضع مشارالیه را با میر دوست محمد خان اطلاع داد امیر دوست محمد خان پدرم حکم فرستاد که لشکری کیل شده
 قه غن را مقترف شود پدرم برادر خودش سردار محمد عظیم خان پیغام فرستاد که از گرم و خوست که حکومت
 آنجا را داشت حرکت نموده بملاقات او بیاید من بهم تا بیگ با استقبال او رفتم در موسم بهار قبل از اینکه لشکر
 عازم قه غن شود من بجهت شش روز مرضی حاصل نمودم که نظم امورات اکاملاً ملاحظه نمایم و چون معین نمودم
 که همه چیز منظم است از پدرم نیز خواهش کردم که خودشان بهم شخصاً نظم کار را ملاحظه نمایند پدرم از انتظامات
 اظهار رضایت نموده بیکر اسب با براق و زین طلا و یک کربند با شمشیر مرصع بمن مرحمت فرمود گفت
 برو خدا امر است باشد و تو را با او سپردم دست پدر را بوسید بعد از دو روز تحت حکم عمومی سردار محمد عظیم خان
 سپه سالاری لشکر مقرر شده حرکت نمودم پس از ورود تا شعرخان امانی آنجا که در خیلی دوست میداشتند از من
 پذیرائی خوبی نمودند من اردوی خود را در میدان نمازگاه قه غن رسد داده بجهت اظهار امان از امانی تا شعرخان
 تمام روسای شمس البهانی دعوت نمودم بعد با هم روسای مذکور نسبت بمن و لشکر من وفاداری نمودند
 تقریباً بعد از پانزده روز عمومی با من ملحق گردیده بجهت یکدیگر عازم میک شدیم بعد از چند روز وارد آنجا شده
 سه روز طساق نموده تهیه آذوقه و مال بنده دیده از آنجا روانه شده بعد از پنج روز بقلعه غوری رسیدیم بنا
 قلعه تصرف لشکر پیاده و سواره میر امانی بود پس از ورود با بنامن لشکر خود را که تعداد آن میت هزار نفر بود
 با چهل عراده توپ بمقابل قلعه مذکور صف آرانی نمودم که دشمن معاینه نماید بعد از این صف آرانی در نقطه
 اردو زدیم عصری بجهت چند نفر صاحب منصب نظامی مواقع قلعه را ملاحظه نموده نقاط مناسب بجهت توپها و غیره
 معین نمودیم و نیز حکم دادم لشکر با سازند و در تاریکی شب بقباب طرف خندق برنده تا صبح روز دیگر بمیکه
 با تمام رسانیدند بعد از ظهر آن روز میر امانی با چهل سواره خود را از بالای کوه تقوینیکه داخل قلعه بودند
 کرد تا آنها را وقت قب داده باشد که و سینه انداخته نمایند بجهت مشارالیه را آنجا دیدم بجهت جلوگیری اینکه اگر میخوا
 لشکرهای ما حمله نماید تواند من با دو هزار سوار و دوازده عراده توپ قاطری و چهار فوج پیاده از عقب سرواغمه
 آدم میرند کور از نزدیک شدن با غیر بود تا اینکه من حکم دادم توپهای بزرگ را آتش دهند ازین جمله
 با

با نمودم و مشارالیه از وقت لشکر من بی اطلاع بود با تمام لشکر خود و نیز از نهادن بعد از آن من بار دوی خود
 مراجعت نموده تا یکساعت به نصف شب مانده بقهاری ملاحظه نموده و پس از اطمینان اینکه قزاقان و کوردها بر یک بجای
 خود حاضرند آن وقت بچادر خود رفته استراحت نمودم روز بعد وقت طلوع آفتاب لشکر را ملاحظه نموده و بنا
 بر مراجعت پیش قزاقی بقاصد سه فرسخ فرستادم که در اینجا از مالهای بنده حفاظت نموده اگر دشمن بقصد
 نماید جلو گیری کرده از حرکات آنها مطلع دارند بعد از سه روز خبر رسید که تقریباً بقاصد چهار فرسخ در مقام
 موسوم بچشمه شیر میت هزار سواره پنهان شده اند و ظاهراً مقصدشان این است که با مالهای بنده که بطرف
 اردوی ما عبور می نمایند حمله نمایند من فوراً چهار هزار سوار و دو عتراده توب انحر تحت حکم غلام محمد خان پوپل
 و محمد علم خان مقرر داشته حکم نمودم بر آنها حمله نمایند مشارالیم بقدری خوب از عهده این ماموریت برآمد
 که بعد از زد و خورد جزئی سوارهای قه غنی را شکست داده و هزار نفر از آنها را اسیر نمودند و بقیه اتیف آنها
 به بغلان که میر آنها در آنجا اردو زده بودند فرستادند

وقتی که این خبر بقیه غنی رسید میر اتلیق که بقاصد چهار فرسخ و نیم خارج از قه غنی اردو زده بود خود را باخته
 بطرف قندور عقب نشست و از سوارهای یک من چشمه شیر فرستاده بودم هزار نفر از آنها به بغلان رفته آنجا را
 متصرف شده و بقیه آنها با فتح و نصرة بار دوی من مراجعت نمودند با شخاصی که در این جنگ شجاعت نمایان
 کرده بودند عمومی انعامات داده بعضی از آنها را محفل نمودند عصر همان روز بجهت ملاحظه سکرها رفتم و در پشت
 سکرها سربازهاییکه در قلعه محصور بودند تکلم نموده بآنها گفتم که شما مسلمان میباشید و من هم مسلمان هستم شما خط
 نمودید که میر شما شکست خورد لکن این کار جاهازه است که شما مشغول کشتن مسلمانهای لشکر من و کشته شدن
 از دست آنها باشید قلعه را بتصرف من بدمید بر قسمی که رضایت شما در آن باشد با شما صلح میسازم ولی آنها
 جوابی ندادند لکن در آن شب بعضی از صاحب منصبهای خودم حکم دادم وقت طلوع آفتاب بقرار ذیل تعلیم یور
 بسته

اولاً بسو قلعه که نقطه خارج از خندق بود و خندق هم با طرف این مقام داشت حمله کردند و قبل از اینکه شروع
 بجهت نمایند حکم دادم تا چاشمشگاه از توبهای بزرگ کلوله بپندازند مقصودم اینکه دشمن را مخوف نمایم و حکم دادم

فصل اول

تو بهما سکت شد معده وی از سر باز با اطراف ارک متواتر احمه نمایند تا توجه دشمن را از سوره قلعه که آنجا
نقطه حقیقی جهت حمله قرار داده بودیم منصرف نمایند و مقرر شد هشتم قسمت بزرگ لشکر من سکتا به بظرف نقطه
پیش بروند و از دیوار بالا رفته یک مرتبه صدای پا چار یار بلند نمایند تمام این دستور العلمهای
مرا اجرا نمودند دشمن از حصار خارجی بارک داخلی گریخت خندق اطراف این حصار در فرج عمیق بود
سه فرج عرض داشت خوش بخت آن آب خندق خیلی صاف بود باین جهت صاحب منصبهای من بی را
که از بی باقیه و تقریباً یک فرج زیر آب قرار داده بودند نتوانستند بیخندند اما نعره های بلند نغمه صاحب
منصبهای مذکور خود را در آب انداخته بظرف مقابل گذشتند سر باینهم فوراً بانها اقتدار نموده باز را با هم
متصرف شده دیوارهای ارک را سوراخ نموده بظرف اشخاصی که داخل ارک بودند تیر اندازی نمودند درین
این واقعه من کاغذی بحاکم ارک نوشتم که اگر خود را تسلیم نماید جان و مال عساکر او را امان خواهم داد
آنها را مثل رعایای خودم خواهم دانست و حکم دادم دیگر تفتک نیندازند و این کاغذ را بدست یکی از اسرا
داده فرستادم حاکم و سرکردهای ارک بیستون آمدند که شخصاً بمن جواب بدهند و در باب شرایط تسلیم
شدن مذاکره نمایند شرایطی که من اجازت داشتم قبول نموده در وازار ارک شکر و انانی انجام داده دست سپردن
آمدند بیشتر این بارانند عمومی فرستادم و او را و سارا خلعت داده آنها را ترخص نمود بخانههای خود بردند
آنها کاغذ را به نظر بود ولی چون میر آنها از علم جنگ بی بهره بود برای آنها نقطه ده روزه از وقت تهیه کرده بود
هر گاه من محمد خود را بتاخری انداختم خودشان مجبومی شدند تسلیم شوند ظاهراً امیر آنها خیال کرده بود که
چادر و بیدتی که امیر بخارا بانها داده است مکتبی خواهد بود که از لشکرهای زیاد کمنداری نماید خدا را باین من
بود که چنین اشخاص معقل را خلق نموده است

کسان میرا تالیق از این رفتار و وفایه ماشوف و متعجب بودند زیرا که سرکردهای آنها کهلکهای زیاد در باطل
افاغنه با آنها نموده بودند و حال که خوف آنها زایل شده بود جمعی از آنها متفرق شده بخانههای خود رفته میر
با چند نفر از همراگان و فادار خود را از ملک قدغن خارج شده به رستاق نزد میرهای بدخشان پناه بردند
این خبر فوراً از غوری حرکت نموده مغلان که پای تخت بزرگ بود در قیم و از آنجا تمام روسای ولایت مراسلات

فرستاده بانها اطمینان دادیم که آنها را بنگاهداری خواهیم نمود و بعضی از آنها را مخلص نمودیم حکام و قضات تعیین نمودیم بعد از انجام این امورات از بندگان حرکت نموده بخان آباد رفته متصل رودخانه در نقطه زمین تفسی اردو رودم و از آنجا دو فوج سرباز و یک هزار نفر خوانین سوار اوزیک و پانصد سوار افغان پانصد نفر خاصه و پانصد سوار قاضی بطرف تالیخان فرستادیم عیون محمد امین خان سپه امیر دوست محمد خان با سردار این لشکر مقرر نمود بعد از آنکه این لشکر از رودخانه بارکی گذشته وارد تالیخان شدند فوراً متصل قلعه سکر تا قریب داده در مدت قبلی قلعه را خراب نموده در این بین عمومی من و من در خان آباد مصروف تفریح و تکیه بجهت شهر تازه تصرف شده لازم است بودیم و یکی از این کارها این بود که اسم جدم را داخل خطبه بخان

بعد از مدت قبلی امالی اندراب و خوست بجز یک میرا تالین و میرهای بدخشان بنامی یا غیکری را نهاده بحاکم خود شوریدند من از خان آباد چهار سوار سرباز تحت حکم سردار محمد عمر خان و دیگران بملک حاکم مذکور رفتم جدم نیز دو فوج سرباز و هزار نفر خاصه دار و هزار سوار و شش سوار با سردار محمد شرف خان از کابل آنجا فرستادم این دو لشکر در مقام موسوم به بزوره به یکدیگر ملحق شده با یاغیان دعوا نموده آنها را کاملاً تسبیح نمودند و در آنجا از یاغیان در میدان جنگ کشته و زخمی شدند بعد از این فوج پانصد نفر ساخلون نزد حاکم اندراب گذشته برود لشکر بخان آباد و کابل مراجعت نمودند

میرفته غن که جز خرابی تالیخان را شنید از رستاق حرکت نموده از رود جیون گذشته در مقام موسوم به بضا نزدیک قلاب ساکن گردید در آنوقت میرسهراب بیک میرقلا ب بود که بعداً امیر بخارا و اورا شکست داده مشارالیه مجبوراً مملکت خود را گذاشته کابل آمده یکی از اجزای خیلی محترم دربار من گردید چون میرسهراب بیک یکی از اقوام میرا تالین بوده ده هزار سوار میرا تالین داد و امالی بدخشان بهم ده هزار سوار با و دادند این جمعیت با ده هزار نفر که میرا تالین از خود داشت متفقاً ز محلات قریب اردوی من و قلعه جات حضرت امام و یحیی محمد آورده هر چه از مالهای بنسب بدستان میافا و غارت می نمودند سوارانیکه من بجهت پیش قدمی اولی ما کرده بودم اتصالاً با این جمعیت مشغول زد و خورد بودند و از طرفین صد نفر دست نرفته می شدند که زیرا که اسیر شدند من بهین توب میگردانم در مدت سه ساله اعتقالتش تعدا کسانیکه باین قسم من گشته ام

تقریباً پنج هزار نفر شدند و تعداد کسایکه از دست لشکر من کشته شدند هه هزار نفر بود
 بعد از یک سال که در ظرف این مدت سردار محمد امین خان در رفع اغتشاش ساعی بود نوشت که بجهت دفاع
 پانزده هزار خانوار دشمن بدخشان لشکر کفنی ندارم بایک گنگ نفرستید یا مرا بجهت خواهم نمود چون
 جوابی ندادند شد آخر الامر بدون اجازه عازم خان آباد که در بدعموی من و من بایک کیر مشورت نمودم
 من اظهار داشتم حاضر م بجای سردار محمد امین خان آنجا رفتم جنگ نمایم و کفتم بسیاری خدا فقط باشم
 قاطری و پنج هزار سوار ولایت منظم می نمایم عمومی من جواب داد که این امر خیلی مشکل است چون جوان
 ملحق شاید خود را با بازی من جواب دادم شما ثابت خواهم کرد که خود را نخواهم باخت و همان روز عازم شدم بعد
 علی مسافت زیاد در دایخان شدم شکر از دیدن من مشوف شده سردار محمد امین خان را در بین راه
 ملاقات نمودم اگر چه سردار مذکور عمومی من دشمن از من خیلی بیشتر بود چون ظاهر بود خیلی کم جرات من روی
 خود را از او برگردانیده همین قدر با و کفتم شما باعث تنگ عازم و پدر نامور خود امیر دوست محمد خان می باشید
 دو روز بعد از رسیدن من مالی رستاق بدخشان بوجوب دستور العمل میر یوسف علی برادر میر شاه فیض
 آبادی دوه هزار سوار نامور نمودند که محالات اطراف اردوی من و جلگه تالیخان ایچا پند سوار نامی که کور با
 بنه اردوی من که بغر اولی دویست نفر خاصه دار و پنجاه سوار حاصل آذوقه بودند بقتل محک نمودند این اشخاص فوراً
 قاصدی را نزد من فرستادند که از این قصه مر مطلع نماید و خودشان باز دانه که کفتمشان بود مشغول دفاع
 شدند وقتی پیغام آنها من رسید فوراً بقتضی نفر سه باز بنگر آنها فرستادم و اینها غارت کنندگان
 شکت داده شتر و بابو نامی بنه را سالماً بار و و رسانید بعد از دو روز این جمعیت با غمی بقتضی با سید
 آنجا اطاعت مرسبول کرده بودند و بجهت زیاد فرستادم یا غیما را متفرق نمودند و آنجا
 ده نفر اسیر و دویست اسب کرفند تا مدت سه ماه بهین نوع زود خورد ما داشتیم تا اینکه روزی
 یک نفر ایشان که یکی از زوسای و حافی میسری قته غن بود مرا بشام دعوت نمود من دعوت او را قبول
 کرده با سیصد سوار نظام و دویست سوار درین منزل اورفتم منزل ایشان مذکور از اردوی من بفرسخ
 مسافت داشت احتیاطاً بدون اطلاع او صد سوار را بطور پیش قراول فرستادم که بفاصله معینی با طرف

منزل او باشند بعد از قدری صحبت که با میزبان خود داشتیم در تهیه آوردن شام شد در این بین یکی از
 سوارهای پیش غراول من خبر آورد که لشکر زیادی با آنها آمده آنها مجبور شده اند اندک اندک تفرقت
 من فرزند میزبان خود را با سپرهایش اسیر نموده حرکت کردم که بسوارهای خود طحی شوم و نیزه کنیف سوار را با
 خود رستمادم که هزار سوار و یک فرج پیاده و دو نوب فوراً بکک من بفرستند بجهت اینکه وقت نشود
 حکم دادم سواران توپچی ما و سربازها عقب سر خود سوار نمایند چون دیدم تعداد لشکر باغی تقریباً هزار
 نفر هستند که بطرف ما می آیند من جمعیت قبیل خود را بهشت قسمت منقسم نمودم و هر قسمی را از یک یک نفر با صد تن
 قرار دادم قسمت بزرگتر از خود نگاه داشتم و چنین حکم دادم که قسمت اول شلیک نمایند و قیله دسته اول
 شلیک نمایند و قیله دسته اول محصور شوند و اتفاقاً همین طور هم واقع شد قسمت دوم شلیک نمایند و وقتی که
 دسته دوم محصور شدند دسته سوم حمله بریزد و بگذراند اما اینکه همه آنها مشغول جنگ شدند و کار با یکجا کشید
 که من با دسته بزرگتر که داشتم شمشیر تار کشیدم دشمنان حمله نمودیم در این بین کمک هم از اردو رسید به جهت
 اجتماع حمله ور شدیم با غیما از جهت اینکه بطور تفرقه با دستجات لشکر من مقابله داشتند خسته شده کلاکت
 خورده فسر نمودند و پانصد نفر زخمی در میدان جنگ کشته شدند که صد نفر از این زخمیها مردمانی اسیر ما
 شدند از سربازهای من فقط صد نفر کشته شدند از این فسخ کامل بردشمنی که تعداد آنها خیلی از ما بیشتر بود
 سگرازه خداوند را بجا آورد شادمانیها کردیم در میان اسیرانیکه ما گرفته بودیم ده دوازده نفر از خویش
 رستاق بودند که اینهاشان مذکور را دشنام داده می گفتند مشارالیه باعث گرفتاری ما شد چون میرهای ما
 نوشته بود اگر شما لشکری بفرستید که بجهت شکست دادن دسته مستحضر رئیس قشون افغان کتفی باشد
 من اورا بشما تسلیم خواهم نمود با امید پیشرفت این کار میرهای مذکور این سسر کرد و از اباده هزار سوار فرستاد
 بودند ولی کاری از دستشان بر نیامده اسیر جنگ من شدند خیلی از شب گذشته بار دوی خود را بجهت نمود
 را پورت این فقره را بموی خود بخان اباده ایشان مذکور را هم تحت انظار انجا فرستادم اسیرهای خیر
 بخان سپردم تا بهبودی حاصل نمودند آنوقت بعضی از آنها خلعت و بعضی خنجر جی داده مرخصشان کردم
 و با آنها کفتم املی وطن خود را ترغیب نمایند که حادثه ناخوش ما را جرات ترک نمایند و نیزه پنیا می میر آنها دستا

صل اول

که اگر میل جنگ در اید شما و برادر شما آشکارا بمیدان حاضر شوید نه اینکه مشغول جید بازی شده از یک طرف غیر
 نزدیک بر پهنه چل فرستاده اظهار دوستی نمایند و از طرف دیگر مخالفت و اقدام میکنند و نیز بانها استوار
 و آدم که بگویند اگر پدرم خواسته باشد به نشان اتصرف نماید میر انجا قوت مغایرتش ساعت ابا من نخواه
 داشت امرای قه غنی را را نکرده ولی بجهت اقوام آنها که ولایت خود را که داشته بخاک بخار راقه بودند
 پیغام فرستادم که اگر با وطن خود مراجعت نمایند اسرای آنها را که بدست من هستند تماما بقتل خواهیم رسانید
 و نیز خود این اسرا را محک شدیم که کسان خود پیغام فرستاده آنها را نصیحت نمایند که بی ترس و بیم مراجعت
 نیج این اقدام چنین شد که چند نفر از علمای قه غنی از جانب آنها آمدند با من مذاکره نمایند من بانها قسم یاد
 نموده گفتم اگر االی وطن شما حرکت مخالفه نسبت به دولت افغانستان ننمایند و رعایای آرام با وفا باشند
 مثل رعایای خودم بانها سلوک نموده سدهای و تقویت از آنها خواهم داشت وقتی که علمای مذکور بقول من
 مطمئن شده مراجعت نمودند و سسر از خانوار که بجهت کرده بودند تماما با واطان خود برگشته در تالیخان ساکن
 گردیدند

پیامی که بتوسط اسرای بدخشان میر یوسف علی تندر فرستادم در خاطر او اثری نکرده مشغول تاخت و تاراج
 بود بعد از چند هفته که فی الجمله با نیت گذشت میر یوسف علی با میر قه غنی و میر قلاب و برادر خود شش میر شاه مشورت
 نموده آنها را ترغیب نمود که فقط باین نوع میسر شوند کلا با غلبه نمایند که عساکر خود را متفق ساخته در دو نقطه یعنی
 تالیخان و چال در یک وقت بی باکانه بمار حمله نمایند در حال از لشکر ما چهار صد سرباز نظام و چهار صد نفر خاصه
 پانصد سوار و دو عسکره توب قاطری بسره کرده کی یک نفر صاحب منصب شجاع مجرب که همش سردار محج
 علم خان بود معین بودند دشمن طرح حمله را باین قسم قرار داده بود که دسته قبیلی از آنها نقاط حول و حوش ما را
 تاخت نموده ما را فریب دهند که آنها لشکر منظمی نیستند بلکه فقط دسته تاراج کننده میباشند و ضمنا بقدری
 چل نیز اسوار شبانه خود را در باغهای تالیخان بسره کرده کی میر علی ولی پسر عموی میر آتین نینسان نیما
 صبح روز دیگر صد نفر از این سوارها از کینگاه خود بیرون تاخته صد شتری را که بچرا رفته بودند بردند سر کرده سی
 غرا و لها غفلتانه دویست سوار از فرستاد که با غیما را عقب نشانید مشتری را از آنها بگیرند وقتی این خبر

رسید بر کرده مذکور حالی نمودم که در فرستادن نه قلی بدون سخیدن قوت دشمن اشتباه کرده است
 زیرا یقین داشتم که صد سوار شتر با یک نزدیک بقوا و لها بودند کاری نخواهند داشت مگر اینکه لشکر آنها در این
 نزدیکها مخفی شده باشند فوراً حکم دادم تمام لشکر من بجهت جنگ حاضر و آماده شوند و این خیال من صحیح
 بود زیرا که تا وقتی لشکر من حاضر شدند دیدم که از دویست سوار یکصد و شصت سوار خود را از جنگ دشمن خلاص
 نموده بسر کرده کی یک نفر از صاحب منصبهای شجاع من جلوریز بطرف ما میانید و چهل هزار سوار دشمن از آنها
 تعاقب دارند من احتیاطاً تو بهای خود را با دویست نفر سرباز گوی که آتش (دارت بوز) بود که اشتباه
 و به تو چیمیا دستور العمل داده بودند تا حکم ندیمم تو ب بیندازند و سواران نفر سرباز را بطرف من و پانصد
 نفر از طرف یسار دشمن مقرر داشتم و خود با بقیه سوار و پیاده خارج از سنگرها با دشمن مقابل شدم وقتی
 لشکر با کما مشغول حرب بودند و توجه دشمن بکلی مصروف جنگ بود تو چیمیا را بقتب سردشمن فرستادم و
 بشکرهای پیاده که بطرف من یسار دشمن بودند حکم دادم شلیک نمایند و خود هم از زو بسخنی حمله نمودم
 دشمن از باریدن کلوه از هر طرف سر اسیمه شده و از تعداد لشکر من خبر نگرتبه از جا کنده شده و رو بقتب برشته
 با تو چیمیا مقابل شدند چون دیدم دشمن متزلزل شده است سوارهای خود را بر آنکستم که جدا حمله نمایند حمله سوارها
 صفوف دشمن را بر هم زده کما شکست خوردند این جنگ شراعت امتداد داشت از طرف دشمن سه هزار نفر
 در میدان جنگ کشته شد و از طرف ما تخمیناً صد نفر کشته و چند نفر زخمی شدند شصدها سیر و پنجاه اسب از دشمن
 بدست ما افتاد من حکم دادم سناری از سربازی مقتولین دشمن ساختند تا بقیه دشمن خائف شوند بعد از پورتی
 در باب این فستج بزرگ مجموع نوشته از نصرتی که برای ما حاصل شده بود او را تبریک نمودم
 یا غیما یک بطرف چال رفته بودند چون تعداد آنها فقط دو آرهه سوار نفر بودند چندان ایستاده کی نکردند
 میر با یک و میر سلطان مراد سر کرده آنها بودند بعد از زود خورد و خرنی شکست خورده با رزمیهای خود فرار نمودند
 صد نفر از کشتههای آنها در میدان جنگ ماند و میر با یک از اسب افتاده پاشش شکست بمردان او مشتاک
 با خود بردند بعد از این فتوحات قطعی میرهای بدخشان یقین حاصل شد که با سربازهای تربیت شده نظام گها
 در میدان جنگ نمیتوانند و برد شوند نهایت کاری که از دشمنان بر میآید همین است که طریقه تاخت و تاراج

فصل اول

دگر و فریب اجاری بداند چون مقارن این اوقات میر مظفر میر نجار مایل بود به بسند افغانها با اهل
 بدخشان چگونگی رفتار مینمایند از روی چون گذشته باین طرف و آمده توقف از آنجا یک جمعیت لشکر
 فقط ده هشتاد و پانصد نفر بود به عمومی نوشت که از بیست هزار نفر سربازیکه با خود دارد و از ده هشتاد و پانصد
 سرباز ظایفه خرجی را نزد خود نگاه داشته است هزار نفر دیگر را بر سر کرده کی من بجهت کمک نزد او بفرستد
 اوقت باین جمعیت خواهد توانست ولایت محافظت نموده در صورت لزوم با دشمن بکنید و نیز احتمال
 داشت در میان عیالی از کبک با هم طوای عام برپا شود زیرا که اینها هم از ظایفه میسر نجار بودند و بواسطه
 اینکه عمومی از وضع ترکستان بی اطلاع بود از این فقره خائف گردیده بمن نوشت تا اینجان را که داشته باشم
 خودم عازم خان آباد شوم من بخواهم نوشتم بهتر خواهد بود همین جا حاضر باشم که در صورت لزوم حرکت
 نمایم بدلسانیکه ولایتی را که بعد از این همه جهد و جهد و زحمات تازه کی متصرف شده ایم خالی گذاشتن آن از
 جهت حفاظت کارهای ماضی عقل و تدبیر است ولی عمومی باین دلیل صحیح من کوشش نداده مجدداً نوشت
 و اصرار نمود که فوراً حرکت نمایم چاره جز اطاعت امر نداشته صبح روز بعد بان تمام عساکر خود حرکت نمودم چون
 مال بند برای محل قورخانه بقدر کفایت گذاشتم قرار دادم هر قدر قورخانه بر زمین ماند من سربازان و سواران
 تقسیم نمایند که بر شخصی قدری بیشتر از اسباب خود با خود عمل نماید و چون میداشتم تهیه آذوقه بجهت لشکر در
 خان آباد خیشی اشکال وارد صد سواران فرستادم که از پنج مای امانی آرد بوز که پانزده هزار کوفته شدند
 هر قدر بتوانند تاراج نموده با خود بیاورند بعد از این لشکر خود را بته دسته منقسم نمودم دسته اول را بر
 کردی سردار شمس الدین خان پسر سردار محمد امین خان در جلو مقرر داشتم و بنده و بیمه را که مشتمل بر لشکر
 پیاده نظام و یک فتمت از سواره نظام و چهار توپ بود در وسط قرار دادم و دسته سوم را با تمام توپخانه
 پیاده نظام و یک فتمت سواره نظام در عقب تعیین نمودم صد سوار را که بجهت آوردن کوفته فرستادم و در
 در قلعه موسوم بخواجه جنگل بمن طمعی شدند امانی تا اینجان از این حرکت تا که بقتلاً واقع شد جری شده عقب سربازان
 تعداد آنها تقریباً پنج شش هزار سوار بودند ولی جرات میکردند با حمله نمایند بجهت جلوگیری این کار یک فرج سربازان
 حکم دادم در غار که تقریباً هزار ذرع طول داشت و کنار راه واقع بود خود را مخفی نمایند تا بنهاد دستور العمل دادم

که سوارهای باغی از محاذی غار بگذرند با آنها شکیک نمایند بطوریکه قرار داده بودم حسامی حکم نمودند چون لشکر
من صدای شکیک استنید بر کشته سوارهای باغی حمله نمودند این یورشش که غفلتاً از جلو و عقب سوار دادند
شد آنها بجای برآسید شد با طرف پرکنند شد بعضی از آنها خود را برود خانه انداختند بعضی از آنها کوه کز
که از کوهلهای ما محفوظ باشند من حیث المخرج چهار صد نفر از این سوارها تلف شدند بعد از آن بیرون حینت
بطرف خان آباد میرفتم وقت شب یکی از توپهای ما حین عبور از رودخانه آب افتاد دیدم سربازان سوار
توپ را از آب بیرون بکشند خودم پیاده شد با چند نفر دیگر توپ را از آب کشید بساحل رسانیدیم ولی
تمام لباسهایم تر شد غیو استم از سگر جدا شده تغییر لباس دهم سربازان با میرزهای خشک جنگل را آتش زد
لباسهای خود را خشکاندم تقریباً دو ساعت از طرک گذشته و قهیکه نزدیک خان آباد رسیدیم صدای شکیک
زیادی که ظاهراً از طرف اردوی عمومی من میآید شنیده شده سردار شمس الدین خان اخبار داشت که این
توپها از سوارهای او زنگ میبند که اردوی عمومی را باید تاراج کرده باشند ما باید بطرف کابل
فرار نمایم من جواب دادم تعریف لیری شمارا در جنگی که در ۱۲۰۰ هجری بخانت انکلیسها شده بود شنیده بودم
خالا بشاعت شما کجارت مشارالیه سکوت نمود من شش نفر سوار نزد عمویم فرستاده پیغام دادم که صدای
شکیک از اردوی شما می شنوم و من مطمئن شده ام که همین جا توقف نمایم بعضی رسیدن خبر از جانب شما
حاضرم بر ستمی لازم باشد بجهت جنگ حرکت نمایم بعد از یک ساعت شخصی باخت نزد من آمده خبر آورد که این توپها
بحکم عمومی شما باشد و یا اینکه امیر بخارا از بسا که ریخته و از خون گذشته است شکیک مینمایند
توضیح آنکه از قرار معلوم یکی از نوکرهای شخصی پدرم موسوم بخلا معلی خان که آدم بهادر و مجرب در میدان جنگ
جرات شیر داشت و مر کرده قسم او لهای سرحدی کناره چون و دارای حکومت سهند از جمله سنده نهر بلخ بود
بجهت ملاحظه سرحد بلخک و بسا که رفته اتفاقاً بدو سوار از سوارهای امیر بخارا بر خورده فوراً بطرف کابل
شکیک نموده اند بعد از دو خورد و جرنی سوارهای مذکور بطرف اردوی میر مظفر فرار نموده اند بعد از دو خورد و جرنی
سوارهای مذکور بطرف اردوی میر مظفر فرار نموده امیر مذکور محض شنیدن این خبر قسمی از اسباب و چادرها
خود را که آشته بطرف بخارا فرار نموده است اسبابها و چادرها علاوه علی خان متصرف شده اسبابها را بر سر

بخشیده چادرهای آمیس بخارا را بجهت مردم فرساده است

بعد از رسیدن این مردم به محله حرکت نموده نزد عسومیم رقم و ارین اتفاق خوشبختانه که بجهت تاریخ داده بود
 با و تبریک کشم روز بعد با جازه عسومیم دو فوج پیاده نظام و یک فوج سواره نظام و دو عراده توپ و پانصد نفر
 پیاده ردیف بتالیخان فرستادم تا با امانی آنجا بنمایند که ما بسوز شهر آنها را تخلیه کرده ایم و نسبت به آنها
 فرستادم که امانی بدیشان اگر مجدداً بد رفتاری نمایند من فوراً با لشکر بگم آنجا خواهم رسید خودم در خان
 توقف نموده مشغول انتظام لشکر که بخواه آنها را ندیده بودم شدم وقتی که امانی بتالیخان دیدند لشکر که چند
 قبل از آنجا رفته بود مراجعت نموده اند و امید می بخت آنها باقی نمانده که از زیر بار اطاعت افغانستان خارج
 شوند خواهش نمودند که دختر عموی میرشاه را عسومی من بجهت خود تزویج نماید عسومیم خواهش آنها را با کمال
 شفقت پذیرفت من در باب این وصلت خیلی مخالفت داشتم و در ضررهای این وصلت با اینکه مردم خدا
 بعضی تفصیلات اظهار کردم و از عسومیم استدعا نمودم بعضی اینکار بهتر خواهد بود من اجازه بدادم بدیشان
 بقوه لشکری تصرف نمایم و خود را از زحمت دشمنی که محل وثوق نیست و اسما خود را دوست و انمود می کند برآید
 زیرا که اینها و انما باعث اذیت ما خواهند بود ولی عسومیم با اظهارات من اعتنائی نکرده رسومات ابتدائیه این وصلت
 سهل آورد

میرهای بدیشان از این اقدام که کارها را بشکل دیگر جلوه داد اسوه خاطر گردید میر یوسف علی را که آدم خیلی
 مفیدی بود با متهنات زیاد و بعضی هدایا نزد عسومیم فرستادند و عسومیم از تصرف کردن بدیشان بکلی تغییر خیال
 در اینوقت ما درم دید کارها عموماً در حالت اجیت است موقع را ختم دانسته از پدرم استدعا نمودم که آنجا
 بد جهت ملاقات ما درم بروم پدرم خواهش ما درم را پذیرفته من نوشت که به تخت پهل نزد آنها بیایم بعداً لشکرا
 تفویض مکر کرده مانوده خودم به همراه چهار صد سرب کرده خاصه حازم تخت پهل کردیم در بین او تا شترخان منزل
 نموده از آنجا زیارت قبرشاه ولایت (مزار شریف) رقم جبهه بر آستانه مبارک که سائید غبار مقدس را
 طوطیهای دیده نموده از برکت روح پشس تسکین قلب یافته حازم تخت پهل شدم و برود آنجا بملاقات دوست بوسی
 و ما درم نائل شده ایشان بواسطه خشوعی که از ملاقات من بجهت آنها حاصل شده بود صد فریاد بغض ابدل نموده

اقوام من هم بر کس بقدر قوه خودش بمن قمار نمودند روز بعد قورخانه و کارخانه جات و مخزنهارا ملاحظه نمودم
بمد اینهارا منظم یافته موجب وسای آنها را زیاد کردم اشخاصی را که حسن خدمت بجای آورده بودند مخلص نمودم
چادرها و دیگر لوازمیکه بجهت عساکر معینم قه غن لازم بود حکم دادم در کارخانه جات تهیه نمایند در ظرف کمتر
یک ماه تمام این لوازمات تهیه شد بقیه غن فرستاده شد

تأدت یکسال در تخت پهل بجارهای لشکری مصروف بودم در بهار عازم قه غن شدم درین راه واقعه غریبی
بجهت من رخ داد پنجمین بود که در یکی از منازل موسوم بغزو نیاز در کوهسای اطراف آن جایکه شترهای بنه
میچرند بجهت گردش رفتم اتفاقا بهرمانان من از من دور افتادند در این بین یکی از شترها که وحشی شده بود
بمن حمله نمود من غیر از خنجر کوچکی دیگر چیزی با خودم نداشتم گنداب در سسنگ بزرگی بنیای دیدن را که شتم شتر بود
چند مرتبه دور شسنگ از من تعاقب نمود تا اینکه من بکلی خسته شدم چون دیدم از بهرمانان من احدی پیدا نشد مجبور
بجهت حفاظت خود ایستاده باشم رو برو شدم و یک قطعه سنگ بزرگ را برداشتم بقوت تمام به بنا گوش
زدم از ضربت این سنگ شتر برانورد آمد فوراً بدون اینکه فرصت بهم دوباره شتر حرکت کند خنجر را کشیده شتر را
بریدم مروه صورتی از خویش آلوده شد از شدت خستگی و دیدن اینکه شتر چگونه جان میدهد من ضعیف کرده افتادم
بقدر یک ساعت بیوش بودم وقتی بهوش آمدم دیدم شتر مرده است خیلی مشوف شدم چون نوکرهای من تا
اینقدر ردت از من بچرخ بودند حکم نمودم هر کدام را سی شلاق بزنند تا متنبه شوند و قسم دادم که بعد از این هر وقت
کار شخصی داشته باشم بجهت مت قلیل از محافلین خود جدا شوم باید دوسه نفر از نوکرهای نزدیک خدمت همیشه
با من باشند زیرا که دنیا پر از مخاطرات است

پس از ورود بقیه غن لشکر آنجا از دیدن من خیلی مشوف شد و من از قول پدرم این پیغام را به موم لشکر دادم
(پدرم تمام شمارا بطور فرزند خود می شناسد و همان محبت پرانه که نسبت بمن که عبدالرحمن هستم دارد نسبت تمام
دارد) از شنیدن این پیغام تمام لشکر با کمال سرت با و از بلند گفتند که هر یکی از ما حاضریم جان خود را بفرمان
خودمان سپردار محمد افضل خان بنایم و نیز سلام پدرم را با پیغامات محبت آمیز بموم رسانیدم بعد از آن قبل از
رفتم در آنجا انالی نظام بجهت احترام و ورود من معانی خوبی ترتیب داده آتش بازی نمودند روز بعد بجهت ملاحظه

و مخزنها و توجانها رفته بر خیزر منتظم یافته فکتر گردیدم روز دیگر تمام لشکر را سان دیدم بعد از توقف کهنه بخت
 ملاحظه لشکر تالیخان عازم آنجا شدم این لشکر را بم در کمال نظم باقم میرهای بدیشان از ورود من مطلع شده
 نفر غلام بچه موش و ندر اسب بازین و براق تیره و نه مشک عمل و پنج بعد قوش و دو قلاده نازی بطور
 میکش بخت من آوردند در عوض منم بخت میرهای مذکور خلعت و هدایای دیگر فرستادم و نیز مر اسب با نمانا تو
 خاطر شان آنها کردم که قبلا زمانیکه در تالیخان بوده ام بمن و عده داده بودند که بعضی معاون را تصرف من بید
 که از جمله معاون مذکور یک معدن سنگ سیلانی و یک معدن باقوت زرد پونج معدن طلا و یک معدن لاجورد و معاون
 دیگر می باشد و از قرار یک از عموم تحقیق کرده ام هنوز ایفای عده کرده اید بوصول کاخ من میرهای مذکور
 معاون فرور را تصرف من دادند چند قطعه از سپکهای قیمتی و تحایف دیگر بخت پر دم فرستادم
 تا مدت دو سال و اقمه تازه که قابل مذاکره باشد رخ نداد در آخر این مدت چند امیر و دستم محمد خان عموم محمد اعظم خان
 بکابل احضار نموده سردار عبدالغیاث خان را که پسر عموی پدرم بود ب حکومت قندهار مقرر کرد (پسر این
 سردار عبدالغیاث خان موسوم بعبد الرشید خان بر امن در ششده هجری ب حکومت جلال آباد مقرر داشتیم
 چون نسبت بر عیال قندی می نمود مغزوش کردم) محمد اعظم خان عموم عازم کابل گردید چندی در کابل
 نموده بر ایالت سابقه خودش یعنی بکرم و خوست رفت وقت حرکت عموم از قندهار غن من از تالیخان حرکت
 کرده در منزل شوری او را ملاقات نمودم در این موقع پیغامی از پدرم رسید که بر یک فتنه او را ملاقات نمودم
 با او بسنج مراجعت نمایم لکندی از شوری عازم یک شده پس از ورود آنجا بدست بوسی پدر تامل شده متفصلاً
 عازم خت پل گردیده تمام رستان آنجا ب برم

در موقع نوروز سردار عبدالغیاث خان از مرض طاعون وفات یافت و بعضی اعتقالات هم در هرات بروز
 کرده بود در این وقت سردار سلطان احمد خان پسر عسوی پدرم یکی از نامورین پادشاه ایران حکومت
 هرات را و اعتقاد این شخص در محاللات قندهار اعتقالتش فرام آورده بود چند امیر و دستم محمد خان با عموم بخت
 تنبیه مشارالیه از کابل عازم هرات شدند بورد آنجا قلعه هرات را تا چند ماه محاصره نمودند در اول بهار مرده
 قح فراه در بلخ رسید سردار کردیدیم بعد از ادای مراسم شکر از بخت این مرده پدرم را ب حکومت هرات

فصل اول

شکرخان آباد فرستاد در این وقت امورات ولایت قندهار خلی معشوش بود حکام جز مالیات محالفت
 حیف میل نموده بودند سردار عبدالغیاث خان متوفی هم از امورات ولایتی کللی بی اطلاع بوده است بعد از
 بطبات از حکومت بقیتر بوده زیرا که اکثر اوقات خود را صرف طبابت می نمود و بقدری کم حال بود که از تبه
 یک نفر از نسبه های بدیشان ترسیدند دزدی را که خا مجوس بوده را کرده بوده است این میر بدیشان
 که اشش میر شاه نام و این حرکت خلاف کرده بود و فوت شده بود و پسرش میر جهان ارشاه بجای او نشسته
 و برادر میر شاه یعنی میر یوسف علی را هم برادر زاده اش میر صید شاه نام کمال قبل از آمدن من قتل رسانید
 بود و پسر میر یوسف با اینکه دیوانه وضع و تریاکی و دایم انحر بود بجای پدرش مقرر شده بود میر بابایک حکام
 قسم که پدرش قبل از درو براد فوت شده بود بزین پوه میر شاه که خواهر میر یوسف علی بود عاشق شده بود میخواست
 قهر فاش شده است میر جهان ارشاه از این واقعه متغیر شده به قسم حمله نمودند میر بابایک هم از مجلس فرار نمود
 قبل از ورود بخان آباد دیدم موجب شکر است ماه از سال گذشته چهار ماه از همین سال زرسیده است
 کار من این بود که مالیات و باقیات مبالغی که حکام جز برده کار بودند وصول نموده حقوق پس افتاده شکر را
 برسانم اتفاقاً دو فوج سرباز و چهار صد سوار شکر ما مور تا لیخان هم با صاحب منصبهای خودشان در این موقع در خان
 آباد بودند و از شدت کم حالی سردار عبدالغیاث خان مبالغی از مالیات ولایتی را وصول نموده بمصرف خود رسانید
 بودند و در من که اسباب جلوگیری حرکات خلاف آنها گردید باعث کینه آنها شد اول کاریکه بجهت تلانی کرد
 این بود که عموم عساکر را محک شدند شورش نموده بکابل فرار نمایند پسر عبدالغیاث خان موسوم محمد عزیز خان هم
 که در خان آباد فقط اسما سر کرده شکر پدرش گفته می شد یازده سال عمر داشت کلاً در تحت نفوذ مقلین و پسران
 خودش که با صاحب منصبهای افواج مذکور همدست بوده مذوق شده بود این اشخاص متدرجا در خاطر سربازان
 فروردند که ولایت تمام آقای آنها می باشد و قبول کردن حکومت عبدالرحمن و دادن مدخله با و کار آنها
 است و بآنها حالی کردند که باید تماماً با پسر آقای حقیقی خودشان بکابل مراجعت نمایند این تحرکات بخاطر سربازان
 دو فوج و سواره مذکور جری شده با طرف خانه من جمعیت نموده سعی میکردند در بهای خانه مرا با سکنهای بزرگ
 بشکنند ولی عساکر من آمده یا غیر ما متفرق نمودند اگر چه اینها بر فن کامل مصمم شدند لیکن صاحب منصبهای قای

این خان آباد در شهر خا...
 در این وقت امورات ولایت قندهار خلی معشوش بود حکام جز مالیات محالفت
 حیف میل نموده بودند سردار عبدالغیاث خان متوفی هم از امورات ولایتی کللی بی اطلاع بوده است بعد از
 بطبات از حکومت بقیتر بوده زیرا که اکثر اوقات خود را صرف طبابت می نمود و بقدری کم حال بود که از تبه
 یک نفر از نسبه های بدیشان ترسیدند دزدی را که خا مجوس بوده را کرده بوده است این میر بدیشان
 که اشش میر شاه نام و این حرکت خلاف کرده بود و فوت شده بود و پسرش میر جهان ارشاه بجای او نشسته
 و برادر میر شاه یعنی میر یوسف علی را هم برادر زاده اش میر صید شاه نام کمال قبل از آمدن من قتل رسانید
 بود و پسر میر یوسف با اینکه دیوانه وضع و تریاکی و دایم انحر بود بجای پدرش مقرر شده بود میر بابایک حکام
 قسم که پدرش قبل از درو براد فوت شده بود بزین پوه میر شاه که خواهر میر یوسف علی بود عاشق شده بود میخواست
 قهر فاش شده است میر جهان ارشاه از این واقعه متغیر شده به قسم حمله نمودند میر بابایک هم از مجلس فرار نمود
 قبل از ورود بخان آباد دیدم موجب شکر است ماه از سال گذشته چهار ماه از همین سال زرسیده است
 کار من این بود که مالیات و باقیات مبالغی که حکام جز برده کار بودند وصول نموده حقوق پس افتاده شکر را
 برسانم اتفاقاً دو فوج سرباز و چهار صد سوار شکر ما مور تا لیخان هم با صاحب منصبهای خودشان در این موقع در خان
 آباد بودند و از شدت کم حالی سردار عبدالغیاث خان مبالغی از مالیات ولایتی را وصول نموده بمصرف خود رسانید
 بودند و در من که اسباب جلوگیری حرکات خلاف آنها گردید باعث کینه آنها شد اول کاریکه بجهت تلانی کرد
 این بود که عموم عساکر را محک شدند شورش نموده بکابل فرار نمایند پسر عبدالغیاث خان موسوم محمد عزیز خان هم
 که در خان آباد فقط اسما سر کرده شکر پدرش گفته می شد یازده سال عمر داشت کلاً در تحت نفوذ مقلین و پسران
 خودش که با صاحب منصبهای افواج مذکور همدست بوده مذوق شده بود این اشخاص متدرجا در خاطر سربازان
 فروردند که ولایت تمام آقای آنها می باشد و قبول کردن حکومت عبدالرحمن و دادن مدخله با و کار آنها
 است و بآنها حالی کردند که باید تماماً با پسر آقای حقیقی خودشان بکابل مراجعت نمایند این تحرکات بخاطر سربازان
 دو فوج و سواره مذکور جری شده با طرف خانه من جمعیت نموده سعی میکردند در بهای خانه مرا با سکنهای بزرگ
 بشکنند ولی عساکر من آمده یا غیر ما متفرق نمودند اگر چه اینها بر فن کامل مصمم شدند لیکن صاحب منصبهای قای

آنها که آنها را باین بر قاری داشته بودند صلاح خود را ندیدند با آنها برود بعد از سه روز سر باز نای مذکور
 و مایوس شده عریضه بمن نوشته است دعای عفو نموده و اظهار داشتند صاحب منصبهای ما ما را فریب داد
 بودند من جواب دادم اسامی اشخاصی را که محرک افتخارش بوده اند بمن برسد بعد از اینکه مطلع شدم و عده
 که بنیاز اشخاص محرک دیگران را عفو نمایم و نیز جواب دادم که اگر از دادن اسامی مذکور انکار دارید من
 هستم بجا بل بروید زیرا که من شمار لازم ندارم آنها در جواب فرستی نزد من فرستادند که اسامی هشت نفر
 کابستان و چند نفر یاب چند نفر منصب ارهای لشکر در آن درج شده بود در آخر فهرست اسامی پرستان
 و معلم محمد عزیز خان را مذکور داشته بودند و اظهار داشته بودند که این اشخاص با یکدیگر قسم قرآن خورده
 بودند که مخالفت شما اتفاق نمایند پس از تحصیل این اطلاعات من سر باز با عفو نموده هشت نفر کابستان را
 حکم دادم بدین تو ب که استند و منصب ارهای فوج را در شخص نمودم چرا که آنها غلام بچهای عمومی متوفای
 من بودند باین رسید در این موقع ارامی در ولایت حاصل کرد

میگذریم خبر فوت جدم میر اتابن رسید بنامی یا عیگری را که داشته پسر خودش سلطان مراد خان ابا سواره
 زیاد بقتله عن فرستاد که محرک انانی شده اعتشاش نمایند من یک دسته لشکر مکتل مشتمل بر سه فوج پیاده نظام
 و دوازده عراده توپ و یک هزار سوار نظام و دویست هزار پیاده رویف بر سر کرده کی سردار محمد علم خان و سردار
 غلام خان بجهت تنبیه یا غیان مقرر داشتم و خودم اراده نمودم که از راه شوراب در مارین با دشمن متلاقی شوم
 در شروع این حرکت نظامی حادثه بدبختانه رخ داد و آن این بود که سردار محمد علم خان عادتش چنین بود که همیشه
 با دوست سوار از لشکر جلوتر حرکت نماید مگر تر با و گفته شده بود که بجهت صاحب منصب بزرگی مثل شما کائنات
 عقل است بدون پیش غراول خود را در مخاطره بیسند از روزی در شناسای حرکت دویست هزار سواره غنی
 که خود را در عقب کوهها پنهان کرده بودند بقتلاً با و محمد آوردند بهر امان سردار محمد علم خان که از تعداد یا غیان
 مطلع شده رو بفرار نهادند ولی خود سردار چون عادت تسلیم شدن نداشت با چند نفر اشخاص شجاع استیلا
 نموده جنگ کردند تا همه آنها کشته شدند و وقتی این خبر به لشکر رسید یک پسته سواره نظام قبل از اینکه یا غیان
 سردار مذکور را بیزد عقب آنها تاخته بعد از جنگ سختی سوارهای قه غنی شکست خورده بطرف مارین گریختند و به

صل اول

نفر زخمی و مقتول در میدان جنگ که هستند

روز بعد از این زد و خورد جنگ سختی در مابین اتفاق افتاد زیرا که چهل سوار از یانغیما در آنجا اجتماع کردند
 بودند از اول طلوع آفتاب شروع بجنگ کردند و تا عصری این جنگ امتداد داشت و دشمن خیلی دلسپه میگید
 و اتصالاً تجدید حمله می نمودند تا اینکه آخر الام فسرار کردند و این جنگ در مقابل کشته فرجه های دشمن
 مقتولین لشکر من خیلی جزئی بود یعنی از لشکر من قطعی نفر کشته و زخمی شدند و سردار غلام خان از جمله
 مقتولین بود و بسبب اینکه از طرف ما این قدر کم کشته و زخمی شدند این بود که لشکر با بقاعده نظام مرتب بود
 و چون دشمن از فن جنگ بی بهره بودند همه در یک نقطه مجتمع می شدند از این جهت توپهای ما خیلی از آنها را تلف
 نمود در آن روز من با لشکر خود خیلی افتخار نمودم و وضع جنگ قابل سرکوفت و تجید بود اشخاصی قدر این جنگ را
 میدانند که مطلع هستند در صورتیکه این قدر دشمن زیاد یک مرتبه حمله نمایند و شخص خود را بنا بر چه حالت قرار
 داشت ظهور چهل هزار نفر در میدان صاف مثل کوهی است که حرکت نماید یکی از جاسوسهای مرا که بجهت تحصیل
 اخبارات با مورقه غن نموده بودم سلطان مراد خان جس کرده بود وقتی خبر فتح من بقبه غن رسید بعضیها
 بجاسوس من گفت نمودند که فسرار نماید مشارالیه اسی سوار شده بتاخت مستقیماً نزد من آمده مخفی و رو به
 افتاد وقتی بهوش آمد اظهار داشت در مدت جس بیروزه روزی چهل شلاق بمن میزدند تصدیق این امر جز
 لشکر من اطلاع دادند بدن مشارالیه مثل ذغال سیاه است از این ثابت شد بر سر او چه آمده است مشار
 من اطلاع داد تمام امانی و خانوار قه غن بجهت حفاظت خود خیال حرکت از آنجا دارند من فوراً نایب غلام خان
 درانی را که شخصی عاقل و کفیل بود با سواره نظام و توپخانه فرستادم که سر راه را در موقع تنگی که محل عبور اشخاص
 مذکور بطرف بدخشان میسب باشد بگیرند و نیز پیاده نظامی که در تالیخان بودند با این دسته لشکر بروند باین قسم
 فرار آنها جلوگیری نموده قاضی قند و زراباد و سه نفر از میرامای بدخشان که امانی ولایت آنها را خیلی محترم
 میدانند و خیلی معروف بودند از راه شوراب با سمات مردم فرستادم امانی قه غن چون دیدند راه فرار
 آنها مسدود است و گریختن بجهت آنها ناممکن است نیز معلوم داشتند که لشکر آنها تاب مقاومت با لشکر ما
 ندارد و علاوه بر این از وعده ما یک من توسط میرامای مذکور و علمای فرستاده بودم مطمئن شده نزد من آمده است

غم و اعراض نمودند در جواب آنها من اعلانی دادم که بدو شرط از این سوره شش آنها صرف نظر خواهم نمود اولاً
 اینکه آنها باید بنام خدا و رسول قسم یاد نموده عهد نمایند که آنها و اولاد آنها بدولت افغانستان و فاداری ^{هند}
 نمود و تفریک میراث و روسای خود برخلاف خیر این دولت اقدامی نخواهند کرد تا آنجا که باید آنها داوره لکت
 رویه جسمیه این حرکت خلاف خود را بدیند باندک فاصله جواب از آنها رسید تمام امانی شرط مذکور بود
 متفقاً قبول نمودند و اظهار کردند من و اولاد من و فاداری نموده همیشه حاضر خواهند بود با دشمنهای من بجنگند و
 تا جان در بدن داشته باشم خدمت نمایند و نیز چون اجازه دادم اموال و اشیایم که تقریباً بیست میلیون ^{روپیه}
 ارزش داشت بقرف خودشان باشد اظهار همتان نمودند من این عهد نامه را نزد پدرم فرستاده تا
 ولایت تحت حکومت من بایست مشغول گذران خود شدند اولاً قدامیکه کرده ام این بود که پنجاه لکت روپیه که
 بابت مالیات باقی مانده بود وصول نموده تمام حقوق لشکری را پرداختم در این موقع طایفه از تاجری بدخشان
 خیلی اسباب زحمت من شدند رسم تجاریکه بین بدخشان و قندهار تجارت می نمودند این بود که بعضی از روزهای
 بفته سوار شده بین دو محل مذکور مسافرت می نمودند همیشه در بین روزهای مخصوص کشته های زیاد استمرا پیدا
 میشد بجهت جلوگیری این قتلها چند نفر سرباز را مقرر داشتیم بدون اینکه خود را بنمایند راه را خواولی بکشند و
 بچند نفر سوار حکم دادم بیاس رعیتی ملین شده در راه عبور و مرور نمایند و بانها دستور العمل دادم که اگر
 کسی بشما حمله نماید بر نشانی معلومی سربازهای مخفی شده خبر دهید بطوریکه خیال داشتیم این مسند ظاهر کردید
 تا بدخشان سوارهای من حمله نمودند سوارهای مذکور فوراً یک نفر را با سب نیزگی سوار نموده فرستادیم به باران
 مخفی شده را خبر داده سربازهای مذکور محض اطلاع تاخته بقطعه معلوم رسیدند تقریباً پنجاه نفر از این تجار را
 نموده بجنوب من آوردند من اسلحه و زین و یراق آنها را بین سوارهای خود تقسیم نمودم و اسبهای آنها را بخواه دادم
 ده هزار روپیه نقد که با خود داشتند بجهت خرانه خود ضبط نمودم اشخاص مذکور درین جواب و استوالی که بانها کرده
 اقرار نمودند که بسبب اینکه از فاعله خلی نفرت داشت اند و سال بوده است بی میکرده ام اگر چه مشارالیم رضی
 که هر شخصی دو سه بار روپیه داده جان خود را بجزندولی من حکم دادم همه آنها را بدین توب کنداشتند چه اگر خیلی
 ارزهای بیکباره مرگشته و غارت نموده بودند این سیاست در روز اردو بازار بجل آمد حکم دادم بگذارد گوشت



فصل اول

آنها را سگمای اردو باز بخورنده استخوانهای آنها تا تمام بارها بجا افتاده باشد در حینیکه مشغول دفن استخوانها
 آنها بودند میسر جهان در شاه که از واقعه قتل اینباخبر بود بجان شخصی از دمن فرستاد که قبلاً نزد عبدالنیاث
 خان فرستاده و او را تهدید نموده یک نفر در دراز مجلس او خلاص کرده بود این شخص کاغذی بجهت من آورد
 که میرجهان در شاه در کاغذ مذکور از من استفسار کرده بود بکدام جزات عایای او اجسب نموده ام و نوشته بود
 بوصول مر اسله مذکور آنها را بجا مل مر اسله تسلیم نمایم و تهدید کرده بود که اگر اینکار را نکنم پدر و عسومیم خواهد کشت
 که من سعی بستم مالی بدخشان را بجا بکشان که دوست حقیقی آنها میباشند بر آنکه انم من مر اسله مذکور
 با او زبند بر بار عام قرانت نمودم و از حاصل سوال کردم آیا وقت نوشتن این کاغذ میرجهان در شاه سالم
 بوده است در هو اس او ضللی راه نداشته حال مر اسله مذکور جواب او پادشاه من میر صاحب حکم فرموده است
 اشخاصی را که شما اسیر نموده اید بلا درنگ نزد او ببرم و الا میسر مذکور فوراً بجا گفت شما اقدامات خواهد نمودن
 جواب دادم متغیر و تنه نشود قدری تأمل نمایند ولی مشارالیه متنبه نشد و مجدداً جورانه اظهار داشت که فوراً
 اسیر را تسلیم نمایند و گفت بکدام جزات عایای ما اجسب نموده اید من بدون دیگر نظمی بگویم حکم داد و اسیر
 بسیل او را بکنند و ابروهای او را مثل زنهار و سپه بکشند بعد او را جانیکه بقیه استخوانهای اجساد و تجارت افتاده
 با خود برده نشان دادم ریش و بسیل او را در پارچه زربندی گذاشته با او دادم که نزد میر خود ببرد که میر مشارالیه
 متنبه شده این کار را جواب مر اسله که بمن نوشته بود بداند با اتفاق شخص مذکور یکد پسته قوی از عساکر خودم
 که دو فوج پیاده نظام و دو سوار نظام و یک هزار سوار از بکیه و دو سوار پیاده رودیف و دوازده غلام
 توب بود ببرد که در کی محمد زمان خان و سکندر خان بهر ای نایب غلام احمد خان بانیخان فرستادم و ببرد
 آنجا سر کرده های لشکر من شخص مذکور را با جواب او نزد میرجهان در شاه فرستادم میرجهان در شاه شخص
 مذکور و ششام داده سوال کرده بود چرا بدون اسیر باینکه برای آوردن آنها رفته بودی مراجعت کردی
 شخص مذکور صورت خود را باز نموده پارچه زربفت را نزد میر انداخته گفت بجهت بردن بیانات احمقانه شما این است
 که ببرد آمده و اگر حتماً بمانید عاقریب بسر شما بمین کار خواهد آمد میر مذکور از این رفتار من متغیر شده بلکه خود
 حکم داده بود فوراً عازم خان آباد شود بلافاصله بشمارالیه گفتند اینک لشکر افغان رسید و لایات متصرف

فصل اول

شده الی تالیخان را مطیع نمود چون این خبر محقق گردید میسر گور متوحش شده خود را باخت سرگردای ا
 بروض اینکه اورا وقت قلب به بند گفتند پدر شما دختر خود را همین سبب باینجا داده بود که خودش از چشم شخص
 بولناکی محفوظ بدارد و شما خیلی احمق بوده اید که پیغامات جورانه باین طور شخصی میفرستید میرزا که جواب داد
 بود که شما با طرف شور پدر من بوده اید حالا هم بمن مصلحت به بید چه باید کرد سرگردای مذکور مشورت نمود
 چنین صلاح دانند که برادر میرزا میت نفر سر کرده و چهل کنیز و چهل غلام بجهت سلام من باینجا و نیز برادر
 میرخیلی از تحایف چین از قبیل پارچهای ابریشمی و قالیچه و ظروف چینی و غیره هم با خود بیاورد و خود میرزا کاغذ
 معذرت آمیزی نوشته یکی از خواهرهای یکی از خانواده خود را بزینت بن بد تا باین تدبیر میرزا که تواند بود
 و ملکت خود را حفظ نموده انجام کارش مثل میرا تالین شود چون دیگر وسیله بجهت میرزا فراهم بود مجبور شد
 که مصلحت سر کرده های خود عمل نماید فوراً معذرت نامه در ایام بجهت من فرستاده کاغذی هم بصاحب منصبهای
 لشکران نور من نوشت استمد عا نمود که بخاطر خدا اقدامی بخالفت او نماید تا برادرش بخان آباد نزد من
 برسد و بجهت آنها حکم تجدد فرستاده شود که چه اقدامات سهل یا پوزند این مرادند و منزل کلوگان بدخشان بصاحب
 منصبهای من که تا مدت سه روز آنجا رسید بودند و اصل کردید صاحب منصبهای من خواشش او را پذیرفته تا
 اقامت نموده قاصدی نزد من فرستادند از این واقعه مرا اطلاع دادند برادر میسر جهاندار شاه بوقت مقدر
 با سه هزار نفر نوکر بحضور من وارد گردیدند مسئله که میر جهاندار شاه نوشته در باب قمار خود بعلت اینکه همیشه
 محمودی باشد و از افعال خود غیر است عذر خواهی نموده بود من رسانید من قیتم نموده بسر کرده که کتم بخان
 من این معذرت میرخیلی صحیح است چون جهت اتمی نداشتم که با الی تالیخان بکنکم با فرستاده های آنها
 بهر بانی پیش آدم و قبول کردم که میرا آنها را معفو دارم و نیز آنها را مخلص نمودم ولی خواشش میر جهاندار
 شاه را در باب اینکه دختر برادرش از زوج نمایم رد کردم کتم چون دختری از خانواده شمارا عموم تزویج کرد
 است همین وصلت من این دو خانواده کتمی است و باین طور در از زمان انعقادات بدخشان بانام رسید
 در این اوقات مستبدی که از جمله مکاشفات بود بجهت من رخ داد که لابد باید در این موقع مذکره آنرا بنمایم
 و اما کمال مترت در اینجا میسکارم





روزی بدر بار نشسته بودم کاغذی از جانب دختر عموم دختر سردار محمد اعظم خان که نامزد من و در کابل من رسید
 مشارالیهما بقاصد خود دستور العمل داده بود که کاغذ او را بخش خودم بدو بیاورد کاغذ که او میگوید
 جواب اسم باید شخصاً نوشته من نام چنانچه قبلاً بیان داشتیم من بوقت بایل خواندن نوشتن نبودم و
 اندکی کم که خوانده بودم فراموشی داشتم در این موقع مستر این تصور کرد که از رسیدن کاغذ که در دست
 ما نمانده و داشتم قلم طلبیدن گرفته خودم را ملاقات کردم که اگر چه من لاف میزنم و خود را آدم خوبی میدانم چون
 بی سوادم در حقیقت هیچ انصاف ندارم آتش وقت خوابیدن که زیاد می کردم و با کمال عجز و راج اولیا
 نزد خداوند متعالی نموده استغاثه کرده مگر آرد عاج میگردم که خدا یا نوری بقلب من فرستاده قلب مرا روشن نما
 تا تو نام نویسم و بخوانم و در انظار مخلوق خود دخل و شرمندة نخواه بعد از گریستن بسیار وقت سحر خواب رفتم
 در عالم رویا دیدم شخص قدسی بآبی ظاهر شد قاش میانه و از او به چشمهاش مثل بادام ابروهای کشیده
 محاسن ابنوه صورتش بیضوی انگشتی دستش باریک و دراز عمامه خودی حیرت انگیز محرابی بگردن میبندی
 سرش آهمن داشت بدنتش بود با این معیت دیدم بطرف سر من ایستاده بکمال ملامت میگوید عبد الرحمن بر
 خیز نویسی من بر ایستاده ایستادم چون کسی را ندیدم دوباره خواب رفتم مجدداً همان شکل بنظر آمد که گفت
 من میگویم بویس و تو میخوابی من مرد رسیده باز ایستادم چون کسی را ندیدم مجدداً خوابیدم و نه تو
 همان شخص قدسی آب ظاهر شده با حالت تیرگفت اگر دوباره خوابیدی سینه تو را با اعضای خود
 میشکافم از این تهدید خائف شده بیدار شدم دیگر خوابیدم غلام بچه را از فریاد که دیدم کاغذی در دستم برای آورد
 کلماتی را که در کتب نوشته بخمال خود مجتهد نموده از برکت خداوندی اشکال حروف است پشت سر من میخاطب می
 و بر چه خوانده بودم زمین خود آورده شروع نوشتن روی کاغذ نمودم باین طریق تا قبل از طلوع آفتاب کاغذ را تقریباً
 شصت هفتاد سطر داشت بعضی از حروف آن مندر نوشته بودم و بعضی با هم شکل صحیحی نداشت وقتی مرده نمودم دیدم
 بر چه نوشته ام میخوانم بخوانم و نیز در یافتم که اغلاط زیادی وارد کاغذ مذکور را پاره نموده مجدداً نوشتن را آغاز
 و سرور کردیم صبح آن روز یکد و کاغذ را که حکام من نوشته بودند بار نموده چون دیدم مطلب مرا سلات مذکور بود
 بخوانم در مقابل معادل بر ششم فرستاد در موقع حاضر شدن بدر بار نشست که مرا سلات بر اجمت من فرات میبرد

فصل اول

علی الرسم نزد من آمد باو گفتم امروز نوشتجات امن خود میخوانم شما اشتباهات مرا تصحیح نمائید منی مذکور گفتم
 نموده گفت حضرت عالی نمیتوانید بخوانید من پانتهی را باز نموده گفتم بشنو قیو انم بخوانم یا خیر شروع بخواندن کردم
 و خواب اہم معنی گفتم نویسد باین طریق دو بیت مرسلات اخوانده تقریباً صد مرسله را جواب ادم بعداً
 چند روز پیش چه محتاج با عانت منشی خود بودم و کاغذهای شخصی خود را خود میخواندم و جواب میوشتم پس چند
 روز قرآن را بتازگی خواندم و با اسم اولیا و انبیاء ذرات داده شرح این مرحمت خداوندی را که قدرت
 خواندن و نوشتن بمن داده پدیرم نوشته مرسله را بتوسط لادباشی خودم فرستادم پدیرم ابتدا در باب صحت
 این حکایت تردید داشت لادباشی من عرض کرده بود پیر شما چیزی را که صحت نداشته باشد نمی تواند بشناسد
 و اگر بشناسد چگونه میتواند روی شما را ببیند آخر الامر پدیرم حرف لادباشی مرا باور نموده پند
 سگ نقد و خلعت قیمتی بلده باشی من مرحمت فرموده بجهت من ہم شمیر راق طلانی باده توب کخاب و چند توب
 پارچهای شیعی بجهت من فرستاد من خداوند را حمد نموده از پدیرم بجهت فرستادن این هدایا اظهار تشکر
 نمودم

و قهید امورات ولایات برخشان و قه غن منظم کردید بلا فاصل در باب قلاب و چهار اشکالات شدیم
 اولایت موسوم بشاه خان دوهزار سوار مقرر داشت سیزده سزار کو سفند مال ثانی قه غن را که علی
 الرسم در زمستان نزدیک جیحون میچرید چابید برسیدن این خبر من دوهزار سوار فرستادم که کو
 مذکور را از آنها گرفته بآلکین بالا استحقاق آنها شده و از سوارهای تاراج کنند از و جیحون گذشته بود
 که سوارهای من رسید با اسبهای خود از نقطه که آب کمتر بود گذشته بان طرف جیحون جنگ نخی کرده پانصد
 نفر سوارهای مذکور کشته شده تعداد زیادی ہم از آنها اسیر کردید کو سفند را از آنها گرفتند سوارهای من
 کرده همان طرف آب توقف نموده منتظر رسیدن کمک و دستور العمل از من بجهت گرفتن قلاب شدند چون
 از جانب پدیرم در این باب حکمی رسید بود بانها پیغام دادم مراجعت نمایند کو سفند را بصاحبانشان
 داشته خواستش هزار کو سفند را بمن تعارف دهند چون ولایت این است که یک مثل مال میباشد را
 که از تاراج کنندگان پس گرفته شود باید حکم ان خود بدین من کو سفند قبول نمودم ولی در عوض شت

طلا از آنها قبول نمودم سه هزار طلا را بسوارهای خود داده بقیه را بجهت خودم تصرف نمودم و میرشاه نوشتم اگر کنگره اتفاق تجدید شود من ولایت قلاب را از او استعراج خواهم نمودم و میرزا کور در جواب عذر خواهی نمود بعضی بهایا فرستاده تعهد نمود که دوباره اینگونه اتفاقات واقع نخواهد شد و یک لک تنگه گرفته اسیرهای یک گرفته بودم متخلص نمودم از این معامله سه صد هزار طلا عاید من گردید بعد از این واقعه در این ولایات اقیانوس رفت گردید و من موقع رفتنم دستم به هزار بار بود و هزار شتر بالهای بنه خودمان فرستادم مقارن این وقت کاغذی از پدرم بمن رسید که خیال بقیه سخن را دارد و یک ماه قبل از حرکت خودم اطلاع خواهد داد من جواب دادم انشاء الله بسلامتی تشریف بیاورد

فصل دوم

در باب فرار از بلخ بخارا در سنه ۱۲۸۲ الی ۱۲۸۳

حالا باید توجه مطالعه کنندگان کتاب خود را بطرف بهرات معطوف بدارم زیرا که جد امیر دوستم خان بهرات حمد آورد و علیل المزاج بود و سردار شیرعلیخان تمام اوقات خود را صرف پرستاری پدرش نمود پس برای دیگرش مثل سردار محمد اعظم خان و سردار محمد امین خان و سردار محمد اسلمخان بسبب بغض و عداوتیکه بار او اندر خودشان یعنی شیرعلیخان داشتند با سلطان احمد خان حاکم بهرات که دشمن امیر دوستم خان بود مشغول سازش بودند از این رفتار خود پر خود را خیلی مکرر ساختند در عجب که با دشمنهای پدر خود دوست می شدند خداوند من بچو قبح چنین کارهای زشت اقدام ننمایم در همین وقت امیر دوستم خان وفات یافت منش او را در بهرات قرب مرز خواجه عبدالله انصاری دفن نمودند بعد از این واقعه چون سردارها دیدند نمی توانند بسلطنت افغانستان نائل شوند سردار شیرعلیخان ابامارت افغانستان اعلان نمود خودشان بدون اجازه و اطلاع امیر شیرعلیخان بولایات حکومتی خودشان عازم شدند امیر شیرعلیخان دید برادر بایشان را و کد آشته رفقه پسر خودش محمد یعقوب خان را حاکم بهرات مقرر نموده خودش عازم قندهار گردید پس از ورود قندهار باز هم برادر بایشان بملقات او نیامدند در این مین که عموهایم از بهرات فرار نموده بولایات خود رفته بودند سردار محمد اسلمخان که حاکم سجده نهر بلخ و سردار محمد اعظم خان که حاکم گرمسار

بودند فوراً شروع بفرایم آوردن اشکالات بطرف کابل شدند زمانیکه جدم از کابل بطرف هرات میرفت دست بردار
 محمد علیخان پسر بزرگ امیر شیرعلیخان را بجکومت کابل مقرر داشتند بود محمد علیخان پدرش بقصد هرات
 اصرار نمود که فوراً کابل بیاید والا آشوبی برپا خواهد شد برسدن این خبر امیر شیرعلیخان بدون تشبیه اورد
 عازم کابل گردید باین خیال که اول باید با سردار محمد اعظم خان که برادر اندرش بوده پیچیده کار اورا تمام
 نماید بعد برادرهای خودش را بجهت یوفانی که کرده بودند تشبیه نماید امیر شیرعلیخان بزرود غزنین قرنی
 نزد عمویم سردار محمد اعظم خان بگرم و خوست فرستاده باو پیغام داد چون شما پسر بزرگتر امیر شیرعلیخان
 میباشند من همیشه شما را برادر بزرگ و محترم خودم خواهم دانست باید شما فوراً بقرنین آمده یکت فدم را اعلان
 نماید سردار محمد اعظم خان مطمئن شده بملاقات امیر شیرعلیخان آمد و این دو برادر تعهدات خود را تجدید
 نموده پس آن مهر کردند بعد از آن عمویم پسر بزرگ خود سردار سردار خان را با امیر شیرعلیخان گذاشتند
 خودش محل حکمرانی خود را بجهت نمود و امیر شیرعلیخان بکابل آمد زمان درود امیر شیرعلیخان بقرنین سردار
 محمد اسلمخان که در بامیان توقف داشت عیال و اموال خود را که داشته فوراً ببلخ آمد در این اوقات پدرم
 در بلخ بود من باو نوشتم که سردار محمد اسلمخان شخص مفیدی از او تقویت ننماید و اورا بخود راه ندهید پدرم
 جواب داد چون مشارالیه بمن پناه آورده است نمیتوانم اورا نپذیرم امیر شیرعلیخان ترک معاها تنگ با
 عمویم سردار محمد اعظم خان کرده بودند شکر میسر کرده کی سردار رفیق الدین خان که شخص زرنگی بود
 بمخافت او فرستاد عمویم با این چنین دشمن قوی تاب مقاومت نیاورد و بطرف هند و سمان بجاگ
 اعلی حضرت ملکه افغانستان که بخت و امیر شیرعلیخان محاللات کته داز و ذرمت ولو کر که تعلق پدرم داشت
 و جدم به بتول پدرم رحمت فرموده بود متصرف گردید محاللات مذکور در آنوقت سپهر احمد کشمیری بود که مسافر
 زیر دست پدرم بزرگ شده بود این رفتار تقدیرانه امیر شیرعلیخان قدر آخالیات برادرهایش را با او گفت
 نمود خیلی اشخاص مفید هم حاضر بودند که دشمنی امیر شیرعلیخان را در قلب پدرم بیجان آوردند از جمله این اشخاص
 یکی سردار محمد اسلمخان و یکی سردار عبدالرؤف خان و یکی سردار محمد امین خان از اولاد صاحب منصبان
 تو بخواه سلاطین مغلیه هند و سمان بود و این اشخاص خیلی مفید بودند بر حسب عهده که چندی قبل پدرم بمن

میکردند این را در کتب دیگر

داده بود بجهت ملاقات من با تفاق همین اشخاص مفید بخان آباد آمد در این وقت هم احمد کشمیری مرسله از امیر
 شیرعلیخان برای پدرم آورد که نوشته بود من میخواهم ترکستان را از شما بگیرم و خیالات من نسبت شما
 مجتاز است این احمد نام خیلی نمک شناس بود و ضمناً از جانب امیر شیرعلیخان مانور شد بود موافق کار
 پدرم بوده، سرگانه مخالفت امیر شیرعلیخان سازش نمایند جلوه گیری نماید پدرم و مشاورهای منافع
 او عموماً بجهت مذاکرات محرمانه مجلس میکردند لیکن مراد مجلس خودشان راه نمیدادند باین خیال که شاید
 من با خیالات آنها مخالفت تمام البته اگر من میدانم مشغول چه اقداماتی هستند از خیالات آنها مخالفت
 میکردم بچگونه شنیدم پدرم را فریب داده اند که جمعی از سردارهای کابل حاضرند حکومت او را قبول نمایند تا
 شدم پدرم مصلحت داده بودند که اقدام صحیح بجهت شما این است که با امیر اتابقی دوستی فرمایم او را
 ولایت قندهار را با او مسترد دارید و باین وسیله عساکر بلخ و قندهار را متفق ساخته عازم کابل شوید میران
 باین کار راضی شد باندک مدتی با خبر رسید که امیر شیرعلیخان لشکر کشید بطرف ترکستان میاید پدرم
 حکم نمود بجای او بجهت پل بروم و خودش اظهار کرد شخصاً بمقابل امیر شیرعلیخان خواهد رفت من خیلی سعی
 کردم پدرم را از این قفس بازدارم و استمد عا نمودم مرا بعوض خودش بفرستد و توضیح کردم که اگر
 من از امیر شیرعلیخان شکست خورم شما بجهت پشتیبانی من حاضر خواهید بود ولی اگر اقبال با شما مساعدت
 نکرد من نخواهم توانست کار را از پیش ببرم اگر چه پدرم مفت شد که خیال من صحیح است ولی دوستانت
 که اشخاص مفیدی بودند تردیدش نمودند و او را تحریک کردند گفتند از حالات مردمان کابل شما بهتر آگاه
 و بهتر خواهید توانست با آنها مذاکرات نمایند پدرم رای آنها را پذیرفته استد حامی مراد نمود و ما بجهت پل
 فرستاد

زمانیکه حکومت خان آباد را داشتیم بعد از پرداختن مواجب قشون مبلغ چهارده لک روپیه ذخیره کرده بودم
 پدرم حکم داد صند و قبا بجهت حمل و نقل این پول ساختند و وجه فزونی را با خودش برداشته عازم باجکاب
 مین کابل و بلخ واقع است گردیده سرگردهای لشکر پدرم اشخاص ذیل بودند

غلام احمد خان تائب محمد خان گزیل سرداب گزیل ولی محمد خان پدرم این صاحب منصبان را بمنزل

فصل دوم

جلو تر از خود فرستاده که قله های کوه اطراف دره متصرف شوند و بانهاد دستور العمل داد که بیوچه ما رسید
خودش جنگ نمایندگان دارم که من قبلاً ذکر کرده ام که غلام محمد خان اگر چه صاحب منصب خوبی بود
اما خیلی قتل بود در این موقع دستور العملی را که با داده شده بود اجراء داشته متصرف شدن کوهها را تا
بعد رسیده تاخیر گذاشت در این بین صاحب منصبهای مجرب امیر شیرعلیخان که من جمله آنها سردار محمد قریب
خان و خیرالشیخ میر بودند این تاخیر را مقصود دانسته سر باز نای خود را بفرز کوهها اقامت دادند قبل از اینکه
غلام احمد خان قبل صبح از خواب بیدار شود از این بندها بهر امان او شلیک نمودند و این اشتباه نتیجه بدی
بخشد اگر چه لشکر ما خوب جنگیدند ولی شکست خورده دره محلی را متصرف دشمن دادند جبران دو خوردیدم رسید
بسرعت حرکت نموده روانه شد که بصاحب منصبهای خود کمک نماید ولی در مقام موسوم بقبره کتل لشکر
خورد باور رسیده این خبر موخوش را با دادند پدرم غیر از اینکه باقیه لشکر شکست خورده در اجتهت نماید چاره
نداشت ~~توجه به جهت~~ باید چاره داشت ~~لذا در اجتهت~~ نموده در مقام موسوم بدو آب که یکمزل عقب
بود اقامت نموده در اینجا لشکر و توپهای خود را بدقت ترتیب داده حاضر شد که یک مرتبه دیگر بمقابل دستاورد
ناید ولی سردارهای نیک بگرام که بمکر و حیل پدرم را باین حالت رسانیده بودند در این موقع مخالفت او بر
خواستند با امیر شیرعلیخان نوشتند لشکر را که عبد الرحمن تربیت کرده است خیلی قوی میباشند و شما نخواهید
توانست با آنها مقابله نماید بهتر این است مشغول سازش شوید و الا شکست خواهید خورد امیر شیرعلیخان
این نکته را پذیرفته سلطان علی پسر سردار کهن دل خان قندهاری را با قرآن فرستاده مژگند شد که سردار
محمد افضل خان را بجای پدرم میدانم و حاضر شده ام که از جنگیدن با برادر خودم محض اینکه پدرم امیر دوست محمد خان
بدنام شود حست از نایم پدرم فریب این تمهات را خورده قسراً را بوسیده چشم خود که داشته حازم اردو
امیر شیرعلیخان شد اگر چه لشکر از پدرم استند عا نمودند جنگ نموده کار را بیکسره نمایند ولی قبول نموده حکم
بر اجتهت آنها داده پس از ورود بار دوی برادرش امیر شیرعلیخان بجهت پذیرائی پدرم بیرون آمده رکاب
او را بوسید باین تقاضا فرودانه پدرم را فریب داد و از اراده جنگ نمودن با برادر بزرگتر خود اظهار تاسف نمود
صندلی بجهت پدرم حاضر نموده خودش مشغول خدمتگاری شد پدر ساده لوحم از اینکه نقابین او برادرش

مرتفع گردیده خداوند را شکر نمود بعد از چند ساعت باروی خود مراجعت نموده مفت نهار کو سفد و دو هزار خر و
 آرد و جو بخت برادرش فرستاد زیرا که امیر شیرعلیخان باروی پدرم آمده باز دید نمود بعد از مراجعت خود
 محمد رفیق خان رانز پدرم فرستاده خواہش نمود که با امیر شیرعلیخان اجازه بدد که بخت زیارت قبرش
 مردان بنزار شریف بیاید بعد کابل مراجعت نماید زیرا که در کابل کارهای زیاد وارو پدرم باو اجازه داده لشکر
 خود را از راه ذره یوسف بطرف بلخ فرستاده خودش با سواران خاصه خود با اتفاق امیر شیرعلیخان
 از راه آفاق عازم گردید و قتییکه لشکر پدرم به تخمچیل رسید من در اینجا بودم پدرم نوشتم استبانه زرکی
 نموده اید که لشکر خود را از خود جدا کرده اید ولی پدرم اعتنائی بعرض من نگذاشت امیر شیرعلیخان پس خودش
 سردار محمد علیخان را جلوتر از خود بنزار شریف فرستاد سردار محمد علیخان چنین تصور میکرد که باید بنزار شریف رفته
 اورا ملاقات نمایم ولی من کاخ خیر مقدم باو نوشته گفتم اگر شما زحمت کشید بملاقات من بیاید از دیدن
 شما مشوف خواہم شد سردار محمد علیخان جواب نوشت بحالہ میخواہم نزد پدرم مراجعت نمایم انشاء اللہ بعد
 شمارا ملاقات خواہم نمود و قتییکه پدرم وارد بنزار شریف شد من خدمتش مشرف شدہ سی کردم باو حال
 نمایم کہ امیر شیرعلیخان با شما خدعه کرده است و از پدرم اجازه خواستم و قتی امیر شیرعلیخان وارو شد
 اورا اسیر نمایم ولی پدرم قرآن را برداشته گفت بخاطر این کلام خدا چنین اقدام رشتی کن من جواب دادم
 کہ شما خوابیدید عسوی من بہین کار زشت را خواهد کرد روز بعد امیر شیرعلیخان وارد کردید یک شب را در
 روضہ بنزار شریف بسر برده باشم فرغان مراجعت نموده پدرم در تخمچیل بملاقات من آمدہ مضمی ہا یا ایا اینجا بخت
 برادرش فرستادہ پیغام دادہ بخت خدا حافظی نزد شما خواہم آمد من از پدرم استدعا نمودم بودع
 نرود ولی کافی السابق کوشش بحرف من ندادہ عازم باشم فرغان کردید محض ورود بانجا امیر شیرعلیخان
 عمدی را کہ با پدرم کردہ بود شکستہ پدرم را جس نمودہ و قتی عساکر ما این خبر را شنیدند متغیر شدہ حاضر گردیدند کہ
 انہما را بخت امیر شیرعلیخان بریم من ہم بانہما متفق شدہ باین قصد عازم بنزار شریف شدم بورود بانجا
 برپا نمودیم در این موقع کاغذی از پدرم رسید کہ راضی فیم جنگ نمانی و اگر جنگ کنی تو را عاق خواہم کرد
 من مضمون کاغذ مذکور را بعدا کہ خودم قرائت کردم چون دیدم مضمون شدہ ام جنگ ننمائم تا ما را بخدہ خاطر شدہ

را که آشته بطرف کابل روان شدند فقط پانصد الی ششصد نفر که از کسان خودم بودند بامن ماندند بوقت نصف شب مرا اسله دیگری از پدرم بجهت من رسید توصیه کرده بود که با تمام سواران خودم که مایل بودند بمن باشند بطرف بخارا بروم علیهذا فوراً حرکت کرده بطوری سرعت رفتم که تا اول آفتاب بنیمه راه سرحد رسیدم بودم پس از ورود بدولت آباد دیدم تقریباً دو هزار سوار با طرف کوه می ایستاده اند و آدم بسیار جمع بالا کوه دیده میشود قاصدی بجهت تحقیق و شناختن این مردم فرستادم خبر آورد اینها سوارهای اوزبکیه میباشند پس از تحصیل اطلاع بطرف آنها روانه شدم آنها بمن سلام داده گفتند مشغول جشن عروسی بنیام از آنها پرسیدم سوارهاییکه سرکوه معلوم میشوند چکاره هستند جواب دادند آنها افغان هستند و خلی بمانند از این اطلاع استنباط نمودم که آنها باید نایب غلام احمد خان و عبدالرحیم خان باشند که در شب از من جدا افتاد بودند بنیام فرستاده آنها را بطرف خود دعوت نمودم که بیایند بامن ملحق شوند جواب دادند آنها کتابخیزی نویسم بقول فرستاده من مطمئن نیستند وقتی آنها را مطمئن نمودم که من کتیم بامن ملحق شدند معلوم شد غلام احمد خان هم شبانه از اینها دور افتاده تنها مانده بوده است بهر حال همه ما فوراً بطرف او رجوع روانه شدیم سوارهای اوزبکیه حاضر شدند با ما بیایند من بآنها کفتم لازم نیست بیایند برگرید اصراری نمودند که ما حاضریم بشما خدمت نمایم من کفتم محتاج بکلیک شما نیستم و جدا از آنها خواهم نمودم مراجعت نمایند چون خوب میدانستم که اوزبکها از افغانها متفرق هستند همیشه حاضرند با آنها صدمه برسانند سوارهای مذکور بالا خسته و راضی شدند چرا نمودند و ما را عازم گردیده از مسجد نهر بلخ که ششمیم که بعد آن هیچ قلعه و آبادی تا کناره وجود نداشت و تماماً بیابان چول است در اینجا فالیزی دیدم بهر امان خود کفتم هر یک از آنها دو خربوزه یا دو هندی وانه بخورجین خود بردارند مباد در راه چول آب پیدا نکنیم چون نیمه راه بطرف چگون طی شد تقریباً نصف از سوارهای من با من ماندند که خربوزه های خود را بخورند من سعی کردم آنها را از این کار وادارم بآنها کفتم این محل خطرناکی است بهتر است خربوزه خود را بر سوارهای بخورید ولی نایب غلام احمد خان گفت شما بروید ما گرمی روز را در اینجا بسر برده عقب بر شما خواهیم آمد بعد از آن کنگو قالیچه های خود را زیر درخت های جنگلی پهن نموده مشغول راحت شدند من با منی نفروا و تمام پول نقدیکه داشتم با خود برداشتم روانه گردیدم و غلام احمد قبل ربابا دوست چهل سوار که سر کرده ما

آنها اشخاص ذیل بودند عقب که اشتم تا فرجیدر عبد الرحیم که ریل سرباب که ریل نظیر کا ندان اسکندر چرخنی کا ندان
 سکندر چرخنی با چهل نفر کاپیتانها در ساله دارا در این موقع بیان میسنایم که من پسر سه ساله خودم را
 با پسر والی اوسر در عظیم خان که پانزده ساله بود در تخت پل گذاشته بودم و اینها سپرده سکندر خان اورنگ
 غلام علی نام بودند بعد از طی مسافت دوسه فرسخ دیدم سواری از عقب سربا تاخت میاید تا تل نمودیم تا رسید
 خبر آورد که سوارهای اوزبک که من آنها را اجبت داده بودم بوض اینکه بخانهای خودشان برودند از متاب
 نوده میآمده تا اینکه نایب غلام خان و همراهمان او که زیر درختهای جنگل خوابیده بودند رسید بآنها حمله آورد
 این قاصد را از من فرستاده اند که بکنک آنها بروم من گفتم کسان من عجب عقلی دارند بوض اینکه فرار نمود
 خود را از مملکت نجات دهند میخواهند منم بروم با آنها گشته شوم بجهت مردمان لشکری در وقت جنگ شجاعت
 تنها کافی نیست بلکه باید شورش داشته باشند که در وقت لزوم جان خود را از مملکت بر مانند جان بر بردن از مملکت
 شجاعت است

من فرستاده آنها حالی نمودم که وقتی سیصد سوار میرا راه داشتیم جنگ نکردم حالا که فقط سی سوار همراه من
 است چگونه میتوانم جنگ کنم یک نفر از سرکرد ما موسوم بر نصیر خان که با من بودند بسبب اینکه برادرش سرباب عقب
 مانده بود مراجعت نمود بعد از آن ما بطرف جیحون روانه شدیم بفاصله قلیسلی همچون سیده بهرمان خود گفتم کشت
 نمایند و خودم با یک نفر تا خسته جلورفتم که قایقی که را اینها میبایست سبب این کار را کردم که تعداد ما را که قایقها به
 سیند ترسند دیدم فقط یک قایق شیرینیت چند نفر از تجار ترکمانیکه حمل کشتی و بادام داشتند برای کرایه قایق
 کسکو میکردند یک نفر از آنها بار خود را باده شتر در قایق گذاشته بودند من پیاده شده و داخل قایق شدم قایقها
 بزبان ترکی از من پرسیدند شما چکاره هستید من هم بزبان ترکی جواب دادم تا جر میباشم در بین این کسک
 سوار خود را فرستادم که بهرمان را بیاورد سوارهای من رسید باعث استجاب قایقها و تجار گردیده
 نمودند قایق را از ما بگیرند من گفتن خود را سردست گرفته گفتم اگر داخل قایق شوید فوراً کلود خواهد خورد آخر
 الامر اضی شدند مرا فعه نمایند از یکی از سوارهای من پرسیدند این شخص کسک در عبد الرحمن خان پسر سردار
 محمد افضل خان است همیکه دستند تعارف نموده معذرت خواستند من هم حذر آنها را پذیرفته بهرمان خود را

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

بد وقت منقسم نمودم که یک قسمت با اسبهایشان با من در قاین بمانند و قسمت دیگر چون مجبور بودند عقب
 بانها کفتم از قایقچیا میل گرفته بجهت حفاظت خودشان پسگری تریب دهند و قستیکه تقریباً از چون گذشته
 بودیم در مقابل قایقی دیدم یکی از سواران خود را که شننا و زنی بود فرستادم خبریاد و در قاین کیت
 شارالیه رفقه خبر آورد که عبد الرحیم با یک نفر فرستاده امیر بخارا میسبانشد مگر مکررات اطلاق نموده سرور
 شدیم من دو ساعت بظرف مانده بعد از مسافت شش ساعت وارد خاک بخارا شدم قایقچیا گفتند اگر میل داشت
 اسبهای ما حاضر است بردارید با خود بسیر من تهر دانتم در کناره چون توقف نمایم تا دسته حقیقی بخارا
 من برسند و طلا بقیایقچیا دادم که بجهت خودشان و اسبهای ما ذوقه تحمیل نمایند و دست نمک هم بعد از آن
 خادم که با ما مور میسر بودند که ده راس کوسفند خریده غذای نخته حاضر نمایند و سیصد عدد نان هم بجهت
 سوارهای من که روز بعد باید برسند تهیه کنند کاغذی هم بجای شیر آباد که تحت حکومت امیر بخارا بود نوشته
 از ورود خودم بجاک او اطلاع داده خواش نمودم و دست سواران بآنظرف چون برای تقویت سوارهای من
 بفرستد بوصول مرا سلمه من حاکم مذکور خواش مرا پذیرفت که چهار صد سوار و چند قاین صبح زود بجهت بجاک
 خواهم فرستاد وقت طلوع صبح من صدای خند تیر تفنگ شنیدم بعد از ده قره شلیک سوارهای خود را بیدار
 نموده بانها این طور حالی کردم که این صدای تفنگ از طرف نقای شما میسبانشد که بشادمانی سوار شدن
 بقاین این شلیک را می نمایند و بقایقچیا وعده دادم که میت حد قاین بجهت من حاضر کنند بجهت برقی
 بخانه طلا انعام خواهم داد قایقچیا گفتند طرف مقابل رودخانه نایره جنگ مشعل است تا آنجا میرویم که خود را
 بخطر میاریم من چند دقیقه نامل نموده بعلامه چه خودم نمودم بحسن حکم داد یک کینه برار طلا که سپهره باو
 بودیاد و این طلا را پیش روی قایقچیا شدم و بانها کفتم اگر قایقچیا نیکه خواسته ام حاضر نمایند
 برار طلا را بشما خواهم داد قایقچیا باور میگردند که این اظهار من صحیح است من بانها کفتم اگر شما آدمهای
 خود را الان عقب قاین بفرستید این طلا را می توانید همین حالا برید خلاصه باین تدابیری حد قاین حاضر
 نمودند قایقچیا سوار شده بسرعتی حرکت کردیم که کمتر از دو ساعت دو ثلث رودخانه را طی نمودیم معلوم شد
 سوارهای من که آنها در میان بان عقب مانده بخواب رفته بودند بعد از اینکه سوارهای او زکویه بانها حمله نموده

مدرج جنگ نموده خود را کم عقب کشید تا کنار رود چون سائیده اند و سوارهای اوزبک چون دیده اند
 در رودخانه قایقی پدیدار نیست و شب هم رسید جنگ اموقوف نموده خیال کرده اند صبح زود غنیمت خود را
 اسیر خواهند نمود صدای تفنگی که طلوع صبح من شنیدم ازین باب بوده است در این موقع سوارهای من
 از دیدن قایق با قوت قلب یافته و لیسه از مشغول به افه شدند سوارهای دیگر هم که عقب سسکریه از قوم سست
 بودند پنهان بودند جرات پیدا کرده بدشمن شلیک نمودند آخر الام دشمن متفرق شده رو بفرار نهادند لهذا هم
 ما سالمآ از رودخانه عبور نمودیم سوارهای من غذائی را که بحکم من بجهت آنها تهیه کرده بودند با نهایت
 میل تا اندازه که ممکن بود خوردند زیرا که مدت سی و شش ساعت بود چیزی نخورده بودند بعد از این با کمال
 راحت تا عصر روز بعد در خانهای قایقیها استراحت نموده بعد از آن عازم بخارا شدیم یک شب در علی آباد
 منزل نموده در اینجا حاکم شیرآباد و روسای ولایتی با استقبال من آمده بمنزلی که حاکم مزبور بجهت پذیرائی
 من حاضر کرده بود فرستاده روز در اینجا همان او بودم در این بین امیر بخارا امر اسلب بجهت من فرستاده
 مرا دعوت نمود که بملاقات او بخارا بروم من هم فوراً عازم شده بقره اریزل طی منازل نمودم
 اول ثوراب دویم سراب تیم بولاق چهارم خبازکله پنجم چشمه ششم خیفان هفتم قره شیخ هشتم
 خدارنم نهم کدوک لی دهم قرشی پنجم در قرشی توقف نموده از اینجا بخوبه دکان از اینجا وارد بخارا
 شدم قوش بیکی امیر بخارا با قاضی و کوقوال و بعضی از سرکرده های بزرگ در مقام موسوم به کاکان با استقبال
 آمدند و بمنزلی که بجهت پذیرائی من تهیه کرده بودند فرستاده آوردند همان در من آمده خود را معرفی نمودند
 روز بجهت من معافی آوردند بعد از آن امیر خلعت بجهت من و صاحب منصبهای من باو هدیه ارشد بجهت
 خودم بجهت هر یک از صاحب منصبهای من هزار تنگه و بجهت آنها یک منصبشان کمتر بود یا نصد یا شصت تنگه و
 بجهت سوارها هر کدام دو دست تنگه فرستاده و نیز دو دست یراق طلا بجهت اسب فرستاده من هم در عوض
 بجهت امیر و کوریک قبضه شمشیر دسته طلا و یک دست یراق اسب طلا که دو از ده هزار اشرفی قیمت آن
 بود و یک قبضه خنجر علف طلا و دو دست از تنگه طلا و یک کمر بند مرصع که تقریباً هزار تومان قیمت داشت باو در اسب
 اسب عربی از نسل اسبهای خودم با زینهای انگلیسی مطلقاً و نه طاقه کنجاسه نه طاقه تروی کابلی و نه طاقه شال کشیری

فصل دوم

در طاق خلیل خانی کشمیری و نه خاق مل سفید و نه عد و کلاه زری بجهت امیر فرستادم نیز امیر بعضی لباسها با
 سه پیر این وزیر جامه بجهت من فرستاده که زیر جامه مانده است بمن گفتند این زیر جامه مای خود امیر
 است من تعجب نمودم زیرا که زیر جامه از پارچه پائی بود که چهار قسم مختلف یعنی قرمز سفید و بنفش و سبز رنگ
 شده بود و قتی که من و صاحب منصبهای من این لباسها را پوشیدیم یک نفر نوکر آمده خبر داد که امیر بجهت
 ملاقات من حاضر است من هم روانه شده پس از ورود بهارات امیر قوش یکی مرا استقبال نمود و با طاق
 امیر بر درسم امیرهای بخارا این است که خود امیر با دو تنه غلام بچهای خاطر خواهد خودش در اطاق بزرگی
 جلوس میکند و صاحب منصبهای او در اطراف اطاق روی سکوهای کوچک می نشینند و در باب اطاق دو نفر در با
 ایستاده اند که اتصال نگاه میکنند که امیر با چشم خود اشاره بکنند یا خیر اگر امیر اشاره چشمی بکنند فوراً
 دو دیده نزد او میسرند که به بنیند چه میخواهد بعد قهقرا بر گشته پیغام امیر را بود اچ می خدمت باشی میرساند و قتی که
 من نزدیک رسیدم در بانها دو دیده نزد امیر فرستند بعد بود اچ آمده گفت امیر در ایای شما قبول فرمود
 است و بمن گفتند که باید جلو اسبهای خود را بدست خود گرفته پوله را بردوش خود کند آشته با امیر تعظیم تمام
 من جواب دادم بجهت عمل پوله هایک نفر لازم است و بجهت اسبها دو عمر و من بچکس در دنیا سجده خوانم
 کرد و غیر از خدا نیکم مخلق نموده دیگری را قابل سجده نمیدانم در بان مذکور که بچوقت قبلا همچو جوابی از کسی نشنیده
 بود خیلی متعجب شد چلهذا گفتیم یا اینکه شخصاً پیغامی دارم با امیر میرسانم یا بجای دیگر میسر و م آخر الام قوش یکی
 چیزی بود اچ گفت بود اچ نزد امیر رفته مراجعت نموده گفت امیر قبول فرموده است برسم خود سلام نمائی من
 وارد اطاق شده علی الرسم سلام کردم و با امیر دست دادم امیر گفت نزدیک او بنشینم من نمود بار نشسته
 در بین صحبت مخترا با امیر تکلم نمودم تا یک ساعت صحبت داشته بعد بمنزل مراجعت کردم بعد از دو ماه روزی امیر
 یک نفر نوکرهای خود را داد آشته بود که نزد من آمده بمن بگوید که امیر نسبت بشما خیلی مهربان است خوب شما
 یک هزار طلا نقد و سه نفر از غلام بچهای خوش صورت خود را با امیر می کشانید من جواب دادم این غلام بچها را
 فرزند من میباشند بذل کردن طلا هم کار سلاطین است من علی الرسم بجهت امیر در ایای فرستاده ام حالا تو
 انعامات از ایشان دارم بعد از ده روز باز همان شخص نزد من آمده اظهار داشت امیر بجهت شما سلام فرستاد

امیر
 ...

میل وارد شمار یکی از امانی در بار خود مقدر نماید تا شما هر روز در بار امیر حاضر شوید و امیر نسبت بشما عهدت
 من جواب دادم بچوقت نوکری نگردم ام و نمیدانم رسومات نوکری چه چیز است شخص مذکور مرا تطبیع میکرد که
 من نوکری امیر را قبول نمایم توی من عطا خواهد نمود من بگفتم خداوند بامیر طول عمر غایت فرماید محتاج بچوبل
 و قبول نغیم باز شخص مذکور گفت اگر من نوکری را قبول نکنم برای من صدمه فراهم خواهد آمد این اظهار او را
 رد نموده گفتم صدمه برای کس نیست که مقصر باشند علاوه بر اینکه مقصر نیستم در پناه امیر میباشم البته بر شما
 دیگری اگر داشته باشد حاضرم و آنها معتبر بودم چگونه این تکلیف را قبول نمایم حال اینکه بچوقت برای جدم
 دو ستم خان هم مرا تکلیف بنوکری نکردند شخص مذکور گفتم اگر من قبول خدمت نمایم نمی توانم تمام روز مثل
 سایرین بکار بانم در سه گاه بچوض مواجی که بمن بدهند کار کنم آنوقت امیر با اشخاصی که در دربار او میباشند
 خواهد شد در این موقع مثلی موافق حال خودم بیان نموده گفتم

نه بر اشتی سوارم نه چو خربزیر بارم نه خداوند رعیت نه غلام شمس یارم بعد از این همه مذاکرات
 شخص مذکور دیدم چه بگوید بیفایده است تمام کلهگو با یکدیگر من و او شده بود نوشته از نزد من بیرون رفت
 اول درود خودم در بخار ایک نفر را مخفیانه ماهی بیت طلا موجب مفر کرده بودم که هر چه در مجلس امیر مذکور
 میشود محرمانه بمن اطلاع بدد چون رسم آنجا اینست که جمیع کارها ظاهر و آشکارا در مجلس امیر میگردد تحریری
 چیزی در میان نیست از این جهت تمام اشخاصیکه در دربار هستند از همه کارها مطلقند در ماه رمضان تمام کارها
 تعطیل و مشغول و زده بودند و من عموماً از ترس نامورین کو تو ال آسوده نبودم زیرا از وقتیکه از قبول کردن
 خدمت در دربار امیر انکار کرده بودم همه وقت مواظب حرکات من بودند و در حالت نظربند بودیم در ظاهر من
 باین فقره استنای نداشتم و بنوکری خودم نیز هیچ اظهاری نمیکردم شب عید فطر نوکری های امیر در دست
 لباس و یک عمامه و یک دستمال بعنوان خلعت بجهت من آوردند و گفتند امیر ما فردا صبح وقت طلوع
 آفتاب بحضور خود حاضر نموده که بجهت تبریک عید حاضریم صبح که آنجا رفتم دیدم چهل نفر در تالار بزرگی نشسته
 در میان آنها کتفه محمد خان نام که یکی از نویسنده های مخلص بود حاضر است این شخص سابقاً حاکم سمرقند بوده
 بخالفت دولت افغانستان برخواست و از لشکر ماسه کرده کی غلامعلی و کریم ولی محمد خان شخت خورده بخالفت



در آن نوده بود بجهت من بامیت نفر دیگر در سکوی پائین تر جا مقرر کرده بودند و محمد خان با ده نفر روی سکوی
 بالا نشسته بود در این بین امیر وار شده و حضور بر خواسته دست امیر را بوسیدند من هم چنین کردم بعد از آن
 امیر رفقه خواجچه زیاده از شیرینی آوردند و سفره پهن نموده شیرینیا را روی سفره گذاشتند نوکر را عقب رفته
 حضور مجلس فوراً بقدریکه امکان داشت مشغول خوردن شدند آنها نیز دو روز نشسته بودند آمده دستمالهای
 خود را بر از شیرینی نموده بجای خود نشسته مثل حیوانات مشغول خوردن شدند من باین وضع توجیه نظر میکردم
 شخصی من گفت این جهانی ترک امیر است شما چرا چیزی نخورید من کلوجه برداشتم و یکمیل ندارم و هر قدر
 زودتر ممکن بود نمازگاه رفتم محلی را که امیر بجهت من مقرر کرده بود بمن نمودند در میان حضور دیدم نایب علماء
 محمد خان و کاندان سکندر خان با تقریباً چهل نفر از کسان من که یک ماه قبل داخل توکری امیر شده بودند
 حاضر میشدند این اشخاص بمن بی استثنائی نموده سلام بهم نکردند بعد امیر که با سبب سفیدی سوار و جلیقه بلند
 بهامه اش و جلیقه هم برایش و چینه دیگری بر پشت اش زده بود وارد گردید ابره شال کشمیری بپوشان
 بسته و تقریباً بیست سی ذرع زربفت بر سرش پیچیده و خنجر مرصعی بکمرش زده با کمال تفرعن منجا امید بهره قدم
 فاصد تمام مردم تقریباً تعظیمی نزدیک سجده می نمودند ولی من ساکت ایستاده بودم امیر آمده جلوسن استاده
 تمکیر گفت همه با او افتد نمودیم من دیدم سر بند از بند های عمامه امیر باز شده است بعد از سجده امیر بنیوان
 از ترس اینکه عمامه اش پیچیده سر خود را از سجده بردارد من توانستم تحمل نمایم امیر باین بزرگی متفضح شود فوراً
 نماز خود را سست پیشتن فتنه بند های عمامه او را بستم اگر چه من نمازم را با تمام تر رسانیدم ولی مشوف بودم بآن
 عمل نیکی از من سر زده و امید عفو از خداوند دارم بعد از اتمام نماز امیر اسب خود را سوار شده و مردم در این
 بین بجاک افتادند من هم فراغت حاصل نموده بمنسزل خودم مراجعت نمودم چند روز بعد امیر بکوتوال دستورات
 داد مرا متمم نماید که باز نهای مردم مراد و دارم ولی این اتهام خلاف ثابت شد زیرا که معلوم گردید بیچوقت من
 تنها بوده ام و همیشه شصت هفتاد نفر با من بوده اند نیز امیر حکم داد در میان نوکرهای من نفاق انداخته آنها
 و دارند از نزد من بروند

در این وقت خبر رسید و سها تا سنگدر متصرف شده در خیال تصرف بخار میشدند امیر بخارا مراد بهرامان را

در بخارا که داشته فوراً عازم سمرقند گردید من هم بلا درنگ قاصدی را نزد عمویم محمد اعظم خان که در راه پسنده
 خاک هندوستان بود با مرسله فرستاده اظهار داشتیم مقصود ما آنست که خود را خلاص نموده عازم
 بلخ شویم و از او استمداد نمودم اگر ممکن باشد از هندوستان حرکت نموده از راه سوات پتخرال و بدخشان
 بیاید تا در بلخ بیکدیگر ملحق شویم و نیز مرسله هم ببلخ مقیم بلخ نوشتیم و مرسله بجهت امیر بخارا در سمرقند فرستاد
 خواست نمودم مرا مرخص نماید بولایت خود مراجعت نمایم این مرسله را بتوسط ناظر حمیدرخان که گمان آن نظیر
 نزد امیر فرستادم قوش یکی وقاضی و کوتوال بخارا از این اقدام مطلع شده بمن پیغام فرستاد که چرا
 بدون اجازه آنها نزد امیر آدم فرستاده ام من جواب دادم که چه امیر نوکرهای زیاد دارد لیکن قبل
 نیکم که بچگونه ام از آنها بر من تفوق داشته باشند آنها گفتند عقب قاصد شما آدم میفرستیم او را بر گردانند
 با آنها حالی نمودم اگر چنین کاری بکنند من بدون اجازه امیر با اجازه آنها حرکت خواهم نمود آن وقت نوشت
 این حرکت من بر عهده آنها خواهد بود امیر جواب مرسله مرا فرستاده قاصد های مرا نزد خود نگاه داشت
 لهذا بعد از چند روز جنرال علی عسکرخان را نزد امیر فرستادم پس از وصول این مرسله دویمی امیر در این
 باب با مشاورین خود مشورت نموده مشاورین چنین مصلحت دیدند چون از ابتدای سال معاونت نقدی با
 خوراک امیر بمن نرسیده نگاه داشتن من در بخارا باین معاینه است امیر این مصلحت آنها را پذیرفته بمن اجازه
 داد از مملکت و خارج شوم نیز امیر بقوش یکی نوشت معلوم نماید آیا نوکرهای من میل دارند نوکری امیر را
 قبول نمایند یا با من باشند چون مضمون کاغذ واضح بود قوش یکی چنین دانست که مقصود امیر از نوکرهای
 میباشد که فعلاً با من هستند آنها را بعد از ورود من در بخارا از نزد من گرفته داخل نوکری امیر شده بودند
 بسبب این اشتباه قوش یکی پیغامی بمن فرستاد که نوکرهای خود را نزد او بفرستیم که بعضی دستور العمل
 بجهت آنها فرستاده است با آنها بد از این پیغام چنین فهمیدم که قوش یکی خیال دارد تمام نوکرهای مرا اسیر
 نموده بعد خودم را اسیر نماید علیهذا خواست او را پذیرفته گفتم اگر بجهت نوکرهای من پیغامی دارد خودش
 آمده در حضور من با آنها ابلاغ نماید سمرگان من هم با من در این خیال متفق شده گفتند با اتفاق شایستگی میکنم زیرا
 که نذره رفتن نزد قوش یکی را قبول میکنم اگر گشته شدیم غشاهای ما را نزد قوش یکی ببرد همگان من کاغذ

فصل سیم

خود استیج نموده حال پیغام را با جواب خود دعوت دارم در جواب قوشس کلی قوشی خود را نزد من فرستاده
 پیغام امیر در این ابلاغ نمود نوکرهای من گفتند بایه بخارا آمده ام بشا برزاده خود خدمت نمایم نه اینکه غلام امیر
 بخارا باشیم و روز بعد وقتی که تیه نفر داشتیم سکنه رخان بنایب غلام و تمام همه امان آنها اسباب
 خود را بدوش خود کشیده نزد من آمده گفتند امیر از هر کدام ما الترامی میخواهد که بنعلامی امیر اعتراف نماید
 چون از این تکلیف انکار نموده ایم ما را ارضی کرده است از این جهت نزد شما آمده ایم در انامی این صحبت طلبکاران
 زیاد از عقب سر آنها آمده مطالبه طلب خود را نموده که تقسیم با دو هزار طلا می شد من بنایب غلام لغتم اگر با
 وفاداری میسر کردی تنها شخص تو بیشتر از اینها پول خرج کرده بودی در جواب سر شرا نیز بر انداخت بعد از گذشتن
 سکنه رخان پرسیدم تو چه خیال داری مشارالیه گفت بیک و دو نفر نمای بخارائی دل باخته ام اگر آنها با
 نیایند میل دارم در بخارا بمانم من نزد زنها فرستاده هزار طلا وعده نمودم که با ما میسایند ولی آنها انکار
 کردند از این جهت سکنه رخان اقامت بخارا را اختیار نمود من اسب و یراق بجهت نایب غلام و بهر امان او
 استیاع نمودم زیرا که اسب و یراق خود را بجهت مخارج خود فسخ نموده بودند در ظرف پنج روز تیه خود را دیدم
 حازم پنج شدیم

فصل سیم در باب جنگ و جدال با امیر شیرعلیخان
 از سنه ۱۲۸۲ الی ۱۲۸۴

حالا باید بر جع نمایم به بیان داشتن حرکات امیر شیرعلیخان در زمانیکه من از بلخ فرار کرده بودم و قسید و لای
 بلخ را که هشتم امیر شیرعلیخان بعد از توقف شش روز در ماسخرخان بسنج آمده اول کاریکه کرد این بود که عیال
 و اطفال را با اسیر نموده کابل فرستاد و پدرم را در تمام مسافرتها با خودش همراه داشت بعد از اینکه برادر
 خودش سردار فتح محمد خان پسر زبیر محمد اکبر خان را بگلو مت بلخ مقرر نمود خودش حازم کابل گردید فوراً ببلخ
 برادرهای خود محمد امین خان و محمد شریف خان مشغول تهیه جنگ کردید پس از تکمیل تهیه روانه قندهار شده کابل
 به پسر خود سردار محمد ابراهیم خان و سردار نظیر محمد خان سپرد و پدرم را بطور اسیر با خود همراه برده عیالهای را
 بدون خبری در پرستار کابل گذاشت در این موقع پدرم از مجلس کاغذی با امیر شیرعلیخان نوشته در باب حرکت

غراض کرده گفت با برادر اندر نای خود بد سلوکی کردی حال میخواهی با برادر نای خود به سم همان قسم سلوک کنی
 و اظهار داشت باعث خو نیزی شود و در متفصح کن و التماس بجای بد بخت شما حاصل خواهد شد و شیمان
 خواهی کردید امیر شیر علیخان باین نصیاح استنائی نگزیده در قندهار تا دوروز با برادر نای خود جنگ نموده
 نتیجه این شد که برادرش سردار محمد امین خان و پسرش سردار محمد علیخان که ولیعهدش بود در این جنگ
 کشته شدند پدرم در مجلس از این واقعه اطلاع یافته مجدداً این عبارت ابامیر شیر علیخان نوشت (شرارت
 شما برای شما حاقبت بدی خواهد داشت ای بر حال شما) بعد از کشته شدن سردار محمد امین خان نش او را
 بحضور امیر شیر علیخان آوردند امیر شیر علیخان گفت جد این سگ را دور بیندازید و بر پسر م بگویند بیا
 از این فحشی که حاصل کرده است بمن بگریز بگوید صاحب منصبهای او چون جراتند استند حقیقت امر از نزد
 او بگویند نش پسرش از او آوردند بسوز قدری دور بود امیر شیر علیخان پرسید این سگ دیگر کیست بخوا
 این سؤال او تابوت پسرش را مقابل او بر زمین گذاشتند محض اینکه تلفت شد گریبان خود را چاک زد و
 مشغول ریختن خاک بر خود کردید قدری که از این اندوه و الم شدید آرام گرفت ضعف نموده بحالت بیوشی
 افتاد تا یکساعت بهین حالت بوده بچند بوشش آمد مشغول گشودن بوشش پسرش را بکابل فرستاد و شش سردار
 محمد امین خان را نوکرهای او در قندهار در بخرقه شریف دفن نمودند امیر شیر علیخان کابل مراجعت نموده در
 مین راه بعضی اوقات بنیان میگفت و بعضی اوقات بوشش خود بود پس از ورود کابل مثل اشخاص دیوانه
 میرد و فسر یاد میکرد من این موقع را منتقم دانسته از بخارا حرکت نمودم پس از ورود شیر آباد در اسلانی
 بسا که مقیم بلخ و مضافات آن نوشتم نتیجه این شد که متفقاً مراد عوت نمودند که بسنج رفته باش که اینجا مقوم
 در اینجا باید مختصری از حالات و برادر که ولیعهد خان و فیض محمد خان باشند اظهار بدارم این دو برادر کوچک
 امیر را داشتند یعنی پدرم این ولایت ابانین داده و اینها پسر امیر دوست محمد خان از مادر کثیر بودند در زمان حیات
 امیر دوست محمد خان وقتی که کابل بودند سال و ده سن را رویه موجب استند بعد از وفات امیر دوست محمد خان
 مادر اندر م بی بی مرادید باینها مهربان شده کاغذی سپردم نوشت که مادرشان تنها دارد اینهارا بنگلای خود
 قبول نمایند ولی بجهت آمدن خودشان خرجی ندانند بخواه این کاغذ پدرم پنج هزار رویه بجهت ولیعهد خان فرستاد

نوشته بعد از این که از او جدا شد

فصل سیم

اور اسلحہ احضار نمود و قیامت کار الیہ وارد نموج شد پدرم یک فوج پیاده نظام و شش توب و هزار پیاده روی
 و هزار سوار با حکومت ولایت آنچ با و مرحت نمود و نیز بنفیس محمد خان هم نوشت که عیال پدرم را با خود برداشته
 بیخ میاورد و از قسار معلوم و لیتمحمد خان آدم خداری بود و بعد از اسیر نمودن پدرم با امیر شیر علیخان
 معوض شده بود در عوض این سمرای و لیتمحمد خان را امیر شیر علیخان با خود کابل برد و لیتمحمد خان حکومت خود را
 برادر خود شافیس محمد خان تفویض داشته در این وقت محاسبه ولایتی را از بنفیس محمد خان خواسته بود
 بجهت بعضی اجاره حیات که تخیل او بود از پرداختن حساب عاجز بود من از وقایع نگارهای خود اطلاع یافتم
 که و لیتمحمد خان هم برنجیده قاطر است لندا کاغذی بتوسط ناظر حیدر و خیرال علی عسکر خان بجهت آنها دست
 انظار داشتیم که دویت سوار از سوارهای نظام پیچده نهر پنج که در تحت حکم و لیتمحمد خان بوده اند در شیرآباد
 من ملحق شده اند و بانها وعده دادم که اگر شما هم بچین کار را بکنید پاداش خواهم داد و نیز سرگروهای دزدان
 ولایت را خواسته آنها را محتوی داشته انعام داده سه هزار سوار از آنها گرفتم و قتی که امیر شیر خا را بمن
 داد و بیخ مراجعت نمایم بحاکم شیرآباد نوشت که بچوچه نگار من بیشتر از سه روز در اینجا توقف نمایم چون من
 دو هزار و پانصد سوار دور خود جمع کرده بودم و حاکم مذکور فقط صد سوار داشت باین تعیین اقامت شیرآباد را
 من سیکردم نه حاکم شیرآباد حاکم مذکور خلی تمیز بود چکنند برای مشورت نزد من آمده گفت اگر حکم بگویم از اینجا
 احتمال دارد مرا بکشید و اگر اطاعت حکم امیر انکم او مرا خواهد کشت پس من بین الحذرین واقع شده ام من
 بحاکم مذکور کثرت طریقه حل این مشکل را بشما میگویم و این است که شما باید بامیر خود بنویسید عبدالرحمن اینصدد
 زیاد با خود دارد که نمیتوان او را مجبوراً خارج نمود و من قنط حکم ثانوی شما هم بنیست با و کفتم این مسئله خود را
 بصحابت قاصد کند روی بفرست اگر امیر در این باب اعتراض نمود قاصد بگوید در راه با خوشی فریب الموت
 شدم ولی خداوند شفا داد که توانم بدر بار عظیم پادشاه حاضر شوم این تدبیر موافق رای حاکم مذکور
 واقع شده مسئله بتوسط قاصد ایمنی بموجب دستور العمل من فرستادم من هم عاجلاً مشغول تهیه کار خود شدم
 در این اثنا بعد از چند روز شنیدم لشکر پل ایغی شده صاحب منصبهای تازه خود را کشته عازم آنچ کرده
 رسیدن این خبر فوراً حرکت نمودم چند ساعتی در وزیرآباد توقف نموده از آنجا بکن رحمن رسیدم در آنجا

فقط دو قایق حاضر بود توکل برخسد انموده باسی نفر سواران و صاحب منصبان شجاع خودم و لیسه از آقا
 یزدشتن از آب جیحون نمودم صاحب منصبها یکد با من بودند کزینل نصیرخان و کزینل و لیجان و غلام محمد
 معتمد من که در جنگ جگر شیر دارد و حال سپه سالار من میس باشد و در آنوقت غیر ملحق بودولی مگر در جنگ
 او را امتحان کرده بودم دیده بودم که به تنهایی با چهل سوار برابری میکند و یک شخص دیگر از برادران من معروف
 بشجاعت غلام دیگر کسر هاد نام بود ما از جیحون گذشته مابقی برادران من هم بنوبت خودشان از آب جیحون
 تمام شب اهل طغی نموده وقت طلوع آفتاب بقلعه موسوم به چیک ششیر آباد که از محلات آنچه بود و در کوه
 در اینجا توقف نموده کاغذی بجهت دو فوج نظام پیاده که بر سر آمده بودند و کاغذی با فوج رودیف کش
 عاده تونی که پدرم بولی محمد خان داده بود بتصرف آنها بود فرستادم بعد از فرستادن این نوشته
 خوابیدم زیرا که سه شب بود هیچ استراحت نکرده بودم از وصول نوشته شجاعت من افواج بقدری مشوق شده
 بودند که فوراً پیغام مرا پذیرفته قریب هزار نفر پیاده با استقبال من آمدند من وعده دادم با آنها هر بانی نمایم
 آنها هم قسم خوردند بجهت من جنگ خواهند نمود و من گفتند از وقتیکه رفته بودم آنها دستک بوده اند همیشه
 انتظار داشتند که شجاعت خود را بنحیافت امیر شیر علیخان بدعهد ظاهر نمایند همه ما متفقاً
 حازم آنچه شدیم در اینجا فیض محمد خان از ما پذیرائی نمود ولی مشارالیه تقریباً دیوانه وضع بود چنانچه گفت من
 پنجو استم شما بیاید ولی لشکر شما را دعوت نموده است کفتم عیب ندارد شما مرد عاقلی هستید باری من
 لشکر مطمئن نموده دل دادم که تعیناً با سه هزار فوج محمد خان غالب خواهیم شد سردار فوج محمد خان و هزار سوار
 و پنج هزار سوار او بکمی را بجهت دفاع ما فرستاده بود و این سوارها قلباً خائف بودند که بسبب بیوفائی سابق آنها
 من همه را تنبیه فرمایم نمود و بصاحب منصبهای خود که آنها را از خدمت من پدرم باز داشته بودند دشنام
 میدادند زیرا که ما آنها را مثل فرزند و برادر خود داشته همه را صاحب شتر و اسب و کوفتند کرده بودیم فوج محمد خان
 لشکر پیاده خود را در قلعه موسوم به نیلک گذاشته لشکر سواره خود را خارج از قلعه آراسته نمود سر کرده لشکر
 شهاب الدین نام سپه زیرا حه بود که سابقاً نوکر پدرم پدرم با او خیلی عهد بانی کرده بود و در یک موقعی پدرم پدرم
 احمد را حاکم کنی از شهرهای بلخ مقرر داشته بود و یکدیگر دو کلب و سیه از مالیات سرت گرفته بود پدرم او را غفلت

و اورا برادرش را بپر کرده کی صد سوار مقرر داشته بانها بیدق و شکر داده بود شهاب الدین
 و فتح محمد خان دایم انجمن بودند صاحب منصبهای آنها قلعہ نکلان ابراز سوار نموده بقیه لشکرشان انجمن
 از تختہ پل در مقابل حاضر نمودند من مرا سله باین مضمون شهاب الدین نوشتم (ای یوفا مھربان باین
 ویدہ فراموش کرده حال بخت چند جرعه شراب تلخ بادشمنهای من خدمت میکنی) و کاغذی ہم باین
 بشکر آنها نوشتم (شما شکر خودم میسبائید من با شما جنگ نخواهم کرد اگر شما میخواهید مرا بکشید من
 خودم فردا بقلعہ میآیم شما را بکلوز زده بخت گشتن آقای قدیمی خود انعام بگیری)
 این مرا سله آنها را منقلب نموده صد نفر در قلعہ گذاشته باقی عازم اردوی من شد شهاب الدین از حرکت
 آنها مطلع گردیده چند سوار قدزاری و اوزبک بخت جلو گیری آنها فرستاده جنگ شروع شد بعضی از
 سوارهای خود حکم دادند میدان جنگ حاضر شوند با کمال میل و رغبت سربازان همه برده دشمن را مغلوب نمودند
 دشمن با کمال تعجب فرار نموده چهار صد راس است از آنها تصرف آمد شهاب الدین بطرف تختہ پل فرار نمود
 بعد از فرار او تمام سوارهای تختہ پل آمده با من ملحق شدند افواج پیاده آنها هم متفرق گردیدند سوار فتح
 محمد خان هم همه امواش را گذاشته با سیصد چهار صد سوار در همان موسمی که سال قبل من بخارا فرار کرده بودم
 شارا لیه تا شاعر خان فرار نمود و نسیا مجوز این حوادث و قضایا و پستی و بلندی میسباید
 پس از ورود سلج لشکر انجا قبول اطاعت مرا نموده از من پذیرائی کردند نایب غلام احمد را تختہ پل فرستادم که
 رعایای آنجا را آسوده نماید بعد از دو روز من بجم انجازه لشکر مطمئن ساختم نفقہ همیشه بطور محبت با شما مقرر
 نموده از همه راضی و خوشنود شتم بعد از تنظیمات لشکری علی عسکر خان را بخبرال تو بخانه و نصیر خان را بخبرالی
 لشکر پیاده منصوب دادم سایر صاحب منصبان را هم بمناسب سرتیپی و خبرالی ارتقا داده تمام سربازان را هم
 اول مسافرت من با من بوده اند منصب دادم محض تمام این کارها عازم تاشقرخان گردیدم سردار فتح محمد خان
 باش فرج پیاده نظام انجا بود همه خیال من این بود که ولایت از تصرف اینها بکنی استسراع نمایم بدون
 مخالفت احدی وارد تاشقرخان شده بعد از توقف دو روز عازم بیک گردیدم فتح محمد خان و شهاب الدین
 که در قلعہ غوری بودند از راه کوه بنندوش بطرف کابل فرار نموده در آنجا فرار شیخ علی نام از ظانف هزاره تمام

اموال آنها را تاراج نمود این اوقات میراثی فوت شده بود و پسرش سلطان مراد حاکم دیر قه غن بود مشایخ
 نیز قبول اطاعت درآمده پانصد اسب و دو بیست شتر و دویست و هشتاد گوسفند و چهار سینه بار غله پانچل نیز
 روپیه نقد و معارفات دیگر بجهت من فرستاد من نیز از فوت پدرش اظهار به روی نمودم گفتم اوقاتی که
 پدرم ولایت قه غن را بشما داد طوایف تاجیک و عرب و افغانه قدیم و هزاره را برای خود مجری نمود
 فقط انا فی قه غن را بشما و اگر کرده بود من هم همان ویرانه مول میدارم مشارالیه جواب داد امیر شیرعلی خان
 هم در اول همین طور که در ادب و علاه و سالی یک لکت و پویه هم از بابت مالیات از من اخذ مینمود ولی حالا
 باین مبلغ قانع نشده لکت و پویه میگیرد باز هم قتیتر مطالبه مینماید
 در این وقت کاغذی از عموم محمد عظیم خان از بدخشان بمن رسید نوشته بود در فیض آباد متمم و خیال
 دارم دست میراثی را تزویج نموده بعد اتمام کار وصلت بشما منی شوم چون من تهیه خود را دیده بودم در میان
 نزدیک بود و امیر شیرعلی خان هم در کابل حاضر نبود عازم بامیان شده از کد ارقه کتل و باد لکت کشته
 در باجگاه منسزل نموده از آنجا عازم گردیده و غسل بامیان شدیم میراثی هزاره را مخلص نموده بانها کفتم
 دو هزار خردار کنم و جو و صد خردار روغن و سه هزار گوسفند بجهت لشکر من تهیه نمایند تا حاضر شدن این
 اذوقه بانتظار عموم در باجگاه توقف نمودم عموم بعد از یک ماه وارد گردیده من باشکرم باستقبال قه غن
 پذیرای نمودم عموم تمام سرگذشت مسافرت فرطت خود را از راه چترال بمن حکایت نمود و نیز بی اعتنائی
 انگلیسار نسبت بخردیان داشته از این باب آزرده خاطر بود حال اینکه واسطه دوستی من پدر خود
 امیر دوست محمد خان و دولت انگلیس در زمانیکه در جمره بود و همین عموم بوده است چنانچه اخبار داشت در او
 بلوای هندوستان تمام انا بی آنجا امیر دوست محمد خان را تحریک بودند که با انگلیسها متفق نشود و احتمال داشت
 بسبب این اختلاف پنجاب کافی السابق در تصرف افغانستان بیاید اگر امیر دوست محمد خان این حرف را قبول
 میکرد و مشک نبود که امروزه پنجاب در تصرف ما بود ولی من پدرم صلاح داده بودم که ایفای عهده خود را با انگلیسها
 بنمایم زیرا که اگر خلف عهده کند در انظار مردمان عالم بدنام خواهد شد لکن عموم متوقع بود که دولت انگلیس
 از ای این خدمات بادیاد آتش خواهند داد و همین جهت بهندوستان قه غن پس از اینکه سلوک انگلیسها

فصل سوم

نسبت خود ملاحظه نموده بیوفسار برده و غسل سوات گردیده نزد نجم الاولیا آفرود آمد رفت چندی در آنجا توقف
 نموده از راه دیر زنتل لوری و اخل خرابال گردیده از آنجا از راه کدرد دره کتل به بدیشان مراجعت نموده بقعه عن
 و قلعه خوری آمده بساجگاه بن طحق گردید من از اینکه عموم مسلماننی بن طحق شد خیلی اظهار متعت نمودم کتم
 خداوند را شکر نمایم که حال شما بجای پدرم بامن رسید فوراً باروسای کابل مشغول مذاکرات شده بعد از ده و
 از راه غور بند و اخل مجال گریستان شدیم چنانچه قبلاً اظهار داشتیم سردار محمد امین خان را که در قندهار کشتند
 برادرش سردار محمد شریف خان را اسیر کرده بود در این وقت همین سردار محمد شریف خان را فرستاده
 که در توغم دره بامن بچیکه و تی بچیکه کاغذی از طرف عموم باور رسیده آمد اطاعت عموم را اختیار نموده از ولایت
 برادرش سردار گردید امیر شیر علیخان این قدر کوتاه فکر بود که بجو اشخاصی را امیر ستاد که باهوا خوان
 برادر مقولش جنگ نماید محمد شریف خان لشکر خود را متخص نموده آنها کابل مراجعت نمودند من و اخل توغم
 دره شده از راه چاریکار بصید آباد رقم در این وقت رنستان فرار رسید قریب یک فرسخ برف برین
 افتاده بود باستعانت لشکر سواره راهی در برف احداث نمودیم که شتر ها گذشته و برف اکوبیده راهی
 بجهت که شتن افواج پیاده پیدا نمودند در آخر بنده تو بهما را با کمال مشقت از روی برف گذرانیدیم بقدری این
 مسافت صعب بود که روزی بیشتر از دو فرسخ نتوانستیم راه برویم خیلی کم طی مسافت می نمودیم بالاخره در
 ترخال گردیدیم لشکر امیر شیر علیخان در خوابه اقامت داشت من کو بهمای ترخال را متعمم دانستم لشکر خود را
 بالای آنها اقامت دادم لشکر ما چندی در اینجا بوده مظهر حرکت لشکر دشمن بودند ولی از طرف دشمن چیزی
 ظاهر نشد یک روز بوسید و در بین دریافتیم که بجهت حفاظت حمله که از خارج بطرف کابل شود هیچ اقداماتی
 نشده است آشب راحت نموده صبح روز دیگر کاغذی از پسر امیر شیر علیخان که در کابل بود بمن رسید
 نوشته بود متعمم می نمایم پدر شما را از مجلس مستخلص داشته ولایت ترکستان را بشما و گذارم مشروط اینکه تا چهل روز
 دیگر کابل حمله ننمایید من هم این شرط را بدو جهت قبول نمودم اولاً جنگ کردن در این برف زیاد خیلی مشکل است
 ثانیاً اگر بوعده خود ایفا نمایند ما می توانیم در بهار ببلج مراجعت نمایم در این اثنا بن سردار محمد رفیق خان
 خرابال شیخ میر که از اجزای دربار سردار ابراهیم خان بودند نزاع واقع شده شیخ میر که تعداد هوا خوانش

زیاد بود سردار محمد رفیق خان که آدم هوشیار و یکی از وزرای امیر شیرعلیخان بود شکت او بعد از این
 شکت سردار محمد رفیق خان دریافت که در تیه تلف کردن او میباشند لکن شبانه از کابل فرار نمود
 به تکار رفت تا اینکه من وارد چاریکار شدم مشارالیه بما سخن کردید اطلاعات بد نظمی حکومت امیر شیرعلیخان
 یاد داد در این موقع هم مشارالیه با ما بود چون ما راضی شدیم تا چهل روز استراحت کنیم تا ما بشکر خود بمحالات کوهستان
 مراجعت نمودیم و عموم در چاریکار که تا کابل هفت فرسخ مسافت داشت توقف نمود ایام نوروز رسیدیم
 پسر امیر شیرعلیخان هم متقاضی شد چون دیدم اثری از ایفای وعده مذکور نیست لکن بطرف کابل حرکت نمود
 وارد قلعه دو دست شدم عظیم الدین خان با یک هزار نفر سرباز ردیف فرستاده شده بود از من جلو
 گیری نماید بعد از چند فقره شلیک جای خود را که آشته بکابل فرار نمودند عموم و من با جمعیت زیاد در بهار
 ۱۲۰۰ داخل کابل شده بخانه سردار شیرعلیخان فرود آمده روزی اطاعت عموم را قبول نمود
 در این بین چون سردار ابراهیم خان در ارک کابل محصور بود شکر من تا مدت سرور او را محاصره نموده بعد
 آن جنرال شیخ میرودیکران در دوازدهمی ارک را کشته سردار ابراهیم خان که در این موقع در حرم سهرای
 خود نشسته بود بیرون آمده از اطاعت نمود باین قسم کابل را تصرف نمودیم پسر امیر شیرعلیخان هم بطرف
 قندهار فرار نمود بعد از شش هفته که با نیت گذشت خبر رسید که امیر شیرعلیخان بطرف کابل میاید من
 لشکر خود را بسته دستم منقسم نموده یک دسته را بکابل گذاشته با دو دسته دیگر عازم کوه سرخ سنگ شدم
 اینکه قسمی از سوارهای خود را با عموم کابل گذاشتم این بود که دختر فتح سنگ از طرف جلال آباد که در زمان
 لشکرش آنجا اقامت کرده بود در این موقع بکابل حمله میاورد و نیزه تقریباً سه هزار نفر سرباز را هم که بتاریخی
 نموده بودم با عموم در کابل گذاشتم خودم بانه هزار سواره و پیاده و سی غناده توب با تفاق محمد رفیق خان عام
 غزین شدم شیخ میرخان را با عموم کابل گذاشتم پس از ورود بغزین دیدم نظر خان در دک قلعه را مستحکم نموده
 است اگر چه قلعه مذکور را محاصره نمودم ولی توبهای کوچک قاطری من بمقابل استحکام قلعه مذکور نمیتوانستند
 کاری از پیش بر بند من هم صلاح ندیدم باروت و کلوله خود را بیفایده مصرف نمایم زیرا که قورخانه کمتر داشتم و
 دشمن که در قلعه محصور بودند از بیخامانی که هر روزه از امیر شیرعلیخان بآنها میرسد قوت قلب پیدا میکردند

این تاریخ از آنکه در دسترس بودم سردارهای خودم

چون امیر مذکور بانها پیغام میفرستاد که غایب با چهل سوار لشکر بنگلک شما خواهم رسید یازده روز تعطیل
گذشت تا اینکه لشکر امیر شیرعلیخان بیک منزلی غزین رسیدند جاسوسهای من خبر آوردند عساکر امیر شیرعلیخان
خوب تربیت شده اند و تعدادشان چهل سوار نفر میباشد بعد از رسیدن این خبر با محمد رفیق خان صلح
نموده متفق الراهی شدیم که در مقابل همچو لشکر زیادی عساکر جزئی ما در میدان صاف نمیتواند بجنگد چلند
بدره تنگی عقب بنشینم که در اینجا لشکر ما تواند مقابل نماید محمد رفیق خان اولابا این تدریس اعتراض داشت
میگفت اگر لشکر را عقب ببریم احتمال دارد خود را باخت فرار نمایند ولی من اعتراض او را رد نموده مدلل کردم
که لشکر من طوری تربیت شده اند که هر جا من باشم با من خواهند بود اجزای لشکر من از افغانه عوام
سید آباد دره چینی سنگی بود و کوههای کوچک از دو طرف دره ارتفاع یافته بود شبانه آنجا رسیدیم
چونکه ما عقب می نشستیم امیر شیرعلیخان بدو سوار سوار براتی و قنداری حکم داد از عقب بشکر حمله
آورده از جلو هم راه کابل را متصرف شوند تا اگر فرود آمد در جنگ مغلوب شویم راه فرار نداشته باشیم این دستیار
و دشمن باشند نفر از برهان من که آنها را به پیش غراولی فرستاده بودم برخورد مشغول جنگ شدند
سوارهای من و نیز آنه جنگیده مستدراجا عقب میآمدند و در بین عقب آمدن از دو چهار شدن باشکالات
خودشان بمن پیغام دادند همچنین این خبر من رسید و فوج پیاده نظام را بنگلک آنها فرستادم این در
بتا وارد شده چون تعداد زیادی از سوارهای امیر شیرعلیخان در یک نقطه مجتمع بودند از چند فقره سنگ
صدمه زیاد بانها رسید فرار نمودند لشکر من بنسج و ظفر و غیرت مراجعت نموده متفقاً عازم سید
شیدیم و قبیله خبر این شکست با امیر شیرعلیخان رسید دست دیگر بقدر دست اول بنگلک آنها فرستاد
چون این دست دیدند میدان خالی است و لشکر من متوجها عقب نشسته اند مراجعت کرده با امیر شیرعلیخان
خبر دادند که من چون زیادی لشکر او را ملاحظه نموده ام خود را باخت در و بر گردانید مایل جنگ نیتم بر رسیدن
این خبر امیر شیرعلیخان حکم داده بود در سنگ شاد یا قیج بنمایند و بشکر سواره خود حکم داد از ماتاق
نموده مرا اسیر نمایند قریب سه ساعت بنظر مانده که بشش نگاهار رسید بودیم این فوج سواره بقتلاً با
آوردند من با چهار فوج پیاده و دوازده عراده توپ قاطری عقب با لهای بنه میرقم سردار محمد رفیق خان

مقرر داشته بودم بایک دسته لشکر بطرف دست راست به حرکت نماید و خزال نصیر با عبد الرحیم در جلونه باشند
سوارهای دشمن نزدیک رسیدن من متحماً حرکت کرده یک فوج پیاده را در مغازه بزرگی که کنار راه واقع بود مخفی داشته
بانهما حکم دادم همیشه صدای توبه های مرا بشنوند برای شلیک حاضر باشند بعد بسوارهای خود حکم دادم بسبب
حرکت نمایند وقتی دیدم لشکر سواره دشمن از محاذی مغازه گذشته و از ده عراده توب خود را بمقابل آنها
حکم دادم فوراً شلیک نمایند مقارن این شلیک فوج پیاده مخفی شده که بدشمن خیلی نزدیک بودند یک مرتبه شلیک
نمودند ششجانب جنگ چنین شد که یک هزار سوار از دشمن در میدان افتادند و بعد از زد و خورد جزئی بقیته
فرار نمودند ولی طولی نماند که خود را جمع آوری نموده از عقب سر لشکر من میآمدند بدون اینکه جرئت داشته باشند
با حمله نمایند این سوارها تا مسافتی عقب سر ما آمدند من بیک هزار سوار خود حکم دادم بانهما حمله نمایند سوارهای من
باین ماموریت کامیاب شدند و یک صد و پنجاه نفر از دشمن را اسیر نمودند من این اسرار را مخلص نموده
بانهما گفتم برای شما امکان ندارد ما لشکر تربیت شده من بجنگید این مردمانی را ملاحظه نموده شجاعت عساکر
مرا دیده نزد امیر شیرعلیخان مراجعت نمودند در آشنای مراجعت صد نفر از عایای طایفه وردک را که در قلعه جایت
محل عبور آنها بودند بقتل رسانیده را وس آنها را با خود نزد امیر شیرعلیخان برده گفتند این سوارهای لشکر
میباشد طولی نماند که اقوام مقتولین رسیدند از قدی سوارهای او شکایت کردند امیر شیرعلیخان که از
شکایت آنها مطلع شد رئیس قشون خود را فو است که حقیقت مطلب معلوم نماید رئیس مذکور گفته بود چون جنگ
کردن با عساکر عبد الرحمن خیلی مشکل بود تو استیم با آنها بجنگیم ولی اگر میدان جنگ صاف و دشت میبود
سوارهای او را گرفته میگذشتیم یک نفر از آنها جان سلامت ببرد بهر حال امیر شیرعلیخان بفرین آمد
چهار روز توقف نموده پدرم را در ارک آنجا اسیر گذاشته خودش بجالفت من بطرف سید آباد حرکت نمود
در آنجا من در محل محلی اقامت نموده توبه های خود را روی کوبها قریب داشته بجهت جنگ حاضر شدم بعد از
چهار روز امیر شیرعلیخان را در کوه دیده در مقابل سسنگهای ما اردوی خود را بر سرپا نمود من قبلاً قلعه
به انچی را بسبب اینکه االی آنجا از فروختن آذوقه من انکار داشته تاراج نموده آذوقه میت روزه تحصیل کرده
بودم لشکر من در این موقع هفت هزار نفر بود و امیر شیرعلیخان میت و پنجاه نفر و پنجاه عراده توب همراه داشت

اولی کشید که مشول جنگ شدیم جنگ خیلی سختی واقع شد اردو تو به فضای آسمان باریک شده بود از صبح تا چهار ساعت از ظهر که شسته این جنگ امتداد داشت بالاخره قادر معال فتح و فیروزی بن مرتضی فرزند از طرف لشکر من و هزار نفر شسته فرخنی شده بودند و از طرف امیر شیرعلیخان تخمیناً سه مقابل کشته ذرحنی شده بودند همیکنه فتح من محقق شد دسته از سوارهای تند رفتار را مقرر داشتیم که بنشینن رفته پدر مرا از جس مستخلص نمایند ولی قبل از ورود اینها قراولهای آنجا خبر فتح را شنیده پدرم را با کرده اطاعت او را بجا نموده بودند و سر کرده های مفصله ذیل رسم که امیر بودند با پدرم مستخلص شدند سردار محمد سردار خان سپه سردار محمد اعظم خان سردار شاه نوار خان سردار سکندر خان و عموش که محمد عمر خان برادر سلطان جان حاکم هرات این دوسه نفر در هرات امیر کرده بود امیر شیرعلیخان قلعه غزنین را در تصرف مانده بطرف قندهار فرار نمود و لشکر سواره او که قبلاً متعلق سپهرم بودند همیکنه امیر شیرعلیخان کشت خورد او را کشته نزد ما رجعت نمودند قبل از شروع این جنگ من بمویم نوشته بودم که از کابل حرکت نموده بگلک من بیاید اگر چه تا فاصله نزدیکی من آمده بود ولی با من ملحق نشده میخواست جنگ از دور تا شاماناید لیکن پیرش محمد عزیز خان که جوان هفده ساله بود در پهلوی من با کمال شجاعت جنگ میکرد در این موقع کاخدی از پدرم بمن رسیده و ازین فحشی که بجهت من میترسید بود اظهار ممتن نمود من از رسیدن کاخده که گوشه شرف شده محمد خد او ندرا بجا آوردم جواب کاخدر را نوشته اجازه خواهم که بجهت شرفیابی خدمتش بروم ولی جواب دادند من خودم نزد شما میآیم و بهتر است از لشکر جدا نشوم عساکر من تا چهار روز خزانه و اموال امیر شیرعلیخان غارت نمودند و پنجسم پدرم وارد کرده من با عساکر خود باستقبال رفته پیاده شد پایهای او را بوسید بجهت احتیاض او مکرراً خدرا لشکر نموده روز بعد مقیم شدم که رو بطرف هرات شیرعلیخان را تعاقب نمائم و پدرم قبول کرد که در زمان غیاب من متوجه امورات باشد ولی عمومیم راضی نشدم من بنجیده خاطر شده گفتم اگر شما از مخاطرات جنگ وحشت دارید بعد از گرفتن امیر شیرعلیخان شما بمن ملحق شوید ولی ایراد است عمومیم موافقاده پدرم با او همراهی کرده نتیجه این شد که همدما عازم کابل شدیم اما لی کابل خیلی تشکرانه از ما پذیرائی نمودند صدقات زیاد و نذورات دادند ما داخل عمارت و ولتی شده خطبه پادشاهی باسم پدرم

خواندیم روزی مجتمع شده بدو زمینت تبریک گفتند اظهار داشتند چون شما پسر بزرگ امیر و ستمو خان و داور
 بالاستحقاق و میسباید ما با کمال شرف شما را بکمانی خود قبول نمودیم و نیز اظهار داشتند که قطعه چندی
 از روسای نظامی شیر علیخان را با ما را قبول کرده بودند ولی ما از بیحقوقت بیل حکمرانی او نبوده و کردار
 او را در باب کشتن برادر حقیقی خودش و اسیر نمودن شما که بزرگتر از او و بجای پدرش بودند پسندناستیم و
 سر کرده های مذکور بجهت کشته شدن پسر امیر شیر علیخان که تقصیر خودش بود تعزیر کردیم ما هم در این غزا
 شرکت نمودیم ایام تابستان بخوشی نشست پدرم مشغول امورات حکومتی بود من و عموم متوجه انتظامات نظامی
 بوده در موسم پاییز پدرم بن اظهار داشت شیر علیخان تمییده است از قندهار بعزم کابل حرکت نماید کفتم
 اگر شما بمن اجازه میدادید بعد از فتح خودم از او تعاقب مینمودم حالانتهوانست مجده و اجبت جنگ حاضر
 شود پدرم از من پرسید تا چند روز دیگر میستوانی برای حرکت حاضر شوی من جواب دادم این مطلب
 در نظر بود و از این جهت لشکر خود را همیشه حاضر داشته که هر وقت بخواهم فوراً حرکت نمایم و حاضرم بمن
 روانه شوم پدرم خیلی تعجب کرد فرمود این اول دفعه است که لشکر افغان بجهت جنگ بمن طور حاضر شده همان روز
 که اعلان جنگ داده شود حرکت نمایند بدون اینکه از حضور امیر بیرون شوم دستور العمل و حکم دادم در
 چهار ساعت لشکر من که تعداد آنها دوازده هزار بود و متصل بهارات دوتی کابل اردو زده بودند حارم
 ده بوری شدند قبل از اینکه حرکت نمایم پدرم انتظامات مرا ملاحظه نموده در مدارکات من بیسج نقضی ندید پس عمو
 مخاطب نموده فرمود آیا لشکر ابو جمعی شما هم حاضر است با پسرم برود عمویم جواب داد غیر از چادر و دیگر چیزی
 حاضر ندارم و یک ماه مدت لازم است بجهت این سفر حاضر شویم من قبول کرده که در غزنین منتظر عمویم شوم
 بعد دست پدرم را بوسیدم عازم غزنین شدم بعد از اینکه در غزنین میت روز انتظار کشیدم شنیدم شیر علیخان
 بکلات خلیجانی رسیده است برسیدن این خبر عریضه با میر نوشته استفسار نمودم که عمویم چند روز دیگر بمن خواهد
 رسید و عرض کرد چون عمویم فقط سه هزار سوار دارد و متانسف استم که بجهت او تمام عساکر من معطل باشند و نیز
 عرض کردم من فقط چهار هزار سوار دارم و این تعداد بجهت من کفنی نیست باشد اگر عمویم بیشتر از این
 معطل شود باید سواره دیگر تهیه نموده فوراً متعاقب من بفرستید بعد از فرستادن این عریضه عازم مفرشد

فضل سیم

شیر علیخان از حرکت من مطلع گردیده کلمات را محکم نموده در آنجا توقف نمود بعد از اینکه دو ازاره روز سیم در سفر
منظر عمومی شدم عازم کلات گردیدم روز بعد از ورود کلات شیر علیخان ده سوار سوار را بر سر کرده کی شام
بشد خان و فتح محمد خان را مأمور نمود که اطراف اردوی مرا بچابند من از جاسوسی شنیدم که این سواره در محلی
که تقریباً یک فرسخ و نیم از اردوی من فاصله داشت در کمین نشسته اند پس از اینکه وارد مقام موسوم به چیمه پو
شدیم بمن اطلاع دادند که این سواره شب در قلعه کهنه بسر برده اند بر رسیدن این خبر خبر حال نصیر خان
و خجند الراجیم خان حکم دادم که بایک هزار سواره نظامی و یک هزار سواره درانی و دو فوج پیاده نظام و یک
عزاده توب بقلعه مذکور بشیخون بریزد مشارالیم حکم را اجرا داشته بهنگام بر دشمن ریخته شد نتیجه این شد
که دشمن فرار نموده سیصد نفر از آنها مقتول و سواران فراری شده ما بتقی کریم خجند از لشکر من فقط یک نفر
کشته شد زیرا که دشمن بجنبت نزداخته مضطرب شده فرار نمودند اسیران را بغنیم فرستادم شیر علیخان ایاران
تقصیه نامساعد پریشان شده تا یازده روز قدم بجنبت نکرد در این بین عمومی با سواره و پیاده خود را
گردید من اورا ازین واقعه مطلع ساختم از این محلی که اقامت داشتیم تا قندهار دور راه بود یک راه از کلات علیخان
بقندهار میرفت و راه دیگر از خاک طایفه بوکی گذشته داخل ناهار غستان شده از راه مندی حصا
بقندهار میرفت در امتداد این دور راه کوه مرتفعی جایلی است من خیال کردم چون شیر علیخان خبی رحمت کشید
قلعه کلات را مستحکم نموده اگر من از راه ارغستان بروم تمام زحمت او بدهد خواهد رفت این خیال خود را بموم
اظهار داشته متارالیه نیز بتدبیر من متفق شده از راه مذکور عازم گردیدم وضع حرکت ما همیشه اوقات تقریباً
زایل بود بنده را جلوتر میفرستادم و حکم سخت بانهما داده بودم که تا من وارد نشوم بار بار فرسودنیان و زین عقب
بنه خبرالی نصیر خان و عبدالرحیمخان و چند نفر صاحب منصبان دیگر حرکت میکردند خود همیشه یک طرف
لشکر حرکت میکردم که ازین و بسیار کسی محم نماید چون وارد مقام موسوم بدیوارک شدیم حکم فرستادم لشکر
بایستد من و عمیقاً تقریباً یک فرسخ عقب بودیم دو عزاده توب دوست سوار با خود داشتیم در این وقت چند نفر
سواره خبر آوردند که کوه کوسفندی معلوم میشود بطرف ما میآیند بادورین دید معلوم شد چیزی را که آنها کوسفند
خیال میکردند دست از لشکر دشمن میباید بدوست سوار همراه خود حکم دادم هر چهار پنج نفری متفرقاً در کوه

در کوه کوسفند

بالا پامین بروند تا دشمن بصورت نماید زیاد است در این بین مابقیه خود را دیده با سیم و نیز عبد الرحیحان پیغام فرستادم متجلا خود را ببارسانیده حاضر جنگ شود بانگت وقتی تمام عساکر شیر علیخان ترتیب ذیل نمایان شدند

سواره پشت برودی ده هزار سواره سراتی سه هزار سواره قنداری ده هزار سواره کابلی با خود شیر علیخان چهار هزار تمام این لشکر بطرف ما میآمدند صاحب منصبهای من صلاح دادند جلو رفته بشکر خود متحی شوم من اعتراض نمودم باین دلیل که دشمن تعداد قلیل ما را گفت خواهد شد و احتمال دارد سواره آنها بین ما وارد وی ما حایل شود و اگر ما اتصالاً در حرکت باشیم و کرد و عیار برابر بگیریم قبل از اینکه دشمن با ما حمله بیاورد برودی نمیتواند تعداد ما را گفت شود سر کرده های ما پسندیدند ولی نمیدانستند تا چه اندازه پریشانی دارم از یک طرف دشمن مشغول صف آرایی بودند و چنین مفهوم میشود که در حمله نمودن ما تا مل دارند تا تعداد ما را مشخص نمایند از طرف دیگر لشکر ما خیلی دور بود و قاصد من نمیتوانست نزد آنها برسد که بتواند بگفت بایند خیر الام عبد الرحیحان را دیدم قبل از اینکه مشارالیه بتواند مبارز شود دشمن توبه های ما حمله آورد و توبه های ما بسبب کثرت دشمن نتوانست کاری از پیش ببرد تعداد مقتول شدن و منفرتوخی زخمی شدن بقیه توبه های ما متصرف شدند بقیه توبه های ما فرار نمودند وقتی دشمن مشغول بردن و عواده توبه بودند و فوج پیاده نظام و فوج هم از هر اهلان عبد الرحیحان که مبارز سیده بودند فرستادم اطراف دشمن را بگیرند در آن نزد و خورد ما قصد نفر از دشمن و تعداد از بار اسبهای آنها کشته شدند و توبه های خود را از آنها پس گرفتیم من بقیه سواره دشمن را بطرف جنوب کلات تعاقب نموده سوارهای مذکور عصری وارد قلعه موسوم بدشده بالای کوه طوق سر جای گرفتند تا هم در قرب آنها فرود آیدم از آنجا بدون دور بین لشکر شیر علیخان را در قلعه کلات بقوا سیم به شیم و نیز میدیدیم که در ورود سوارهای شکت خود لشکر آنها را کم حرمت ساخته بود و در سکرهای خود با یوسانه حرکت نمینمودند من بانهایت وقت طرح جنگ را بخیه جبال را که باید توها انجامداشته شد معین نمودم دوازده فوج پیاده نظام که بر فوج شصت نفر سوار داشت و در آن سواره نظام و یک هزار سوار راتی با من بودند و بقیه لشکر با اردو در عقب بودند تا شام آن روز بالای کوه بسیار بعد بدون اطلاع دشمن مراجعت نموده همیشه تا یک شد لشکر خود را در مراجعت داده تا دو ساعت مظهر مانده

فصل سیم

بعد باران رحمت خداوندی باریده تمام راهها گل و چادرها را کردید مجبوراً تا دو روز توقف نموده بعد عازم قندهار گردیدیم
شیرعلیخان از طرف دیگر کوه طی طریق میشوند ما امیدوار بودیم قبل از شیرعلیخان از طرف دیگر کوه طی طریق میشوند
ما امیدوار بودیم قبل از شیرعلیخان وارد قندهار گردیدیم شیرعلیخان هم بهمان سمت روانه شد چون سلسله کوهی
بین ما حایل بود لشکر من از یک طرف و لشکر شیرعلیخان از طرف دیگر کوه طی طریق میشوند ما امیدوار بودیم قبل از
شیرعلیخان وارد قندهار شویم شیرعلیخان خیال داشت در بین راه از ما جلوه گیری نماید باین قسم پنج روز طی
مسافت نموده عساکر ما از یکدیگر تقریباً فاصله پنج هزار قدم دور بودند ولی هیچکس از این دو لشکر حاضر نبود
یکدیگر محله نمایند روز پنجم بمقامیکه بجهت جنگ خیلی مناسب بود وارد شدیم و شیرعلیخان هم توقف نمودن
چند عراده از توپهای خود را بایستی روی کوه گذاشتم که خیال دشمن با آن طرف منصرف بنایم و تقویه توپهای خود را
عقب کوهها پنهان کرده تمام بنه زیادی خود را جلوه فرستادم بخبرال نصیرخان و عبدالرحیمخان حکم دادم که با
فوج پیاده نظام و یک هزار پیاده ردیف شکار یک سیرا عسب شیرعلیخان بود متصرف شوند وقتی شیرعلیخان
دید راه را با گرفته ام مجبور بجنبش شده صفوف لشکر خود را راسته نمودن و قلی از لشکر ابابالای کوه دیده و
شنیده که بنه خود را جلوه فرستاده ام بصاحب منصبهای خود گفت چون لشکر دشمن اندک است یک مرتبه محله
مینمایم لهذا بطرف سوارهای من که بالای کوه بودند پیش برودن همانوقت باشا صیقل پنهان بودند حکم دادم پر
بیانید و جنگ کند وقتی جنگ خوب سخت شد و طرفین نزدیک بودند عبدالرحیمخان و خبرال نصیرخان
خواستند حکم دادم از پهلو و عقب دشمن محله نمایند بانگ فاصله لشکر شیرعلیخان شگفت خورده بطرف قندهار
فرار نمودند سوارهای خود را اجازه دادم بنه او را تاراج نمایند و نسیب پنج عراده توپ از آنها گرفته بعد از آن
باردوی خودم که تقریباً سه فرسخ و نیم دور بود رفته به کمال راحت خوابیدم زیرا که در مدت پانزده روز که مشورت
بودم و زود خوردنای خرنی داشتم در شبانه روزی بیشتر از دو ساعت خوابیده بودم شام روز بعد بیدار
شده بعد از صرف غذا مجدداً تا صبح روز دیگر خوابیدم بعد از استراحت طولانی رفع کسالت شده از آنجا
فتحی که بجهت من حاصل شده بود خدا را شکر نموده روز بعد با عموی خود بطرف قندهار روانه شده بعد از پنج روز
داخل شهر قندهار شدیم شیرعلیخان متقیما بهرات فرار کرده بود وقتی بقندهار رسیدیم عمویم حایل بود بحال

مراجعت نماید و در قندهار بگذارد و وی من قبول کردم ششم کابل میروم و شما باید بگومت قندهار نمایند چون کابل
 بنه و اسبهای سواره و تو بخانه که در این رستان مسافرت کرده بودند خسته و مفلوک شدند بودند و باید آنها را چند
 بجهت چراغی فرستادم که کابل بیایند لهذا مال بنه و اسبهای تازه تحصیل نمودم در این موقع باید بجهت
 مطالعه کنندگان از قریح محمد خان پسر سلطان خان قندهاری یکی از صاحب منصبهای لشکر شیرعلیخان بود
 نمایم این شخص را شیرعلیخان در جنگ هرات اسیر کرده بود و پدرم او را مستخلص داشته بگومت هزاره
 نامور نموده بود مشارالیه از این خدمت فرار نموده بشیرعلیخان پیوسته بود و شیرعلیخان او را اسیر کرده و کاشگر
 سواره خود مقدر داشته بود مشارالیه حالا بجا لغت من محبک در باب پنج شخصی چه خیال باید کرد که بجا لغت
 کسی جنگ میکند که او را از جس نجات داده است و نزد شخصی میبرد که او را اسیر کرده بوده است

شمس نیک آیین بد چون کند کسی ناکس تربیت شود ای حکیم کس
 باران که در لطافت طبعش خلافت در باغ لاله روید و در شوره زار

مصلح چهارم

مشکل بر محاربات مجدد با امیر شیرعلیخان

حالات محمد اعظم خان از ^{۱۲۸۰} الی ^{۱۲۸۱} حلالا باید توجه مطالعه کنندگان کتاب خود را بطرف ^{مصلح}
 دارم قبلا اظهار داشته ام که بعد از گرفتن پنج سردار فیض محمد خان را با ناظر حیدر خان و جنرال علی عسکر خان
 بگومت ترکستان متفرق داشته بودیم و قتی وارد میان شایم فیض محمد خان و ناظر جنرال مذکور بایکدی رسیدیم
 خصومت اذ استند من مطلع شده بآننا نوشتیم در چنین موقعی که میخواهم کابل حمله بسرم از مغایرت بایکدی
 نمایم در رستان لازم شد که از سردار فیض محمد خان یک هزار اسب بویجهت نبره بخواهم این تک شناسان
 دید مشغول جنگ مسم از فرستادن با بونای مذکور انکار نمود بعد از قریح که در آنوقت در سید آباد بجهت ماحصل
 شد پدرم کاغذی بفیض محمد خان نوشته و در احوالات خود دعوت نمود مشارالیه این دعوت اهم قبول نمود و
 این اوقات پسر عمیم سردار محمد سرور خان را با ملا علی خان بهشت هزاره سوار بگومت هزاره بیامیان فرستادم
 این قتی بود که چنانچه قبلا بیامیان داشته ام شیرعلیخان از قندهار بطرف غزنین میآید و من در کلات علیخان با

و برود شدم در این وقت سردار فیض محمد خان بیشتر از قبیر اسباب مخصوصت فراهم میآورد آخر الامر پدرم بسردار
 سردار خان حکم فرستاد که بجهت دفاع او روانه شود مشار الیه فوراً از میان عازم بلخ گردیده در قلعه موسوم
 باب قالی پنج منزلی بیک با یکدیگر تعلق نمودند این جنگ منجر بشکست سردار محمد سردار خان شده مشار الیه مجدداً
 عساکر خود را در باجگاه جمع نموده دفعه دیگر جنگ نمود باز هم شکست خورده فرار نمود سردار فیض محمد خان تعداد
 زیادی از صاحب منصبان و سربازان اسیر نموده نایب غلام و غلام علی خان را با دونه نفر از صاحب منصبان
 معتبر بقتل رسانیده بطرف قندهار و بدخشان مراجعت نموده ولایت ننگرر افس از رود و خور و جزئی از میرجهانها
 شاه استنواع نمود میرجهانها از شاه بشکایت نزد پدرم کابل آمد چون پدرم لشکری با خود در کابل داشت و
 از طرف دیگر هم خبر رسید که سردار فیض محمد خان بطرف کابل میآید لهذا پدرم مرا از قندهار احضار نمود
 که بروم از مشار الیه جلو کسری نمایم اگر چه بواسطه داشتن مرض کلیه خیلی ضعیف شده بودم ولی بوصول مرسله
 پدرم فوراً عازم گردیده چون منستوانتم باسب سوار شوم بخت روان نشسته و هر روز دو منزل طی میسافت
 نموده روز پنجم وارد غرین شدم پس از ورود بغرین مرسله دیگری از پدرم رسید که لازمیت درآمدن
 بتجیل منائی چرا که فیض محمد خدا بر طرف بلخ و قندهار مراجعت نموده است از رسیدن این خبر مشغول شده زیرا
 که هر چند حالت خودم بهتر شده بود ولی لشکر من از طی کردن منازل در ازین خسته شده بودند لهذا پنج روز
 در غرین توقف نموده بعد عازم کابل شدم پدرم جمعیت زیادی باستقبال فرستاد از متقبلین بطور پذیرائی
 نموده بعد بخدمت پدرم وارد رسید از شرفیابی خدمتشان خیلی مسرور گردیدم پس با لشکر خود بکنار رودخانه
 کابل فرود آمده روزی یک مرتبه بجهت ملاقات والدین خود رفقه شب اهیتمه باردومی خود مراجعت میکردم
 وقت تا رسیدن تابستان بهین قسم گذشت در این وقت مرض و با در کابل بروز نمود پدرم چنین صلاح بود
 که من در بالا احصار کابل منزل نمایم زیرا که هوای چادرها سالم نبود من لشکر را متحصن نمودم بجانهای
 خودشان رفقه و خود بالا احصار رفقه منزل کردم طولی نکشید که پدرم مبتلای و باشد دو انانی را که عطارهای
 بی اطلاع این ملک بجهت این مرض مفید میدانستند پدرم دادند تا اینکه مرض تب و بانی متبدل گردیده
 و از سردار فیض محمد خان کمک گرفته بهماهی او بطرف کابل میانید فوراً بموجب کاغذی نوشته از شدت

ناخوشی پدرم باد اذیع داده و سینه افشار دادم که شیر علیخان و فیض محمد خان بجالفت ما میباید اگر چه میل
 دارم باد دشمن بحکم ولی در این موقع نیستیم پدر را بگذارم مگر شما آمده بوض من بجابل بمانید تا مدتی جواب
 این مراد نرسید علیها اجاسو سهامی خود را مقرر دادم که اخبار آمدن شیر علیخان را اقصا لابن
 برسانند و خود حاضر شدیم که وقتی شیر علیخان بدو منزلی کابل رسید رفتم ما او جنگ نمایم روزی از سینه
 این خبر متحیر شدم که شنیدم دشمن پنج شیر به اجت نموده خیال دارد بقتل آورد کوهستان کابل شود بعضی وصول
 این خبر از پدرم مخصی حاصل کرده پدرم بجهت حضرت من دعای خیر نموده عازم چاریکار شدم عمو هم نبرد
 غریب شده در بانجا توقف کرده بود بخيال اینکه تا اتمام جنگه ما بانجا بماند وقتی وارد چار شدم جاسو سها خبر
 آوردند که فیض محمد خان خیال دارد از راه دره پنج شیر بیاید پس از وصول این خبر فوراً حرکت نموده تمام
 راه رفته بوقت طلوع آفتاب بمقام موسوم به کل و بهار و قلعه الله داد که دره سنده دره واقع بود ما تمام لشکر خود
 وارد شدیم فیض محمد خان هم بالای کوه رسید من مطلع شدم که سردار فیض محمد خان از دیدن لشکر کابل
 در مقابل خود متحیر گردیده بود زیرا که جوانین کوهستان او را دعوت کرده بودند که از خاک آنها عبور نماید
 جمال نیزت کسی در بانجا از او جلو گیری نماید این بلای ناگهانی او را مضطرب نموده بود مرا سینه هم از شیر علیخان
 بعت آوریده بود که تا ورود او حرکت نماید و نیز نوشته بود در روز و وارد خواهد شد از رسیدن این مراد
 فیض محمد خان خیلی منتظب شده بود شیر علیخان پیغام داده او را سرزنش کرده اظهار داشته که عبد الرحمن رسید
 است اگر بیشتر از این توقف نمایم هر دو نفر ما را بقتل خواهد رسانید در انشب فیض محمد خان بالای کوه سکرهای
 خود را مرتب نمود صبح روز بعد با او حمله نمودم جنگ خیلی سختی واقع شد زیرا که فیض محمد خان در بلندی بود و از این
 جهت بر ما تفوق داشت ولی بعد از چند ساعت امتداد جنگ بعضی از سکرهای او متصرف شدیم همگی
 مشارالیه این خبر را شنید از تعب کوه پیرون آمد من توبی که کلوه نار جنگ است بمطرف او حالی کردم که
 از نار جنگ بگشس فرود رفته گمانا میسکند از ناخود بود بلیو از گشس پیرون آمدند کانی شخص غداری باینگونه بانجا
 که انجاش مناسب حالش بود تقریباً تمام لشکر او را اسیر نمودم شیر علیخان هم با دو هزار سواریکه از برات یا خود
 آورده بود بمطرف پنج فرار نمودنش فیض خان را نزد برادر بزرگش و لیچ محمد خان و مادرش بجابل فرستاد

خود هم بعد از چهار روز بکابل مراجعت نمودم خبر فتح من بعد از چند روز بغزنین بمعموم رسد محض درود بکابل نزد پدرم رفته دیدم بجالت جنلی سختی افتاده است خواتین حرم سر باو از بلند باو گفتند عبد الرحمن آمده است میخواهیم با شما گفتگو نمایم پدرم قادر بر تقلم بود ولی دست خود را بطرف من حرکت داد چون مایوس شدم که پدرم دیگر مرا تقلم نخواهد کرد که به من دست داد قدری نزد او نشسته بپس ماندم باره دوی خود رفته متوجه کارهای نظامی خود شدم روزی در مرتبه بیدین پدرم میآیدم روز سوم بعد از ورود بکابل که یوم جمعه بود پدرم وفات یافته داغ بدانی خود را بدل من گذاشت رضا بقضای الهی داده صبر نمودم پس از پنجشنبه و ششمین جنبازه اورا نقلیه شمس خان که ملک شخصی خودش بود برده در موضعی که خودش معین کرده بود دفن نمودم پس با دل پر حسرت بکابل مراجعت نموده بفقرا و ضعفا خیرات و مبرات داده بعد از سه روز بمعموم یعنی محمدا عظم خان که از غزنین بکابل آمده بود گفتم تا وقتیکه پدرم زنده بود شما برابر او کوچکتر او بودید و من کوچکتر شما بودم حالا که پدرم وفات یافته است شما بجای پدر من باشید من بجای شما خواهم بود و پسر بزرگ شما بجای من باشم بمعموم جواب داد که چون شما پسر امیر مستوفی هستید وارث بالاستحقاق او شما خواهی بود من تو را شما خواهم بود من جواب دادم بموجان با اینحال پیری مناسب نیست شما از دیگری کوچکتری من جوانم تنم بهمان قسمیکه پسر خدمت میکردم بشما هم خدمت مینمایم تا چهار روز این فقره مطرح مذاکره بود شب جمعه اجزای خانواده سلطنتی کابل و سردارهای ولایات ادعوت نموده حکم دادم خطبه سلطنت باسم معموم بخوانند پس از ختم این امر اول خودم دست بیعت بمعموم داده بعد سه روز مای دیگر بمن اقتدا نموده معموم را تبریک گفتند من باره دوی خود مراجعت نموده تا چهل شبانه روز قرآن مشغول قرائت قرآن بودم و خیرات و مبرات زیاد بجهت خوشنودی روح پدرم انفاق کردم چند ماه بعد از وفات پدرم مفیدین معموم را از من بدکان نمودند باو اتفاقا کرد تا زمانیکه من در کابل باشم نفوذ او محدود خواهد بود بهتر است مرا بلیغ نفرستند و پسر خود را بجای من مقرر دارد اسامی اشخاص نمک بگرامی که داغ معموم را مثل شتر چهار کرده بودند به طرف منخوانستند مکشیدند و پدرهای اینهم حسن رویه را داشتند و همیشه امیر کابل با زیچ دست آنها بود باید مذکور بدارم و اسامی آنها بقدر اول است

سرفرازخان غلجانی صاحب زاده غلام جان کوهستانی ملک شیرکل غلجانی نواب خان کوهستانی
صوفی خان بایانی محمد اکبر خان غلجانی میر اکبر خان کوهستانی میر جان عبد الخالق پسر احمد کشمیری ملک
جبار خان این اشخاص عموم را نسبت بمن انقدر بد مکان کرده بودند که یک روز علی الرسم سلام آورتم
قاوچی بیرون در درگاه نگاه داشته گفتم امیر صاحب خواب است از صبح تا یک ساعت از ظهر گذشته پرون
در نشستم حال اینکه تمام نوکرها و مامورین دیگر رفت آمد نمینمودند بعد بجهت عموم بنهار برود متحیر بودم عموم حلقه
خواب است بعد از این مرا اجازه دخول دادند وقتی وارد اطاق شدم دیدم تمام صاحب منصبهای پیش
باطراف عموم نشسته اند من هم نشستم در اقلیف بنهار کرده متعذر شدم باینکه بنهار خورده ام گوشه نشستم تا
آنها بنهار خورند بعد از آن اهل دربار بایکدیگر مشغول بخوی شدند من برخاسته پرون رفتم این سعادت
واقعات مخفیانه آنها تا دوسه روز در کار بود بالاخره عموم بمن گفت بهتر است شما بیایید بروید من عرض
کردم مصلحتی که مقرون بصواب است این است که پسر خودتان عبد الله خان را با عبد الرحیم خان و خیرالضمان
و باقی صاحب منصبان نظامی لشکر که اهل بلخ هستند بامیت و چهار عراده توب بلخ بفرستید و مرا بگذارید
کابل رد تمام کنم که در وقت لزوم بجهت انجام خدمات شما حاضر باشم چون میدانم اگر شیرعلی خان
از بهرات حرکت نماید در صورتیکه در کابل باشم خواهم توانست از او جلوگیری نمایم عموم اظهار داشت
ولایت بلخ بدون شما منظم نخواهد شد وقتی دیدم در این فقره اصرار دارد و مقصودش این است بمن
کامل نباشم در مدت سه روز تدارک خود را دیده عازم بلخ شده عیال خود را در کابل گذاشتم و این موضع
زمرستان بود و برف زیاد افتاده بود در این سفر دو چارزحمت زیاده شدیم تقریباً دست پای سیصد
نفر از شکران را سر ما معیوب نمود در اینجا باید میان نمایم که قبل از حرکت من عموم بمحمد اسماعیل خان پسر
مرحوم محمد امین خان حکم داده بود با کیفیوچ پیاده نظام و شش عراده توب و پنجاه سوار نظام بنجاک
بزاره بیاید و بکربیل سرب حکم داده بود با چهار صد سوار نظام و چهار عراده توب بدین سوره چنانچه
آمده اقامت نماید و حکم داده بود از من بملاقات نمایند وقتی سر کرده های مذکور بملاقات من آمدند از آنها
خواستش کردم تا بلخ با من مراجعت نمایند و ملک بدیند بالائی آن ولایت که اختیاش نموده اند بحکم و

فصل چهارم

و بانها وعده دادم که در بهار شمارا حص خواهد نمود اگر چه شمارا ایتم خواهم فرستادم ولی مرا سدا از جانب
 عموم بکریل سرب رسید که من خواه اجازه بدسم یا ندیم او فوراً بکابل برود و بعد از چند روزی حاکم با
 میان که خود او را بحکومت اینجا مقرر داشته بودم من نوشت که بشمارا ایتم حکم شده است بکابل رفته حساب
 خود پرداخته معزول بوده باشند جوابی غیر از این نداشتم باو بدیم خزانیکه نوشتیم باید حکم امیر را اطاعت
 نماید و تسکینه بعد از این مسافت سخت و زحمت یاد و دارد میگفت شدم میرفته عن بلاقات من آمده بدانجا
 زیادتی که من چهار صد نفر شتر و یک هزار اسب بود بجهت من آورد از اینجا حازم باشعرفان شد
 و دم ولایت مذکور از بد نظمی شیرعلخان خانی متشوش و باشد میرمای بلخ که بخارا و قلاو و حصار و اطراف
 دیگر فراری شده بودند شیرعلخان آنها را دعوت کرده بولایت خود مراجعت نمایند و این ولایت را با
 تو بهای که اینجا بود بانها فروخته قیمت آن را نقد دریافت داشته بود این مردمان احمق هم باور کردند
 بودند که شیرعلخان اختیار فروش ولایت ادا رد پول را باو پرداخته خورا افغانه که در اینجا کن
 بودند تاراج نموده گفتند شیرعلخان شمارا با ما فروخته است افغانه گفته بودند عبد الرحمن پادشاه ما
 میباشد و ما شیرعلخان را با ما رفت قبول ندایم این صقره باعث شکمش زیاد شده منجر بخون
 ریزیهایی زیاد کرده و قستی من دارد شدم میرمای مذکور از مال این کار متوسم شده بطرف
 و اند خومی و شیرخان و میمنه فرار نمودند و قلعه بملک را محکمه نموده ساعی شدند بجهت جنگ کردن با
 لشکر دین تیه نمایند من از باشعرفان هزار شریف و از اینجا بختی بل رقم چند روز بعد از ورود من
 صاحب منصبهای تو بخانه و لشکر پیاده نظام ابو الجیمی محمد اسماعیل خان من اطلاق دادند که حالات
 اسمیل خان نسبت بشما صاف معلوم میشود مشوف خواهم شد اگر شما ما را بعبار خود داخل نمایند من
 جواب دادم چون عموم امیر محمد عظیم خان شمارا مقرر داشته است تحت حکم محمد اسماعیل خان باشند
 اجازه عمومیم نزد نیتوانم شمارا تبدیل نیامد و بانها وعده دادم عمومیم نویسم و نوشتیم عمومیم بجا
 بر کس بر خلاف زرخشی محمد اسماعیل خان مذکور نماید مفید و لذت خواهد بود من این مرا سدا بر حساب
 منصبهای مذکور قرائت نمود حازم بملک شدم زیرا که مخالفت من در اینجا جمع شده بود پس از ورود

با نجا بانهاذ اگر ات دو ستانه نموده بقرآن قلم خورده خیل سحر کردم که آنها را منصرف نمایم که جنگ کند و خود را
 خراب نمایند ولی آنها باستظهار استحکام قلعه اظهارات مراد نمودند چرا که گذشتن از خندق قلعه که تقریباً سیصد
 ذرع اطراف آن و پنجاه ذرع عرض داشت غیر ممکن نظر میآید روز بعد تو بهای خود را تریب داده اول طلوع
 آفتاب بشکر حکم دادم بر شش بر بنده ساعت بظلمه دروازه و در برج قلعه را خراب نموده لشکر من
 ده هزار بند علف خشک در خندق ریخته پل ساختند و راه عبور پیدا کرده بدیوار قلعه رسیدند با غیما
 و انالی قلعه دسته های بزرگ فی را آتش زده بسر و صورت لشکریانی که جلو میرفتند می ریختند و قتی بهم که
 لشکر بان بدیوار قلعه بالا میرفتند با نرسیده بانها حمله نمودند با وجود این لشکر من در اینجا جایز شده بود
 و مقصد نفس از آنها گشته و تلف شدند فوراً داخل ارک قلعه گردیدند و اشخاصی که در قلعه بودند تعداد آنها
 دو هزار و پانصد نفر بود تماماً بقتل رسیدند فقط یک نفر سر کرده آنها که در چاه خشکی خود را انداخته بود و زنده
 ماند این شخص بمن اطلاع داد و قتی میرهای بلخ شنیدند شما بطرف بلخ میآید دو هزار و پانصد نفر از مردم
 شجاع خود را منتخب نمودند و اینها بمیل خاطر مستعد شدند که بجهت حفاظت قلعه یکتا با جان داشته باشند
 کوشش نمایند میرهایم خلعت و شمشیر تفنگ و غیره بجهت انجام این خدمت بانها انعام کرده بودند من از سر
 کرده فرمود که آتش قره خان پسر ایشان صد و ز میر بلخ بود سوال کردم شما چرا قرآنی را که برای شما فرستادم
 بوم قبول نکردید مشارالیه جواب داد ما و شما میدانیم این قلعه را قبلاً بچوقت کسی نتوانسته است بجز بکیرد
 از این جهت با استحکام این قلعه مطمئن بودیم من هم میدانم همین قسم است زیرا که عمومی قلعه مذکور را بمسجد
 ماه محاصره کرده بود تا اینکه آذوقه او تمام شده مجبور شده بود تلافی کردم روز بعد شخص مذکور را مستخلص
 نموده با شرح حالات گرفتار قلعه نزد میرهای مذکور فرستادم بعد خودم بطرف آنچه لشکر کشیدم انالی
 اینجا باستقبال من بیرون آمدند اطاعت مرا قبول کرده از حرکات میرهای خود معذرت خواستند من هم
 چون این تقصیر از شیر علیخان ناشی شده بود که ولایت افروخته بود آنها را عفو نمودم و تمام میرهای غیر
 میر حکیم خان که اطاعت مرا قبول کرده بود بطرف مینمه فرستادم و میر سپر که آتش محمد خان بود
 به ابایی زیاد بجهت من فرستاد و حالات این شخص را در موقتی که شرح اقامت خود را در بخارا نوشته ام

تقصیر این صلح تا بدین اقصیات ای بر این قلعه را در طرز شست و شوی خود تمام نمودم و تمام لشکر را با نجا
 کرده بودم

مذکور داشته ام بدایای او را در نموده کاغذی و حاکم تازه فرستادم که ولایت او را متصرف شود این
 شخص هم بطرف میمنه فرار نمود بورد و شبرخان میر ساتبی بنی علیخان را مجدداً بجکومت ایجا منصوب نمود
 حاکم تازه هم با خودی فرستادم میر حکیم خان که ممنون مجتبهای من بود استعدا کرد و خورش را
 بجهت خود بزینچ نامیم در اول خواش او را در نموده بعد قبول این وصلت اگر دم در این موقع کیان
 محمد اسماعیل خان ضمناً بمن اطلاع دادند که مشارالیه دشمن دولت ما میباشند و من باید از او در ضربا
 چون این اطلاع هم از جمله اطلاعی بود که از صاحب منصبهای او شنیده بودم چنین صلاح و ادم
 که همه آنها متفقاً عریضه خدمت امیر نویسند و همه مرنمایند و خودم هم در این خصوص بموجب نوشته من
 عموم عثمانی بر اسلالت مانموده بجهت ما بدگفت و بمن حکم فرستاد فوراً میمنه بروم چون این اقدام
 مقرون بصلاح نبود تعرض نموده اظهار داشتیم لشکر من تمام زستان مسافرت نموده اند و متعل زحمت شد
 جنگ کرده اند و فتح حاصل نموده اند حق دارند تا مدتی راحت نمایند و نیز اظهار داشتیم بجهت اعتناش
 ولایت نیات اهمیت را دارد که در اینجا حاضر باشم تا انانی ایجا بجکومت ما نوس شوند عموم جو
 فرستاد یقین دارم شیر علیخان لشکرش را خواهد فرستاد که بخالفت پیرایم محمد سرور خان و محمد عزیز
 خان در قندهار بجنگند و اگر این واقعه اتفاق افتد و پیرایم شکست بخورد تقصیر شما خواهد بود من بجا
 کردم باید شما از جای دیگر لشکر میمنه نفرستید که اگر شیر علیخان بطرف قندهار حمله نماید من در همین
 نزدیک شما باشم و نیز اظهار داشتیم محاصره میمنه لزوماً چندین ماه طول خواهد کشید و احتمال دارد
 علیخان این معنی را که من بفاصله زیادی معروف مسمم متقنم دانسته بجا بل حمله بیاورد ولی عموم بچیک
 از مصلحتهای مرا نپذیرفت و نوشت کرد دست من مستی میمنه خواهی رفت و اگر دست من نبی هر طور
 میل داری معمول بهار من خلی با بوس شدم خواستم بموجب چنانچه از دشمنی شیر علیخان بپی ندم ولی
 بعد فکر کردم از این خیال منصرف شده با خود گفتم چون خود او را تحت سلطنت نشانیده ام باید در بهاری
 با او برایی داشته باشم علیهذا همه جا حکام مقرر نموده از راه اندخوی عازم میمنه شدم مر اسله هم بموجب نوشته
 از روان شدن خودم با اطلاع داده و اظهار داشتیم یقین دارم روزی خواهد آمد که از اینکار پشیمان خواهد

وقتی یک منزلی میمنه رسیدیم کاغذی را عموم رسید که نوشته بود پسرهای شیرعلیخان بطرف قندهار شکر
 کشیده اند و فراره را کردند و از من خواستش کرده بود نصف شکر خود را بکابل فرستاده بقیه را بجهت محترم
 میمنه نزد خود نگاه دارم و نیز خواستش کرده بود و چویشی اورا هم دینی محمد اسماعیل خان با این شکر بفرستم
 بجا باین احکام نوشتم از این اتفاقی که حالا واقع شده قبلاً شماره استنبه ساخته بودم از آنجا که شما کو
 بحرف من ندانید و حالا بجهت من غیر ممکن است ما نصف شکر خود میمنه را محاصره نمایم لهذا نه خودم
 میتوانم نزد شما بیایم و نه اینکه ملک بجهت شما میتوانم بفرستم بعد از دادن این جواب عازم طرف میمنه
 شده بود و در آنجا سکر را تریب داده خودم بالای تپه که موسوم به تل عاشقان و تقریباً هزار پانصد قدم
 از قلعه مسافت داشت و مشرف بر قلعه بود چادر زدوم وقتی مشغول محاصره شدم مرا سله دیگری از عموم من
 رسید نوشته بود پسرش محمد عزیز خان در قندهار از محمد یعقوب خان تنگت خورده و اسیر دست او شده
 است و محمد یعقوب خان حال پست رو در اجم متصرف گردیده و نسیه حکم داده بود فوراً نصف شکر خود را
 نزد او بفرستم ولی باز هم انکار نموده اظهار داشتیم چون در مقابل خصم میباشم و مشغول محاصره میمنه شدم
 شکر من ایقدر کفاف نمیکند نصف او را نزد شما بفرستم و حکم دادم بسخی بقبله میمنه برش بر بند ولی تو شتم
 قلعه را تصرف نمایم چرا که محمد اسماعیل خان ضمناً بدشمن اطلاع داده بود که در که ام ساعت ما خیال برش
 داریم لکن از این جمله سخنی که بدشمن نمودم دانستند اگر دفعه ثانی برش برم احتمال دارد نتواند مقاومت
 نمایند لهذا امیر میمنه پسر خود را با بعضی از سر کرده ما و علما با قرآن نزد من فرستاده مقبل شد که سالی
 طلا خراج بامده و نیز چند اسب و بعضی تحایف دیگر هم بجهت من فرستاد من هم بملاحظه اشکالاتی که در
 کابل فرستادم آمده بود شرایط او را پذیرفته خود میر حسین خان از میرهای دیگر هم توسط نموده آنها را هم عفو نمودم
 در این موقع عموم محمد اسماعیل خان کاغذی نوشت که ما حالا پنج کاغذ بجهت شما فرستاده ام و شما حکم
 دادم مراجعت نمایند و شما هیچ اعتنائی ننموده اید این کاغذ را بجهت اسماعیل خان داده و با او نفتم چون قبلاً شکر
 شما را بکار داشتم این نوشتجات را من شما داده بودم ولی حالا دیگر شما را لازم ندانم شما حالا میستوانید بفرست
 مشارالیه روز بعد حرکت نمودن هم عازم طرف بلخ شدم چون محمد اسماعیل خان آدم خیلی محلی بود مخصوصاً

هم سلام بدین طرز بنده را بفرستد

در می منازل تجیل مگرد که قبل از من دارد طغ شده انجارا تاراج نماید ولی منم گفت خیال او شده نمیکند ششم خندان
از من سبقت بجوید قبل از ورود بسنج کاغذی از کربل شهاب بمن رسید که سردار محمد شریف خان را بموجب
دستور اسمعیلی که از عمومیم باور رسیده است بتخته پل آورده و باید من مواجب به ششم مشارالیه را صحیحاً
در حبس نگه دارم و چون محمد شریف خان عموی محمد اسمعیل خان بود خیال کردم احتمال کلی دارد محمد اسمعیل خان
بجست استخلاص عموی خود سعی نماید همان شب و فوج پیاده نظام و یک باطری توپخانه فرستاده
بانهاد دستور العمل دوام شب در وظیفی مسافت نموده خود را به تخته پل رسانیده انجارا استحکم نمایند تا بپایان
من از راه قوم بالایی انچه و فوج بتخته پل رفتند محمد اسماعیل خان روز بعد وارد انجا گردیده چنانچه خیال
کرده بودم اراده کرده بود بشهر حمله نموده عموی خود را استخلص نماید وقتی دیده بود شکر من قبلاً انجا
وارد شده است تغییر اراده نموده بطرف نزار شریف روانه گردیده پس از ورود نزار شریف حاکم انجا
تهدید بنذاب نموده و جومات دیوانی را که معادل سی هزار تنگه بود از مشارالیه اخذ نموده عازم ناصرخا
گردید که خزانه انجارا تاراج نماید لکن امانی از خیال او مطلع شده خود را محصور نموده بدفاعه حاضر شدند محمد
اسماعیل خان که این قصه را دانست تغییر طریق داده بطرف بامیان روانه شد و در راه بهر کجا میرسد نزار
میسود عمومیم از این حرکات محمد اسماعیل خان بخبر در بامیان با نوشتن بهر زودی که ممکن باشد خود را بطرف
برسان زیرا که من بجنگ شیر علیخان عازم غزنین خواهم شد و شیر علیخان قندار را متصرف گردیده
بطرف کلات میاید محمد اسماعیل که لقب نور چشمی داشت جواب نوشت که دو فوج پیاده نظام و توپخانه و
سوارهای من تا اینکه موجب یکسانه عقب افتاده آنها را ندیم مرا نمیکند ازند عازم کابل شوم و همان وقت
خبر عانم شدن او از تخته پل بمویم رسید بود عمومیم بمن پیام فرستاد که قول تو صحیح بوده است که میگفتی
محمد اسماعیل خان آدم جلد بازی می باشد من جواب دادم بسوز خدات زیاد از این نور چشمی شما خوا
شد و از عمومیم استدعان نمودم از کابل حرکت ننماید و یکماه صبر کنید بعد از یکماه من میتوانم خود را بکابل
شمار رسانم و فرود و هزار نفر از سوارهای زبده خود را بفرستد که کی غلامعلی خان پوپلزائی نزد عمومیم فرستادم
تا خود انجارا برسم روز بعد بنی بمن عارض شده بیت و کیزرت قطع نشد بجهتیکه بهبودی حاصل نمودم فوراً

بطرف کابل روانه شدم در ایام ناخوشی خود بعد از حسین خان و خیرال نصیر خان و دیگر صاحب منصبهای خود حکم داده بودم تهیه لازم سفر را به بسند پس از تکمیل تهیه عازم ماسخر خان شده و از اینجا بسبب رفتم در یک یکتفر از غلام بچه های حرم سرای من که در کابل بودند لباس درویشی بلبس شده بمن رسیدند و خبر آوردند که امیر اعظم خان بغزین رفت و سردار محمد اسمعیل خان با چند نفر از خوانین کوهستانی کابل را محاصره کردند در ارک کابل فقط دو دست نفر سر باز بودند و اینها تا شش روز جنگ کردند بالاخره انالی کابل بطرف اسمعیل خان رفته دروازه مارا بجهت او باز نمودند محمد اسمعیل خان فوراً داخل شهر کابل شده عیال مراد عیال امیر از عمارات دولتی اخراج نموده و شیرعلیخان را با مارت افغانستان عیال نمودن من از غلام بچه خود شنیدم که مادر من خیلی منقلب بوده است در این صین مرا سئله هم از سردار سرور خان از قلعه غوری بمن رسید که لشکر او در غزین شکست خورده و مشا را الیه در انای جنگ از لشکر جدا شده و از امیر دور افتاده نمیداند امیر بکدام طرف رفته است از رسیدن این خبر طول و عکین شدم و بناظر حیدر حاکم بلخ نوشتم مأمورین به تجسس عمومی بفرستد مأمورین عمومی را در بلخ بجا بیاوردند که از راه هزاره جات آنجا رسیده بودند من بجا کم بلخ نوشتم صد هزار تنگ نقد با سپه سوار می بریزید لازم باشد بجهت عمومی بفرستد و خود من خیال لشکر کشیدن بکابل را ترک نموده عازم غوری شدم و نیز بخیرال نصیر خان نوشتم که از خیال لشکر کشیدن بجا بچاه صرف نظر نماید وقتی وارد غوری کردیدیم میر جهاندار شاه که همراه من بود خواست دختر برادرش یعنی دختر میر شاه را بجهت من تزویج نماید من این خواست رده نموده گفتم وصلتی که عمومی با خانواده شما کرده است بجهت من مکفی است ولی چون مشا را الیه خیلی میرا میگردم قبول نمودم میر محمد شاه که فیض محمد خان ولایت میر جهاندار شاه را با داده بود بعضی هدایا بجهت من فرستاد هدایای او را رد نموده گفتم با ولایت ارد نموده یا بهر طرفی که خواسته باشید بروید بخود میر جهاندار شاه دو دست سوار بر کرده کی شهاب الدین خان دادم که ولایت خود را استماع نماید خود در غوری توقف نموده مشغول نظم امورات قه غن کردیدم و از اینجا مجموعم نوشتم بیاید من ملحق شود عمومی جواد داد من نزد او بروم ولی چون قصد من از توقف در غوری گرفتن راهبهای کوه هندو کشش و کابل بود میخواست

فضل چارم

حرکت نمایم خیال خود را بمویم بصحت خیال من متعاهد شده بخوری نزد من آمده از او پذیرائی کردم و خیلی
 مایل بود که کابل را مجدداً تصرف نماید و اصرار داشت که بخالفت شیرعلیخان لشکر کشی نمایم من اظهار داشتم
 مسکه که نهایت اهمیت اداری است که باید تا بهار صبر نمایم زیرا که در این سردی زمستان نمیتوانم
 از کهنه پیرائی کردم و خیلی مایل بود که کابل را مجدداً تصرف نماید و اصرار داشت که بخالفت شیرعلیخان لشکر
 کشی نمایم من اظهار داشتم مسکه که نهایت اهمیت اداری است که باید تا بهار صبر نمایم زیرا که در این
 سردی زمستان نمیتوانم کاری از پیش بریم عمومی کافی ات سابق احتیاطی بحرف من مکرر گفت اگر فوراً
 حرکت نمائی بطرف بخارا خواهیم رفت من بموجب وعده دادم که در ظرف شش ماه بجهت جناب حاضر
 خواهیم شد و خیلی سعی کردم اورا دارم از خیالات من پیسره می نماید ولی فایده نیکبخشید لهذا مجبور شدم
 از راه بد قاق و شلو قو جازم بامیان شده از آنجا وارد کردن و وال شدیم در اینجا سه هزار سوار بهراتی
 از شیرعلیخان مقیم بودند بر رسیدن من این سوارها بطرف سر چشمه فرار نمودند لشکر من چنین صلاح
 دادند که آنها را تعاقب نمایم تا شیرعلیخان بی باشد من هم باین صلاح دید آنها متفق شده ولی عمومی
 افکار نمود و اصرار کرد که از راه نورد و دره سوخته بغرین برویم چون سردی هوا خیلی شدت داشت بعد
 زحمت زیاد و اردوغرین شدم خدای نظر خان در دوک قلعه غرین را مستحکم نمود و مادر روضه اردو زویم عمومی
 قبلا پس خود سردار محمد سردار خان را نزد سر فسه از خان علیجانی بطرف تازان فرستاده بود و نیز
 چون عمومی بود اداری رجا یای اندر خلی مطمن بود و ولایت آنها کمترال با ما مسافت داشت از آنها
 استمداد نمود اگر چه بعد از چند روز مشارالیم بار دومی ما آمد ولی از دادن کمک و قبول کردن
 خلعتهای ما انکار کردند در اینجا هم عمومی کول این اشخاص را خورد و قتی شیرعلیخان مطلع شد که مادر غرین
 ما ششم بخالفت ما لشکر کشید و این قمره برای ما خیلی نامساعد بود زیرا که بهترین موقع کامیابی ما اینها
 بود که ما کابل ریشس میرویم شیرعلیخان پس از رسیدن بشش کاوید تقریباً بلذخ برف بزمن
 افتاده و آذوقه هم واقاب هم نیست برخلاف او مادر صحرای صافی که افتاب کیر بود افتاده بود
 و در اینجا برف هم نبود و آذوقه بسیاری هم داشتیم یکروز شترهای خود را بر حسب معمول مبرادلی

بمراولی و فوج سرباز نظام و شش توب بجهت آوردن آذوقه فرستادیم بقتعه باده سوار سواران سوار
 شیرعلخان مقلاتی شدند اتفاقاً در آنوقت من با دو برین با طرف نگاه میکردم دیدم جمعیت زیادی
 از دشمن نزدیک میاید فرادوس سوار سوار بگلک ما مورین آذوقه فرستادم این سواران بلا درنگ
 خود را بجل مذکور رسانیده از عقب سرباز شمشیرهای کشیده بدشمن حمله نمودند از رسیدن این ملک
 ما مورین آذوقه قوت قلب پیدا کرده با توبهای خود خیلی بدشمن صدمه وارد آوردند دشمن بواسطه اینکه
 محصور شده بود تعداد زیادی از آنها تلف گردید جهش این بود که سوارهای شیرعلخان بجاره مشت
 زده بودند در فسرار کردن بروی یکدیگر می افتادند از این سبب تقریباً یک هزار اسب با چهار عراده توب
 و انترای زیاد دستگیر شدند همان شب شیرعلخان ده سوار سوار را مقرر داشت بمالهای بنده
 که در نانی و شانذب تحت یاست قح محمد خان نام بود حمله نمایند من از این فتنه اطلاع یافته جاسوسان
 فرستادم که از منزل نگاه شبانه آنها اطلاعات بیاورند و دو هزار سوار و شش توب قاطری و شش
 توب اسی با دو فوج پیاده نظام و پانصد نفر سرباز ردیف ابر کرده کی عبدالرحیم خان و خیرال نصیر خان
 فرستادم که بقتعه سربازان بزنند ما مورین من تمام شب اهر قبه قبل از طلوع صبح بدشمن رسیده
 آنها را فرار داده بودند این زد و خورد این قدر مفید واقع شد که سوارهای هرات و سوارهای
 قندهاری بقتعه فرار نمودند و سه هزار نفر کشته و زخمی و اسیر گذاشتند بعد از این کاغذی
 بصاحب منصبهای نظامی لشکر شیرعلخان نوشتم که من همه شما را خیلی دوست دارم نمیدانم چرا شما
 با من مخالفت مینمایید بحواب اظهار داشتند از عموی شما مقرب هستیم و از عقیدات او بجان آمده شیر
 علخان طعن شدیم و نیز نوشتند هرگاه عموی شما با شما باشد از شما اطاعت نخواهیم کرد این کاغذ را
 بمعموم نشان داده کفتم تا وقتی من در کابل بودم این اشخاص راضی بودند و این از سو و رفتار شماست
 که آنها را داده داشته است مخالفت ما بر خیزد عموم جوابی نداشت بعد خلاصه چون شیرعلخان از
 بابت آذوقه برحمت بود از مقام خود حرکت کرده بر ناخوان که متصل شش کاو میباشد و شش مفت
 قلعه در آنجا هست آمده و از این حرکت قادر بر تحصیل آذوقه گردید در این وقت عموم خیال کرد که مصلحت

چنین است ز ناخوان محمد بسیریم و اگر انجا را متصرف شویم شیرعلیخان نخواهد توانست از دود تحصیل نماید
 من خینی گوشش کردم بمویم حالی نمایم که حرکت کردن از مقامیکه داریم در این سوای سرد که یکدفعه برف
 بزمین افتاده منستی خلاف عقل است و تا ممکن است در آنجا تو انیم سکر با ساریم و سواران میخوانند
 شب او در چنین برنی در بسیاران طاقت میاورند عمویم با همان بجای که همیشه داشت از قبول کردن
 اینکه تدبیر من صحیح است انکار نمود و اصرار کرد که حکما حمله نموده قلعه جات ز ناخوان را متصرف
 شویم اردوی شیرعلیخان نسبت به اردوی ما باین قلعه جات نزدیکتر افتاده بودند در صورتیکه من نمیخواهم
 این قلعه جات را در ظرف چند ساعت بگیرم البته مفید بود ولی احتمال داشت شیرعلیخان موقع را
 منتقم دانسته با تمام لشکر خود بوقت طلوع صبح بمن حمله نماید و اگر قبل از طلوع صبح من قلعه جات مذکور را
 تصرف نموده باشم امید کامیابی بجهت ما خیلی کم خواهد بود و نیز لازم بود لشکر همه روز در برف طی
 مسافت نمایند و لابد کار شب میکشد علاوه بر این باید نصف لشکر خود را نزد عمویم میکشد و نصف
 دیگر بجهت مقابله با شیرعلیخان مکنی بود همیشه این نکات را بمویم تصریح نمودم ولی با هر عمویم از این لای
 صحیح انکار نمود چون اصرار از حد گذشت مجبور شده وقت غروب آفتاب حرکت نمودم پس از ورود
 به انجا در مقابل قلعه جات مذکور فرسود و امدیم بعد از اینکه توانستیم توسط سوارانای رودیف نالی انجا را
 داریم که قلعه جات را بطریق دوستانه متصرف ما بدیند بخیرال نصیر خان حکم دادیم بهما در پنج فوج پیاده
 نظام و بیست و چهار عزاوه توب و دو ستر پیاده رودیف و چهار هزار سواره نظام که در حقیقت تمام
 قوای لشکری من همین بود شبانه برود بالای کوههای اطراف سکر ساخته و تو بهما را در نقاط حصه
 جا بدیند که بجهت جنگ فردا تمام تبه خود را دیده باشند چون این مسئله را بیشتر دانسته بودم که در جنگ
 فردا کار را یکباره خواهد نمود و این وقت تاریک شده و سر ما بم کمال استند ادرا داشت زحمات این شب
 با تمام درجه سخت بود زیرا که تمام شب در میان برف نشسته بودیم طلوع فجر میدوید و ما در باب قلعه جات که
 از پیش نبوده بودیم من قاصدی نزد عمویم فرستادم که فوراً با کتار سواره نظام و پانصد سوار قهرقی طرف
 ما بیاید و نیز سلطان مراد را با سه فوج پیاده نظام و تو بهما می ایسی نفرستد با وجودیکه قاصد من بمویم

بود از اینجا تا زمانه آن سه ساعت راه است و وقت طلوع آفتاب در اینجا جنگ شروع خواهد شد و شما باید فوراً حرکت نمایند عمومی جواب داد بود الا آن سردی خواهی سخت شدت آورد و بیکه آفتاب بلند شود حرکت خود را موقوف وقت طلوع آفتاب سواری بناخت نزد من آمده خبر آورد اینک شیرعلیخان با تمام لشکرش وارد شدند من با چهل سوار بجهت همراه خود دوشم بطرف کوه ناختم معلوم شد خبرال نصیرخان شب سبب شدت سربا مسکرات زیاد خورده قبل از آنکه تو بهار ابالای کوه بشد و سکر تا تریف بدو خواب رفته است تو بهار او دیدم در وسط دره افتاده تو بچپا و اسبهای تو بخانه و قورخانه یککدام حاضر نیستند خود را ابالای کوه رسانیده دیدم لشکر شیرعلیخان یکی نزدیک سیده و بجهت جنگ حاضر شده اند و خبرال نصیرخان هنوز هم در خواب منی می باشد او را بیدار کرده پرسیدم چرا چنین کردی تو بچپا و سربا و اسبهای تو بخانه گجا هستند از این حرکت خود مسئول خواهی بود جواب داد چون خواهی سبب بود با شما اجازه دادم وارد و بخانه منی حالا حاضر شوند گفتیم همین حالا خواهی دید چه واقع خواهد شد جواب داد من شیرعلیخان را پاره میکنم با وجودیکه خیلی طول و مایوس بودم تو استم خود را از خنده ضعیفانم زیرا که دیدم هنوز مشارالیه مست است چون لشکری بجهت جنگ با ما حاضر بود و چند نفری هم که همراه من بودند با طرف فرار نمودند دشمن مسئول تصرف نمودن تو بهای ما بود من در خیال فرار قتل بودم لیکن دشمن اطراف مرا گرفته بود اتفاقاً یک سسته از سواره دشمن دسته کوچکی از سوارهای ما را تعاقب نموده فسر یاد میکردند بگردن هم با آنها متقی شده باین فرسخ داخل آنها تا ختم نمیکند موقع بدستم آتینیر وضع داده از میان آنها خارج شدم و بچند نفر از سوارهای خودم که در بخش من بودند رسیده و با من چند سوار بطرف مینمه عطف غمان نمودم در بین راه بهموم متقی شده واقعه را یاد اطلاع داده گفتم اگر شما حرفهای من قبول میکنید حال باین طریق گرفتار نمی شدیم از عمومی پرسیدم میت با خزانه سکه طلا که بشما سپرده بودم کجاست جواب داد خبری از آنها ندارم زیرا که من خوابیده بودم خزانه را خزانه را حرکت داده بود گفتم خزانه را بشما سپرده بودم نه بخزانه دار باین حالت شکست خورده بودم ندانیم چه خواهیم کرد چون او ملخ را برف گرفته بود تو استم با نجاب مراجعت نمایم لهذا مجبور شدیم بطرف

گو بهای زیری روانه شویم قبل از اینکه مقصود حرکت شویم دو دست سینه زعفران و دهن ظاهر گردید
 من نهری بطرف دست است خود دیدم که بجهت خود بود فوراً با چهار سوار با نظرف عبور نمودم بقیه سواران
 مرا سوارهای دشمن تعاقب نموده در حال سبک از طرف دیگر دو خانه آنها را امید بدم همه را اسیر نمود
 از مشاهده این حالت خیلی متاثر شدم زیرا که نمی توانستم با آنها کمک بدم طرف عصری عمومی با هجده از جنگ
 و سینه زعفران من محقق شدند نزدیک شب خسته و پریشان و دل شکسته و اردو قطع فرست کردیم
 در نیمه روز دو ساعت است نموده مجدداً سوار شده یک ساعت از طلوع آفتاب گذشته و اردو سر روضه
 شدیم اما بی آنجا بجای اینکه ما از لشکر شیرعلیان بتم جیت زیادی از آنها پرورن آمده کلوله بطرف ما آمد
 بعد از اینکه ما را شناختند میزدت خواستند و کلله ما را خواندند ما ای آنها آود و بجهت ما و کلونه بجهت سبها
 ما آوردند کلونه خواندند که آنه جام انجوری می بین تعارف نمودند یکی آفتاب من داد خودم علیانی و قدری
 بنا کو خریدم چون دور بود علیان نماند بودم علیانی کشیده خیلی محفوظ شدم تمام دارائی من
 این وقت منصرف بود یک جام می و یک آفتاب و یک علیان و یک کلیم کوچکی که بهم فرستاد و هم بالا
 پرش من بود و لباسیکه در برداشتم با یک شمیر و یک کربند و یک شش لوله و یک راس اسب چند
 روز قبل در خزانه من هشتصد هزار طلای بخارانی و بیت هزار اشرفی سکه هندوستان و بیت هزار اشرفی
 طلا و یازده لکت و پیه کالی و پنج لکت و پیه قدوزی که مساوی روپیه هندی می باشد و ده هزار روپ
 خلعت موجود بود و بقدر کفایت دو ستر از نمر که هر روزه با من غذا می خوردند از ظروف آشپزخانه
 متباداشتم مالک یکدوازده نفر شتر بودم که در حقیقت من از دیگر امالی افغانستان متمولتر بودم از این
 فقره دلگشا بود ولی بجهت اینکه از تمام نوکرهای مهربان و اخلاص کیش خود که مرا بجهت پرورش
 کرده بودند و حالانکه من بستر آنها چه آمده است از آنها دور افتاده ام مول و کلین بودم عصر آن روز
 از سر روضه حرکت نموده امیر محمد نامی را که از طایفه خروقی بود راه بلد برداشته عازم پیرمال شده سه
 ساعت از شب گذشته و اردو آنجا شدیم پیاده شده در قطعه زمینی که برف از آنجا پاک کرده بودند
 فرود آمده آتش افروختیم که رضع مرا مانده کرده باشیم اما بی قطعه پیرمال آمدند با ما مانده کرده نمانند با آن شش
 روز

که دیدند درین این نزاع عمومی و سوارهای ما سوار شده رفتند و هر آنها که آشتند طولی نکشید که وقع یافته سی ما
 که یکی از آنها بی پیسریال میخواست سوار شود از او بر بوده پایم را بر کاب که آشته روی اسب جستم شخص مذکور
 خواست مرا از اسب پائین کشد شمشیر خود را کشیدم مشارالیه مرا و آنگاه است من هم منجلا تاخته خود را بر کاب
 رسانیدم عمومی از دیدن من متحیر گردید از آنها سوال کردم چرا در آنها که آشته فرار نمودید جوابی بمن ندادند
 چون از ما کسی راه بلد نبود سوار گردان بودم بکدام طرف برویم من خود مان مشورت میکردیم من مصلحت
 دادم تا صبح بزمین جانمزل میکنیم صبح قیوانیم را بر ایدانم صلح مرا بجهت قبول نموده روی کوهی فرود آیدیم
 آتش افروختیم عمومی لغت شد آتش را می بینند و از ما تعاقب خواهند نمود بهتر است متحمل سرما شده آتش
 روشن نکنیم من کفتم این طور کم جرت نینم و این خاطر را بر خود ستوانیدیم زیرا که اگر آتش زد آشته ایم
 دست پامی سواران از شدت سرما میوب خواهد شد طولی نکشید تقریباً چهل نفر از طایفه خروئی آمده
 گفتند با جستجوی شما بودیم بر اینسانی شد آتش شمار اید اگر ویم و آنها خانهای خود را بجهت ما تخلیه نموده آید
 بجهت ما و علف و بجهت اسبهای ما آورند و همه قسم پذیرانی از ما کردند بجهت اینکار از آنها خیلی آستان
 دارم صبح راه بلدی از آنجا گرفته آنها را اداع نموده قریب بغروب بقله طایفه میر کوهی رسیدیم غلظه
 بر امانی آنجا وارد شدیم آنها خواستند دروازه قلعه را بر روی ما ببندند ولی من بدون تامل اسب تاخته داخل
 قلعه شدم و همزمان هم عقب سر من رسیدند امانی قلعه مجبور از ما پذیرانی نمودند و خواستش کردند همان آنها
 ما شیم ما قبول کرده فقط چائی صرف نموده مجدداً حرکت کردیم ولی راه بلدند آشتیم چون به طرف راهمان
 دوره های زیاد بود متحیر بودیم که راه صحیح کدام است من جلو افتاده بهر امان کفتم از عقب سر من بیایید قتم
 تا با بادی رسیده راه بلدی از آنجا کفتم تقریباً یک فرسخی رفته بودیم یک سواری ما رسید پرسید شما
 کیستید وقتی که مطلع شد من عبدالرحمن گفتم لب تاخته نزد من آمده پامی ما بوسید گفت من نوکر قدیمی
 پدر شما نوکر جد شما امیر دوستم خان بوده ام و اوقات زیادی که در زمان طفولیت من واقع شده بود
 خاطر من داد چون پیشه مشارالیه راه بلدی بود میخواست با ما بیاید من با او اعتماد نمودم مشارالیه گفت از آنجا
 تا ولایت دزیری بر راه راست و در مسافت اردولی من میستوانم شمار از راهی نزدیک از بالای کوه مرئی

بریم که عصر امروز و او بجا شویم عمویم خوف کرد که شاید این راه بلد میجوهد ما را فریب دهد و اخبار و است باید از آن
 راه دور تر برویم ولی من تعیین داشتم راه بلد ما راست میگوید و بطرف کوه روانه شده وقتی بسر کوه بلندی
 رسیدیم لشکر بیا که معلوم شد بتعاقب ما میامند دیده متحیر شدیم تمام سوارهای ما متفرق شدند غیر از چهل
 نفر اشخاص شجاع که با من ماندند و اسامی بعضی از آنها بقدر ذیل است عبدالرحیمخان پروانه خان
 که حالا نایب سپه سالار است عبدالله خان که حالا فرمانفرمای بدخشان و قه غن میباشد جان
 محمد خان که حالا خزانه دار میباشد فرامر خان که حالا سپه سالار هرات است سعید محمد خان که حالا
 کرنیل فرج خاصه است محمد شیرجان که حالا کرنیل سواره نظام میباشد احمد خان سالدار که در سمر
 قند فوت شد محمد الله خان رسالدار حیدر خان که او را در قندهار سپه سالار مقرر داشته بودم ولی
 مشارالیه بسبب ظلم و تعديات خود مجبور شد بولایت کاکر فرار نماید کماندان نایب الله خان کرنیل منصوب
 علی کرنیل محرابجان برادر خیرال نصیر خان میر علم خان که حالا در پنج خیرال تو بجا میباشد این اشخاص
 با چند سوار برگشته با دشمن مقابل شدند ولی دشمن سکیستی که معلوم نشد همانطور که بقتله ظاهر شده بود
 تقریباً ده سوار خود را بقتل گذاشته باقی متفرق شدند این ده سوار همبیکه ما قتلگنهای خود را بطرف آنها
 شلیک نمودیم فرار کردند پس از رفع این مخاطره روانه شدیم بعد از طی چند فرسخ سوارهای خود و عمویم رسیدیم
 وقتی کوه دیگر بالای رقیم دوست سوار دیگر از همان سواران از ما جلو گیری نمودند چون در اینجا متعدها و ماتیم با
 سیصد نفر و پیاده شده بجنگ حاضر شدیم قبل از شروع جنگ خواستم بآنها ملل بنایم که جنگیدن برون
 جهت برای آنها ضرر نخواهد داشت آنها جواب دادند شما بچهار نفر از هم انان ما را رخصی کرده اید حالا خیال داریم
 تلافی بنایم لهذا من سوارهای خود را بده دستم منقسم نموده یک دست را بطرف دست است و یک دست را بطرف
 دست است و یک دست را بطرف دست چپ بر زمین من تفضی فرستادم و بادسته سوم دشمن حمله نموده چون
 اطراف خصم را گرفته بودیم بزودی مغلوب شدند ما هم مجدداً راه افتادیم طولی کشید که قلعه جات ولایت
 وزیر ی موسوم بمرغه نمودار کردید عمویم که االی انجارجی شناخت مرا اسلانی ملکهای آنها نوشته بتوتار
 بلد خود مان نزد آنها فرستاد پس از وصول این مراسلات صد سوار از آنها باستقبال ما آمدند و تقریباً

هزار نفر پیاده آنها بجهت احترام ورود ما داخل و سر ما میزدند تا در روز از ما پذیرائی کرده اسبهای ما را بهم علوفه دادند
 ما اصرار کردیم بوض این جهانی پول از ما قبول نمایند قبول کردند عبدالعزیز خان پسر عبدالرحیم خان دست
 طلا که با خود داشت بمن داده بود و تمام نقدینه ما بمن مسخ بود و عبدالعزیز خان این پولها را در بند قطار
 قشک خود و خسته بود همه سکه ها از مجاورت با بار و تهای قشک بپاشیده شده بود پس از اقامت در روز
 مجدد حرکت نموده یکی از نقاط و گیر این ولایت منزل کردیم االی انجا قیمت گزرواتی که از آنها گرفته بودیم
 خواستند از این مسکوکات خواستم با آنها به هم کلان کردند این سکه ها پول سیاه است قبول نموده مطالبه
 روپیه مقرر نمودند مطلع شدم که شیرجان بکنار روپیه مقرر با خود دارد و خواستم طلاهای خود را روپیه
 او مبادله نمایم مشارالیه انکار نموده گفت اگر طلاها را از شما قبول میکنند از من چگونه قبول خواهند کرد
 آخر مجبور شدم غمناک از آن گرفته یک صد عدد طلا در عوض با و ادم و با این از وجه بخت هم را آن و علوفه
 بخت اسبها اقباع نموده در روز دیگر وارد قلعه جات ملک آدم خان وزیر می شدیم مشارالیه از ما
 پذیرائی نموده شب بقلعه او همان شدیم روز بعد بقلعه دیگری رسیدیم االی انجا از ما پذیرائی نموده جان
 بپاد او انداز انجا روانه شده ملکهای هر دو قلعه که از ما راه بلد میگردند با ما و اع نموده بقلعه جات خود
 مراجعت کردند ما در قلعه داده شدیم این قلعه در آخر خاک افغانستان و نزدیک سرحد هند و سیستان
 چند روز قبل اتفاق عجیبی بجهت من رخ داد که باید بیان نمایم چون از وقت شگت خود مان تا شب اولی
 که داخل خاک وزیر می شدیم هیچ خدائی نخورده بودم بسوارهای خود کفتم خیلی گرسنه ام و میل بگوشت
 پخته دارم هم را آن فقط یک روپیه با خود داشته اند با این پول قدری گوشت پزیز روغن خریدند چون در
 خدایم همراه ما شدیم و االی انجا هم روپیه های خالی داشتند هم را آن بعد از جستجوی زیاد یک گوسفند
 پیدا کردند قدری از گوشت را کباب کردیم و قدری را بیک انداخته مشغول طبخ شدیم و یک مایه پخته
 چوب یک گوسفند ریمان بنه روی آتش او پخته بودیم بیکه میخواستیم مطبوخ خود را از یک پیرون بساویم
 کسی بجان اینک طناب یک دوده جوانی میبایست طناب امین گرفته کشید و یک طناب ابا خود برد
 سوار ما دیدند مکنند ولی مطبوخ تمام ریخته بود در این فقره قدرت کامله خدا را مشاهده نمودم که سه روز قبل

کیند از سفر شتر داتم که اسباب کارخانه مرا حل میکرد و حالاسکی دیک اباغدامی ان کشید سیروارین
 واقعه که نهایت ذلت بود تبسم که مان خشکی خورده خوابیدم سردار محمد خان که عمومی اور اور جاجی و دوست
 زردانی خود فرستاده بود با چهل سوار و جنرال علی عسکر خان و معاذ الله در قلعه داده بار رسیدند
 چند روز بعد عید اضحی رسید املی داده در نماز عید با مسائل شده با آنها شیرینی عمامه با خلعت داده آنها
 پذیرائی نمودم اخراجات ما در اینجا خیلی زیاد شده بود زیرا که تعداد ما تقریباً شصت نفر بود و بجهت پول
 خیلی دست تنگ بودم در این موقع نمیتوانم بگویم چه قدر خشنود شدیم که نوکر عبدالرحیم خان از کابل بیاید
 آمده و هزار اشرفی بجهت ما با خود آورد و از این خدمت وفاداری این شخص همه ما زردل و جان ممنون
 و شکر او کردیم این شخص سابقاً خزانه دار عبدالرحیم خان بود در این مسافرت چون کتش پیش
 گذاشته با ما می خورد که مجروح شده بود با پارچه های کلمبی سجدیه بود مشار الیه مرضی خواست کابل حرکت
 نموده از جمال عبدالرحیم خان پرستاری نماید و نیز اگر دیگر خدمتی داشته باشیم اشرفی را با ما بیاورد
 رویه مبادل نموده بعضی دو انا و ملبوسات آورد و بجهت همگان استیاع نمودم در این وقت کاغذی
 از دو نفر صاحب منصفان انجلس از جمال بود پیش در مجموع رسید نوشته بودند سبب توقف شما در داده
 چیست و چرا اینجا نگلیس داخل نمی شوید عمومی جوابی قریب باین مضمون نوشت (بعد القاب هر
 وقتیکه فرمانفرمای هندوستان کاغذ دعوت نامه نوشت و متعهد شد که ما را از آب سندان با نظر نبرد
 از وقت خاتم آمد عمومی گفت مرا سله مذکور را هم محبت نمایند من انکار نموده گفتم سوخت فایده از دوستی
 انگلیسها ندیده ام و اگر شما بعد از اینکه یک دفعه از آنها فریب خورده اید باز هم میخواهید با آنها اعتماد نماید خودتان
 قنای تشریف برید و بر رسیدم پس از اینکه از راه پسندی مراجعت کردید رای شما در باب انگلیس با
 چرا اینقدر تغییر یافته حال آنکه در آنوقت شما از سوز قمار آنها شکایت مینمودید عمومی جواب داد برای من
 حالاً هم تبار سابق است هیچ خیال ندارم داخل حال انگلیس شوم این ارسال و مرسل را میخواهم مشورتی
 بجهت خود قرار دهم کتم شما دروغ گفتن را مشغولیت میدانید این عادت خوبی نیست صریحاً جواب بهمید که در
 تحت حکومت آنها نخواهید آورد زیرا که امید منعی از آنها نداریم اخراً عمومی تباریکه صلاح داده بودم

انکام بدیدم جازه از جناب داد و در آنوقت ای بودم قبول نکردم و در آنوقت بر سر خود را نمودم و بسیار
 شایدهما اسباب بجهت خود لازم داشته باشد

مصلح چهارم

همین قدر که اسم من در امر او نوشته شده کفایت میکند عویم بخجیده خاطر کرده و تغییر شده هر خود است
خورد نمودم ولی بقاصد کفتم پیام شغای از طرف من باین مضمون بسبب (من سحوقت با شما
کاری نخواهم داشت زیرا که شما دشمن دوستان من ستید و دشمن دوستان من خواهند بودم شما
نه گویید پشاد و بنو مرا بحت نمودن جان دارم پیام مرا رسانیده باشد است و زود بگرد و داده و رفت
نموده عازم کانی گورم شدیم بعد از مسافرت پسر و با بنجار رسیدیم غده روز در آنجا اقامت نمودیم
تا آسبهای ما قدری بحال آمد زیرا که علف سبز زیاد آنجا بود در آنجا بی بن عارض شده پسر
افتاده بودم بعد عازم دان گردیده سه روز در آنجا اطراق کردیم بعد از آن از رودخانه کول عبور
نموده ب جل طرف مقابل رسیدیم بحینکه از طرف رسیدیم دیدم از عقب کسی دویده میاید و در
بدست گرفته حرکت میدهد علی عسکر خان را مراجعت دادیم بر عید گیت و چه میخواهد علی عسکر خان مراجعت
نموده دید این کسبکه ما مردی کمان میکردیم زنی میس باشد که طایفه وزیرری اورا در سن دو از در سن
از آنجا نستان زوده بودند و حال بیت ساله میباشد این موقع را منتقم دانسته بمایانه آورده است
مشار الیهار استکین داده اسپه باو اویم سوار شود و عده دادیم اورا بدرو مادرش برسانیم از
مقام مذکور عازم شده وارد خاک طایفه شیرانی شدیم در آنجا هفتاد و آبادی بیشتر نبود و انالی
آنجا از دوقده اشتند قطعات کوسفند و چهار بز و سه مرغ بجهت فروش حاضر کردند در این وقت
تعداد هم انان با سیصد نفر بود بکران مارا که اشتند به بوز قبه بودند این حیوانات را ابقاع نمود
هر قسمی بود گذران کردیم روز بعد وارد یکی از قلعه های طایفه کاکری محال شوب شدیم در آنجا اردو
روغن و گوشت و غذای بجهت آذوقه دو روزه تحصیل نموده بعد با هم بهین کار را میکردیم بعد از آن
وارد قلعه موسوم به برج شدیم در آنجا تهیه آذوقه نموده علاوه بر ششاید لازم داشتیم انالی آنجا
مقدار زیادی از برقم آذوقه آورده اصرار نمودند خریداری نمایم چون لازمند اشتیم از استیاع دست
انها انکار کردیم انالی آنجا اشیاء مذکور را زمین گذاشته رفقه صبح روز دیگر چون آمدند دیدند آذوقه
انها را دست نروده ایم و نمی توانند ما را مجبور بخریدن نمایند به کمال گراحت اشیاء خود را برود و متصل ما



مراد شمام میداند ما حرکت نموده چند فرسخی رفته بودیم تقریباً دو هزار نفر در راه منظر ما ایستاده شمیردای بر
 در دست درازندگی از آنها جلو اسب عمومی را گرفته قبل از اینکه عمومی خواهد شمیر خود را بکشد من مانده خود را
 رسانیده تفنگ خود را بسینه شخص مذکور حواله نموده تهدید می‌ش کردم که ترا خواهم زد شخص مذکور جلو اسب
 گذاشته پرسیدم چه میخواهید جواب دادند اسم این ولایت شوب است اگر بر نفری میت و پید باج نمید
 نخواهیم گذاشت از اینجا عبور نمایند کفتم اگر حرف شما را قبول نمایم تمام ولایت کا که ما را تهدید نموده همین
 طور از ما مطالبه باج خواهند کرد از پر دقتن باج انکار نموده حاضر جنگ شدیم وقتی دید بخت جنگ
 حاضر شده ایم اظهار داشتند شوخی میکردیم راه ما را دادند که اشتند قبل از اینکه وارد منزل شویم پروردی
 باده نفر اتباع خود عمامه سفیدی بر موهایش بدو طرف بناگوش او بافته و او تخته بود چاقی بدش
 در سر راه پیدا شد و نفر از اتباع این میکل عجب جلو آمده بهموم گفتند ما رئیس این ولایت هستیم چگونه پر
 مرد مذکور رسید این دو نفر باو تعظیم نموده با گفتند این شخص سید مقدس مرشد ما میباشد این
 حرف را عمومی شنیده برخواست دستش را بوسید او را در پهلوی خود نشاند من از اینکه اشخاص مؤ
 دیده بودم و از میکل او در شک بودم که در عقب این تقدس ظاهری مقصودی خواهد بود عادت من
 این بود هر قلعه تازه که میر رسیدم میان قلعه رفته با بعضی از امانی آنجا آشنائی میکردم چند روپیه با آنها
 میدادم که از وضع احوالات آنجا مطلع دارند وقتی از احوالات این شخص تحقیق کردم گفتند این پیر مرد
 دزد معروفی میباشد و دست صد نفر قطاع الطریق پیشه با او هستند فعلاً چهل نفر آنها را با خود آورده است
 که اموال شما را غارت نمایند از این فقره عمومی را مطلع ساختم باور نگرده بر پیر خود محمد سرور خان گفت
 این شخص مقدس است شب در اردوی ما معمان خواهد بود مقارن غروب آفتاب چند نفری را دیدم طرف
 چاههای که نوکرهای ما میخواهند آبهای خود را آب بدهند گرفته اند وقتی مشاهده این وضع را کردم و ضمناً
 منظر بروز خبیثاتی بودم این تدبیر اعمل آوردم که آبهای خود را دسته دسته نموده و با هر دسته متعظ
 زیاد می‌مقرر نمودم که آبها را در نقاط مختلفه باوقات متعاقبه بجهت آب دادن بریند و نزدیک چاههای
 ابی که متصل اردوی ما در ده در آنجا منظر و متر صد بودند که آبها را بجهت آب دادن آنجا خواهند برد و نود

باین قسم تمام اسبهای ماکه سبدر اس بودند سالها بار و مراجعت کردند عمویم و پسرش تقریباً پنجاه اسب
 داشتند همگان آنها که از اسبها پرستاری میکردند عمویم گفتند اشخاصی که اطراف چاه را گرفته اند
 میکنند از نزدیک چاه برویم مرشدند کور ظاهر استغیر نموده گفت خودم با اسبها رفتم حکم میدهم بولها
 شمارا بگذارند اسبها را آب بدهند قدریکه رفته بود مهربان را اجلوتر فرستاد که باد لو آب باشند وقتی
 مهربان مشغول آب کشیدن شدند مرشد و همگان اوسی را اسب اسواره های ما از آنها گرفتند و بجز
 از سوارهای ما زخمی شدند وقتی این سوارها مراجعت کرده این اتفاق را اظهار داشتند من حاضر بوده عمویم
 خیلی خندیده لقمه امروز بعد از ظهر این مسگدر را بشما گفته بودم شما حرف مرا قبول نکردید گویا شما این
 شعر را بخاطر ندارید که گفته اند ای بسا ابلیس آدم رو که بست پس بهر دستی نباید داد دست عمویم
 و پسرش محمد سرور خان تمام شب تا صبح اسبهای خود را داشته مشغول پرستاری مجروحین خود
 بودند منزل روز بعد را همگان عمویم مجبور شدند دو نفری یک اسب سوار شوند پس از یازده روز دیگر بعداً
 خدی بقلعه که در خاک کاگر بود وارد شدیم در اینجا همگان من بجهت خودشان آذوقه تحصیل نمودند من هم
 در پنجس کوسفند چاقی بجهت خود برآمدم کوسفندی پیدا کردیم رویه قیمت آن را بصاحبش پرداخته وقتی
 میخواستم کوسفند را بچ نمایم صاحبش گفت از فروختن کوسفند منصرف شده ام کوسفند مرا پس بپسند
 حاضر شد م کوسفند را پس بدستم محمد اراضی شد بعداً کوسفند را بچ کردند وقتی دید کوسفند بچ شده پول را
 نزد من انداخته گفت کوسفند مرا زنده نمایند جواب دادم اینقدر قدرت ندارم کوسفند ترا جان بدهم اگر
 میل داری شش کوسفند را با پول برای خود بسره مشارالیه باز هم راضی نشده اصرار نموده گفت باید
 این گرامت را بنمایند مجبور شدم در این موقع حیل بر آنکزم آخوندی نزدیک ما ایستاده بود متوجه او شدم
 لقمه این شخص اتصالاً بشما فحش میداد از شنیدن این حرف آخوند متوجه صاحب کوسفند شده من فوراً
 بصاحب کوسفند لقمه بر قدر میل داری من فحش بده ولی بیای این شخص مقدس که از اولیای خداست
 چرا فحش میدی آخوند متغیر شده بصاحب کوسفند بجهت اینکه چرا بیایش فحش داده است گفت ای جو
 چه میگوئی صاحب کوسفند در عوض باو فحش داده بایکدیگر مشغول زد و خورد شدند من کوسفند و پولها را برداشتم

اسب اسواره های ما از آنها گرفتند و بجز از سوارهای ما زخمی شدند وقتی این سوارها مراجعت کرده این اتفاق را اظهار داشتند من حاضر بوده عمویم

صلی چارم

از میان بر رقم و آنها را که استم تا خودشان قطع مایعالم نمایند می از االی آنجا حمایت آوند و می بحایت صفا
 گو سفند برخواستند بعد از دو خورد زیاد می مردم بمیان افتاده آنها را آستی دادند بعد از یکدو ساعتی
 دیدم صاحب کوسفند دو طرف راست و دو مجموعه مان و یکبره کباب شده معارف آورده تعظیمی بمن نمود
 با وقت چند ساعت قبل خیلی جو بر بودی حالا خوب با ادب شده و از صحبت های او دریا قتم مرد معقولی
 میباشد پرسیدم چرا بهانه کوسفند میخواستی نزاع نمائی جواب داد محمد سرور خان در قندار با من بد
 سلولی کرده بود حالا میخواستی در عوض از شما آتانی نمایم قتم محمد سرور خان بمن یا حاضر است چرا جواب
 او با من جنگ میکردی جواب داد چون شما را مسئول میدانتم چند ساعتی با هم دیگر صحبت نموده شخص مذکور
 بمنزل خود مراجعت کردم من هم استراحت نمودم روز بعد مجدداً اعازم راه کردیدیم در حالتیکه با او شدید
 با کرد و غبار میآمد وقتی نزدیک نمرکاه رسیدیم گفتند سر کرده طایفه آنجا باد و سوار با استقبال ما می
 نسل از اینک رئیس مذکور بمبار رسید یکی از نوکرهای او جلور آمده بماکفت که شاه جهان پادشاه با استقبال
 شما میاید باید پیاده شده با او بخل نشی نمایند عمومی از من پرسید چه باید کرد گفت قبل از اینکه مقصدم
 شویم چه باید کرد جلورفته تحقیق میسایم فوراً روانه شده دیدم دو نفر بطرف ما میآیند از بیخبر آنها پرسیدم
 پادشاه شما بحایت جواب داد این رفیق من پادشاه است این شخص را که پادشاه میکفتند پیر مردی بود پستی
 مندرس در برداشت که از پارچه های الوان چاها یکد پوتش سوراخ شده بود و وصله کرده عامه چرلی بر سر
 که از شدت چرک معلوم نمی شد چه پارچه است و در زیر عامه کلاهک درازی بر سرش در عوض کفش جوراب
 پشی سایش مادیانی سوار که از لاغری پوست دستخوشش مانده زنگهای کوچکی بر انوای مادیان بسته
 زینی از چوب خشک بر پشت مادیان که آشته بجام مادیان از ریمان زنگها باد او خیمه بود من از شما
 این بکل با شان دشوکت تبسم نموده گفتم اسب تاخته نزد عمومی مراجعت نموده گفت که شاه جهان پادشاه
 بدون اینک پیاده شوید از شما پذیرائی خواهد نمود وقتی یکدیگر رسیدند اسب عمومی از این چکل عبور
 و صدای زنگها رسیده بنای جت و خیزرا که است عمومی خیلی ترسیده فریاد کرد مردار باب من خندید
 قتم سر ز قدرت نزارم من و پادشاه داخل نمایم عمومی فریاد زد بخاطر خدا فکر می کن و الا اسب مرا بزن

محمد سرور خان را بگفتم که ما با هم در آنجا هستیم بودید
 من شما را

نزدیک بودم که گفتند حضرت پادشاه با او بخل نشی نمایند
 سواره از او در آنجا آمدی که گفتند ما پادشاه را در آنجا قبول نمودند

نیز در این موقع مزاج نیت گفتیم اگر چیزی انعام لطف میفرماید شما معانوت خود هم نمودم شمشیری بمن
 وعده نمود قبول کرده اول اسب عمومی را آرام نمودم بعد زود شاه جهان پادشاه رفته از او خواست
 نمودم با من بیاید با بخت پذیرائی بسران عمومی تهیه نمایم مشارالیه گفت آبگوشت بزنی با چهل کرده
 نان ذرت تهیه دیده ام لقمه همانی خیلی بزرگی است ولی باید جسلو تر رفته انتظامات الا حظه نمایم با من
 بهانه اورا از اسب عمومی دور نموده منع فرسخی رفته بودیم لقمه بعضی لزومات از خاطر کرده ام باید مرا
 نموده با خود بیاورم مشارالیه اول قبول نکرد بدون من برود قسمتی با و گفتیم میخواهم بروم بخت شما
 شیرینی بیاورم خیلی مشوف گردید فوراً رضی شد من نزد عمومی مراجعت نموده پرسیدم در باب این
 پادشاه بزرگ چه خیال میفرماید خیلی خندید وقتی وارد قلعه شدیم پادشاه آمد تی پیدان شد تجسس او بر آمدیم از
 الامر در کلبه که از پوشال ساخته بود او را بیدار کردیم بمن گفت فرستاده ام بخت پختن غذای شما بنیزم
 از جنگل بیاورند بنسوزنیا مده اندمان اسم هنوز نخته شده زیرا که تاوه آسنی ما را بخت عروسی خانه
 برده اند لقمه عیب ندارد اگر بخت خوردن چیزی نذارید بهر حال همان شما هستیم فرستادم بخت ما
 ادوق آوردند از آنالی انجا جویا شدیم این شخص پادشاه و سر کرده شما میباشد جواب دادند بی لقمه
 واقعا خیلی مردمان حاقی هستند که همچو پادشاه با قدرت را بگومت خود مقرر داشته آید و هر چه شیرینا
 تعریف نمودم خوشنود تر میشدند شب اورا جنگل ببرد روز بعد پادشاه آمده بمن گفت منزل دیگر شما
 در قلعه پس عمومی دوست محمد میس باشد او بهتر از من پذیرائی خواهد نمود خوبست صبح زود حرکت نمایند ما
 بلدی میخواهیم مشارالیه گفت خودم با شما میایم عمومی لقمه شاید در این مقصودی باشد ولی عمومی این
 قسم خیال نمیکرد بهر حال حرکت نمودیم خانه منزل بای کوه بلندی رسیدیم روز بعد از کوه دیگری گذر
 از قلعه که آبادی نداشت عبور نمودیم عمومی لقمه این راه بلد شیطان ما را از بیراه میسبرد و ما علوفه بخت
 اسبها و ادوق بخت خود نذاریم هرگاه ادوق در روز با خود نداشتیم حاله میکردیم وقت شب در میان
 منزل نمودیم روز بعد دوست محمد بادوسه از نفر همگان خود با استقبال ما آمد قبلا شخصی را فرستاد
 ابلاغ داشته بود بخت پذیرائی شما حاضر دوست محمد از ما جویا شد چرا این راه سخت آید و از راه

راست نیامده اید وقتی مطلع شد راه بلد ما پسر عسکری او میباشد خواهش کرد او را بمن بسپارید زیرا که دشمنی
 بمن کرده است که میخواست شمار از راه کوهستان برو که منزل من فرود نیاید و میخواست باین جهت ارباب
 بدنامی مرا فراموش بیاورد و گفت باید مسافت زیادی را مراجعت نموده بخانه او برویم که از ما پذیرائی نماید و چنان
 بجهت کشیدن ما از دونه بجهت همگان ما حاضر نموده است بمجموعم کفتم اگر شما حرف مرا قبول میکردید
 این اتفاق برای ما نمی افتاد حال این دو شیطان چه باید کرد در اثنای این صحبت چند نفر زدند که دست
 محمد انهارا فرستاده بود هر چه از ما بدستان پاید بر باند خود استمه بودند بنده ما را بچاند همگان ما آنها
 کلوله زده زخمی کرده بودند شاه جهان از این واقعه مطلع شده که ریخت و پنهان شد من صلاح دادم با
 شبانه حرکت نمایم و الا سمرگان دوست محمد بما عهده خواهند نمود احسن الامور شاه جهان پاسبان
 با و کفتم چرا پنهان شدی تو ما را اینجا آورده حالا اسم باید ما را مراجعت بدی مشارالیه گفت از ترس
 اینکه مباد شما را بدوست محمد که دشمن من است بسپارید پنهان شده بودم با دو صده دادم که بچوخیلی
 نذایم و تمام شب با او راه رفتم سر راهم خیلی شدت داشت و هیچ آبادی در راه نبود که بتوانیم تحصیل آذوقه
 نمایم تا اینکه عصر روز بعد وارد قلعه خراب شدیم انجام آذوقه ممکن نشد من از این سلطان اشماطین پرسیدم
 ائالی این قلعه کجاست جواب داد مردمان ایجاد بهار میبندیم که مواسر میشود باین کوهی که در مقابل ما
 میباشد میروند با و کفتم بر پدرت لغت است آدم از رفتار فرودانیم این همه صدمه تیجه شرارت تو میباشد
 مشارالیه گفت بهتر است شما خود بکوه رفته ائالی این قلعه را ایجاد دیده آذوقه از آنها بگیرد چرا که من نمیتوانم
 با شما بیایم به سبب اینکه این قلعه را ایجاد دیده آذوقه از آنها بگیرد چرا که من نمیتوانم با شما بیایم به سبب
 این طایفه با من و خانواده من دشمن هستند خیلی مسرور شدیم که از شما همچو شخصی آسوده شویم فوراً او را حاصل
 نموده بعد از غروب اردکوه شده نزدیک آبادی طایفه که راه بلد گفته بود رسیدیم طایفه مذکور اول
 خیال کردند ما سوارهای معاند آنها هستیم بجهت جنگ حاضر شدند بعد که فهمیدند با کمال مهربانی از ما پذیرائی
 نمودند ما غذا خورده و اسبهای خود را علوفه داده مسرور شدیم دو روز همان آنها بودیم قیمت آذوقه کم
 که بماداده بودند مطالبه کردند بعد از آن از راه کتل ساری عازم پشتک گردیده چون وارد قلعه که متصل

فصل پنجم

بگفت بود شدیم با سوسی من خبر داده که حاکم آنجا چهل سوار رویه از مات مایات آنجا جمع نموده خیال داشت
 بقصد ما رفتند با عمویم مشورت نموده کفتم شبانه میرویم و قبل از طلوع آفتاب بقتله وارد شویم شک شد
 پول را منصرف می شویم ولی چند نفر از نوکرهای ما بامید انعام قبل از من حرکت کرده از خیالی که داشتیم حاکم
 خبر داده این تدبیر را بر سر من زود حاکم مذکور پس از اطلاع از این قصه چندین صد نفر از قلعه جات طرف
 جمع نموده قلعه خود را محکم نموده خوشبختانه یقیناً جاسوسی را اقبال فرستاده بودم که مقرر و در من باشد شخص مذکور
 مراجعت نموده از خیانت پنهان نوکرهای عمویم را مطلع نمود بمقتضای خود نایل شده و بجاری روزی مراجعت نموده
 دو روز آنجا اقامت نمودیم اهل آنجا خود را اسید میگویند ولی مکان نیکم آنها مستحق اسم بیادت باشند
 باین جهت که اخلاق حمیده و سخاوت و رحم صفات سادات است این اشخاص دارای میچیک از این صفات
 نبودند اهل آنجا خوش سیاه و خوش بیکل و متمول میشدند ولی بین خودشان خیلی مغایره و عادی بگشتن یکدیگر
 هستند و این معنی بالطبع همیشه منجر بفرع میشود از اینجا حرکت نموده وارد قلعه موسوم بابک شدیم و در راه
 نوشکی تمام روز باران شدید می بارید با دخیلی سردی هم میوزید همه ما باران خورده دست پامی مانا نزدیک
 بود از شدت سرما معیوب شویم بعد از زحمت زیاد وارد نوشکی شدیم اهل آنجا بجال محبت از ما پذیرائی نمودند
 روز بعد حرکت کرده راه ما از بیابان قوم رازی میگذشت که هیچ آب نداشت لهذا مجبور شدیم بر کمر ویم
 بما کفتم اگر چه راه شما چهار پنج منزل دور تر میشود بهتر است از راه خاران بروید ولی من مصمم شدم از همین
 راه بیابان برویم و دو دست شتر بجهت حمل آذوقه گرایه نموده حازم کردیم از تفضلات الهی سه روزه
 باران میآمد و بقدر احتیاج آب حتماً معده از دره روز نزدیک چغانی رسیدیم از شدت بازندی از آنها
 سیل برده بود مجبور شدیم پیاده شده جلوسب را گرفته تا در میان کل طی مسافت نمایم در آخر
 منزل آدم و اسب هر دو از کار افتاده بودند شخصاً غذائی طبخ نموده به سبب امان خود که قریب بحالت ضعف
 بودند و آدم همه اسبها بر زمین افتاده قادر بحرکت نبودند فقط یک اسب عربی سواری خودم که سنا از ارباب
 خاصه جدم بود ایستاده بود تا دو روز سختیها کشیده روز سوم وارد چغانی شدم و از آنسکه خان آنجا
 از ما پذیرائی نکرد متعجب بودم چند روز آنجا مقام کردیم بعد از دو هفته یقیناً از نوکرهای خان آنجا نزد عمویم



آمد پیام آورد که خان و میر انجا اجازه میخواستند بجهت ملاقات شما بیایند من پرسیدم چرا در این چند روز
نیامده اند جواب داد جتتش این بود که تمام رعایای آنها بجهت چراندن اسبهای خود صحرای رفته بودند حالا
مراجعت نموده پانصد نفر آنها جمع شده اند که خدمت شما بیایند ما خواستش آنها را پذیرفته خان مذکور پان
ما پانصد نفر سواران خود که عقب سوار و یک قطار میآمدند از قلعه بیرون آمده و منفرجه رفاص
که یکی نه ساله و یکی دوازده ساله بود بجلو او میآمدند این رفاصها بکلی از شکل انسانی خارج بودند هیچ
لباسی غیر از لنگ کوچکی نداشتند موهایشان طوری ژولیده که هیچ وقت آب و صابون ندیده بودند و کلاه
هم سازنده داشتند این بود پیرانی بزرگی که از ما کردند و پانزده روز طول کشیده بود تا همه کرده بودند
مدت بیست و پنج روز در چغالی توقف نمودیم در ظرف این مدت اسبهای ما خوب بجال آمدند زیرا که گاه
علف زیادی انجا بود مجددا عازم شده از کنار رودخانه میرمند بطرف ملاک رفته بعد از شش روز او
خیل شاه کل شدیم هم انجا با ستم شاه کل که یکی از سردارهای بلوچی میباشد موسوم شده است
در این قلعه غیر از دو نفر سپهر مرد دیگر کسی نبود اینها هم سعی میکردند کسی آنها را نبینند وقتی از آنها
سئوال نمودم چرا قلعه را خالی گذاشته اید اول گفتند شکر امیر علمخان امر فرمایند بسر کرده کی سردار
شیرنخان سیستانی میاید که اموال ما را بچا بدارین جت امانی انجا بقا میکند نزدیک انجا میباشد که ریخته
پنهان شده اند عمومی گفت اگر ما را بچا نیکه پنهان شده اند در اسبهای شما میاید از آنها ملک خویم
نمود سپهر مردای مذکور را سیستانی نمودند و شاه کل از ما پذیرائی نموده مشوف گردیده و از اظهار نیکه
برای ملک او حاضر شده ایم ممنون شد مشارالیه ما را همچنان نموده نصف شب و منفرجه جاسوسهای
او خبر آوردند که سوارهای سیستانی از قلعه بکنزنی انجا گذشته فردا او را انجا خواهند شد شاه کل بگفت
خیال دارم فردا با رعایا و اموال آنها جای محکمی بالای کوه بروم عمومی از من صلاح پرسید گفت اینها چاره
میخواهند بروند اگر شاه کل بلدی ما بد ما میر ویم ما سیستانیها مقابل شویم شاه کل راه بلد با داد وقتی خود
بطرف کوه رفت ما بطرف دیگر روانه شدیم بعد از طی مسافت چند ساعت غبار سوارمانی را که میآمدند
حاضر جنگ شدیم من با همه امان خود از عمومی جلوتر رفته صف جنگ را از استم ولی سیستانیها از دیدن

من چنان متعجب شدم که ابد آن خیال جنکرا نمودند نزد یکدیگر پرسیدند شما کیستید جواب دادم افغان مستقیم
 طوطی از شنیدن این حرف رئیس آنها آمده با ملاقات نمود من عقب عمومی فرستاده سوارهای سیستانی
 نفتم بکلیک شاه کل در جایای او که تحت حکومت افغانستان میباشند آمده ایم و باید سیستانها به آنها
 کاری نداشته باشند رئیس سوارهای سیستانی قبول کرده شاه کل کاری نداشته باشد مشروط بر اینکه
 شاه کل بیسلام او بیاید تا خط شونوات او شده باشد من بر جایای شاه کل نفتم بگذارد شاه کل بیسلام بیاید
 ولی خواهر مشارالیه در باب سلامتی برادرش چنان مضطرب بود که او را نیکند است بیاید با آنها نفتم هرگاه شاه
 کل را بگذارد با عمیم برود من بطور ضمانت نزد آنها می مانم آخر الامراضی شدند مجموع تاکید کردم که شاه کل
 بعد از پنج روز مراجعت دهد و بیشتر ازین طول نکشد هفت روز گذشت شاه کل نرسیده همه اقوام او آمده
 او جای ایضای وعده نمودند گفتند از وعده شما دوروز هم بیشتر صبر کردیم بایقین داریم رئیس بار او
 نموده اند من با آنها طمینان دادم که این قسم خواهد بود و حاضر شدم بروم شاه کل را با خود بیاورم قبول
 کردند گفتند تا وقتی که شاه کل اینجا حاضر نشود شما اسیر ما خواهی بود من دو دست نفر سوارهای خودم را
 حاضر کردم با احتیاط اینکه مبادا ایما حملد بیاورند طولی نکشید که امانی اینجا جمعاً با ششیرهای کشیده
 آمد من نصف سوارهای خود را حکم دادم شلیک نموده و یکی دیگر با ششیرهای خود حمله نمایند وقتی منظور
 اتفاق افتاد آنها بطرف سنگر خود فرار کردند من دو دست نفر ششیر آنها را گرفته بنه خود را بار نموده بهین
 سمتی که شاه کل رفته بود روانه شدم رعایای شاه کل فوراً عقب آمدند و از این حرکت خود معذرت خواستند
 من آنها را با خود به سیستان برده در آنجا ششیرهای آنها را در کردم بعد از مسافرت دو روز وارد قلعه شدم
 بمجموع رسدم تفصیل شاه کل را از او جویا شدم اظهار داشت سیستانها دو سر کرده دارند یکی سردار ششیرخان
 سر کرده سوارهای سیستانی است یکی پسر سربق یوسفخان هزاره سر کرده سواره میر علم خان و پسر سربق
 یوسفخان شاه کل را اسیر نموده اظهارات مرا قبول نکرد (این پسر سربق یوسف خان مرحوم خان با جان
 هزاره بوده است که سر کرده سوارهای خاچینی و هزاره بوده است از جانب میر علمخان سیستان رفته
 بوده تبرجم) من مستقیماً نزد رئیس مذکور رفته بدون پیاده شدن با او دست داده پرسیدم شاه کل

بجاست میزند دستم شاه کل در چادر او میباید با او از بند صد اگر دم شاه کل سایشار الیه از چادر بیرون
 من از سر کرده مذکور پرسیدم شاه کل را چرا اسیر نموده اید جواب داد منجو استم او را نزد رئیس خود میر علیخان
 بریم گفتم او را من فرستاده بودم و خود را بجهت مراجعت او بگردانده اشته بودم مشار الیه رعیت شما نیست که
 او را نزد امیر علیخان برید بعد شاه کل و کینفر نوکر او را که با او اسیر کرده بودند گرفته باده نفر از سوارهای
 خود نزد او پیش فرستادم و آنها از سلامتی او مشغوف گردیدند بعد از توقف سه روز با سیستانیان عاک
 سیستان شدیم روز دهم کناره رودخانه میرمند رسیدیم بعضی از سوارهای سپه یوسف خان هزاره
 که منجو استند طایفه شاه کل را چنانچه حال یک خیل پانزده خانواری رعایای افغان منجو استند بتازیدن
 جانوارهای خود را محکم نموده چند نفر از سوارهای اینهارا بکلوله زده کشتند و چند نفر از خمی نمودند درین
 بین انانی قلعه جات اطراف جمع شده حاضر شدند با سوارهای هزاره بکنند کار با نجا کشید بود که ما سوارها
 خود وارد شده بهر انان خود حکم دادیم سر کرده هزاره را که سوارهای خود را فرستاده بود این قلعه را تاراج
 کنند کاملاً شبیه نمایند با انانی آنجا تسکین داده و عده کردیم بجهت ایتنها باد شمنیاشان شرابلی مقرر فرمایم
 داشت پیاده شده خواستم بطرف قلعه بروم دیدم همه آنها برای جنگ حاضر شدند چون تو استم داخل
 قلعه شوم کینفر نوکر خود را فرستادم مطلب با آنها حالی نماید این شخص اجازه دخول قلعه دادند مشای
 با آنها حالی کرده بود که این همه زحمت اینکینفر سر کرده بر سراره برای آنها فراهم آورده و او را عبد الرحمن خان
 شبیه نمود از شما دور ساخته شما با منیت بمنازل خود مراجعت نمایند از شنیدن این خبر چند نفر از سر کرده های
 آنها از قلعه بیرون شده نزد من آمدند با آنها اظهار داشتیم چون شما افغان هستید شمار اینمزله برادرها
 خود میدانم بعد از آن روانه شده دو روز و دو شب از قلعه جات این اشخاص عبور می نمودیم و اینها آذوقه
 نمیدادند ولی سوارهای سیستانی بیج آذوقه میدادند و ما مجبور بودیم با بخار آذوقه خود را با سوارهای سیستانی
 تقسیم نماییم از بخار سوارهای ولایتی بخانه های خود رفتند و سوارهای دیگر نزد امیر علیخان رفتند که او را بجهت
 استقبال بابا و زنده سردار شرف خان در قلعه خودش موسوم بشریف آباد و روزها مماننی داد و روز سوم قلعه
 امیر علیخان (ناصر آباد سیستان) رفیق امیر مذکور از قلعه باستقبال ما بیرون آمد با من و عمویم بغل کشی نموده بعد

دخول قلعه تازه امیر شدیم بجهت پذیرائی مائتیه زیاد می دیده و با طرف قلعه بجهت سوارهای ما چادرهای تازه و بجهت
من و عمویم چادرهای بزرگتر سرپا نموده بود و شخص زرنگی را بجهت هماننداری ما مقرر داشته بود که از ماند پذیرائی
نماید تا داروده روز همان امیر بودیم بعد از آن عازم سمت دریاچه سیستان شده حین خدا حافظی امیر علم
خان از ناخوشی نمود تمام چادرها و اسباب بانی که بجهت ما مهیا کرده بود با خود بسریم و اظهار داشت
چون شما همسایه ما هستید باید همه قسم از شما پذیرائی نمایم ما اظهار استنمان نموده قبول کردیم ولی امیر هرگز نخواست
دو سه باب چادر کوچک اگر قسیم و نسیه مبلغ بگذارد تو مان نقد بجهت مخارج ما بچند بماداد این مبلغ را بجهت
داده گفتیم چنانچه همته مخارج شمارا متحمل بوده ام اگر بعد از این مخارج شمار اندک بقدر کفایت خودم پول دادم
زیرا که از پولیکه خزانه دار عبدالرحیم خان آورده بود و دست اشرفی بسوز زد من باقی بود از دریاچه سیستان
که امالی آنجا اورا نامون میسنا مندر عبور نموده وارد بندان شدیم از راه نند داخل دشت لوطا گردیده وارد
پرچند شدیم در پرچند و فخر از پسرهای امیر علم خان از ما خیلی پذیرائی کردند و مادر آنها معافی برگی بماداد
پنج محرم شد و وارد پرچند شدیم و دو روز در ستم محرم بطرف مشهد امام ثامن امام رضا علیه السلام روان
شده وارد شهر سرمان کردیم در آنجا آثار عمارات عظیمه را مشاهده نمودیم منزل بعدی بونی بود که جامی خلی
به جوانی میسباشد و آب آنجا شور و سخت امالی آنجا حوضهای زیاد بجهت ذخیره کردن آب باران برای
مصرف خودشان ساخته اند دو چاه آب هم حفر نموده اند اگر چه آب جاها می مذکور بجهت طنج خوبست
ولی بجهت خوردن کوار نیست بد بخانه قبل از ورود باین قلعه عمویم از تب شدید میریض شده با مجبور شدیم
ما صحت مندی او که قریب یکماه طول کشید در اینجا اقامت نمایم و نقدینه که داشتیم تمام ما خرج شد چون
عموم هنوز هم ضعیف بود استعدا نمودم که اجازه بددتخت روانی بجهت اوتیه نمایم و چون اشجار در آنجا
نبود که خوب بجهت ساختن تخت تهیه شود عمویم گفت ممکن نمیشود بدون این که چیزی بگویم چهار تکه چوب ارکان
که مسجد آنجا بود بر پدم مردمان آنجا ایراد کردند من جواب دادم ما غریب میسباشیم و مریض داریم از این
جست مال خدا را بجهت کار خیر مصرف نمودم که از بنده های در مانده اولکک نموده باشم از این جواب
انها ساکت شدند تا شام آنروز تخت روان را تمام نموده عازم تربت عیسی خان شده و وارد مقام موسوم

بکاریزش ازاده که جای خوش آب و هوایی بود شدم شاهزاده عمارت خیلی خوبی در اینجا بجهت خودش با کرد
 بود تا چند روز عموم در این عمارت منزل نموده در ظرف این مدت شخصا غذا بجهت عموم طبخ نمینمودم و از
 پرستاری میکردم و بی نوکر بودیم و پس عموم سردار سردار خان بسم با ما بود ولی با اینکه عمومی من نسبت
 بمن مهربان نبود باز هم من او را بقدریکه پسرش دوست میداشت بیشتر دوست میداشتم چرا که در مدت
 ناخوشی او چهل روز طول کشید سردار سردار خان هفت دو مرتبه بجهت احوال پدر خود آمده بود و باقی اوقات
 کارهای شخصی خودش بود روزی قدری زردا بوجهت عموم تعارف آورده بودند چون چند روزی بیشتر
 تب عموم قطع شده بود استند عا نمودم از خوردن زردا که ضرر دارد صرف نظر نمایند حرف مرا قبول
 نموده مشغول خوردن زردا الو شد کفتم شب در روز از شمار پرستاری کرده ام و کمتر خوابیده ام مگر همین چند
 روز که تو نسبت به ام قدری خواجهم اگر شما دوباره مریض شوید باید مجدداً از شمار پرستاری نمایم با این تفضل
 شتاب زردا را تمام نوش جان فرمود در این موقع از خیال این که خدا باینکه در تمام عمر خود نسبت به عموم
 کرده ام همه را باین رفته است و حال هم کار با اینجا کشیده بود که بجهت گذران عموم اسلحه خود را منفرودم خیلی
 منفرود شده از عموم استند عا نمودم مراد شخص نماید تربت عیسی خان بروم ایشان هم مرضی دادند من هم در
 دو منزل راه طی نمودم چرا که بجهت از وقت همراهم خود پول نداشتم علاوه بر این گرمی روز هم خیلی شدت
 داشت پس از ورود تربت دیکه از عماراتی که محل اقامت یکی از شاهزاده کانی بود که بطهران رفته بود منزل
 نمودم و منزلی هم بجهت عموم تهیه کردم در اینجا یک نفر تاجر بهراتی موسوم بجاجی حسن علی که از مدت چند سال
 در اینجا سکونت داشت نزد من آمده گفت هر قدر پول بجهت مخارج خودتان لازم داشته باشید حاضر است
 و اظهار داشت یک لک و پتیه کاملی از خود دارم و دوسته لک قران بجهت معامله تجارتی اشخاص دیگر نزد
 من امانت دارد جواب دادم بجهت این اظهار شما ممنونم چون نیستیم قرض شما را و انما ایم مجبورم قبول
 کنم ولی در زمان توقف اینجا از وقت بجهت همراهم خود و عطف بجهت اسبها با کمال تشکر از شما میگیرم بعد
 شش روز عموم نیز وارد تربت گردید جاجی فرزند جاجی او را هم متعلق شد چون لباسهای همراهم با مندر سر
 و رین و یراق اسبهای آنها هم فرسوده بود جاجی مذکور اظهار داشت حاضرم بیوسات و زین و یراق

تازه بجهت شهادتیه نمایم من از کرفتن این اشیا بجهت همگان خود قبول کرد و آنها این شخص با خیانت محبت نمود
 تازه به ششم عیونم کلامی مهربانهای او را بنمایم شخص کاسبی که این قدر فحارج کزاف متکل شود باید
 دل فرانی داشته باشد از آنجا که عیونم در باب غذای خود بی احتیاطی مینمود و مجدداً مریض گردید در این
 ناخوشی هم ده شبانه روز او را پرستاری نمودم بعد از چند روز والی خراسان از ورود ما مطلع گردیده حسب
 الامر شاه یک عدد تخت و دو ان بامیت و چهار اس قاطر بجهت عیونم فرستاده کاغذی نوشته بود که
 شاه از ناخوشی شما اطلاع یافته است تخت و دو ان را فرستاده است که شمارا بشهد برساند عیونم این تقاضا
 ایشان را قبول نموده بعد از اقامت یکماه عازم مشهد شدم تا این وقت هفت هزار تومان بجای مذکور
 مفروض شده بودیم که شش هزار تومان عیونم قرض کرده بود و دیگر هزار تومان من گرفته بودم این نیکم دان
 سلام که از تربت تا اینجا نچمنزل کرده بودیم با ما شایع نمود گفت از اینجا کسب مقرر امام ششم علیه السلام فر
 ویده میبود من از مشاهده این که انوار خداوندی بکسب منوره میآید فرحناک شده مشغول فاتحه و دعا
 گردیدیم از آنجا که که شستم دو کالسه که یکی چهار اسب عربی و یکی دو اسب عربی بازین ویراق مرصع بسته
 بودند با جمیعت زیادی از اجزای آستانه مقدسه و ایالتی باستقبال ما رسیدند این تحیات مال پیرشاه
 و عیوی شاه بود که با کالسه یکی مال مرحوم جلال الدوله پیرشاه بوده است که در آن نزدیکی در مشهد
 وفات یافته بوده و یکی مال شاهزاده حمزه میرزای ختمه الدوله عم شاه و والی خراسان بوده مترجم با آنها
 احترام مار او را و یکی از عمارات دولتی نمودند که در آنجا منزل بجهت تعیین کرده بودند تا سه روز همان حضرت
 امام علیه السلام بودیم بعد از آن همان دولت بودیم عیوی شاه چون بد افه ترکانه رفته بود حاضر بود
 ولی بعد از ده روز مراجعت نموده عیونم و پیرش سرور خان و چند نفر از همگان ما را به شام دعوت نمود
 نسبت با خیالی اظهار محبت نمود روز بعد هم خود شاهزاده حمزه مسیّر را بدین ما آمدند من زیارت قبر امام
 ثامن علیه السلام مشرف شده جبهه باستانه مبارکش سائیده از خبار مرقدش دیده بر اردوشن کرده
 و قلم را شکین و ادم یکی از وزیرهای شاه (دیر الملک) که متولی باشی آستانه مقدسه بود مرا به منزل خود
 دعوت نموده دعوت او را کمال شرف پذیرفتم در ایام توقف شدت یافت و روزی من حاضر شد

الکازم دلی محمد بن



ولی خداوند شفا کرامت فرمود و فدائی که با عمومی شاه ملاقات حاصل شد سؤال کردم ابانف فرمود
 بمن اجازه خواهند داد از راه درگز و طرن و اردکنج تبرکستان بروم با خیر و نیز خواهش کردم راه بلدی
 نادر که که سرحد ایران است و الله یار خان حاکم آنجا میباشد بمن بید کفند قبل از اینکه شما جواب داد
 شود باید خواهش شما را بخدمت شاه عرض نمایم و فوراً عرض خواهم کرد بعد از چند روز میفرم از جانب
 شاهزاده والی نزد من آمده بعد از صرف جامی و قلیان اظهار داشت که خواهش شما را توسط پسر ملک
 شاه عرض کرده ایم و پسر ملک بجهت شما از شاه اجازه خواسته است ولی قبل از اینکه شاه خواهش
 شما را پذیرد فرموده اند بظهران رفته خدمت شاه برسید بعد اگر میل داشته باشید تبرکستان بروید شما
 اجازه خواهند داد من کفتم عجالتاً خیال ندارم خدمت شاه بروم ولی اگر جای دیگر مقصود خود نایل شدم
 دینی استخلاص افغانان، آنوقت مراجعت نموده خدمت شاه خواهم رسید و خیال من صحیح است
 که بعد از ملاقات بچو پاوشاه بزرگی مثل شاه ایران از نزد او رقیه بجهت امداد بدولت دیگر بگنجی شوم آنوقت
 دیگران خیال خواهند نمود که شاه از دادن ملک انکار کرده است و این اسباب توپن شاه ایران خواهد
 بود فرستاده مذکور در روز هفت خواست که در باب اراده من خیال نماید بعد از دو روز خبر آوردند که اگر چه
 شاه مایل است بظهران بروید ولی اگر مصمم شده اند بظهران نروید هر وقت خواستید می توانید روانه تبرکستان
 شوید و شاه شمار ایشیه مثل فرزند خود خواهند دانست شما هم ایران را مثل خانه خود بدانید بجهت این اظهارات
 بجهت آمیزید نسبت بمن کردند از فرستاده شاهزاده خیلی اظهارستان نمودم و خواهش کردم از شاه استع
 نمایند همیشه مرحمت خود را در باره من مبذول بدارند فرستاده مذکور از طرف شاهزاده میفرساده باده سوار
 و مرا سدا باسم الله یار خان بمن سپردند از مشهد حرکت نموده بعد از مسافرت شش روز الله یار خان
 با من سوار با استقبال من آمد و باغی را که در خارج درگز و خوش آب هوا محل راحت بود بجهت اقامت
 من معین نموده این شخص پذیرائی گرمی از من نمود که کان میرفت چندین سال است با من آشنائی دارد که
 مرا نزد خود نگاه داشت در ظرف این مدت بجهت سلامت رسیدن من از امانی ترکانیه ضمانت منجوات
 و بمن میبفت اینها قطع طریق هستند در این وقت بعضی از تجار ترا که با من برابر شتر مال التجاره بجهت

نجات بدر کرد و اردشیر بدین اسخاص را الله یار خان بطور یگانه داشت و سه هزار سوارهای طرن را
 که قسم کلی او ز یک سردار و اسم دیگری عزیز سردار بود اسم سومی ارتق سردار بود بجهت او بلدی تا او را
 با من همراه نمود از درگز روانه شده خود الله یار خان با یک هزار پانصد سوار از راه لطف آباد و قلعه خسرو تا
 ایورد ازین مشایعت نمود درین راه در زراعت نامی شالی شکار زیاد بود چون تفنگ و اسبهای خوب شتم
 روزی دوسه ساعت مشغول شکار بودیم بعد از گذشتن از ایورد با الله یار خان خدا حافظی نموده روانه شدیم
 خان فرور چند سوار را با من همراه کرده خبر سلامت رسیدن مرا با او رسانند و جن ترجمه کتاب مقرب
 انخافان الله یار خان در کزنی را که در مشهد حاضر بود ملاقات نموده تفصیل درود حرکت امیر صاحب اردو
 چنانچه خود امیر صاحب مرقوم فرموده اند بیان نمود و بعضی اشتباهات لفظی کتاب ادراک این موقع از مشایر
 تصحیح کرد مترجم تمام آن شب راه رفتیم صبح روز بعد به جنگی که کنار رودخانه طرن بود وارد شدیم
 کنار رودخانه مذکور فالیر نامی خربوزه و هندوانه زیادی بود رسم االی اینجا چنین است که وقت رسیدن
 خربوزه و هندوانه در سفر فالیر با سکونت اختیار نموده غیر از خربوزه و هندوانه دیگر چیزی نمیخورند و اسبهای
 آنها هم چون حلف دیگری نیستی سبزی میخورند روز بعد وارد طرن شده پنج روز بخانههای این مردم ایستادیم
 نشین توقف نمودیم اول بجهت اینکه آذوقه تحصیل نمایم ثانیاً اسبهای پاکم لگد زده بود راحت نام روز ششم
 عازم اورکنج شدیم از سه نفر سردارهای تراکه راه بلکه همراه بودند یک نفر آنها بولایت خود مراجعت نمود
 دو نفر دیگر که عزیز سردار و او ز یک سردار باشد با من آمد تمام شب او زنده دو ساعت بظلمانه رؤ
 بعد بستر چاهی رسیدیم که آب چاه خیلی تلخ بود و در در اینجا منزل کرده بعد از آن روز سیم غلری حرکت
 کردیم و تا صبح دیگر راه میرفتیم فقط بجهت جو دادن با اسبها توقف می نمودیم تا روز چهارم تقریباً دو ساعت
 بظلمانه بستر چاهی رسیدیم که آب اینجا هم از چاه اولی تلخ و کثیف تر بود ولی مجبور باشا میدان بودیم و با
 هم قادر حرکت نمودن شش روز در اینجا اطراق کرده که اسبها قدری بحال بیایند بعد از آن عازم
 شده شب او میرفتیم و در گرمی روز میخوابیدیم روزی بیک قافله از ترکمانها بر خوردیم آنها بخمال اینکه ما
 ایرانی هستیم و میخواستیم با آنها معامله نمایم خود اینها نموندند در اینجا باید مذکور شود که ایرانیها در مکانها بله میگیر

از مردم بود

فصل چهارم

و شمن هستند اگر چه هر دو مسلمان میسند ولی علمای جاهل آنها هوای نفس ز قمار نموده آنها را از غیب
 که یکدیگر را بقتل برسانند یا بفرودشند و اینکار و حشیانه است خدا میفرماید همه مسکین برادر و اجزای
 یکدیگرند پس چه خبرد و طایفه خود را مسلمان مینامند لکن بسبب جهالت با یکدیگر مثل با شکر کین ز قمار
 مینمایند این است که کفار بر اسلام غالب میشوند چرا که بین خودشان اتفاق دارند عیبی در اسلام نیست خود
 مملو معایب هستیم هر حال چند نفر ترکان او را دیدیم از آنها جو یا شدم چاه ابی باین نزدیکی است
 جواب دادند که همین طور که حالا میرود طی مسافت نماید قبل از طلوع صبح یک چاه ابی خواهید رسید
 مشغول طی مسافت شدیم تا آفتاب بالا آمده حدت گرمی زیاد شد و اسبهای ما و کیرتاب ز قنند شدند
 و هیچ آثاری از چاه آب پیدا نبود از تشنگی کاههای ما خشکیده زبان اسبها هم مثل چوب شده بود من
 بعضی اسبها را چاک دادم ولی هیچ خون جاری نشد یکدانه لیمو همراه داشتم بدان خود فشار داده
 زبان خود را بزبان اسب خود مالیدم هیچ رطوبتی احساس نشد از این قحطی آب داشتم دوزخ در وجود
 خود انسان موجود است زیرا که از تشنگی مثل آتش میوزخم تا شام راه فستیم آنوقت بچاه ابی رسیدیم
 ولی فقط چهار نفر از همراگان ما من بچاه رسیدند ما بقی در راه افتادند بعد از آنما میدان قدری آب
 بخیاں نوکرهای عقب مانده خود افتاده و بحالت آنها کریم کی از اسبها بیکه از امانی اخال خریدم بودم
 دیدم از سایر اسبها کمتر خسته شده است و مشک آب با سب مذکور بار نموده با کثیر آدم بعقب فرستاد
 در الرحمن باشد همراگان را پسید انما بد شخص مذکور دستور العمل دادم رد پای اسبها را از دست نند
 و یک قطب نامم با دادم که اگر در باب راه اشتباهی برامی او حاصل شود بر اسبهای قطب تا حرکت
 نماید شخص مذکور تمام همراگان را که از اسبهای خود افتاده بودند و از تشنگی قادر بر حرکت نبودند پیدا نمود
 قدری آب بدان برکت از آنها ریخته تا بحال آمده تمام آنها را با خود نزد من آورد و مفت و در سر چاه
 ما ندیم کاروان ترکان رسم که قبلیان داشته شد اینجار رسیدند وقتی شنیدند من گفتم بعضی از آنها
 آمده معذرت خواستند گفتند بخیاں اینکه شما ایرانی هستید ما شمارا قصد از راه فرداندا خیم که تشنگی
 پاک شوید چون آذوقه ما تمام شده بود این ترکان آذوقه چهار روزه تجاوزا بجا دادند و آذوقه سه روز هم

مرعوم

انها خردیم ترکانها صبح روز بعد حرکت کردند تا سه روز دیگر هم در اینجا قامت نموده از اینجا تا شهر خیره میرفتند
 پنج روز راه بود ما هم بسمت خیره حرکت کرده پس از روز پنج روز در خیمای خارج شهر منزل نموده چند نفر
 بجهت تحصیل آذوقه بشهر فرستادیم کسان خان خیره از نوکرهای پرسیده بودند که این آذوقه که میخواهد برای
 کسبت جواب داده بودند آقای خود سردار عبدالرحمن خان پسر مرعوم امیر محمد فضلخان و نوه امیر دوست محمد خان
 اعظم خان خیره فوراً یک نفر از وزرای خود را نزد من فرستاده بیام داد خیلی نامناسب است شب را
 در چنین جای ناراحتی بسر میرید و اصرار نمودار بشهر بردند و در اینجا چند باب خایه بجهت همه ما تهنیه نموده
 بطور خوبی از ما پذیرائی کردند بعد از دو روز مهمانی خان خیره دو اورکچ و نیز خود را نزد من فرستاد و پیغام داد
 میخواهم ملاقات شما بیایم من اظهار داشتم چون غریب هستم و در خیره کسی مرا نمیشناسد بهتر آن است
 من ملاقات خان بیایم و سوار شده بمنزل خان رفتم وقتی وارد شده شصت عراده توبس با خودم که همه
 تریچهای آن جش بودند قبل از این قدر توب در یک محل همچوقت نذیده بودم چاه توب برای احترام در
 من شیک نمودند و خان بجهت استقبال بیرون آمد من پیاده شده با خان دست داده همان طرز دست
 یکه دیگر اگر قد بالا حکومتی رفیق آنوقت بزبان ترکی حرف نمیزدم از این جهت خان کنیز مترجم معین نمود
 که صحبتهای ما ترجمه نماید تا دو ساعت صحبت کردیم خان بمن گفت شما برادر بزرگ خودم دانم چرا
 که پدرم محمد امین خان در زمانیکه در بلخ بود باید شما خیلی دوست بود و خدا را شکر میکنم که ما و شما یکدیگر را
 ملاقات نمودیم نیز خان مذکور خواست و شهر از بهفت شهری که تحت حکومت او بود بمن بدهد و اظهار داشت
 هر وقت بلخ بروید صد هزار سواره و پیاده با شما خواهم فرستاد که شهر بلخ را بجهت شما فتح نمایند بجهت
 اینکه ما دوست و همسایه یکدیگر بوده باشیم بجهت این گذشت که خانه او اظهار مستنان نموده و کفتم بعداً
 چند روز جواب خواهم دادم بعضی اظهارات بطور نصیحت دوستانه با او خواهم کرد که بجهت او مفید خواهد
 بود بعد خدا حاضلی نموده نوکر جان که از من راه بندی میکرد گفت خان منزل خود را بجهت شما حاضر نموده
 است و همگان من در باغ مذکور میشنند این منزل و باغ تقریباً دو بیست قدم از شهر دور بود و عمارت
 خیلی خوبی داشت بعد از دو ساعت خزاندار خان آمد گفت که خان بمن فرموده است هر قدر بولی

مجلس پنجم

لازم داشته باشید تا دولت بزرگتر شمایم و بریر هم تصدیق این پیام را نمود در جواب کفتم خدا
 خان بر بخت این مردانی کامکار و پایداری داشته باشند نمیدانم بکدام الفاظ تقریر بنمایم چقدر ممنون
 خان مستم دو دست بزرگتر شرفی را میخواهم کفتم خارج یومیه من هفت روزی سی قران است و ز بعد خزان
 دار یکبار شرفی آورده گفت خان فرموده است که هر روز همین مبلغ را بشما تقدیم نمایم اخرا لام شرفی
 قبول نموده و شخص مذکور کفتم این وجه را بناظر من بسپارید با وجودیکه بشمار الیه گفته بودم که خارج یومیه
 روزی سی قران است ولی هر روز همین مبلغ را میآورد و بعد از پنج روز وزیر بخت جواب اظهارت
 خان وزیر بخت تصایحی که با او عده داده بودم نزد من آمد جوابی دادم این بود که اگر رجال دولت قبول
 نمایند خیال من کار عاقلانه است که خان مرا با چند نفر از اشخاص محرم خود با یکی گری بر وسیله بفرستد
 که بین آنها دو دولت روس قرار میگیرد و الا چنین مشاهده میسایم که روزی لشکر روس برسد
 او را کج خواهد رسید و شما معدودی لشکر بخت محافظت خود دارید نمیتوانید با چنین دولت بزرگی حکم کنید
 در باب صحت این نصیحت با مشیران خود مشورت نمود ولی چون امانی انجامی وقت قوت بخت بزرگی را
 ندیده بودند متفق نشده گفتند اگر روسیهها نزدیک او را کج بیایند مرگت برای آنها آماده است و بر
 نزد من مراجعت نموده این پیام را آورده گفت خان چند نفر از رجال تدبیر شمارا پسندیده اند و
 ملت جواب فوق را دادند من کفتم در صورتیکه امانی انجامی بقتدر رجال و بی اطلاع باشند نمیتوان میان
 آنها اقامت نمود از شنیدن این حرف وزیر اظهار داشت خان خیال دارد دختر خود را بشما تزویج نماید
 ما بروایام امانی انجامی نصیحت شمارا قبول نمائید جواب دادم اگر خواهش خان را در باب این وصلت
 قبول نمائیم امانی انجامی را با من حسد خواهند ورزید علیهذا بخت من خوب نیست انجامی با من میخواهم انجامی
 بروم وزیر ازین اراده ملوک آویده گفت پادشاه بخار ابراهمان شما که آنجا رفته اند خارج یومیه آنها
 درست نمیدهد و پسر عموی شما اسحاق خان را هم حس نکرده است و نیز وزیر من صلاح داد و همگان
 خود را بخار انجامی هم ولی بخت فتن اصرار کردم کفتم انجامی کار دارم و خواهش کردم بخت من از خان
 اجازه رفتن نکرد و وزیر مراجعت نموده و داد در روز بعد جواب بیاورد و روز دیگر جواب آورده گفت که

خان بمفارت شما میل ندارد ولی اگر اصرار میکنید مجبور است شمارا بگذارد بروید فقط دوز و زهره کنسید تا
 تیه مسافرت شما دیده شود روز سوم یکصد و پنجاه شتر با آذوقه و چادر و فرش خان بمن داد و قوی
 خدا حافظی رفتم از رفقن من خیلی اظهار تاسف نمود بعد از مسافرت پنج روز وارد کناره همچون شدم ا
 سرحد غوز و شوراب خان که حالات تحت حکومت روس است گذشته از اینجا بدست هفت روز وارد
 لول که یکی از مضامین بخارا می باشد شدیم پس عویم اسحاق خان و نوکرهای من که در بخارا بودند از روز
 من مشوف شدند و کاغذی بمن نوشته اظهار شرف نمودند روز سوم وارد بخارا شده دیدم پادشاه
 بخارا حسب احکام دولت روس بجهار و قلاب فته است که با میر سربان نیک جنگ نماید چرا که میر
 اطاعت آنها را قبول نکرده است چون با امیر بخارا سابقه آشنائی داشتم کاغذی با او نوشته از این
 خود اطلاع دادم و پرسیدم آیا میل دارید تا مراجعت شما در بخارا بمانم یا نزد شما بجهار بیام زیرا که
 میخواهم زودتر عازم سمرقند شوم پیروت جواب نوشت بجهت طاقات او بروم علیهذا اثر فیما بینک
 خیره بمن داده بود فروخته است و لوازمات دیگر استیاع نمودم و تمام شترهای را هم که خان خیره
 بمن داده بود فروخته تیه خود را دیده با پانصد نفر عازم حصار شده و خلاصهائی را که خان خیره بمن داده
 بود از او نمودم مدت سه روز این مسافرت طول کشید روزی درین راه قطعه زمینی مرتضی را دیدم
 که بجهت چادرهای امیر بخارا مسطح کرده بودند و این قطعه زمین با خون آلوده بود اول خیال کردم این خون
 کا و نایست که شاید بجهت صدقه نضرة و قحی که بجهت امیر بخارا رخ داده و بچ نموده اند پرسیدم چرا کا و ن
 دور تر بچ نکرده اند مردمان اینجا بی کشیده گفتند این خون انسان است نه خون کا و بعد معلوم شد پانز
 روز قبل وقتیکه چادر امیر بخارا اینجا بر ما بوده قلعه حصار مفتوح شده یکبار از نفر امیر آوردند
 فوراً حکم داده است در جلورومی او همه را کشته اند از استماع این کار ظالمانه خیلی متاثر شده گفتم شاید
 آنها تقصیری داشته اند و الا ایچکس اسرار انمی کشد مردم جواب دادند امیر صد تا آدم را بدون تقصیر
 یا رسیده کی بجهت کشته است از شنیدن این حرف تعجب نموده با خود خیال کردم که چون حکمرانان
 آنها از خدا و دین خدا خافل میشوند و مسلمانان را بخلای میگیرند و مخلوق خدا را بدون تقصیر میکشد

و امیر بخارا هم عتسائی با حکام خدا و شرح پیغمبر دارد و هر کسی هم از قوانین شرح تجاوز نماید علما که حامی و مدد
 این شریعت هستند عتسائی باو نوازند از این سبب و سهیل بولایت ترکستان استیلا یافته اند خیلی مایوس
 شدم که امانی بخارا که بدین شهرت دارند برخلاف قانون شریعت محمدی رفتار میسازد از بی مبالا
 مسلمانها که مغرور و دیوانگی خود هستند متاتم شدم که کفار آنها را ایتقدر جاهل و بی اطلاع و معاند یکدیگر
 دیده از این فقره مستغف میزند از کشته شدن این اشخاص کلینا که گریتم و چند نفر سوار را مقرر داشتیم خون
 آنها را با خاک پوشانیده صورت قبر درست نمایند شب ایاکمال ناامیدی و ملال بسر برده بطرف حصا
 روانه شدم امیر یکنوار سوار با چند نفر سر کرده باستقبال من فرستاده در منزلی که بجهت من تهیه کرده
 بودند فرود آمدم بعد از سه روز فرستاده امیر آمده مراد دعوت نموده بملاقات امیر رفته مراجعت نمودم
 امیر هزار تنگه نقد با چند توب کجای بجهت من فرستاده بعد از توقف چند روز از حصار حرکت نموده خام
 سمرقند شدم حاکم سمرقند از طرف روس از من با کمال مهربانی پذیرائی نموده و بجهت من دو کوزه های من
 منزلی معین کرده هر گونه توجهات از من نمود بعد از چند روزی فرمانفرمای ترکستان متصرفی روس
 را دعوت نمود تا بکنند رفته یا او ملاقات نمایم تهیه مسافرت مرا حکومت سمرقند تحمل شد پس از ورود
 تا بکنند مهربانی تمام از من پذیرائی نمودند روز بعد از ورود فرمانفرما بملاقات خود دعوت نموده
 با کمال محبت از من پذیرائی کرد و بعد از دیدن مرا مجلس شب نشینی و عده خواست من در اینجا رسوای
 مردمان اروپائی را مشاهده نموده بنظم خوش آیند اینها از مهمانهای خود در تالار بزرگی پذیرائی
 نموده مهمانها را اطاعتی باطاعتی کردش نموده با یکدیگر صحبت میداشتند و سگار میکشیدند یا میوه میخوردند
 تا دو ساعت از نصف شب گذشته مجلس دایر بود بعد همه بخانههای خود مراجعت نمودیم روز بعد فرمانفرما
 بملاقات من آمد تا در منزل خود از او استقبال نمودم بعد از احوال پرسشی از یکدیگر بعضی تفارقات باو
 اوم که من چو یکشمیر مریض بود و شش طاقه شال شمیری و دو توب کجای و دو ساعت نشسته بعد مراجعت
 نموده روز بعد از آن خیرال علی خانف مرا به ناما دعوت نمود و آن روز را بجهت های دوستانه گذرانیدیم
 در ظرف چند روز بعد از ورود من بعضی خیرالهای دیگر هم مرا بهمانی دعوت نمودند در این من عید بزرگ

و سهار رسید این عید روز مولود پسر خدایان می باشد در این روز فرمانها کاسه خود را بجهت من رسانید
 توسط نایب خود مراد دعوت نمود که بمنزل او بروم با اتفاق یکدیگر قسمت فرمان فرما علی الترتیب هر یک از من پذیرا
 نمود مرا بجهان نالاری که قبلا مجلس استند برد و تمام صاحب مضبان و زنهار و پسرهای آنها هم حاضر
 بودند و هر چیز از مشروب ماکول شروع و ناه شروع در اینجا حاضر بود در قاتا نصف شب از خوردن هیچ
 دست نمی کشیدند نصف شب مشغول بوسیدن یکدیگر میگردیدند می گفتند که سنوس که سنوس یعنی مسیح
 مسیح بعد از آن از میزبان مرضی حاصل نموده یکی بخانههای خود مراجعت نمودیم سه روز بعد از آن
 از این عید فرمان فرما محمد دانیاب خود را با کاسه اش فرستاده مرا بجا خطه سان شکر دعوت نمود بعد
 ایندی پیاده و سوارها و توپچهها همه سلامی گرفتند سان شروع شد تریب سان خیلی خوب بود پس از ختام
 سان نقب مصنوعی که ساخته بودند آتش زدند روز بعد نایب فرمان فرما مجدداً آمده پیغام آورد که فرمان
 میخواهد شما را ملاقات نماید من هم رفته بعد از صرف چای فرمان فرما گفت امپراطور اعظم مگر آقا از
 شما احوال پرسیده اند من اظهار امتنان نمودم بعد گفت امپراطور از راه مهربانی از شما دعوت فرموده
 که بجای قاتان بر پل زبورغ بروید تا اظهارات دوستانه خودشان را اشفا با شما بفرمایند من گفتم محکم است
 طهار و پناه خود میدانم و تا اینجا آمده ام که ارز و امان خود را با امپراطور عرضه بدارم و امیدوارم مقصود او
 خود نابل و کامیاب شوم فرمان فرما پرسید آیا به پل زبورغ میرودید من وعده دادم تا فردا جواب میدهم
 از اینجا آمده بانو که تا یکدیگر محرم راز من بودند مصلحت کردم که آیا اختیار کردن این مسافرت قرین صلاحت
 یا خیر متقاً اظهار اشتند شما را نمیکند ابریم بروید زیرا که ما بدون شما نمیشویم که در آن نمایم با آنها گفتم
 امثال من در روسیه از فرار بهای خیلی مستند و امپراطور بیچیک از آنها را بجا کات خود نخواسته من باید
 خواهش امپراطور را قبول نمایم اگر چه خیلی سعی کرده همسران خود را راضی نمایم ولی آنها قبول نمزدند
 روز بعد بجای قات فرمان فرما فرستند پس از تعارفات رسمی و صرف چای و کشیدن سیگار اظهار داشتیم
 که پادشاه شما من خیلی اظهار محبت فرموده اند ولی چون در محلت ایشان تازه وارد شده و پانصد
 نفر جردان با خود دارم که همه اینها مسافرتهای زیاد کرده اند بعد از دیدن تهمیه اگر از من دعوت کردند خواهیم

خواهم رفت فرمانفرما گفت خیلی خوب با امپراطور تکراف نیتنمایم بعد از دو روز نایب فرمان فرما مجدداً
 با کالنگه آمده در منزل فرمان فرما برود فرمانفرما گفت بوزیر عظم تکراف کرده بودم امپراطور بوزیر
 عظم فرموده است که خویش شمارا پسندیده اند و حکم فرموده اند منبری بجهت شما در سمرقند بنا کنند
 بر حسب میل شما استیاع نمایند و بجهت فخار شما هم ما می بگذاریم و دست پنجاه منات مقرر داشته
 من جواب دادم با امپراطور پناه آورده ام هر چه بمن عنایت شود قبول میکنم وزیر فرمان فرما گفت
 امپراطور عکس شما و چند نفر از سر کرده های سمرانان شمارا خواسته اند جواب دادم حاضر خواهم
 نمود روز بعد نایب فرمان فرما ما را بدکان عکاسی برد ولی سر کرده های من از کز قن عکس خودشان
 انکار کردند گفتند هر عکس خود را بنیاد از دکان فری شود تا حالا من بعینه خیال میکردم بهر انان من عقلی دارم
 ولی این وقت دانستم که هیچ عقل ندانند نایب فرمان فرما از من پرسید چرا بهر انان شما عکس خود را
 نینداختند جواب دادم اینها سر کرده هیچ طایفه نیستند چون نوکرهای شخصی خود من میشوند آنها را
 دوست دارم و این قدر معتنا به نیستند که عکس آنها بجهت امپراطور فرستاده شود نایب مذکور گفت
 شما خیلی عاقل هستید زیرا که اگر امپراطور می پرسید که منصب این اشخاص چه میباشد جوابی نداشتیم
 بعد ما من بچوقت دیگر بهر انان خود را طرف شور خود فرزندادم چرا که این دفعه دویم بود خویش را در
 نمودند وزیر در باب انانی آنها چندان اعتقادی نداشتیم بعد از چند روز نایب فرمان فرما مجدداً بجهت
 مجلسی که فرمانفرما داشت با خود بر دربار ما نصف شب مشغول سازد خوش گذرانی بودیم در این موقع
 اجازه خواستم بسم قدر فتنه از حالات بهر انان خود مطلع شوم فرمان فرما خویش مرا پذیرفته کاغذی
 بعنوان خبرال ابراموف بمن داد روز بعد بجهت خدا حافظی نزد فرمان فرما رفته از بهمان راهی که آمده بودم
 عازم سمرقند شدم پس از ورود بسمرقند خبرال ابراموف را ملاقات نمودم مشارالیه اظهار داشت
 فرمان فرمای تاشکند هم دستور العمل داده است هر منزل باغی که شما پسندید بجهت شما استیاع
 نمایم من گفتیم امیر بخارا از باغهای دولتی دارد یک نفر نوکر خود را بجهت ملاحظه این باغها میفرستم بعد خوا
 میدهم نوکرهای من تا چند روز گذردش نموده من هم تحقیقات کردم آخر الامر خبرال مذکور کاغذی نوشتیم

که باغی دوم دروازه قلندرخانه که مال حکومت نجار میسباند پسندیده ام و دست اقباع تقریباً و او از ده هزار
 ذرع بود در محل خوبی واقع شده چشمهای آب هم داشت این باغ را بجهت آنجا نمودم که خیرال مذکور
 پول را در خریدن باغ تازه اصراف نماید و باغی را که مال دولت است بمن بدهد بالاخره در باغ مذکور است
 اختیار نمودم بجهت پسر عمویم سردار استحق خان منزلی در شهر من کردم یک منزلی هم بجهت نوکران ارادت
 سمرقند بمن نمودم بعد از چند روز همان سر کرده ها که راضی نشده بودند من نزد امپراطور رفته کار خود را
 انجام دادم یکی یکی از من مرضی خواستند بعضی هم بدون مرضی رفتند فقط نوکران نزد من ماندند و صاحبان
 پامن خدمت کردند سر کرده های مذکور غیر از اوقات تلخی بجهت من دیگر تری نداشتند

فصل پنجم

وقایع زمان اقامت در سمرقند از سنه ۱۲۸۷ الی سنه ۱۲۹۱ هجری

زمانیکه در سمرقند بودم واقعات زیادی بجهت من رخ داده که اگر تمام آن واقعات اشراج دهم کتاب
 من بچوخت با تمام نخواهد رسید علیهذا باید همان وقایعی را اظهار نمود که بجهت ملت فایده داشته باشد
 یازده سال در این شهر که مال روینها بود بسر بردم و اغلب اوقات خود را بسواری و شکار میگذرانیدم
 بیت راس اسب سواری و ده راس بابوی بنه همیشه در صطبل خود داشته و همیشه یازده نفر سواری
 با تفکلهای بنیال پر با من بودند و نیز قوش و چرخ و دیگر طيور شکاری داشتیم باین قسم خود را مشغول
 میکردم که رفع محال خود را نموده باشم سواری های خود هر یک ماهی پنج و سیه ماهانه میدادم و بسر کرده ها
 خود بر حسب منصب آنها بیشتر مواجب میدادم چنانچه قبلاً بیان شد بیشتر این سر کرده ها از نزد من رفته
 بودند من هم از رفتن آنها متاسف بودم اکثر اوقات بجهت پول دست تنگ بودم زیرا که خرج زیاد داشتم
 و آن مستمری که از دولت بمن داده میشد خیلی کم بود ولی چون بروسها حتی نداشتیم بجهت این مبلغ جزئی
 کم من میدادند از آنها خیلی ممنون بودم اگر بمن بجهت باروسس مذکور پول بپاید میسلفتم و جی که شما بجهت حاج
 بمن میدید بیشتر از آنست که من استحقاق داشتم باشم و از خداوند همیشه مسئلت میشود که دولت شما
 بخواص این مهربانی که نسبت بمن مینمائید بدارد داشته باشد در موقع احوال و شان خیرال ابراموف و

مصلح خیم

در بیان مرانجامهای خودشان دعوت میکردند من هم دعوت آنها را با کمال شغف می پذیرفتم جنرال مذکور با من
 مثل دوست فایز و هر وقت پول یا چیزی دیگر لازم میشد ناظر خودم عبدالله خان پسر مرحوم عبدالرحیم خان
 که حالا حاکم قندهار و بدخشان میباشد نزد او میفرستادم بجهت ملاقات وقت معین مینمود در وقت
 ملاقات اشکالات خود را با و بیان میکردم خلاصه با من محترمانه سلوک میکردند و بجهت وقت تو این حکومتی
 بمن تکلیف میکردند من از اذانه برو وقت میخواستم بجهت ملاقات نامورین روس میرفتم و آنها هم همین
 قسم بمنزل من میآمدند عادت من این بود که ده یا نوزده روز بمنزل خودم بدهمین قدر با هم بیرون باشم
 میرفتم باین قسم بازده سال توقف من در روسیه گذشت غصه و رنجی که داشتم این بود که از حالات
 عیال خود و مادر و پسر عبدالله که اسیر بودند هیچ اطلاعی نداشتم چه بر سر آنها آمده است بعد از
 دو سال اقامت در سمرقند دوستی افغانها در و سها بویا فیو ما در تریاید بود و مراد و من شیر علی خان
 و دولت روس شتر شده ضمنا معلوم کردم که محمد علم خان حاکم بلخ همیشه در ظاهر ایچی نزد امیر مظفر
 بخارا امیر ستاد و توسط امیر بخارا با جنرال ابراموف فرمانفرمای تاشکند ارسال و مرسل میشود
 روسها هم همین وسعه جواب مراسلات او را میفرستادند تا اینکه فقره مذکور اقامت و در روزنامه ما
 منتشر شد چون مطالعه کنندگان کتاب من از این فقرات البته اطلاع دارند لهذا من شرح حال
 خود را بیان مینمایم در بدو ورود خود بسمرقند و تهر میرید بخان را ترویج نمودم در سال دوم خداوند
 پسری من عفا فرمود اسم او را جمیع الله گذاشتم که حالا پسر بزرگ دوارث من است دو سال بعد از تولد
 او خداوند پسر دیگر من عطا فرمود اسم او را نصر الله نهادم پس از آن دو پسر دیگر و یک دختر تولد یافتند
 که در طفولیت فوت شدند بعد از چند سالی که در سمرقند بودم دولت روس شکر خود را بطرف شهر
 نبر ستاد جنرال ابراموف من تکلیف کرد که بهتر است شما هم با هم را ان خود با این شکر برودید جواب
 دادم که ابتدا شما و فرمانفرمای گفته ام نوگرمی دولت روس را قبول نخواهم کرد ولی اگر میل دارید میرسد
 شهر مسبر را محرک میوم بسلام شما بیایید و شما شرایط خود را با آنها قرار دهید جنرال ابراموف گفت که
 از اینها که نشسته و اعلان جنگ داده شده است گفتیم ممکن نیست با شکر شما شامل شوم و خواهش کرد

چون گفت امانی سسر قدش نمایند و سیصد نفر بمرایان من اسلحه نذارند سیصد تنگ باشند
 بیا مید که در وقت لزوم خود را محافظت نمایند خیرال این خواهش پذیرفته و صاحب منصبهای قورخانه
 حکم اورا اجری داشته اسلحه بیا دند بعد از دو روز تمام لشکر روس عازم شهر سبز شده با میرنجایم
 نوشتند بجهت تهدید امانی انولایت لشکر خود را از راه قرشی بطرف شهر سبز فرستید لشکر روس
 چهار دفعه بقلعه شهر سبز یورش برده توانستند شهر را تصرف نمایند خیرال ابراموف زخم کولر برداشته
 ولی زخم شدیدی بود از پنج سوراخ سربازی که حمله کرده بودند و سوراخ فرگشته و زخمی شدند بعد قاصد
 نزد امانی شهر سبز فرستاده شش روزه خواهش تمام که جنگ نمودند و متعهد شدند تخلف از این قول خود
 نمایند امانی شهر سبز از این دولت بزرگ فریب خورده راضی شدند و از دو سوراخ فرعی عساکری که در
 قلعه بودند هزار نفر از آنها رفتند که عیال و اطفال خود را از نقطه که لشکر امیر بخارا میاید بشهر سبز بیاورند
 بیک عساکر روس شهر را از قوای نظامی خالی دیدند بعد از سه روز فوراً در نیمه شب یورش بردند
 اگر چه یک هزار نفری که در قلعه بودند خیلی کوشش کردند و سهارا عقب نشاند ولی عساکر روس قلعه را
 متصرف شدند و میرهای شهر سبز مایه نذر از راه کوبستان بطرف قه غن فرار نمودند خیرال روس
 بعد از اینکه شهر سبز را با مؤثرین امیر بخارا تسلیم نموده خودش با لشکر سمرقند مراجعت نمود و روز بعد
 ورود خیرال مذکور بدین احوال برسی اورقم زخم ضعیفی داشت مشارالیه یک عدد انقیه دان خلا
 و یک تنگ و ولوله و یک دور بین بزرگ از غنایم شهر سبز من تعارف نمود کتم بموجب قانون
 دین خود مالیکه او مسلمانان تاراج شده باشد بخوان قبول نمود و از این عهد شکنی که روسها نسبت
 امانی شهر سبز کرده بودند متغیر شده زود از ملاقات او مراجعت نمودم میرهای فریب خورده را آورد
 خود خان آنجا که موسوم بخدایار خان بود اسیر نموده نزد فرمان فسر ما تاباشکند فرستاد و همراه
 و اموال آنها را بجهت خود ضبط نمود این میرهای سجد ماه در حبس بودند بعد آنها را مرض نموده مستری
 بجهت آنها مقرد داشتند میرهای یک و میرهای یک با برادرها و چند نفر از بمرایان خودشان
 در تاباشکند توقیف بودند و عیالهای آنها را امیر بخارا نزد آنها فرستاده بود و دو سال بعد از این واقعات

شکر و سبب جنگیدن یا ارنج حاضر شدن فرمان فرمای نامشکند باشکر و اردو جنگ شد چون خیال
داشتند از راه قوم نور عطا بروند فرمان فرما علی الرسم از من پذیرانی گرمی نموده اظهار
از ملاقات من کرد جو باشد آیا شما هم امان شما تا ارنج با من خواهید آمد اگر میانید تمام تهیه سفر شمار
خودم خواهم نمود جواب ادم بجهت تهیه هم امان من که با شما بیاید یکماه طول خواهد کشید و شما در اینجا
بیشتر از چهار روز توقف نذارید علاوه بر این جنگ شما با مسلمانها میباشد چون با آنها هم مذمت تیم
شریعت ما را از جنگیدن مخالفت اهل اسلام ممنوع داشته است نیز اظهار داشتیم من شخص بی لشکر
و قوتی هستم رفتن بر شان لشکر روس نیافزاید و اگر زورم از قوت لشکر شما میکاهد فرمان فرما
گفت میل و خوشنودی شما را طالبم مجبور نیستید با من بیاید کفتم فعلا در تحت حمایت دولت شما هستم
خوشنودی من این اوقات منحصر سواری و شکار است زیرا که بعد از صد مات زیاد می که دیده ام
جنگ قنفر هستم این حرف را بطور شوخی و خنده ادا نمودم فرمان فرما گفت نزدیک چادر خودم
گفتم ام دو چارتری بجهت شما حاضر نمایند من اظهار استمان نمودم این چادر را تقریبا نصف صد سی
قدم از چادرهای سپه عمومی امپراطور و چهل تن از چادر فرمان فرمای سپه پرا کرده بودند فرمان فرما
روزی پنج شش مرتبه بملاقات من میآمد بعد از بیست روز روزی مرا احضار نموده گفت لشکر ما بجهت
رفتن با افغانستان حاضر شده است آیا شما هم خواهید رفت من جواب ادم اگر خیال دارید خودتان
افغانستان را بگیری پس فایده رفتن من چیست و اگر میخواهید افغانستان را مسترد دارید فقط شما بخود
احازه دهید متعهد میوم یا بکند از پیاده نظام و کینر از سواره نظام و یک باطری توپخانه و یک باطری
توپخانه شش عراده توپ سنگین ولایت خود را مجددا تصرف نمایم ولی حالاشغول و عا کوی هستم و بیشتر
ما بلم در سفر اوقات خود را سواری و شکار بگذرانم و کفتم از روی حقیقت باور میکنم شما میخواهید با من
چند صد نفر با افغانستان بروید زیرا که شما میدانید امانی افغانستان مردمان جنگجوی میباشند و
مثل امانی ارنج نیستند عیند ایقین دارم شما مقاصد دیگر در نظر دارید ناموسم با نیز اقامی نگردند
و مشغول مذاکره بودند آیا لشکر بکابل فرستند یا خیر در این اناطاعون سختی در لشکر روس بود

اینکه حاضر نمودن من با لشکر عام شده بعد از دو روز در اوردن چادر و امان را

مجلس پنجم

نموده و سر بازار خوف نموده از سر بازار خانها سر کردند شصت فرعون از سر بازارهای مرین و قریب الی
 موضعیکه جهت آنها علیحده معین شده بود برزند و قتی فسدان فرمایند خواست خدا حافظی نموده تا بکنند
 مراجعت نماید من از پیشین کوی خود باو یاد آوری نموده لغتم دیدید بعد از این همه تهمیه بافغانستان بر
 مشارالیه متقاعد شد که خیال من صحیح بوده است و در آواخ زمستان و اوائل بهار منتشر گردید که امیر
 شیرعلیخان با انگلیسها مخالفت ورزیده و دوستی بین او و دولت روس در تریزاید میسب باشد چندی
 بعد از این علما و امانی خوف شورش نمودند چیزی که واقع شد و قصه شیرینی است اینست که تقریباً چاه
 نفر از علما و دویت نفر سر کرده های خوفه بعضی شرایط متعهد نموده که بخالفت کیشان خود از دولت
 روس معاضدت نماید شرایط چه بوده است نمیدانم این علما و سر کرده ها یکم کفش دوز را تغییر لباس
 داده او را با اسم فولاد خان که پسر عمومی خدایارخان امیر خوفه بود موسوم نمودند و سه اسبی
 فولاد خان پسر موسی خان امیر سابق خوفه شنیده بودند ولی او را ندیده بودند علما می خاست
 و امانی خوفه نوشتند خدایارخان خیال دارد ولایت خوفه را بر روسها بد نظیف تمام مسلمانان
 اینجا اینست که او را از حکومت خلع نموده پسر عمومی او فولاد خان را با مارت قبول نمایند چنانچه
 ما قبول کردیم مردمان جاہل و در فولاد خان جمع شده خدایارخان را مغزول نمودند همین سبب
 شد که روسها ولایت اتمصرف شدند و ایفای عده بهم که بعلماء سر کرده داده بودند نکردند بفرمودند
 امیر کاذب هم باو اشی داده نشد و تعداد زیادی از سر کرده ها را اسیر و مقتول نمودند پس از تصرف
 خوفه شد نامه در اینجا بنا کرده موسوم شهرسیم نمودند که جای خیلی باصفائی میسب باشد و حال اسم و
 روسهاست حالا باید توجه خود را بطرف شیرعلیخان معطوف داشتیم بیان نمایم بعد از ارسال
 رسول زیاد شیرعلیخان یقین حاصل کرد که دولت روس باید اراو میسب باشد و با ما مویرین دولت این
 مشغول مخاصمه گردیده از مملکت انگلستان روگردان شده بطرف امپراطور روس متوجه گردید شیرعلیخان
 اینقدر رشور و کفایت داشت که بفهمد متاعی که در بازار می خریدارند اردو در بازار دیگر هم بیانی نخواهد داشت
 بعبارة آخری واضح است قناری که با دشمن نمود و قتی با دوست هم همان رفتار خواهد کرد شیرعلیخان

اینجاست بیعتی که در هندوی کرد و خورده ای است که در این وقت

صلح پنجم

نمود که هیچ دولت حاقی نیواند باور نماید چنانچه با دولت روس معاهده کرده بود که آنها را اجازه بدهد
 راه افغانستان بطرف هندوستان عبور نمایند و اسمیم ملگراف آنها محافظت نماید و نیز اجازه خواهد داد
 که راه این طرف هندوستان بشند و در جفیدن با انگلیسها بمهره روسها متفق شود و در عوض این دولت
 روس و عده داده بود که ولایت کناره روسها را که سابقاً جز افغانستان بوده است از شمال
 سلاطین افغان بجا باشد گرفته باو بدهند قزاقهای روس خوشحالی میکردند که بطرف هندوستان
 خواهند رفت بامید تاراج سرور بودند ولی در این موقع لشکر انگلیس و عساکر شیرعلیخان در دیره خیزد که
 شتر کردن که موسوم به چوار کوتل میباشد متلاقی شده خیالات و مهار ابریم زود عساکر شیرعلیخان
 چون شوق ندیده بود بمقابلت لشکر انگلیس نخواستند ایستاده کی نمایند خود شیرعلیخان هم بلیج فرار نمود که
 چند هفته پیش عیال خود را هم آنجا فرستاده بود و پس خود بمحمد یعقوبخان را از محبس بیرون آورد و بگلوت
 کابل مقرر داشت لشکر انگلیس وارد کند مک کرده از جلال آباد با یعقوبخان مشغول مذاکرات شد
 یعقوبخان شاکوت و خیره و کرم و پشتک ابا انگلیسها و اگذا از نمود و نیز قبول کرد یک نفر انگلیس موسوم
 بر لونی کیوناری در کابل اقامت نماید در این مین شیرعلیخان در راه بلخ مثل دیوانه با تکرار میگردد و میگفت
 چون افغانها بمخالفت انگلیسها از من معاوت نکردند بر دستیه رفته قزاقها را بکامک خود خواهم آورد
 و زنیهای افغانه را با آنها خواهم بخشید بعد از مدت قلیلی شیرعلیخان در ماه صفر ۱۲۹۰ در بلخ فوت
 شد و سرگردای کابل یعقوبخان را با مارت افغانستان پذیرفتند در صورتیکه لشکر و جنایا را رضی بود
 شنیده ام غیر انگلیس خود را حکمران افغانستان میدانند و در کارها بجهت یعقوبخان حکم مینموده است
 ائالی افغانستان از این جنبه پروازی بغیرند کور متفر بوده بر او شوریدند بعضی از مردم میگویند این
 استصواب خود محمد یعقوبخان بوده است و بعضی میگویند مادر عبد الله خان و لیعهد متوفی سزهر از اشرفی بداد
 شاه خان داده بود که مردم بمخالفت کیوناری برانگیزند و او را بقتل برسانند تا محمد یعقوبخان از مارت
 محروم شود ائالی کابل قول اخیری را تصدیق دارند و او شاه خان که یکی از طوائف پست خلیجانی محبوب
 بود در این وقت سپه سالار بوده است زمانیکه طفل بوده در مقام موسوم به سبزه جوان بوده است

بیت ساکنی بکابل آمده مستخدم گردید قلعه ده سبز در اطراف شهر کابل واقع است خبر بزرگ آنجا معروف است
 گشته شدن مملوئی کیوناری لشکر انگلیس سرداری لار و رابرت بکابل آمدند که در این قهره تحقیقات نمایند و این
 نامردی و خیانت مردم کابل را اطلاع کنسند یعقوبخان از آنها استقبال نموده ولی صاحب منصبان انگلیس مدعی
 او را در یافته او را حبس نموده بهند وستان فرستادند و کابل و قندهار را متصرف شده با عدل و انصاف
 مشغول حکومت شدند قبل از اینکه شیرعلیخان فوت شود نماینده های خود را نزد حکام روس فرستاده بود
 که اسامی آنها بقرار ذیل است سردار شیرعلیخان قندهاری قاضی شادری مفتی شاه محمد قشقی
 محمد حسن چند نفر هم از نوکرهای مرحوم امیر دوست محمد خان و دوسه نفر از صاحب منصبان نظامی هم با آنها
 بودند این اشخاص بسر قندهار شدند و خود شیرعلیخان در بلخ توقف نموده منتظر بود لشکر روس بنگ
 او رسد حاکم روس مترصد بود که خود شیرعلیخان بسر قندهار بجا ببرد و بعضی باغبانهای خوب
 تریب داده بودند چنانچه قبلاً اظهار داشته ام امیر شیرعلیخان فوت شد و مدیرانها بر هم خورد من عازم
 ماسکند شدم که در باب واقعات آیه تحمیل اطلاعات نمایم یعقوبخان بفرمان فستای روس نوشته بود
 خیال دارم معاهدات قرارداد می که پدرم با شما داده است کاملاً اجرا بدارم فرمان فرمای مذکور از این
 اظهار دوستی یعقوبخان خیلی متعجب شده ماسکند او را بطرز بزرگ فرستاده بود نیز یعقوبخان اظهار داشته
 بود از شخص عبدالرحمن خان در توشین بستم متعجب خواهم شد اگر شما او را از سر قندهار تبعید نمایند در وقت
 دیدم خیالات روسها نسبت بمن چندان دوستانه نیست ولی من ظاهر نمیکردم که وضع آنها نسبت من تغییر
 یافته طوری رفتار میکردم که بنمایم همه روزه مشغول تفریح بستم وقتی وارد ماسکند شدم صاحب منصبان شیر
 علیخان قبلاً آنجا وارد شده بودند من جاسوسهای خود را مقرر داشتم از حرکات آنها بمن اطلاع بدهند چنانچه
 خبر دادند که این اشخاص با فرمان فسر ما معاهداتی کرده اند که گویند در عوض معاونت لشکر روس هر یک از آنها
 بعضی شرایط را اجرا بدارند و این شرایط بقرار ذیل بوده است سردار شیرعلیخان ولایت قندهار را بر او
 بدو مفتی محمد حسن مردم غزلباشیه کابل را با هزاره جات باطاعت و سها در آورد و مفتی شاه محمد تمام
 غلجایز را مطلق نماید قاضی شادری مقل شده بود طوائف پشاور و سوات با جور را متقاعد نماید پس از تحمیل

صلح عین



این اطلاعات از تاسکند بسجده قندراجت نمودم مانده های شیر علیخان هم بسجده قندامند در این موقع با
 بیرون سپردن عموهای خودم که از زمان توقف در سجده قند آنها را نگه داری نموده ام میان نمایم اینها
 سه نفر بودند سردار محمد سرور خان سردار عزیز خان سردار محمد اسحق خان برود و پنجگامی بزبوره سردار
 سردار خان کاغذی از طرف من بشیر علیخان قندماری نوشت و مهر مرا خواست که بکاغذ بزنم من از
 مهر خود انکار نموده کفتم من خودم روی سردار شیر علیخان قندماری را بیسینم چرا که مشارالیه و همراگان
 او بخالفت من بار و سه ما عبادت نموده اند سردار خان اظهار داشت شیر علیخان قندماری با من
 قسم قرآن خورده است من خندیده کفتم این اشخاص بخود قسم آن اعتقاد ندارند قسمی که بقرآن بخورند چه
 اعتباری خواهد داشت به چند از اینگونه دلایل اقامه نمودم سردار مذکور اصرار نمود که کاغذ را مهر نمایم من
 خیلی متغیر شده مهر خود را زد و او انداخته کفتم کاغذ را بدست خود مهر نخواهم کرد و با این اشخاص خان سروکار
 ندارم سردار مذکور کاغذ را مهر نموده نزد شیر علیخان قندماری فرستاد و پسر او را مذکور کفتم اشتباه کردی
 روزی خواهد آمد که پشیمان بشوی یکی از همراگان موسوم بقاضی جان محمد اگر چه آش قاضی بود ولی شخص
 خیلی خائن بدینی بود ریش خود را بلند گذاشته بود مردم را بغیر بد که در او دم ریش سفید بادیائی خیار
 نمایند و قلیش مثل ذغال سیاه بود این شخص کاغذ مذکور را زد و سردار شیر علیخان بر او هم پس از
 کاغذ را نزد جنرال کامان فرمان فرمای تاسکند ارسال داشت بخود گذشت قاضی مذکور بجهت
 مردم من بسردار سردار خان کفتم برابر باداوی با وجودیکه انکار داشتیم اصرار کردید و مهر مرا بکاغذ زدید
 روز ششم که سوار شده بگردش رفتم بودیم نوکری بتاخت از عقب ما آمده خبر آورد حاکم سجده قند با
 تبرجم جنرال ایوانف بمنزل آمده انتظار مرا دارند من بسردار سردار خان منوجه شده کفتم مگره تخمی است که
 شما گشته اید من مراجعت نموده ولی سردار سردار خان در مراجعت مسامحه مینمود پس از رو و بمنزل
 خوش آمدی از حاکم سجده قند و صرف چای حاکم مذکور بمن گفت فرمان فرما میخواهد شما را در تاسکند
 ملاقات نماید جواب دادم فردا دو ساعت بظرف مانده حرکت مینمایم حاکم گفت باید فوراً روانه شوید
 صبحاً انکار نمودم حاکم برخواست رفت من پسر عموهای خود را احضار نموده مانها دستور العمل دادم در

سجده قند فرستاد جنرال کفر قندیم کاغذ را در جنرال

عجاب من چطور شد رفتار نمایند و بانها لقمه مر جیس نموده تا سنگه خواهند فرستاد و بانها صلاح و ادم بطر
 ملح فرار نمایند تا بکرستان برسند و باید با عساکر و رعایای بیج مذاکرات نمایند و مفضی نوشتجات
 بعنوان انالی آنجا نوشته ما آنها سپردم در مسائل مذکور آنها را دیشتم من سپردم و می خود را بولایت
 شما فرستادم هر خدمتی که بانها بنمایند مثل این است که بمن خدمت کرده اید یکصد و پنجاه از مهرهای خود را
 دادم که در صورت لزوم از جانب من بهر کسی بخواهند کاغذهای دیگر بویسند و نیز چهار هزار روپیه حاجی
 مخارج آنها دادم این مبلغ را از انارزده هزار منائی که فرمان فرساده و ماه قبل من داده بود و ذخیره کرده بودم
 بعد از دادن این دستور العمل بجز مسرایی خود رقم نصف شب حاکم سرفرد با ترجمه و سیصد نفر در
 و دویت نفر بیس آمده بود که بایم حکم دادند مرا از حرم سپردن بیاورند نوکره مرا بیاورند و سپیدم
 اطلاع داشتند من بیرون آمده حاکم گفت با من بیاید چرا که فرمان فرما حضور شما را لازم دارد و گفتیم
 اگر میدانستم که مرا اسپر خواستند نمود همان وقت خودم میآمدم پس لباس نظامی خود را پوشیده جانم
 گردیدیم سوارهای قزاق با شمشیرهای برهنه اطراف مرا گرفتند و پلیس ما را جلو میرفتند و نفر نوکره خود
 برداشتم کی فرامرز خان که حالا سپه سالار به راه میباشد و دیگری جان محمد خان که حالا خزاندا
 کل کابل است بعد از ورود بمنزل جنرال ایوانف پرسیدم چرا او را خواسته اید گفت جنرال کافمان بشما
 حکم داده است تا سنگه بروید و جهت اینکه چرا شما را احضار نموده است خودش شما خواهد گفت من
 جنرال ایوانف پرسیدم چه تقصیر کرده بودم در این نصف شب سوارهای مسلح مرا آوردند جنرال ایوانف
 از حاکم مواخذه نمود چرا من سخی کرده است حاکم جواب داد مجبور بودم مستحقین زیاد با خود ببرم که شاید
 عبد الرحمن خان مانع از آوردن او شوند و به ثبوت آنها خود گفت بمردان عبد الرحمن خان همیشه مسلح
 میباشند و اگر عبد الرحمن خان برضامی خود با من نیامد مشکل بود غمنا و در ایام ورم جنرال گفت خط کرده
 اید که عبد الرحمن خان را مجبور آورده اید حاکم جواب داد این خط از جانب شما شده است که مرا نصف
 شب عقب او میفرستید و قتی این دو نفر یکدیگر را ملاقات میکردند من ساکت بودم تا اینکه جنرال من
 گفت اگر وعده میدید که فردا یک ساعت بنظر مانده بجهت حرکت حاضر باشید حالا بمنزل خودتان بروید

محل خیمه

فردا بوقت مقرریک نفریاب ابا یک کاسکه بجهت شما میفرستم که شمارا تا سکنند بر و بعد از آن منزل
 خود مراجعت نموده دیدم درب باغ را قفل کرده اند نوکرهای همراه خود حکم کردم درب باغ را باز کرد
 داخل شده دیدم پسر عموی من بار قهای خودشان اسوده خوابیده اند و از این صهره که ایا بجهت من
 چه واقع شده استستانی نداشتند مگر عیال و طفلهای من و پرورانه خان که حالانایب سپه سالار کابل
 است و قربانعلی که حال خزانہ دار شخصی من میباشد بیدار بودند و بجهت من گریه میکردند از مشاهده این
 حالت داینکه پسر عمویا و تمام نوکرانیم خوابیده بودند تا یوس و دل شکسته شدم این اشخاص را مثل
 فرزندانای خودم پرورش میدادم و حال این تلانی مجتهدی من بود و اصل حرم سرامی خودش
 عیال و اطفال خود را تسکین داده بانهاد دستور العمل دادم که اگر واقعه بجهت من رخ دهد آنها چگونه
 رفتار نمایند بعد بجهت من فرود مشغول تنیه شدم روز بعد کاسکه مهور رسید روانه خان و نظام
 الدین را که بعد از کربل فوج سواره مقرر داشته ام با خود برداشته حازم کرده منزل نایب رقم
 دیدم مشغول کاغذ نویسن میباشد این معطلی را منعم دانسته کفتم میباید ام اگر بمن اجازه بد
 قدری بخوابم اجازه دادند و من میل داشتم خیلی بخوابم ولی چون پریشان بودم نتوانستم بیشتر از دو ساعت
 نیم بخوابم و زحمت خود را فراموش نمایم بعد از آن حرکت نموده کاسکه مرا از مقابل خانه شیر علی خان
 قدری گدازیدند تا با و بنمایند من مجبوس شده ام از تعب و خسته تمام دنیا بنظر من تاریک میباشد
 کردم از کاسکه بیرون آمده قبل از اینکه خود شسته شوم بعضی از دشمنهای خود را بقتل رسانم ولی خود
 ضبط نموده با خود کفتم این حرکات دیوانه است مردمان عاقل منتظر وقت میشوند تا تلانی نمایند دنیا را
 زحمت و اشکالات زیاد دارد تقریباً تا دو ساعت بچس و حرکت بودم بعد از آن جو اس خود را جمع نمود
 بقیه را تسکین دادم پس از مسافرت دو روز و یکشب و اردما سکن شدیم همان منزلی که سابقاً در شهر
 روسی بمن داده بودند و منزل خوبی بود صد هزار مانات مخارج آن شده بود و فرود آمدیم باغ خوبی هم
 مستحق این منزل بود و اصل بی بجهت کاسکه و سی اسب داشت سابقاً برزما نیکه تبرج شهر میام
 سانی چهارم تبه در اینجا منزل میکردم ولی حالاً حاتم غیر از سابق بود و در حیرت بودم عاقبت کار خواهد شد

وقتی نوکر او اسپز بجنب معمول آمد مترجم و نایب مرض شده رفتند تا دوسه روز از نامورین روس خری شد
بعد از آن نایب منزل من آمد پس از احوال پرسی انظار داشت حاکم میخواهد از شما ملاقات نماید با یکدیگر یک
نشسته رفیق مثل همیشه از من پذیرائی گرمی نموده مرا پهلوی خود نشاندند حالات سفر از من استفسار کرد
جواب دادم نمیدانم چه قسم سفر کرده ام مشارالیه گفت اهل سرقد میکنند شما مشغول بفرجه کردن هستید
گفتم دولت شما را با یکبار و او داشته است از شنیدن این جواب کاخدی بیرون آورده گفت این چه چیز است
که قسم دیدم همان کاخدیست که سرور خان شیرعلیخان قندهاری فرستاده بود جواب دادم اگر چه کاخدا
خود نوشته ام ولی مهر کرده ام پرسید چه چاره این کردید گفتم هر گاه در کاخدا کور خلاف دولت شما چیزی
است مسؤل هستم والا چه جت دارد ارسال و مرسل شخصی با مردم داشته باشم مشارالیه متقاعد کرد
ولی گفت باید قبل از نوشتن کاغذ اجازه میخواهید گفتم شما چیزی دور بودید و قبل از اینکه بتوانم از شما اجازه
نمایم فرستاده های افغانستان مسلح مراجعت میکردند این حرف را گفته کاخدا راپاره نمودم حاکم بطرف
من نگاهی کرد گفت بسرقد مراجعت نمایند چرا که عیال شما برای شما پریشان هستند گفتم چون در سرقد
مراجوس نمودند متفصح شده ام بیسوجه انجام مراجعت نخواهم کرد ولی اگر شما در اینجا منزلی بدهید در آنجا
سکونت اختیار خواهم نمود فرمان فرما جواب داد بر منزلی را بپند داشته باشید آنجا سکونت نماید مقصودم
از خواش این فقره این بود که بجهت قن یا افغانستان در نقطه مساحت حاضر باشم که هر وقت موقع برسد
با نظرف روانه سوم منزلی را منتخب نموده پس از یکسب توقف بمرقد مراجعت کرده عیالهای خود را بجا
آورده در آنجا سکونت اختیار نمودم بجهت سفر افغانستان خیلی مشغول تهیه بودم بعد از کسکهای زیاد
با خیرال کافمان از دولت روس اجازه تحصیل نمودم که عازم ولایت خود سوم روزی بقیه ناپدید
بمنزل تجاری رفتم که و خده داده بودند بن پول بدهند و نیز این مقصود را بهم داشتم که بیخیم ایاجا سوسهای
روس عقب مرا در آنجا تجارت کند و روز هزار شرفی قرضیه گرفته مراجعت نمودم و خوشنودم در آن
کسی پایی من نبود وقتی بمنزل خود رسیدم دیدم تمام نوکرانم با یوسانه از من تجسس فیما بین سردار عبدالل
دم در ب منزل ایستاده خیلی ملول بودند و فریاد کردند مشارالیه من سلام نموده از مراجعت من

۲
خندید

صلح عظیم

اظهار سف نمود پوینهار اباد سپرده داخل خانه شد مشارالیه عقب سر من آمده پرسید این شریفمار از کجا
 تحصیل نموده اید گفتم قرض کرده ام ولی او را مستحب ساختم کسی اظهار نکند مباد او دچار مشکلات شود بم صبح
 روز بعد کالسه که گرایه نموده بسوق الدواب رفتم مردم بمن سلام نموده بهمیکه اسب فروشها و انعقد اسب
 لازم دارم نزد من آیدند یکصد ریاس اسب خوب از آنها اقباع نمودم و بعد الله خان را فرستادم بزین
 یراق و لوازمات دیگر بجهت سفر و نوکرها و همراگان تهیه نماید باین قسم در ظرف سه روز تهیه سفر را دیده روز
 چهارم که روز جمعه بود بعد از نماز ظهر با تمام رفقا و اشیایمان خود وداع نموده عازم شده آن شب اکتفا
 رود خانه چلیک فرود آمدیم صبح که روانه شدیم براه شهر تازه روهنا میرقیم آثار غریبی از طرف خداوند
 مشاهده نمودم و شنیدم صدائی بگوئیم میرسد اسبهای زیادی که تقریباً بیست هزار اسب محوسس میشد
 بطور زرمی عقب سرم میاید چون نزدیکتر آمدند صد بلندتر گردید تا اینکه بمن چنین معلوم شد که آنها همراگان
 من تلقی شدند و تا پانصد فرج با آنها بوده جلورفتند از این صقره چنین تعال کردم که خداوند را بجهت
 من صاف نموده است آخر کامیاب خواهم شد وقتی بجلی که نزدیک دودخانه بود رسیدیم حاکم شهر
 مرا بشام دعوت نمود اول عذر آوردم چون اصرار کرد دعوت او را پذیرفته رفتم بین شام خوردن این
 پرسید دولت روس بجهت مخارج شام چه قدر پول داده است جواب دادم نهایت مهربانی را بمن کرده اند
 که مرا اجازه داده اند بولایت خود بروم شیراز این خبری از دولت نیخواستم خداوند مهربان است رفتم
 احتیاج مرا خواهد نمود چون این حرف را گفتم حاکم مذکور که منصب کریلی اغرازی داشت از اطاق بیرون
 رفته با پنج هزار منات مراجعت نمود و از من خواست که مبلغ مذکور را قبول نمایم من اظهار استنکاف
 نموده از قبول وجه معذرت خواسته گفتم لازم ندارم آخر الامر چون دید قبول نمیکنم یکصد و شش لوله و یک
 تفنگ بناله پراورده خواست که گردانید و خیزر بطور باد کار از او قبول نمایم من هم قبول کرده شب
 بخوشی با او گذرانیدم صبح روز بعد با کریلی مذکور و بعضی رفقا که از آنها شنیدم با من آمده بودند وداع نموده
 عازم پارتیه شدیم خیلی از شب گذشته وارد این شهر گردیدیم و در روز آنجا اقامت نموده از آنجا بپا
 رفتم در آنجا سه روز توقف نموده از آنجا بقلعه موسوم به جند عطاقی روانه شدیم روز بعد وارد جند گردیدیم

در آنجا شش روز نزدیک نفرد دست خود توقف نمودم بعد از سه روز که در آنجا بودم سوق الدواب رفتم آنجا
 بخرم دیدم اسب خوب پیدا میشود از مردم جو یا شدم از کجا میتوانم بعضی یا بویای خوب بجهت تحصیل
 نمایم شخصی نزدیک ایستاده بود از من خواشش کرد با او رفته چائی یا قهوه صرف نمایم بعد از شش فرم
 معلوم شد قبل از اینکه روسها ولایت بخند را بگیرند مشارالیه یکی از سرکردهای خجند بوده است چون تمام
 اشخاص محترم خجند را از مناصب آنها عزل کرده بودند سر کرده با مجبور شده اند بدکان نشسته مثل خنجر
 کاسی نمایند این رئیس تازه دیگر سر کرده ما را بهم که دکاندار بودند آورده و معرفی نمود و مرا حاضر جمعی داد
 که اسبهای خیلی خوب داریم فوراً صد اسب حاضر نمودند سی اسب اسب اسپندیده اقباع
 نمودم و اینها اظهارات دوستانه بمن نمودند

فصل ششم در وقایع زبان بدخشان در ۱۲۹۸ هجری قمری

پس از اقامت سه روز دیگر از خجند داروانه شده خیال داشتم بطرف خود بروم گفتند که از آن
 برف زیاد گرفته است آن را هر آنرا که نموده بطرف آورده تپه روانه شدیم و قاصدی با چهار هزار روپیه
 نزد پسرهای میرجهان دارشاه که در خجند بودند فرستاده پیام دادیم که من عازم آورده تپه شده ام ولی
 شما باید در خجند اقامت داشته باشید تا مجدداً از من بشما خبر برسد البته مطالعه کنندگان بخجند
 دارند که میرجهان دارشاه پسرزن من بود و شیرعلیخان او را اخراج کرده بود پسرهای او که حالاً در
 آنها قاصد فرستادم پدر خود را کشته بودند و جهت آنکار روسها آنها را حبس کرده بودند ولی بعد از سه
 سال من از آنها ضمانت نموده آنها را مستخلص کرده بودم روز اول بمنزل تپاب رسیدیم چون
 هوا تاریک و راه کل بود کسی را نمیشناختم بدکانی رفته خواشش نمودم مرا پذیرید گفتیم یکی از سر کرده های
 اسلامی ستم انالی دکان مرا بطور مهربانی پذیرفتند هر یک از آنها دو نفر از سوارهای مرا بمنزلهای خود
 بردند و یکی از آنها را بمنزل خود در این اشخاص با من خیلی اظهار مهربندی نمودند صبح روز دارد آورده
 تپه شده در کاروانسرای منزل نمودیم هندوهای آنجا از من آمده مرا با کاروانسرای خود دعوت کردند

در آنجا شش روز نزدیک نفرد دست خود توقف نمودم بعد از سه روز که در آنجا بودم سوق الدواب رفتم آنجا بخرم دیدم اسب خوب پیدا میشود از مردم جو یا شدم از کجا میتوانم بعضی یا بویای خوب بجهت تحصیل نمایم شخصی نزدیک ایستاده بود از من خواشش کرد با او رفته چائی یا قهوه صرف نمایم بعد از شش فرم معلوم شد قبل از اینکه روسها ولایت بخند را بگیرند مشارالیه یکی از سرکردهای خجند بوده است چون تمام اشخاص محترم خجند را از مناصب آنها عزل کرده بودند سر کرده با مجبور شده اند بدکان نشسته مثل خنجر کاسی نمایند این رئیس تازه دیگر سر کرده ما را بهم که دکاندار بودند آورده و معرفی نمود و مرا حاضر جمعی داد که اسبهای خیلی خوب داریم فوراً صد اسب حاضر نمودند سی اسب اسب اسپندیده اقباع نمودم و اینها اظهارات دوستانه بمن نمودند

گفتند اطاعتی با بخت شما مناسب است تجار دیگر کم که کاروانها را داشته اند از من دعوت کردند من غدا
 اوردم چون اصرار کردند در عوض خود بعضی از همگان خود را بمنزل آنها فرستادم بکنف دوست من که
 او هم تاجر بود از ورود من اطلاع یافته آمد مرا بمنزل خود دعوت نمود من ناچار قبول کردم از آنجا به پیر
 عموهای خود کاغذی نوشته اظهار داشتم عازم بلخ شده بموجب دستور امعلی که در زمان توقف تا
 شنبه بجهت آنها تزیین داده بودم رفتار نمایند و دوازده روز در او راه سپه توقف نموده مشغول خریدن
 خلعت و لوازمات دیگر شدم تاجر آنجا با من خیلی مسرایی کردند از آنجا عازم که داراچی شدم که از
 کوهی میگذشت و راهی است که بر کس از سفر قدسیا باید باید از این کوه عبور نماید این کوه از نزدیکان هم
 و قلاب میباشد از کثرت برف در زمستان راه عبور صدد و است من ازین راه عازم بدخشان شدم
 ولی کوه از برف مثل تخم مرغ سفید بود روز بعد پای کدو رسیدیم کدو را که کور این قدر مرصع بود که من
 متوحش بودم که هرگز بسیر این کدو نخواهیم رسید توکل بر خدا نموده شروع به بالا رفتن نمودیم وقتی نزدیک
 قلعه کوهی رسیدیم بسبب باد سختی که میوزید سرما شدت پیدا کرد برف هم تا زانوی ما میآمد اسبهای
 خود را بجلو انداخته دم اسبها را گرفته بالا میرفتیم تقریباً یک فرسخ بالا رفته بودیم نوک کوه و همگان از سرما
 وحشت نمودند من با آنها دلداری داده میرفتم ولی چند نفر از آنها را سرما ضایع نمود من بزودن خود گفتم
 اذان بگوید نمودن فقط بهفت مرتبه اذان گفته بود که از تفصیلات الهی با دستا و سرما هم تخفیف یافت
 چون اعتقاد ما صاف بود خداوند بار این طور نجات داد من از اینکه دم اسب گرفته خود را بالا میکشیدم
 گمان کردم بسره و شانم نایم از بند جدا شده است ولی مجبوراً میرفتم از صد نفر همگان که با من حرکت
 کرده بودند فقط خودم و نفر دیگر بقدر کوه رسیدیم این قدر خسته شده بودیم که پاهایم را نمیتوانستیم
 حرکت بدیم علیهذا روی برف نشسته خریدیم پانین رقم پنجه از همگان من جلوتر پانین کوه رسیدیم
 بودند وقتی من پانین رسیدم دیدم تقریباً سیصد نفر از اهالی آنجا با بنیرم حاضرند بنیر همرا را از خسته
 خود اگر نمودم اهالی آنجا را بخانه خودشان برده چندین نفر از آنها از روی رضا و رغبت کوه بالا رفتند
 که باقی همگان ما را میادند وقت طلوع آفتاب وارد قلعه شدیم همگانه از اسب پیاده شدم این قدر خسته بود

که نصف کردم االی قلعه در اطاعتی که کرم کرده بودند ما در رخت خوالی خوابانید تا غروب آفتاب خوابیدم
وقتی بیدار شدم دیدم تمام اعضایم خیلی درد میکنند و بر حمت حرکت میکنم تمام سسران من مرا سالم
آورده بودند بهر یک از االی قلعه یک اشرفی و بمبکهای آنها بر نرفی پنج اشرفی انعام داده آنها خیلی
مشوف شدند ده روز در این قلعه توقف نمودیم تمام سسران من در طرف این مدت نفع خشکی
نمود پس از آن در صدد تحقیق برآمدم که مکننت از اینجا بجزار برویم یا خیر گفتند چهار کوه بزرگ دنیا
میباشد لهذا مقصودم از طرف سمرقند بروم زیرا که در راه سمرقند فقط یک کوه که موسوم به تلک
است بیشتر بود ولی باید از ده نقطه صعب میگردد ششم که اسامی آنها بقرا ذیل است فنوار پل خشت
و از رینار تنق پنجه مؤمن جنت و غیره مردم در باب نقطه جنت میگفتند مثل پل صراط
است و خوف دارد که شخص در قبر جهنم نیفتد تفاوت این است که در جهنم آتش است در این جنت
سرخ با کمال رحمت و خوف از این نقاط عبور نموده و در شب در قلعه جات پنج گذراحت کرده از اینجا
بقره دوش و منیان رفتم در اینجا هم دو روز اقامت نمودیم قبلا بیدتی از مرزا خواجه احرار برداشته بودم
که در این همراه و هشتم در باب این بیدق چند سال قبل خواب غریبی دیده بودم و این چنین بود که شبی خوابم
مذکور بمن ظاهر شده فرمود ای فرزند غریب بیدق بزرگ که مرزا مراد دارد وقتی که با افغانستان میرود
بیدق را با خود بسبر فح و نصرت برای تو حاصل خواهد شد در این موقع دور اسس کوفتند و بچ نموده حیرت
کردم و پیره بیدق را کشوده عازم شهر سبزه شده و ارد قلعه موسوم به جوزگرد دیدم حاکم اینجا از من
پذیرائی و استقبال نکرد چرا قبلا که کاغذی از امیر بخارا بشا رالیه رسیده قدغن کرده بود احدی را نگذاشته
از وقت بمن نفرود زیرا که از دولت روس فرار کرده ام حاکم مذکور بمن پیام فرستاد که پادشاه کا
من این دستور العمل را بمن داده است و مجبورم از شما دوری نمایم با و پیام فرستادم در باب من
اندیشه نداشته باشید زیرا که خداوند مددکار من است احدی از االی قلعه ما را نزد نک خود راه نمید
از این جت در مسجد قلعه منزل نموده همراگان خود گفتیم که کنار رودخانه باشند برف زمین را پاک نمود
اسبهای خود را در اینجا بستم بعد بالاسی بام مسجد رفتم با و از بلند گفتم ای مردمان قلعه اگر از وقت بمبارید

از شما ممنون شویم و اگر از وقت نرسید مجبور خواهم شد غفا از شما از وقت بگیرم و اگر مایل خفت بستید ما حاضریم شما
 مسلمان بستید ما هم مسلمان میسبایم لهذا خیلی تهر است بایکدیگر دوست باشیم و بجهت خود و اسبهای خود
 از شما از وقت بخرم بعد نوکرهای خود حکم دادم بقلعه بریزند اما بی قلعه وقتی چنین دیدند با کسران پروان آمد
 استند عاموده قلعه آنها را تاراج نمایم گفتند حال بجهت ترم از حکم امیر خود بهانه خوبی بدست دارم
 بپرچه خواسته باشید شما میفروشم از وقت بجهت ما آورند گفتند ما خیر خواه جد شما جوم امیر دوست شما
 بوده ایم و حاضریم شما خدمت نمایم ان شب اما روسای قلعه با ستراحت بسر برده روز بعد عازم شهر
 سبز شدم در فرار مقدس خواجها امانه دادی المؤمنین که نزدیک شهر میباشند توقف نموده کاغذ
 بقراردیل بامیر بخارا که در شهر سبز بود نوشتم (منکه سردار عبدالرحمن بیستم هم محترم بزرگ خود میویسم که
 وارد این مقام مقدس شده ام و خیال دارم با فغانستان بروم اگر شما اجازه بدید خدمت شما
 آمده شریفیابی حاصل نموده بعد از آن عازم ولایت خود میوم) روز بعد امیر مذکور جواب داد بخاطر خدا
 نزد من نیاید نیستوانم شمار ملاقات نمایم پس از وصول این جواب خیال کردم چون این مرد عالی
 روسا میسباید رویش مایل دیدن نیست از بخارا روانه شده اول خیال داشتم داخل شهر سبز شوم
 ولی بیقوب باغ رقم خیال اینکه تهر است از پای کوه عبور نمایم تقریباً نصف راه رفته بودیم که دوسه هزار
 کا و او دیدیم بغاصه دوری مشغول چرا بستند بهمان من خیال کردند اینها سوارهای میشدند که امیر بخارا
 فرستاده است ببا بکنند همه ما برگشته اگر چه خیال داشتم داخل شهر شویم از راه دیگر بطرف شهر روانه شدیم
 تقریباً بیغریخ رفته بودیم و دم کا و با طرف ما میآیند و در دروازه های شهر بسته اند که من داخل شهر شوم چون
 چندین نفر از نوکرهای امیر بخارا که در سرفند مانده بودند که داخل نوکرهای امیر بخارا شده بودند امیر بخارا
 خیال کرده بود و اگر من داخل شهر شوم آنها نوکری او را ترک نموده با من طحی خواهند شد و اینکه من
 نوشت لازم نیست بملاقات او بروم جتس این بود ولی بهمان من گفته بودند که عبدالرحمن خان خودش
 اینجا خواهد آمد لهذا نوکرهای من حبس شده تهره همانی بجهت ورود من دیده بودند وقتی داشتم دروازه بزرگ
 شهر بسته است طرف دروازه دیگر رقم اتفاقاً یک نفر از نوکرهای ساتقی خود را دیده کاغذی بعنوان نوکرها

فصل ششم

خودم که در شهر بودند دادم در کاخ مذکور نو ششم قطره شام با من باهاستان بروید و اگر تا امروز
 عصر من رسیدید بطرف یار تپه حرکت فرام نمود شخص مذکور در سدهم از نزد جنرال نصیر خان و قاضی صاحب
 و سرگردانهای دیگر برده آنها قاصد مرا حبس نموده کاخ مذکور از نوگرهای دیگر هم که در شهر بودند پنهان کردند
 و انتظاری که من بجهت آنها کشیدم حاصل شد آخر الام عازم یار تپه شدیم که منزل خیلی درازی بود
 ساعت از نصف شب گذشته وارد اینجا شدیم سه روز در اینجا توقف نموده نفر از نوگرهای من که
 از شهر سبزه فرار کرده بودند آمده بن ملحق گردیدند و گفتند ابد کاخ مذکور اندیده ایم از این نامردی نولرا
 خود خیلی مایوس شدم بعد از سه روز عازم مقام موسوم بکله منار شدیم امیر بخارا صد سوار عقب
 من فرستاده که مواظب حرکات من باشند وقت شام که وارد اینجا شدیم آنها را کنار رودخانه
 دیدیم سوارهای خود حکم دادند با آنها کلوله بنیدارند و پانزده نفر از آنها کشته و زخمی شده دیگران
 فرار نمودند بعد از این اتفاق خیال کردم لازم است جلو برویم اگر چه سرما شدت داشت فرار و اید
 سه منزل را بل که موسوم بقهر چاه و جلک انور اب و یانه بود یک منزل طی نموده شب دیگر وقت صبح
 وارد مانده شدم این دو حصه آخری جز حصار میس باشد روز بعد وارد بالیون شده از اینجا راه سر
 اسپاد پورچی و ربکار وارد حصار شدیم شنیدیم پسر امیر بخارا در این شهر میس باشد لکن وقتی از ابد
 من مطلع شده است از شهر خارج گردیده به سیلابی قره داغ رفته است جای پاکیزه و خوب حصار قوه جا
 تر باک کشته و عرق خور را بودند من در اینجا منزل کردم چون امیر بخارا و پسرش نسبت بن خیلی بد رفتاری
 کرده بودند به اثالی ولایت خودشان ظلم میکردند در این موقع خیالی بخاطرم رسیده که اسبهای سر کرده
 مانورین این شهر را بچاپم باین قصد بسر دار عبد الله خان بیاید سر دار مذکور پرده را برداشته بن تعظیم
 نماید بعد از اینکه با آنها کلوله من گیتیم جلوی اسبهای آنها را گرفته بن تقدیم نماید و بگوید چون شما امیر را
 بنعتید این سر کرده ها اسبهای خود را بشما پیشش بنیاید همین قسم که قرار داده بودم عمل نمودیم و باین پی
 شش اسب از آنها گرفته عازم رود چون شدیم قبل از حرکت نمودن کاغذی بمیر آنها نوشته
 بجهت مهربانی و پیشگی که سر کرده های او بن تقدیم داشته بودند اظهار استنان نموده کفتم که یک وقتی

این شهر را بچاپم باین قصد بسر دار عبد الله خان بیاید سر دار مذکور پرده را برداشته بن تعظیم نماید بعد از اینکه با آنها کلوله من گیتیم جلوی اسبهای آنها را گرفته بن تقدیم نماید و بگوید چون شما امیر را بنعتید این سر کرده ها اسبهای خود را بشما پیشش بنیاید همین قسم که قرار داده بودم عمل نمودیم و باین پی شش اسب از آنها گرفته عازم رود چون شدیم قبل از حرکت نمودن کاغذی بمیر آنها نوشته بجهت مهربانی و پیشگی که سر کرده های او بن تقدیم داشته بودند اظهار استنان نموده کفتم که یک وقتی

من سماور و سهبا بر هم خورد بکابل بسیار شد از شما پذیرائی خواهم نمود یک شب در حصار شادمان بسر برده
 دیگر در شکنجی فاق گذرانیده بقوز قون تپه رفته در آنجا شش روز اقامت نموده از آنجا بخواجه گلگون
 رفتم در آنجا صداع عصبانی بمن عارض شد ولی بعد از سه روز خداوند بدون دوا مرا شفا داد در آنجا
 تحقیق نموده اطلاع یافتیم که شاهزاده حسن پسر میرشاه و عسکرها می او میر یوسف علی و میر نصرت الله ولایت
 رستاق و قنده غن و بدخشان را با التویه بین خودشان تقسیم نموده اند شاهزاده حسن حکومت فیض آباد را
 داشت میر یوسف علی حاکم رستاق بود میر نصرت الله حاکم قشم بود کاغذی بشاهزاده حسن نوشتم و توسط
 یک نفر نوکر خود میر علم نام نزد او فرستاده او را از رود خود بخواجه گلگون اطلاع دادم البته مطالعه
 کندگان بخاطر دارند که این میر برادر پدر زن می باشد بعد از فرستادن مرا اسد مذکور عازم سوچه
 که یکی از قلعه جات کناره حیون در مقابل رستاق میباشد گردیده بعد از مسافت دو روز وارد این
 قلعه شده روز سوم از رود حیون عبور نموده وقت شام داخل قلعه از خاک رستاق شدم شاهزاده حسن
 اظهارات مرا بطور دوستانه پذیرفته قاصد مرا حبس نموده بمن نوشت از رود حیون عبور نمایند زیرا
 که عهد کرده ایم اگر پای شما که افغان هستید یکی از قطعات خاک ما برسد قطعه مذکور را که نجس شده
 است با شما از ولایت خود خارج خواهیم نمود مرا اسد مذکور در این قلعه بمن رسید بقراردیل جواب نوشتم
 دای احمد نام در ما سپاس تو را و برادر نات را چندین سال پرستاری کردم با خانواده نامرد شما
 وصلت نمودم بخمال اینکه در وقت لزوم بدر من خواهید خورد حال می بینم اشتباه کرده ام از طینت صلی
 شما اطلاع یافتیم اگر از مرگ می رسیدم تا اینجا نمی آمدم ^{ای} نامرد فردا معلوم خواهد شد از ماد و نفر کلام
 یک پرزور تراست همان شب شاهزاده حسن هزار سوار مقرر داشت که کنار رودخانه که در آنجا بود
 محافظت نمایند که من عبور کنم وقتی هوا خوب تاریک شد میت نفر از غراد لهای من از این طرف
 رودخانه بطرف آنها کلوله انداختند سوارهای مذکور بخمال اینکه با جمعیت زیادی هستیم که میخواهیم آنها
 حمله نمایم فرار نمودند و شش نفر از آنها بچنگ ما اسیر شدند من قضا صد سوار بجهت جنگیدن و ده سوار
 بجهت برداشتن بیدتها و غیره با خود داشتم و روز بعد ماد و زده سوار دشمن متقابل میشدم اگر چه

میدانستم شخص بر قدر شجاعت زیاد داشته باشد نتواند بمقابل این قدر لشکر زیاد کاری ابریش برود ولی چون
خود را در راه خدا اینچو استم بهم آیات قرآنی را که خداوند مجاهدین و عده فرموده است در نظر داشتم و هر آن
نفر و یکمیلون بجهت من تعادتی نداشت عشق خدا در قلم بود بجهت همان عشق میبگفیدم و از این منی خوشحال
بودم که فردا در راه خدا کشته خواهم شد میدانستم اگر از این معرکه جانم سلامت بیرون رود امانی بدخشان
دقه غن مرا خواهند کشت و اگر از دست امانی بدخشان دقه غن هم نجات یافتم باید باشکر نکلیس مقابل
شوم جلوه تمام این مخاطرات را در نظر داشتم هیچ امید زندگی نداشتم ولی میدانستم اگر قادر مطلق نخوا
شخص عاجزی را محافظت نماید شخص باید از تمام دنیا پاک نداشته باشد تا ایند رج قوت قلب داشتم
که اگر باشکر تمام دنیا مقابل شوم آنها زیر پای من مثل مورچه خواهند بود این اظهار را بعد خداوند فرمایم
اظهار شجاعت نیست فقط شوری بود که خداوند بمن داده بود میخواستم تمام مسلمانان صریحاً بر چه برسم
آمده بگویم و این تجربه ایست که بجهت من حاصل شده است که اگر آنها هم در راه خدا اهلشان صاف
باشد خداوند در امورات کامیابی بآنها خواهد داد و نتیجه اعتقاد من این است که امر و زپادشاه بستم
صبح روز بعد توکل بر خدا نموده روانه شدم که باشکر شانزده حسن رو برو شوم بعد از طی مسافت سه
فرسخ دیدم لشکر دشمن که تعدادشان دوازده هزار نفر بود و دوازده میدق با خود داشتند بطرف ما
میآیند و هیکه بفاصله ربع فرسخ از یکدیگر دور بودیم معلوم شد دشمن متدرجاً با طرف پراکنده میشوند مثل
ایکه آنها را دیو زده باشد هر چه فکر میکردم نمیفهمیدم چه واقع شده در این بین دیدم جمعی از سوارهای میر
بدخشان که پسر عسوی شانزده حسن بود از طرف دیگر بگیرکنان میآیند سوارهای خود لقم ایستاده
باشید خودم با چند نفر سر کرده جلورفتم که از خیال سوارهای مذکور مطلع شوم وقتی بآنها رسیدم گفتند
سلام عبد الرحمن خان آمده ایم گفتیم اگر شما از او اطاعت دارید باید متدرجاً دست و دست نزد او بیایید بعد
آن چند نفر از سر کرده های خود مشتجب نمودند که با من بیاید آنوقت بآنها گفتم من عبد الرحمن خان بستم خیلی
مستجب گردیده بمن سلام دادند و از من پرسیدند آیا میل دارید از لشکر شاهزاده حسن تعاقب نموده آنها را
قتل برسایم لقم من نیامده ام مسلمانان را بقتل برسایم بلکه برای جهاد آمده ام و بآنها گفتم اگر این سوارها

فصل ششم

هزار میکنند دوست شوند من همه آنها را با خود میبرم که بخالفت انگلیس با بختیم پس از آن وانه شهرستان شد
 در قلعه میر که خارج شهر میباشد منزل نمودم و از شهر سرگردا با باد ایا و اظهار است
 بملاقات من آمدند آنها را مخرج نمودم آنها هم صادقانه بیعت مرا قبول کردند شخص حافل گفت خواهد شد که
 چگونه در یک روز قلوب این بیست هزار نفر را بدست آورده ام زیرا که قبلها در دست خداست و در آن روز
 خداوند قبلها را بطرف من مایل نموده سر کرده ها و انالی انجامیش خودشان مجلس تشکیل داده تحایف
 بجهت من آوردند من با آنها حکم دادم در ظرف چند روز و هزار سوار و یک هزار پیاده رویت حاضر نمود
 سر کرده کی میر با بیک آنها را بغض آباد نفرستند این حکم مرا اجراء داشته دسته مذکور با قاصدی که من
 او را فرستاده بودم و شاهزاده حسن او را جس کرده بود حرکت نموده بطرف فیض آباد رفتند گاهی بهم متوسط
 قاصد مذکور بمضمون ذیل فرستادم زای اهل اسلام من نیامده ام با افغانها که اهل اسلام و پیشانی جنگ
 نمایم بلکه بجهت جهاد آمده ام لهذا لازم است همه شما از من اطاعت نمایند حکم من از جانب خدا و رسول
 ما همه بنده خدا هستیم و همه ما مکلف بجهاد هستیم انصاف کنید مسلمان چون امید داشتم که آنها دوست
 با من پیش خواهند آمد لهذا این مراد را بعنوان عموم انالی انجام فرستادم و نیز مراد را سر کرده ها و میر با
 نوشته میر با بیک سپردم مضمون این مراد چنین بود (میر شاهزاده حسن و سر کرده ها و انالی فیض
 آباد بدانند من آمده ام مملکت افغانستان را از دست انگلیس و متخلص نمایم اگر در این اقدام خود با برامی
 کامیاب شدم فهما و الا باید جنگ نمایم همه شما میرستید نباید بگذرید ولایات اهل اسلام بتصرف انگلیس
 بیفتد اگر آنها ولایات ما را بگیرند عرض و ناموس ما بر باد خواهد رفت انالی دنیا هم خیال خواهند کرد میر با
 و غیرت ندارند و بسبب نفاق ولایات دین خود را از دست دادند ای میر با نصایح مرا بپذیرید اگر شما این
 بحرف من ندیدید صریحا تکلیف من این است که با شما مثل کفار جهاد نمایم رای خود را مستقیم نمائید یا اینکه
 حامی دین خدا و نمیر باشید با بجهت جنگ با من حاضر شوید) سر کرده ها و انالی انجام اسلحت مرا مطالعه
 نموده نزد میر خود رفتند گفته بودند کار صحیح این است که از من اطاعت نمایند و نگذارند ولایات آنها دست کفار
 بیفتد ولی میر آنها جواب داده بود که من با حکام کشمیر دوستی دارم از این که بیک نفر مسلمان مطیع شوم انجام میبرم

سر کرده

سر کرده ما گفته بودند اگر ما می دانستیم شما از هند و پاریس و اربد هرگز شمار حکومت خود انتخاب نمی کردیم حال آنکه
 بهر زودی که ممکن باشد بشیر قشربید لهند میردیوانه از راه چترال و لداخ با عیال و اطفال خود بشیر رفت و
 طولی نگذشت فوت شد عیالش سمیعت مانند امانی انجام مطیع من شده بعد از چند روز کاغذی بمیر سلطان مرزا
 میرفته سخن نوشتیم که آمده ام ننگت افغانستان را از دست انگلیسها تخفص نمایم آیا مرا میگذارد یا نه از ولایت
 شما عبور نمایم و مرا به پول لشکر خود مدد خواهید داد جواب نوشت ما قدرت نداریم بجای آنکه انگلیسها برنجیم
 یا آنها را از خود برنجاییم لهندا میخوانیم شما را بگذاریم از ولایت ما عبور نمایند من نوشتیم از این اراده که دارید
 معلوم است با کفاح دست شده اید پس باید با شما جهاد نمایم ولی تو انستم خیال او را تغییر دادم لهند
 میگذارد قهجات بعنوان عساکر ملج بقرا ذیل نوشتیم (ای امانی افغانستان شما اطلاع میدهم که من عازم
 پنج شده برستان رسیده ام لکن میر سلطان مراد میگذارد و میگوید با شما سخن شوم) این قهجات را بتوسط
 شخصی که مجلس مجلس درویشی بود فرستاده و با دو دستور العمل و ادم این قهجات ادر مساجد و معابر
 و سایر خانها میگذارد و امانی اینجا خودشان این قهجات را دیده از طرف من کار سلطان مراد را خوانند
 ساخت در این موقع باید از حالات بدخشان شرحی بیان نمایم چنانچه قبلا اظهار داشته شد بهر عموهای خود
 سردار سردرخان و سردار آخو خان فخر مقرر و شصت لوله تانک و تپاله پر و دو هزار فشنگ داده
 بودم و نیز قوشجانی بعنوان مردم ترکمان بتوسط آنها فرستاده و دستور العمل داده بودم که اگر تسبیح
 عازم ترکستان شوند باید تصریح نمایند که شخصی موسوم بغلام حیدر خان از طایفه دودک در زمان شیرخان
 منصب کرنلی ارتقا یافته در مایه محمد یعقوب خان سرلونی کیوناری را بمسئولت سفارت بکابل پذیرفت غلام حیدر
 خان را فرمان فرمای پنج مقرر داشت این غلام حیدر خان در این ما موریت تازه خود خدیرخان غزلستان
 حاکم شیرخان و غلام معزالدین خان ناصری را حاکم سمرقند و حاکم بچه مقرر کرده بودند وقتی بهر عموهای
 محمد سردرخان و آخو خان و عبدالقدوس خان وارد ترکستان کردند غلام حیدر خان ده سه هزار سوار غزلستان
 بدون اطلاع مردم مخفیانه فرستاده که آنها را دستگیر نمایند بهر عموهایم قبل از وقت مطلع شده چون قوه
 نداشتند راه فخرالده شده بطرف شیرخان فرستند ازین راه بجاکم شیرخان که عربباش بود کاغذی

بصورتی که در این کتاب در این باب است



نوشته و احتمال دارد حاکم مذکور بانها امید مدی داده باشد چرا که وقتی اینها وارو شبرخان شدند از شب
 خبی گذشته و تاریک بوده است سردرخان اراده کرده بود شبرفته حاکم را ملاقات نماید برادرش
 مشارالیه را از این اقدام معتضانه منع کرده بودند ولی مصیحت یکفر نوکر خود شبرت علی نام عمل نموده
 گفته بود مرا بگذارید بقلعه بروم و الا شمارا بگلوله خواهم زد علی بندها مشارالیه و نوکرش تنها بقعه رفتند
 بدروازه تهر وارد و در وقت الباب کردن پذیرسیده اند کیستید جواب داده بود کاغذی از خبرال غلام
 حیدرخان بجهت حاکم شبرخان آورده ام فوراً اینها را داخل دروازه نموده اند ولی غراول سردرخان
 شناخته از او پرسیده بود مقصود شما از داخل شدن شبرچیت مشارالیه از اراده خود او را مسبق
 نموده فراول گفته بود از اینجا برگرود و الا حاکم شمارا دستگیر خواهد نمود و اگر فردا با سوارهای خود بیاید
 من و امانی اینجا شما اطاعت خواهیم کرد از اینجا نیکه ضمناً سردرخان شنیده بود بدخشان را گرفته ام
 اعتنائی باین حرف نگرفته گفته بود حاکم اینجا مرا دعوت نموده است میروم دست پامی اورا بوسید
 با و اطاعت نمایم خلاصه همینکه نزد حاکم رفت دست پامی اورا بوسیده با و اطاعت نمایم خلاصه
 سردرخان را بسته تحت الحفظ توسط یکفر کریمیل و سوارهای او مشارالیه را نخبه خانه از راه دشت ارز بظرف
 مرار شریف نزد غلام حیدرخان فرستاد این سوارها با اسیر بدعت خود طلوع صبح واروده وادی
 شده پیشتر یکفر قاصد را نزد غلام حیدرخان فرستادند که از این مقرر با و اطلاع بدد خبرال مذکور بهر
 خود مصیحت نموده رایشان بر این قرار گرفته بود که بهتر است فوراً سردرخان را از میان بردارند زیرا
 که اگر طایف که مستان و اوز بگیه از درود او در شبرخان مطلع شوند بیم اعتقاشی است بر حسب
 مصیحت غلام حیدرخان و زیر خود رضوان نامی را با یکفر از امانی در مار غلام معتزالدین نام مقرر است
 که سردار مذکور را مقول نمایند مشارالیهم اجرای این حکم را نموده شس سردرخان را زیر دیواری درو
 وادی مدفون داشته سر اورا بثبوت اینکه حکم را اجراء داشته اند نزد غلام حیدرخان برودند در این بین
 عبدالقدوسخان و اتحق خان بدون اینکه خبری از سردرخان تحصیل نمایند بطرف میمنه رفتند و الی میمنه
 موسوم بدلا و رخان مطلع شده بر عایای ترکانه دستور العمل داد اینها را دستگیر نموده نزد او برده

دست پامی اورا بوسید



که کمانه را این امر استماع نموده گفتند اینها سپه عمومی عبدالرحمن خان میسبا تا جان در بدن دارم در خدمت
 او حاضریم و دو هزار خانوار در این سردار با جمع شدند از آنجا که حاکم میمنه مایل بود اینها را دستگیر نماید آنها
 ترغیب بر رفتن برآه نمود که در آنجا محمد ابوجان آنها را گرفتار نماید خدام حیدرخان بعد از رسیدن سرسره
 خان سلطان مراد نوشت لشکر من سرور خان را بقتل رسانیدند امیدوارم شما هم همین کار را بکنید
 خان خوابید کرد یا اورا مجوسانزد من خوابید فرستاد ولی سلطان مراد جواب داد چون عبدالرحمن خان
 در بدخشان است دستم از او کوتاه است البته مطالعه کنندگان بخاطر دارند که میربابا را بغیض آباد فرستاد
 بودم پس از چند روز بشمار الیه نوشتم بالشکر ترکستان مراجعت نمایند و لشکر را یکجا نموده بامیر بامی قی
 عن که میخواهند اهل اسلام در دنیا ترقی نمایند جهاد نمایند میربابا جواب داد بهتر است شما بغیض آباد بمانید
 تا خود را با اهل اینجا بنمایند بعد از آن عازم قندهار شویم لکن امیر محمد عسکر را که حاکم رستاق مقر داشته
 بودم با بعضی سرکرده ها و دو هزار سوار با خود برداشته فوراً حرکت نموده وارد بمقام موسوم به ارگوشه
 در آنجا اقامت نمودم شب وقتی خوابیده بودم قوه چی مرابیدار کرده گفت شخصی نیم برهنه که دیوانه معلوم شد
 میخواهد نزد شما بیاید شخص مذکور را احضار نمودم مشار الیه کاغذی بمن داد که مضمونش این بود دستگیر کنید
 اینکاغذ هم کتیفه آجر افغانی میسباشم و شنیده ام میربابا خان با چند نفر سرکرده های بدخشان در برخواست
 نموده است که شمارا اسیر نموده نزد نظایرها بفرستند که بعد از حکومت بدخشان در خانواده آنها باقی
 بماند محضاً بغیض آباد بنایند من خیلی پریشان شدم و تمام شب در خیال بسر بردم صبح میرمحمد عمر را با
 سرکرده های رستاق احضار نموده با آنها مشورت کردم مشار الیه پس از ملاحظه کاغذ گفتند میربابا شخص
 نامردنک بجرامی میباشد شک نیست حرف تا جر صحت داشته اظهار او مقرون بصدق باشد میرمحمد عمر
 من همیشه بامیربابا دشمنی دارم لکن بغیض آباد نخواهم آمد کفتم اگر میخواهید مراجعت نماید مختارید زیرا که کسی
 از میربابا ندانم بنابراین میرمحمد عسکر اجازه دادم سوارهای خود را برداشته برستاق مراجعت نموده بخا
 محافظت نمایند و نیز سردار عبدالرحمن خان را هم با او فرستادم که ضمناً مواظب حرکات مشار الیه بود
 بمن اطلاع بدهد و خودم توکل بر خدا نموده عازم فیض آباد شدم بعد از طی چند فرسخ کوه موسوم بزرگان
 رسیدم

دیدم شش هزار سوار بر کرده کی میر با با طرف ما میانید سوارهای خود حکم دادم بایستند که تمام خودم جلوس
 اگر شما دیدید سواران نسبت بمن خصما حرکت نمودند باید شما شلیک نمایند بعد اسب تاخته جلوس رقم دیدم بطور
 گرمی از من پذیرائی کردند سوارهای خود اشاره کردم آمدند بمن طحی شدند متفقاً صحبت کنان روانه شدند
 سوارهای فیض آباد کتقم شنیده ام شما سوارهای خوبی هستید میل دارم است تا سخن شما را بر بیستم سوار
 مذکور مشغول اسب تاخن شدند من بزبان افغانی برسد انان خود کتقم دور میر با بار اگیرید بیان قسم میر کتقم
 و میر با بار در وسط ما بود تا اینکه وارد فیض آباد شده به بهر انان خود حکم دادم که قلعه را متصرف شوند و سوار
 تقاولی دروازه مقرر کردم بعد از سه روز کاغذی از غلام حیدر خان میر با بار رسید که چرا مرا اسیر کرده
 و نزد او نفر ستاده است کاغذ دیگری بهم از امیر نجار با خلعت چهار اسب براق طلا بشماره
 رسید امیر نجار نوشته بود خبرال غلام حیدر خان هو خواه من است و تمهید کرده است این ولایت بزمن
 بسار و لهذا باید فوراً عبد الرحمن خان از روسیه فرار نموده است بر کس اورا بقتل رساند قصاص نخواهد
 داشت میر با بار که معتقد بخدا بود و فقط معتقد مردمان متمول و اموال آنها بود امانی بدخشان را بنحافت من
 اغوا میکرد روزی آمد گفت بیاید بشکار برویم که اینجا کبک زیاد است قبول کردم ولی از او پرسیدم چرا
 فرار شده است شکر چه وقت حاضرند با من بروند جواب داد باید بیست هزار اشرفی بمن بدهید تا بروم رشو
 بدبسم که لشکر حاضر شود کتقم پوئیکه دارم بجهت خرج جنگ با انگلیسها نگاه داشته ام و سوارهای که رشو کرده
 و بجهت خدمت با من بیاید لارم ندارم زیرا که فعلا ده هزار نفر امانی قه غن و ده هزار امانی رستان و دو
 من جمع شده اند و همچنین وارد کابل شوم هزار مردم افغانستان با من طحی خواهند شد در واقع صد و بیست
 میر حسن خیال میکرد و پراطلا میباشند پراز قنک بود و این وقت در همه دنیا فقط دارای یک هزار اشرفی
 بودم خلاصه تنیه شکار دیدیم ولی چند نفر از بدخشانها را متنبه نمودند که میر با با نسبت بشما خیال خیانت
 دارد و با پرو سر کرده های خود فرار داده است فردا شمارا دستگیر و قتل رسانند پس از اجتماع نفره
 بی نفر انان خود حکم دادم با من بشکار بیایند و بانها دستور العمل دادم مواظب میر با با بوده حاضر
 شلیک باشند ولی تا من قنک خود را بطرف میر حرکت ندادم شلیک نمایند پس از دادن این دستور عمل

با تفاق میربابا عازم طرف کوه شدیم وقتی بامی کوه رسیدیم دیدیم پانصد سوار مسجد با من مچی شدند پیاپی
 میربابا هم مثل اینکه بجنگ میروند مسجد بود چون کبی دیده نسید میربابا که طرف دست چپ من بود کفتم وقتی آن
 بدخشان حرکت کردم شنیدم شما خیال دارید مرا اسیر نموده نزد انگلیسها فرستاد بماننا حسن خدمت بجای
 او رید اگر این حرف صحت دارد از این موقع بهتر دست شما نخواهد آمد بعد تفنگ خود را بطرف سینه میربابا
 حواله نمودم و بیت نفرار هم از آن من تفنگهای خود را بطرف هم از آن میربابا حواله کردند هم از آن میربابا ترسید
 فریاد کشیدند ما را انگشید ما که میر خود را میخواهیم شما او را بر ما میر قسار دادید از این اظهار سواران نسبت
 میربابا راضی شده دیگر اقدامی نگردید بشهر حاجت نمودیم بعد از سه روز ایشان عزیز را یکی از سرگروه های
 رستاق بود فرستادم میربابا را دعوت نماید که بیاید امشب با یکدیگر بنخوش گذرانی مشغول شویم میربابا
 بهراه سیصد نفر مسلح بمنزل من آمد ولی قسار و لهامی من او را نگذاشتند داخل شود و گفتند این حرکت
 معقولانه نیست لزومی ندارد این قدر آدم با خود داشته باشید سی نفر با شما داخل شوند سرزد کرد متغیر شده نسبت
 ما فغانها فحاشی نموده سوارهای خود حکم داد بقوه جبریه ارک را تصرف نمایند و بشیوچی خود حکم داد بشیو
 سلیک بشدگان میربابا دروازه اول را بقلعه گرفته قسار و لهامی من عقب نشسته دروازه دومی را مقفل
 نمودند یغفر از نوکرهای من دویده خبر آورد چه نشسته اید تباها شدیم من بالباس فراخ و کمر گشوده نشسته بودم
 خطایک شش لوله در جیب خود داشتم فوراً برخواستیم با هم از آن خود بطرف درب ارک رفته دیدم قریب چهار
 نفر اشخاص مسلح بیرون درب ارک میسهند بنوکرهای خود کفتم با اینقدر جمعیت جنگیدن ممکن نیست لهذا
 من بیرون رفته با مردم شامل میوم الر قبل ازین که مرا بشناسند توانستم کردن میربابا را اگر قتم سعادت خواهم
 ماند و اگر مرگشتم شمارا بخدا می سپارم خواه جنگید و خواه بجنگید خود دانید بعد از دروازه بیرون آمده
 لوله خود را زیر استین جیب خود پنهان نمودم خوشبختانه بدون اینکه مرا بشناسد از میان همه مردم گذشته
 نزدیک میربابا رسیدم از عقب کردن او را گرفته شش لوله خود را بشقیقه اش گذاشته کفتم حالا بگیر این
 بجان افغانیست که با او دشنام میدادی و زود باش شمیر خود را بینداز و الا شش لوله را خالی میسنا هم میربابا
 فریادی زده بنای عجز و لاله را گذاشته گفت شما شش لوله خود را بردارید من شمیر خود را می اندازم ولی

من کردن اورا بطور سخت چنانچه من نماندم بجزور شدیم خود را بر زمین انداخت گفتم کجا من خود حکم بده ار
 ارک خارج شود گفته مرا اجرا نمود من بزبان افغانی بگو که ای خود گفتم دروازه جلور اهرم متصرف شود انوقت
 بمیر گفتم من که شمار او دستاورد بخانه خود دعوت کردم شما چرا این طور عدوانه حرکت نمودید بعد از این
 انالی بدستان را مخاطب داشته گفتم آیا حاضر هستید بکک من بکنجه یا بکک این نام که گفتو اندوست
 خود را حرکت بدید مردم که دیدند میر آنها بقبضه اقدار من است گفتند بکک شما حاضریم لهذا با آنها
 حکم دادیم بخانههای خود مراجعت نمایند وقتی مردم قبول حکم را نموده متفرق شدند خودم میر را باده نصر
 سوار بخانه اش برده بیما همایش گفتم بجهت من شام حاضر نماید صبح روز بعد بارک مراجعت کرده
 بخونی استراحت نموده بجهت سلامتی خود شکر از خداوند را بجا آوردم در این ^{موقع} باید اظهار بدارم که میر
 و میر محمد عمر با یکدیگر فساد میورزیدند خیلی سعی کردم بین این دو نفس اصلاح نمایم و آخر الامر کار را پریش
 بردم و میر محمد عسمر با چهار نفر از غرض فیض آباد داده در خارج شهر بمقام موسوم به جوزن فرود آمد میر
 مشارالیه کاغذی بمن نوشته اظهار داشتند میخواهیم ثبوت این تجدید دوستی یکدیگر بعضی تعارضات
 بدیم و خواهش داریم شما در این مجلس حضور داشته باشید دعوت آنها را پذیرفته رقم و بین برود
 شتم در جلو ما یک کله قند بزرگ و دو باجه های شیرینی گذاشته بودند پس از اینکه میرا بعد از تعهدات دوستی
 بدوش یکدیگر خلعت انداختند میر با اطرا بمن گفت حالاکه ما دو برادر دست بدست دادیم میوایم این
 کله قند بزرگ را من خود تقسیم نمایم از اظهار مشارالیه دریا ققم مقصودش نسبت بمن است گفتم این کار
 جنبی مشکل است و حکم دادم کله قند را برید بعد از چند ساعت از نزد آنها پیرون آدم ولی پریشان بود
 که شاید بخالفت من مشغول اقدامات بوده باشند بر روز ناگهید در حرکت میکردم و آنها حذر میاوردند
 در این وقت رقه جاتی را که قبلا در پنج اقشار داده بودم بدست صاحب منصبان نظامی رسیده بمقام
 حیدرخان اطلاع دادند که میخواهیم بامیر سلطان مراد جهاد نمایم زیرا که مشارالیه دوست انگلیسها میباشد
 غلام حیدرخان خیال کرد که این بهانه خوبی بجهت متصرف شدن ولایت میر سلطان مراد میباشد و نیز
 کمان میکرد چون من هم بهین نزدیکی باستم خائف خواهم شد که مبادا لشکر او بمن حمله میاوردند و احتمال

دارد امانی بدختان مراد سیکر نمایند علیهذا سوار الیه میر برادر خود را با پنج فرج سیاده نظام و هزار و بیست
 سوار پنج باطری توپخانه (زیر باطری شش توپ سی عراده توپ می شود) بجنک میر سلطان مراد فرستاد
 وقتی این لشکر وارد تالخان شد سوارهای لشکر بین خودشان مذاکره کرده و دیده می گفتند باید میر سلطان
 مراد را بنیاد نمود زیرا که عبدالرحمن خان راه اندازید با شامل شده بجهاد انگلیسها برویم میر سلطان مراد
 از این قهره مطلع شده میربابا و میرمحمد عمر نوشت عبدالرحمن خان را بیشتر ازین نزد خود نگاه ندارد و الا
 از شما و من قافی خواهند نمود کاغذی بسم از میر سلطان مراد بمن رسید نوشته بود بقیه عن میاید حاضر
 از شما پذیرانی میایم چون در باب مراد که میر سلطان میربابا و میرمحمد عمر نوشته بود اطلاعی نداشتم از وصول
 این کاغذ خیلی متعجب شده خیال کردم میر سلطان در باب قفن من قبلا اعتراض داشت حالا چطور شده است
 قفسه تغییر خیال داده مراد دعوت می نماید چون حامل مراد دید من در سنگ افتاده ام صدق مطلب را
 بمن اظهار نموده قهره فوق بر بیان کرد کتمم حالا که چنین است بمن فردا عازم خواهم شد میر محمد عمر حاضر
 گردید ما من باید ولی میربابا گفت از عقب خواهم آمد میربابا حکم دادم بچاه را اسب با زین و براق و
 چناه تفنگ بجهت چاه نفر افغان که متدربا از شهر سبزه آمده بمن ملحق شده بودند با خودیا و رو بعد از
 دو روز عازم شده شهر بدخشان که موسوم بکشم است وارد شدیم درین راه بقلعه کهنه موسوم بقلعه حنجر
 منزل نمودم اگر چه فرستاده میر سلطان مراد اصرار داشت جلوروم من از رقن انکار نموده کتمم نمیروم
 تا میربابا و سوارهای رستاق آمده بمن ملحق شوند مقصودم این بود مسامحه نمایم تا میر سلطان مراد بجهت
 اینکه مرا معتقل کرده بود کاغذ بنیاد می شود بعد از شش روز خبر رسید میر سلطان مراد از لشکر پنج سنگت خود
 با عیال و میر سابقی قلاب فرار نموده است بعد خبر رسید اینها که فرار نموده اند بطرف ما می آیند و نزدیک
 میباشند از شنیدن این خبر سردار عبدالقده خان را با چهل سوار فرستادم که از جانب من از آنها استقبال
 نمایند وقتی وارد شدند با آنها تسلی دادم کتمم اگر با من بطور وفاداری خدمت نمایند بشما ازیت نخواهد رسید
 و با شما بطور مهربانی سلوک خواهم نمود و میر سلطان مراد وعده داد که وقتی با قدر خود رسیدم مجدداً
 حکومت قده عن را بتوفیق نص خواهم نمود و سوار الیه را با سردار عبدالقده خان و شصت سوار تالخان فرستادم



که از جانب من بروم همسنان و خاطر جمعی بر بند خودم هم فرما بعد از آنها حرکت نموده پس از دو روز وارد

تایجان شدم

فصل هفتم در باب رسیدن تحت سلطنت افغانان

در سنه ۱۲۹۲ هجری

و قیامت این واقعات در پیش بود غلام حیدر خان با نصف دیگر لشکر بلخ که بسبب کشتن سردار سردخان بر او
شوریده بودند مشغول جنگ بود مشارالیه با سه باطری توپخانه در سجده عراده توب (و سه هزار سواره نظام
و کله از پیاده ردیف بر تخته چل رفته بود شورشیان در قلعه تخت چل که پدرم و جدم امیر دوست محمد خان بنا کرده
بودند و در مدت خیال با تمام رسیدند بود محصور شده بودند حال آنجا پدرم که ایامیکه تقریباً دوازده سال
بودم در باب قلعه مذکور این مذاکرات را می شنیدم و در این موقع که چهل و سه ساله بودم مذاکراتی را که شده
بود چنین بخاطرم مانده مثل اینکه دیر روز شنیده باشم مقصود از بنامی قلعه مذکور این بود که اگر کوفتی کابل آرد
ما برود و پناهی در خارج لازم داشته باشیم بخت محافظت خانواده سلطنتی اینجا را حاضر داشته باشیم
از این جهت قلعه مذکور را خیلی خوب و محکم ساخته بودند غلام حیدر خان در خارج این قلعه وارد شده بشورشیان
که داخل قلعه بودند حکم بشلیک نمود ولی بعد از جنگ طولانی که بیچک از طرفین صرفه نبرد شورشیان با او
بند فریاد کردند ما باغی نیستیم ولی مخالفت غلام حیدر خان و غزلباشها میبکیم بسبب اینکه پسر پادشاه ما و شما
دروه وادی کشته اند ما باید بجانه داده سلطنتی خودمان و فادار باشیم از شنیدن این کلمات لشکر غلام
حیدر خان جنگ را موقوف نموده بخرال مذکور و غزلباشها حمله نمودند بخرال مذکور با دو دست نفر از همان خود
بطرف فرار شریف فرار کردند و لشکر آنها را تعاقب نموده چنان در تعاقب جد و جهد کردند که غلام حیدر خان
مجبوراً از رود و چون آرکند را بدو کشته بی بخارا فرار نموده عیال و اموال خود را بدست سربازان که است سربازان
اموال او و اموال غزلباشها را تاراج نموده عیالهای آنها را اسیر نمودند شورشیان و نفر از صاحب منصبان
مر از مجلس نجات داده بر خود سر کرده مقرر داشتند لشکرهای مقیم قه غن و شبرخان و سرپل و اعجاز و
از این واقعات مطلع شده تمام صاحب منصبانی را که غلام حیدر خان مقرر داشته بود دستگیر نمودند

من باشش برادرستانی دودن برار قسمی و اردو تالیخان شدم و سیکه لکر قندوز برادرزاده غلام حیدر خان و
 جزایهای او عهده نمود صاحب منصبان او که ریختند و برادرزاده و غلام حیدر خان خود را بکولوله زدند از شد
 آنها خود را اسوده نماید بعد ازین تمام عساکر نزد من آمده سلام نمودند من بجهه شکر بجا آورده لقمه ای
 قادری که این ولایت را از دست کفار نجات دهبی و قدرت باری کسانی را که با آنها بدست شده اند
 برهی و باهل اسلام معاونت نمائی ایقادر مطلق قوت دید قدرت تو میسب باشد وقتی این عساکر با من ملحق
 شدند سردار عبدالعزیز خان را با مراسلات نزد لشکر که در قندوز باقی مانده بود فرستادم و بجهت قادی
 آنها اظهار امتنان نمودم و بانها نوشتم که همه شمارا برادر دینی و اعضای خود میدانم و نیز نوشتم سردار
 عبدالعزیز خان را نزد شما فرستادم که از شما احوال پرسنی نماید و خبر سلامتی مرا بشمار برساند تا بلاقات یکدیگر
 برسیم زیرا که باید چندی در اینجا اقامت نموده تهیه آذوقه و پول بجهت خود نمایم خودم در تالیخان اقامت
 نموده سردار عبدالعزیز خان با این مراسله بطرف و در خانه قندوز رفت لشکر اینجا رسیدن کاخذ
 من خوشنود گردیده در اردو آتش بازی نمودند و بجهت اظهار شرف خود همانها داده بجهت خوشنودی
 روح مقدس حضرت رسول صختم گرفته از خداوند مسئلت نمودند که مسلمانهای افغانستان را اردو
 بکلیه نجات دهد و از خداوند درخواست نمودند که ما را بر اقلیها نصرت دهد یا قلوب آنها را بطرف ما
 گردان و مر اسله از لشکر مذکور بمن رسید که از ورود من تبریک گفته اظهار داشته بودند یا عین داریم
 خداوند با ماست و شما را فرستاده است که ما را از امانال شدن زیر پای صاحب غیر نجات دهد بجهت
 این رحمت خداوندی که قلوب اطراف من متوجه داشته است شکر کرده و در روز قطره میر با ما میر فیض
 آباد شدم ولی مشارالیه بر سید مر اسله بجهت او نوشته استفسار کردم چرا بمن ملحق نشده اید مشارالیه جواب
 نوشت احوال دیگر لازم نیست من شما ملحق شوم زیرا که شکر شما تسلیم شده اند جواب مر اسله او را نوشتم
 که باید نزد من بیایید و الا من نزد شما خواهم آمد مشارالیه با شکرهای خود مصلحت نموده چنین صلاح گویا
 باید با من ملحق شود و الا ممکن است لشکر فرستاده او را خراب نمایم لهذا مصلحت این اشخاص را
 نموده باشش برادرزاده همان خود در تالیخان من ملحق گردید روز بعد میر با با و میر محمد عمر و میر سلطان مرا

با سرگردانی آنها دعوت نمودم که بدر بار من حاضر شوند وقتی حاضر شدند آنها را مخاطب نموده گفتم شما میدانید حال
 من در این موقع چگونه است من برای جهاد آمده ام و لشکر با پول و آذوقه نذرند باید تمام حکم آنها را این مملکت
 بر حسب شئونات خودشان پولی بسیار نذرند و در جایا باید از سواران پذیرائی نمایند هر خانه باید یک راس گوسفند
 و یک کیسه کندم یا جو تقدیم نمایند بعد از آن دیگر هیچ رخصتی باینها نخواهم داشت و خواهش کردم تا فردا و اجازت
 این فقره را بدهند و آنها را رخص نمودم بعد از آن خان هم کاغذی نوشتم که بعد از حرکت شما بطرف
 میمنه اطلاعی از حالات شما ندارم مشوف خواهم شد اگر شما بجز شریف آمده از آنجا خبر درود خود را بمن
 نوشته اظهار داشت بجهت عساکر اینجا آذوقه نداریم در این بین پیام میرا و سر کرده با من رسید که خواهش
 شما را پذیرفته و فعلاً تمهید دیده ایم سیصد هزار روپیه تقدیمت شما بنمیرسیم و ملاحظه اینکه شما میخواهید با
 از جنگ دشمن خارجی نجات دهید حاضریم تا هر اندازه که ممکن باشد شما معاوضت و کمک نمایم اگر لازم بود
 بعد ما هم پول بجهت شما خواهیم فرستاد من حکم دادم قدری آذوقه با در قلعه خان آباد و قدری در نقاط
 دیگر حاضر نمایند و نیز برادر اتحق خان نوشتم اگر در آرزو هزار شتر نزد من بفرستید شترها را آذوقه با
 نموده نزد شما عودت خواهم داد در این وقت با جری یار محمد خان نام که از انالی تا شتر خان بود بعضی برآ
 بجهت من آورد و تحیر شدم که از میان همه این مردم چطور شده است که فقط همین شخص بجهت من تعارفات آرد
 است طولی نکشید در باقم که فرمان فسرهای سابقی بلخ لوی ناب نام چهار هزار سکه طلای روسی و دو
 هزار طلای بخارا ای و شصت هزار روپیه کابل و دو سزار بیت که هر یک صد روپیه قیمت داشت از خزانه دولتی
 غارت کرده بود با چند هزار شتر نزد این شخص سپرده است و این وجه را از خزانه بلخ برداشته بود تا جزی
 آمده بود که از این فقره بمن اطلاع بدهد مشا را لیه را با غلام خود فرامرز که حالا سپه سالار برات است شتر
 خان فرستادم که وجه مذکور را ضبط نموده نزد من بیاورد مشا را لیه رفته با این پول کراف سالما جرات
 نمودند روز دیگر اول نوروز بود من میمنت این روز حکم دادم شش هزار زن و دختر مت افغانستان را
 که در زمان وفات امیر شیر علیخان تراکه اسیر کرده بودند آزاد نموده آنها را با قوامان تسلیم نمایند قبل
 از اجرائی این حکم میرابا خان فرستاده های مرا جس نموده بین خودشان گفته بودند چون عبد الرحمن خان

نارنجی که در این کتاب است او را شکر کرده ایم که این کتاب را دیده بگویم این کتاب در وقت شاه داریه و سید چو سید و سید
 مهر وصال این را سید فرزند حرکت نموده است و در هزار شتر است
 در این کتاب

غریب با انگلیسها مشول جنگ خواهد شد بر گاه در راه نمودن این زینهای عاجزه مسامحه نمایم اینقدر از خود
 گرفتاری خواهد داشت که یادی از اینها نخواهد کرد و چند نفر از فرستاده های مرا که در این خصوص اصرار داشتند
 بقتل رسانیدند یکی از آنها خود را برودخانه انداخته آنها چنین گمان کرده بودند که در آب غرق شده است
 مشارالیه جان خود را کشیده بلباس درویشی خود را بمن رسانیده و اتمعات را اظهار داشت از شنیدن
 این قهره بی طاقت شده میربابا را با چند نفر از مشاورین او حبس نموده میرمحمد عسکری را حاکم فیض آباد و برادر
 او را حاکم رساق مقرر داشته مجددا حکم دادم اسیرهای مذکور را روانه نمایند و برادرهای عیال مرا هم
 که در سخنان مجبوس بودند روانه نمایند تمام این اسیرهای بیچاره را نزد اقوام آنها فرستاده خدارا شکر نمودم
 که مرا قدرت داد از ملت خود ملک نمایم روز بعد وارد قندهار شدم عساکر آنجا یکصد و یکتوب بجهت
 ورود من شلیک نموده از دیدار من خیلی مشوف شده دو سبت نفر صاحب منصبهای مرا که دشمن من
 بودند بچسور آوردند باین خیال که بجهت خوشنودی من آنها را بقتل رسانند من اجازه نداده حکم دادم
 آنها را روانه نمایند روز دیگر وقتی مشول دیدن سان توب خانه بودم شخصی نزدیک آمده سلام کرد و
 خود را بروی پای من انداخته تعجب کردم کیست او را بگند کرده گفت شدم که مشارالیه محمد سرور خان
 پسر ناظر جدید است که در سمرقند از نزد من رفته بود ابتدا مشارالیه خیلی اظهارندامت از حرکت خود نمود
 بعد از آنکه با و کفتم ترا بخشیدم گفت حامل مراد از کابل بجهت شما میباشم من بچادر خود در جهت نمودم
 مشارالیه گفت از طرف سفیر انگلیس بجهت شما کاغذی آورده ام و از گوه بند و کفش که در آنجا سردی
 برف زیاد بود عبور نموده ام مراد فرور اگر فقه شودم مضمونش بقراردیل است دوست محترم من
 سردار عبدالرحمن خان بعد از بیعتات رسمیه و آرزومندی فرموده سلامتی شما اظفار رحمت افزای شود که
 دولت انگلیس از استماع ایند شما سلامتی وارد قندهار شده اید مشوف هستند و خوشنود خواهند بدینند
 شما از روسیه بچشم حرکت نموده اید و اراده خیالات شما بجهت دوست شما گریفن صاحب بچون
 این اوصل مذاکرات من با دولت انگلیس بود خیال کردم صحیح نیست بدون مشورت با عساکر خودم جواب
 این مراد را بدم و از اشخاص مفیدم داشتم که شاید بگویند اسباب چنین دارم که مملکت آنها را با انگلیسها

تسلیم نمایم و این فقره باعث تمامی من خواهد بود و نیز دست آمده است که تو انیم بفرم در باب
 مرادوات خارج ملت من تا چه اندازه اقدار من خواهند داد لهذا مرسله مذکور را با او از بند بجهت
 خودم قرائت نموده کفتم مشوف خواهم شد اگر سر کرده ما در نوشتن جواب این مرسله با من معاوت
 نمایند زیرا که میخواهم بدون اینکه قبلاً با دوستان تازه خود مشورت نموده باشم اقدام در کاری بنمایم
 و از همه شما خواهش نمودم در نوشتن جواب بهر ای نمائید و در روز مهلت خواستند روز سوم تقریباً یکصد
 کاغذ نوشته نزد من آوردند مضمون بعضی از این قرار بود (ای ملت انگلیس باید از مملکت ما خارج
 شوید یا شمارا بیرون خواهیم کرد یا جان خود را در زیر انکار خواهیم گذاشت) دیگری چنین نوشته بود
 (قبل از اینکه با شما مشغول مذاکره شویم باید غرامت خسارت ضرر ما یکصد افغانستان وارد آورده اید و
 دیگری نوشته بود (باید صد کرد و روپیه غرامت خراب کردن تو بهما و قلمه جات ما را بید و الا خواهیم
 گذاشت بکنفر انگلیس زنده بر پیاورد برسد چنانچه در زمان سابق چنین کردیم) یک نفر از سر کرده ما نوشته
 بود ای کفار خدا شما هندوستان را بکفر و فریب متصرف شده اید و حالاً میخواهید افغانستان را انیم
 قسم بهندوستان تحق نمایند تا وقتیکه قوه داشته باشیم دفاع خواهیم کرد بعد دولت دیگری مثل دولت
 روس با ما ملحق خواهد شد که بجای شما جنگ نمایم) خلاصه تمام این مخرقات از من آوردند
 همه را با او از بند خواندم بعد از آن اظهار داشتیم من هم جوابی در حضور شما نمیویسم تا شما خیال کنید قبلاً
 با کسی مشورت کرده ام کاغذ و قلمی برداشته از خداوندی که پروردگار همه مخلوقات است منت نمودم
 که بمن الهام نماید جواب سر اواری نویسم پس از آن در حضور هفت هزار نفر از افاضه و اوز بکت بقرارد
 نوشتم در این جانب سردار عبدالرحمن خان بدوست محترم خود کریفن صاحب نمایند دولت برطانیه
 سلام فرادان میرساند از وصول مرسله محبت امیر شما و از اینکه سالما وارد قوه عن شده ام اظهار مسرت
 فرموده بودید مشوف گردیدم در جواب سنوالی که فرموده داشته بودید که از روسیه بچه قسم حرکت نمودم
 اظهار میدارم که من با اجازه خیرال کافمان فرمان فرمای دولت روس از روسیه حرکت نموده ام و از
 من از این اقدام فقط این است که در این پریشانی و اشکالات زیاد از ملت خود بهر ای نمایم زیاده و اسلام

مراسله مذکور را با او بنده بجهت عساکر خودم قرانت نموده سوال کردم آیا جوابی که نوشته ام پسند دارید یا
 خیر جواب دادند ما حاضریم تحت فرمان شما بجهت حفاظت مذهب و مملکت خود جنگ نمایم ولی بنده اینم باستان
 بچه قسم باید مکالمه کرد بعد از آن بجد اورسول قسم یاد نموده اختیار کامل بمن دادند که هر چه مناسب بداند تمام
 و صدای خود را با چهار بار بنده نموده گفتند این مراسم که نوشته ام صحیح است و همه ما با این جواب
 متفق هستیم و قتی این جواب اینند مراسم مذکور را بجهت سرور و رخا نام مشارالیه بعد از توقف چنانچه
 از قندوز عازم کابل گردید من بهم با بسته کی بطرف چاریکار در حرکت بودم و ضمناً پیغام شفاهی بمصفا
 انگلیس متقیم کابل فرستادم باین مضمون که من بچاریکار میایم که با شما قراری در کار باشد بم در ماه جماد
 الاول ۱۲۹۶ که رفیق صاحب مجدداً کاغذی بمن نوشته سی نموده مراد او دارد بکابل رفته غنا سلطنت
 افغانستان را بدست بگیرم در ماه جمادی الثانی ۱۲۹۶ جواب مراد او را بقراردیل نوشتم دوست عزیز
 من از دولت انگلیس امید زیاد داشته و دارم و دوستی شما تصدیق صحت و اندازه خیالات مرا بنمای
 شما از عادات االی افغانستان بخوبی مطلع میشوید که حرف یک شخص تا زمانیکه با مطمئن نباشند که
 بجهت بهبودی آنها مذاکره مینمایند نمی ندرود مردم میخواهند قبل از اینکه بمن اجازه دهند عازم کابل شوم
 جواب سوالات ذیل بامداند و سوالات بقراردیل است

(۱) حدود ممالک من تا کجا خواهد بود

(۲) آیا قندهار به رسم داخل ممالک مذکور خواهد بود

(۳) آیا یک فرنگی یا انگلیس در افغانستان خواهد آمد

(۴) دولت انگلیس توقع دارند که ام دشمن ایشان را دفع نمایم

(۵) دولت انگلیس چگونه منافعی را وعده میدهند که بمن و االی مملکت من عاید دارد

(۶) در عوض چگونه خدماتی توقع دارند

جواب این سوالات را باید بت خود بدستم و قبلاً از ملت خود معلوم نمایم که تا چه اندازه میستوانم در این کار اقدام
 کنم آنوقت شرایطی عیناً نامه را که پذیرفتن و اجرائی آن ممکن باشد بصوابید آنها قبول خواهم کرد و ارضاء

امیدوارم که این وقت و من روزی متفق شده بشما خدمت نمایم اگر چه دولت انگلیس محتاج این خدمات نیست و با
 بازم احتمال دارد مواقع لازم فراهم آید) بعد خداوندی مردم دسته دسته میاند هم عهد مینده و حاضر بود
 همه گونه خدمات با جان و مال بنمایند لهذا تا زمانیکه این شیخ شیر و اردو چار یکار شدم تقریباً بیصد هزار خان
 جمع شده بمن ملحق گردیدند شکر خداوندی را بجا آوردم که این قدر مردم را تابع میل من نموده و همه بنیاد
 خیلی خوشنود و مشرف هستند که مرا پادشاه آتیه خود می گنجانند و همه وعده دادند که از روی اخلاص شما
 خدمت نموده با دولت برطانیه جنگ خواهیم نمود با نیزه لقمه لزومی ندارد و مخالفت دولت برطانیه نمیکند
 زیرا که انگلیس ما دعوت نموده اند قبول سلطت کامل را نمایم در ماه رجب ۱۲۹۲ هجری مجدداً اگر من صاحب
 جواب سوالات را بفرار ذیل فرستاد درین امر شده است که جوابهای دولت هندوستان در باب
 سوالاتی که نموده اید شما ابلاغ نمایم اولاً در باب اینکه حکمران کابل با دولت های خارجی چه مناسبات خود
 داشت چون دولت انگلیس اجازه نمیدهد دولت خارجی در افغانستان حق مداخله داشته باشند و دولت
 روس و دولت ایران قول داده اند که بکلی از دخالت در امورات پولتیکی امترا داشته باشند واضح
 است که حکمران کابل غیر از دولت انگلیس هیچ دولت خارجی نمیتواند روابط پولتیکی داشته باشد
 و اگر یکی از دولت های خارجی بخواد در افغانستان مداخله نماید که در مکرر بتجدیات بموجب نسبت
 کامل شود آنوقت دولت انگلیس حاضر خواهد بود از امیر افغانستان معاونت نماید و اگر لازم شود دولت
 مذکور را دفع نماید مشروط آنکه امیر مذکور در باب و ابط خارجی خود بصلاحت دید دولت انگلیس رفتار نماید
 در باب حدود مملکت افغانستان بمن امر شده است اظهار بدارم که تمام ولایت قندهار بحکمران مستقلی
 تفویض شده است غیر از محالات شک و سببی که بتصرف خود دولت انگلیس خواهد بود علیهذا دولت انگلیس
 خواهد بود علیهذا دولت انگلیس در این مسائل و در باب قرار داد حدود مغربی و شمالی افغانستان که با
 امیر سابق محمد یعقوب خان داده است نمیتواند تجدید مذاکراتی با شما بنماید با این مستقیات دولت انگلیس نیست
 که شما اقدار کامل و بیط خود را بر افغانستان چنانچه قبلاً امرای خانواده شما داشته اند مستحکم نماید و در
 تصرف راه دولت نمیتواند شما اطمینان بدهد ولی از اقداماتی که خودتان خواسته باشید بجهت تصرف

براه عمل آورید دولت مشارالیهامانعی ندارد دولت انگلیس نخواهد در امورات داخلی این مملکت دخالت نماید
 و این را هم از شما میخواهند که سفیریکه انگلیس باشد در هیچ جای افغانستان اجازه اقامت دهد مگر بجهت
 مرادوات متعارفی و دوستانه بین این دو دولت تجارقرین مصلحت خواهد بود که بر حسب قرارداد و کیفیت وکیل
 مسلمان از جانب دولت انگلیس در کابل اقامت نماید یکمفتم بعد حوجب مختصری نوشتیم ولی در باب مخفی
 داشتن قندار از مملکت افغانستان میباشد و بدون هیچ شهری افغانستان بقدر خواهد بود و توکل بر خدا
 نموده از حال کوهستان داخل چایکار شدم از اینکه تعداد زیاد از غازیها دور من جمع میشوند عساکر
 انگلیس مضطرب بودند سردارهای محال کوهستان و کابل و اشخاص دیگر که مخالفت انگلیسها میکنند هر روز
 آمده بمن طحی گردیده بمحمد میشدند و اشخاصیکه شخصاً نمی توانستند بیایند بوسیله مراسلات یا بوسایل دیگر
 مرادوات داشتند جاسوسهای من از کابل اطلاع میدادند که صاحب منصبهای انگلیس در باب خیالات
 من نسبت بانها متخیرند در ماه شعبان ۱۲۹۶ تمام سردارها و سرکردهای طوائف افغانستان پذیرفتند و اسم
 مراد داخل خطبه نمودند و مردم مشوف بودند که خداوند مملکت آنها را بدست حکمران اسلامی خودشان داد
 است گرفتن صاحب هم در کابل متعارن همین اوقات مجلسی منعقد است در حضور صاحب منصبان انگلیس
 و سرداران افغانستان امارت مراد اعلان نموده نطق پذیرایان کرده بود در وضع امورات حالت سردار
 عبدالرحمن خان را بجائی رسانیده است که مطابق میل و خواستش دولت انگلیس است لکن افرامندی
 هندوستان در حال دولت علیحضرت ملکه انگلستان و امپراطریس هندوستان مشوف استند که علناً
 نمایند سردار عبدالرحمن خان نوه امیر معظم مرحوم امیر دوست محمد خان را بامارت افغانستان بنشینیم
 و این قهره بجهت دولت انگلیس اسباب خوشنودی است که طوائف و سرکردهای آنها شخص ممتازی را از
 خانواده بارکرانی که مرد شجاع معروف و مجرب و عاقلی میباشد انتخاب نموده اند خیالات امیر معظم
 نسبت بدولت انگلیس بانها در جدوستی است و تا زمانیکه حکومتش ظاهر دارد این خیالات در مجلس نموده
 است اما دولت انگلیس باو خواهد رسید و بهترین وضعی که دوستی خود را نسبت بدولت انگلیس ثابت نماید
 این خواهد بود که بار عایای خود شش که با خدمت نموده اند بطور رافت سلوک نماید در همین ماه شعبان

کارهای این مملکت را در دست خود نگه دارد

لاکرم حاضر بودند و چایکار را با شای افغانستان

مصل مقیم

۱۲۹۲ عکرافا رسد بساج منصبان انگلیس مقیم کابل خبر رسید که لشکر انگلیس گت سختی از دست سردار محمد ایوبخان در میوند خورده اند از شنیدن این حرف کرین صاحب بلاد رنگ سوار شده بایکده سینه محضری از سوار نامه زد که تقریباً فاصله چهار فرسخ از کابل واقع است آمد که مرافقات نموده در باب حرکات آتیه خودشان مذاکرات نمایند سه روز در این مجلس طول کشید من از کرین صاحب خواهش نمودم قرارداد کند بایکدیگر داده ایم نوشته من به هر که بالای مملکت خود بنمایم مشارالیه کاغذ ذیل را بمن تسلیم نمود حضرت مستطاب فرمان فرمای هندوستان از شنیدن این خبر مشوق بهتقد که حضرت الای شهاب موجب دولت دولت بهیه انگلیس بطرف کابل روانه شده اید لهذا نظر بخجالات و دستاورد که حضرت الای شمارا محرک است بملاحظه فرماید که از تاسیس دولت متحده تحت اقتدار شما عاید سرداران و امانی این مملکت خواهد شد دولت انگلیس حضرت الای شمارا بامت امارت افغانستان شناسد و از طرف فرمان فرمای هندوستان اجازه دارم که حضرت الای شمارا مطلع نمایم که دولت انگلیس میل ندارد در امورات داخله حکومتی و لایا که در تصرف شما باشد داخله نماید و میخواهد نیز انگلیس سبب مغارت و بیسجج جایی داخله مملکت مذکور اقامت داشته باشد ولی بجهت سهولت مرادوات متعارفی و دوستانه چنانچه بین دو مملکت همچو باید برقرار باشد قرین مصلحت خواهد بود کینفر وکیل مسلمان از جانب دولت انگلیس بموجب قرارداد در کابل اقامت نماید حضرت الای شما خواهش نموده اند که خیالات و قصد دولت انگلیس را در باب حکمران گان نسبت بدول خارجه بجهت اطلاع شما کتابم قوم شود فرمان فرمای هندوستان بمن اجازه داده اند که شما اظهار بدارم از آنجا که دولت انگلیس قبول میکنند دول خارجه در افغانستان احترام نمایند واضح است که حضرت الای شما نمیتوانید غیر از دولت انگلیس با دیگر دولت خارجه روابط پستیکی داشته باشید و اگر احدی از دولتهای خارجه خواسته باشند در افغانستان دخالت نمایند داخله مذکور منجر تجاوز است بملکت حضرت الای شما کرده در انصورت دولت انگلیس حاضر خواهد بود با اندازه و طریق تعیین لازم بدانند بجهت دفاع داخله مذکور از شما ملک نماید مشروط بر اینکه حضرت الای شما در روابط خارجی خود بر حسب مصلحت دولت انگلیس صادقانه رفتار نمایند (کرین صاحب از من خواهش کرد قبل از اینکه صاحب منصبان

در امور استعانت افغانستان در امور استعانت افغانستان در امور استعانت افغانستان

انگلیس از کابل حرکت نمایند من کابل رفته با آنها وداع نمایم و نیز خویش نمود تهیه لازم بجهت حفاظت آنها
 سپا و مردم و تهیه آذوقه بجهت عساکر انگلیسی که قسمتی با جنرال رابرتس بقندهار و قسمتی با سرد و نالد استیوارت
 برپا و میرفتند بنمایم در این فقره قبول کردم که هر چه ممکن باشد کوتاهی نمایم و برای حفاظت انگلیسیها تا
 سرحد قشمیکه ممکن بود خاطر جمعی وطمینان دادم و بمشارالیه ققم خیال من این است جنرال رابرتس هر
 زودی که ممکن باشد روانه قندهار شود بعد از حرکت او کابل رفته از جنرال استیوارت وداع فرمایم
 نمود در اوایل ماه رمضان ۱۲۹۶ جنرال رابرتس از کابل با دسته از عساکر انگلیس عازم قندهار گردید
 سردار محمد عزیز خان پسر سردار شمس الدین خان را با چند نفر مأمورین دیگر که باشکر جنرال رابرتس تا
 قندهار میرفتند مقرر نمودم موافقت نمایند مردم در بین راه با اینها مخالفت ننمایند و آذوقه بجهت
 خودشان و مالهای آنها برسانند طوایف بین راه احکام مرا که مأمورین من با آنها ارائه داشتند
 اطاعت کرده در راه هیچ منایرتی نگردند لهذا جنرال رابرتس سالمآ و اردو قندهار شد و ایوبخان
 در اوخر رمضان ۱۲۹۶ شکست خورده بطرف هرات فرار نمود سرد و نالد استیوارت و کیرین صاحب
 هم از شیرپور در اوایل رمضان ۱۲۹۶ عازم پشاور گردید من چند دقیقه قبل از حرکتشان رفته با آنها وداع
 نمودم پانزده دقیقه مجلس کردیم در مجلس مذکور تعارفات رسمانه بین ما بعمل آمد و ملاقات ما دوستانه
 بود در بین مذاکرات قرار شد که سی عزاده توب از توپخانه افغانستان که در این وقت در شیرپور
 موجود بود بمن تسلیم نمایند و نیز تقریباً نوزده لک روپیه که انگلیسیها از بات مایات مملکت در زمان
 توقف خودشان اخذ کرده و بمصرف آذوقه لشکر و ساختن استحکامات رسانیده بودند بمن پس
 بدهند و نیز آنکه قلعه جات تازه را که انگلیسیها در کابل ساخته بودند خراب نمایند باین قسم جنگ ثانوی و
 دخالت انگلیسیها در کابل ساخته بودند خراب نمایند در افغانستان با ختم رسید مجدداً تحت و عنا
 سلطت افغانستان که از روی حب و نسب مذموب و استحقاق آن را داشتم بمصرف من آمد و انالی
 افغانستان از این معنی که مملکت آنها بدست پادشاه اسلامی خوشان آمده خوشتر بود و من هم
 خداوند را شکر می نمودم که این خدمت را بمن رجوع فرموده و قدرت داده است که امانی وطن خود را



از صد مانی که از حالت منشوخته مملکت ما بنا می رسید بر ما نام پس از این مشغول انتظامات و امنیت و ترقی مملکت خود کردیم و کار اساسی نبود

فصل ششم در باب انتظام امور است سلطنتی

پس از جلوس تخت سلطنت افغانستان و حرکت انگلیسها از کابل پای خود را بر کاب ترقی مملکت و انتظامات امور سلطنتی نهاده در هر شهری که در این وقت تحت حکمرانی من بود مأمورینی که حالابین می نامیم مقرر داشته در شهرهای بزرگ و معتبره اشخاص خبی با کفایت و قابلیت را مقرر نمودم و در شهرهای کوچکتر که کارها بالنسبه کمتر بود اشخاص با کفایت متوسط مامور کردم و این مأمورین تهرانی ذیل بودند کینفر حاکم باشی و اجزا کینفر قاضی با کینفر مفتی کینفر کتوال با جمیعت پلیس و اجزای اداره راهداری یعنی پاسپرد اداره تجارتی با اجزای مجلس تجارتی و اداره مالیاتی و در خروج ولایت و اداره مرکب و قوای عسکریه که بجهت حفاظت مملکت لازم بود احکامات تمام روسا طوائف ولایات فرستاده آنها را تحریک نمودم که مملکت را بحالت امنیت نگاه دارند و با امانی و اتباع این مملکت بطور مهربانی سلوک نمایند و اگر این قسم رفتار کنند در عوض توقع رفتار محبتانه و انعامات الطاف مولا که از من داشته باشند و در آخر کلام ما بنما اطمینان دادم که اراده و خیال من نسبت بتمه شما محبتانه و رؤفانه است در این وقت عیال و دو پسر خود حبیب الله خان و نصره الله خان را که در روسیه گذاشته بودم بانوگرهای محرم خود که نزد آنها فرستاده بودم طلبیدم و نیز اقوام خود را که در قندار بودند احضار کردم در ماه ذی الحجه الحرام ۱۲۹۷ عیال دیگری که دختر ملا عتیق الله صاحب اوده و مادرش یکی از اقوام من بودند نیز بروج نمودم این نیز بروج متوسط و در خانه عمومی سردار محمد یوسف خان فراسم آمد کوچکترین اولاد من محمد عسکر جان از بطن این منکوحه است در مدت عقلی تمام خانواده و عیال و مادر و خواهر و پسر و پسرهایم که سالهاست مرانیده بودند همه یکجا نزد من جمع شدند شکر خدا را بجا آوردم که این نعمت اقبال را بعد از اینکه تقریباً دو ازرده سال او را به بودیم



و زحمات زیاد و صدقات زیاد دیده بودیم بپا ارزانی نسزد نمود چون در مملکت حالت یابغی گری
 ظاهر بود جاسوسها و مفتشهای مخفیانه مقرر داشتیم که هر چه بین مردم واقع می شود بمن را پورت
 نمایند باین قسم با دلایل کثیره آنهایی را که وفادار و دوست بودند دریافتیم و با اینها بطور مهربانی
 سلوک نمودم ولی اشخاصیکه خیالات خصمانه داشتند و متحرک فتنه و فساد بودند کاملاً سیاست نمودم
 علاوه بر متعصب و روسای سرکش که با خانواده شیرعلیخان متوفی موافقانی بودند داشتند سر حلقه
 بدترین مقصران بودند با اینها بر حسب حرکات خودشان رفتار نمودم بعضی از آنها را از مملکت تبعید کردیم
 و بعضی بجهت حرکات ناشایسته خودشان بدترین سیاست ما رسیدند بجهت این اوقات بکار
 مصروف کار بود تمام مراسلات را بدست خود می نوشتم زیرا که در این کار ببردگیری اعتبار
 نداشتیم و دفتره خیلی اہمیت داشت که محتاج توجہ مخصوص بود از این جهت توجہ مخصوص خود را
 صرف این کار میکردم فقره اول این بود که پول نقد بجهت مواجب و لشکر و دیگر اخراجات
 دولتی موجودند داشتیم فقره دوم این بود که اسلحه و قورخانه و ذخیره جریبند داشتیم در فقره اول
 چنین اقدام کردم که ضربانخانه تاسیس نمودم که بتوسط مکنه های دستی فقره سکه میزدند زیرا که
 اینکار ما شینند داشتیم ولی حالاً خوش بختیم که مکنه با بجهت مکنه زدن بهمان وضعی که در فغانستان
 معمول است در ضربانخانه کلکتہ سکه شده بود پس حکم دادیم خود موجود دارم در موقع خودش در بنجاب
 کا ملائذ اگره خوہم نمود دولت انگلیس پولی بمن داده بود که در ضربانخانه کلکتہ سکه شده بود من حکم
 دادم که این پول را آب نموده صدی شش بیارم مس داخل کرده مجدداً روپیه کامل سکه نمایند
 و نیز بامورین خود حکم دادم که فقره از ولایت خود خریدہ و آب نموده مس زیاد می داخل کرده روپیه
 سکه بزنند باین قسم منفعتی حاصل نمودم و علاوه بر این حکم دادم بمالغی را که در زمان حکومت
 سابقه مردم فرض کرده بودند یا تاراج کرده بودند بخرانہ مسترد دارند و نیز بمالغ دیگر را که دولت
 افغانستان بجهت مخارج رسمی ما بنہا داده بود پس بدیند زیرا کہ این مبلغ ما را بصرفه خود نگاه
 داشته بمصارف دیگر رسانیده بودند بعد از این اعلان عمومی اگر مردم بولہائی پاکه دیون خود

سرد استند و بجهت ایند بقیه پول را از انجا صید میجو استند سرد دارند و وصول نمایم ما مورین مقرر
 داشته بانهاد دستور العمل دارم که مقروضین را مجبور نمایند قرض خود را بدهند و نیز محاسین را در
 محاسبات را ملاحظه نمایند و مواظبت کنند تمام مالیاتی که در محل باقی مانده وصول شود بجهت
 مملکت را از مخاطره اقباشش جنگ محفوظ بدارم حکم دارم ذخایر حربیه و آذوقه بقدر کفاف
 جمع نمایند و مال بجهت حل و نقل نه اقباع کنند و نیز خرید متعلق بساگر است مرتب نمایند باین
 قسم بجهت اتفاقی که بقته حادث شود حاضر بودم و بجهت شیرفت اشکال ثانوی چنانچه قبلا بیان
 داشته ام یعنی عدم ادوات حربیه هر قدر کارگر ممکن بود فراهم آوردم که تفنگ بسازند و توب
 و کلوله بریزند و فشنگ بادت بسازند چرا که در مملکت افغانستان ماشین نبود ولی کارخانها
 دستی که قدم تحت ریاست پدرم و نظارت خودم دایر کرده بود چنانچه قبلا در این کتاب مذکور
 داشته ام هنوز هم در کابل دایر بود ولی حسرتی بودند چون حالت کارخانها متعوش شد
 بود آنها را تجدید مرتب نموده وسعت دارم و نیز ما مورین خود حکم دارم هر قدر ادوات حربیه
 که بتوانند از امانی مملکت که اسلحه و قورخانه تاراج کرده بودند با بجهت فروش ذخیره داشته اقباع
 نمایند باین طور بعد از مدت قبلی که لازم شد بجهت جنگ با ایونجان بروم پانزده هزار کلوله با جنگ
 اگر چه تا اندازه معیوب و ضایع شده بود و نیز بیاع نمودم و نیز اسلحه و آلات حربیه هم بهین قسم
 این تدبیر بجهت مملکت خیلی نافع ثابت شد بعد مشغول انتخاب نمودن چند نفر صاحب منصب مطای
 ممتاز از عساکر شیر علیخان متوفی گردیدم و نیز تمام صاحب منصبانرا که تحت حکم من قبل از فراری
 شدن خدمت کرده بودند احضار نموده باین قسم لشکر زیاد و قوی در مدت قبلی تشکیل دارم هر
 قدیم را که در زمان شیر علیخان متوفی مروج بود که عفا سرباز میگردند متروک نموده قرار دارم هر
 مایل داخل شدن نظام و مایل خدمت نظام باشد بمیل خود قبول خدمت نماید در هر محلی معسکر
 هر فوج در میخانه مفتوح و دایر نمودم که سربازهای مریض و زخمی را معالجه نمایند و نیز مکاتب بجهت
 سربازان دایر نمودم بجهت حفاظت مسافرن مستحقین در راه با مقرر نمودم و بجهت مملکت خود طسینان

که بدون بیم در راهها عبور و مرور نمایند و هرگونه تسویقات با آنها نمودم که دخول و خروج مال التجار را
 ترقی بدیند مندرجین دولتی را مقرر داشتم که راهها را بسازند و کاروانها را بنا نمایند و همه قسم تقاضات
 لازم بجهت راحت و حفاظت مسافرین فراهم کنند تا مردم مزه حال و در امنیت باشند نمیتوانم
 مفصلا شرح بدهم فقرات مختلفه را که در شروع سلطنتم توجه خود را با آنها معطوف میداشتم بجهت اینکه
 حکومت مملکت تحت قواعد صحیحی باید قصه ذیل حالت دولت و ادارات لازمه آن را که قبل از من
 موجود بوده توضیح نمایم شخصی بخند نفر مستاجرین اجاره داد که باغی بجهت او بسازند پول مساعده
 هم بآنها داد و این شرط که باغ را تا فلان تاریخ با تمام برساند مستاجرین پول را بمصرف خود رسانیده
 از باغ بکلی فراموش داشتند بموجب قرارداد مساعده تمام کار بموجب اطلاع دادند باغ حاضر است
 و او را بیک قطعه زمین بیاضی بردند بموجب کفایت در این زمین بیسج اشجاری دیده نمیشود جواب دادند غیر
 اشجاری دیگر همه خیر تمام است بموجب کفایت بجهت مشروب نمودن باغ جوئی نیست جواب دادند غیر از
 مجرای آب بحد کار را تمام نموده ایم بموجب کفایت دیوار با طرف باغ کفایت که اشجار را از خرابی محفوظ
 بدارد تا مالها خراب نمایند مستاجرین جواب قبل دادند که فقط دیوار باقی مانده که کارش
 تمام شود بموجب کفایت زمین بسوزشتم هم نشده است همان جواب دادند که دیگر همه کارها را کرده
 اند فقط شخم مانده دولت افغانستان بعینه همان حالت داشت که همه چیز حاضر بود ولی مسرت
 لازم بود و وجود نداشت زانیکه مشغول ترقیب امورات کابل و سرحدات مشرقی و جنوبی افغانستان
 بودم سردار عبدالقدوس خان طوخی را بحکومت بدخشان فرستادم و پسر عموی خودم محمد اسحق خان را
 با سردار عبدالقدوس خان فرمان فرمای ترکستان مقرر داشتم که سرحد شمالی و مغربی افغانستان را
 مواجبت نموده بموجب دستور العمل خودم رفتار نمایند حدود جنوبی و مشرقی افغانستان بمصرف
 انگلیسها بود که سردار شیرعلیخان را اولی قندهار مقرر کرده بودند و خود انگلیسها هم بسنوز در قندهار
 بودند ولی بعد از چندی انگلیسها والی مذکور را از قندهار بکراچی فرستاده با دستم می دادند
 و در اواخر جمادی الاولی ۱۲۹۱ لشکر انگلیس قندهار را تخلیه نموده بمصرف من دادند لهذا بنجارا هم

نی از ولایات مملکت خود محبوب نمودم با جائیکه می توانم بفهمم جاییکه باعث تبعید والی شریعلخان از قندهار بکنگ انگلیسها گردیده است بقرار ذیل است (۱) محمد ایوبخان تهیه لازم در همراه دیده و قوای حربیه زیادی جمع آوری کرده بود که بقندهار حمله نماید و والی شریعلخان قوه کلنی داشت که با ایوبخان مقابله نماید زیرا که قبلاً بخانفت ایوبخان جنگ کرده بود کم قوتی او ظاهر شده بود (۲) جنایات اهالی قندهار و عموماً سایر جماعت اسلامی نسبت بوالی مذکور محبتانه نبود و مشا را لیه خیلی نامطبوع مردم واقع شده بود و همیشه بیم داشت که شورش برپا شود و در مخاطره کشته شدن بود (۳) من هم فراری در باب مجرا بودن قندهار از افغانستان نداده بودم و این کار را منضا نداشتم قندهار را خانه اجدادی خود و پای تحت بعضی از حکم انهای سابق مملکت خود میدانستم ولی در این موقع که انگلیسها از من خواهش کردند شهر مذکور را متصرف شوم در صورتیکه تردید زیاد و تسامح داشتم قبول کردم از کثیرت حالت خود را در قبول نمودن قندهار دوچار اشکالات میدیدم باین دلیل که میدانستم بدون اینکه ایوبخان مرا فرصت تهیه بجهت حفاظت آنجا دهد حاضر است بقندهار حمله نماید نیز میدانستم چون کابل پسوز در حالت انقلاب است و اگر بجهت جنگیدن با ایوبخان در قندهار از کابل حرکت ننمایم لابد تا چند ماه از کابل دور خواهم بود و در زمان غیبت من بجهت کابل مخاطرات فراهم خواهد آمد از طرف دیگر سلطنت افغانستان بدون داشتن قندهار مثل صورتی بود که مینی نداشته باشد یا مثل قلعه که دروازه ندارد و من شخصی نبودم که در انظار ملت خود چون دلم جزأت خود را جلوه دهم یا چنین بنمایم از غیظ و تضرع شدن پای تحت اجداد خودم ترس و بی داری دارم فوائد و ضررهای فوق را سنجیده دریا فتم که مخاطرات زیاد در پیش دارم با وجود این علی الرسم توکل بر خدا نموده قندهار را قبول کردم

و سردار هاشمخان را بحکومت آنجا فرستادم

(فصل نهم)
الحاق بهرات بسلطنت افغانستان

قبلاً چهار داشته ام وقتی تحت کابل جلوس نموده ام ابد راحت نداشتم برعکس دوچار اشکالات
 گوناگون بودم حالاً سختین جنگ سخت من بخالفتم توام در عایاد اهل و ظم شروع کردید هنوز خوبی
 در کابل ممکن نشده بودم فرصت تهیه نظامی نگرفته بودم که مجبور بر رفتن جنگ شدم بعد از اینکه
 محمد ایوبخان از انگلیسها شکست خورد همراهه را متصرف بود از همان روزیکه شکست خورده بود اوقات
 خود را صرف تهیه جنگ میداشت و جمعیت خیلی زیاد جمع نموده از همراهه بطرف قندهار و اشد
 چنانچه قبلاً بیان داشته ام این مخاطره در نظر بود ولی لابد بودم از اینکه دوچار آن شوم بعضی
 چیزها برای محمد ایوبخان فراهم بود که همه آنها با حالت من ضدیت داشت مشارالیه ادوات
 جرمه و اسلحه بهتر و شکر شیراز من داشت بر علاوه ملاهای جاہل بخالفتم من اعلان جهاد داده
 بودند و این کار بجهت بشیر قزلباش محمد ایوبخان خیلی مساعد بود اینها میگفتند من دوست انگلیسها شدم و
 و حریف من غازی میباشد محمد ایوبخان دوازده هزار سرباز تربیت شده تحت حکم صاحب
 منصبهای ذیل با خود داشت حسینعلی خان سپه سالار نایب خلیفه الله خان نایب سالار
 جمال باج محمد خان ولد ارسلان خان علیخان سردار محمد حسنخان سردار عبدالقادر خان پسر سردار
 سلطان جان نوه محمد عظیمخان سردار احمد علیخان پسر سردار محمد علیخان نورخان سردار عبدال
 السلام خان قندهاری قاضی عبدالسلام پسر قاضی محمد سعید محمد ایوبخان موسی جان پسر
 محمد یعقوبخان را با خودش بخان پسر شیردندان و چند هزار سرباز در راه گذاشته بود سردار شمس
 الدین خان و هاشمخان که از جانب من حکومت قندهار را داشتند اشخاص ذیل را بمقابل لشکر
 محمد ایوبخان مامور نمودند غلام حیدر خان طوخی سپه سالار سردار محمد حسنخان پسر سردار خوشدلخان
 قندهاری قاضی سعد الدینخان که حالا حکمران بهرات میباشد این اشخاص با هفت فوج پیاده
 و دو باطری توپخانه و چهار فوج سواره نظام و سه هزار سواره ولایتی و هفت فوج پیاده روین
 بطرف دشمن روانه شدند در اوایل خرب شده در محل موسوم بکاریز متصل کرشک متعلق شده جنگ
 سختی واقع شد و آثار فوج بطرف لشکر قندهار که خیلی شجاعانه میفکند ظاهر بود تقریباً تمام لشکر او

ابوبخان سگت خورده عقب نشسته و با طرف پراکنده شده بودند فقط شتاد نفر و ساسی سر کرده های
 لشکر محمد ابوبخان با دسته قبلی از همراهان خودشان در میدان جنگ باقی مانده بودند این اشخاص
 خال گردید بخت آنها امکان نداد و عقب نشسته جان خود را سلامت بدر بردند زیرا که تمام لشکر
 آنها متفرق شده بود لهذا تلفت شدند بهتر است بعضی در فرار گشته شوند بجای عاز جنگ نمایند
 تا گشته شوند بنا بر این همه آنها متفقاً بقلب لشکر قندهار حمله سختی برده مستقیماً بطرف سپه سالار
 و سعد الدین خان رفته و اینها از مشتکی صاحب منصبهای دلی سگت خورده بطرف شرف قندهار فرار نمودند
 از لشکر محمد ابوبخان سردار عبداللہ خان و چند نفر صاحب منصب دیگر در این جنگ گشته شدند
 و محمد ابوبخان آمده بدون مخالفت و جنگی شرف قندهار را تصرف نمود صاحب منصبهای من استخوان
 و غلام حیدر خان بطرف کلات علیجانی فرار نمودند و سردار محمد حسن خان
 که فرار نمود سردار شمس الدین خان در قندهار مسجد خرقه متحصن شد محمد ابوبخان بمسار الیه و عند
 داد که اگر از خرقه شریف پیرون آید در امان خواهد بود همیشه پیرون آمد او را نیز چوب اداخت پس
 از رسیدن خبر این سگت مجبور شد خودم عازم قندهار شوم پس بزرگ خود حبیب اللہ خان را
 حاکم شهر کابل و پروانه خان سپه سالار را بر سر کرده کی لشکر مقرر نموده روانه شدم تقریباً دو اردو به
 نفر لشکر با صاحب منصبان ذیل با خود داشتم غلام حیدر خان چرخنی سپه سالار که حال فوت شده
 است فرامر خان سپه سالار که حال در بهرات است غلام حیدر خان طوخی صاحب منصبان
 دیگر هم بودند که نوشتن اسامی آنها لزومی ندارد و تقریباً ده سوار نفر از انالی طوخی و اندر و طویف
 دیگر در راه قندهار بمخالفت لشکر ابوبخان که تعداد آنها تقریباً بیست هزار بود با من ملحق شدند چندین
 نفر از ملاقات قوامی مذہبی را امر کرده بودند که امیر عبدالرحمن خان کافر است زیرا که نایب انگلیسی است
 بعضی اشخاص میگویند محمد ابوبخان این ملا را مجبور کرده بود برخلاف میثان این فتوی را امر نمایند
 خلاصه بعد از مسافرت عابضانه چند روز بجله موسوم به تیموریان که تقریباً یک فرسخ از قندهار فاصله
 رسیدم محمد ابوبخان از اردوی خود که در محل موسوم بخیل ملا علم ربیع فرسخی قندهار بود حرکت نموده

بمشکر شهر قندهار عقب نشست در او آخر رمضان ششده دو لشکر در شهر کهنه قندهار مقابل شدند سبب چند فقره
 اشتباهیکه قبل از شروع جنگ محمد ابو بخان کرده بود لشکر او تا یکد رج در دل خود را باخته بودند اولاً از شهر قندهار
 ابداپرون نیساده که از لشکر من جلو گیری نماید و بعضی اینکه خودش من جمله نماید موقع حمله را بمن داد و ارا
 کار کم جراتی خود را بمشکر خود ظاهر نمود ثانیاً اشتباهش این بود که شهر قندهار را خالی گذاشت ثالثاً
 از قلعه جبل ملاحظه عقب نشست ابعاً از بدو جنگ تا خاتمه خودش در جنگ حاضر نمود و جنگ از روی کوه
 چهل زبیه که نیم میل از اردو دور بود ملاحظه میکرد و همه این اقدامات کفیی بود لشکر یانش دل خود را بازند
 چرا که ماننا ظاهر داشت خودش از داخل شدن در جنگ میترسید خامساً هفت هزار سوار از لشکر
 عقب کوه مذکور پنهان کرده بود تا در موقعیکه جنگ خوب مشعل شود بمشکر سواره خود حکم بفرستد بدو
 ولی مشارالیه این قدر ترسیده بود که لشکر سواره خود را بکلی فراموش کرده بود که از شروع جنگ
 تا آخر هیچ موقع جنگیدن بجهت آنها هم نیامد در حقیقت این لشکر سواره در طرف تمام مدت جنگ
 کوه بودند و خودش بکرتبه میدان نیامد که لشکر خود را دل داری بدهد با وجود این بعضی از اصحاب
 دلیر و سربازهای جنگجوی او خیلی خوب جنگیدند تو بخانه او هم که بالای کوه قندهار کهنه و در محل خیلی مستحکم
 منظم بودند خیلی خوب از عمده کار برآمدند تا دو ساعت کامل جنگ خیلی اشتداد داشت و معلوم بود
 فتح تا که ام طرف خواهد بود لشکر من از طرف یمن بسیار شروع بجنگ نشستن شدند ولی قلب لشکر
 خودم اینجا بودم بکیر از نفر سرباز فوج خاصه خودم بجلوم حاضر بودند و از حاضر بودن من قوت قند
 خوب میکنند این قدر مصروف جنگ بودند که از دلهای من هم بجهت جنگ جلور قند با من قنقیر
 مهربانی مانده بود در این موقع که بخوبی جلور قند بودیم اما ضعف بر لشکر محمد ابو بخان ظاهر گردید و چهار فوج
 پیاده لشکر من که در وقت شکست خوردن در کرشک محمد ابو بخان سلام کرده بودند تنبیر خیال دادند
 قبل از شروع سلطنت من رسم تمام لشکر تربیت شده این بوده است بهمیکه میدیدند یکطرف بطرف
 دیگر غلبه دارد طرف ضعیف گذاشته بصرف قوی فتح میشوند علیهذا این چهار فوج بهمیکه دیدند آثار
 فتح بطرف من ظاهر است تفنگهای خود را بر گردانیده بطرف دسته از لشکر محمد ابو بخان که با لشکر من

سخی جنگ میکردند شیک نمودند از طرف دیگر بمیکه شکر من چنین دید پیش رفته با تو بهما و تفنگهای خود کا
 بطرف دشمن شیک کردند شکر دشمن با طرف پراکنده شده محمد ایوبخان شگت خورده بطرف بهرات فر
 فرار نمود و قهقهه از کابل عازم قندهار میشدم بپیر در عبد القدوسخان دستور العمل داده بودم که از کابل
 بهرات برود چون خیالی داشتم که محمد ایوبخان یقیناً بهرات بطور مکنفی محفوظ نگذاشته است لهذا عبد
 القدوسخان با چهار صد سواره نظام و چهار صد سرباز نظام و دو عراده توپ کوهی فرابهرات حمیر
 لوی نایب خوشدخانی که محمد ایوبخان او را بجهت محافظت بهرات گذاشته بود دسته قلیلی را از بهرات
 دستاد که از شکر من در راه جلو گیری نماید ولی شکرش شگت خورده عساکر من بهرات رسید
 لوی نایب جرات اینکه از شهر بیرون آمده در جنگ شامل شونده است تبریرش این بود که هر روز
 چند نفر سربازی را خارج از شهر بهرات میفرستاد که با عبد القدوسخان بجنگند ولی آنها بدون اینکه
 جنگ نمایند بعد و سخنان اطاعت میکردند تیاریخ او اهل شعبان ۱۲۹۱ هجری عبد القدوسخان حمله سختی نمود
 قلعه بهرات را متصرف شد بجهت اینکه سردار عبد القدوسخان را بطلان کند که کنندگان معرفی نمایم اطفا
 میدارم در زمانیکه انگلیسها کابل بودند مشارالیه عازم تاشکند شده بود که من طعنی کرده ولی چون
 میخواستم عازم کابل شوم و قسمتی مشارالیه بسمرقند رسیده با دوشتم در آنجا مانده و منتظر ورود
 من باشد چنانچه در موقع دگر اظهار داشته ام که سردار محمد سرور خان و سردار محمد آق خان و سردار عبد
 القدوسخان را بجهت کارهای حکومتی تبرکستان فرستاد بودم اکنون سردار عبد القدوسخان یکی از
 نوکرهای موثق و معتد من است در عبد القدوسخان سپه سلطانه خان است که سلطان محمد خان
 برادر بزرگتر امیر دوست محمد خان بوده در راه بهرات خیر ایوبخان رسید که شهر بهرات از دست شکر
 او بیرون رفته و حالاً سردار عبد القدوسخان بهرات را متصرف میباشد لهذا ایوبخان بطرف خراسان
 فرار نموده بمشهد رفت من فرامرز خان را با سواره و پیاده و توپخانه بسپه سالاری مقرر داشته حکم
 دادم فوراً عازم بهرات شود و خودم در قندهار تهیه لازم دیده عازم کابل شدم یکی از طلبانای کار
 موسوم باخوند عبد الرحیم که نسبت کفر من داده بود در خرقة شریف متحصن شده بود حکم دادم سکت نا

پایگی مثل او نباید در حای مقدس مذکور باشد و او را از عمارت بنا سپردن کشیدند بدست خودم و او را گشتم بعد
 مراجعت از قندهار بکابل از حد مایند نو کرخیلی امین من پروانه خان سپرم حبیب الله خان در غیاب من کرد
 بودند جنی مشوف شدم اگر چه سپرم سنوز طفل بود ولی کارهای بزرگ میکرد چنانچه در میان افواج رفته از
 جانب من بگریز کرده با نطق میکرد و ترس و پی نداشت و در هر کار مصلحت پروانه خان و میرزا عبد الحمید خان
 و بعضی صاحب منصبهای دیگر که آنها را مشاورین او مقرر داشته بودم رفتار می نمود در زمان غیاب من
 امانی کوهستان کابل و امانی حصارک و محمود کنزی و عبد الرشید و جمعه خان و محمد حسین و رودک سعی کرده
 بودند اقتدایش عمومی را محرک شوند ولی از رفتار عاقلانه اشخاص صیقل به کابل که داشته بودم و مردم را
 اطمینان میدادند از این تحریکات اشغال بزرگی فراهم نیامد از سنگ خوردن محمد اویجان و آمدن برادر
 بقرف صاحب منصبهای من مالک تمام مملکت پر و اجدادم شدم ولی قبل از این که خود را پاک
 صحیح و پادشاه مستقل افغانستان موسوم نمایم خیلی کارها داشتم که باید از پیش برم چنانچه در موقع
 دیگر اظهار داشته ام هر آخوند و ملا سر کرده هر طایفه و قله خود را پادشاه بالاستقلال میدانستند
 از مدت دویست سال آزادی و خود سری بیشتر از این آخوند و ملا را حکمرانان سابق افغانستان
 متعرض شده بودند میرهای ترکستان و میرهای هزاره و سر کرده های خلیجانی باین سبب از امرای افغانان
 خویر بودند و تا زمانیکه آنها حکمران بودند پادشاه نمیتوانست است در مملکت عدالت نماید حکم و تعدی این
 اشخاص از درجه تحمل گذشته بود یکی از مراجعهای آنها این بود که سرهای مردمان را در نهان بریده روی
 مساجد ای این ناقه میکند اشتند که جت و خیز سرها را تماشا کنند و بعضی رسومات بدتر از این هم داشتند
 ولی از بیم اینکه مطالعه کنندگان کتاب من متفر نشوند اظهار نمیدارم هر سر کرده و مامور و شاهزاده حتی
 خود پادشاه افغانان و سجات قاتلین و تعداد زیادی از قطاع الطریق و دزدان مستخدم
 نموده و چون راهزنان مسافرین و کسبه و تجار متمول مملکت را میکشند و اموال نقدینه آنها را غارت
 میکردند اموال مسروقه بین خادم و مخدوم تقسیم میشد هر یک از این قطاع الطریق با دسته از خود
 داشتند که مسلح به تفنگها بودند در فصل بعد بیان خواهم داشت که حیدر اقدامات مجددها

گرفتاری و در نفس از این قطاع انضیق ناموسوم به سادو و داند که چندین مرتبه شکر است داده و
 عمل آوردم یکی از اینها را فعلاً در نفس آهسته گذاشته بعد که موسوم به تبه بند محسوس است اکثر این ملا اعضاء
 غرب در باب منصب اسلامی مردم القای نمودند که در احادیث پیغمبر اید او خود داشت و همین عقاید
 است که باعث اعتراض تمام ملل اسلامی در بر محکمت شده است. ملاهای مذکور القای نمودند مردم
 باید بیچاره کنند و با اموال اشخاص دیگر که زان نمایند و بخالفت یکدیگر میکنند البته طبیعی است که هر
 از کسیکه خود را پادشاه میسنامند باید از رعایای خود اخذ مالیات نمایند لهذا نخستین کار من
 بود که قطاع انضیق و سارقین و بسیاری کاذب پادشاهان جعلی از تمام نمایم از خان فیما
 که این کار آسانی نبود زیرا که پانزده سال جنگ کردم تا اینها آخر الامن اطاعت نمودند بعضی
 آنها را یا تبعید کردم یا عازم سفر آخرت شدند در فضل بعد در خصوص این حکمهای داخلی که از زمان
 جلوس من تا امروز طول کشیده است اظهار خواهم نمود بعد از آن جمع خواهم کرد و بدو لازم بود
 که تمام اشخاصی را که مخالف عدل و تمدن و ترقی و تریب و آزادی مردم بودند از میان بردارم اگر
 اشخاص مغرض و جاهل هستند که بجهت اینجکهای داخلی و اعلامت میسنامند و خیال میکنند رفار من
 نسبت باین اشخاص خیلی جا برانه بوده است ولی در ممالک تمدنه حالیه هم امثال اینگونه واقعات
 بوده است که سلاطین انجا در شروع تاریخ تمدنشان مجبور بودند بخالفت انالی وطن خود میکنند
 که انالی وطن در بدو امر حالت تمدن را نمیفهمیدند در همین صد سال جماعت کار میکردند و نظمتان
 بخالفت دولت خودشان اعتراضات سخت نموده اند اقتضای رد ارم از اظهار اینکه در زمان قبلی
 انالی و ظم تحت حکمرانی من اینقدر در تمدن ترقی زیاد کرده اند که اشخاص خیلی متمول و صاحب مکت
 چه در روز و چه در شب میوانند سلباً در تمام قلمرو مملکت من مسافرت نمایند و از طرف دیگر
 سرحدات افغانستان در حالتی که تحت حکومت انگلیسها میباشد احدی نمیتواند قدمی بردارد
 بدون اینکه مستحقین زیاد بجهت حفاظت او همراه باشند

بیان داستان و طبع دیگر در باب حالات زندگانی خوارم

در باب وضع مملکت در زمان جلوس من بافغانستان

و تفرغ من ت و مدل من تش بیدک انحرانک علی کل شئی قدر شاید مردم چنین خیال کرده باشند
 روزی تحت سلطنت کابل جلوس نموده ام زمان خوشی و تمیش من شروع شده است ولی این طور بوده
 است در عکس از زمان مظهر زمان آزادی تمام و اوقات اشکالات و دل شکستگی و پریشانی و اندوه
 زیاد فراهم گردید ملاحظه کنندگان این کتاب ملاحظه کنند که اگر چه در زمانیکه پدرم و عسویم امیر محمد اعظم
 خان امارت کابل را داشتند من در امورات سلطنت دخالت کلی داشتم ولی تمام مسئولیت با
 آنها بود در باب صحت این حرف شک نیست که هر قدر مرتبه شخص بزرگتر است مسئولیتش بیشتر است
 و هر قدر مسئولیتش بیشتر است اندوه و پریشانی زیادتر است دین ما با ما میآورد که بهر شخصی
 بجهت حرکاتش روز قیامت نزد قاضی مطلق مسئول خواهد بود ولی سلاطین نه فقط بجهت اعمال
 شخصی خود مسئول هستند بلکه علاوه بر آن بجهت ائمت و رفاهیت رعایا یا اینکه پروردگار آنها
 با و سپرده است مسئول خواهند بود چنانچه در یکی از احادیث حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 وارد شده است که روز قیامت پادشاه پادشاهان اول از سلاطین دنیا سؤال خواهد نمود
 که امر و سلطنت این جهان مال کیت متفقاً عرض می نمایند پروردگار را سلطنت درید قدرت
 تو باشد بعد از آن قادر مطلق خواهد رسید که اگر چنین میدانند پس بجهت ائمت و رحمت
 گسائید آنها را شما سپرده بودم چرا توجه نمی کردید بملاحظه اینکه بجهت مسئولیت ائمت رعایای خود
 روز قیامت مسئول خواهید بود و از ملاحظه نمودن حالت اضطراب مملکت خودم خیلی غمناک بودم
 بودم وضع و حالت مملکت را امید می خد می کردم که نظم دادن و ترقی نمودن این مملکت
 نه فقط مشکل است بلکه ناممکن است یقیناً هیچکس گمان نمی کرد و افغانستان چنین ترقیات عجیبی
 کرده که اردو دکاری پروردگار کریم در زمان قلیل حکمرانی من نموده است نه همین اسباب
 خرابی مملکت در نهایت کمال حاضر بود بلکه تمام سرمایه ترقی در انتهای پستی و بیج اثری از وجودش

بزدلکن چون قادر مطلق این سولیت را بجهده من گذاشته بود از خودش استغنا نمودم
 بن احانت نماید که از این کلمه های انسان که خودش بن سپرده است پرستاری نمایم تا
 در روز قیامت در انظار مردم این جهان ذلیل و متضع نشوم و با کمال قوت قلب اعتماد
 بر عده که خند او در قرآن مجید به پیغمبر خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نموده است کردم
 که می فرماید **والصابرين فی الباس والافراء وحين الباس اولئك الذین**
صدقوا واولئک هم المتقون خلاصه اگر زحمت بد بخجی مملکت را که در این موقع فراسم
 بود بیان نمایم کتاب علی حده به جهت شرح آن لازم خواهد شد لهذا فقط شرح مختصری از حالت
 امورات افغانستان در زمان جنوس خودم بیان مینمایم که بجهت مطالعه کنندگان
 کتاب من فایده داشته باشد و بتواند خودش آن بچند که در حالت ترقی امروزه بمقابل
 حالات سابقی چه تفاوت پیدا شده است و چند فقره از اسباب اشکالات خود را در
 اینجا بت مینمایم که بتقرار ذیل است

اولاً من که پادشاه مملکت هشم در موقع جلوس تحت سلطنت دو چار این مشکل شدیم که حاجت
 سکونت نداشتیم چرا که عمارات بالا حصار را که خانه اجدادی من بود شکر انگلیس خراب کرده
 بودند و دیگر خانه موجود بود خانه گرایه هشم پیدانی شد که موقفاً آنجا بانام زیر که در افغانستان
 بوتل (مهاخانه عمومی) نیست بخمال من در تواریخ کتبه بکلیس دیده شده است که پادشاهی
 بجهت خوابیدن خود اطاقی نداشتند باشد و تا زمانیکه عمارت تازه بجهت خود بنا نمودم
 در چادرها و خانه های کلی مال رجا یا عاریه می نشستم در فصول قبل این کتاب مطالعه کنندگان
 مطلع هستند که از زمان طفولیت عادت داشتم در فضای وسیع همیشه سکونت اختیار
 نمایم و عمارات من همیشه در باغات بوده است که می توانستم بواسطه آن تازه زیاد آشنای
 نمایم بجهت من خیلی صعب بود در کوچهای کثیف و تنگ و محبتس و در این خانه های کلی که
 پراز سوراخ بود منسزل نام میا بومی استماری و جنگ موشها اول جنبی بود که دو چار

آن شده بودم و از آشوب آنها تمام شب نمیخوابم تا نیا در خراسان سلطنتی نیاری موجود نبود که چو
 قشون یا نوکرهای دولتی داده شود نه فقط همین علت بود بلکه خسته اند و بداد وجود داشت مالیات مملکت را
 بقلا شیر علیخان و محمد یعقوبخان و شکر انگلیس با بطور مساعد کرده بودند یا یکساله دو ساله را پیش از وقت
 دریافت داشته بودند از اینجهت نمیتوانستیم مالیاتی اخذ نمایم زیرا قبلاً با سم مساعد و اخذ کرده بودند تا ما
 ادوات حربیه و قورخانه که بجهت حفظ امنیت در ولایت لازم بود وجود داشت می عراده توب کهنه افغانی که
 صاحب منصبهای انگلیس بمن تسلیم داشته بودند در چنین حالتی بودند که اگر لوله توب بود عراده نداشت اگر عراده
 داشت میل حرخش شکسته بود یا چرخهای چوبی و عراده توب قطران این بودند که بکشیدن دفعه اول خود
 بشوند خلاصه اگر بعضی توبها مشکل هم بود کل لوله نداشت که از آنها انداخته شود البته که سنگ یا چوبی مفید
 تر است نسبت توبی که قورخانه نداشتند باشد چرا که بیسج اهل نظامی نمیتواند دشمن خود را با لوله توب بزند
 ولی با چوب می تواند بزند را با نهارت از مملکت من مجرا شده تحت حکمرانی محمد یو بخان بود که مردم را
 بخالفت من تحریک می نمود و بجهت جنگ تهیه میداد انگلیسها قند را بر سر دار شیر علیخان تفویض نموده
 که در آنوقت دالی قند را بود و مشارالیه هم از یکطرف مردم را محرت بود که با او شامل شوند در نیمه عالم
 آنجا موسوم بدلا و رخان بخالفت من مشغول افساد بود در خود مملکت بسبب کم حالی پادشاهان سابق
 یعنی شاه شجاع و شیر علیخان و محمد یعقوبخان بر سر کرده و سید یا ملائی خود را حاکم بالا استقلال می
 گفشد و از رعایا اخذ پول نمودند و این پادشاهان حرات با قدرت اینکه اینگونه مردمان متعدی شدند
 و مملکت را بحالت امنیت و نظم سپا و رزند شدند از دفاتر شیر علیخان که حالاً در تصرف مورین من
 چاشند معلوم میشود که سیاست بجهت قتل شخصی فقط پنجاه روپیه جریمه بوده است از این ثابت میشود که
 نفوس کور و اناش از جان کوفتند یا کاه می از آنتر بوده است بسبب این بی ترقی فقط بحال آن
 موسوم به بحر آب که پست بزار خانوار دارد مبلغ جرایمی که در آن مان حاکم آنجا اخذ نمودند
 پنجاه هزار روپیه بود و از این مقدار معلوم میشود که سالی بزار فقره قتل واقع میشده است همان
 شیر علیخان در کابل و طامای پهل و غازیها نیکه فقط همشان غازی بود و افاغنه آنها را بمناسبت

سیکوندمردم را بمخالفت من برمی انجیختند و میکشیدند من کافر هستم زیرا که دوست انگلیسها پاشم و آنها را
 کافر هستند لهذا بر مسلمانی باید با من جدا نماید ترقب محاکمات چنین بود که پست ترین مردم هستند
 ادعای خود را در حضور پادشاه ارائه نمایند باین سهولت که دست انداخته ریش عثمان پادشاه را میکشید
 و مقصود این بود که عرض خود را با احترام ریش پادشاه و امیکند مشتند پادشاه مجبور بود عرایض آنها را مضا
 نماید روزی بجام میرفتم که مردی زنی تنداخته عقب من داخل حمام شدند و شوهر ضعیف ریش مرا از جلو
 گرفته ضعیفم مرا از عقب میکشید از این کشمکش خیلی متالم شدم چرا که شخص مذکور ریش را بطور سختی
 می کشید چون قراولی با مستحفظی نزدیک نبود مرا از دست اینها نجات دهد از آنها استغاث نمودم که ریش
 مرا بکند آید و با آنها کفتم بدون اینکه ریش مرا بکشید قیوانم بعضی شمار سیدکی نمایم ولی فایده نکرد و متأسف
 بودم چرا رسم فرنگیها را ندانستم که ریش خود را پاک گیرند پس از آن حکم دادم بعد در حمام قراولی
 زادمی حاضر باشند رسم دیگر این بود که وقتی خوانچه های شیرینی را بدربار میآوردند و زرار صاحب
 آن بعضی اینکه فطر قیمت باشند بطرف شیرینی تاخته خود را روی یکدیگر می انداختند که بر شخصی غنا
 هر قدر بتواند شیرینی بردارد اگر چه خیلی سعی کردم با آنها حالی نمایم اینکار بجهت آنها و پادشاه آنها است
 اسباب افشاح است که مثل حیوانات وحشی در حضور او رفتار می نمایند ولی بحرف من استنانه
 داشتند یک مرتبه در موقع عید از خجیدن من خودشان بجهت شیرینی اینقدر متغیر شدم که بسبب ازای قراولی حکم کردم
 آنها را بر سختی که میتوانند بزنند قدری مخلوط و قدری بجم متأسف شدم که سرهای آنها شکسته
 از ضرب چوب قراولها که با آنها زده بودند خون میریخت ولی این شمار من در ختم عادات اجتماعیه است
 موثر افتاد حال نمونه از عقل بسیاری که مشاوری و وزرای پادشاه داشتند پان می نمایم کوقتی
 نان آورد در بازار لران شده بود و پشم قطعی داشتم وزرای من که در این موقع با آنها مشورت نمودم جدا
 بمن صلاح دادند که گوشهای غله فروشها را بدردگانهای آنها منج کوب نمایم تا آنها مجبور شوند غله
 آرد از آن بفرودشند بر این مصلحت گرانهای آنها از خجیدن تنو هستم خود داری نمایم و از آنروز
 تاکنون از مشاوری خود ابد اصلاحی نخبته ام مدعیان تخت سلطت افغانستان اینقدر شمار بودند

که نوشتن فرست اسامی آنها نامکن است عیال و اطفال من در رو سید بودند نیز مجبو بودم چند نفر از نوکر
 های محرم خود را بجهت کارهای حکومتی مملکت از نزد خود دور بفرستم بایوسی شکالات اطراف مرا فرار کرد
 بود شاد و رود دستی داشتیم دل کسیکه توکل خود را بخدمت نماید در اوقات شکالات اندوه فقط همای
 خداوند بجهت او کفایت دلتین خارج هم بجهت من اسباب تشویش بودند بجهت اینکه اگر با یکی از آنها قدری بیشتر
 از دیگری جانبداری می نمودم بخنده خاطر میشدند موثرین سیاسی انبای با تجربه میدانند و قیله
 سلطنتی باین حالت تباهی رسیدن سر کرده های جنس منقسم شدت میدی لازم است مملکت بشکل سلطنت
 قوی و پایداری آورده شود مثل سلطنت هندوستان را ملاحظه نمایند که بسبب کم حالی سلاطین آخری مغلیه
 بممالک جز منقسم گردیده بود با وجود عقل و تجربه و علم عجب سیاسی انبای انگلیس چقدر طول کشیده است
 و چه زحمتها فرا هم آمده است چه شور شها بر پا شده است هنوز هم کاملاً منظم نشده است همین قضع
 سلطنت افغانستان اینقدر زیاد بود که هر وقت پادشاه چند فرسخ از پای تخت خود خارج میشد وقت
 مراجعت دیگری را پادشاه میدید و بجز اینکه فرار نماید هیچ چاره نداشت شیر علیخان چون نمیتوانست
 بمخالفت سر کرده ها و رعایای خود بجنگد ترتیب دیگری میان آورده بود و خیال میکرد این ترتیب خبیله
 عاقلانه است و ترتیب مذکور این بود که سر کرده ها و مامورین خود را بمخالفت یکدیگر وامیداشت آنها را
 ترغیب مینمود مشغول خونریزی شوند و قانونی مرتب کرده بود که اگر شخصی خواسته باشد دشمن خود را بقتل
 برساند بجهت هر چند نفی سیصد روپیه در خزانه دولت داخل نماید و هر چند نفر را خواسته باشد بقتل برساند
 پادشاه مذکور بمخالف خودش از این ترتیب سود فایده برده است و لابد در اینگونه خودش زحمتی بکشد سر کرده
 های سرکش را از میان داشته است تا نیابجهت هر شخصی که باینقسم کشته شد سیصد روپیه عاید او گردید
 چنانچه گفته اند بر هر طایفه که خداوند مهربان است حکمران عادل میکارد و هرگاه مشتتس قرار گیرد مملکتی خراب
 شود بدست ظالمی میسپارد و حمد خدا را که حالا افغانستان مثل قدیم نیست زیرا که در سالی پنجمه قتل در میان
 مملکت اتفاق نیافتد و این تعداد کمتر از تعدادیست که در خیلی از ممالک متمدنه واقع میشود مردم چنین حالت
 قبیله را بجهت زندگانی خود برای فساد اختیار کرده بودند در صورتیکه بزرگترین پسرهای امیران باین معنی

محمد یعقوب خان محمد ایوب خان بجالت پدر خودشان شیرعلی خان در براتو یاغی شده بودند شخص مواند ملاحظه نماید
 که بر کاه پسرهای پادشاه این سر مشق خوب و نیکو را بردم بد چند چه سبقا که رعایا از اینها حاصل نمیکردند
 سعدی میگوید من از پنگان برگزینالم که با من چه کرد آن شنا کرد پادشاه تمام صاحبصهای بزرگ او
 مشغول نمود و لعب بودند و از طرف دیگر رعایا بسبب ایالت زیادتی که این نامورین ظالم از آنها اخذ نمودند
 گرفتار زحمت و مشکلات مساجد بواسطه اینکه کسانیکه آنجا نماز میخواندند ترک کرده بودند پراز سکما می که
 شده بودند که آنجا منزل داشتند روز جمعه که عید محمدی است باید بکلی صرف عبادت شود روزی شده بود
 بجهت قارباختن و شترارت بازی کردن و مسخره نمودن و بطرف یکدیگر سنگ انداختن بیرون از شهر در قریه
 ستانهای نزدیک کابل موسوم چیه اشخام زیاد در جنگ کردن با یکدیگر زخمی میشدند این آیه قرآن مناسب
 حال تباه مردم آنوقت چاشد آن الله لا یغیر ما بقوم حتی ینقضوا ما بانفسهم حمد خداوند را همان مملکتی که در حالت
 اسف آمیزی بود که پان اشمین چنین ترقی حیرت انگیزی نموده است و سعادت امنیت و رفاهیت را بطور
 وار د کرده و ستایش مسرور و انالی آنجا را مملکتی قوی شمارند و امیدوارند روزی بیاید که ملت مذکور معاد
 آسایا شد و دشمنانش آنها را دشمن قوی و خطرناک خود میدانند ملت افغانستان طوری رعایای آرام و مطیع
 شده اند که حاضرند با کمال میل و رغبت احکامات دستور العمل مرا اجرا نمایند در جنگهای طایفه هزاره و کافری
 صداقت و فاداری خود را بدرجه اعلی ثابت نمودند و ظاهر داشتند که منافع دولت مرا منافع خودشان میدانند
 از این فقره نهایت شعورم که دسته دست خودشان متحمل مخارج خود بجهت جنگیدن با طوایف هزاره و کافری میشدند
 و کسانیکه مخالفت دولت من برخاسته بودند دشمن خود میدانستند چنانچه ثبوت محبت و اخلاص خود را بجهت
 بیسوی دولت در سنه هزار و سیصد و سیزده هجری ظاهر نمودند که همه نامورین و اعیان تجار و ملاکین مردمان
 هر طبقه از رعایای من یکشهر داخل سالیانه خود را بخزانة دولت فایده داشتند بدون اینکه از آنها خواش نام
 داشتند عاقدند که با این جد و جورخانه و ادوات حربیه بسیار نایم تا مملکت آنها از تعدی خارج محفوظ
 بماند همان مملکتی که در وائل سلطنت من همیشه با من مشغول باغیگری و جنگ بودند چنانچه بعد از این پان خواش
 کرد حاکمیت خیلی آرام و مطیع و متحمل قانون و تمدن شده تمام بتم خود را مصرف نمودن صنایع و

دارند و عموماً مشغول تهیه ترقی مملکت بجهت بهبودی خودشان باشند از الطاف خداوندی آثار ترقی پیش
 از اینها در زندگانی و رفتار ملت ظاهر و هویدا است چون حالت مردم را در زمان جلوس خود تحت سلطه
 میان داشته ام حالا شرحی از واقعاتیکه بعد از ان اتفاق افتاده است بیان می نمایم بصیحتی که حضرت
 پیغمبر مکی از اصحاب خود در شریفیل فرموده است پیروی میگردم گفت پیغمبر آواز بلند با توکل
 اشتباه بند، دو فقره بجهت من اتفاق افتاد که خیلی اسباب قوت قلبم گردید زیرا که از وقایع مذکور امید
 شدم که از امور تبت پادشاهی محروم نبوده آخرالکام میاب خواهم شد از آنجمله شنبی قبل از اینکه از
 روسیه عازم افغانستان شوم در عالم رویا دیدم دو فرشته بازویم را گرفته مرا بجزو پادشاهی که در آن
 کوچکی جلوس فرموده بود بردند پادشاه صورتی داشت نیکو و ماضی محاسن دورا بر دماغ و کانهایی بلند
 و خوش وضع لباس فراخی بر تنک آبی در بر و عمامه سفیدی بسر داشت از تمام مهیت از کمال خوش منظری
 و طبع نجیب و آفت و حلم هویدا بود بطرف دست راستش شخصی بلند قامت و باریک اندام نشسته بود و دست
 بلند و سفید و سیماش گریانه و مملو از خیال زیر دستش شخصی دیگری بود که قاتش کوتاه تر و میانه بالا بود و در
 اشکال انبیه شخصی بر مرد که بدست چپ نشسته بود سفید تر بود قلدانی هم پیشش و پیشش گذاشته باشش
 چند قطعه نوشتجات عربی که در صفحه های کاغذ نوشته شده بود جلوسش گذاشته بود بطرف چپ پادشاهی
 با محاسن خرمی و سپلهای بزرگ و ابروهای پیوسته منی کشیده و از سیماش خیلی مهربانی و در رفت ظاهر بود
 مشارالیه بالقبه سه نفر دیگر که مذکور داشتیم از مردمان اهل انبیه بیشتر اشخاص سیاسی دان شباهت داشت
 قاتش از همه بلند تر و پهلویش شلاق بلندی گذاشته بود بعد از آن شخص دیگر نهایت خوش صورتی و مهیت
 بالقبه بدیکران که حضور داشتند بیشتر شباهت پادشاه داشت لباسش مثل لباس سردارهای لشکر
 در زمان قدیم داشتند شمیری هم داشت از صورتش کمال فراست ظاهر و کلیه وضعش مثل جنک آوران
 شجاع و در قامت از اشخاص دیگر که در آنمخل بودند کوتاه تر بود همان قستیکه مرا بجزو این پادشاه و
 نفر صاحبش بردند دیدم در یکجای که در باطاق بود دفعه باز شده شخصی را بحضور آنها آوردند پادشاه با
 ره چشم شخص مذکور خطاب نمود که من الفاظ پادشاه را شنیدم ولی جواب را شنیدم بقراردیل بود

(اگر پادشاه شوم معابد سایر ادیان را خراب نموده بعضی آنها مساجد خواهم ساخت) معلوم میشد پادشاه
 از این جواب چندان خشنود نشد و بفرشته مائیکه شخص مذکور را آورده بودند حکم نمود او را بر گردانند و فرستادند
 ایله را بردند بعد از آن همان سوال را از من نمود جواب دوم (عدالت خواهم کرد و بشمار اشک تبخای شما
 کلمه روح خواهم داد) چون این الفاظ را دانفردم اصحابش با نظر رحمت آمیزی بطرف من نگاه کردند و از این
 نگاه معلوم میشد تصدیق بر پادشاهی من نموده اند بجان خطه غم شدم مائیکه پادشاه مذکور حضرت محمد مصطفی
 صلی الله علیه و آله میاشد و دو شخص طرف مین ابو بکر و عثمان و دو شخص طرف یسار عمر و علی میباشند بعد از
 خواب پدیدار شده شعوف کریدم که حضرت پیغمبر و اصحابش که تعیین پادشاهان اسلام بقبضه قدرت آنهاست
 را با بارات آینه هفت استان انتخاب نموده اند فخره دیگر این بود که روزی از جبهه صدائی که امالی وطنم چادر
 آن بودند اینقدر غمگین شدم که بزیر بارت خواجه احرار رفقه از روح پاکش تهنید جستم و بسبب امید می در جانیکه
 در ایام زندگانی من قسم شده بود سخت گریستم از بسیاری گریخته شده روی فرسش آنجا خواب رفتم در خواب
 دیدم روح پاک ولی مذکور ظاهر گردیده من فرسود بجا بل بود تو امیر خواهی بود و یکی از پند قهای فرار مرا گرفت
 در جلوسه خود بر پا کن همیشه فسح و غلبه با تو خواهد بود پند مذکور اکنون تصرف من است و لشکر من هرگز شکست نخورد

(فصل یازدهم)

جنگمائیکه در زمان سلطنت من فراجم آمده است چنانچه قبلا بیان داشته ام در همان سال که محمد ابو بخان شکست
 خورد با یکفرار از سالی دیگر بمجنگ نمودم و اینجنگ با سید محمود گزنی فراجم آمد (گزنی یکی از محلات شمال
 مشرقی کابل نزدیک سرحد هندوستان است) سید محمود داماد وزیر محمد اکبر خان معروف بود و از بخت
 خود را حامی فرد مشیر علیخان میدانست در وقت جلوس من بخت سلطنت افغانستان مشارالیه خود را
 پادشاه گزنی محل حکمرانی او بود اعلان نمود بالای کوه موسوم به مادی که یکفرسخ و نیم از گز مسافت است
 سکونت خستیمار نموده بود وقتی که عازم قندمار بودم مشارالیه با چهار صد نفر سپه سالار خود که از
 رعایای ملک بگرام من بودند بخانک من حمله آوردند مشارالیه خیلی احمق بود که خیال میکرد با چهار صد نفر
 اشخاص مسلح با تفنگهای قدیم که با او متفق بودند میتواند سلطنت نماید ما مورین من سردار عبدالرسول خان

و میرشاکل بمطالعہ اور فتندولی مشارالیه از جنگ اعتراض نموده مجدداً بجان لوه مراجعت کرده باشن
 جاہل کنزی مشغول افساد بود بعد از ششماه بیانیوسید تعداد زیادی دور خود جمع نموده بمخالفت من
 برخاست و اینوقت بود که پس از فتح شد مار کابل رجعت کرده بودم لهذا غلام حیدر خان چرخ سپه سالار
 خود را با عبدالنور خان مأمور داشتم باسید محمود جنگ نمایند سپه سالار در میدان جنگ از اسب افتاد
 پایش شکست ولی عساکر شجاع من مشغول جنگ بودند باسید محمود را مجبور نموده بطرف بندوستان
 فرار نماید باین قسم او را کافاشکست دادند و خانهای کاسیکه او را پناه داده بودند آتش زدند
 همانسال سنه هزار و دو و سیست و نود و نه بجزی شیرخان پسر میر احمد غلجاسی کا ذبانه خود را موسوم با شیر
 علیخان نموده سعی کرد مردم را فریب دهد و او را امیر شیر علیخان دانسته در شورش بمخالفت من تامل
 ملاحظه نمود ولی قبل از اینکه بتواند اشکالات زیادی فراهم آورد امیر گردیده در جس فوت شد در سال
 هزار و سیصد بجزی جنگهای جزئی بقرار ذیل واقع شد دلاور خان والی میمنه که خود را حامی محمد
 ایوبخان خانوادہ شیر علیخان میدانست وقتی دید محمد ایوبخان از دست من شکست خورده است و نیز
 ملاحظه کرد که ولایت میمنه داخل حدود مملکت من است و نیت او نیز بیشتر از این بود و سرانہ حرکت نماید خواست
 بهر وسیله که هست مجزاً او را اول بما مورین روس کاغذی نوشت چون دید مددی از آنها باو بر
 به اسرار برت سند مند) و کمال فرمانفرمای بندوستان مقیم بلوچستان عریضہ نوشت که من خود را تو کرد
 انگلیس میدانم استدعای حمایت از شما دارم بشارالیه جواب دادند باید با میر عبدالرحمن خان طاعت
 تانی زیرا که دولت انگلیس با دولت روس بموجب معاهدات خود نمیتوانند در امورات داخله افتد
 داخله نمایند از این سبب مشارالیه تنها مانده بقوت حماقت خود گرفتار گردید بسردار محمد سخی خان که آنجا
 من حکمران ترکستان بود دستور العمل دادم لشکری بجنگ دلاور خان بفرستد مشارالیه لشکری در
 ولی بمن اطلاع داد چون والی میمنه خیلی مقتدر است شکست دادن اشکال دارد یقین دارم سردار سخی
 خان با من مزدورانہ رفتار میکرد و تمام این اوقات که او را خیر خواه صدیق و مأمور و فادار خود میدانم
 بطور خیانت رفتار نمود و خیانت او بعد از ظاهر شد در همانسال لشکر بجنگ امیر یوسف علی حاکم شند
 و

روشان فرستادم و بسبب این لشکر فرستادن برار ذیل بود اگر چه میرند کور خود را حکمران با استقلال
 اعلان داده بود ولی با بقدر قانع نبود چون خیال میکرد شاید در زمان آتیه ولایت او را بملکت خود
 ملحق نمایند لهذا بجهت جلوگیری اینکار اول بمسکمران خوفزد و بعد با دولت روس مشغول مذاکرات شد
 و نیز دکتر لابر در لیل سیاحت روس اشغنان دعوت نموده با او شکایت نمود که امیر افغانستان بخوبی
 ولایت بر املکت خود ملحق نماید و من خود را تحت حمایت دولت روس میدانم من هم از شکالاتی که مشارالیه
 در خاک افغانستان فرجام آورده بود خسته شده بودم و خیال داشتم دیر یا زود او را شپه نایم خط مشطر
 موقع مناسبی بودم در اینوقت اجبار نویسیها و جاسوسهای من که در شهرهای متعدده یعنی خوفزد و
 و اشغنان بخارا بودند از انالالت او را مطلع نمودند و نیز من اطلاع دادم مشارالیه تابع حکومت روس
 شده است و نیز من خبر دادم مشارالیه روسها را بولایت خود دعوت نموده است اینمغنی اسباب برین
 من گردید ما بینه که اگر روسها روشان اشغنان متصرف شوند دیگر نخواهم توانست آنها را از آنجا بران
 نایم دولت من در خطر خواهد بود لهذا بمسکمران کمال خان سردار عدالت خان حاکم قندهار حکم دادم بجهت
 میر یوسف علی بروند بعد از زود خوردن خبری میرند کور را امیر نموده با این دعایش کابل فرستادند بعد از
 کلهزار خان قندهاری را حاکم آنجا مقرر نمودم و قشیده مامور روس میسوا یونف که خود میرند کور را
 دعوت کرده بود که با لشکرش داخل ولایت شود آنجا رسید قضا حاکم من آنجا را متصرف شده بود و او
 روسها در باب اینولایت تا چندین سال مطرح مذاکره بود و توضیحا قطع فصل نشد تا کسیون سرمارت در
 در سنه هزار و سیصد و یازده بجزری کابل آمدند بعد از متصرف شدن اینولایت تعذاتی را که میرند کور
 بر عیای آنجا میسر نمودم و نیز رسم زشت لایطاق برده فروشی را متروک داشتم در باب
 عادات و اخلاق ذمیمه میرمای اینولایت دیگر مذاکره نمینمایم زیرا که در فصول قبل اینکتاب در باب آنها
 اظهار داشته ام در سنه هزار و سیصد یک حرکات طوائف شنواری که محل سکناى آنها بطرف جنوبی
 و مشرقی جلال آباد و در عرض راه پشاور میباشند همیشه بسبب رحمت حکمرانهای کابل بودند بکلی خارج
 از قوه تحمل شد از چندین سال عادتشان بر این بود که قوافل را تاراج و مسافرین را مقتول و اموال و موا

قلعه جات را غارت نمودند بسبب ناخت و تاراج این سارقین در تمام زمان حکمرانی شیرعلیخان متوفی راه پشاور
 خیلی مخوف بود و در حقیقت تمام امتداد این راه تا خود کابل میچکس از ترس کشته شدن نمیتوانست مسافر
 نماید لهذا لازم دانستم که این حرکات و حیسانه و مخاطرات را که اتصالاً برای کسانیکه با این طوایف مراد
 داشتند و محل خطر بود از میان بردارم در زمستان سنه هزاره سیصد و یکم بحری سپر خودم سردار حضرت
 خان را بجلومت کابل گذاشته خودم عازم جلالآباد گردیدم که مهت و نظمی در اطراف آن حالات
 و برقرار نایم سرگردان و طاقای شنواری را دعوت نمودم که بملاقات من بیایند با نفاذ محبت آمیز خیلی ظایم
 با آنها مشکلم گردیده کفتم که این حرکات شما خلاف میل و حکام خدا و غیره میباشد که امالی اسلام را تاراج و
 غارت نمایند اگر چه خیلی سعی نمودم که آنها را از این طوایف نشت منع نمایم ولی چون آنها دستها مشغول است
 و تاراج بودند استنای بنصیحت من نکردند در این موقع اظهار میدارم که شاه محمد در زمان شیرعلیخان حاکم
 جلالآباد بود کسانیکه از سر قتهای شنواری شکایت مینمودند شپه مینمود و دلائل قاضیه میداشتند که شتر
 عارض میخواهد من او و طایفه شنواری اسباب رحمت فراهم سپارد و آخر الامر از قسوات قلب آنها دلی
 عشائی که بنصیاح من در باب متروک داشتن تاراج ولایت می نمودند مشغول تهنیه تنبیه آنها گردیدم در این وقت
 نور محمد خان سپر سردار و محمد خان باه و نفر در معروف از طایفه صاحب خیل موسوم به ساد و داد و با
 شنواریها ملحق گردیدند قوت حریمه آنها تقریباً به پانزده هزار نفر رسید که باشکر من مقابله نمایند سه فرج
 سپاده نظام و یک فرج سواره نظام و دو باطنی توپخانه را بر سر کرده کی جنرال غلام حیدر خان که حالا سپهسالار
 ترکستان میباشد بجنگ آنها فرستادم رعایای من که در اطراف راه پشاور سکونت داشتند از من
 استدعا نمودند آنها را اجازه جنگ بیاغی ما بدیم چه که از ناخت و تاراج شنواریها بشکست آمد بودند
 ولی استدعای آنها را نپذیرفتم کفتم اینقره بر عهد من است که کسانیکه باقیست رعایای من متعرض نموند
 شپه نایم در چهار نقطه موسوم بدزه حصارک و آچین و منگل و منگو خیل چهار فعه جنگ واقع گردیدیم هر یک
 از این جنگها بیاغی ما شکست خورده کشته و زخمی زیاد در میدان جنگ از آنها افتاد و باقی طوایف بیاغی
 مانع حکومت من گردیدند امالی طایفه منگو خیل بکلی مقتول و معدوم و دیگر باقی مانده بودند بطرف تیرا فرار نمودند

فصل یازدهم

حکم دادم از سزای کسانیکه در جنگ شسته شده بودند و منار بزرگ بسازند ملی در جلال آباد و دیگر می در محل
 سکونت شاه محمد که آنها را باین کار زشت داشته بود تا آنجا صیقل این منار را نیکه از سرهای غیبا ساخته شد
 به چند اند سزای اشخاصیکه مسافری را بقتل میرسانند این است دو مصرع از منظومات افغانی که طبیعت
 افغانی شوارز اینها را در اینجا نویسم مفاد ترجمه اش این است اگر دو صد سال کشی ننج و دبی رحمت خویش
 مار و شکاری عقرب نشود دست تو در او چشم همین سال یعنی سنه هزار و سیصد طوایف منگول
 در دست بخالفت من شوریدند جته این شورش فاعلی بوده است که در محل دیگر این کتاب بیان شده است این پیش
 در حقیقت اصل و بنیاد جمیع جنگهای داخلی زمان من بود علاوه بر این بعضی از فسراریها باعث تحریک
 مردم بودند که اغتشاش نمایند لشکر را بر سر کرده کی جزال سیف الدین خان بجهت منع اغتشاش از کابل فرستاد
 این جزال یکی از صاحب منصبهای پیکاره و احمق بود که در زمان شیرعلیخان معاند بودند موجب کمرنگی و کزبند
 این هم بهین دیده عمل نموده بایا غیبا جنگید با نتیجه در امتعلا در ماه جمادی الاول سنه هزار و سیصد یک
 بجری کابل عودت دادم و لشکر دیگر بر سر کرده کی جزال کمال خان علیا بجی عوض او فرستادم بعد از جنگ
 جزئی طوایف مذکور شکست خورده بعد از آن اکنون عایای خلی آرام پیا شدند در سنه هزار و سیصد و یک
 بجری لازم دانستم دلاور خان دالی میمنه را شنیدیم که خود را حکمران بالاستقلال اعلان داده بود چنانچه
 در یکی از فصول قبل اینفقره را بیان داشته ام که محمد استیجی خان لشکری بجنگ او فرستاده نتیجه حاصل نشد
 بود این مرتبه مصمم شدم که دیگر موقعی با ندیمم که خود را مجاز بدانند دستور العمل دادم که دو دست لشکر بفرست
 میمنه حرکت نمایند که یک دست مشتمل بر یکفوج پیاده براتی دو دست سوار نظام و شش عراده توپ بر سر کرده
 کی جزال زبردستخان زهرات فرستاده شده بود در سیس طایفه جمشیدی موسوم به پلنگ توشخان باشند
 پیاده ردیف با جزال مذکور روانه شد این لشکر در ماه جمادی الاول سنه هزار و سیصد و یک از هرات عازم
 میمنه شدند و نیز محمد استیجی خان دستور العمل دادم که پنجمین لشکر از پنج حرکت نماید استحکامات میمنه خلی مضبوط
 بود ولی بعد از محاصره چند روز و زود خورد و جزئی یا غیبا منقطع حکومت من شدند دلاور خان را بجهد
 اعمالی او اسیر نموده کابل آوردند میر حسینخان را که بدست دلاور خان مجوس بود از جنس پرودن آوردند

بعوض دلاورخان حکومت میزند مقرر نمودم در همین سال که کابل و مملکت افغانستان اباسه ولایات بقنای
یعنی برات که بتصرف ایوبخان شد تا که بتصرف شیرعلیخان الی و میهنه که بتصرف دلاورخان بود از روی
مسترف شدم لازم دانستم که حدود ممالک خود را با دول خارجه تعیین تحدید نمایم در اینفصل متوجه تحدید حد
نمیشوم زیرا که اینسند را بفصل مخصوصی محول سینمایم و در اینجا شرط پکنقره که بعد ازین مذکور خواهم داشت شای
نیمایم دولتین برطانیه عظمی و افغانستان از یکطرف و دولت روس از طرف دیگر کمیسیون بی جهت تحدید
حد و مقرر داشتند که خط سرحدین روس و افغانستان امعین نموده علامت سرحدی نصب نمایند پس
کمیسیون انگلیس (سرپرسترون) بود اولاد دولت روس از اینکه با انگلیسها اینقدر دوستی داشتند و پشت
با آنها نموده ام و بمنظور بهم بود خوشنود نبودند البته محبتهای آنها را در آیت میگذرد مملکت آنها اقامت داشتند
نسبت بمن مرعی داشتند اقرار دارم و هرگز فراموش نکرده ام ولی با این همه لابدیم بدوجه با انگلیسها دوستی
باشم اول اینکه با آنها معاہداتی کرده ام و دیگر اینکه دوستی آنها بجهت من مقاصد من مناسب تر است تا اینکه دوستی
روس از اینمعنی متغیر بود که دولت افغانستان اینقدر جرأت پیدا کرده که میخواهد خط سرحدات خود را معین
نموده تحلیات دولت روس انجامت برساند تا ثلثا دوات روس میل داشت که افغانستان روس حدود
ممالک خود را بدون مداخله انگلیسها از جانب افغانستان تحدید نماید را بقاروقن من بر اولند
روسها را خیلی مکدر ساخته بود چرا که روزها مجازت روس در زمانیکه انگلیسها در سنه هزار و دویست و نود
بشت از کابل رفته بودند شمار داده بودند که انگلیسها میل خود و بطور دوستی کابل را نگذاشتند بلکه بر عکس
از اینکه شکست خوردند از کابل که بخت میدکی از جهات عمده رخن من بر اولندی این بود که این شتهارات
خلاف را نگذپ نمایم و بر وسها بنمایم که دست انگلیسها بستم و نیز ظاہر دارم که روابط من دولت برقی
عظمی و دولت خودم روز بروز پیش تر از پیش سخلم تر میشود بجهت مذکوره فوق شاید بموجب رویه متداوله
تا پسر وسها که بطرف مشرق زمین پیش میآیند دست از لشکر و وسها بطرف پنجه پیش قدمی نمودند چون
اینجا طره را قبل از وقت در نظر داشتیم چنین صلاح دانستم که لشکری قوی با سنجاب فرستم که روسها را از
داخل شدن پنجه و مسترف شدن آن جلوگیری نمایند چنانچه قبل از اینکه مسیویانوف میخواست داخل

شغان روشن شود انجارا متصرف شده بودم ولی هر چه سعی کردم بدولت انگلیس عالی نایم که خیانت
 دارد شکر زیادی فوراً بجهت محافظت از تخطی روسها فرستاده شود ابد با اظهار من اعشائی نموده جوابی
 که از آنها بمن رسید این بود که هر نقطه که در تصرف لشکر افغان باشد روسها جرات ندارند با آنجا دست
 اندازی نمایند نه فقط همین حرف را گفتند بلکه طینان نامی انگلیسها در باب سلامتی بنده قلب مرا تا آنجا
 تسکین داده بود که در اوایل صفر سنه هزار و سیصد و دو (هیرتیر لزون) بمن نوشت که مواظب باشم
 من عساکر روس و افغان جنگ واقع نشود در این ایام اگر لشکر روس مجدداً پیش میآید من در او احسن
 جهادی را در اول سنه هزار و سیصد و دو لشکر روس در غزال تپه جمع شده محل مذکور را مستحکم نمودند لشکر
 روس افغان را آق تپه این طرف رود مرغاب بودند جماعت لشکر افغان فقط یکصد چهل نفر توپچی چهار
 توپ برنجی چهار توپ کوهی و جماعت قلیلی هم سرباز پیاده بودند بتاریخ چهاردهم جمادی الثانیه
 سنه هزار و سیصد و دو لشکر افغان در پل یستی بودند و لشکر روسها در غزال تپه اقامت داشتند کمال
 از یکدیگر دور بودند و در قبل از جنگ جزال کاروف بجبال لشکر افغان پیغام فرستاد که لشکر خود را
 بطرف دست چپ رودخانه ببرد و الا جنگ خواهد شد و ما بشکر افغان حمله خواهیم نمود اما این وقت
 صاحب منصبهای کیسیون انگلیس و جنسهای آنها بصاحب منصبهای لشکر من اطمینان میدادند که روسها جرات
 ندارند تا زمانی که شما از محل خودتان حرکت نکرده اید بشما حمله نمایند خلاف معاهدات من دل خواهد بود
 و از روسها مواظده خواهد شد جزال غوث آدین خان که موکد با او دستور العمل داده بودم اقدامی خلاف
 مصلحت صاحب منصبان کیسیون انگلیس ننماید از مواجید صاحب منصبهای مذکور مطمئن شده در جای خود آرام
 نشست روز بعد دسته کاملی از لشکر روسها بعباکر جزئی افغان که آنجا بودند حمله آوردند محض شنیدن
 این خبر صاحب منصبهای انگلیس بشکر و بسران خودشان بطرف برات فرار نمودند جزال غوث آدین خان
 و باقی صاحب منصبهای لشکر افغان بصاحب منصبهای انگلیس باو آوری نمودند که با اطمینان داده بودند
 روسها جرات ندارند بمقامیکه افغانها مقیم هستند حمله نمایند و اگر چنین حمله نمایند افغانها از انگلیسها
 بخوابند لهذا با اطمینان شما اعتماد نمودیم حالاً ما را گذارید باروسها بشما مقابل شویم ولی این حرف منخ

در روز چهارم از آن لشکرها که در آنجا بودند

فرار انگلیسها را کرد افغانها از انگلیسها خواستند که در پیش قتلگانی خود را عاری نماید چنانچه در انگلیسها
 وین پر با مقابل قتلگانی نیز در وسایلیست علاوه بر قتلگانی و باروتها می از رطوبت باران خیلی
 ضایع و پرمصرف شده است لکن انگلیسها که وعده داده بودند با افغانها مدد میدهند از دادن قتلگانی
 خودشان هم انکار نمودند و این دسته قلیل افغانهای شجاع را گذاشتند که خودشان بکشد و در میدان
 جنگ کشته شوند انگلیسها بدین آنکه حفظ تمام نمایند بطرف برات فرار نمودند شنیده ام اگر چه بجهت
 صدق آن مسئول قسمم که شکر و صاحب منصبهای انگلیس اینقدر ترسیده و خائف شده بودند که با کمال
 بی ترقی سر اسید فرار نمودند و دست از دشمن اقیانوس میدادند و بسبب سردی هوا چندین نفر از
 برمان هندی بیچاره آنها در سر سواری از اسب افتاده تلف شدند بعضی از صاحب منصبهای هم از
 اسبهای خود افتاده بودند ولی اسامی آنها را نمیگویم اما سربازهای شجاع لشکر افغان که بنا بر ملت خود
 افتخار داشتند بجهت حفاظت نام خود باین سختی جنگ کردند که تعداد زیادی از آنها کشته و زخمی شدند
 ولی افسوس که بسبب قتلگانی می که داشتند و تعدادشان در مقابل دشمن خیلی قلیل بود نتوانستند
 از پیش برنده قتلگانی بعد از شکست خوردن برات رسیدند ازین رفتار بممالات انگلیسها
 افغانستان این شد که تا امروز نام انگلیسها نزد آنها بجا نماند برده میشود و خیلی سعی نمودم با مالی
 مملکت خود حالی نمایم که در آنوقت مستر کلا دستون رئیس طایفه ویک بود (ملت انگلستان بدو مقرر نمودند
 ویک توری و همیشه امورات دولتی دست یکی از اینها میباشند) که در آنزمان حکومت داشتند
 جفتش همین بود که این رویه ضعیف را اختیار نمودند و الا انگلیسها سزای بد اعمالی را وسهرا میدادند
 لکن مالی مملکت من با خوف تقاعد نمیشود میگویند اگر در زمان آئینه اتفاقا با دشمنی مشغول جنگ شویم
 بطور خواهیم داشت طایفه ویک حکومت دارند با طایفه توری برگاه طایفه ویک نمیتوانستند از
 مملکت نمایند پس جزا دسته عساکر انگلیس در سر کرده های کیسون مانگش در حلقه آخری فرار خواهیم نمود
 لهذا بموجب اینمثل که بر کس قبل با خبر باشد قبل بهم مسلح میشود اگر ما میستیم انگلیسها خیال اند
 انقای و عده خود را بنام آئینه ویک بجهت خود میستیم ویم خیلی آسان بود از اول رستان که

این اختلافات شروع شد تا احوال بهار بجهت حفاظت پنجه لشکر از کابل فرستاده شود اگر چه لازم نبود از کابل قشون فرستاده چرا که در هرات و ترکستان قوامی لشکر زیاد بقدر کفایت دهمت خلاصه رده سها پنجه را بتاریخ چهاردهم جمادی الثانیه هزار و سیصد و دو غنفا تصرف نمودند چون کسی توفه اشت آنجا را پس بگیرد تاکنون بتصرف رده سها میباشد خودم در اولین روز فرار فرمایم بنده مشغول مذاکرات بودم همان جنیکه فسران فرما تخیال داشت اطمینان بمن بود که هرگاه رده سها بخاک انقضا تخطی نمایند دولت انگلیس از شما ملک خواهند نمود خبر تخطی رده سها و گرفتن پنجه را خود لار و فرنگ بجهت فرستاد ولی من هم شخصی نبودم هیچان پایم و این فقره را بجهت آتیه با کمال قار سر مشق خود قرار دادم در همین سال سنه هزار و سیصد و دو بجهت مطیع نمودن و ملحق شدن ممالی عثمان بملکت خودم که یکی از قلعه های کوهستان است که بطرف شمال و مشرق لغمان که عوام لغمان میگویند واقعت احکامات صادر نمودم علاوه بر اینکه مایل بودم که این مردم را رعایای آرام نمایم و آنها را ازادی بدیم چه مخصوصی هم بر لای مطیع نمودن آنها داشتم و این بود که هر شخصی ماغی میشد یا مرتکب قتل یا خیانتی در اطراف جلال آباد میکرد یا تنقله های کوهستان لغمان پناه میبرد و این کوه را بی نداشت و در واقع توب هم با نجان میخواست

بطرف دره مذکور عبور نماید فقط راهیکه بجهت پیاده رکوب و خیل باریک بود و پر نگاه زیاد داشت و راه مذکور اینقدر تنگ بود که بیشتر از یک نفر نمیتوانست عبور نماید و یا سه نفر قیوم نشد راه مذکور را گرفته و از بالا سنگ انداخته راه را محافظت نمایند چرا که هر قدر لشکر زیاد می بود فقط بکنفر عقب سردیگری بیشتر نمیتوانست برود و این فقره اسباب فوت آنها بود و بهین جهت قبل از این سیح لشکری آنها را مغلوب نگردیده بود بالشکری که نامور کرده بودم صاحب منصبهای ذیل همسراه بودند غلام حیدر خان طوخی سپهسالار دو ستمحمد خان جبار خیل که اینصاحب منصب حالاکو راست میر شاکل که حالاً ستمحمد محمد کل خان جبار خیل این شخص هم فوت شده است در سنه هزار و سیصد و پنزده در مجلس فوت شد محمد افضل خان جبار خیل این شخص هم فوت شده است و دو قسم عساکر تحت حکم این صاحب منصبها بودند یعنی اهل نظام و قدری لشکر دیف از طوایف کوهستانی که در بالا رفتن کوهها مهارت مخصوص داشتند

رود و سوار هم
نمیتوانست

وقتی که هواتا ریکت شده بود این صاحب منصبها توسط ریسمانها خود را بقله کلی از این کوهها بالا کشیدند و
 نزدیک راهی که تصرف یاغیها بودند فرسیدند این قسم لشکر خود را بدون اینکه دشمن از حرکات آنها خبر
 شود جاسع نموده بانها حمله آوردند جمعیت دشمن زیاد نبود تمام انالی آنجا هزار خانوار بودند بعد از
 خوردن خرمی انالی شکست خورده صلح نمودند و وعده دادند بعد مایه های آرام باشند ولی در سنه
 هزار و سیصد و چهار از وعده خود تخلف نموده یکی از سرسنگهای مراباد و سیست نفر سربازیکه در آنجا مقیم
 بودند خدا را نه بقتل رسانیدند ایندفعه سپه سالار مذکور بانها حمله نموده آنها را مغلوب نمود تمام
 انالی آنجا را جلوانداخته از دره خارج کرد و احدی را عقب نگذاشت و در عوض محل سکونی که در آنجا آرد
 آنها رفته بود محل سکونی دیگر در محلات کرشک و زمیت و خوست که از اطراف آنها خیلی دور بود
 داده شد و اشخاص دیگر از لغمان و ولایات دیگر با آنجا فرستاده شد باینوسیله اشکالاتیکه انالی
 دره فراهم میآوردند بکلی مرتفع گردید (شورش عمومی در سنه هزار و سیصد و چهار و سنه هزار و سیصد
 پنج بجزی) از جنگهای داخلی که از تاریخ جلوس من تحت سلطت کابل تا امروز واقع شده بعضی
 بالنسبه جزئی بود و بالشکر و توجه جسمی بزودی ختم گردید بدون اینکه بجهت من توشش زیادی حاصل
 شود و اشکالاتی فراهم آید بعضی جنگها اهمیت پیدا نموده بطول انجامید علاوه بر این اشکالات
 و آثار غشاش در تمام مملکت ظاهر بود و منبر چهار جنگ داخلی گردید اول جنگ با محمد اوجان در
 قندمار در سنه هزار و دو سیست و نود و نه که قلمپان داشته ام در اینوقت طامای جاهل سعی کرده
 بودند که مردم را در همه مملکت تحریک نموده بجافقت من بجا در برانگیزانند ولی در اینکار کامیاب نشدند
 دویم شورش محمد اسحق خان در ترکستان در سنه هزار و سیصد و پنج چهارم غشاش عمومی هزاره جات
 در سنه هزار و سیصد و هشت و سنه هزار و سیصد و نه و سنه هزار و سیصد و ده در باب ایندو غشاش
 آخری بعد مذکور خواهم داشت در اینموقع فقط در باب شورش عمومی طایفه غلجانی بیان نمایم
 جهاتیکه منبر باین غشاش عمومی گردید نتایجی که از حاصل شد بقرار ذیل است اول جهات اول
 خانش در موقع دیگر بیان داشته ام این بود که در زمان حکمرانی شیرعلیخان و محمد یعقوبخان

فصل یازدهم

سبب بد نظری و ضعف آنها تقریباً هر طایفه در افغان میندیشند و در انظار مردم خود اولی
 امیر جلوه میدادند خیلی از طایفه و خوانین غلجائی از همین قسمل بودند و اینها قویترین جنگجویترین شجاعترین
 طوایف افغانستان بودند در جمعیت هم یکی از سه طایفه بزرگتر مملکت یعنی درانی و هزاره و غلجائی محسوب
 میشدند ترکمانها هم طایفه زیادی تحت حکومت افغانستان پهاشند بعضی اشخاص شاید میگویند که
 هزاره ها اصلاً مغول هستند ولی اینها داخل طوایف افغانستان پهاشند باین دلیل که در تمام مملکت
 موجود و منتشرند و مثل ترکمانها طایفه علیحده نیستند غلجائیها خوانین خیلی بانفوذ و تعداد زیادی هم از
 مردمان جنگی داشتند این خوانین اتباعشان بر غلجائیها ظلم و سختی نمینمودند و تعذیبات غیر محدود آنها و
 مالیات گرفتن زیاد و تاخت و تاراج همه بر قوافل و جنگ استراری با یکدیگر و قتل نفس بطور عمومی که در میان
 آنها شیوع داشت همه مردم نه تنها با مالی افغانستان بلکه تمام اهل دنیا ظالم بود و سید است لهند اطبعاً
 اینها از من تنفر بودند باینجه که من شخصی نبودم اجازه بهم با وجود بودن من ترکب اینگونه رفتار ظالمانه در
 نظر آساعی باشند حکمرانی مرا تحمل نمایند سعیدی علیه الرحمه میگوید همیشه ما دشمن چوپان است این است
 که چوپان همیشه میخواهد سر مار را بکوبد و ویم چنانچه قبا پان داشته ام شیرخان طوخی غلجائی را که در سنه
 هزار و دویست نود و نه یاغی شده بود مجوس نموده بودم اگر می از دوستان اتباع او از این فخره
 گذر بودند سیم عصمت الله خان دیگر خوانین غلجائی دوست اقوام خانواده مرحوم شیر علیخان بودند
 و از اینجه با معاذین من مراد و داشتند در میان طوایف افساد نمینمودند و بجهت بیکار عصمت الله خان در سنه
 هزار و سیصد و پنجاه و دو چون این شخص یکی از خوانین غلجائی بود مجوس شدن او یکی از جهات بسیار ظالم
 غلجائی گردید چهارم طای معروف موسوم بشک عالم که من در اموش عالم میگفتم و این نسبت
 با اسم اول او مناسبت بود باین دلیل که صورتش مثل صورت موش و حرکاتش مذموم بود و با آنها
 اسم خود را غازی گذاشته بودند و از مردم اخذ پول می نمودند شامل شده بود اینها خود را قاضی طایفه
 تا خود را در انظار مردم اشخاص بزرگ و مقنا جاوه بدهند چون تمام اینحرکات بمعنی را موقوف کرده بود
 ایناساعی میکردند بوسیله نفوذ زیادیکه با مالی جابل و غیر متمدن طایفه غلجائی داشتند و خودشان هم از

همین طایفه بود بجهت من اسباب محنت فراهم آورد تا چندین سال قساو اینهاست و داشت
 آتشی را مشعل نمود که جنگ داخلی از آن برپا شد و این جنگ باعث خونریزی زیاد و خرابی چندین
 هزار نفر گردید (یکی از مقاله های مرغوب حضرت ستیاب اشرف والا میر عبدالرحمن خان این است
 که میفرماید بیشتر جنگها و خونریزیها در این دنیا بالنسبه بطبقه دیگر بواسطه طلاهای جاسل فراهم میاید و غیره
 اگر ممکن باشد بر یکت از این طلاها را بقتل میرسانم و نیز میفرماید بیشتر ضرر ترقی در افغانستان این است
 که این اشخاص به بهانه مذمب مسائله امردم انعامی نمایند که کلی مخالف اصول احکام پیغمبر است چون
 این اشخاص پیوای کاذب دین هستند هر چه زود تر قلع و قمع شوند بهتر است امیر معظم الیه در یکد و
 موقع ریش این طلاها را با طناب یا بریش یکد یکر شان بسته حکم فرمود یکد یکر را بکنند مترجم خداوند در
 قرآن مجید توبیط پیغمبر خودش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله میفرماید ان الله يامر بالعدل والاحسان و
 اتساء ذی القربى وین عن الفخار و المنکر و البغی یعلمکم لعنکم تکرون افسوس که حرکات طلاها کلی بر
 عکس احکام دینی که آنها دارند میباشد پنجم احکام صادر کرده بودم که مالیات لایت غلبه است که غلبه
 افتاده بود و اخذ نمایند مالی انجامینخواستند مالیات خود را بدهند ششم در مملکتی مثل افغانستان که خزانه
 اش خالی و پول کزانی بجهت مخارج داخلی و نیز بجهت ساختن و نگاهداری استحکامات سرحدات ارتحطیات
 قریباً به خارج که مثل لاشخورهای کر سنه مالیند شکار ضعیف خود را بجمع نمایند پول خیلی لازم بوده پس
 نصف مالیات تمام مملکت را دولت بستمیات طلاها و سوات و اشخاص زیادى که خود را پیشوایان
 مذمب مینامند میادند این فقره ضرر بالمضا عفت باعث خسارتی وضعف دولت بود و لافضف
 مالیات دولتی که اشخاص مکرر شد بدر میرفت ثانیاً انیکار مردم را و امید داشت که زندگی خود را
 به پیکاری بسر برده پول دولت را مفت از میان برند و این انعامی بجهت آنها بود که مخلوق و مانده
 و عاجزى بوده باشند که از وجود آنها بجهت مملکت یا بجهت خودشان هیچ فایده مترتب نباشد این
 زیاد را که باری بدوش خزانه دولت بود به یک کشیدن قلم خود موقوف نمودم و کفتم موجب فقط
 باشخاصی داده خواهد شد که بموجب کفایت لیاقت خود خدمت نمایند و باید بعضی امتحانات بدهند

که اشخاص

که استحقاق موجب داشته باشند باین طریق ستمهای تمام این اشخاص که خودشان را محل اعتقاد شما
 با ستمی خانواده موش عالم مذکور و ستمی اکثر همین موشها را موقوف کردم و این وجه را سبزه
 شجاع که بجهت قتل اینگونه موشهای شقی موزی مستخدم کرده بودم تا این موشها دیگر نتوانند بطور
 بی نصافی از مردم اخذ پول نموده خانهای مردم را سوراخ نمایند این اقدام سبب بجهت بجان زیاد درین
 طاقا و پیشوایان مذکور است و شما صیقل خود را اولیا میدنستند که دیده داد و فریاد زیاد میکردند و سوراخ
 که در باب آن در اینموقع مذکور می نمایم نتیجتاً این رفتار اجالی من بود ولی خوش بختانه در اینموقع همه
 موشها را بکلی تمام نمودم در باب اول اقدامیکه کردند در ماه رجب هزار و سیصد و سه بمن اطلاع
 رسید که این اشخاص عریضه توسط (مراد لیور سنجان) بمحضرت ملکه انگلستان فرستاد
 در عریضه خود غلجیها بقرار ذیل عارض شده اند (اگر شما یکوقتی خیال دارید در حق ما بی مظلوم و مستمند
 افغانستان مرحمتی نمایند و از آنها دستگیری بفرمایند از اینموقعی بهتر بجهت شما فراهم نخواهد آمد
 بدون آنکه بمادد بدیدید) غیدانم این عریضه بدست وزیرانیکه داخل کار بودند رسید یا خبر ولی
 اینقدر میدانم جوابی بجهت شورشیشان نرسید و نیز محمد ایوب خان بدعوت نمود که از ایران آمده
 با آنها ملحق شود ولی مشارالیه در کوششی که بجهت داخل شدن افغانستان نمود کامیاب نشد چنانچه
 در اینموضوع بعداً مذکور خواهد نمود اگر چه اقدامات دیگری که با غیما نمودند تعلقی بمن ندارد ولی اینقدر
 یقین است بعد از اینکه مخفیانه سبب چنینی کردند و کامیاب نشدند آنوقت آشکارا مخالفت
 من برخواستند چنانچه بحال پان مینامم در پاییز سنه هزار و سیصد و سه جنگ شروع کردید
 بنقسم که شیرخان پسر میر احمد پسر سردار گل محمد خان را که نواده سردار کهنده خان قندهاری بود
 و از کابل به قندهار میرفت در مقام من موشکی و چهارده مقتول نموده عمال اطفال اموال
 مشارالیه را سفار و نیز غلجیهای طایفه آذری و بوتکی بکوت فوج درانی که با میرزا سعید علی ارشد
 بطرف کابل میآمدند و فوج مذکور تازه داخل نظام شده هنوز مسلح نبودند در مقام موشکی خست
 آورده در این ناخت غلجیها یکصد و چهل اشتر و سی و هشتاد بار چادر و سی هزار روپیه نقد بردند

در باسایر ترحمی که طایفه غلجانی فراموش کرده بودند و مشک عالم هم از جان طایفه بود اطلاع یافته و در فوج
 پیاده نظام و چهار فوج سواره نظام و دو باطری توپخانه را بسر کرده کی غلام حیدر خان طونخی و حاجی
 کلخان کمانه ان که حالا جزا است و کرنیل محمد صادق خان که حالا در قندار جزا پشاید بجهت سرب
 آنها فرستادم این قشون وارد غزنین گردیده زد و خورد های جزئی در دو نقطه موسوم به دهنه شیر
 و نانی من آنها واقع شده با غنیمت شکست خورده متفرق شدند در نرستان مردم آرام بودند ولی هم
 این اوقات مخفیانه بجهت برانگیختن طایفه غلجانی بمخالفت من مشغول تئیه و اسباب مینوی بودند و در پناه
 خود کامیاب گردیده در اول بهار شورش عسومی برپا شد ملا عبدالکریم پسر مشک عالم در بهار سنه
 هزار و سیصد و چهار اعلان داد که دوازده هزار نفر مردان جنگی با من حاضرند اگر طوایف غلجانی تا نا
 با من بسراپی نمایند تقاضای و صرة با ما خواهد بود چون من اطلاع رسیده بود که در شورش اینها
 گذشته که قبلا پیمان شد امالی هوتکی هم شامل بودند به سرهنگ سکندر خان که در جزا غلام حیدر خان
 و حال فوت شده است حکم دادم از شدت بحال هوتکی رفته از سرخانه بقیقه ششیر و یک توپ
 از امالی هوتکی بطور سر میماند نماید رسیدن سرهنگ مذکور در آنجا باعث خشم امالی هوتکی که قبلا
 بهم رنجیده خاطر بودند گردیده در تمام اندرزه و هوتکی و ترکی و سایر طوایف غلجانی آشوب عمومی برپا
 گردید و طوایف مذکور عیال و اطفال خود را میان طایفه وزیر و دروب هزاره فرستاده خودشان
 بجهت جنگیدن با عساکر من حاضر شدند در آنوقت در ولایت غلجایی شکر زیاده موجودند هشتم و نهم
 بزرگ مثل غزنین و کلات غلجایی و باروف استحکامات کاملی نداشت جزا غلام حیدر خان
 فقط دو فوج پیاده نظام و سه فوج سواره نظام با خود داشت فوراً حکم دادم که ششصد نفر سرب
 بسر کرده کی کرنیل صوفی روانه شده بدسته لشکر سکندر خان کمک بدهند و نیز حکم دادم تعداد
 بهم پیاده و ریف و فوج درانی جدید با سکندر خان طوق شوند از ورود این عساکر خندان فایده بتر
 نشد نیز قشون دیگری هم متجماً از کابل بمکات جزا غلام حیدر خان فرستادم در اول جنگ دست
 با غنیمت بالا بود و عیسی خان حاکم باروف که بمکات سکندر خان میرفت از با غنیمت در راه شکست خورده

سر کرده این باغها شاه هوتکی بود در ماه رجب سنه هزار و سیصد چهار سکنده خان در همان وقت
 و همان نقطه شروع جنگ نمود که در ابتدا شکست خورد ولی در آنسخت نمود و در همین وقت بطرف
 شمال هم مشغول جنگ بودند و در آنجا جزای غلام حیدر خان بهادر با غلجانیهای ترکی و آندری میبکند
 بعد از جنگ سختی راه پیدا نموده خود را بعساکر پدرش سکنده خان که از دست هوتکی شکست خورده بود
 رسانید این ملاقی عسکرین در ماه شعبان سنه هزار و سیصد چهار واقع گردید و در این عساکر ششصد چهار
 فوج سوار نظام و دو فوج سواره نظام و سیصد عاده توب بود علاوه بر اینها بعضی رعایای فانی
 و از من سر کرده کی بملول خان ترکی کمک میدادند تعداد لشکر دشمن سی هزار مرد جنگی بود که بسر
 کرده کی شاه هوتکی خودشان لقب میر داده بودند با غلجانیها اتصالاً از همه طرف کمک دادند
 میر رسید و غلجانیهای باغی هم شورش نموده با اینها متحد میشدند از قراریکه شهرت یافته بود اینها از راه
 دامالی بمنته و براه و محمد ایوب خان که در این بود و استعدای کمک کرده بودند دامالی برات و منته
 هم خواش آنها را پذیرفته بودند تعداد زیادی از لشکر من که در برات قامت داشتند از طایفه غلجانی
 بودند چون اینها شنیدند ملت اقوام آنها بخالف من برخاسته اند تغییر وضع داده در ماه رمضان
 سنه هزار و سیصد و چهار تعداد زیادی از فوج هزاری غلجانیها که در برات ساخوب بودند در آن
 براه شوریدند تعداد در آنجا هم این سبب از غلجانیها که شوریده بودند تقریباً بشصده نفر میشدند
 و اینها قسمتی از فورخانه را تاراج نموده سه ساله را در آن محصور نمودند ولی سربارهای دیگر که در
 براه بودند و فاداری نموده جنگ کردن با شورشیان خان حاضر شدند شورشیان تا بمقامت نیارند
 بالاخره از برات غایب شدند که با غلجانیهای آنجا متحد شوند بعضی از سربازهای نمک بحرام جمعیت
 زیادی از باغها که در مرغاب جمع شده بودند طحی گردیده این امر با غلجانیها را خیلی قوت قلب داد
 اسباب تشویش بجهت صاحبنصبهای و فادار من گردید محل خطر این بود که اگر مردم متظر بودند به نیندگدا
 طرف قوی میشود و در صورتیکه با غلجانیها قوت پیدا کنند با آنها شامل شوند در این موقع نازک که مختص
 عدار از عساکر خودم با باغها متحد شده بودند دامالی جا بل و دشمنان شتر ساخته بودند که برات

بصرف باغیا آمده است اما لی سمنه و سایر ولایات هم شوریده اند ولی جنرال شجاع من غلام
 جدرخان هر کجا با باغیا مقابل کرده آنها را شکست داده متفرق ساخت در این وقت جمعیت
 ریادی از طایفه هوتکها در مقام عطا قرشکست داده جمعیت آنها را متفرق نموده پدر خود را در آنجا
 گذاشته خودش بطرف شمالی آنجا حرکت نمود نزدیک و نذاب ایستاده با طایفه ترکی جنگ دیگر نمود
 در آنجا هم فتح نموده بطرف مرغاب عازم گردید که در آنجا جمعیت زیادی از باغیا با سربازهای
 شوریده هرات ملحق شده بودند من هم فوراً دو فوج پیاده نظام و چهار صد سواره نظام در راه پل
 سنه هزار و سیصد و چهار از کابل بنگت پهللا خود فرستادم در راه ذیقعه سنه هزار و سیصد و
 چهار این قوئنها یکی از دستهای لشکری باغی را که بجهت ملحق شدن با دستهای بزرگ باغیا میرفتند
 داده متفرق نمودند بعد از تکمیل شکست این باغیا جنرال بزور برای جنگیدن با دستهای جمعیت آنها
 عازم گردید تپه محل و نقل بنه و آذوقه بجهت حرکت و رسانیدن فرار که برای باغیا اینقدر بی نظیم بود
 که باغیا از قلت خوراکه قریب الموت بودند خلاصه جنرال بزور اینها را کابل شکست داد اگر چه در راه
 ذیقعه سنه هزار و سیصد و چهار زود خوردنای جسمی در کار بود لکن خیلی محل عتسنا نبود زیرا
 که از شکست سختی که بدشمن وارد آمده بود خوش شورش عمومی فرو نشسته بود ملا عبد الکریم بطرف کرم
 خزار نمود و برادرش فضل الله خان اسیر و مقتول گردید در خصوص تیمور شاه غلجانی که نایب پهللا
 و درز ما جنگ پنجه در سنه هزار و سیصد و دو در تکالیف خود غفلت ورزیده مقصر شده بود در آنجا
 او را معفو داشته بودم من اطلاع دادم که در شورش غلجانیها جدا بجا رفت من شامل بوده است
 و یکی از کاپیتانها و یک نفر هم از آردو لها با او متفق بوده اند مشارالیه را مجوس نموده بکابل آوردند حکم
 دادم در آن سنه هزار و سیصد و چهار او را بجهت این خیانت بزرگ که مرتکب شده بود سنگسار نمایند
 مقصود از این سیاست این بود که سایر انالی نظام عبرت گرفته بدانند شخصیکه بمقام عالی نایب پهللا
 رسیده باشد و بجا رفت ولی انتم خود که سالها مان و نکت او را خورده است بچگونه حقد رشقا داشته
 زمانیکه جنرال غلام جدرخان بعد از این فتح معظم خود بکابل مرجعت نمود او را بر تپه نایب پهللا

ارتقا و ادم و بجهت خدا تشنهان الماس بن و عطا نمودم و نیز تعداد زیادی از افواج کابل را بر سر
 کرده کی پروانه خان محض افشار مشارالیه باستقبال او فرستادم باین قسم شکلات بزرگی که با علی
 فراسم آمده بود بکلی با انجام رسید و قتی محمد ایوب بخان شنیده بود یا غیماشکر را مغلوب نموده
 بدون طمع دولت ایران از طهران فرسار نمود ولی ترتیب زیر گانه و با کفایت اداره چهار نوبت
 من قسمی است که هیچ شخصی که قابل اعتنا باشد نمیتواند در ایران روس یا هندوستان افغانستان
 حرکتی نماید مگر اینکه از حرکات او آگاه گردیده خبر میدهند لهذا از حسرتی که محمد ایوب بخان در نظر داشت
 مطلع شده تمام سرحدات قراول که اشتهم که محض اینکه از سر حد گذشته داخل مملکت من شود او را
 نمایند و قتی مشارالیه بر سر حد غوریان رسید دید قراولهای من بجهت پذیرائی او در آنجا حاضر و نظرند
 بعضی اینکه تاج سلطنت کابل را تحویل نماید با کمال صعوبت جان خود را سلامت بدر برده بطرف صحرا
 غیر آباد خراسان فرار نموده در آنجا پنهان گردید و باز رحمت زیاد از چنگ آنها نیکه بجهت تسلیم نمودن
 تاج سلطنت مطرا بود نجات یافت خانچه گفته اند کسیکه سر خود را بسنگ میزند سنگ آزرده میشود
 دل سر خود را می شکند محمد ایوب بخان پس از کوشش و زحمت زیاد خود را بجزال مکلین و میل فرمانفرمای
 هندوستان مقیم شد بطور نظر بند دولتی تسلیم نمود بعد از چند فقره مکاتبات لارود در فرنگ
 فرمانفرمای هندوستان این اقدام عاقلانه را نمود که محمد ایوب بخان از ایران هندوستان آرزو
 و حالا آنجا می باشد و از افادین دست سربازهای شجاع من محفوظ است

(شورش سردار محمد آتقی خان فسرانفرمای کوشستان)

حالا رسیدم بکنج سویی داخلی معتنا به که در سنه هزار و سیصد و پنج واقع گردید که منجر بکنج
 مذکور شد و نتایجی که از اینکنج حاصل کردم بعد از این بجهت طمع مطالعه کنندگان کتاب خود
 بیان خواهم نمود در موقع دیگری بیان داشته ام قبل از اینکه از روسیه خودم از راه دیگر عازم قفقاز
 سوم سه نفر از بنی اعلم خود یعنی سردار عبدالقدوسخان و سردار محمد سردرخان و سردار محمد آتقی خان
 بطرف بلخ فرستاده بودم و شرح مفصلی در باب مسافرت آنها در فصول قبل انهار داشته ام اکنون بکنج

این یاغی عمده یعنی سردار محمد اسحق خان پسر عموی خان و غدار خودم باید شرحی از حالاتش بیان نماید
 مشارالیه پسر غیر مشروع عموم امیر محمد عظیم خان بود که مادرش و شریکی از ارمنه عیسوی از جمله خدمت
 حر مسرا و عیال شروع عموم نمود مطالعه کنندگان این کتاب از فقراتیک در فصول قبل خوانده اند
 از سیرت و سرشت پدر محمد اسحق خان کاغذاً آگاهند و نیز بخاطر خواهند داشت که بعد از وفات پدر چه
 خدماتی با او نموده و او را تحت سلطنت کابل نشانیدم سلطت تصرف پدرم بود و باید من جانشین او
 می شدم ولی تحت سلطت را بعومم گذاشتم چه خدماتی تا دم مرگش با او نمودم رفتار و وفات و
 حایمانه که نسبت به پسرش محمد اسحق خان و سایر اولادش کردم لازم بنگار نیست زیرا که بقیه است
 را در موقع دیگر قلمبازان داشته ام تمام این محبت را فراموش کردند البته مطالعه کنندگان این
 کتاب میتوانند خیال نمایند محمد اسحق خان چند پهلوتی نمود نیز بخاطر دارند که تمام فسادیک در خانواده
 ما فرابسم آید بواسطه امیر محمد عظیم خان بود که پدرم و شیر علیخان ابابکدیکر دشمن کرد و همین منشا
 در نهاد پسرش محمد اسحق خان بمرجوعه و باید در ریاز و در روز می نمود و قتلک از روسیه حرکت کرد
 برمان خود هم قرآن و ادم و احوال قرآنی را که در آنوقت محمد اسحق خان مهر نموده در کابل نزد من
 موجود است مشارالیه قسم خورده بود با من وفاداری و صداقت و طاعت رفتار نماید من هم مشا
 الیه را در سال اول حکمرانی خودم فرمانفرما و حکمران ترکستان مقرر داشته اتمام کابل با او بستم
 داشتم و تمام حکام و صاحب منصبهای نظامی که آنها را از کابل ترکستان میفرستادم موکد آوست
 العمل میدادم که بجهت محمد اسحق خان را برادر و پسر من بدانند عرایض که بر همیشه بکابل نزد من
 میفرستاد و حال در دفتر من ضبط است پر از اظهارات طاعت آمیز و وفاداری میباشد وضع
 نوشته جات مشارالیه بعنوان من بقبسی بود که پسری خلی با اخلاص و نوکر مطیع به پدر یا آقای خود
 بنویسد عرایض خود را باین الفاظ امضای نمود (غلام و نوکر حقیر شما محمد اسحق) باینجهت من و از فرزند
 و برادر عزیز خطاب نمودم چون هیچ خیالی در باب پوفانی او نداشتم بهترین تفنگها و اسلحه که در
 ترکستان بود با او تفویض نمودم چه که مشارالیه در سرحد روس بود چنین صلاح میدادم

که و خایر زیاد از بر قسم انجام داشته باشم یعنی ادوات حرستا و اذوقه و علوقه و هرگونه ملزومات بجهت
 مواقع لازم حاضر باشد و حالاً هم چنین است در آنوقت نیند آستم اسلحه و پول خودم بخالفت خودم
 بجا برده خواهد شد و کلوله ما از توپ و تفنگهای ته پراغی که بدست او سپرده بودم بطرف سیزدن
 شدت خواهد کرد و دیدار روز اول که او را تبرستان گذاشتم میگفت مخارج لشکر زیادوی که در آنجا
 اقامت دارد و ایقدر کزاف است که عایدی ملک بجهت آنها کفاف نمیدهد لهذا اکثر اوقات پول نقد
 که از ولایات دیگر تحصیل می نمودم بجهت او میفرستادم که بسبب بازماندن بد بد تا مابین اوقات محمد
 اسحق خان طلا و اسلحه جمع و مخفیانه تهیه می نمود و بخالفت من اسباب چینی میکرد از آنجمله خود را نزد
 ترکستان شخص مقدس و مسلمان خیلی نارسائی جلوه داده بود صبح های زود برخواست در مسجد
 نماز حاضر میشد این رفتار او بخیرت از مسلمانها یعنی ملاها را مشتبه ساخته بود زیرا که اینها فقط سخا
 را دوست دارند که نماز طولانی میخوانند و روزه نگاه میدارند بدون اینکه اعمال آنها را بسنجند
 اینها نامی جاہل فرمایشات عارف ربانی خواجہ عبدالقادر نصاری را در نظر داشتند که میفرمایند نماز
 زیاد کار پیره زمان است روزه زیاد از ماه رمضان صرفه مان است لکن امداد بد دیگران کا
 مردان است و همین عارف ربانی میفرماید دل بخلق مبیند که خسته شوی دل بحق بندت و آراسته شود
 بر سر کسی که نرسد و هر چه کند نرسد اگر بر روی آب روی خسی باشی و اگر در هوا بر روی کسی
 باشی دل بدست آرتا کسی باشی فریب دیگری که محمد اسحق خان با مسلمانهای بی تربیت بعمل آورد اینها
 بود که علاوه بر اینکه مشارالیه خود را مرشد و ملاحظم داده بودند و دخل سلسله نقشبندی شده بود بانی
 این سلسله در ادیش که موسوم بنقشبندانست یکفر از ولایای بخارا مسیحی خواجہ بهار الدین است
 که معا صرا میر تیمور کو رکافی بوده است شک نیست که تعلیمات بانی این سلسله خیلی معقول و مقدس
 میباشد ولی خیلی از جمله بازمانی سلسله او کاذب هستند و جهت عمده که برای تحصیل مرید کوشش نمایند
 این است که میخواهند از مریدان خود پول نموده عسمر خودشان را بلفت خواری بسبب برندان شخاص
 صرف نظر دارند از اینکه این رویه بکلی خلاف تعلیمات و اعمال پیغمبر ما باشد که خودش همیشه

زحمت میکشد و نیز این رویه خلاف دستور العمل باقی سلسله یعنی خواجه نقشبند میباشد زیرا که خود
 هم از قرار معلوم کوزه گری میسزوده است و خیالات خود را مصرف عبادت میداشته و طریقه
 تعلیمات او از منظومات فارسی که خودش فرموده منتخب شده است که میفرماید دستهای خود را
 بکار و اوارید و دل خود را با محبوب خود بدارید و در ظاهر بکار دنیای مجازی مشغول باشید و باطناً
 مصرف تربیت روح خود و کارهای دنیای حقیقی باشید چون ترا که مخصوصاً به این سلسله کرد
 یداند محمد اسحق خان امالی این سلسله شامل گردید که ترکمانانیکه تحت حکومت او بودند بسوی خود
 یایل نمایند پیرمای کاذب مزار شریف محمد اسحق خان گفتند که با الهام شده است که خواجه نقشبند تحت
 سلطنت کابل را بشما رحمت نموده است

باید قدری عقب برویم بجهت بیان نمودن اینکه سه سال قبل از این شورش من اطلاع داده بودند که
 محمد اسحق خان بیشتر از مبلغی که محاسبه آنرا بمن میداد از مالیات جسع آوری مینماید و بیشتر از مبلغی
 که بجهت تمام لوازمات از مالیات ولایت میکشید پول دارد چون پنجاه مقرر در دستکاری نبود که
 بر علاوه از من پول بخوابد پس از وصول این اطلاع یکی از ما مورین خود را فرستادم که محاسبات
 محمد اسحق خان را رسیده کی نموده را پرت صحیحی در انبیا بمن بداد اگر چه بمن میکشید خیالات محمد اسحق
 خان نسبت بشما صادقانه نیست ولی من نمیتوانستم قبول نمودن حسرتی بر خلاف او خود را مجبور نمایم
 در چندین مواقع دیگر همین قسم اطلاعات بمن رسید فقط از اینگونه اخبارات تجاها بل می نمودم بلکه
 مردم جدا غنغنی میکردم که برخلاف محمد اسحق خان اظهاری نمایند سال بعد محمد اسحق خان نوشتم بر
 ملاقات من سپاید و محاسبات خود را پادرد ولی خودش متعذر شد باینکه ناخوش است و حساب
 بدست یکی از معاوین خود فرستاد در اینوقت بمن خبر رسید که انسا داد از اندازه گذشته است
 مشارالیه نیز اکثر مردم را قسم قرآن میداد که با او وفاداری نمایند و شجاعان را که قسم نمیخوردند یا
 تنه میکرد یا بقتل میرسانید وقتی شنیدم مشارالیه ناخوش است یکی از اطبای دربار خودم
 موسوم بعبد اشکور خان را که حالا کابل است بجهت معاینه او فرستادم این طبیب زیر

ذوق

چون میدانست شاید که غدر را آدمهای محمد آجتیکرند بن نوشت مرض سردار مرضی است
 نه جسمانی کنایه اینطور بن حالی کرد که ابد اعلیٰ ندارد مگر اینکه نسبت بشما عداوت دارد
 وجود این امسلاخ دراپورتهای دیگر که تصالاً از وسایل متعدده بمن میرسد در باور نمودن
 آنها زودیداشتم ولی تقریباً مقارن این اوقات بمرض طولانی نفوس بطور شدت گرفتار شدم
 که تا چند ماه امتداد داشت در ماه شوال سنه هزار و سیصد و پنج در منزل میلانی خود در کو
 بهستان بلقان که تقریباً چهار فرسخ از کابل مسافت است خیلی سخت ناخوش شدم و این
 نزول مرض تا ماه ذیحجه سنه هزار و سیصد و پنج امتداد داشت بیچکس غیر از اطبای دربار و
 نوکرهای شخصی من اجازه نداشت بیدن من پاید چون اشخاصیکه میخواهند برای کار مرا
 ملاقات نمایند همیشه حتی در حالتی که ناخوش بودم بمن دست رس داشتند از این معنی که کسی
 مازون نبود نزد من پاید بشبهه افتادند لهندار خواه منتشر شد که وفات یافتم و این خبر از دم
 پنهان است محمد آجتی خان پوفا که خبر وفات مرا شنید آذغانه بود که جانشین امیر اوست امارت با
 تعلق دارد و خیلی از رعایای و قواد را فریب داده اظهار داشت چون همیشه بمن بطور برادر و فرزند
 رفتار مینمود است تا هم از دیگران بامارت بیشتر است و نیز اظهار داشت خیال دارم فوراً بطرف
 کابل حرکت نمایم تا مملکت افغانستان بهصرف لیسها بیاید چون بمنکه برسینند مملکت په صاحب
 دور نیست همچو اتقانی مقتد محمد آجتی خان از روی واقعی مشغول اقدامات گردیده مسکوکاتی بهم
 خود سکه نمود که روی آنها باین عبارت سکه شده بود (لا اله الا الله امیر محمد آجتی خان) و قتی
 این خبر بمن رسید جنرال غلام حیدر خان نائب سالار و جنرال گنال خان که بعد با بوهله
 کم حسرتی او از زمانیکه با محمد آجتی خان با جاکباز جنگیده شکست خورده مغزوش کردم و کجانی
 عبدحکیم خان (عبدحکیم خان پسر جنرال ابو احمد خان معروف برادرزاده جنرال میر احمد خان
 و معلم نظامی و مشا در شخص میسر و نواده جنرال شهاب الدین خان که اول معلم توپخانه قندهار
 و حالاً رئیس توپخانه فیلی در کابل است میباشد) و جنرال فیض محمد خان که جلال رئیس فوج خاست

و کریم حاجی کلخان و کریم عبدالحیات خان و دیگران را با چهار فوج سواره نظام بسیزده فوج
 سیاه نظام و پست و شش عراده توپ از راه میان بجنگ محمد اسحق خان فرستادند و از طرف
 دیگر سردار عبد الله خان طوخی که در آنوقت حاکم قه غن و بدخشان بود و حالادایم بحضور است
 از طرف مشرق بطرف بلخ حرکت نمود بتاریخ دهم محرم سنه هزار و سیصد و شش عساکر جزال
 غلام حیدر خان وارد بجنگ که دو منزلی بلخ است گردیده و بتاریخ شانزدهم محرم سنه هزار
 و سیصد و شش عساکر سردار عبد الله خان با جزال مذکور ملحق گردید بتاریخ بیست و دوم محرم
 هزار و سیصد و شش در دره غزنیلک که سه میل بطرف جنوبی هفتصد عا ن پها شد جنگ واقع شد
 اینجنگ خیلی شدید و مفصل بود زیرا که لشکر محمد اسحق خان که تعداد آن از پست هزار الی پست چهار هزار
 نفر بود و با خود شش و پسرش اسمعیل خان جد و جد می نمودند که فاتح شوند چرا که میدانستند اینجنگ قبل
 و او بار طرفین را مشخص خواهند نمود از طرف دیگر مطالعه کنندگان فصول قبل این کتاب میدانند که از
 سردار عبد الله خان دوستی فدوی تر و معتد تر و از جزال غلام حیدر خان صاحب منصبی تر و پست
 تر و مجرب ترند اشتم و بیچک از این صاحب منصبها آسانی شکست میخورند و محمد اسحق خان کم
 جرات بود چنانچه پدرش همین حالت را داشت شخصا جنگ نکرد ولی صاحب منصبهای نظامی او که
 اشخاص معتقد بودند که خود را محمد اسحق خان داده بودند که در صورت لزوم با روسها مقابل شوند تا
 اشخاص شجاع و مجرب بودند مثل جزال محمد حسینیان و کریم فضل الدین خان و سایرین از صبح زود تا
 خیل از شب گذشته مریزانی هر دو لشکر با کمال تشدد و شتابت قدم میجنگیدند و از طرفین آتش گشته
 و زخمی شده بودند که بحساب در نمی آمدند در این بین وقت عصری یکدسته از لشکر من با سردار عبد الله
 خان و جزال کمال خان و کمان دان محمد حسینیان و عبد الحکیم خان از قلب لشکر دور افتادند از عساکر
 محمد اسحق خان که بسر کرده کی محمد حسینیان هزاره میجنگیدند شکست سختی خوردند از طرف دیگر وقتی که با
 جنگ بین جزال غلام حیدر خان دشمن اشتداد داشت بعضی از مریزانی نمک بگرام بجزال
 محمد حسینیان هزاره ملحق شده بطرف تپه که محمد اسحق خان آنجا بود بتاخت رفتند که با و سلام نمایند

مشارالیه بواسطه اینکه این جمعی که بطرف او تهاجم می آیند او را اسیر نمایند و لشکر او شکست خورده است
 رو بفرار نماید و لشکرش تا مدتی بعد از غروب آفتاب که هوا بکلی تاریک شده بود با جزال غلام حیدر
 مشغول جنگ بودند و خود محمد آقاجی خان بجهت برجه تا مقرر مشغول فرار بود همچنین لشکرش خبر رسید که در
 آنها فرار نموده است خود را باخته چشمه الامر شکست خوردند خلاصه تاریخ نیست دویم هم شده
 هزار و سیصد و شش جزال غلام حیدر خان این فتح بزرگ را حاصل نمود از طرف دیگر بجزه از لشکر من که
 شکست خورده بودند چنان مرسمه فرار کردند که تا رسیدن بکابل ابدان ریج جا قرار نکرده چنانچه
 اکثری از آنها بدون اینکه بکابل پلیند بوطن و خانه خود رفته قتل داده بودند که جزال غلام حیدر خان
 مقتول شده است و تمام لشکر که بجنگ محمد آقاجی خان فرستاده شده بود متفرق شده اند و فی الواقع
 حکمرانی من با تمام رسید است ولی من رویه بعضی از حکمرانهای افغانستان امثل شیرعلیخان با
 عموم محمد عظیم خان ندانم که بعضی شکستی که با آنها می رسید میگردید با کمال بردباری تحمل نمود
 یکروز چهارشنبه صبح روز دیگر بعد از آنکه لشکر شکست خورده بکابل رسید بود
 خبر فتح لشکر من و شکست دشمن رسید و این قضیه ثابت نمود که فتح و نصرت با خداست اگر چه با
 عساکر دشمن اولاً فتح کرده بودند و لشکر من شکست خورده بود و ندولی چون شیت خداوندی بین
 تعلق یافته بود که شخص من حکمران گله او یعنی امالی افغانستان باشد دشمن ضار نمودند و فتح قسمت
 من گردید بعضی از صاحب منصبهای محمد آقاجی خان تاخته نزد او رفته بودند که خبر فتح لشکر او را با او
 بدهند ولی مشارالیه حرف آنها را قبول نکرده بمانجا همه را بقتل رسانیده گفته بود اینها خان
 پاشانند میخواهند مرا بگرد و حمله کرده بدست دشمن سپارند در پاداش خدمات غایبی که جزال شجاع
 من غلام حیدر خان کرده بود نشان الماس دیگری بجهت او فرستاده او را بر تبه سپه سالار
 ارتقا دادم و حالا هم دارای منصب مذکور چها شد

سرکستان

بعد از این شکست محمد آقاجی خان چندین جهات بجهت من لازم شد بکستان بروم و جهات عمده آن
 این بود اولاً ولایترا بخوبی منظم نموده کارهای حکومتی آنجا را که از چندین سال بکلی سپرده محمد آقاجی

خان بود و ایرنایم ثانیاً بجهت تبعید بعضی اشخاص خان ملک بحسب ام مثل سلطان اول که در ملک داون
 محمد اسحق خان شامل بوده است اقداماتی بنمایم تا دیگر اسباب فساد و زحمت در مملکت فرماستیم
 تا ثانیاً بمن اطلاع رسیده بود که یکی از دول بمسایه در فرجام آوردن اسباب این شورش است
 داشته است این امر محمد اسحق خان اجری کرده بود که شورش نماید را بنامین اطلاع داده بودند
 که بعضی از صاحب منصبهای بزرگ لشکر من که در ترکستان بودند در قارشان نسبت من صاحب
 نیست و اگر اسحق خان اینقدر کم جسارتی نیکرد با وطنی شده بودند ولی از اظهار این معنی شعور کم این
 خبر کذب ثابت شد چنانچه در همان نقطه شخصاً در ایجاب تحقیقات بعمل آوردم و دستم این فقره بی
 اصل بوده است نیز خیال داشتم بهرات رفته است حکامات قوی در آنجا و تمام سرحدات شمال و
 مغربی خود بجهت منع تخلفات روسها احداث نمایم ولی این خیال بواسطه عدم پول بخوبی صورت
 نگرفت زیرا که کان میگردم دولت هندوستان بمن امداد خواهد داد چون مدعی نرسید هر قدر
 ممکن بود از مالیات مملکت خودم بجهت تعمیرات دفاعیه خسر نمودم از جمله این تعمیرات قلعه عمده
 و خیلی معتدنی در ده وادی نزدیک هزار شریف تازه ساختم این قلعه در تمام مملکت بزرگترین
 و محکمترین قلاع است قلعه مذکور سرکوهی واقع است که مشرف و تسلط بر دره میپاشد که راه
 بزرگ خاک رودس و شهر بلخ که پایتخت ترکستان است از وسط آن دره میگذرم پس خودم
 خان را بنیابت خود بکابل گذاشته در ماه صفر سنه هزار و سیصد و شش موسم پاییز خودم عازم آ
 شریف گردیدم و تا ماه ذیحجه سنه هزار و سیصد و هفت از آنجا مراجعت نکردم در این وقت که ترکستان
 اقامت داشتم نوکر قدیم و خیلی امین و وفادار من جنرال میر احمد خان که از جانب من در هندوستان
 سفر بود وفات یافت و لار دلشوندون که بعد از لار و در فرین بفرمانفرمایی هندوستان غیر امور
 شده بود با من مکاتبه نموده در باب امورات اخلی افغانستان بمن مصلحت داد چون صلاح او را
 میتوانم پذیر بر استمال دارد از این بابت مگذر شده بود در ایجاب در موقع خودش مذکره خوانم
 نمود سلطان مراد قندوزی هم فرار نموده در ترکستان متصرفی روس اسحق خان ملحق گردید و حال ام

با نجا می باشد زمانیکه در مزار شریف بودم اما بی بدخشان هم شورش نمودند آنها را تنگ کرد
 و دیگر اسباب تشویش بجهت من فراموش نیامدند در زمان اقامت در ترکستان واقعه دیگری
 هم اتفاق افتاد در ماه بیع الثانی سنه هزار و سیصد و شش روزی مشغول دیدن سان عساکر متقیم
 شریف بودم در این مین یکی از سببها کلوله از تفنگ خود بطرف من خالی نمود چیزی نمانده بود
 که کشته شوم و اینکه جان سلامت میبردم ترسیت که نه خودم و نه آنها نیکه حاضر بودند تو استیم فهمید
 چرا که فهمیدن این معنی ممکن است که چطور کلوله تفنگ وسط صندلی که روی آن شسته بودم سوراخ
 نموده است و بعضی اینکه از بدن من بگذرد بغلام بچه که عقب سر من ایستاده بود خورده او را سخت
 مجروح نموده این صندلی را بطور یا دکا نگاه داشته ام من شخص قطوری بستم و صندلی مذکور را
 وسعت داشت که برای شستن من مکنی بود اسباب حیرت است که چطور کلوله از گذشتن وسط
 من خطا نمود چنین است برگاه خداوند خواسته باشد جان شخصی را محافظت نماید بیچاکس غمناک او را
 تلف کند چنانکه گفته اند اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبردگی تا نخواهد خدای و مفادایه شریف است
 اذ اجاء ابلهم لایستاقرون ساعده ولا یستعدون جهت دیگر هم که مرا محافظت نماید نیست و یقین دارم
 این معنی از فقره ذیل تصریح میشود در زمانیکه طفل بودم من گفتم شخص مقدسی طلسمی دارد که بکا فدی نمویسد
 بر کسی با خود نگاه ندارد هیچ سلحه ناری یا اسلحه دیگری با او کار نمیکنند اول اثر این طلسم را معتقد بودم
 لهذا طلسم مزبور را بگردن کو مقصدی بسته امتحان کردم اگر چه خیلی سعی کردم حیوان مگور را بکلوله بزنم
 ولی هیچ کلوله با و صدمه نزد باین دلیل مطلق طلسم مگور معتقد شده بیازدی راست خودم بسته از طلسم
 تاکنون بسره دارم اعتقاد من این است اسباب حفاظت من همین طلسم شده است متاسفم سبب
 این حرکت سر باز که میجو است مرا بکلوله بزند معلوم نشد زیرا که یک نفر جزائی که نزد بخش ایستاده بود با ما مثل
 جانجا او را بیکضرت شمشیر بقتل رسانید اگر چه فریاد زوم او را کشید تا تحقیقات بعمل آید چرا که نجا
 من سر باز مگور را یکی از دشمنان قوی فحش من مخصوصا باین کار داده است بود

اشاق عمده دیگر که در زمان اقامت من ترکستان اقع شد این بود که از دو نفر عیال من دو پسر
 شدند

من گردیده است اول مردمان هزاره بربری قرنهای بسیار اسباب وحشت حکمرانهای افغانستان
 بوده اند حتی پادشاه اعظم نادرشاه که افغانستان و هندوستان ایران را بجزیه تصرف در آورده
 بود نتوانست طایفه هزاره کرد و کش را مطیع نماید ثمانیا هزاره همیشه در ولایات جنوبی و شمالی و منبری
 افغانستان بسافین تعدی می نمودند از دوقیمکه تا خت و آراج آنها با تمام رسید و حالیکه
 بجای منظم گردیده است ثمانیا این طایفه همیشه حاضر بودند همیشه کسی از خارج تخطی نموده با افغانستان
 حمله نماید با او متوجه شوند چون هزاره ما خود را شیعه میدانند و دیگران سنی هستند عقایدشان یکی است
 که همه افغانها کافر میباشند بزرگترین امپراطورهای مغل یعنی پادشاه در ادا دل مانه و هم جری
 در توزک خود میفرستاد من تو استم مخالفت این طایفه قوی در میدان جنگ چنانچه عین عبارتی که میفرستاد
 این است نهتم مشغول جنگ شدم که شبانه بخته بر آنها ریخته در مرغ را متصرف گردیدیم و
 بوقت نماز صبح بر هزاره ما ریخته کاغذ آنها را کوبیدم نیز از توزک با پادشاه معلوم میشود که
 هزاره ما در آن زمان هم عادی بر این بودند که مسافین اور معا بریکه مخوف کرده بودند و کسی نمیشد
 بدون مستحفظ زیاد عبور نماید تا خت و آراج نمایند بجهت اینکه مطالعه کنندگان کتاب خود را در باب چنانچه
 هزاره قدری مطلع نمایم آنها میدارم که این طایفه در قلب مملکت افغانستان واقع شده اند و دره ای
 محکم و قلل جبال شامخه را که از کابل غزنین و کلات غجائی تا نزدیک هرات بلخ امتداد است در تصرف
 دارند علاوه بر این قطعه بزرگی که در نقطه مرکزی مملکت و بالطبع مستحکم است وطن آنها میباشد هزاره ما
 در تمام مملکت افغانستان منتشر میباشند و بهر ولایت و قبسات و قلعه جات دیده میشوند در افغانستان
 مثل میگویند که اگر هزاره های خرابارش نبودند و از عهد کارهای ما بر نمی آمدند باید خودمان مثل
 الاغ کار خود را میکردیم هزاره ما طایفه مخلوطی میباشند که آبا و اجداد آنها از امانی مستعمرات نظامی
 میباشند که سلاطین مغل احداث کرده بودند در مانه دهم جری ابو الفضل میفرستاد ابو الفضل یکی از وزرا
 اکبر پادشاه هندوستان بوده است که این طایفه بقیه توشون مارین خان نواده چنگیز خان میباشند
 کمان عمومی در افغانستان این است که اکثر سلاطین که از طرف مغرب هندوستان آمده اند در مانشان

این بوده است که امالی مملکت خود را در امتداد راه هندوستان محل سکنی داده یورت برای آنها
معین میکردند که از عقب سر خود محفوظ باشند و همین جهت مغل با طایفه هزاره را از ابتدای مغربی
حاک افغانستان الی انتهای شرقی مملکت محل سکونت دادند مثل اینکه اسکندر کبیر طایفه کافر را
از خود قد و بدخشان تا چرال و حدود پنجاب محل سکونت داد و این هزاره تا قانا اهل شتخ میباشند
الکون که این طایفه بزرگ و زحمت کش و شجاع با اوطان اصلیت آنها مطالعه کنندگان کتاب خود
معرفی نمود شرح و سایل و نتایج جنگ مذکور را پان سینمایم اگر چه عادت این طایفه چنین بود
که اسباب اخلال امنیت مسافرین ادر راه فراهم می آوردند ولی فقط همین سبب بجهت مرغه
موجبی نبود که اقدامات سخت در باب آنها بنمایم بر علاوه بعضی از سرکرده های آنها نسبت بمن فریاد
دوستانه داشتند که باید در عوض از من مهسبانی میدیدند لکن در سنه هزار و سیصد و شش وقتی که
من در باب غایب بزرگ ترکستان مشوش پریشان بودم و از راه کوهستان هزار شریف مرغم
یکی از طوایف هزاره موسوم بطایفه شیخلی که در حدود شمالی و مغربی محال بامیان سکنا داشتند بخت
من برخاسته ما مورین را از بهتساع نمودن آذوقه و علوفه بجهت عساکر و مالهای بنه مانعت کرد
بودند و این فقره در سفر خلی اسباب زحمت من شده بود وقتی در سنه هزار و سیصد و هفت
بکابل مراجعت میکردم سردار عبدالقدوسخان را بجلومت بامیان گذاشته با دستوراتی دادم که سر
کرده های هزاره را در اکثر اوقات بحضور خودش دعوت نموده با آنها مستریات انعامات و خلعتها
داده آنها را ترغیب نماید که رعایای مطیع و آرامی بشوند هزاره های طایفه شیخلی که آنها را میر حسین
و بعضی سرکرده های دیگر اغوا کرده بودند مسلح گردیده شروع بجنگ نموده قوافل را تاخت و تاز
نمایند ابتدای اشکالات را فراهم آوردند بر علاوه سکی از دسته های لشکر افغانی حمله نمودند از جهت
منصم شده لشکری بسرا آنها فرستادم که آنها را شکست دادند بعضی از آنها مقبول جمعی مطیع حکومت
من شدند بقیه آنها را اسیر نموده بکابل آوردم لکن با سرابکال مهربانی پیش آمده نصیحت کردم که دست
اسباب اغتاش فراهم نیآورده رعایای مطیع و با وفائی باشند و آنها را معجلاً با اوطان نشان

فصل یازدهم

رحمت دادم در بهار سنه هزار و سیصد و هشتاد و هفت یعنی از هزاره تا بجای ماخت و تاراج بمسافرن
 نهادند ما مورین نظامی من که در غزنین اقامت داشتند به بعضی از سر کرده های هزاره مخصوصا سیر
 کرده های اوزرگان کافذی نوشتند که اگر رعایای خودمان میخواهند آرام بگیرند دول اربعه بمسای
 این امر را اسباب ضعف خواهند دانست بدنام خواهیم شد لهذا مصلحت چنین است شما بیعت
 بادشاه ما را قبول نمائید و جنگ و جدال را موقوف بدارید چون هزاره تا از مدت سیصد سال
 رعایای اطراف خود را تاخت و تاراج نموده بودند و بیچیک از سلاطین قدرت نداشتند آنها
 کا ملا آرام نمایند خیال میکردند خیلی قوی هستند و شکست نخواهند خورد و بقوت خودشان خیلی
 مغرور بودند از اینجه جواب کاغذ مذکور را نوشته ده پست نفر از سر کرده های آنها مگر کردند که
 مضمون مراسله بقراردیل بود اگر شما افغانها باستانها را میر جسانی خود مغرورید ما باستانها را
 امیر روحانی خود یعنی صاحب ذوالفقار مغرور تر میباشیم (چون شیعه هستند مقصودشان این
 بود که بعد از خدا حضرت علی میباشد در مراسله مذکور بدتل داشته بودند که حضرت علی از من
 قویتر است شکی نیست حضرت علی پیروای روحانی ما و حلیفه منسوب ما باشد و از روح پاک خیلی
 استعانت بامیرسدولی این هم یقین است استعانت مذکور به چو قوت بردمان شیرید یا غی میسرید
 نزد مراسله مذکور نوشته بودند ای ما مورین افغان چسار در مراسله خود اظهار داشتند جدا
 دولت بمسایه شما باشد چرا نمکشداید بچند دولت بمسایه شما باشد زیرا که دولت ما را هم باید شما
 مل میکردید بجهت خوبی و سلامتی خودتان شما صلاح میدبیم که باید از ما دوری بجوئید
 پس از ملاحظه این مراسله در بهار سنه هزار و سیصد و هشتاد و هشت سردار عبدالقدوسخان ابابکر
 از یامان و جنرال شیر محمد خان را از هرات و جنرال زبردست خان را از کابل برای تنبیه طایفه
 هزاره مقرر داشتیم سردار عبدالقدوسخان را بر این سه نفر صاحب منصب رئیس مقرر داشته
 اقدار کامل با و دادم بسبب سختی که بهما و عدم راهها تصرف استحکامات هزاره تا خیلی
 بود ولی سردار عبدالقدوسخان شجاعانه و عاقلانه جنگیده دشمن را مغلوب نموده شهرا و روستا

که حکمترین مرکز هزاره بود متصرف گردید بعد از این شکست اکثر سرکرده ها اطاعت مرا قبول نمودند
 سردار مدکور آنها را بحضور من بکابل فرستاد بجهت آنها تیکه بحضور من آمدند و تقریباً صد نفر میشدند
 با کمال طاعت و نهایت مهربانی رفتار نمودم چنانکه میدانم تقریباً گذشته که اینها مطلق العنان بوده اند خودم
 با آنها سختی نایم بلکه سعی کردم آنها را بمهربانی طلب نمایم بجهت آنها خلعتهای فاخر داده بهر یک از آنها کجرا را
 الی دو هزار روپیه نقد انعام دادم و این انعام طافی ضرر زراعت و محصول آنها را در زمانیکه مشغول
 جنگ بودند بخوبی میسر نمود بعد آنها را رخص کردم با وطن خود مراجعت نمایند هزاره ها در نستان آرام
 بودند ولی در بسیار سنه هزار و سیصد و نه با کمال اشتداد بنای یاغلیگری را گذاشته محمد عظیم خان را
 که لقب سرداری با داده بودم که رتبه اش با خانواده سلطنتی من مساوی باشد و او را بحکم از اینها
 با مور کرده بودم خدا را نه با یاغیها طحق کردید در حقیقت در این نقاشاش دومی محرک بزرگ همین شخص بود
 این شخص با مور معروفی بود که خودم او را آنجا فرستاده بودم و بعوم هزاره ها کمال نفوذ داشت
 لهذا بر حسب دعوت او با جمعیت زیاد مخالفت من برخاستند این مرتبه هزاره ها از شیر خجی تر بودند
 شخص خان دیگری موسوم بقاضی صغیر که رئیس روحانی و پیشوای ~~مسلک~~ مذسبی هزاره شمرده میشد
 در این نقاشاش حامی محمد عظیم خان گردیده بود و این دفعه در بند های من کابل و قندهار و سایر نقاط
 ولایتها را بستند که مانع از حرکت عساکر من بشوند بخیرال میر عطا خان هراتی که باشکر زیاد در کابل بود
 و تقریباً هشت هزار نفر میشدند حکم دادم از طرف غزنین بسر هزاره ها حمله ببرد و محمد حسینیان سر کرده
 هزاره ها که یکی از مستخدمین شخصی من و دشمن محمد عظیم خان بود حکم دادم از طرف جنوب بان گفت
 بحرام حمله ببرد یاغیها شکست خورده محمد عظیم خان را اسیر نموده با اعمال اطفال کابل آوردند شایسته
 در مجلس فوت شد پس از این فستح که محمد حسینیان هزاره کابل مراجعت نمود بقدری با مشارالیه بطور
 مهربانی رفتار نمودم که نشان الماس و کلاه شاه هزاره کی با و عطا کردم در حقیقت از سایر امانی جان
 او مشارالیه را بشتر مسترد داشتم علاوه بر این او را بحکومت هزاره منصوب نمودم چون سردار
 عبدالقد و سخنان سخت ناخوش بود او را کابل احضار نمودم که طبامی من او را معاینه نمایند این محمد

حسین خان که بجهت خدمات گذشته او در جنگ او را با مقام عالی در هزاره جات ارتقا داده و تقدیرها
 داده بودم مخالفت من برخواست مشارالیه همین قدر یک هزاره نامی تازه مطیع شده را بجهت شورش
 حرکت نماید قانع نگردد و هزاره های بهر دو سرخ سنگ را که بطرف شمال و مغرب سکونت داشتند و
 همیشه رعایای وحشی صفتی بودند اغوا نمود که شورش نمایند و آنها هم ادوات حرپه و تورخانه و شمشیر
 دولتی را تاراج نموده اینترتبه اش شورش در تمام ولایت هر جا نیک طایفه هزاره بودند مشتعل گردیدند
 که اکثر اشخاصیکه از این طایفه در کابل مجوس بودند و کسانیکه مستخدم شخصی من بودند و آنها شلوگر
 محرم خودم خلی مصعبه ثانی دایم فرزند خودم با شورشیشان ملحق گردیدند انانی ده هزاره های قلع
 اطراف کابل دشمن ملحق شدند چنانچه قلاپان داشتند هم هزاره در تمام ملک با جمعیت افغان مخلوط
 میباشند هم کلی داشتند با شورش عمومی برپا شود در همین اوقات دولت هندوستان تخمین کرد
 که سفارت خود را بریاست لاردر برترس با لشکر زیاد کابل نفرستند و از این اقدام انانی اذغانت
 چنین تصور میسند که بسبب اینکه نمیتوانم شخصا از عهده شورشیشان ایام انگلیسها میخواهند اذغانت
 تصرف خودشان پاورند از طرف دیگر بعضی اشکالات در میمند در کار فراهم آمدن بود خسران خان
 هم اسباب شورش شده عساکر مقیم جلال آباد را تهدید می نمود و دولت هندوستان نیکداشت
 او را تنبیه نمایم مجبور شدم تمام قسد انانیکه ممکن بود بجهت جلوگیری این نقیاشش عمومی در پرتانی بعمل
 لنداجرال غلام حیدر خان سپهسالار حکم دادم هر قدر لشکر که میتواند جمع نموده از ترکستان
 نماید و باین لشکر حکم داده بودم از طرف شمال مغرب هزاره ها حمله نمایند و لشکر دیگری بسر کرده
 سعدالدین خان حاکم بهرات از مرآت حرکت نمایند و سده در عبادت خان را از قندمار و جنرال امیر محمد خان
 تانی را از کابل فرستادم که از طرف جنوب و مشرق حمله نمایند باین قسم از همه طرف بی اغیها حمله برین
 سر کرده های افغانه چندین تبه استمد عا کرده بودند که بخارج خودشان جمعیتی از انانی ملک فراهم
 بجنگ هزاره ها که آنها را دشمن ولایت بدین خود میدانستند بر ندانگن آنها اجاره انکار انداد بودم
 در انوقت حکم عمومی دادم که هر شخصی برود در تنبیه شورشیشان ملک نماید عساکر مسلح و ایلمجاری

حاضر خدمت شده بودند تعداد شان سی هزار الی چهل هزار شخص جنگی بود که از اطراف بسرگردی خوانین
 و روسای خود عازم ولایت هزاره شدند قبل از رسیدن این جمعیت المجرای غلام حیدر خان سپهسالار
 و سعدالدین خان سردار عبداللہ خان که با یکدیگر ملحق شده بودند و میخواهند اتفاق جنرال امیر محمد خان بهم
 شجاعت و مهارت بخنکده بود و عساکر متفق شورشیان اشکست کامل داده و محمد حسین خان هزاره خان
 رسول خان که یک نفر از بدترین هزاره بود و تا حیجان میر هزاره معروف بسنگ خور در با چندین نفر دیگر
 میر با و خوانین جنگجویان را اسیر نموده تمام این اسرا را بکابل آوردند و ولایت از وجود تمام این اشخاص مفید
 ناک شد اما لی آنجا حالا آرام و با امنیت و رعایای مطیع هستند و تمام شورش و پشم شورش با انجام رسیده است
 اکنون احدی پیدا نمیشود که مردم را بشورش تحریک نماید چرا که همچو شخصی وجود ندارد و بعد از برکت خیر
 امیر محمد خان بکابل او را بر تبه جنرال اول در نظام سرفراز نمودم و حکومت شمس کامل ریاست عمارت
 سلطنتی و ادارات شخصی خودم را با او سپردم و این بزرگترین امتیازی است که در قفغانستان بصاحب منصب
 نظامی داده شود حتی از منصب سپه سالاری خارج از کابل هم بزرگتر است و این جنرال شجاع بجهت ثنائی
 که کرده بود استحقاق این امتیاز را داشت به باقی صاحب منصبان که در جنگ خدمت کرده بودند
 خدماتشان پادشاه دادم بعضی از هزاره ها هستند عاقل و دانا و با ولایتشان ما مور نامیم ولی خیال میکنم
 این شعبه مناسب حال من و هزاره ما پشاشد که گفته اند تا تو را دم مرا سپریا و است دوستی من و تو بر
 یاد است میتوان گفت این جنگ هزاره ما آخرین جنگ داخلی بود که در افغانستان واقع شد و قویان
 امیدوارم و دیگر هم جنگ داخلی در این مملکت نبوده باشد چه اگر بخمال من شط این است که امنیت عمومی در
 داخله مملکت بسته شد پسری است که من خستیا نموده ام رعایای قفغانستان بتقد کسب و پیش نموده اند
 که قواعد امنیت و ضرر جنگ و اختلاس را میدانند و جای و اثنی دارم که رعایای من در زمان آتیه بطوریکه تا
 و شاید آرام بوده باشند قریباً مفصل که متعلق بجنکهای داخلی بود لازم ندانم تمام زرد خورد های جزیره ننگار
 مثل جنگ با طایفه شنواری و قطع اطریقهای سرحدی و حصار خان چندول این دو مورد با چند
 معتنا نبودند ولی باید دو یا سه زرد خورد مانیکه من ما مورین من روسها و اتعلک دیده پمان نامیم این دو

مصلحت نایز دوم

خوردن علاوه بر جنگ پنجه که خیلی معتاد و قتلایان داشته ام چاشند

در بهار سنه هزار و سیصد و نه کرنیل یا نوف بان صاحب منصب روس که در ماه دیگچه سنه هزار و سیصد
 و هشت کا پیمان (ینک بتبند) صاحب منصب انگلیس را گرفته بود بطرف شغنان پیش آمده و در ماه دیگچه سنه
 هزار و سیصد و نه با دسته عساکر افغانستان که تحت حکم کا پیمان شمس الدین خان بودند در مقام سرک
 به سوخته تاش که بطرف شرقی یا شیل کول واقع است مقابل کرده کرنیل یا نوف بصاحب منصب مصلحت
 شمس الدین خان حکم داد که از آنجا خارج شده فقط مزبور را با و الگزارد کا پیمان مذکور جواب داد من
 نو که امیر افغانستان بستم و قطع مطیع او امر آقا می خواهم بوده مطیع ما مور روس کرنیل روس شده
 بصورت مشارالیه کو پیاده حرکت تو یعنی بود که صاحب منصب افغان نمیتوانست از آن صرف نظر
 نماید لهذا یعنی که کرنیل یا نوف شمشیر خود را می کشید کا پیمان مذکورش لوله خود را بطرف کرنیل یا نوف
 حالی نمود لگلوله از کرنیل مذکور رد شده بکمر بندش خورده و از کمر بندش گذشته سربازی را که پیش
 کرنیل ایستاده بود زخمی نمود از آنجه جنگ واقع گردید با وجودیکه افغانها بجهت ده و اوزده نفر بودند
 جمیعت کرنیل یا نوف زیاد بود و ممکن نبود با طرفی که اینقدر قوی باشد بجنگد باز هم با شجاعت عاوی
 خودشان کا پیمان شمس الدین خان سربازهای افغانی را جنگیدند تا همه آنها را آنجا کشته شدند با وصف
 این حرکت بجای خلاف قانون که از روسها صادر شد هیچ اقدام مؤثرانه از طرف دولت انگلیس عمل نیاید چون
 خود هم بشیر ایله عهدنامه خود میقد بودم نمیتوانستم مستقیماً باروسها طرف شوم اینواقعه را هم از پسران
 واقعات میتوان شمر که در پنجه اتفاق افتاده بود در زمان اغشاش هزاره ما هم یکی از صاحب منصبهای روس
 مستقیماً داخل خاک افغانستان گردید که این حرکت هم صریحاً خلاف مرسوم بود ولی وقتی مشارالیه دیدند
 از ما مورین افغان طعنت حرکات داشتند متغذر شد باینکه مست بوده است

در ماه ربیع الاول سنه هزار و سیصد و یازده چون ما مورین روس شیندند (سرمایه تیر و درند) آنجا
 دولت انگلیس سفارت بکابل میاید یکدسته از عساکر خود را بر نمایی که یکی از شمشیرهای افغانی بدخشان
 باشد فرستاده عساکر افغانستان که ساغلو آنجا بودند تهدید نمودند محض اینکه اینخبر را شنیدم فوراً



سرمار تیمردورند که در این موقع بجلال آباد که پیش از او کابل است رسیده بود اطلاع دادم و نیز دولت
 هندوستان را هم مطلع نمودم سرمار تیمردورند معجزا جواب فرستاد و موکده ایمن مصلحت داد که بخیر
 خودم سید شاه که نزدیک مرغابی بود حکم بدیم بار و سها که بنحو استند این شهر را هم حسب معمول
 غنای تصرف نمایند جنگ نمایند من میدانم اگر در سها بکار خودشان و ابجد ارم شهر شهر را پشت
 گرفته و بصاکر من که در سرحدات پهاشند جمله خواهند نمود و آنوقت جلوی کبری از آنها اشکال دارد ولی
 خوش بختانه این برهه ما مورین افغانستان روسی درسی برده سها آموختند و با آنها نمودند که همیشه
 بوجوب میل خودشان رفتار نماید جزال سید شاه خان پاشا فشان زیاد جواب توپ روسها را
 دادند روسها همین که دیدند سربازهای من آماده کارند و ایندفعه باز پنجه نیست عقب نشسته قح را
 با فغانا دادند این قشج بر شونامت شکر افغان خیلی افزود و از آنوقت معلوم میشود روسها تخلفات
 خود را در خاک افغانستان موقوف نموده اند و این اتفاقا آخرین زود خورد جزئی بود
 بنا بر معاهده که با سرمار تیمردورند در سنه هزار و سیصد و یازده منعقد شده بود چندین محالاتی که
 از افغانستان مجزا شده تحت نفوذ انگلیسها گذاشته شده بود امانی آنها بمخالفت دولت هندوستان
 برخاسته جنگ سختی نمودند خوش بختانه آنها نیکو رعایای من محبوب میشدند غیر از وزیرها که بر حسب معمول
 تمام هر چه خود را بعل آوردند و نتوانستند ضرری عاید دارند باقی بوجوب معاهده که شده بود بدون
 مطیع من شدند ولی وقتی که بمخالفت من جنگیدند امانی کافرستان بود چون ولایت کافرستان بود
 عهدنامه (سرمار تیمردورند) مقرر شده بود جز افغانستان باشد یعنی استم بقوه حرمت تصرف کنم خیالم
 این بود امانی استعجاب محبت و مسرتانی رعایای آرام خود نمایم بجهت مشیرت این مقصود چندین مرتبه اکثر سرکرد
 های آنها را بکابل حضار نموده نقدینه زیاد و دیگر انعامات بآنها داده آنها را بکابل حصار نموده نقدینه
 زیاد و دیگر انعامات بآنها داده آنها را عودت دادم ما بر جهت نموده این سخن سلوک مرا این امانی وطن خود را
 بدهند لکن این طایفه بقدر وحشی بودند که زنها را خود را با ناده گاه های افغانه اطراف معاوضه نمودند
 و از این سبب که آما قیمت ماده کا بیشتر است با قیمت زن من آنها تولید نزاع میشد اینطایفه قدر مهربانی

مصلح یازدهم

مراند استه با پولی که خودم با نهاد داده بودم تفنگ استیاع نمودند که در جنگ مخالفت من استعمال نمایند
 در اینوقت دولت روس با میر را متصرف کرده از چندین نقاط بکافرستان نزدیک شده متصل
 پیش میآید تا بل شیراز این را در اینباب بنماید میباشم چنانکه مراد داشت در شکر کشیدن
 بکافرستان قدری تعجیل نمایم این بود اولاً خیال نمودم که اکثر دوسها کافرستان پنجه و بقعه تصرف
 شوند و عاخواهند نمود که اینولایت مطلق العنان میباشند و از آنچه خواهند گفت در نگاہداری دولت
 مذکور محقق هستیم و یقین داشتم بعد از اینکه ولایت مذکور را متصرف شوند شکل دارد که آنها را تجلیه
 مجبور نمایند تا چنانچه کشته قصبات افغانستان در محلات پنج شیر و لغمان و جلال آباد در از منتهای
 در تصرف کافر میا بوده است شاید دوسها آنها را ترغیب نمایند که متصرفات قدیمه خود را از حکمرانهای
 افغانستان استرداد نمایند و باقیمت اسباب خرابی دولت افغانستان فراهم خواهد آمد چرا که بهانه
 بدست روسها خواهد افتاد که با افغانستان مدخله نمایند تا آنها بیطرفه جنگی که در تمام حدود مشرق و شمال
 افغانستان با متداد مشرق و غربی افتاده اند اگر کوفتی دولت من با مملکت دیگری جنگ داشته باشد آنها
 از عقب سر خیلی اسباب تشویش خواهند بود و نیز بجهت تجارت و دستاچ را بهما از جلال آباد و اسما و
 کابل بطرف نقاط لغامی افغانستان که در شمال و مشرق مملکت واقع است خیلی مستمید استم که خیلی
 را مغلوب نمایم دلیل حسری که بجهت مغلوبیت آنها از جهات دیگر کتر اهمیت نداشت این بود که اینها بیطرف
 با فاغنه اطراف مشغول زد و خورد بودند و از هر دو طرف جمع کثیری بقبل میرسید و طریق زشت بزرگ
 فروشی هم شیوع داشت و اینها چنان طایفه شجاعی بودند که میدانستند بر در زمان تحت حکومت من هر
 های نظامی خیلی کارآمد خواهند شد بجهت مذکوره فوق مصمم شدم که کافرستان را مسخر نمایم ولی قبل
 اقدام باینکار باید توجه خود را بسئله تهیه و موقع مساعد بجهت شکر کشیدن بواجبت مذکور معطوف میدهم
 فقره تهیه کارشکلی نبود ولی مسئله دیگر محتاج تعمق زیاد بود بعد از غور و تفکر خیالم بر اینقرار گرفت که یا
 لشکر در موسم زمستان وقتی که برف زیاد قل جبال را فرا گرفته باشد حمله آور شوند و لایلی بجهت
 منتخب داشتن زمستان برای حمله نمودن داشتم بقراردیل بؤ اولاً میدانستم که کافر میا با سر بازان

شجاع تربیت شده من در میدان مانع نیست و خواهند بخند بلکه صلح جلال صعود خواهند نمود و بدون بوی
 بزرگ با نجا خلی اشکال خواهد داشت نمایا خیال کردم اگر وقتی گذارنا باز باشد حمله نمایم آنها تنگتر
 رفته سعی خواهند کرد و سه راه تخریک نمایند بجای آنها برخواستند ولایت آنها را برای آنها پس بگرفتند
 و در آن صورت روسها اذعای تسلط در ولایت مذکور با تمام محالاتی که بطرف شمالی و مشرقی فغان
 واقعت خواهند نمود اما تا کافرینا طایفه شجاعی میباشند و اگر در تابستان با آنها حمله نمایم جنگ سخت
 خواهد شد و آنوقت از هر دو طرف نفوس زیادی تلف میشود لهذا قرار دادم وقتی آنها در موسم
 و زمستان بخانهای خود محصور باشند بدون اینکه آنها را موقع جنگیدن زیاد داده شود بسر آنها
 بسر آنها یورش بریم را بقا عادت بعضی کیشهای مذہب عیسوی چنین است در هر نقطه که موقع بدست
 بیاید مدخله می نمایند خیال کردم این کیشها در باب تخریک فرستان حتمی حجت فراموش خواهند کرد
 لهذا لازم بود وقت را از دست نداده قبل از اینکه پنجره مالکت خارج منتشر شود جنگ با تمام رسانند
 ولایت مذکور را بچشمه تصرف در آورم اشخاصی که در بعضی از روزنامه های انگلیس مقالات دقیقا
 در این باب مطالعه نموده اند خواهند دانست خیالات من در این باب بظان بوده است لهذا تخریک
 تیه جات ذیل را بعمل آوردم در پانز جمعیت زیادی از نظام با ادوات حربیه و قورخانه و آذوقه در چهار نقطه
 جمع نمودم دسته بزرگ این لشکر تحت حکم کامیابان محمد علیخان بود و چنین تشرار داده شد که این دسته
 از راه پنج شیر به قلم که قلعه حکمترین مرکزی کافرستان بود بروند بجهت دستگیری قرار شد که سرکرد
 کی جزال غلام حیدر خان چرخنی از سمار و خزال بروند دسته سومی از بدخشان سر کرده کی جزال
 کتال خان بروند دسته چرخنی دیگر از لغان سر کرده کی حاکم لغان و فیض محمد چرخنی بروند این چهار دسته
 حاضر و مقطر بودند که هر وقت حکم شود حرکت نمایند چون این چهار نقطه که در آنجا لشکر جمع شده بودند
 حدود افغانستان میباشند و از اینجا همه وقت نقاط معتنا به نظامی است بیچاکس کان نمیکرد که در آن
 تیه مقصود مخصوصی در نظر است و تا محله آخسه می که حمله بر دند میچاکس کان نداشتند که مقصود از این
 جمع آوری لشکر این است که کافرستان پنجره یورش برده حمله نمایند لهذا روزی در زمستان

اصل ناز و حب

هزار و سیصد و سیزده حکم دادم که این چهار دسته لشکر کافرستان از همه طرف احاطه نموده بر یکوقت یورش
 برند این تدبیر بطور خوب از پیش برده شد در ظرف چهل روز تمام ولایت کافرستان منخرک دید و در بهار سنه
 هزار و سیصد و سیزده لشکر کابل مراجعت نمودند وقتی کشیشهای عیسوی این خبر را شنیدند بجهان زیادی در
 آنکستان بر پا نموده اظهار داشتند کافرهای عیسوی و عیاشی من چاشند تکن من مسیح عیسوی در میان
 آنها پیدا نکردم دین این کافرهای که در باب آن در کتاب دیگری نوشته و مذکره نموده ام ترکیب عجیبی از بت
 پرستی قدیم و عقاید باطله بود کافرهای که شجاعانه جنگیده و در ولایت خود اسیر شده بودند آنها را از
 آنجا حرکت داده مجال موسوم به لغمان که نزدیک کابل هوای آنجا مطبوع و خیلی مشابهت به واسطه
 ملک خردشان داشت با نهادم و بجهت تدریس آنها چند باب مدرسه مفتوح نمودم لکن چون آنها
 طایفه شجاعی میباشند تقریباً تمام جوانان آنها بجهت خدمت نظامی تربیت میشوند تعداد زیادی از
 سربازهای افغان که منقاد خدمتشان با تمام رسیدند و جمعی دیگر از طوایف جنگجوی افغانستان در
 کافرستان رفته در آنجا سکونت اختیار نموده اند خیال دارم در تمام سرحدات آنجا قلعه های محکم بجهت
 حفاظت حدود شمالی احداث نمایم وقتی کافرهای در این ولایت سکونت داشتند این سرحدات ضعیف
 و بلکی غیر محفوظ و بسته بمیل روهها بود چون روهها پامیر را متصرف بودند این سرحدات هم در قبضه قنار
 آنها بود خیال دارم قلعه قلوم را که در قلب مملکت کافرستان در نقطه خیلی مستحکم و قست محل نظامی بجهت
 اقامت دسته بزرگ لشکر خود در حدود شمال مقرر نمایم و در آنجا ذخایر زیاد از ادوات حربیه و قوفا
 هم تهیه خواهم نمود مطالعه کنندگان کتاب من میل خواهند بود از شنیدن این فقره که سنگی در دم دروا
 قلوم پیدا شد که روی آن عبارت ذیل محکوک شده بود (امیر تیمور پادشاه بزرگ مغل اول فاتح
 سلمانی بود که ولایت اینطایفه سرکش را تا این نقطه منخر نمود ولی قلوم را بسبب استحکام آن نتوانست
 متصرف شود) مکرره لشکر من کاپتان محمد علیخان عبارت ذیل را زیر بمان سنگ حک نمود
 (در عهد امیر عبدالرحمن غازی در سنه هزار و سیصد و سیزده بهی تمام کافرستان با قلوم منخر کرد
 و امانی آنجا دین میسپن باک اسلام را قبول نمودند جا به آخن و زمتق الباطل ان الباطل کان زهرفاقا)

در این جنگ مثل جنگ با هزاره جامعه اسلامی افغانستان میل خودشان حاضر خدمت شده بودند و نیز اظهار
میدارم که در عهد من این جنگ آخرین افغانستان بوده است
(فصل دوازدهم)

در باب فراریها و مهاجرین افغانستان کفقره دیگری هم هست که در زمان حیات خودم خیلی مقننه میدانم
دو در نیت بعد از وفات من برای استحکام حقوق پسر من و بجهت سلطنت افغانستان خیلی اهمیت داشت
و آن این است که هر وسیله ممکن بوده است سعی کرده ام تعداد و حکام در روسای ممالک افغانستان را در
خودم زیاد نمایم و نیز پسران خلی با نفوذ رقبای خود را چه از هندوستان چه از روسیه در کابل جمع نمایم
اکثر این اشخاص بر حسب حکم من در کرمای مقرب پسر من میباشند مصاحبت اینها باین درجه محرمیت بهم رسیده
که گهشهر آنها دوست خیلی نزدیک پسر من میباشند و این دوستان بجهت او نهایتاً مفید واقع خواهند شد
نه فقط در صورت لزوم مشاورین مجرب او بشد بلکه نفوذ آنها بجهت از زیاد تعداد بستگان خانوادگی من
خیلی معتنا بوده و خواهد بود این روسا بچار قسم هستند اولاً اشخاصی میباشند که در حدود شمال و سرحد
افغانستان حکومت داشته اند چون ولایات آنها را دولت روس متصرف شده است بدبار من نماند
او دره اندل میر سهراب پیکت حاکم سابقی قلاب و خانوادگی او و شاه محمود حکمران سابقی دره زرخانه
او و توره اسمعیل روشانی پسر امیر بخارا و چندین نفر دیگر ثانیاً بعضی میرها و روسای جهان نقاط مثل خانوادگی
میر یوسفعلی و میر بهادر و خانوادگی و اقوام میر حکیم که ولایات اینها را خودم در احوال سلطنت خودم متصرف
شدم تا آنها اشخاصیکه با دولت انگلیس خنجره یا از دوستی دولت انگلیس برنجید خواه کرده و بمن پناه آورده
مثل حمرافان و میر مراد علی و دیگر روسای سرحدی را بجا اشخاصیکه از افغانستان فراری یا کسانیکه از
مان و حامیان بعضی از رقبای خانوادگی من بوده اند و اینگونه اشخاص پنج قسم منقسم میباشند اولاً اشخاص
که از خود جغتوی علیحدگی داشته اند مثل سردار نور علیخان و دیگر پسرهای والی شیرعلیخان و والی سابق قندهار
که از هندوستان آمده حالاً با من هستند سردار محمد سخنان که با قلع الطریقهای شنواری جنگیده بودند
مشارالیه هم در هندوستان بود ولی حالاً در بار من اقامت دارد سردار ابراهیم سخنان پسر مرحوم امیر

شیرعلیخان که هنوز در هندوستان است ولی دوست موفف من میباشد سید احمد خان کتری که حالا باقی
 سردار علیمحمد خان و باقی پسرهای عموم سردار و محمدخان و غیره ثانیاً قسم دومی اشخاصی هستند که حامی دستکاران
 محمدایوبخان که از تمام رقبای من تعداد بسیارمانند ایشان است میباشد لردوی ندو و اسامی آنها را یک
 بیک بیان بنمایم ولی جمیع آنها غیر از چند نفری او را و گذشته اند و در میان آنها هم کمتر اشخاصی هستند که ازین
 موجب نمیکردند و از شمارالیه ناراضی نیستند ثانیاً اشخاصی که حامی محمد یعقوبخان بودند و بعضی از آنها داخل
 خدمت من شده اند در حقیقت هیچ شخصی که اهلیت داشته باشد ما را دوست بپذیرد پس بران محمد یا شیخان غیر
 چند نفر زکرمای ناقابل باقی از تر و اورده اند را بقا قسم چهارمی اشخاصی هستند که هندوستان را روسیه یا
 ترکستان مقصرتی روسها مهاجرت کرده اند که از خود جمعیتی نداشته و بدست دیگری هم بستگی ندارند این اشخاص
 یا کجی از افغانستان فرار کرده اند یا اینکه خودم آنها را بسبب بد رفتاریشان از مملکت خراج کرده ام از
 این قبیل اشخاص کمتر هستند که بعضی اینکه عریضه من نوشته اند آنها را عفو نموده مراجعت با وطن خانهایشان
 داده ام قاسم تقسیم خیم خیم اشخاصی باشند که با محمد اسحق خان نمک بحرام بعد از انقشاش او در سینه
 و سصد و شش چنانچه قبلاً بیان داشته ام فرار نموده اند برادرهای مشارالیه در این وقت نزد من مستخدم
 و بیاتی بسیارمانند هم کاملاً توجه دارم اینها هم با وطن خودشان اجعت نموده در زمان آتیه رعایای آرام
 خواهند بود با تقسیم هیچ رقبی بجهت تخت سلطنت افغانستان باقی مانده است که اهلیت سلطنت پرسم من
 نماید این معنی واضحست که اگر شخص شجاعترین را هم یکی از دولتهای بزرگ تحریک نماید که مخالفت افغانستان بکنند
 بشانی و بدون دیگر بسیارمانند خواهد توانست کاری از پیش برد من خوب میدانم که سیاسی دانها
 از این تدبیر چه مقصود دارند که رقبای سلاطین مجسایه را در دست خودشان نگاه میدارند تا در صورتیکه سلاطین
 مذکور تکالیف آنها را قبول نمایند بر آنها مسلط باشند ولی در حق که ریشه بایش منقطع شده باشد نخواهد توانست
 سر بایستد و عمارتی هم بدون پایه نیاید امید دارم پسرهایم از این تدبیر از من پروری نموده بنصایح من عمل
 خواهند نمود و تمام اشخاص معتاد به را که از ولایات مجسایه بملکت آنها پناه می آورند نگاهداری نمایند زیرا که اینگونه
 اشخاص همیشه بجهت پسرهای با آنها و نیز (کلبه العبد ایچانی) بجهت مخالفت با دشمنهای آنها فایده خواهد داشت

بسم

جلد دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

جلد دوم از کتاب امیرافغانستان شش برهشت فصل
فصل اول در باب جانشین امیرافغانستان تحت کابل اینکه جانشین من کیت خیلی ایراد و اختلاف آراء
باشد و در ایام حدسهای زیاد نیز تند و مردم مرا نصیحت می کنند که چرا علانیه آشکارا امین نمیکم جانشین من
کی خواهد بود و فقط از مردمان خارجه این مسئله مخفی و پوشیده است بلکه با ملی وطن و اقوام و عشایر خود نیز گفته شده
است که در ایام چه خیال دارم بعضی اشخاص چنین تصویر می نمایند که پسر ارشد من یعنی حبیب الله خان که او
وارث بالاستحقاق میباشد مالک این سلطنت خواهد شد بعضی اسم نصر الله خان پسر دومی مرا تذکره کنند باین
دلیل که او را برای رفتن با کاستان تجبه طاقت اعظم است بلکه وکتور یا اشخاب کرده بودم و میگویند باین ماموریت
بشود و واضح است که مشارالیه را بجهت جانشینی خودم تعیین نخواهم نمود قبل از وفات حیفظ الله خان که عزیز
ترین و محبوبترین پسرای من بود قدری وجیه و محبوب القلوب بود که بعضی را برایشان این بود که قلبا او را
وارث خود میدانم و بعضیهای کونیند چنین است بلکه محمد مسعود خان که ما را او یکی از بانفوذترین عیالهای من میباشد
وارث سلطنت من خواهد بود بجهت اینکه من در باب این مسئله مردم عوام و غیر متدین اعلان عمومی نداده ام و دلیلها دارم
لکن اطلاع آنها بیکه نعمت دشمنی و سیاسی دانی و ادراک را دارند من صریحا و آشکارا از حرکات و مداخله دادن در
انجام امورات عمومی سلطنتی ظاهر داشته ام که کدام یک و لیعهد من خواهد بود بجهت اینکه میخواهم اعلان عمومی

ایناب بهرم دلایل متعدد و تصورات چنانچه در اینجا ذکر کرده ام (۱) در زمان قدیم بارها اتفاق افتاده است که جان و لیسه با دوسرین خطر بوده است و باین سبب ما ایلم که خیالات خود را تا هر وقت و هر اندازه که ممکن باشد مخفی بدارم (۲) زحمتیکه دوچار سلف من یعنی امیر شیرعلیخان شده بود که عبد الله خان را ولیعهد خود معین نمود برای من کاملاً کفایت است که مرا از اقامه نمودن بجار او باز و از وزیران که باقی سپه های او بهین سبب بود که از او مخالفت نمودند (۳) البته تحت سلطت مال قادر مطلق است که پادشاه پادشاهان و خاقان پادشاهان پادشاهان مثل چوپانان بجهت محافظت کله خود بر می کارد و محسوسه که خلق نموده بدست اومی سپارد و عیناً این امر را بخود داده اند که دارم که از سپه های من همان یکیر اجماع امارت آتیه افغانستان اشخاص نماید که بدست شخصی خود ثابت نماید که بیشتر از همه قابلیت این امسار را دارد (۴) اشخاصیکه از تاریخ و امورات افغانستان آگاهی دارند بخوبی میدانند که حکمران این سلطت بوجوب اصول آرای ملی میباشد یعنی عموم ملت بجهت اشخاص پادشاه خود تسلط کامل دارند و بدانکه خلاف میل عموم ملت اجبار بر آنها تعیین شده است نه فقط سلطت از دست آنها رفته بیکه سر خود را هم سپاردند و داده اند عیناً این امر قابل استهزا خواهد بود که یکی از سپه های خود را بر خلاف میل ملت اجبار بر آنها مقرر نماید پس است که میل ملت بگذارم که خودشان قرار بدهند که ام یک بر آنها حکمرانی نماید

(۵) در تواریخ از اینگونه واقعات بسیار است که ولیعهدان بعد از اینکه حکمرانانی که مالک سلطت بوده اند آنها را ولایت عهد منصوب داشته اند بجهت اینکه به حکمرانی خود و تر نائل شوند سعی نموده اند پدیرهای خود را از میان بردارند اگر چه من با خلاق حسنه سپه های خود افشار دارم ولی در ضمن بهم بد نظری مردم افغانستان را در نظر دارم که اکثر اوقات برادر هار با مخالفت برادر ها و پسران با مخالفت پدر ها را بخت اند (۶) میل ندارم که در زمان حیات خودم جنگ و جدال و آشوب در خانواده خود فرمسم آورم اگر اینها عاقل باشند و همه اینها با یکی از سپه های من اتفاق نمایند و پین خودشان بجدل و یجبت باشند هیچ خطری برای اقتشاش امنیت عمومی متصور نخواهد بود ولی اگر پین خودشان نزاع نمایند بجهت اینکه به نصحت من گوش ندادند خوب است که از این حرکت زشت خود به سزای خود برسند

دیگر محتسب نیستم بیش از این بجهت اینکه چرا ولیعهد خود را آشکارا معین نمی کنم و لائل اقامه نمایم در اینجا فقط

بین قدر می گویم که بصراحت تمام مردم افغانستان و دیگران که خارج از افغانستان هستند و انمو و کرده ام که کدام
 یک از پسرهای خود را وارث بالاستحقاق سلطنت خود میدانم قبل از اینکه در این فقره پیش برویم باید اظهارات صحیح
 که از نادانی یا اغراض نفسانی یا بسبب طمع ساعی هستند که از آنها پسرهای من تلق نموده بگویند شما وارث سلطنت
 بستید و از آنها اخذ پول کنید نام نجیال من این فقره خلاف عقل است که در این باب شرح مفصلی
 نامم زیرا که مقرون بصواب این است که در این امر تا اندازه که ممکن باشد باید شخص حسیلا داشته باشد ولی
 اشخاصی که اینگونه اراجیف را در خارج منتشر می نمایند در این خصوص از خیالات من بکلی بجز میروند
 پولیتیکالی که در باب ولیعهد خود اختیار نموده ام محتاج باین که تا یکدرجه رجوع بتواریخ افغان شود اگر چه تاریخ
 مزبور در محل دیگر این کتاب مشروحانوشته شده است ولی در این موضع بعضی فقرات در باب پولیتیک
 مذکور بیان می نمایم تحسین پادشاه خانوادہ درانی که من از آن خانوادہ هستم احمد خان
 بوده است که اسم احمد شاه درانی یا ابدالی معروف است احمد شاه در ۱۲۸۰ میلاد مطابق ۱۲۸۰ هجری
 افغانستان جلوس نموده احمد پادشاه مطلق بود و سرداران و رؤسای طوایف متعدده که از حالت قشای
 مملکت خسته شده بودند و میخواستند تجدید امنیت بکنند پادشاه برای خود داشته باشند او را پادشاه معین
 نمودند احمد شاه که بمصلحت رؤسای این طوایف عمل می نمود حکمرانی بود که عموم ملت او را خیلی دوست می
 داشتند شارالیه بن بدوستان را هم فتح نمود یکی از سلاطین عظام مشرق زمین کردید بعد از وفات
 احمد شاه تواریخ کلاما شرح میدهد که چگونه پسرهای او بسبب نفاق بین خودشان و بسبب جدوجهدی که برای هم
 زدن طریقہ مطلق بدولت داشته باشند سلطنت از دست دادند آخرین پادشاه این خانوادہ که امیر شاه
 شجاع بود و انجلسها خواستند که مردم افغانستان مجبور او برخلاف میثان او را بنزد اردستان
 با جمعی کثیر از انجلسها که حامی او بودند بقتل رسیدند بعد من امیر دوست محمد خان مقتت شد که بسبب عده غریبی
 خانوادہ احمد شاه بین بود که تیمور شاه در زمان حیات خود سلطنت خود را به ایالت های متعدده منقسم نموده
 پسرهای خود را بحکومت ایالت های مزبوره مقرروا داشت و هر یکی از پسرهای او دارای مالیات علیحدہ و لشکری از خود
 کردید و بعد از وفات پدر خودشان که در ۱۸۰۰ اتفاق افتاده بود بین خودشان بنیای جنگ وجدل را گذاشته

فصل اول

از این اقدامات آنها اقتدار سلطنت خیلی گسترده شد محتاج نیست که در این موقع مشروحا بیان نمایم که بواسطه جنگ
و جدالی که اولاد تیمور شاه پین خود داشتند چگونه جدم دوستی محمد خان بسلطنت کابل نایل گردید ولی خودش هم سلطنت
افغانستان را پین پسرهای خود تقسیم نموده برای هر یک از آنها لشکری طیحه تریب داده مرکب همان آبشاهی
که تیمور شاه شده بود دیده دستسج این رویه این شد که پسرهای خود را بدست خود مستعد نمود که بتوانند بجایگشت
برخیزند چنانچه پدرم فرمانروای رگستان بود و تعداد لشکرش از همه بیشتر و قوی تر بود و در قوت و قدرت نسبت
بلشکر پادشاه در درجه دوم محسوب میشد و جدم پسر دیگر خودش شیرعلیخان پسر کرده کی لشکر که در وقت فوتش با او
در راه حاضر بود و منصوب نمود ایالت های کرم و حاجی با عساکر آنها از ما تصرف عموم محمد اعظم خان بود و قندهار و قوای
عسکریه آنجا در تصرف محمد امین خان برادر شیرعلیخان بود هزاره و ما بیان تصرف سردار محمد اسلمی ان بود
قسم سایر ایالتها با عساکر آنجا پین پسرهای دیگر منقسم گردید و با نتیجه وقتیکه جدم فوت شد تمام پسر با نتیجه جنگیدن
بر خلاف یکدیگر حاضر بودند و اینجالت چنین نتیجه شد که از جنگهای استمراری در مملکت خوزیرها واقع شده خیلی
ضعیف شدند چون این شاهها بطور سرشت در مد نظر میباشند فوجا هم پیروی اسلاف خود را نمودند پسر
خود را و او را هم که بین خودشان بجنگند لند پسرهای خود را در پای تخت کابل نگاه داشته ام و تمام آنها را در تحت حکم
پسر بزرگ خودم قرار داده ام و در کار با همتی که ذیایا پان میسایم اقدام نموده ام در ابتدا قلیلی ارکار باراب
پسر بزرگ خود و اگداشته ام ولی هر قدر بر عمر و تجربه او افزوده میشد من هم متدرجا بر کار کالیف و رتبه و اقتدا
او افزووم و اکثری از امورات حکمرانی سلطنت خود را با و تفویض نمودم و فی الحقیقه در این رویه انقدر پیش رفت
که چنانچه تمام سلاطین افغانستان بدر بار جلوس می نمودند و خود من همین رفتار میسکردم حالا شخصاً بدر با
جلوس نمی نمایم و این کار را بجای پسر بزرگ خود و اگداشته ام پسر دومی خودم یعنی نصر الله خان را که برادر
بطنی حبیب الله خان میباشد رئیس ادارات محاسبات و مالیات در تحت نظارت برادر بزرگ او
مقرر داشته ام نصر الله خان تمام دستورات العملها نیکه لازم دارد از حبیب الله خان میگیرد و عرایض خود را هم
با و عرض میدارد پسرهای دیگر خود امین الله خان و محمد عمر خان و غلام علی خان و غیره را بنوبت خودشان
بکارهای دولتی مامور خواهم نمود و اینها هم تحت حکم برادر بزرگ خود حبیب الله خان خواهند بود و وسای بر او داده

فصل اول

چه کشوری چه لشکری مرسلات و عراض متعلق بکارهای خود را به پسر بزرگ من معروض میدارند باین
قواعد و رسومات که در برابر من معمول است بدر بار او حاضر می شوند

پسر بزرگ من در باب امور اتیکه متعلق با حکام حکام ولایات خبر الیها و سایر صاحب منصبان نظامی باشد
و در نقاط متعدد سلطنت من بستند بموجب دستور العمل من رفتار می نمایند و این دستور العملها با حجب
کتابچه قانونی میباشد که نوشته شده است و در آن حالت اشاریه محتاج نیست از من سئوالی نماید و فقرات
مخصوص که کاهی اتفاق می افتد آنوقت از من مستقیماً دستور العمل میگیرند و شخصاً با من مشورت می نمایند
ولی به تمام مامورین دستور العمل داده شده است که احکامات پسر بزرگ مرا اطاعت نموده اجراء بدارند و علناً
بر این از سنه ۱۲۱۰ هجری اختیار خزان سلطنتی و استیفا را که تا آن زمان بکلی در ضبط خود بود بعهده آقا دارا و آقا شهم
تام پروات را که از خزانه پزاحتیه شود اشاریه صادری نماید و نیز مقدر میباشد که مامورین دولتی را خواه کشوری باشند خواه
لشکری منصوب یا معزول نماید و می تواند موجب آنها را از یاد و کم نماید ولی این هم معلوم بوده باشد که در این
اقدام مطلق العنان نیست در هر امری از مهورات تابع تصویب خود میباشد لکن اقتدار خود را بطوری ابراز
میکرد که مردم چنین میدانند و کارها با او اقتداری کامل داده ام ریاست کلیه دیوانخانه اعلیٰ تجیه و جوخت
محاکمات و نیز ریاست تمام دیوانخاننای قضاوت و مالیات و تجارت متعلق بخودش میباشد هیچ دیوانخانه
غیر از دربار خودم بر او تفویض ندارد مصنفین عدیده اشتباه بزرگی نموده اند اظهار داشته اند که جانشین تخت
کابل با ولادی میرسد که شرافت نسب مادرش از دیگران افضل تر باشد مصنفین در یک زمانه مذکرات می
کردند که اتحقاق شیرعلخان بجهت کابل از دیگران بیشتر میباشد باین دلیل که با او یکی از خواستین خانواده شاهی
بووه است و با حجه بقول آنها شیرعلخان نسبت به پدرم امیر محمد افضلخان برای سلطنت مستحق تر بوده است
و در پاناب اشتباه کرده اند اولاً مادر پدرم یکی از خواستین خانواده شاهی قدیم و از نژاد شاه طهماسب بوده است
و مادر شیرعلخان از یکی از طایفه سلیم زائی که شعبه از پهل زانیت بوده و سیچیک از اجداد او سلطنتی کرده است
از طرف دیگر مادر امیر دوست محمد خان غزلباش بود و این طایفه است که هیچ ربطی با افغانستان ندارد ولی با
این همه امارت باور رسید اولادین پاک اسلام بموجب قوانینی که در کتاب مقدس الهی مندرج است

بموجب احادیث اسلامه حقوق ارثیه اولاد را بدون اینکه بن مادرهای آنها امتیازی بدهد بالسویه مهر
 داشته است تا این درجه که اگر یکی از خیرترین و پست ترین کنیزها اولادی داشته باشد این اولاد
 محق است که با اولادی که از خواتین خانواده شاهی بعمل آمده باشد ادعای حقوق بالسویه نماید
 این کنیزنیم مثل سایر زنهاى منکوحه عیال شوهرش شمرده میشود بموجب قانون اسلام چنینست
 که یکی بر دیگری افضلتر و دیگری پست تر یا یکی از دیگری حقوق شرعیه اش بیشتر بوده باشد لکن صحیح نیست
 که یکبار با اسم ملکه موسوم نمایند و یکبار هیچ بهره نداشته باشند اگر شوهر آنها پادشاه است همه آنها ملکه اند
 اگر شوهر آنها کد است همه آنها که خواهند بود البته بین آنها بعضی مجربترند ولی مقصود از این مجربیت
 این نیست که پادشاه بواسطه تسلطی که با داشته باشد خود را بد نام نماید مثل اینکه ایرشیر عیجان همین کار را
 کرد پس کوچک خود عبد اللہ خازر اولی عهد خود مقرر نمود و نتیجتاً این اقدام این شد که پسرهای دیگرش از
 مخالفت نمودند گذشته از ملاحظه شرعیه این مسئله افغانه متب شجاع و جنگجویی پیا شد که پادشاه
 خود را به سبب نجابت مادر او بلکه بجهت لیاقت و قابلیت خود او نیز سبب اینکه پسر پادشاه میباشد
 برای این مقام منیع انتخاب می نمایند مگر گزن که حالاً در گزن پیا شد نخستین اور پائی بود که
 خیالات مراد این باب است در ۳۱۳ هجری در ضمن ملاقات دو ستاره در آشنای صحبتهای
 شوخ طبعی مذاکرات خود را بطور شوخی آغاز نموده در تمام آن مهمترین سوال پوئیسکی را در میان آورده
 اظهار داشت که جانشین شما کی خواهد بود چون من را خود را در آشنای صحبتهای شوخانه قبلاً آشکار کرده
 بودم در این موقع نتوانستم که از ظاهر داشتن خیالات خود را در این مسئله بیشتر از آنچه قبلاً تصور کردم انکار نام
 ولی خوش بختانه این مذاکرات در اطاق خلوت شخص من بمیان آمد که در آنجا دو سه نفر بیشتر حاضر نبودند
 که مذاکرات مرا استماع نمایند علیهذا هم اینکه این خبر منتشر شود و ضرری عاید کرد و نه بود بقاعده دین ما نیز
 از قرار عادت ما کاملاً واضح است که پسر بزرگ تر جانشین می شود بشرطیکه قابلیت این مقام را داشته
 باشد و نیز ملت او را بپسندند و ثجب نمایند ولی در بعضی موارد پدرانه اینقدر ضعیف بوده اند که در تحت تسلط
 مادر زنهای کوچکتر خود واقع شده پسرهای کوچکتر خود را اولی عهد قرار داده اند و همواره اینکار چنین نتیجه است

که جنگهای داخله و مغایرات و ادبار در مملکت فراهم آمده است بحیال من رویه عاقلانه اینست
 که باید همین قسمی که معمول داشته ام رفتار شود و خانواده شاهی و شاهزادهگان تحت نفوذ و اقتدار پسر بزرگ
 من باشند علاوه بر این در زمان حیات خودم در امورات سلطنتی همان قدر اقتدار با و داده و تجربه
 با و آموخته ام بقدریکه پسر پادشاهی در بچگی مواقع توقع داشته باشد بعد از وفات من دیگر لازم نیست مجدداً
 او را سلطنت نامزد نمایند چرا که در آنوقت حاضر خواهد بود تمام تکالیف که بموجب دستور العمل مصلحت من
 از پیش برده است بموقع اجرا بگذارد و محتاج بدین نخواهد بود که بتجربه پیشرفت اقتدار خود جنگ و جدوجهد نماید
 و بیچک از برادرهای او هم انتقام راندازد از مخالفت نمایند زیرا که آنها هم مثل سایر صاحب منصبان
 این ملک نوکرو پیاشند اگر چه از بابت بستگی خون با هم برادرند ولی در امورات سلطنتی نوکرو
 و چاکرند رعایای من باید از اعلی حضرت ملکه و بکتور یا سر مشق بچند که پسر خود دوک و دوکانات را بنند
 شان فرستاده و انجا تحت حکم خبر الهای انجلس که نوکر مادر او یعنی ملکه معظمه بوده اند با کمال توجه و
 رضایت خاطر خدمت نموده است بعضی معاندین خانواده من هستند که آنها را هم باید در
 مد نظر داشته باشم لیکن خیالات خودم را در باب پسرهایم مختصر آسان می نامم و در خصوص اشخاصیکه
 ادعای سلطنت کابل می کنند در مقام دیگر ندانم که خواهم نمود عجب است که انجلس های با اطلاع
 و آشنایک در امورات مسولیت دارند و دارای مقامات عالیه و ولتی پیاشند افغانستان حالیه را
 همان حالت بیست سال قبل از این که دیده بودند تصور می نمایند مثلاً مثل اینکه شخصی بگوید دولت
 انجلس دولت خیلی ظالمی است زیرا که هیچ قانون سختی دارد که شخص را بجهت فرودیدن کوشن
 بدارین رسیدن است در یک زمانی مردم را بجهت اینکه تقصیر است بدارین زدند ولی حالاً که مردم تمدن تر و پرتست
 پخته شده است قوانین سلامتی بجهت احتیاج شایسته تر است افغانستان هم همین حالت را دارد و عبرت
 ترقیات این مملکت که در مدت بیست سال نموده اند بیشتر از ترقیات پنجاه ساله ممالک دیگر پیاشند
 لهذا اشخاصیکه از ترقیات و تغییرات عظیمه که حاصل شده است و از حالاتی که از زمان جلوس من باعث این
 تغییرات شده پنجه بستند نباید تصور نمایند که در این باب با اطلاع خواهند بود و در این حالت و تحریرات

خودشان ملت انگلیس را شسته نموده باعث ضرری نخواهند شد بعضی اوقات مقاله های شسته
 در روزنامه های انگلیسی درج نموده اسامی اشخاصی که ادعای سلطنت مراد زندی نویسنده در حالیکه اشخاص
 مذکور یا سالهاست قبل از این مقاله با مرده اند یا ابد وجود نداشته اند فرضاً اشخاص مذکور وجود هم میدهند
 بچوقت چنین تصورات سمعی را نمی نمودند امیدوارم که ملت من شعور و قوت کفنی داشته باشد که بهمان
 یک از پسرهای مرا که قابلیت این مسئولیت بزرگ را دارد بدون مداخله مردمان خارجه در امورات ظلم
 پادشاهی خود انتخاب نمایند چون تحت این سلطنت بطور واقعی در تسلط روسای ملت میباشد
 من سعی نموده بعضی از خانواده های خیلی معتسبای این مملکت را با پسر بزرگ خودم بستگی داده و دخترهای بعضی
 اتخاص بزرگ مگر آنجا که ترویج نموده ام و پسرهای او را هم با دخترهای دیگر که عمرشان مناسب یکدیگر است
 نامزد کرده ام و بعضی از این وصلت های بفسر از ویل است

عیال اول که میسوان گفت معتناترین همه است و خرد محمد شاه خان رئیس تقاب و خواهرزاده
 خزال امیر محمد خان خزال اول و سردار قشون کابل میباشد این ترویج پسر مرا با طایفه غلجانی تقات که
 مقدر میباشد بستگی داده است خطر بزرگ و سلامتی و کامل بجهت حکم ان کابل منحصر است بدیانت لشکر
 کابل و من می توانم بگویم که لشکر کابل از صاحب منصبی که باشد در جا و راه او دست دارند در حالت ضرورت
 لابد اطاعت خواهند نمود نوه بزرگ من که اسمش عنایت الله خان میباشد از بطن این عیال اول میباشد
 عیال دوم که این را هم می توان گفت درجه اعتنائش اگر بیشتر نباشد مساوی عیال اولی است و دختر فاضلی
 سعد الدین خان نایب الحکوم بهرات میباشد که نوه خان علوم عبدالرحمن خان رئیس روحانی ملت افغانستان
 از این عیال هم پسر می دارد و عموزاده های این عیال رئیس محاکمات قضاوت کابل و جلال آباد
 و قندهار و بهرات و بلخ که معظمتین شهرهای این مملکت است میباشد عیال سویم یک پسر و یک دختر
 از او دارد و دختر اشیک آقاسی محمد سرور خانست که سابقاً اشیک آقاسی من بود حالاً بجای او اشیک
 آقاسی من سردار عبدالقدوس خانست و محمد سرور خان بزجی پسر عمومیم احقاق خان بفرمانفرمانی تمام کابل
 متصرف است ولی بدجنانه بواسطه سوءفرجامی که داشت مجبور شد از این ماموریت استعفا نماید لکن چون

شخص زیر که سیاسی دان متسار و هنوز هم جوان و قابل کار است و صورت لزوم خیسلی بدر پسر
 خرد و این عیال ر پدیه شیک آقاسی محمد سرور خان است و پدر حقیقی اولوی نایب ذیاب بزرگ است
 میباشد که یگونی از نوکرهای محترم مرحوم امیر شیرعلخان بوده است و اشخاص کارآمدی که حالا با ابوبحان
 هستند برادرهای بن عیال میباشد عیال چهارم که فعلاً نافر و پسر میس باشد و هنوز عروسی نشده
 است عیال خیلی با نفوذ بلکه نفوذش بسبب رتبه خانواده کی از این سه نفر عیال که مذکور شد بیشتر است
 شارایانو مرحوم امیر شیرعلخان و دختر پسر بزرگ آن مرحوم یعنی ابراهیمخان که عجمان در هندوستان است این وصلت
 که میوند و خانواده پادشاهی را بسلطنت کابل اتصال بدید یعنی خانواده مرحوم امیر شیرعلخان و خانواده
 خود و این وصلت جنگها و انقشاشات استمراری را که همیشه بسبب تقاربین پدرین و مرحوم امیر شیرعلخان
 واقع میشد ختم می نماید عیال پنجم نیز از خانواده خیلی نجیب میباشد و پسر بار و سالی اوزبک وصلت
 کار می نماید زیرا که این عیال دختر میر سهراب بیک پادشاه و ساقی قلاب و خواهر زاده عبد القدوسخان
 میباشد عیال ششم دختر رئیس ولایات منگل و جوسوت میباشد و پسر از این عیال دارد که اسمش
 حیات الله خان و عمر پسر دومی حبیب الله خان میباشد

عیال هفتم دختر اکبرخان خان مؤمن دلال پور میباشد این وصلت پسر ابا طایفه خیلی معتقد مؤمنند که در
 سر هندوستان میباشد سکی مید پسر ارشد حبیب الله خان میباشد نافر و دختر حمزه خان باجویر میباشد
 باجویر و یک سرحد پشیا و در مملکت افغانستان میباشد و اولادهای دیگر حبیب الله خان هم دخترهای خانواده
 نجیب نامور شده اند پر واضح است که اگر این اشخاص معتنا و با این وصلت های محکم بخانواده من بستگی داشته
 باشند برای خودشان مفید تر است که با پسر همی نمایند و با این سبب نیز پسر از انقشاشات دله
 و خارجه محفوظ خواهند ماند

پسر دومی من نصر الله خان با خانواده های ذیل وصلت دارد عیال اول او دختر سردار محمد یوسف خان
 که از همه عموهای من فقط او در قید حیات و در کابل میباشد
 عیال دویم او دختر مرحوم سردار فقیر محمد خان است که برادر او نور محمد خان سرتب فوج خاصه من است

عیال سیومی او دختر فرامر زخان است که سپهسالاری این من در برهه پاشد (از قرآن تحقیق این عیال
 غلام حیدر زخان چرخمی بوده است نه دختر سپهسالار فرامر زخان مترجم) باین طریق و بوسیله دیگر که متعلق باین
 فصل میسب باشد خیلی کوشش نموده ام که روسا و سرکرده های که دارای مقامات معتنابه در رئیس طوائف پشانه
 بدسرهای خود و خانواده خود بستگی بدسبم

فصل دوم در باب وسائلی که بجهت توشیح ترقی تجارت و صرفت و صنایع اختیار شده در باب اتباع
 خارجه مستخدم افغانستان خلاق عالم آگامری مترادوه است که با سپاهان مورد که همه ما با محتاج یکدیگر میباشیم
 باین معنی که از سر بدون بدن یا بدن بدون سر و بازوی بدون دست و دست بدون بازو و ناخست
 بیج کاری ساخته نمی شود و لهذا نظام دنیا باین قسم مرتب شده است که هر شخصی محتاج بمعاونت شخص دیگری
 است سلاطین عظام می توانند از این خیال سبق بگردند که قوی ترین بجهت اسباب راحت و لذت و
 خود کفیل شوند بازولی بخدمتکار خود محتاج میباشند مثل طبایخ و کفش و روخیاط و غیره و آنها نباید تصور نمایند
 که بدون اعانت دیگران می توانند کاری را خودشان کفیل شوند و باید اینرا هم در نظر داشته باشند که پروردگاری که
 قادر مطلق است بموجب اجبار کتب مقدسه آسمانی دنیا را در طرف یکخته از کم عدم بعرضه وجود آورده و آنکه
 با بنمایند که برای انجام تمام ارادات و مقاصد مامل لازم است و باید ما با خیلی عجز و کم همت نباشیم قوت
 و اقتدار هر دولتی منحصر است بر ترکیب اساس آن در هر دولتی که اشخاص عالم و مجرب و زیرک و کارا بیشتر
 وجود داشته باشد ترقی و نشوونمای آند دولت بیشتر خواهد بود و همین دلیل دول اشخاص با کفایت را مستخدم
 نموده و جو و آنها را منتقم میدانند سلاطین بمالک خود ظل الله هستند خوش بختی و بد بختی و حیانت و ممان
 رهایی آنها یا مستقیما یا توسط وزیر ایشان در کف اقدار آنها پاشد ولی باید همیشه در خاطر داشته باشند
 چنانچه قادر مطلق پادشاه پادشاهت و سلاطین نواب او پشاند ترصد است که با تمام مخلوق او در ملا
 و عدل بدون اینکه در لون آنها تفاوتی بدینخواه سیاه باشند یا سفید یا قمر زرد و آرای هر دینی باشند خواه مسلمان
 یا صوری یا یهودی یا هندو یا بودا یا آنها نیک و درسی خداوند هم قائل نیستند بالتویه رفتار نمایند و باین
 دلیل پادشاهان باید پرخیزانه سلوک نمایند بدون ملاحظه اینکه ملت یا دین آنها چه چیز است حقوق و آزادی

فصل دوم

اشخاصی که مستخدم آنها شوند یا در مملکت آنها حکومت اختیار می نمایند بالتویه مرعی بدانند پس اینکه رعایای
خودشان بوده باشند تا از آنها پادشاه قادر مطلق که در امورات و نیوی آنها را منظر جلال خود قرار داده پدید
کرده باشند این عجب است که ما همه در کشف قباحت دیگران و دیدن محسنات خود خیلی شائق هستیم
ولی از دیدن قبایح خود و محسنات دیگران صرف نظر داریم شخصی که بدقت و توجه رویه حالیه ممالک و سلطنتها
متعدد را در نظر داشته باشد میتواند سهولت بخود تدلل دارد که تمام دولتی که خیلی تمدن هستند و لاف
نیزند یا عادتشان چنین است که حقوق و رتبه و مناصب را همه مستحقین و رعایای خود بدون تفاوت
ملتی و رنگ و دین و مذہب بالتویه بدهند یا خیر من افشار دارم بانیکه اظهار نمایم اشخاصی که در دولتین
مستخدم شده اند نسبت بنزدیکترین اقوام خود بمقامات عالی تر نایل شده اند و این مقامات ریاست
و ارالاش و ریاست اداره امور عسکر و ریاست اداره استیفا و ریاست اداره مالیات و طبابت
شخصی من و خانواده ام میباشد و این شکره بختی نماید که در نظر من قابلیت و کفایت بیش از حقوق و استیسی دود
شخصی ارزشش دارد انشاء الله اگر پسر ما و اخلاف من پیروی مرا نموده بدون تعصب دینی و
ملتی ما مورین با کفایت را بجهت خود مستخدم نمایند مملکت آنها همیشه در ترقی خواهد بود ولی باید بستگان و اقارب
خود را بستمی و غیره اعانت نموده آنها را بجهت کار ترغیب و تحریص نمایند و این اشخاص هم باید در عوض این
اعانت خود را بکار وادارند چنانچه سعدی علیه الرحمه در یکی از منظومات مشهوره خود میگوید نابرده رنج کج خیر
نمیشود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد حال آنکه خدا این فصل را در میان آورد و چند فقره نصیحت بپسر ما
و اخلاف کفتم اقدام تیرا که در باب تحصیل نمودن اشخاص بهوشیاری قابل از ملل مختلفه بعمل آورده ام پسر
مینایم اول بجهت خدای که بمن کرده اند دولت من از کار و تعلیمات آنها فایده برده و در وضعیتهای زیاددی که مردمان
خارج بملت من آموخته و ما هر شده اند با آنها پادشاهش داده ام و هنوز هم بر همین اصول باقی بستم و امید دارم
که اخلاف من هم این رویه را معمول بدانند

بجهت من ممکن نیست که اسامی تمام اشخاصی که برای من خدمت نموده اند بیان نمایم ولی اسامی محدودی
که نه فقط خودشان کار کرده اند بلکه در ترقیاتی که بعمل آمده و دولت من از ترقیاتی مذکور فایده برده است

یا دکار پایداری هم بعد از خود گذاشته اند مذکورینمایم بعضی از آنها در این مملکت اداری که بجای نازده بوده
 احداث نموده اند و برخی دیگر مردم افغانستان حرفه و صنایع مختلفه را با این خوبی و کمال آموخته اند که با
 این مملکت می توانست در انجام کارهای مذکور در غیاب معین خود به تنهایی از عهده برآیند
 از جمله اشخاصیکه از ممالک خارجه مستخدم من بوده و پیاپی شدند بعضی از آنها از خدمت استعفا نموده اند
 و برخی بعد از اتمام قرارداد خودشان از خدمت مرخص شده اند و جمعی بسوزیم مشغول خدمت پیمان
 علاوه بر این بعضی بجهت تقصیر خودشان از نوکری خسراج شده اند که اسامی این اشخاص را ظاهرینمایم
 زیرا که میخواهم اگر بعد از این بجای بروند و بجاری مشغول شوند از طرف من صدقه بانها و ردا داده باشد لکن اگر مردم
 تقصیر آنها را خودشان استنباط نمایند ایرادی بر من نخواهد بود بعضی اوقات مردم از این رویه من که با
 خارجه را بملکت خود آورده ام ایرادی نمایند و تعجب می کنند چرا بعضی اینکه اهالی افغانستان معین را خارجه
 می آورم خود اینها را بفرنگستان نمی فرستم ولایلی که بجهت این رویه دارم این است
 قبلا سوال می نمایم آیا لازم بود اهالی وطن خود را بجهت آموختن صنایع و حرفتهای مختلفه بمالک خارجه بفرستم
 جواب این است اولی آنکه مخرج کزانی داشت و این مخرج را اولیای آنها یا قوه تحمل نداشتند یا میل نبودند
 تحمل شوند و دولت افغانستان هم اینقدر صاحب ثروت نبود که بتواند این خرج را از خزانه بدهد ثانیاً اگر
 با طبیب و صنعتکارهای خود کفتم که پسرهای خودشان را نزد من بیاورند تا آنها را بمالک خارجه بفرستم که تحصیل طبابت
 و هندسی و غیره نمایند ولی این خواہش مرا غیر از خاموشی جوانی ندانند ثالثاً اتباع من سینه خارجه نمیدانند و اگر به
 ممالک خارجه می رفتند تماماً لازم بود که صنایع عملی را بیاموزند زیرا که اول باید زبان تحصیل نمایند تا بتوانند
 علوم را که در زبان خارجه نوشته شده درک نمایند لهذا من اداره تحت ریاست میرنشی خود سلطان محمد
 خان که قبلاً در هندوستان بود احداث نموده و تمام انگلیسیا و دیگر مردمان خارجه که کجا بل در کارخانها
 و غیره کاری کردند دستور العمل دادم که عرایض خود را بتوسط میرنشی مذکور بمن عرضه دارند در اداره مذکور کتب
 صنایع و علوم ریاضی و شیمی و فیزیک و غیره بفارسی ترجمه می شود و شعبه هم از این اداره در هندوستان مفتوح
 خواهم نمود تا حالا چندین کتب ترجمه شده و بعضی از آنها طبع و نشر شده است که کمک به تحصیل جوانان وطن

میدهد رابعاً بحیال من بعضی از مشرقیان که بار و پاجتبه تحصیل علوم میر و مذبحوض اینکه فیصلت و قابلیت
 مردمان اروپا را کتاب نمایند عادات و سیمه اروپا بسیار مثل شرب مسکات و قمار و غیره مانند با خود
 نموده بوطن خود وارد می نمایند و اکثری از آنها بر عقاید مذنبی خود هم باقی نمی مانند از این جهت با عقاود من کار عاقلاً
 این است که جوانان وطن خود را تحت نظارت خود تربیت نمایم **فصل پنجم علمی در مملکتی است**
 حکمی نخواهد داشت جز اینکه علم مذکور با زبان اهل خود مملکت تحصیل شود **ساد و حالات حالیه من**
 مشغول تحریک نمودن اهالی وطن خود میسبب باشم که کار خود را بخوبی و عاجلاً پاموزند و نیز اصرار دارم که
 معلمین خارجه بهر زودی و خوبی که ممکن باشد آنها را تعلیم نمایند تا اگر یکوقتی خواسته باشند از افغانستان بروند
 از من بچی نداشته باشند و فرار وادو با اینکه با انگلیسیها و هندسیا و سایر مردمان خارجه میدهم این شرط را
 وضع میکنم که بجهت مراجعت با وطن خودشان مخصی نخواهند یافت تا وقتیکه شاکرد و بای آنها بدون نظارت
 معلمین خود نتوانند عمده کار خود بر آید و این شرط بجهت معلمین خارجه اثر خوبی دارد زیرا که در انجام عمل خود سعی
 بستند که بعد از اتمام آن بتوانند با فیت با وطن خود مراجعت نمایند و با کمال شغف اظهار میدارم که اهل
 وطن من از این تدبیر فایده بزرگه اند بطوریکه ادارات متعدده را که تحت تعلیمات معلمین خارجه بوده است
 فعلاً خودشان کاملاً **در باب صنایع و حرفه افغانستان** از پیش میزند
 من میدارم که اینرودیه خیلی خلاف عقل است که شخص بدون اینکه اول خوراک و خانه پیدا حاضر کند خود پیدا
 ابداع نماید بجهتین و دراز عقل است ابداع نمودن اسباب ماشین با بجهت ساختن اودات جرسیه و تورخانه و
 تجارتی پیش از آنکه تهیه شود و مژده تاثیر که در ماشینها ساخته می شود و ماشین ها را تصلاً او ایر میدار و لند از خیلی مال
 بودم که از محصولات طبیعی مملکت خود هر قدر ممکن باشد تحصیل نمایم چون آتسیاج مولد ایجاد است و در
 شخص را فرصت نیندهد که منتظر غذای نذید باشد در حالتی که غذای معمولی میسر و بسبب جنگها میسر و مملکت
 من باوقات مختلفه فراهم میاید و هم آن بود که یکوقتی جنگ عمومی شود و من اسلحه و تورخانه مجهلاً لازم دهم
 و نیز میخواستم که ماشینها بجهت پیرون آوردن آهن و ذغال سنگ و سرب و مس و معدنیات دیگر از معادن
 افغانان ابداع نمایم ولی این اسباب بیشتر از آنچه من از سایر مخارج دولت خود بتوانم بدهم پول لازم

داشت لهذا قبل از اینکه ماشینهای قلمی تجبه کارهای مسادن و تجبه تیره نمودن کارهای یوسیه ماشینها حاضرینام
اول ماشین بائی تجبه ساختن توپ و تفنگ و فشنگ ایتباع نمودم

بر حال وار نمودن اینگونه لوازمات را از خارج تسدر جاقه غن خواهم نمود و خورده خورده محصولات طبیعی افغانا
چه از معدنیات و چه از محصولات دیگر مصرف میرسانم و در این محصولات در موقع خودش شر و حایان
خواهم نمود و در جزو دیگر اینفقره را مذکور داشته ام که وقتی طفل بودم از خواندن و نوشتن متفر بودم اوقات

خود را در کارخانه جات پدرم در کار نمودن با علمه جات مصرف میداشتم و اشتیاق مجدانه زندگانی من در
ان زمان فقط این بود که عمل بنانی و تفنگ سازی و ریخته گری و نجاری و آهنگری و کارهای دیگر بساموزم و در همه
این صنایع نجومی ما بر شدم و هر اسبابی برای تو انتم بدست خود بهمان خوبی که استاد باید ساختند بسازم
بدون اینکه از سایر علمه جات کارخانه اعانتی بجوابم و کولوله تفنگ که بدون اعانه احدی از اول الی آخر

ساخته ام بحال در کابل موجود است حاصل کلام در اوایل عسرم بغیر از این صنایع مایل بصنعت دیگر نبودم
در زمانیکه در خاک روسیه سکنی داشتم اوقات فراغت خود را مصرف می نمودم باینکه هر قدر ممکن باشد در صنایع
و حرفت تحصیل نمایم و در اوقات کار زرگری و مسناکاری و مذمیب کاری و غیره را اتموتم در اینموقع اظهار میدادم

که سه نفر از استاد های کارخانه جات حالیه من که اسم یکی غلام و رئیس کارخانه سوهان کاری است و هم
یکی زمان و تفنگ ساز است و اسم یکی نجف و استاد کارخانه آهنگری است از جمله اشخاصی میباشد که این

صنایع را بمن آموخته اند چون در اینجا کنجایش نداردمی توانم اسامی همه معلمین خود را بنحارم

بعد از اینکه شجت افغانستان جلوس نمودم اول آنجته اینکه اسلحه کیاب بود ثانیاً آنجته اینکه خیلی مایل بصنایع و
حرفت بودم مجبوراً بعضی کارخانه های دستی تجبه ساختن تفنگ و اکثر ایزخیزهای دیگر دایر نمودم که یسجیک از

این کارخانه بقوه بنجار کار نمیکرد من از قدر و فائده بنجار که مردمان صاحب علم این زمان اترع کرده اند
کاملاً مستحضر بوده دیدانتم که سلطنتهای بزرگ و قوی مثل برتیا نیای عظمی این اقتدار غریبه خود را با نجات

توه بنجار و تجارت وسیع خود تحصیل نموده اند و الا افغانستان خیلی مملکت کوچکی میباشد بطوریقین میدانم
که مملکت مذکور معدن الماس و طلائی ندارد سبب برکت و رفاهیت ملتان و اقمدر سلطنتان بسته

فصل دوم

صنایع و تجارت آنها باشد با وجود این معنی که قدر ماشین های جدید را امید استم زحمات و مزارت های
خارج و داخله تا ۳۰ ساله زمانیکه بر او نپسندید بجهت ملاقات دوست دانشمند با علم لار و فرین که در آتریان
فرانفرمای هندوستان رفته بودم نتوانستم توجه خود را بقدر کفاف بطرف صنایع مطوف دارم تا در وقت
یکصد مهندس فرانسوی را که آسمش میسوزیروم و سرکار دار اسباب و ماشین و چراغ الکتریکی بوده نزد من آورد
معرفی نمودند که شخص موشیاری با اطلاعی بسیار که چه شارالیه فقط مهندس الکتریکی بود لکن تلفت
شدم که در باب مهندسی و صنایع عموماً تجربه زیاد دارد و لهندا اورا استخدام نمودم بخيال و اراده اینکه بوضع حال پاره
کارخانه جات در کابل احداث نمایم این مهندس یکصد مهندسی را که اسم او کریم بخش است و حالاً هم در کابل
پست و کارهای چراغ الکتریکی ماهر بود با خود آورد

میسوزیروم اول اروپائی بود که بسمت مهندسی استخدام من کردید شارالیه مدت قلیلی در کابل بود و حین وقت
او من قدرت ماشین های صنایع مختلفه را ملاحظه نموده معدودی از ماشین های خراصی و شستی و ترکیبی
و سنگه و قطاعی و محددنی با یکدیست اسباب ریخته گری و سه عدد ماشین که دارای توشش و هست و ده
بوده باشد انتخاب نمودم و نیز چند دستگاه از ماشینهای کوچک و بزرگم تهیه شروع نمودن کار خودم قیمت تمام
این آلات و ماشینها که بجهت احداث نمودن این کارخانه مختص لازم داشتم معادل یکصد و چهل و یک هزار روپیه
سکه هندوستان شد میسوزیروم مخصی و ادم که هندوستان رفته این اسباب را ایتباع نماید و نیز چند نفر
هم مهندس بجهت معاونت خود و چند نفر کارگر هندسی که این گونه کار با مهارت کامل داشته باشند شمام
نماید که این اسباب را مرتب نموده بجهت کار کردن حاضر نمایند

میسوزیروم بعد از ورود بکلکتیه بیست و دو نفر از استادان و سایر کارگرها استخدام نموده آنها را با اسبابها و ماشینها
بکابل فرستاد کارگزاران و ماشینها بکابل رسید ولی میسوزیروم خودش پدیدار نشد تا ایوم هیچ خبری در
باب او بمن نرسیده و نتوانستم که معلوم نمایم که بجهت او چه واقعه رخ داد و چرا امر اجست نمود

ماشینها و اسبابها در کابل بکار افتاده و مهندسی در میان نبوده فقط بجهت خواسته سیکه برای ایتباع نمودن
این اسبابها و ماشینها که از میان رفته بود متاسف بودم بلکه متاسف من این بود که ملت من بمن سخت

میکردند و خیال نمودند که از احداث این کارخانه مخفی عاجز خواهیم بود ولی خداوند فرموده است ان الله مع الصابرين من شخصی نبودم بعد از اینکه بجاری مصمم شدم خیال خود را تر دیدم نایم لهذا بفرموده جنرال امیر محمد خان که بدر بار فرمانفرمای هندوستان اقامت داشت نوشتم که بهر وسیله ممکن است بخف مندرس دیگر را پیدا نموده استخدام نماید جنرال مذکور توسط منشی خودش سلطان محمد خان که حال امیر منشی من میباشد کتبه فرستاد مندرس انجلس مستر پان را که حالا معروف به سرتیپان است مستخدم نموده بمره سلطان محمد خان بجابل فرستاد و پان در اوایل ماه اپریل ۱۲۸۶ میلادی وارد کابل گردید من جنرال امیر محمد خان نوشتم که بعوض سلطان محمد خان که او را بحضور خود نگاه داشته ام بخف منشی دیگر بجهت دارالانشای خود مقرر نماید

شماره ۱۳۰ بجزی

لیقطعه زمین که معروف بعلم کج میباشد بجهت بنا نمودن کاغذجات و فابریکها مناسب است داشت اشخاص نمودم زیرا که اراضی مذکور خارج از شهر کابل متصل بشهر میباشد و این اراضی از زمینهای دیگر جوی و جوش آبجا و سیرت بود علاوه بر این هوای آنجا هم سالم بود و این نقطه منظر خوبی داشت و محیط آن نهری بود که بجهت ماشینها و دیگرهای تجاری و غیره در کارخانه آب برساند و بطرف شیب این زمین رود کابل می گذشت که تمام فاضل آب کارخانه جات را ببرد

شماره ۱۳۱ بجزی

بمیر منشی حکم دادم که مستر پان را با خود بجبل مذکور برود و بمن اطلاع بدهند که آیا قطعه زمین مذکور بجهت کارخانه جات مناسب است و در دیاخیر خلاصه بعد از مشورت نمودن بانجمن بجهت ساعت نیک و دادن صدقات بفقرا و تقسیم زمینها بتبارخ ماهه اپریل ۱۲۸۶ بنای عمارت کارخانه جات گذاشته شد مستر پان چند دست اسباب خراطی و اسباب شعبی و ترکیبی و قطاعی و محلی با چند ماشینهای دستی که میسوزیم است بیاع نموده بود و کار انداخت بعد از توقف چند ماهه مشارالیه ماشینها را تحویل کارگرهای هندی نموده مخصی گرفته بانگلستان رفت و بعد از غیبت هفده ماهه بجابل مراجعت نموده در ظرف این مدت مشارالیه تحصیل نمودن اطلاعات از وضع ماشینهای تازه که باید در کابل احداث میشد کاملاً مشغول بود و در آنوقت من دو نفر دیگر مندرس انجلسی را مستخدم نمودم و در آن سال استخدام انجلسها را در دولت خودم بجهت کارهای متعدده شروع نمودم و در اینکار دو مقصود داشتم اول اینکه ملت خود را و او را که مندرس و کارهای دیگر را از انجلسها که در اینگونه علوم ما برهنند بیاموزند تا بآینت خود را

فصل دوم

مانگلسا مانوس نمايم تا قدرت قيدي که بين اين دو منبر قه بوده است از خاطرها محو شود زیرا که اين دو دولت دوست يکديگر مپاشند و اغراضشان بکسيت و نيز بايل بودم که ملت انگليس ترقياتي را که در زمان سلطنت من فراهم ميآيد از زبان هموطنان خودشان استماع نمايند و قرار دوستانه ملت افغانستان نسبت به تمام انگليسا از ذکر و اناث که بجايل آمدند ثابت مي نمايد که آنها فقط در آن حالت بقل ميرسانيدم که دشمن خود ميدانستيم و در اوقاتي که آنها بجهت فايده ملت افغانستان مستخدم من بودند هرگونه همان نوازي و احترام از آنها بعل آورده شد و نسبت با آنها رفتار دوستانه نموده اند و و بين انگليسي که بعد از مستر پان بجاييل آمد مستر او ميبارا بصلب و ندان ساز بود شار اليه آمده بود که يک دست دندان بجهت من ساز و در او غر ۱۸۵۳ ميلادي بعد از جهت

بهند و ستان بر چه در کابل معاينه کرده بود با کمال تعجب و طيب خاطر بقراري اظهار داشته است بکي از عجيبترين چيزها که من ملاحظه کردم وضع کارهاي شخصي امير افغانستان بود که بچ امری بجهت او صعب و مشکل بود از پيش برده بجهت اصغاي تظلمات رعايای خود و وضع تعديت از آنها حاضر بود چنانچه روزی بگردش فرمود بيره زنی در راه پنهان ايستاده و عيوضه در دست داشت امير فوراً جلو اسب خود را نگاه داشته بضعيفه اشاره نمود پيش آمده و عيوضه او را گرفته بدقت ملاحظه نموده بعضی سئوالات از او کرد و تا مدتی با نهایت مرحمت و ملامت با او تکلم نموده عجزه را با کمال مسرت و خوشنودنی مرخص نموده روزی هم امير در باب زحمات ماليه با من صحبت نموده فرمودند که فقط يک ربع ماليات را مردم مملکت من ميل خود بخوانم می پروازند و يک ربع ديگر با مايد بچنگ و بدل تحصيل نمايم قسمت سوم اگر چه از کيسه و رعيت پرون ميرود ولی ابد اعايد من نمي شود حصه چهارم را مردم نميدانند بکدام شخص بدهند

مستراوني را يک يادگاري بعد از رفتن خودش با افغانستان گذاشت بخير کار که بهوشيار را که اسمش صوفي عبدالحق بود با و سپردم که صنعت دندان سازي پياموز و صوفي عبدالحق را تهديد نمودم که اگر اين صنعت را مچلا و بچوئي نياموزد او را کلاماً سياست خواهم نمود زیرا که لازم بود مشيارا قبل از اينکه مستراوني را از کابل برود اين علم تحصيل بنمايد بطولي نکشد که مشار اليه اين صنعت را کلاماً موخت اولاً بسبب اينکه از سياست مخالف بود ثانياً مستراوني را ميخواست که شاکر و دوست

نخوردند این رحمت را بر خود کوار نموده عمل و ندان سازی را مچنان با و آموخت شاید دلیل دیگر هم این بود که تراویسارا
نیخواست او را بیشتر از لزوم در افغانستان توقیف نمایم صوفی عبدالحق چن دین نفر دیگر را هم ندان سازی و
وضع کشیدن و ندان باالات جدیده آموخته است و این نقشه خیلی اسباب راحت مردم شده است زیرا
که سابقا مردم وقتی که بر رحمت و ندان گرفتار میشدند مجبور بودند بمالک خارجه بروند زمانیکه او بسیار مخلص نمودم نشان
طلای افشاری اعلا و انعامات دیگر با و دادم

در غیاب سترپان کارگرهای هندی و کابلی کارخانه مختصری را که احداث کرده بودم دایر داشتند و سال
سال در کارخانه جات وسعت داده شد و هر وقتی که لازم شده است کارخانهای جدید هم احداث شده
است و ماشینها ابداع شده در کارخانه جات مذکور بجهت ساختن شلکهای بنسری مارینی و سنایدر
(فیل پر) و فشک سازی نصب شد در این کارخانه جات ماشینهای خوب بزرگ بجهت فهم کارنجاری
ساخته شد فعلا ماشین های ذیل ابداع نموده کار گذاشته ام

ماشین کشنده سارجه نقشه کشیده در ریزر ماشین ابرزرنگ قرمز - ماشین بجهت پوای نمودن در صدارت ماشین بجهت ذخیره کور بخار بجهت صبر
و سایر نقشه ۲۰ باد کیمای آینه

چاشما ابرزرنگ که بجهت بخار کشیده ماشین نقشه در روسه بجهت کارخانجات باروت ساز و صابون ماشینها نقشه
باد کیمای آینه پز روشنی ریزر

ماشین های سکه بجهت ضربخانه ماشین های عرق کش و غیره ماشین ها رو باغ و درون کون ماشین اجهت ساختن اسباب
و بجهت ۲

کوره پز سارجه آب بجهت سکه کشیدن ماشین باجهت ساختن نقشه کشیدن ماشین بجهت پختن و ساختن ماشین متعدد دیگر برای کار
سازان و قطعات برابری بجهت نقشه کشیدن نقشه کشیدن ماشین بجهت عمساره و منفرد
توبار بزرگ و عملیات دیگری توبار بزرگ

بر حسب لزوم هر سال از ماشینهای تازه اختراع شود و ابداع و بر تعداد آنها می فرسایم در ابتدا که این فایده
و کارخانه جات را منقوح نمودم اشکالات زیادی و دچار من کردید ملت من از اختراعات و آلات جدیده
بکلی بی اطلاع بودند و با بجهت از این اقدامات تازه مخالفت داشتند در این موقع مشلی میگویم تا بمطالعہ کنندگان

(۳۲۲)
جرمی

کتاب خود ظاهر دارم در این باب تا چه اندازه نیردم جهالت داشتند در ۱۱۵۰ میلادی زمانیکه بر او پسند
میرشم یکی از عکاسها اسباب عکاسی خود را بجهت انداختن عکس من حاضر کرده بود یکی از نوکرهای دربار من که
قاوچی باشی بود فوراً دیده هر دو دست خود را روی سوراخ اسباب عکاسی گذاشت از او پرسیدیم این چه
حرکتی بود جواب داد قربانت شوم شما نمیدانید این یکی از توپهای جدیدی است که این آدم بطرف شما
نشانه گرفته است خیلی خندیدم کفم ریش سفید که قلبت از جهالت سیاه است بگذار این شخص مرا
بگیر و گویا این بچاره اسباب عکاسی را قبلاً هرگز ندیده بوده است و از اینجهت نمیدانست این چه چیز است
اگر چه سعی کردم تشریح نمایم این چه اسبابی است ولی آخر مجبور شدم ترک این توضیح را بنمایم ابتدا که این
کارخانه جات را متفوح نمودم رعایای من در این باب باقسامی کفکوهها میگردند و میکشند من بنور سبوق
نیستم که صنایع کار دستگی از کارهای ماشینی بهتر است و مامورین را که در کارخانه جات مقرر بودند تمام
می نمودند که اینها دشمن دولت هستند میخواهند به بنانه استیاع نمودن ماشینها پول دولت را بجا بفرستند
من از این حرفهای سپوده و از این مخالفتها خیلی خسته شدم ولی باین همه غم خود را در فرستادن راهی که بجهت
خود انتخاب کرده بودم از دست ندادم چرا که خوب میدانستم که اگر همین توپها و تفنگها و دیگر ادوات هر چه
که سایر دول بکار میزنند داشته باشم بجای دولت من بدون مداخله دیگران ممکن نخواهد بود و میتوانم مملکت
خود را از حمله متعديان خارج حفاظت نمایم.

شک نیست که مدتی طول کشید تا از این اعتراضاتی که در استیاع نمودن ماشینها کرده بودم ثمری حاصل
نمودم و تمام این مبالغه کراف از خزانه دولتی و داده شده بود و همیشه در نظر داشتم که منافع این وجهه که
بکارخانه جات و فابریکاها خرج شده است و تا مدتها حاصلی از آنها ندارم چقدر بایشود ولی تا یوس
نبودم و هر ساله هر قدر ماشین که بجهت استیاع آن میتوانم پول بدهم بخریدم و هر قدر ماشین زیاد میشد
کارخانه جات تازه بجهت آنها احداث می نمودم و سنوز هم همه ساله مشغول این کار هستم و نتیجه این شده است
که تجارت و صنایع مملکت من خیلی وسیع و زیاد شده است

حمد میکنم خداوند را که همیشه مشتاق ماشینها و صنایع بودم و قدر آنها را کاملاً میدانستم و بسوق بودم که در آن

فولاد بجهت بریدن فولاد راست و اگر خواسته باشیم با دشمنی که اندازه قوایمان با مساوی باشد بکنیم باید در اسلحه جدید با شمشیر که مثل اسلحه طرف مقابل بوده باشد چنانچه سعدی میگوید هر که با فولاد بازو پنجه کرد
ساعتی بین خود را رنج کرد

باجهت هر وقتی کار که با می من نمیدانستند که فلان اسلحه یا اوراق را چطور بسازند خودم با نهامی آموختم و بوسیل
دستور العمل من و کوشش خودشان بالاخره کامیاب شدند و میتوانم در این باب فقرات متعدده انهارا

(شماره ۳۱)

تجه توضیح یکد و فقره را پان می نمایم در سنه ۱۹۲۳ سیلادی در زمان حکومت لار و لندون (فرمانفرمای سابق
هندوستان) تو بهای با چکس مراد هندوستان توقیف نمودند کار که با می من انهارا داشتند که سابق
این قسم تو بهای بدون اینکه نمونه در دست داشته باشیم ممکن نیست لکن میرنشی خودم حکم دادم که شرح و تفصیل و
اندازه قطعات تو بهای را بحضور من از انگلیس بفارسی ترجمه نمایند شش مذکور طول و عرض و قطر و
قطعات مختلفه تو بهای را در فارسی نوشته من میداد وقتی که کار راجعه او با تمام رسید و تمام شد
را در فارسی من حالی نمود آنوقت حکم دادم که همه استاد های کار که با می مندی و کابلی را بحضور من بیاورند
با آنها دستور العمل دادم که تمام قطعات تو بهای را بجهت قسم از چوب بسازند بعد از اینکه قطعات مذکور را از چوب
ساختند آنها را امتحان نمودیم و دیدیم قطعات مختلفه بیکدیگر بخوبی وصل میشود بعد از آن بجهت امتحان کلوله های
چوبی ساخته مثل اینکه از تو بهای اصلی می اندازند از تو بهای چوبی انداختم چون این امتحانات بطور
ثابت شد حکم دادم از نمونه مذکور تومی از همان فلزی که در ساختن تو بهای چکس کار میزد بسازند

و فی الحقیقه در ساختن تو بهای اصلی کامیاب شدیم با وجودیکه غیر از همان نمونه تو بهای چوبی
دیگر در دست نداشتیم و از تو بهای مذکور کلوله انداخته امتحان نمودیم خیلی خوب از کار پیرون آمد آنوقت
میرنشی و کار که با انهارا امتحان نموده تمجید کردم و دو وارده هزار روپیه با خلقتها انعام دادم و در یک
سره تیر و درند (در آنوقت وزیر امور خارجه هندوستان و بعد از وزیر مختار قیم در بار ایران بود) با اجرای
خودش از جانب دولت هندوستان کابل وار شد بین تو پیکه در کابل ساخته شده بود و تو پیکه در
فرنگستان ساخته میشود و تفاوتی بکند از زمینین طور نقشه با و صورت را ملاحظه نمودم دستور العمل تمام

فصل انهار افغاری ترجمه کرده در ساختن توپهای ماکسم و گارونیر و کاتینگ کامیاب شدیم ولی تجربه این

توپها منویم در دست داشتیم

خداوند رحمدی کنم که امروز یکصد هزار نفر در افغانستان بساختن راهها و عمارات و صنایع و حرفت و کار

معاون و کار کارهای دیگر مصرف پیا شدند که این همه کارها را من رواج داده ام و این مضمی است

می نماید که در ملک من چند ترقی حاصل شده است و نیز ثابت میکند که تمام این اشخاص بعضی اینک

بزدوی و قطع الطریق و غارت نمودن توپل مشغول بودند حال آنکه همیشه خود را از این کارهای مفید

تحصیل نمایند اینها در آن زمان شنلی نداشتند مجبور بودند اسباب معیشت خود را بر قسمی که شیر قشان

شود تحصیل نمایند چنانچه مردمان بیکار را شکر شیطانند و بغیرایش پیغمبر با کاسب جیب خداست

او لا و اهلاف من باید خیال نمکند که نوآندی که تجربه ملک من حاصل شده است فقط ساختن این ادوات

حرمیه میباشد بلکه این صنایع بسبب از دیاد تمول مملکت و وسعت تجارت است پولیکه از اینجالت به مالک

خارج باید سیرفت حال آنکه خود افغانستان بمصرف میرسد اگر عایای من تمول باشند سلطنت هم قوی و مقدر شد

مخروطی مانند زیراکه اگر اعتنا شایسته واقع شود نتیجه عدم پول و صنایع است و اشخاصیکه صاحب خیریه نظر

نمایند جنگ و جدال نباشد که کسی مانع با مرال آنها نمکند آنوقت میدانند بعضی اینک شخص اوقات خود را صرف

غارت گری نمایند خیلی بهتر است تمول باشد

ماشین های اقسام دیگر هم مثل یک عدد ماشین متحرک کوچک و میل های آهنی بقدر کفاف چند فرسخ راه آهن

و یک عدد ماشین تجربه کشیدن توپهای سنگین با قیاع و بکار که آشته شده است

کارخانه چراغ الکتریکی و اسباب تلفون هم احداث نموده ام و رابطه ایچا بعضی از کاریکرهای هندی و

کابل های را که در هندوستان این کارها را آموخته بودند مستخدم نمودم در ساله بحری ستر بردن اینکارها را بیشتر

ترقی داد و کار چراغ الکتریکی را بهتر از کارهای دیگر از پیش برد

در باب خراجخانه افغانستان

در ابتدای سلطنت من کار خراجخانه بوضع قدیم که از قرنهای اول بوده است شایع بود یعنی سکه را با دست نختند

بدون اینکه ماشینی داشته باشند ضرب می نمودند

که افغانستان در اوایل بحروی آن ضرب دار اسلطنه کابل و تاریخ سال بود و روی دیگر امرعب این ضرب شده بود ولی دیگر شانی و علامتی نداشت اما در ۱۹۶۰ که ملت افغانستان لقب ضیاء الملت و الدین را بمن دادند تمام مسکوکاتی که بعد از آن ضرب شده است یکطرفش همین عبارت ضرب شده و بطرف دیگر شانی است که خودم اختیار نموده ام پول سیاه یک شاهی دو شاهی است و مسکوکات نقره روپیه و قران و تنگه میس باشد

مستریکد رماست که در ضربخانه دولتی کلمه کار کرده بود و عملیات کابلی مرا آموخت که اینگونه مسکوکات را بچاقم بازند و بعد از رفتن شاکر دو هایش کار ضربخانه را بدون نظارت کسی از پیش بردند هر روزه از هشتاد هزار الی صد هزار روپیه می توان در ضربخانه کابل بسهولت ضرب نمود کارگرهای من علاوه بر اینکه مسکوکات ضرب می نمایند می توانند شنگهای ضربخانه را هم بسازند و بعد از آوردن اسباب و منگه های نیکه اول از انکستان خواسته بودم دیگر محتاج نشدم اسباب تازه ا بتیغ غنایم همه چیزان حاله خور کابل ساخته و در باب ساختن فشنگ های تفنگ نبری مارینی

قبل از اینکه ماشین بجهت این رواج بدیم سابقاً این فشنگها و فشنگ بجهت فشنگهای سنايدر را بدست می ساختند و این فشنگها خیلی کم ساخته میشد و نام خوب بود بعد از ا بتیغ نمودن ماشین برای اینکار مستر میدتن را بجهت ساختن فشنگ و آلات و مقیاس آن مستخدم نمودم و از وضعی که مشارالیه مشغول شده کار را از پیش برد خیلی مشغوف شدم مشارالیه کارگرهای مرا انقدر خوب آموخت که حالا می توانند آنها بدون نظارت کسی فشنگ و آلات و مقیاس آنرا کاملاً بسازند فشنگهای حالیه را یک پارچه می سازند و فشنگهای مذکور را می توان چند دفعه پر نمود و بجهت پر نمودن فشنگهای خالی شده در خود کابل ماشین مخصوص ساخته شده است فشنگی که بعد از خالی شدن بسط پیدا می کند و معوج میشود این ماشین فشنگ مذکور را با اندازه و شکل اولی او می سازد و بعد چاشنی و جامی چاشنی تازه را گذشته فشنگ را مجدداً پر می نماید در کارخانه کابل هر روزه ده هزار فشنگ می توان پرود و در صورت لزوم بالمضاعف هم می توان تهیه کرد

در باب ساختن فشک بجهت تفنگ سنايدر (بغل پر)

سابقاً این فشک را هم بدست میساختند ولی وقتی که یکدست اسباب تمام و کمال بجهت ساختن این فشک ابداع نمودند و اروس را بجهت ساختن فشک تفنگ سنايدر بطوریکه مستر میدلتن را به جهت ساختن فشک هنری مارتینی مستخدم نموده بودم و او را مستخدم کردم این کارخانه را حالا کارگرها کابلی بدون معاونت خارجه از پیش میزند هر روزه در ظرف ده ساعت ده هزار فشک ساخته میشود اگر لازم شود این عدد را میتوان با مضاعف ساخت

در باب اسباب بجهت ساختن تفنگهای هنری مارتینی پیشتو و غیره

قبل از اینکه ماشین بجهت این کار رواج بدیم در کابل تفنگ بدست ساخته میشد ولی همان منقصت با اینکه تفنگهای دست ساخته شده داشت این تفنگها هم همان حالت بود یعنی تفنگهای مذکور خیلی ناقص بود و تفنگهای کارگرهای خیلی ماهر میساختند آنهم تعدادش محدود بود لهذا یکدست اسباب کامل بجهت ساختن تفنگهای هنری مارتینی ابداع نمودم مستگیران را که در قورخانه دولتی هندو در کارخانه دیدم کار میکردم مستخدم نمودم مشارالیه علاوه بر اینکه کار خود را کاملاً از پیش برد کارگرها را آموخت که هر چیزی را بچه قسم سازند در کارخانههای فشک سازی و توپ سازی و سایر کارخانهجات بجهت ساختن پیشتو و غیره هم اصطلاحات چند نمود با عقدا و من مشارالیه بجهت ساختن توپ و فشک و غیره هوشیارترین مستخدمینی بود که استخدام نموده بودم از کار او دولت من فایده زیادی حاصل نمود مشارالیه هر قدریکه ممکن بود مردمان کابل را در کارشان ماهر نمود و در اینجا خیلی از روی میل و رغبت رفتار میکرد و فخر استهوار ساله های مخصوص در باب ساختن و امتحان نمودن و استعمال اقسام اووات جریبه بمن داد چون ممکن نبود این کتب را از دو کابین خارجه ابداع نمایم فهرست مذکور را نزد سفیر خودم کرنیل وی احمد خان هندوستان فرستادم و با او دستور العمل دادم که کتب مذکور را از دولت هندوستان تحصیل نماید و بر حسب خواهشی که توسط سفیر خودم از وزیر امور خارجه هندوستان نمودم مذکور تحصیل بعضی از آنها در فارسی ترجمه شده است

بوسیله این ماشین های تازه روزی پانزده لوله شکسته نهری مارینی مکار میشود و کارخانه پرون آورد و در صورت
 لزوم تعداد آنها را میتوان بالمضاعف کرد و اگر چه ماشینها فقط بجهت ساختن شکستهای نهری مارینی استعمال
 میشود ولی اسباب فراخی و مشقی درخ سازی این ماشینها را بجهت ساختن شکستهای تمینور و لنگی که چند
 کلوله میخورند و سایر شکستها میشود بکار انداخت یعنی در عوض آنها بعضی آلات تازه بکارند مثل اینکه در ضرابخانه
 سکو کات طلا و نقره را بپردازند که بخواهند در همان ماشین منگنه ها را نموده می توانند بسازند
 در باب وسکتهای بخار و دیک بخار و کارخانجات آهنکری و توب سارنگی

چنانچه قبلاً بیان نمودم پیش از رواج ماشین توب سارنگی بدست میا سهند و وسکتهای بخار که اول ابتیاع نمودم
 وسکتهای کوچکی بود که بهر کجا میخواهند حمل و نقل می نمودند بجهت اینها و میکهای بخار علیحده لازم نبود (چون میکهای
 بخار آنها در خودشان بوده است) لهذا میجو ر شدیم که یک دستگاه ماشین را بجهت ضبط بخار که دارای قوه صد
 اسب باشد با دیکهای بخار آن بتسلیع نمایم تا بخار خانجات وسعت داده باشیم همان وقتی که اسباب
 فشک سازی و ماشین با بجهت ضرابخانه و صابون نری و شمع ریزی ابتیاع نمودم خیال کردم لازم است
 یک عدد چکش بزرگ که بقوه بخار حرکت میکند با دیکهای بخار ابتیاع نمایم چون برای همه این ماشینها و دیکهای بخار
 لازم بود لهذا بجهت این ماشینها و کورهای توب سازی و دیک کارهای آهنکری یکفروندس انگلیسی مجرب
 از موده موسوم بمتر استیوارت را استخدام نمودم علاوه بر اینکه متر استیوارت شخص خیلی قابلی و تجربه کاری
 بود خیلی زحمت کش و قلباً مایل بکار و نهایت ظریف و خوش طبع بود اگر چه آدم معمری بود ولی در کار خود خیلی
 حاکم و چالاک رفتار میکرد مشارالیه تمام کارها را راه انداخت و کارهای هنیدی و کابلی را از طریق استیوارت
 آنها کاملاً آگاه ساخت اکنون خیلی مشغوم که این کارگر را خودشان میتوانند ماشینها و دیکها و کوره ها را بخرند
 یکی از استاد های کابل که در اداره قالب سازی و آهنگ سلام و بخار میباشد با ستعانت چند نفر دیگر یک عدد
 ماشین چوبی بجهت ضبط بخار ساخت که بعینه مثل ماشین انگلیسی بود چون بعد از اتمام دیدم ماشین مذکور
 خیلی خوب کاری کند بیادش این خدمت موجب تمام اشخاصی که در ساختن این ماشین شرکت داشتند
 بالمضاعف نمودم و نیز با آنها شش هزار و پیمه نقد انعام و بعضی خلعتها و ادم و اوان این انعام باعث تشویق یکفروندس

فصل دوم

کرد که اسمش قشم و نقاش و نقشه کش بود که دید مشارالیه یک دستگاه ماشین کوچک و دیگر ساخت این ماشین از چوب و شل ماشین چوبی که بخار ساخته بود نبود بلکه از فلزات آهن و مس ترکیب یافته بود این ماشین هم در حضور من آب و آتشی انداخته ماشین مذکور یک دستگاه اسباب خراطی مخصوصاً بجرکت آورد این شخص هم بجهت این هنری که کرده بود انعام و ادم حالاً تمام کوره با بجهت ساختن توپهای بزرگ و بجهت آب نمودن فلزات سنگین و آب نمودن نقره بجهت سکوکات و بکار داشتن چکشهای بخار و کوره های ریخته گری و سایر کارها که متعلق با هنگری میباشد همه را خود کار کرد که های کابل از عمده برمی آیند

در این موقع از کارگرهای هندی و کابلی بجهت کارهای آنها بجهت و ایرداستن کارخانجات و غیاب سترپان مجیدی نمایم بیشتر از نصف اوقاتیکه سترپان مستخدم من بود از افغانستان غایب بود زیرا که مشاغل بسبب سردی زیاد در استان کابل مجبور بود با کلتان برود علاوه بر احداث نمودن کارخانجات سترپان بعضی خدمات دیگر هم بمن نموده است که در باب آنها در موقع دیگر اظهار خواهم داشت بعضی اشخاص تعجب خواهند نمود که آلات ماشینهای بزرگ و چکش بخار سنگین و اسباب خراطی توپ که بیت و بهشت فیت انگلیسی (تقریباً شصت ذرع) طول دارد و پنجههای بزرگ (یعنی کارخانجات) و دیگر قطعات ثقیل ماشینها را با عدم راه آهن در افغانستان چگونه کابل آورده شده است اگر چه اشکالات حمل و نقل خیلی زیاد بود لکن غم من بر همه این اشکالات تفوق داشت

در باب اسباب غرق گشتی

الکل که سابقاً بجهت ساختن فولمیات دو می کور (اجزای متحرکه) برای چاشنی فشکها و کارهای دیگر لازم بود ماشین بجهت اینکار موجود نبود قدر قلیلی دستی تقطیر می نمودند چون در افغانستان انگور کوش و امثال آن خیلی زیاد بل می آید خیال کردم که اگر یک کارخانه عرق کشی احداث نمایم کار پر منفعتی خواهد بود علیهذا یک دستگاه اسباب ماشین بابتاع نموده یک کارخانه عرق کشی دایر نمودم باندازه که در ظرف شش تا یک هزار و پانصد بطری الکل تقطیر می نماید و نیز یک دستگاه کارخانه بجهت ساختن کنیاک و سایر عرقها منقوح نمودم مقصود از ساختن این مشروبات این بود که یا آنها را بخارجه حمل نمایند یا بابتاع غیر مسلمی فروخته شود

قبل از اینکه این کارخانه را احداث نمایم بعضی از ارضی های عیسوی مقیم کابل عرق کشی نمودند بعد از چندی مردان
 دیگر هم این شغل را اختیار نمودند اعیان و اشراف در خانای خود عرق می کشیدند چون استاد ایشان بر آب
 عرق کشی هیچ علمی نداشتند عرق را می ساختند بقدری معنی بود که شاربین آنها با مرض متعدده گرفتار میشدند
 و مزاجشان خلیل می شد از آنجا که خوردن مشروبات خلاف دین اسلام است اشخاصی که مشروبات
 ساختند و می فروختند و می خریدند سیئات سخت می نمودم از این جلوگیری با مردم عادات دیمند خوردن شراب
 که از زمان امیر شیرعلیخان و سردار محمد عظیمخان شایع بود ترک نمودند
 بعد از آن چند نفر کارگر کابلی را که زیر دست ارضیه ها کار کرده بودند و از وضع عرق کشی قدم مسوق بودند
 متصرف داشتم که کیف عرق کشش بند و که آسمش رام سنگه بود طریقه صحیح عرق کشی جدید را بیاموزند کارگرهای من
 حالا بدون نظارت مردمان خارجه بخوبی از عمده این کار بر می آیند

در باب کارخانه دباغی

مانیکه مشغول اتبلیغ نمودن واحداث کردن ماشینها بجهت ساختن توب و اسلحه برای موقع وقت
 اسباب تجاری بودم توجه خود را معطوف داشتم باینکه لزومت این کارخانه جات و ماشینها باید از مصو
 داخله افغانستان شود تا مجبور نباشیم باینکه لزومات اینکارخانجات را از ممالک خارجه تحصیل نمایم زیرا
 که از اقدام باین مسئله بعضی اینکه همه ساله بجهت این کار پول بمالک خارجه رفته مل خارجه را متمول می
 نماید و در خود مملکت افغانستان میمانند و منفعتی که حاصل میشود در خزانه برای مصرف خودمان ذخیره میشود
 بجهت پیشرفت اینمقصود کارخانجات متعدده برای ساختن و بعل آوردن اینگونه لازمات در کابل آ
 نمودم این اوقات باینسئله خیلی توجه دارم چرا که در یک موقعی دولت هندوستان تمام اینگونه لوازم
 بجهت ساختن اسلحه و توفخانه لازم حمل نمودن آنها را از هندوستان با افغانستان ممانعت نمودند و از این
 کار بجزت گرفتیم که داشتن کارخانجات بجهت ساختن اینگونه اسبابها بنفایده است مگر اینکه لوازمات
 آنها در خود افغانستان ببل آید آنوقت ما در اینفقره عثمانی مل خارجه نخواهیم داشت و پیشرفت اینمقصود
 باعث منفعت زیادوی خواهد شد زیرا که هر یک از دول معظمه هر وقت خواسته باشند میتوانند حمل اینگونه

و مس و برنج را با قنستان قدغن نمایند در آن حالت باید کارخانجات مس و سوه و سولند تمام اسبابی
که بجهت بیرون فلزات معدنی و آب نمودن آهن و فولاد و سرب کار نمودن معاون مس و برنج و ذغال
سنگ لازم بود تهیه نمودم و هر وقتی که مخترعات جدیده را تحصیل می نمایم بر ترقی کارخانجات افزوده می شود
از غیرهای پر قیمت که باید از هندوستان یا فرنگستان خریداری میشد چرم و تاج بود هر قدر کارخانها
وسعت پیدا میکردند مصرف چرم روز بروز زیادتر میشد خیلی اسباب با توب خانه و کفشها و کمربندها و
بای چرمی قوی بجهت گردانیدن ماشینها و یراق و اسباب اسب و چیزهای دیگر لازم بود بجهت رفع این احتیاج
بر قدر ماشین و آلات برای دباغی و ساختن تمام چرم و تاج لازم بود اکتیاج نمودم و حالا ارفضلات
الهی چرم و تاج را در خود کابل با تمام مختلفه که در هندوستان و ایران و روس متداول است میازند
از جمله رومان خارجه که در پیشرفت اداره چرم سازی ایتیار داشتند بخیف و باغ انگلیس متر با سگر بود
شارالیه تمام عملیات چرم سازی را که انگلستان متداولست بعظیم نام استاد کارخانه چرم سازی کابل
آموخت و از آنوقت کارگرهای مملکت خودم این صنعت را از پیش پیرید بخیف انگلیس دیدم موسوم بستر
تبارتن غلام حیدر نام که سرآمد دباغهای کابل بود طریقته عمل آوردن تمام الوان انگلیس را بجهت ساختن
تاج آموخت این عمل را هم حالا کارگرهای کابلی خودشان بتنهائی از پیش میزند

بجهت ساختن چرم ایران که مخصوصاً در همدان میشود و در ایران مشهور است و در کار کار از آنجا مستخدم
نمودم که عملیات خود بکارگرهای من پاموزند و برای چرم لاهوری هم همین کار را کردم در این عمل کارگرهای کابلی
خیلی هوشیار پاشند چرم را مثل خود کارگرهای هندلی بل می آورند طریقته چرم یراق روسی را نمودم
دانستم و اینکار را خودم بکارگرهای خود آموختم از آنجا صیقل زدیم که کشیده کارگرهای مراد باغی و تیماج سازی
آموختند خیلی خوشنود هستم و در این باب مخصوصاً از دباغهای همدانی تشکر دارم

در باب پوست سازی (نیم حکمه) و ساختن تمبهای چرمی بجهت ماشینها

حالا که چرم و تیماج را کارگرهای خودم می ساختند کسی نمی شد که از چرم مذکور بوت و تمبه های چرمی بجهت
و غیر سازند علیهذا بخیف احمد نام را که اوزبک و تبعه روس بود بجهت ساختن این اشیاء آموختن با بل کابل بوضع

دو سه مستخدم نمودم از شخص بعزم حج عازم که معظم بود از نتیجه میل نداشت بکابل توقف نماید من با ودلایل
 اقامه و از روی احادیث تدلیل داشتم که خدمت نمودن بانای جنس از رفتن بکله معظمه تیر است متحالا
 دیگر که از خواجه عبدالله انصاری است و یکی از اولیاء معروف باشد بجهت او پیمان نمودم که میفرماید نماز کار
 پیکاران است روزه زیاده از ماه رمضان صرف زمان است حج کردن تماشای جان است نان
 که نان دادن کار مردان است خلاصه مشارالیه رضی شده نزد من مستخدم گردید و صنعت خود را بکار
 گزافی من آموخت

یکی از پسر عسوهای من در زمانیکه در بندستان جلای وطن بود کار چکمه دوزی را آموخت پس در
 سردار کرخیان پیش آمد پس از اقامه نمودن دلایل او را متقاعد نمودم که اگر کسی از خانواده شاهی و اراست
 یدی باشد عیب او نخواهد بود و چنین نیست که افغانهای جاهل خیال نمیکنند بکجه عیب برای کسی است که
 هیچ کار از دستش بر نیاید و بشارالیه کثرت با کثرت دیگر که از اسرای طایفه هزاره بود و کار چکمه دوزی را در جای آموخته
 بود شرکت نماید و این هر دو نفر شربت یکدیگر این کار را در کابل شروع نمودند اکثر از کفش دوزهای دیگر
 کار را از آنها آموختند بوسله ما اینها میجرم دوزی و بوت سازی که بن سبیلع نموده ام در کار خاهاست
 کابل و شهرهای دیگر هر روزه چندین هزار بوت ساخته میشود و حال این بوتها در بازار بسبازی نظامی فروخته
 میشود و چونکه هر ساله بجهت خرید بوتها (نیم چکمه) و کسمه های چرمی و یراق اسب و سایر اسبابهای چرمی
 بخارجه میرفت حاد خود مملکت می ماند و این فایده اشکار است خیال دارم قدغن نمایم که ابداپوت و سایر
 اسباب چرمی را نگذارند از خارجه بافغانستان و اخل نمایند و اشخاصیکه اینگونه اشیاء را لازم دارند از ساخت خود
 مملکت ابتیاع نمایند ولی اجرای اینچگونه خریدی باید تا مل نمود تا بقدر کفایت مردمان افغانان این صنعت را بیاموزند
 که باندازه لزوم استمرار آنتیه شود و خلا قدغن نموده ام که بدون اجازه نامچ مخصوص از مامورین دولتی ابداپوت
 خام از افغانان بخارجه عمل نشود زیرا که کنایت اقتضاح است که پوست خام مملکت را بمالک دیگر برود پس
 از وباغت و رنگ داده بچار مقابل قیمت اصلی آن با بلی وطن من بفرود شدند
 در باب کارخانه صابون نری و شامعی

ابتداء این صنعت را در ولایات افغانستان شروع نمودم که بدست سازند بجهت اینکار پیه در افغانستان بر ما
 است زیرا که مردم افغانستان همه مقدار بخوردن گوشت میباشند و مخصوصاً طوریکه در مالک حاره پیه
 حیوانات در اجسام آنها سرعت تجلیل میرود و در قطعات مالک باره خلاف آن است پیه کاو و کوفسند
 های مالک حاره بمقابل پیه کاو و کوفسند های مالک باره خیلی کمتر است قبل از اینکه من صابون پزی
 و شمعی را در اینجای بدیم اهالی ملک من پیه را چیز همصرفی دانستند بیشتر آنرا در پزی میخوانند و این هر دو چیز که بدست
 ساخته شد فقط از پیه خالص بود بدون اینکه اجزای دیگر داخل نموده اشیاء مذکور را مرغوب و خوب سازند ولی
 حالاً من بمقتضی اطلاعات صحیحه که بجهت ساختن صابون و شمع لازم است دارم اگر چه تا اندازه که خیال
 دارم هنوز در اینکار وسعت و ترقی حاصل نشده است ولی باز هم از این کارخانه منفعت زیادی بدست
 من عاید میشود و خیال دارم در هر یک از شهرهای معتابه افغانستان کارخانه صابون پزی و شمعی
 نمایم تا اینکه از مخارج حمل و نقل از شهری بشهری محفوظ بمانیم و همین دلیل در نقاط متعدد ملک خود شعبه
 کارخانه کلوله پزی هم احداث نموده ام و از این اقدام مخارج زیادی که در حمل و نقل فراهم میاید تخفیف یافته
 است بحال کارخانهای دستی بجهت ساختن صابون و شمع پزی در ولایتکه هنوز اسباب ماشین
 فراهم نیارده ام و ایرپاشد و از این کار هم پولی که بجهت خریدن این اشیاء بخارج میرفت حالا خود ملک میماند

در باب اداره خطاطی

در زمان قدیم تمام مردم افغانستان از پادشاه تاریخیت و تمام صاحب منصبان نظامی و کشوری و سرداران
 ملک شلوارهای خیلی فراخ می پوشیدند و استینای بلوساتشان چند درع فراخی داشت بجهت یک شلوار
 پانزده درع چلوار لازم بود این اسراف بجهت خیلی بد نما و برخلاف احکام الهی بود چنانچه فی این الله لایحی لیس
 علاوه بر اینکه در اینجا اسراف می نمودند این وضع اجتماعاً مردم را کابل می نمود و نمیکند است با چندین درع
 که عقبشان کشیده باسانی حرکت نمایند بجهت متروک داشتن اینکار چندین نفر خطاط های هنرمندی را که
 مشغول ساختن بلوسات نظامی عا که بنده و ستان بودند مستخدم نمودم و صد ها نفر خطاط را که لباس
 نظامی بجهت افواج و مامورین کشوری میدوختند بنحیاطهای سپردم که آنها را تعلیم بدهند بعد حکم دادم شخصیکه

در موقع کار خودش با این شلوارهای فراخ و بد نما حاضر شود موجب ششما به او را ضبط نمایند چون وضع
 برش خیاطهای هندی کا لایندند استم لند اینخیز خیاط با هر انگلوس را که اسمش متره و اتر بود متخدم نمودم مشار الیه
 نواقص او را در خیاطی اصلاح نمود و نیز میرمنشی من متقا کتابچه در باب وضع و نقشه های بریدن و دوختن
 لباسهای عمومی و نظامی اجتهی که در انگلستان متداول است نوشته و در این کتابچه قواعدیکه بجهت اندازه
 گرفتن بلبوسات لازم است درج شده است و نیز مقیاس بلبوسات نظامی بجهت افواج توضیحا
 در این کتابچه نوشته شده است محاسبین بموجب این قواعد میتوانند حساب نمایند که بجهت لباس
 اشخاص مختلفه چقدر پارچه لازم است لند این خیاطها می توانستند از پارچه اسرقت نمایند تمام مامورین
 کشوری و لشکری دولت مرا میتوان باسانی تمیز داد و ماموریت و منصب هر یکی از بلبوسات آنها
 ظاهر است لباس همه مامورین کشوری از قبیل سرداران و حکام و رؤسای ادارات و وزراء و ارباب
 و بار مثل بلبوسات رسمی صاحبمنصبان نظامی میباشد که درجه منصب و مواجب آنها بیک اندازه
 یعنی مامورین کشوری همان قسم بلبوساتی که سپه سالار و جنرال و میرنج و سرتیب و کاپیتان و یاور
 و غیره دارند می پوشند در بار من بجهت همه اینها بوجب مواجب و درجه که از دولت دارا هستند جدا
 مخصوص معین است کتابچه مخصوصی در باب قواعد بلبوسات متعارفه و جابهای صاحبمنصبان کشوری
 و لشکری در بار من بموجب درجه و منصب آنها نوشته شده است و این کتاب در تصرف پسر
 حبیب الله خان میباشد و یکی از تکالیف او این است که مواجب باشد هر شخصیکه در بار او دربار
 من حاضر شود و بلبس لباس مخصوص خودش بوده بجای مقرر خودش بنشیند مثلا هر یکی از مامورین
 که مواجب او سالی دوازده هزار روپیه کا ملی است یا بیشتر است و ارای رتبه سپه سالاریست و شخصی
 که هشت هزار روپیه مواجب داشته باشد و ارای درجه جنرالی و نایب سپه سالاری چنانکه اشخاص
 که پنجرار روپیه مواجب دارند درجه میرنجی و آنها نیکه چهار هزار روپیه مواجب دارند درجه سرتیبی دارند و بگذارد
 احتمال دارد بعضی اشخاص پیدا شوند که مایل باشند دراک عیوبات و دیگران و صرف نظر کردن خودشان
 باشند و این گونه اشخاص میگویند من خیلی مایل باخذ پول هستم از این قبیل مذاکرات که را ابراهیم من رسید

که میگویند

که میگویند حتی یک شاهی را از هر ماخذیکه ممکن باشد خواه صحیح یا غیر صحیح اخذ می نمایم در جواب اینجکلمات
 بین مدت در میگویم لازم نیست اوقات خود را صرف جواب دادن اینچرفهای پیوده نمایم سلامتی
 و حفاظت مملکت کلیتة منحصراست باینکه توای عسکریه و ادوات حربیه باندازه مخصوص حاضر باشد
 و این کاربرد و پول غیر ممکن است اگر چه بالنسبه بامارت سابقه مالیات و پول بیشتر از مملکت
 تحصیل می نمایم ولی عساکر را هم بالنسبه سابق بیشتره موجب میدهم اشخاصیکه اینگونه کشفکوه با می نمایند هر سه
 بمطوبات خواهد اصرار سر قندی که یکی از اولیای معروف است رجوع نمایند در منظوره مزبوره میگوید
 تحقیق عاشق خدا عاشق پول نخواهد شد

(در باب مطبع و تدریس)

قبل از جلوس من بخت افغانستان در تمام مملکت میج مطبعی دایر نبود در تدریس اینقدر بی اهمیت
 داشتند که مجبور شدم در تمام مملکت استعمار و آدم سی نفر منشی لازم دارم که بتوانند زبان خود را بنویسند
 و بخوانند فقط سه نفر بقاعده شرطه بیشتر پیدا شدند حمد خداوند را که امروزه هزار نفر از اتباع من حساب
 سواد هستند و هزار دانشمندان کتب متعدد در باب اطلاعات مضامین مختلفه و نوشتجات چاپی و تراوی
 مساد و غیره در مطبع کابل طبع و نشر میشود و در تمام شهرهای افغانستان مدارس ابتدائیه برای اهالی و
 فوج نظامی دایر شده و میثوانشا، الله عما قریب در کابل و در الفونونی بجهت تدریس علوم متعدد و
 طریقه تدریس بوضع و تکستان دایر خواهد شد و نیز با اهالی کابل حکم داده ام که اتفاق نموده روزگاری
 نیم رسمی در کابل طبع و نشر نمایند

شخصی که بجهت احداث نمودن مطبع در کابل قابل تمجید بود و مرحوم منشی عبدالرزاق هندی از اهالی علی
 بوشارایه بمرض نوبه وفات یافت ولی کار مطبع را اکثر از اهالی کابل که مشارالیه با آنها تعلیم داده بودند
 پیش میبرد و محض پاداش خدمات او موجب او را بدون کم و کسر بیازماندگانش میدهم

(در باب صنایع و حرف متفرقه)

اگر تمام کارخانجاتی که بنموده شده در جایان نمایم خیلی مطول میشود همین قدر کارخانجات ذیل را که بحال

و غیر از کارخانجاتی است که در این فصل بیان نموده ام مذکور به دارم مکنفی خواهد بود
 کارخانه کلاه سازی بوضع اروپا و آسیا
 اسباب ماشینی بجهت ساختن دو ربهین ها
 مقاس مسافت بجهت انداختن توب
 ماشین بجهت ساختن هوکرافه (تحصیل اجبار بواسطه آینه از آفتاب که قبلاً مردم افغانستان ابتدا
 و تمام چیزها بیکه بجهت اینفن لارنت
 کارخانه بجهت ساختن باروت و کلوله
 کارخانه بجهت ساختن ماشینها برای کلاباتون و یراق کلاباتون
 کارخانجات بجهت ساختن قالی ایرانی و هندسی
 کارخانه بجهت ساختن پرده ها و ضدلیها
 کارخانه بجهت ساختن و چیدن عمامه ها
 کارخانه بجهت چادر دوزی
 کارخانه بجهت منفض کاری و مطلق کاری
 کارخانه بجهت آلات حریره بمه قسم از قبیل شمشیر سازی و چاشنی سازی و متسانی بجهت توب و ساختن شستو
 و نیزه و غیره ماشین بجهت ساختن تیزاب (کارخانه صحافی)
 کارخانه نان فاق سازی و کلوجه ساز
 کارخانه فانوس سازی و شیشه ساز
 ماشینها بجهت ساختن موزن و اسباب خیاطی
 کوره بجهت آب کردن فلزات و ریختن نقره و مس
 کوره های آبسپزی و کج پزی
 کارخانه بجهت ساختن اسبابهای بنائی و نجاری

کارخانه تجاری و ساختن فرش سنگ بنامه عمارات معلیه و ملی

کارخانه عصاره ماشینا بجهت ساختن اسباب ساز و شیپور و موزیکان بجهت دستمای موزیکانچی نظامی
در کابل موزیکانچیهایی افواج مثل موزیکانچیهایی نظام انگلیس بستند و کتابچه ها در باب موزیکان و
نظم عساکر از انگلیسی نگاشته ترجمه شده هر صاحب منصبی که رئیس ادارات متعدده پیشا شد قبل از اینکه در
نظام یا ادارات دیگر شود باید امتحان داده باشد

و نیز مقرر داشته که اسرای جنگ و مجوسین جنایات که دارای حرف یا صنعتی هستند با اسلحه
بهمان صنعت و حرفت سپرده شوند و وقتی که کار خود را بخوبی تحصیل نمودند آنها را از مجلس رها نمایند و بر حسب
لیاقت و قابلیت آنها را مستخدم نموده یا بخدمت خود بفرستند و بهمان قراریکه بدیکر کار که با مزد داده شود
با آنها هم مزد داده شود از اقدام باین فقره تعدا و زیادی جسع نمودم زیرا که نمیتوانستم رعایای خود را مجبور
نمایم که در کارخانهای من مستخدم شوند چون مجوسین خیلی مایل بودند زود مستخلص شوند لکن کار را
معملاً تمیل میکردند و مستخلص می شدند و حالاً در عوض بجهت کار آنها مزد و پاناد اوه میشود و بجهت من هم
کارگرهای خوب که ازین رهگذر تشکر هستند فراهم آورده است

فصل سوم

در باب ادارات دولتی

اگر چه میل ندارم

شرح و بسط زیاد داده باعث تصدیق مطالعه کنندگان کتاب خود شوم ولی اگر از آنها اطلاعاتی
که بوسایل متعدده اسباب ترقی مملکت صرف نظر نمایم کتاب ناقص خواهد بود و در باب
افغانستان عموم اهالی دنیا اطلاعاتی که اندوهی صحت و حقیقت باشد کمتر دارند و هر چه زیادتر با آنها
شود بمقتضای لکل جدید لذت شیرین تر و تازه تر است و اولین مرتبه خواهد بود که اطلاعات مذکور
را شنیده باشند خیلی خوب میدانم بعضی از مردمان خارجه که با وقایع مختلفه کابل آمده اند در باب
امورات و اخذ و خارجه افغانستان چنین وانمود داشته اند که اطلاعات کامله دارند و القای
شبهه با اهالی دنیا نموده اند اکثر اوقات از مقالاتی که آنها نوشته اند تصریح می نمایم چرا که بخوبی ظاهر و
هوی است که اشخاص مذکور با از پانصد میل بحد و افغانستان نزدیکتر رسیده اند لکن لاز

که خودم اطلاعات صحیح را اگر چه مشروح نباشد ولی باز هم هر قدر زیاد تر شود با نوع مخلطه که ممکن باشد
پیان نمایم اگر چه اوقات من کاملاً مصروف کار است ولی قدری از وقت خود را بجهت اظهار این امر از
کالیف و مشغله زیاد خود مجتزی می نمایم

قبل از جلوس من تحت سلطنت دو ایردولتی طوری فهم مخلوط بود که شخص مشکل می توانست بفهمد آیا دو
هم وجود دارد یا خیر مثلاً یک نفر ستونی که او را وزیر اعظم یا وزیر شکر یا ستونی الممالک یا هر چه خواهد
باشند بگویند موجود بود این شخص تقریباً همه را از غیرها و اجراء داشت و امورات حکومتی تمام مملکت را
در اطاق خوابگاه خود ایر می نمود و دفتر خانه دولتی ابداً وجود نداشت بعضی اوقات می شوم مردم میگویند
افسوس وضع سابق خوب وضعی بود که هیچ دفتر خانه نبود و همه کارها اینطور سهل بود که یک نفر تمام امورات
ملک را از پیش پر و از اینگونه مقالات معلوم میشود اشخاصی که این حرفها را میگویند در باب کارهای حکومتی
دولت هیچ اطلاعی ندارند و اخبارات آنها قابل اعتماد نیست این فقره پر واضح است دولتی که این
وضع اموراتش بگذرد باید کارش خیلی ضعیف بوده باشد چرا که بجهت اجراء داشتن تمام فروعات آن تعداد
مشها با النسبه مانیکه برای نگاه داشتن محاسبه و کافی لازم است کمتر بوده است

نکته دیگر این است که مواقع زیاد بجهت تعلبات و دادن احکامات غیر صحیح و خلاف عدالت در دست
همین یک نفر بود و مشارالیه بدون بیم و ترس کار را نمی توانست یا صحیح یا غیر صحیح از پیش برود و محاسبات او
بچهرت رسیدگی نمی نمودند اینگونه پیمالاتی از سبب کابلی و عقلی و جهالت حکم انهای سابق ناشی بود که
بجهت عمده خرابی چندین سلطنتهای مشرق گردیده است

انسان جایز انخطاست و همه ما دارای نواقص و مختنات هستیم ولی ما دمی که حکمرانی یا رئیس اداره
هر چه واقع میشود مطلع باشد و خودش هم اگر بیشتر کار نکند بهمان اندازه که دیگر اجراء کار میکنند داخل کار باشد
امیدی هست که ترقی نمایند اینک مثل رسم بعضی از خانواده حکم انهای هندوستان که اکثر اتفاق شاه
زادها و حکم آنها تا چندین ماه خارج از مرزهای خود دیده میشوند در آنصورت رعایای آنها چطور میشوند
عاریض خود را با آنها عوض داشته رفع ظلم و ستم از خود نمایند چنانچه سعدی میگوید که کجی بشوی ناله دادخوا

که کیوان بودم تو را خواجگاه با کمال تانف باید اظهار بدارم که ادارات افغانستان بجهت انجام ویرا
 دولتی هنوز بخوبی منظم نشده است اکثر اوقات از اینجهت که صاحب منصبها از کار خود سبوق میکنند
 و کار یک اداره را با اداره دیگر مخلوط می نمایند و سعی می کنند حکم خود را بکارهایی که بمأموریت مخصوصه
 خودشان ابدار بطی ندارد و توسعه بدهند اسباب رحمت من شوند از آنجا نیکه افغانستان در اینست
 قلیل چنین ترقیاتی بمجله حاصل نموده است امیدوارم دفتر خانها و ادارات عمومی آن برود
 منظم گردد ادارات دولت خود را بدو قسم منقسم داشته ام یکی نظامی و دیگری کشوری و هر شخص
 در حقیقت سرباز است و جواد از کالیف ضروریه هر یک از اهالی مملکت است هر مسلمان صحیحی باید
 جنگ نماید (اداره نظامی) قبل از اینکه

فرمانت نظامی را ندکورد بدارم اظهار میشود که تمام کارها و صنایع بجهت ساختن ادوات حربیه و قورخانه که فصل
 دیگر مذکور شده است تحت اداره نظامی میباشد کارگرها و استادها موجب خود را از دفتر وزارت نظام
 دریافت میدارند اگر از تخدین و کارگرهای خارجه مثل هندسیها و انجلیسها و غیره موجب خود ساز این
 و غیره میگردند این است که مواجبی که از دفتر نظامی پرداخته میشود مرتباً ماه بماه از خزانه بجهت اینکار داده
 شود و از طرف دیگر مواجبی تخدین کشوری از مالیات مملکت پرداخته شود باین قسم براتی که بمهرگی از روسا
 و قرضه و مستخدم مذکور سپرده میشود و این برات را شخصاً هم مریس نمایم اینگونه مواجبهها کاهی فقط
 سالی یک مرتبه و بعضی اوقات آخرش ماه پرداخته میشود و این مواجبه بجهت تمام سال مساعدت داده
 میشود و تخدین کشوری باید خودشان رفته و جبروات را از اشخاصیکه از بابت مالیات و مکات و
 عشریه فروعات و املاک بخزانة دولت بده کار بستند و وصول نمایند مناسب نمیدانم تعداد قشون
 جو را در این کتاب اظهار بدارم فقط مختصری در باب ادارات متعدده عساکر خودم مذکور میدارم که
 بقراردیل است (۱) توپخانه (۲) سواره (۳) پیاده و پلیس و ردیف که خاصه دار میگویند و
 خوانین و سوار که اینهم سواره ردیف است که تحت حکم خوانین مملکت هستند و تعداد آنها باندازه مالیات
 املاکی است که خوانین مذکور دارند یا باندازه مستمری است که از دولت بانها داده میشود و عساکر و طلب

که در میان آنها اشخاصیکه بیشتر از شازده سال و کمتر از هفت سال باشند شامل باشند و ترتیب یکا
از این قرار است که مردم خودشان بخیر از پشت نفر خود را میفرستند و تمام مخارج لازمه او را تا زمانیکه
مشغول آموزش مشق و تربیت نظامی میباشد تحمل میوند بعد از آن مشارالیه بخانه خودش میرود یا مشغول
کار دیگر میشود بعضی او یک نفر دیگر از جمله هشت نفر بجهت آموزش مشق نظامی میآید و این ترتیب در ۳۱۳
بر حسب خواهش خود مردم برقرار شده است خودم شخصا از نوکر گرفتن بجنف مخالفت دارم و میل ندارم در
واداشته شومند که برخلاف میلشان باشد یاد نظام مستخدم شوند مگر اینکه خودشان راغب باشند اگر چه
اهالی افغانستان شجاعت معروفند و در واقع هر یک از آنها کما ملأ اهل جنت بستند ولی بدون مشق صحیح و
ترتیب و نظم هر قدر شجاع باشند نتوانند در مقابل قشون تربیت شده و منظم ملل عالی پوپ
بجنگند لهذا مشغول هستیم که این ترتیب دایر شده است اکنون که اهالی مملکت من لشکر کجی دارند که
بجهت وطن خود بجنگند و پول هم دارند که بجهت عساکر خودشان آذوقه اتباع نمایند از خداوند امیدوارم بجهت
حفاظت مملکت خودشان حتی از جمله بزرگترین دولتها که خواسته باشند مملکتشان را متصرف شوند بجز خدا
باشند و باین طریق ثابت خواهند نمود که افغانستان زمان قدیم خوایی بود که بجای از میان رفته است در
اینجا واقعه نجی طر رسیده است که در زمانیکه در روسته جلای وطن بودم رخ داده بود و اختصار در این موقع
می نمایم وقتی روسها توپ بزرگی را آورده مشق خراب کردن قلعه جات را میکردند من تهاش رفیق بودم
یکطرف صاحب منصب روس بمن گفت این توپ را آورده ایم که بقلعه هرات حمله برده قلعه مذکور را خراب
نموده متصرف شویم جواب دادم اگر خداوند سلطنت افغانستان را قسمت من کرده باشد پس همان چنانکه
این توپ از کار افتاده شود هرات خواهد بود و اگر حکم انی هرات با من نباشد منیدانم چه واقع خواهد شد
صاحب منصب مذکور از روی تحجر جواب داد شما بستمی دولت ما گذران می نمائید چرا این حرف را
گوئید جواب دادم من این بستمی را بعوض غنم فروختن مملکت و ملت و دین و وطن پرستی خود قبول
نمردم من از اشخاص بی تعصب نیستم که خرابی و انهدام افغانستان بتوانم بشوم بدون اینکه جوانی دا
باشم اگر نمی توانستید حرف می بشوید بهتر بود در باب این توپ مذاکره میکردید اهالی افغانستان بجا

توأم تولد میشوند و از ایام جوانی عادی بجنب کوفی بستند و زمان قدیم باین قسم می جنگیدند هر یک از خویشا
 و ملاکین و مساوات و علمای بزرگ چند نفری از هر امان خود داشتند که میدتی با دبل و سرنانی بر داشتند و
 این دبل میزدند و سرنار اینواختند بر آنرا با آنها شال کرده و عازم جنگ میشدند این دبل و سرنار
 دسته موزیکانسان بجهت جنگ بود و وقتی اینهارا اینواختند بجهت هر مسلمانی واجب بود و در زیر یکی از
 حاضر شود و مشق آنها غیر از صدای الله اکبر و یا چهار یا چرخه دیگر نبود ترتیب جنگشان این بود اسلحه آنها
 منحصر بود به توبهای برنجی یا مسی و تفنگهای دهن پر و تفنگچه های قدیم و شمشیرهای ایرانی و کجراتی و شمشیر
 افغانی که سیلاده میگویند هر شخص عازی یعنی جهاد کننده بود حتی حالاهم هر یک از افغانه وقت قرن
 برخت خواب از خداوند سئلت نمیکرد و در میدان جنگ کشته شوند و درخت خواب یعنی اینکه بجهت
 دین خود جنگ کرده شهید شود و اعتقاد ما این است که تمام اشخاصیکه شهید میشوند بدون اینکه در روز
 قیامت حسابی از اعمال آنها نزد قاضی مطلق گرفته شود به بهشت میروند اشخاصیکه شهید شدند و نظر خداوند
 معصوم میباشند این رسم قدیم جنگ تا این قرن متداول بوده است قبل از ایام جدم تسکین
 فقط کوهی از اشخاص جنگی سواره و پیاده بوده است و ترتیب صحیحی که عساکر به توپخانه و افواج سوار
 یا پیاده منقسم باشند نبود بر حسب حکم و دستور العمل جدم پدرم بنام این ترتیب را گذاشت که عساکر
 را دسته بدسته و در باطن نهاد و سواره نظام و پیاده منقسم نموده یک نفر از صاحب منصبهای نظامی را
 که در جزو دیگر این کتاب مذکور داشته ام و اسمش مستر کبیل بود و دیگر صاحب منصبهای هندوستان
 از عساکر انگلیس و مغل که در زمان بلوای هندوستان از آنجا مهاجرت نموده داخل عسکر پدرم شدند
 بودند پدرم خیلی امداد دادند این قهره در مرتب ساختن قشون خیلی کمک داد امیر شیرعلیخان هم در
 وقت جلوس خود تحت سلطنت کابل بسین ترتیب را مجری داشت برخی اصملاحات هم
 از بعضی کتب که در زبان افغانی ترجمه شده بودند اخذ نموده و این کتب در عساکر انگلیس متداول بود
 ولی شکر او از پارچه جات ناقص بود و یکی از جمله نواقص این بود که موجب سربازها مرتباً
 داده میشد و بعضی امتیازات سربازها داده شده بود که از رعایا بغض پول بکسرند بدون اینکه بجهت

حکمت مواظبه باشند صاحب منصبها قبل وقوع تعیش و مرتب بر کونه افعال شنبه و قمار و تریاک و
 عرس و دیگر حرکات قبحه که میشود در این کتاب اظهار داشت بودند که اگر اظهار شود و مطالعه کنندگان کتاب
 من خلی تنفر خواهند شد و بدترین همه اینکارها استخدا ام اجباری بود که باعث تشنگی تمام اهل مملکت شد
 بود و این سخدا ام احاری و بد رفتاری صاحب منصبها لشکر امیر شیر علیخان و چنین حالتی بوده است که
 در مقابل لشکر انگلیس یک نفر از رجال معمولی این زمان هم توانستند استقامت نمایند
 حد خداوند را که امر و رعایا من بوضع نظامی حالیه اروپا صحیحاً مرتب میشوند و هر دو ماه سربازهای من
 مرتباً موجب نقدی داده میشود هر فرج سواره و فرج توپخانه با عملیات بجهت سکر بندی و با مهندس و با
 و سنجات موزیکان و خیام و دستجات طبی از حکیم و جراح و فلک و محاسب اداره آذوقه و رسائی گل
 پاشند قشون من توپهای تیر بوضع جدید از قسم نار و نفث و با چکس و کروپ دارند توپهای
 کوهی انگلیسی و توپهای قاطری و توپهای یاکسم و کارونیر و کاتینگ هم دارند و تفنگهای آنها هم مثل تفنگ
 قشون انگلیس از قسم لیمت نورد که کلوله های متعدد میخورد و سهری مار تینی و سنادر (نعل پر) و نیز تفنگهای
 تیر جدید از قسم مادر که در قشون المان متداول است و تفنگهای قدیم آنچه در فرج اطریشی معمول است و
 بعضی تفنگهای روسی از نمونه جدیده دارند و چاشنی و متهائی بجهت توب که تازه در انگلستان اختراع شده
 است بتوسط همان ماسینهایکه در انگلستان بجهت اینکار متداول است در کابل ساخته میشود در
 حقیقت تمام اسلحه و ادوات جدید با نارنجک و فشنگ در صورت لزوم بقدر کفاف یصد هزار قشون
 حاضر میباشد تیه آذوقه و وجه نقد و مال بارکش بجهت حرکت فوری حاضر و مهیا است نهایت سعی را دارم
 که کیلیون عساکر جنگی که همه مسلح با اسلحه جدیده باشند حاضر نمایم و ادوات حربیه و آذوقه و مواجب
 دو ساله آنها را هم تهیه نمایم تا بجهت جنگی که امتداد آن بقدر مدت مذکور بوده باشد مهیا باشند البته حاضر کردن
 این تعداد کثیر در ظرف دو هفته از افغانستان اشکال ندارد ولی شخص که از حقیقت جنگ بصیرت دارد
 باید اشکالات تهیه نمودن مال بارکش و آذوقه و مواجب و سایر لوازمات برای جنگی که این تعداد کثیر
 شامل است در نظر داشته باشد ولی اسباب خوبی برای این خیالات من فراهم است که این مملکت

پراز اسلحه میباشند هر روزی تفکیک یا شمشیری حاضر دارند و بعضی طوائف افغانه نیز عروس فقط آلات حرب است
 و مال بارکش هم از قبیل فیل و شتر و اسب و یا بوقاطر و الاغ همیا میشود و مملکت هم القدر حاصل خیر است
 که استطاعت رسانیدن آذوقه دارند کسری که دارد در باب وجه نقد است و من شب و روز سعی هم
 که وجه نقد بجهت این مقصود ذخیره نمایم ولی از خوشبختی تا قرض بجسی نداریم و دولت یعنی انگیس و افغانستان
 که مقاصدشان یکی است چنین واقع شده که انگیس سر باز میخورد که از او کمک نماید ولی وجه نقد
 و اسلحه دارد و افغانستان اشخاص جنگی دارد ولی محتاج پول و اسلحه میسب باشد و افغانستان هم پول
 اسلحه فراوان دارد لکن بیسج دولت خارجه نمی تواند یک میلیون قشون بجهت جنگ افغانستان بیاورد
 و تیه بجهت این جمعیت کثیر داشته باشد که تا مدت زیادوی جنگ را امتداد بدهد و اقبازی که افغانه دارند است
 که آنها اشخاص قوی میسب باشند و در مملکت خود به تندی رفتار سب میخوانند حرکت نمایند و خیمه و قطا
 فشنگ و تفنگ و سی عدد نان هم که بجهت یکماه کافی باشد بدوش خود حمل نمایند مگر اظهار میدارم که به
 جهت هر دولتی که خیال تحطی با افغانستان داشته باشد مدت میدی لازم است که حرکت دادن قشون
 زیادوی را بتواند از عهده برآید و قشون مذکور را در قلب افغانستان وارد نماید و در این مدت افغان
 قبلاً حاضر خواهد بود که بجهت همین قشون هم چیز آماده و جیبا نماید تیه دارم که بجهت هر تویی افغانان صد
 کالوله و برای بر تفکیک پنجره فشنگ حاضر داشته باشم بجهت تمام تفنگها یکم دولت انگیس من داده
 برای هر یک پنجره فشنگ حاضر دارم و بر علاوه ذخایر ادوات حربیه که از بدو زمان امارت خودم تا
 کنون استیاع نموده ام و دولت انگیس من داده است اسلحه و فشنگ هم میباشد که در کار
 خانه جات کابل ساخته میشود و ذخیره زیادوی از اینها روز بروز در ترزاید میباشند بعضی از اینها است
 که یصد و شصت عراده توپ تهر با چکیس و نار و نطت هر سال ساخته میشود که با کالوله و فشنگ
 و عراده و اسباب اسب محمل میباشد چیزی که افغانستان خیلی بان محتاج است صاحب مصیبا
 نظامی تربیت شده لازم دارد که ذخیره ادوات حربیه او را زیاد و بهتر تیه نماید که ما توجه دارم که این
 اشکالات را متدرجاً رفع نمایم اولاً جنگ مصنوعی تعلیم تمام اقسام مشق و حرکات جنگی و امتحانات نظامی

و استعمال مقیاس فاصله کلوده توپها و سایر تعلیمات مشق نظامی را مقرر داشته ام و توپچیها تمام قسام
 توپها را باز نموده مجدداً به یکدیگر وصل می نمایند و اینکار را صاحب منصبها و توپچیها بدون اینکه کمک از کس
 که با آنهاست نتوانند از عمده برآیند گرفتن اندازه صحیح باروت و گذاشتن چاشنی و تسمایی و غیره با آنها تعلیم
 داده شده است و افواج مهندس بر علاوه کارهای عمومی مهندسی ساختن راهها و پلها و سنگرها و غیره بارهای
 آموزند و نیز تعلیمات و کارهای افواج پیاده را هم یاد می گیرند چون تعلیم کبی از شعبه های خلی معنای تربیت
 صاحب منصب باشد بجهت آنها لازمست که خود را برای حاضر و آماده نموده و بجهت بجا آوردن تکالیف
 خوب قابلیت شوند و چنانچه قبلاً گفته ام این فتره بواسطه امتحانات شیو چنانچه فردوسی میگوید
 سیاهی لشکر نیاید بجاری مرد جنگی به از صد هزار چنانچه در محل دیگر مذکور داشته همین قسم بنظر آنها
 نموده اند که بهترین و سهلترین وسیله بجهت حرکت دادن لشکر از نقطه بنقطه دیگر بواسطه راه آهین میباشد
 مجدداً مقرر اولاد و اخلاف خود را نصیحت می نمایم که باید بخاطر و در نظر داشته باشند که اصولی که بموجب آن اکثر
 ملل در این زمان رفتار می نمایند ثابت میکند که حق را هیچکس منظور ندارد و همه ملاحظه روز را می کنند و
 چون افغانان اسلحه بقدر کفایت ندارد که با دولت بزرگی که با او حمله بیاورد بتواند بجنگد و در از عقل است
 که بساختن راه آهین در این مملکت راضی شود و اداره اخباری من از حرکات عساکر دول بمسایین
 مرا همیشه فوراً اطلاع میدهند و ما با کمال سهولت هر قدر تعداد اشخاص جنگی را که خواسته باشیم در هر خد
 میتوانیم حاضر نمود قبل از اینکه دشمن بتواند نصف تعداد مذکور برسد
 قلابیان نمودم که مقاصد دولت انگلیس و افغانستان بروی حکمت و این مطلب در واقع صحیح میباشد
 ولی چون محل است وضع عالم خیالات ملت را تغییر بدد اخلاف من نباید در اهتمام مواظبت از
 امورات خود نکابل و تسامح بورزند و نباید در همراهی و کمک دولت انگلیس اعتماد کامل
 داشته باشند زیرا که ممکن است دولت مذکور مصلحت چنین بیند که وضع رفتارش را با افغانان
 تبدیل نماید یا در موقعی صرفه خود را پسندد که در اموقع با افغانان همراهی نماید اخلاف من باید از حرکت
 صحیحی که دین ما با تعلیم داده است پیروی نمایند چنانچه فرموده هر کار مشکلی که پیش آید خود را بجهت رفع آن

حاضر نموده و توکل بخدا داشته باشید هر چند مشکل است دولت انگلیس از قرارداد و معاهداتی که به
جهت محافظت و بقا و سلامتی مملکت من با من نموده اند تخلف نمایند ولی منفعت و صرف دولت شد
الیه و این است که افغانستان آزاد و قوی باشد تا بین روس و هندوستان سندی بوده باشد
(اداره کشوری)

سایر ادارات غیر از اداراتی که در جز اول این فصل مذکور است در ذیل ادارات کشوری پیش
در این کتاب مختصر کنجایش نذار که اسامی و شرح تمام ادارات متعدده را کاملاً بیان نمایم
لذا محدودی از ادارات متناسبه را بیان میکنم

آداره تمام دخل مملکت من در خزانه وارد میشود و تمام مخارج هم از آنجا پرداخت میشود خزانه بدو قسم
منقسم است یعنی خزانه عامه و خزانه خاص خزانه خاص خزانه شخصی خودم میباشد که در
انجا فقط دخل شخص خودم از املاک و تجارت و غیره جامع میشود بجهت اخراجات شخصی خودم غیر از مخارج
ماکولات و طبوساتم و جهت نقدی از خزانه عامه نمیکرم و هر یک از این دو خزانه هم بدو قسمت منقسم
میشوند یعنی خزانه نقدی و خزانه جنسی و تمام این خزائن در ارک سلطنتی کابل میباشد و خارج
از ارک و قریب خانهای دولتی و دیوان خانه عام میباشد و اطراف عمارت ارک باغی که وسعت
آن تقریباً مساوی تمام شهر کابل است میباشد و قبل از جلوس من تحت سلطنت افغانستان
این عمارت و باغ وجود داشت تقریباً در هر شهر بزرگ و محاللات افغانستان شعبه های این خزانه داری است
و در آخر هر سال بعد از تفریق حساب آنچه در این شعبه با فاضل بماند کابل ارسال میدارند و اگر خرج ولایت
میش از دخل انجا بوده باشد وجه نقد بجهت که انجا از کابل فرستاده میشود بجهت اینکه از دخل و خرج دولت خود
مطلع باشم چنین قرارداد داده ام که هر شب خلاصه حساب را از خزانه نزد من میآوردند و از آن خلاصه معلوم میشود که
چه مبلغ پول در ظرف روز دخل خزانه شده است و چه در هم خارج شده است و در وقت نوشتن
خلاصه مذکوره تمه در خزانه چه مانده است و باین قسم هر شب میدانم که چه قدر پول نقد در خزانه دارم و نیز
میتوانم مخارج سالهای قبل را باین وسیله مقابله نمایم و همچنین محاسبه آن شعبهای متفرقه در ولایات

هم در تحت نظارت خزانه دار کل است و این مستحقین محاسبات خود را بمستوفی الممالک صورت
 دهند و بجهت بر مبلغی که در خزانه واصل می شود قبض رسید میدهند و بجهت تمام وجوهاتی که خارج میشود قبض
 میکردند و بجهت بدو بیرون برات بمر خود میامبر پس بزرگم حبیب الله خان و امضا و رسای ادارات دولتی که پول
 بجهت مخارج ادارات خود میخواهند از خزانه داده میشود و ماخذهای عمده که از آنها شواهد عاید میشود از قرار ذیل است
 مالیات راضی باقیات کمرک مال التجاره که داخل و خارج مملکت میشود با بعضی وجوهات دیگر که راجع بکمرک است
 پستخانه و فروش تمر با بجهت اسناد و قبالتجات و برورات و غیرها تجارت دولتی اجاره الممالک خالصه
 دیوانی مستقلات دکالین و سرها و غیرها و وجه جرمیه که بجهت جنایات و تقصیرات گرفته میشود و اموال
 که ضبط دولت میشود و محصولات معادن دولتی و وجه اعانه سالیانه که دولت هند دولت میدهند مبلغ
 آن سالی بجهت لک روپیه است (نرخ حالیه معادل ششصد و سی هزار تومان پول ایران است)
 این وجه عموماً بجهت خریدن ماشینها و ادوات حریه از فرنگستان مصرف میشود طریق وصول مالیات
 باین قسم میباشد از وفاتر متعدده فرودها صادر میشود که هر کس هر قدر مالیاتی که بخزانه دولت باید
 بدهد تا فلان تاریخ باید برساند یا بماموری که از طرف خزانه معین میشود پردازد و قبض رسید بکیر و بعد
 قبض مذکور را باید بمحاسبین و قری که از طرف آنها فرود مزبور صادر شده بود بنماید تا سواد این قبضه
 در دفتر ثبت نموده اصل آنرا بصاحبش رد کند که بجهت تصدیق پرداخته شدن وجه نزد خود ضبط نماید
 بجهت شکر که در ولایات مختلفه هستند و بجهت مالهای بارکش و ولتی و بجهت ذخایر غله و گاه و بجهت ادا
 اذوقه و بجهت مخارج خانواده سلطنتی و سایر احوالات رعایا ماذونند که غله و گاه و غیرم بدهند و قبض رسید
 دریافت دارند و قیمت این اشیاء بموجب نرخ روز از مالیات بدهی آنها وضع میشود و وضع نوشتن
 دفاتر افغانستان در قدیم این بود که هیچ کتابچه بجهت محاسبات نداشتند و قطعه ای کاغذ که بجهت
 سه که قد و دو که پنا داشت استعمال می نمودند و هر یک از آنها را فردی نامیدند در نصف بالای
 آن قطعه کاغذ اسم دفتر و سال تاریخ و بعضی الفاظ غیر لازم نوشتند و در نصف دیگر هم سه کلمه نوشته فرد
 تم میشد بجهت مطالبی که در دو ورق کتابچه میتوان نوشت بحد قطعه از این کاغذهای کوچک مصرف میشد

این نتیجه که لازم می شد که صورت حسابی را برای دانشن امری تحقیق نمایند باید هر بار با از این قطعات
 کاغذ در تفحص نمایند و این مسئله خیلی اسباب تضرع اوقات محاسبین بود از همه اینها بدترین عیب
 هم بود که اگر با شریا امور مالیاتی خیال قلبی میکرد و سهولت میتوانست که کج خطمه یا چند قطعه از این
 کاغذ را از میان برد و فرد دیگر نوشته بجای آنها بگذارد و لهذا بجهت این کار کتابچه با ترتیب و ادم در
 صفحه اول آنها تعداد صفحه های او را قیاسی در کتابچه را نوشته و بهر دستی خود مهر نمینامند دیگر کسی نتواند
 ورقی از کتابچه را از میان برد که معلوم نشود در او ایل امر بعض اشخاص این انقلاب را کردند و بسزای
 عمل نخستان آنها را قطع نمودم حالاً هر کس در وقت تحویل گفستن کتابچه در صفحه اول آن بدست خود
 می نویسد و تعهد می نماید که اگر کتابچه را دست بزند دستهای او را قطع نمایم ادارات ذیل تمام محاسبات
 دخل و خرج دولت را ثبت و ضبط می نمایند و این ادارات متعلق بخزانة پناشد یعنی اداره حکومت و
 اداره قضاوت و ادارات بلدی و تجارتی و داروغه کرمی و قافله باشی و مکرگ و ادارات مالیات
 که تعداد آنها چهار است شمالی جنوبی و مشرقی و مغربی و پستخانهها با اداره فروش ترها و ادارات انجمنها
 که محاسبات یومیه دولتی را ثبت می نمایند و اداره تحویلات که تمام دخل دولت را ثبت می نمایند
 و دفترشاهی که تمام نوشته جات دولتی در آنجا ضبط میشود اداره مذکوره اداره روزنامه که در آنجا
 تمام نسخه جات بروات خزانة بجهت پول دادن و پول گرفتن نوشته میشود اداره حساب کرمی که
 در آنجا تمام محاسبات تفریق می شود که این بمنزله اداره مستوفی کل است این اداره تحت امر
 دو نفر مشیر است که یکی از آنها مشیر محاسبین است و دیگری مشیر و مصدق محاسبات است تا
 رسیده کی نمایند که محاسبات درست و صحیح ثبت و پرداخته شده باشد و عرایض شعبه های ولایتی این
 ادارات با ادارات مرکزی کامل می رسد عرایض جات را پس بزرگ حبیب الله خان ملاحظه میکنند و بعد
 ترومن میفرستند و یک اداره دیگری هم هست که واسطه ادارات مرقومه فوق و شخص خود می
 باشد و اسم آن اداره وزارت دربار است و رئیس آن یک نفر از وزرای بزرگ میباشد
 علاوه بر این ادارات اداره وزارت نظام و اداره آذوقه و اداره نظارت کارخانهای شاه

است و اداره کارجات ضایعی و ادارات تعمیرات دولتی میباشد
 مجالس محاکمات عدلیه تمام ادارات که در قسمت اول این فصل بیان شده است کارهای محاکمات
 عدلیه که راجع بخود آنهاست در همان ادارات محاکمه میشود و عرایض آنها هم بهمان ترتیب که قبلاً بیان
 داشته ام بمن میرسد لذا بیکر لازم نیست تکرار بشود ولی اینقدر اظهار میدارم که محاکمات قانونی
 بقسمی که قبل از جلوس من تحت سلطنت و اثر بوده است حالا بان متم نباشد و بعضی فقرات
 بموجب شریعت معتبره میباشد با امضاء من ولی سایر فقرات قانون را تغییر داده ام تا با حال
 و رسومات حالیه مملکت چون تغییر یافته است مطابق بوده باشد مثلاً قبل اظهار داشته ام که سصدیه
 قیمت جان بخیف انسان بوده است این قانون را نسخ کرده ام قانون دیگری بعوض این اجرا
 نموده ام و آن این است که حکم قاتل بجای در دست اولیا و کسان مقتول میباشد اگر بخواهند قصاص
 نمایند مختارند و اگر بخواهند قاتل را عفو نمایند باز هم دولت مختار است که این عفو را امضا یا رد نماید
 لکن دولت هم مثل اولیا مقتول عفو نمود باز هم قاتل باید بهفت هزار روپیه بعنوان جریمه غرامت برای
 استخلاص نفس خود بدولت بدهد اگر خودش نمی تواند این وجه را بدهد اقوام و دوستان او دادند که
 اگر خواسته باشند این شحوا بدهند بموجب قانون قریم افغانستان زن نه تخفای ملک شوهر خود بود و است
 بلکه ملک تمام خانواده شوهرش از قبیل برادرها و اقوام دیگر بوده است لهذا اگر شوهرش را ایسافوت
 میشد بخیف از اقوام شوهرش حق داشت که اگر زن هم راضی نباشد او را بزوجهیت بیکرد این قاعده
 عمومی مملکت بوده است و از ایجه زن بچاره که از بدبختی و جنگ خانواده می افتاد و دیگر موقعی برای او ممکن
 نبود که از دست آنها خلاص شود و اگر او را می گذاشتند که بعد از فوت شوهرش بجان پدرو مادر یا جایی
 دیگر برود این امر را خیلی اسباب افتضاح قبیل خود میدانستند و این عقیده بسیار غریب بود که این بقا
 را بموجب شرع مطهر میدانستند و حال آنکه این قاعده بجای مخالف احکام تعمیر است قانونی که خودم اجرا نمودم
 این است بهینکه شوهر فوت شد زن آزاد است و نمی تواند او را مجبور کرد که کسی را برخلاف میل خود
 بشوهری اختیار نماید نه فقط همین بلکه بموجب قانون مرد وجه من دختر که بجد بلوغ نرسیده باشد پدر

مادام که بنا کسی در آورده باشند پس از آنکه تجد بلوغ رسیده فاعل مختار است که این بنا را قبول
 یا رد نماید و علاوه بر این بعد از قبول عقد اگر شوهرش با تعدی یا بد رفتار می نماید یا تحمل مخارج او نشود
 مشارالیه میتواند بجزای عارض شود که شوهر من یا نفقه و کوه مرابد بد یا مطلق بد بدین طریق رسم
 بعضی از خانواده های بزرگ این بود که داماد های خود را و امید اشتند بر اینکه قبایله های زنهای خود را
 برخلاف میثاق انقدر بسیار قرار دهند که اگر تمام خانواده او متفق می شدند با او ملک
 دادند باز هم ممکن نبود که قبایله مذکور را بتوانند او نمایند شلا او شخصی که داخل او مای بیست و پنجاه
 بود تعدی میکرد که پانصد هزار روپیه قبایله زن او بوده باشد و اگر این مبلغ انمی پرداخت مرد و پسر
 بستره غلام می شد این قانون را محدود نموده و قرار دادیم که شاهزاده کان خانواده سلطنتی از بجز
 اهل سنته برابر قبایله بگذرد و سایر مردم از سیصد روپیه الیه اگر قوه داشته باشند و بطیب خاطر
 بخواهند بیشتر از این مبلغ زنهای خود بدهند فاعل مختارند که بموجب میل خود رفتار نمایند و وضع قدیم
 محاکمات که اسباب اقتضای بود تغییرات کلی داده شده است هر گاه همه آنها را مشروط حایان نمایم
 کتاب علیحدّه بجهت آن لازم میشود قاعده بجهت عقود از دو جیه معمول داشته ام تا در صورت
 نبودن شود و کافی مرافعه در میان نیاید اگر رئیس او اوره ثبت قبایله جات بگذارد و عهدا مشروطی عهده
 اجباری در کتابچه او ثبت نمایند مشارالیه کاملاً تنبیه میشود

اداره تعمیرات و دولتی در زمان حکمرانی من در افغانستان باین اداره بیشتر از زمانهای سابق
 توجه شده است اینمطلب واضح است که در تمام افغانستان یک عمارت که از آجر و گچ و سنگ ساخته
 شده باشد وجود داشت تمام عمارات از خشت و گل بود و در نقاطی که عمارات قدیم دیده میشد فقط
 شهر قدیم بلخ و غزنین و عمارات سلطنتی بالاحصار کابل و محدودی از مقابر در نقاط مختلفه مملکت و تقریباً
 پنج شش مسجد باشد از اینها این امر مشغولم که در زمان حکمرانی من عمارات آجری و گچی ممتاز تقریباً
 در هر یک از شهرهای معظم این مملکت ساخته شده است و در تمام مملکت راهها

خوب پرداخته شده است و بنور مشغول این کار پشاند راههای عمده که ساخته شده است یکی از

کابل پنج پاشد که تا سرحد روس امتداد دارد یکی از کابل بهرات یکی از بهرات بغداد و از آنجا هم
 بغزنین و کابل یکی از کابل بهرات یکی از جلال آباد به اماره و کافرستان یکی از کابل به
 پشاور از راه تنگ قارون پناشد و این یک راه در مدت ده سال ساخته شده است و هزارها نفر در
 این راه مشغول کار بوده اند فائده کلی این راه این است که مسافری که از این راه عبور می کنند از دست
 گذشتن از قتل جبال شامخ و دره های طولی آسوده شده اند تمام این راهها و نیز پلهای آنها را هر سال باز دید
 تیر می نمایند و هر دو طرف را بهر اشجار غرس می نمایند اهالی هر قصبه و هر ده که راهها از اراضی آنها میگذرد تا
 جائیکه متعلق بانهاست بجهت خراپی که عمداً با شجار و زره بارسانند مسئول پناشد بهین قسم اهالی هر قریه و قصبه
 بجهت سلامتی مسافرن و غربانی که از محلات آنها رفت و آمد می کنند مسئول پناشد مثلاً اگر مسافرن در حدود
 قصبه یا قریه قتل برسد یا اموال آنها سرقت شود اهالی آنجا باید مقصر را پیدا نمایند یا از عمده خسارت وارده
 بر آن اشخاص برآیند از اجبت شخص شرور در هیچ نقطه در تمام مملکت جا ندارد زیرا که بهر جائیکه برود اهالی
 آنجا میگویند که ما نمی توانیم جواب اعمال زشت تو را بدیم باید تو از اینجا دور شوی همین جهت تمام راه
 های مملکت من برای مسافرن امن است اگر چه هیچ کس محافظت و همراهی قوافل را نمی نماید البته باید از
 اداره اخبار بخاری خود و دیگر اشطامات تمجید نمایم که باین وسایل خوف مدامی که بجهت مسافرن و غریب
 حاصل بود رفع شده است اطراف بعضی از شهرهای معظم قلعه ها و محکمات های مستحکم ساخته ام که از آنجا
 قلعه ده و دوی نزدیک بلخ و مشرف بر راهی که از رویه بلخ میآید پناشد و این قلعه از بزرگترین و محکمترین قلعه های
 پناشد که در افغانستان بنا شده است چندین کوره با بجهت آجر پزی و کج پزی وار نمودم و این ترقیاتی که در
 تعمیرات دولتی حاصل شده است اسباب تمجید تمام مباشرینی که مشغول این کار بوده اند پناشد
 آسامی بعضی از این مباشرین از قرار ذیل است

عبدالرحمن خان مهندس عبدالسبحان خان مهندس میر عمران رئیس اداره تعمیرات دولتی
 نشی نظیر نشی محمد بخش که قبل از استخداش نزد من نقشه نویس باشی ایالت پنجاب بوده است و
 این شخص بخچین نفر از نقشه نویسان کابل بر حسب دستور لعل من نقشه نویسی آموخته است

(اداره طبه)

این اداره دو شعبه دارد شعبه قدیم طب یونانی باشد و شعبه دیگر برای اطباقی باشد که بموجب طب
 فرنگی معالجه می نمایند و در هر شعبه ادارات کشوری و لشکری تحت مواظبت این اطباقی هر دو قسم
 می باشد و و افتخار با اینکه بجهت دادن دواها فرنگی اول در افغانستان دایر نمودم توسط یک نفر نایب طبیب
 هندی موسوم به (دکتر دام خان) و دکتر عبدالرحیم خان بود و این اشخاص زیر دست دکترهای انگلیس کار
 کرده بودند و چندی بعد از جلوس من به تحت سلطنت مستخدم اینکار شدند در اوایل فقط همین دو افتخار
 بود که ایندکترها دایر نموده بودند و تا چندین سال بعد در نسیانها دایر نشده بود و در مرکز نظامی دوا افتخار
 بجهت مرضای نظامی از جانب دولت داده شد اول در مرض خان را طبیب مخصوص من (اللیاس
 بلقن) خانم انگلیسی در سال ۱۲۱۰ دایر نمود و چندین شاگرد و یک نفر پرستار خانم انگلیسی که بهمن خانم اورا
 با خود از انگلستان آورده بود با مشارالیه معاونت می نمودند علاوه بر دایر نمودن اول در نسیان بطریقه
 فرنگی بلقن خانم ابله کوبی و تحصیل ماده ابله کوبی را از کوساله ستداول نمود این امر بجهت اطلاع خلی باقی
 و موثر افتاد زیرا که تعداد زیادی از اطفال مرض ابله همیشه تلف می شدند و آنانی که خوب هم می شدند از ابله
 روی بسیار زشت و گریه المنظر بودند چندین نفر از اطباق بومی را هم به بلقن خانم سپردم که طرز ابله کوبی و تحصیل
 ماده ابله از کوساله را با آنها بیازند و در این علم حسب الامر من نوشتند و نسخه جات آنرا تمام اهل
 تقسیم کردم و اطباق از نقاط دور دست مملکت خود خواستم که از شاگردهای بلقن خانم این عمل را بیاموزند
 مترسک که یکی از وکلای تجارقی من بود زمانی که بجابل آمده بود ناخوش سختی شد و سملتن خانم اورا خوب
 معالجه نمود مشارالیه هم بجهت اظهار شکرانه و ممنونیت مرضیانه موقتی از مال خود بجابل دایر نمود و امیدوارم
 حال که مرضیانه های اول اینقدر باعث خیر عمومی شده اند این اقدام در تمام مملکت روز بروز در ترقی
 بوده باشد تا بجهت معالجه مرضای مرضیانه های زیاده می شده تحت حکم دکترهای حاووق صحیح معالجه شوند
 و اسم بلقن خانم را در این مقام بواسطه خدمت دیگری هم که بمن نموده است ذکر می نمایم مشارالیه
 سال ۱۳۱۲ با پسر من نصر الله خان بسمت حکیمباشی گری با نخلستان رفت و در آن سفر از شرفیانی دست

علا حضرت ملکه انگلستان مقهر کردید

معدنیات افغانستان اینقدر معادن دارد که باید متولترین ممالک دنیا بوده باشد علی

بموجب مقوله قدر زر زر که شناسد قلب جوهر جوهری هیچ یک از حکم انهای سابق افغانستان

یا ابالی آنجا نتوانستند ازین معادن زر خیز فایده ببرند در زمان حکم افغانی من چندین معدن مشوح

شد که من جمله آنها یک معدن یا قوت و یک معدن سنگ لاجورد و معادن طلا و نقره و سرب

و آهن و مس و ذغال سنگ و نپه معدنی و سنگ جت عمارت و نمک میس باشد بجهت کار نمودن

تمام این معادن بطور صحیح و مفید مشغول جمع آوری تمام ماشینها پیشتر متولدین که یکی از معدن

معدنی انگلیس میس باشد در کار نمودن معدن یا قوت جلال آباد و معدن سرب غور بند خلیج

از عمده برآمد بهر با و اخلاف خود با کمال تاکید نصیحت میسایم که انحصار معدنیات را هیچ خارجه

ندهند و نگذارند در معادن آنها کسانیهای خارجه مداخله نمایند و الا دوچار اشکالات عدیده شده بنام

بدست خارجه خواهند داد که در امورات مملکت بجهت طمس که یو باقیو تا در تریا است مداخله نمایند بحال من صحیح

فیت که اینمطلب امر و حایان نمایم ولی در بسیار موارد اتفاق افتاده است که ملت قوی اسباب خرابی

ملت ضعیفی را فراهم آورده اند بهمانه اینکه بحجت حقوق رعایای خود که در اینمملکت ضعیف داخل معاملات

تجارتی میباشد بجهت اشاره از من در اینفقره کافی باشد که بشر و اخلاف مراستنبه سازد که ابد خود را

باطل و بکارهای پرچ و خم نیندازند نه بنسبیکه باید از مردمان خارجه از دادن امتیازات اقباب

نمایند بلکه خصوصاً اهل فرنگستان را نگذارند که در مملکت آنها امتیازیت نمایند میسنگه مستخدم فرنگی بهلم

یا کارگزاران کاریر که بجهت آن اورا اهریط آورده بودند با تمام رسانید و بروم بومی کار خود را آموخت چنانچه

بدون حضور او بانجام رسانند و ابا بد مرض کنند که بوطن خود مراجعت نمایند

آداره او و قه و استاج مال

اگرچه ممکن است هر قایم بومی بارکش و شتر و سایر حیوانات بارکش لازم شود بجزایه بجزند ولی باهرم

در صورت لزوم بنا با احتیاط و ملاحظه صرفه بیت و چهار هزار راس اسب دولتی بجهت سواری و بارکشی

با تعداد زیادی از قاطر و ستر نگاه داشته و فیله مخصوصاً برای اینکار پاشند و ما شیلهائی که میشود با
 ستر و دیگر حیوانات حل و نقل نمود بخشد و دوی هزار اسب و دویان اینهم بجهت نیاج و تعمیر پاشند و اسب
 فحل نیز داریم که اینها از اسبهای فحل انگلیس پاشند بعضی از آنها از صجل و لیصل انگلیس و برخی از
 اسبهای عربی و معدودی از اسبهای استرلیا و ترکیانی و هندی و دیگر اقسام اسبهای ممتاز تحصیل نموده
 و بجهت مواظبت مزاج و سلامتی تمام این اسبها چندین نفر بیچاره تحت امر امیر انور مقرر داشته ام چند نفر
 از مظارهای بلدی هم بودند ولی اینها طرز معالجه جدید را که در ممالک فرنگستان متداول است نمیدانند
 لذا اینهمه انگلیس ستر کلمتیس نامی از اسبهای استرلیا که در ممالک فرنگستان متداول است نمیدانند
 که در بلکه از اقسام مختلف حیوانات هم میگرفت و بهر ضرورت بهم بیت نفر از جوانان افغانان آموزش
 ستر کلمتیس چند اسب کوفته انگلیسی را هم با خود آورده بود خودم تعداد زیادی از کوفتههای استرلیا بجهت
 زیاد نمودن تجارت پشم افغانستان که از تجارت مذکوره جزیره عمد و دخل مملکت عاید میشود ابداع نموده

و بانامالحق

(اداره تدریس)

نمودم

چندین مدارس بجهت تعلیم اجزای خانواده و مستخدمین شخصی و غلام بچه های خودم و نیز برای سرای جنگ و نظام
 و اطفال صاحب منصبها و سایر رعایای خودم و اثر نمودم علاوه بر این خودم هم بجهت تعلیم اطفال خود در هر جا
 مدارس عمومی دایر نموده اند هر نوکری در هر کاری که هست باید خدمت خود را امتحان بدهد حتی قاضیا
 و ملاها که خود را بنظر پیغمبر امیدانستند هیچ کاری مامور نمی شوند احکام شرعی را نمی توانند اجرا
 مگر آنکه قبلاً از امتحان بیرون آمده باشند و در صورتیکه درست از امتحان بیرون آیند تصدیق نامه
 از مجلس متحنین بانها داده میشود چنانچه در چندین مقام پیمان داشته ام بجهت هر شغل و اداره تعلیم
 لازم است و واجبست که در اینجا مکرار نمایم سپهر بزرگ حبیب الله خان زبان انگلیسی و تواریخ و جغرافیا
 و هندسه و نقشه نویسی و مساحت و ریاضت را تحصیل نموده است

(اداره تجارتی)

متعلق به این اداره علاوه بر روشهای قدیم که در صفحات مملکت متداولست بجهت ترقی این امر

خیلی توجیه خود را مصروف داشته ام بسیار سعی میکنم که حالت تجارت را بیشتر ترقی دهم زیرا که خود
 میدانم رشته تجارت ناخند بزرگی برای متول ملکست پشاید چنانچه قبلایان داشته ام در زمان سابق
 اقسام مال التجاره خارج خلی بافغانستان وارد میشود و پول بازا آن خارج میشد حالا بیشتر آن
 مال التجاره در خود کابل ساحه میشود و آن پول در خود مملکت زیور و میشود مثلاً از جمله ایشانی که از خارج
 میآوردند مقدار زیادی ننگ بود لهذا امر نمودم که دیگر ننگ از خارج نیآورند و مردم باید ننگ از
 معادن تازه خودم که مردم افغانستان کاری نمایند با تسبیح نمایند مقدار زیادی از پوست های
 بره و یا قوت و لاجورد و اقسام میوه جات و پشم و اسب و چوب برای عمارات و تریاک و سایر و
 از مملکت خارج میشود و باین وسیله پول در عوض داخل مملکت میشود در اداره فلاحات ترقیات زیاد
 بعمل آمده است قبل از اینکه من تحت افغانان جلوس نمایم سبزی آلات بعمل نمی آوردند حالا
 قسم میوه و سبزی آلات تربیت میشود زراعت نیشکر را هم در محلات قند بار و قندمان معمول نموده
 و نباتهای مرکبات و موز و غیره را از هندوستان آورده ام تجارت قلیلی بهم که در افغانستان وجود
 داشت در دست مردمان خارج از قریل هندیهایی مسلمان و هند و بود این فقره باعث افلاس اهل
 مملکت بود زیرا که این مردمان خارج هر قدر پول تحصیل می نمودند بعد از وضع مخارج لازمه تجارتی آنچه
 فاضل میآید با وطن خود میفرستادند لذا اهالی مملکت خود را تشویق نمودم که مشغول تجارت
 شوند و از خسران دولتی سرمایه بانها بقرض و ادم بدون اینکه سودی از آنها بگیرم ولی باید بجا
 داشته باشند که من شخصی نیستم که پول خود را بدون ملاحظه منفعت کسی بدهم لکن چون میدانم که این
 پول نفع بالمضاعف عاید میشود بایمضی که هر مال التجاره که وارد و خارج میشود فی صدی دو و نیم
 که میدهند و این مبلغ بیشتر از نرخ معمولی منفعت پول است و در ظرف سال هم وجه مذکور چندین
 میرو و میآید و از هر وجه که دریافت میشود و فایده دیگر این است که رعایا مشغول تحصیل امور
 خود میشوند فرصت بجهت اعتشاش و بی آرامی ندارند اظهار میدارم با وجودیکه در امور مملکت
 خیلی مصروفیت و اشتغال دارم از امورات خلی خبری بهم صرف نظر میکنم حتی آنکه از کینفر انجلس مستر خبر

نامی کوک نمودن ساز پیا نور آموختم و بعد بعضی از اهالی و کسان خودم را کوک نمودن ساز پیا نور
 آموختم و نیز اظهار میدارم که یک قسم مخصوص از مرغهای سندی ابداع نموده اولاً خودم از آنها جو که تخم
 و بعد در میان مردم شایع کردم صد ها قسم نمربها و کاغذها چاپ شده بجهت اجاره نامه جات و قبایله
 و اسناد و قبایله های از دواجی و تذکره متداول داشتم که از اینها پولی معتد عاید می شود و قبل از
 زمان من در افغانستان ابد اسم اینها را هم کسی نمیدانست ولی بهترین موارد و دخل دولت
 صنایع عدیده و حرفت و معادنی است که خودم دائر و متداول کرده ام بعد از توجه امورات نظامی
 بیشتر اوقات بومیه خود را صرف این امور است تجارتی نمایم اکثر صاحب منصبهای من که خود را خیلی
 عاقل و هوشیار میدانند اتصالاً مصلحت میدهند که راهبهای این و ملکر افراد مملکت خود را
 نمایم و میکویند بدون اینها ممکن نیست از معدنیات و محصولات دیگر فایده کلی حاصل شود مجذبه
 بالاد و اخلاف خود نصیحت می نمایم که حرف این اشخاص را قبول ننمایند البته خودم میدانم که
 حرف آنها خیلی راست و درست ولی مع ذلک نمیدانند در صورتی که داخل شدن بملکت سهل شود
 برای دول خارج چندان اشکالی نخواهد داشت که داخل این ملک شده آن را فرایند بزرگترین
 بقای افغانستان این است که حالت طبیعی آن سخت و محکم میباشد خداوند هر قلعه کو بهی قطعاً برای ما
 قرار داده است و مردمان خارج میدانند که اهل افغانستان که فطر با جنگی میباشد تا زمانیکه بتوانند خود
 را عقب سنگما پنهان نمایند و در میدان با دشمن مقابل نشوند همیشه میتوانند بجنگ رشک نیست
 آنروز خواهد رسید که راهبهای این و ملکران خیلی مفید باشد و از ویر شدن آنها در مملکت مردم خوشحال
 شوند و آنروز روزی خواهد بود که ما به پیغم لشکر بزرگی داریم انقدر قوه داشته باشد که با همسایه های خود
 بجنگد ولی تا وقتی که ما قوت کافی نداشته باشیم تا خود داری خود را بجنگیم نباید بدست خود قوت
 کو بهار مملکت خود را ضعیف نمایم یا نباید مرتب همان شتبا ه شویم که شخصی مرغی داشت که
 هر روزه شمی زرین برای او میخواند آنکس بخجالی که یکده شجما را بدست بیاورد مرغ اکت و مقصود رسید

(اداره سخانه)

این اداره قبل از جلوس من فقط اسما وجود داشت آنم بخاراه بجهت حرکت پست از کابل به پشاور
مشغول بود و نوشته جات بعد از مدت مدیدی در زمانی غیر معین بصاحبانش میرسید حالاً بترتیب صحیح
پاشد و در به شهری از مملکت من پتخانه ها و ایر پشاد و در سایندن نوشته جات هم انقدر سریع میباشد
که در ظرف سی و شش ساعت از هندوستان کابل میرسد و خط های پست بهر جانب ممالک
اطراف یعنی روس و ایران و چین و هندوستان جاری میباشد و وضع سفارشی نمودن پاکتا و
گرفتن قبض آنها و فرستادن اعلانات و امانات و بروات پستی و غیرها کاملاً مکتل میباشد و
بطور پتخانه های هندوستان پاشد و دخلی که از این اداره عاید میشود بجهت تمام مخارج آن کفایت میکند
فصل چهارم در باب چند فقره حالات از مشاغل خودم میباشد از زمان طفولیت
تا بحال وضع زندگانی من بکلی بعکس طرز معاشرتی پاشد که اکثر سلاطین و رؤسای آسیای در
بیشتر اوقاتشان مصروف بطالت و تعیش میباشد و مردمان بزرگ خیال مینمایند که بجهت پادشاه
کسرشان است اگر به پند پادشاه راه میرود یا بدست خود کاریرا صورت میدهد ولی با اعتقاد من
کناهی از این بزرگتر نیست که روح و بدن خود را بگذاریم بکار بماند و مشغول کارهای مفیده نباشند و
این کفران نعمتی است که خداوند با عطا فرموده است مطالعه کنندگان کتاب من از تاریخ
حالات من میخوانند خودشان استنباط نمایند که در ظرف تمام زندگانی خود آیا من مرد سپاهی
کامی بوده ام و شاید از ادنی فله یا کارگری زحمت کش تر بوده ام وضع معاشرت و لباس همیشه
و بی تکلف و سپاهیان بوده است همیشه مایل بوده ام که شب و روز خود را کاملاً مصروف کاری داشته
باشم و فقط چند ساعتی را صرف خواب میسپارم و چون عادت طبیعت ثانوی پیدامی کند بطبع من
عادی شده است در حالتی که ناخوش سختی هم باشم که توأم در بستر حرکت نمایم باز هم بجنب معمول
مشغول مطالعه و تحریر رسائل و سایر نوشته جات دولتی و اصناف عریض و تظلمات رعایای خودم و صا
نمودن دستورالعملها و احکامات پاشم و اشخاصیکه مراد اینگونه مواقع دیده اند میدانند که چه سپاه
کار میکنم و اکثر اوقات شنیده اند که گفته ام اگر دست و پای من نیستونند از بستر حرکت نماید باز هم توأم

فصل چهارم

زبانه را حرکت داده باشی که در حضورند احکام بدیم و با آنها بگویم که چه باید بکنند کار بسیار برای من است
 نپاشد بلکه بعکس کار زیاد را دوست دارم و ابد آخسته نیشوم چرا که خیلی مایل بکار و محنت میباشم شک
 نیست که هر کس هوایی و هووسی دارد و هو او هووس من بمنهاست تمام شقتی را که بر خود روا دارم
 بجهت این میباشد که نظم مملکت خود را مکتل نمایم چنانچه شاعر میگوید حرمت بر پادشاه خواب خوش
 که باشد ضعیف از قوی بارکش این عشق کار را خداوند در طبیعت من ننهاده است چنانچه بدت
 عمر آرزو و تنهای واقعی من این است که مخلوقی که خداوند تعالی باین بنده ضعیف عاجز خود سپرده از آنها
 نگاهداری نمایم چنانچه خداوند به پیغمبر خود میفرماید اذ ابراد الله شیئا فینا و با سبابه چون خداوند
 خواست که افغانستان را از تقدی خارجه و انقشاشات داخل برهاند این بنده ضعیف خود را باین مقام
 نفع منمحرک دانید و او را واداشت که در خیال اسباب رفاهیت ملت متصرف باشد و او را ملهم کرد
 که اوقات خود را صرف ترقی این مردم بنماید و حاضر باشد که نفس خود را فدای آسوده کی و دین حق
 محمدی نماید هر چه پیشتر می بینم که اهالی سایر ملل و ادیان رو به ترقی چالاک میروند خواب و استراحت من
 کمتر میشود تمام روز تفکر در این که چگونه خواهم توانست که بنده فقارترین ملتی مقابل نمایم و شبها خواب
 من از همین قبیلها میباشد مثل معروفست که که بر غیر از موش چیزی دیگر خواب نمی پسند من غیر از
 حالت عقب افتاده مملکت خودم و اینکه چگونه باید از آن محافظت نمود و دیگر خوابی نمی بینم زیرا که ملایم
 میکنم که افغانستان بمنزله کوسفند پچاره است که شکار پشاشد که از یکطرف شیری و از جانب دیگر
 خرس میسوی با و تند نگاه میکنند و حاضرند که نخستین موقعی که بدست آنها بیاید او را بلع نمایند چنانچه
 اهالی دربار من میدانند که چندین سال قبل از اینکه تحدید حدود افغانستان مطرح مذکره شود و
 دیده بودم و آن خواب را در همان زمان طبع نموده در تمام مملکت نشر ساختم خلاصه مفاد خواب مذکور
 این بود که قبل از موت خودم باید دیوار محکمیه اطراف افغانستان بجهت امنیت و حفاظت آن
 کشیده بتخیل رسام مجتهدین تعمیر این خواب را چنین نمودند که سرحد افغانستان را باین قسم تجدید
 خواهیم نمود تا باین وسیله جلوگیری شود حالت تحطی همسایه بائیر که استمرار در صد پیش آمدن و نزول

شدند مثل این است اگر خوابهای و کمرن که تمام آنها را با اهل خود گفته ام و راست شده است و
 دیدند که سرحدات تخدیشد و من هنوز جات دارم و این معنی باعث تا سفا اشخاصی است که بلند
 را تمام نمایند زیرا که همیشه یک مرتبه در افواه مردم شهرت های دروغ در باب فوت من منتشر می نمایند و گمان
 هیچ کس اینقدر چندین دفعه مرده باشد که آنها بی خیال خود را می رانده اند تعجب است که هر چه بیشتر رحمت
 میکشم عوض آنکه خسته شوم بیشتر مایلیم که مشغول کار بوده باشم چنانچه مثل معروف است آنها
 زیر ذنانت بجهت اشخاصی که میخواهند بعضی تفصیلات وضع زندگانی مرا بدانند اظهار میدارم که برای
 خواب وقت معینی یا بجهت خوراک زمان مخصوصی ندارم بعضی اوقات غذای من تا چندین ساعت
 در سفره جلوس میماند و خودم در تفکرات متفرق بوده از غذا فراموش دارم وقتی که مشغول طرح ریزی
 بعضی ترقیات و متوجه امورات دولتی میباشم خیالات چنان بر من متولی میشود که هیچک از
 اشخاصی که در حضور من هستند نمی بینم اکثر شبها مشغول مطالعه و نوشتن جواب مراسلات می شوم و
 بلند میکنم یا لطفت نمی شوم که شب گذشته است و صبح نمودار شده است

و حکایت من مثل حکایت عاشقیت که در مشرق زمین با اسم مجنون معروفست مجنون بالیلی انقدر عاشق است
 که روزی سگ بالیلی را دیده عقب آنک رفت و لطفت نشد که مسجد چاشد و اشخاصی را بهم که در آنجا مشغول نماز
 بودند ندیده وقتی که اهل مسجد را در مواخذه نمودند اظهار داشت که من نه مسجد را دیدم نه شمار که در آنجا مشغول نماز
 بشدید زیرا که سگ مجبوره خود را خیلی دوست دارم پس اشخاص مذکور انقدر متوجه خدای خود نبودند که
 مجنون متوجه سگ معشوقه خود بوده است زیرا که جو اس آنها متوجه دیدن مجنون و سگ بوده است
 لهذا نماز آنها قیمتی نداشته است و کتر با و اجزاء بمن میگویند که این اشتغال لایق قطع علت
 کلی تمام امراض من است و چون من خیلی رحمت میکشم و غذا خوردن در اوقات معین از روی برکت
 صرف میکنم ولی جواب من این است که عشق و عقل و حکمت بیچوقت با هم دیگر موافقت ندارند چون
 من عاشق رقابیت ملت خود باشم لهذا لطفت مشقت خود نیستم بلکه لطفت بیخ و زحمات رعایا
 خود باشم و نمیتوانم متحمل این باشم که کسی که هرگز عشق نداشته باشد انقدر که زحمات عشاق چه قدر سخت و

مطلوب باشد چنانکه بجز از شعر خوب گفته است رنج راحت دان چه مطلب بزرگ کرده
 توتیای چشم کرک در طلب رفاهیت افغانستان هر چه آثار شیر و تری شاهده می نمایم تندر عقب
 آنها میدوم مثل آنکه عاشق بعقب نقش پای معشوقه خود میرود و این معنی زیادتر اسباب تشویق
 بجهت او میشود که در راه خود ثابت قدم تر باشد و از خدایوند مسلت می نمایم که در اجراء تکلیفی که
 از بیان سایر مردم مرابرای آن منجب فرموده است معاونت فرماید و اکثر مواقع سبب
 بد رفتاری رعایای خودم که همیشه مشغول یا غمی گری و دعوا و اسباب چینی برای یکدیگر
 میباشند و نجافت همه یک خبر های دروغ بن میرسانند بسیار دل شکسته می شوم آنوقت باید
 بجهت تحقیق صحت مطلب رسیده کی تمام و این فقر اسباب ترضیح نصف وقت عزیز من می شود
 یا غمی که بر چه سعی می نمایم و تری قدم بزم آنها را عقب می کشند از این جهت خیلی خسته می شوم بعضی اوقات
 خیال میکنم که حالت تغییر پذیر نیست و اسباب چینی آنها هم علاج ندارد و ممکن نیست آنها را بدیده
 از تعداد که آنها در وقت و خاصیت بمرسمایه های خود بشوند و گاهی فکری نمایم که خوب است از این
 زندگی پر غصه و رحمت کناره گرفته جای دیگر زندگی آسوده و آرامی اختیار نمایم و رعایای خود را بگذارم
 که بین خودشان بکنند تا تمام شوند ولی این اقدام از مردانگی دور است و تندر از انجام دادن کار
 است که پادشاه حقیقی یعنی قادر مطلق با امر فرموده است و بجهت آن مرا خلق فرموده است و غمنا
 من اینست که عاشق صادق نباید ابد از اشکالانی که همیشه بجهت او پیش میاید روگردان شود و تمام
 مازو کرشمه معشوق خود را و ظلم و ستم او را حرکاتی شیرین و زحمانی که او را بداند در بنجای معشوق قرار
 و عیش او پیشاند و اشکالات و غصه که بجهت شخص مصدح پیش میاید اسباب سرگرمی او میشود و او را
 و امیدارود را بخار پشیر سعی و کوشش نماید در ظرف بیت و چهار ساعت روز و شب که مشغول
 کارم است هیچ وقت معنی یا ترتیب صحیحی برای من نیست باشد از صبح تا شام و از شام تا صبح
 بجز فاعله مشغول کار پشامم وقتی که رسنه می شوم غذا میخورم و بعضی روزها بخاطر من ماند که غذا نخوردم
 یا نه و بعضی روزها بکللی از غذا خوردن فراموش دارم از تحریر سرم را برداشته از ابل در بار میپرسم که

غذا خوردن یا بهین طریق وقتی که خسته و مایل بخواب شوم بر همان تخت خوانی که ضدلی کار من باشد
 بخواب میروم و هیچ اطاق شخصی و خوابگاهی معین ندارم و نیز اطاعتی بجهت خلوت یا برای پذیرایی
 بزرگ لازم ندارم با اینکه اقسام اطاقها و عمارات من متعدد میباشد ولی بچوخت فراغت ندارم
 از اطاعتی با طاق دیگر حرکت نمایم البته مایل باشم که باندرون رفته و ششی با اهل و عیال هم
 بروم و آنها هم خیلی مشغوف میشوند که بجهت ملاقات آنها بروم ولی از کثرت مشغله وقتی ندارم که گاه
 گاهی از اوقات برای ملاقات آنها میروم و چون پان داشته ام که بجهت غذا خوردن یا یا
 حوائج شخصی خود وقت معینی ندارم لکن آنکه میگردم که رسم معمولی من این است که بین ظهر و
 استراحت بنمایم و تقریباً دو ساعت از ظهر گذشته پیدایشوم و در ظرف تمام مدتی که در آنجا هستم
 خواب من باین قسم بهم منور که تقریباً هر دو یک ساعت پیدار می شوم

و در باب ترقیات و اهتمامات کارهای ملکت خود بنحالی می افتم و بعد مجدداً بخواب میروم
 و بگذر این دو سه ساعت بعد از ظهر بر میخیزم و اول کاری که میکنم این است که دکترها و اطباء را
 خواهم و اینها را امتحان مینمایم که آیا دوائی بجهت من لازم است یا خیر و بعد از آن خیاط باسی
 آید و خد دست لباس ساده بطرز لباسهای فرنگستان با خود میآورد و یک دست از آن لباسها
 برای امروز انتخاب می نمایم پس از فراغت از شست و شو و پوشیدن لباس قهوه چمی آید و چای
 و نهار مختصری با خود میآورد و در ظرف تمام این مدت یعنی از زمان داخل شدن اطباء تا وقت فراغت
 از نهار ایشیک آقاسی و ناظر و فیشها و یکد نفر از اجسرا و دیگر بطرف من نگاه میکنند و در اول
 خود میگویند زود باشید تا هر یک از ما کارهای خود را عرضه بداریم بجهت این شهره آنها را ملائیم
 چرا که فیشها باید جواب تمام مراسلات و مکتوبات امروز را از من بشنوند و ناظر تمام بروات احوالات
 یومیه دولتی را ممبر رساند و تمام اطلاعات اداره اخباریه را که بعد از خوابیدن رسیده است من
 عرضه بدارند و ایشیک آقاسی صد با نفر را که عرایض آنها را باید رسیده کی نمایم یا آنها را بعضی
 ماموریتها مقرر دارم در حضور پیاورد و بگذر اینچنینکه بعد از تمام صرف نهار مشغول کار شوم چندین نفر

فصل چهارم

از اجراء و سپرهای خودم و نوکرهای شخصی بحضور می آیند که بجهت کارهای خود دستور العمل بپذیرند و علمای
 بجهت که از اینها بسیار گیس باشد و اجراء اداره اخبار خفیانده با عریضه جات اشخاص متظلم که اسد غای داد
 رسی و معدلت از من دارند در دست گرفته و داخل اطاق میشوند و همچنین اشخاص بسیاری که می
 خواهند متوجه کار آنها بشوم و نیز خواهند که کار زیادی بجهت من تیس نموده و اظهار سعی خود را بنمایند
 اطراف من بجوم میآوردند و هیچیک از اهالی وطن من عشر زحمت مراند از زمان وقت سحر روز مشغول
 کار هستم و باز همان ترتیب قبل را معمول میدارم ولی نقطه چند دقیقه بجهت غذا خوردن از کار ظفره
 میزنم لکن همانوقت هم اهالی در بار و نوکرها متصلآ با من مشغول مذاکرات میشوند و در حقیقت
 آدم بدخویج راحت ندارد از ۲۹^۳ که پسر خود حبیب الله خان را مقرر داشته ام که عوض من در
 در دربار عمومی جلوس نماید کارها نیکه بجهت خود معین نموده ام و هر روز مشغول ام از قرار ذیل است
 امورات و وزارت خارجه اداره اخباریه کارهای پولتیکلی حسابهای خزانه اشتقاق مقصیری
 که متمم بجایت بدولت و دیگر خیانات و تقصیرات میشوند و مراجعه با حکام محاکمات پسر
 و دیگر محاکمات حکام جزا و تمشیت تمام امورات متعلق با تبلیغ اقسام ادوات حرته و اشیاء
 بجهت کارخانه جات و داور نمودن محاکمات جدیده و اصلاح قانون مملکت و اجراء اصطلاحات
 و دادن دستور العمل پسر خودم و سایر مامورین و امورات شخص خانه و اوده خودم و نیز امورات
 تمام رؤسا و سر کرده گان خارجه که در تحت حمایت من میباشند و امورات همانها و تخدین و
 غلام بچه با اجسز او در بار اشخاص ذیل از زمانیکه از خواب بیدار میشوم تا زمانیکه باز خواب
 میروم همیشه در حضور من میباشند نشی با ایشیک آقاسی ناظر رئیس اداره اخباریه پیش
 کارخانههای شاهی که آوردن تمام عرایض هم بعد از این شخص میباشند هیچ منصبی معزز و محترم تر از این
 منصب نیست باشد و شخصی حالادارای این منصب میباشد صفر خان است که مراسلات کل
 دولت انخلیس هم بتوسط همین شخص بمن میرسد بکفر و کتر طب جدید بکفر طبیب طبیب
 بکفر جراح بکفر و اساز و سه نفر صاحب منصبهای فوج خاصه که بر علاوه داشتن منصبهای نظامی

در زمانی که حاضر در بارند موقفاً بر غضب و جلاد هم میسببند و چند نفر فرآش خلوت که متوجه کلبها
 و کاغذ و قلم و سایر اسباب اطاق میباشند چند نفر پیش خدمت و یک نفر شربت دار و یک نفر قهوه چی باشی
 یک نفر ابدار یک نفر کتاباشی و غلام بچه ها و شاطرها و صندوقدار و خازن اسلحه شخصی خودم و قلیان
 بردار و چند نفر فرآش و چند نفر خیاط و خدمت شخصی خودم و یک نفر کتاب دار و چند نفر قاپچی و منجم باشی
 و عرض سبکی و اعلان چی در بار و میرآخور علاوه بر اینها اشخاص ذیل هم همیشه نزدیک اطاق در بار
 حاضر میباشند که هر وقت لازم شوند بحضور بیایند شطرنج بازها و محتمل نزد بازها و چند نفر از نقاشی
 شخصی خودم و یک نفر که در شب کتاب بجهت من میخواند و یک نفر قصه گو و بعضی از مامورین را که در ظرف
 روز اطلاعات برای من میآورند اجازه میدهم که شب وقتی از کارهایشان فارغ میشوند با من صحبت
 نمایند و شبها چند نفر از اعیان و سرکرده ها نیکه در کابل میباشند بجهت ملاقات من میمانند
 اگر فراغت دارم اشخاصی را که برای صحبت داشتن و ملاقات خواسته ام اذن توقف میدهم و تیار
 مرض میشوند و مطرب با از چندین طوائف یعنی هندی و ایرانی و افغان میباشند و اینها هم در
 بدر بار حاضر میشوند و اجرت با آنها داده میشود و اگر خودم فارغ باشم اینها بحضور میآیند و مشغول
 خواندن و نواختن سازها میشوند اگر چه خودم هیچوقت کلی فراغت ندارم ولی ابالی در بار ارضیاً
 آنها خوشوقت میشوند و خودم هم گاه کاهی گوش میدهم این قبیل اشخاص یعنی جماعت دوم عموماً شب
 حاضر خدمت میشوند طایفه سوم نوکرهای شخصی میباشند که همیشه در اطاعت می متصل با طاق نشین
 من یا اگر در سفر باشم در چادرهای متصل بسراپرده خودم حاضر میباشند تا هر وقتی که آنها را بخوابم
 حاضر باشند و این اشخاص از قرار ذیل میباشند کالکیه چیا چیان چیا (نوکرهایی که تحت روانسای
 کوچک یا بدوش حمل می نمایند) باغچانها و سلیمانها و جاروب کشها و ذخیره دارها و نقشه کارها و زمین
 وسیل و کلنگ دارها و اجزاء طبیبی علاوه بر طبیبهای سابق الذکر و اجزاء هندسین و قاصدهای پیاد
 و سواره بجهت فرستادن احکام و نوشته جات و اجزاء پتخانه و دیگر نوکرهای شخصی هم میباشند
 و ملاها و امام جماعت و کاتب بجهت غلام بچه ها و یک دسته موزیکان چی و یک نفر نقاره چی و چترچی و سرقا

وقتی که سکه در سوار می شود هر یک از این مستخدمین و نوکرهای شخصی بامن حرکت نمایند با فوج سواره
 و پیاده و توپخانه فوج خاصه و با سبهای سواری اهلی و دربارم و اگر صاحب منصبها و غلام بچه ها و سایر نوکرها
 مقرب بایراق طلا و نقره زده اند وقتی که تمام این خدم و حشم حرکت می نمایند تماشا می خوش نما
 و با جلو میسب باشد اگر چه سواری از یک عمارت تا عمارت دیگری باشد این کوکبه باین ترتیب
 حرکت می نمایند خود در وسط آنها پیشم و اطراف من اهلی دربار و صاحب منصبها و نوکرهای عمارت
 و غلام بچه ها و غیره میباشند و اینها از هر طرف مراجلی احاطه دارند و نوبت بنوبت بامن صحبت
 نمایند شاطرها با اسبها و فراسها متصل با سب سواری یا چیان من میروند این و ایره وسطی میباشند
 جماعت دیگری هم از نوکرهای شخصی در جبهه دوم میباشند یعنی خیاطها و فراسها و قلیان بردارها و در
 سارها و غیره جماعت سوم از سربازهای فوج خاصه میباشند که در جلو و عقب حرکت می نمایند
 و توپخانه با قصای وضع سفر که بکدام سمت و در چه موقع مستعین میشود مستحقین فوج خاصه
 خود و فوج خاصه پسرها و عیالهایم از دو طایفه میباشند اولاً از طایفه سلطنتی که موسوم بر سال شاهی
 شداری اند از در اینهای قدما میباشند و دیگری فوج پیاده میباشند ثانیاً مستحقین رساله شاهی
 کابلی یعنی فوج خاصه سواره میباشند و تمام اینها پسرهای سرکردهای طوائف کوهستانی افغانان
 میباشند و کیفوج پیاده شاهی کابلی که اینها هم پسرهای رؤسای افغانان میباشند باین فوجهای
 خاصه شداری و کابلی فرستاده میباشند یعنی پسرهای رؤسای ترکستان را هم در سواره و پیاده زیاده
 نموده ام صاحب منصبهای افواج خاصه سواره و پیاده و توپخانه از رؤسای نجیب افغانان اند
 که محل اعتماد کابل من میباشند و پسرهای اقوام خودم و اشخاصی که نوکرهای باوفای پدرم بوده اند و
 نیز باین خودم که در اوایل عمرم بامن بوده اند میباشند و موجب تمام افواج خاصه و نیز موجب
 صاحب منصبهای آنها از سایر عساکر قدری بیشتر میباشند بجهت آنکه مسئولیت محافظت نفوس خانواده
 سلطنتی و نیز محافظت عمارت دولتی و خزانه و مخازن قورخانه با آنها میباشند این افواج و نیز و شش غرنی از
 توپخانه که مشتمل بر توپهای ماکسیم و کارونیر و یک باطری توپهای کوهی و یک باطری توپهای کوچک که

بلکه اینها هم از طایفه درانی است

همیشه حاضرند که بر ستمی و هراتی که خواسته باشم عازم شوم فوراً حرکت نمایند و خودم همیشه مثل نخچیر سپاهی
 که جنگ می رود حاضر السلح باشم یعنی که در صورت لزوم بدون معطلی می توانم حرکت نمایم جیب های
 نیم تنه و شلوارم همیشه از شش لوله های پرتو پیاپی باشد و یک یا دو عدد نان هم بخت آذوقه می گزیند همراه
 دارم و نانهارا هر روزه عوض می کنند و چند لوله تفنگ و چند قبضه شمشیر پهلوی سخت خواب من
 یا ضدلی که روی آن نشسته ام دم دست من حاضر است و اسبهای زین کرده هم همیشه در جلوی اطاق
 و فر من می آید نه فقط تجیه خودم بلکه برای تمامی اهالی دربار و مستخدمین رکابی من هم جلوی اطاق در برابر
 حاضر است و نیز امر نموده ام که مبلغ کثیری از سکه کات طلا در میان زین برک اسبهایم بجهت تیه نفر
 بدوزند و هر دو طرف زینها و قبضه شش لوله پیاپی در این مملکت جنگ طلب بخمال من لازم است
 که سلطان مخصوصاً سلطانی که خودش هم سپاهی باشد باید همیشه بخت حوادث ناگهانی مثل کینه
 لشکری که میدان جنگ برود حاضر بوده باشد اگر چه کمان نمیکنم که مملکت من بالنسبه با کثر سایر نالک
 بیشتر امنیت و آرامی دارد و باز هم شخص هر قدر احتیاط و تیه داشته باشد هنوز کم است وقتی که خودم
 استراحت می نمایم تمام مستخدمین هم بخواهند غیر از اشخاص ذیل که بنوبت خود بیدار و کوشیک می کنند
 قراولها با صاحب منصبهایشان قهوه چی ابدار و ساز قلیان بردار پیشخدمت خیاط باشی غلام چپا
 مقرب من پسرهای اجسرا، خانواده سلطقی و پسرهای اعیان و خوانین و پسرهای صاحب منصبها
 در بار من میباشند علاوه بر اینها غلام بچه های میباشند که از حوایف کافر می و شغالی و چترالی و بد
 خسانی و هزاره و سایر طوایف میباشند در حقیقت این بچه ها بیشتر از سایر نوکرهای من تحت پرست
 و تعلیم خودم میباشند لباس آنها مثل شامزاده کان از پارچهای نفیس و کران بها است اسبهای
 ممتاز نیز بجهت سواری دارند و نوکرها و مستخدمین شخصی هم دارند و علاوه بر لباس و خوراک و اسب و منزل
 و نوکر که از دولت داده میشود پول خرج جیب هم دارند و مانیکه بزرگ میشوند چون آنها را خودم
 تربیت نموده ام بناصب جلیله مملکت منقر می نمایم مثلاً فرامر خان که غلام چترالی میباشند سه ساله
 معتمد من در هرات میباشند و ناظر متحد صفرخان که او هم غلام چترالی است یکی از نوکرهای خیلی این دربار

فصل چهارم

من پاشد و تربیت من در دست اوست که نوشته جات و غذا و دوا امر می نماید خلاصه جان
 و نیز تمام ملکات من بکلی در دست اوست مرحوم پروانه خان نایب سپه سالار و مرحوم خانمحمد خان
 خزاندار گل که دو نفر از بزرگترین صاحب منصبهای ملک بوده اند در زمان حیات غلام بوده اند
 فی الواقع لفظ غلام فقط اسمی است که باقی مانده ولی معنی حقیقی این لفظ در افغانستان در عهد سلطنت
 من این است که آنها از سایر نوکرهای ملک مقدر و مقرب تر پاشند و قتی که آنها بکمال رشد میرسند
 دخترهای اعیان از خانواده های خیلی محترم را بجهت آنها تزویج می نمایم منازل و اسباب و تمام
 لوازمات خانه داری بهتر از شاهزاده کان خانواده سلطنتی با آنها میدهم عیالهای آنها ستمی علیحد
 بجهت خرج جیب خود دارند و نیز مستخدمین شخصی از جانب دولت دارند باین طریق رسم و حیا
 غلامی را از میان برداشته و متروک ساخته ام لفظ غلام فقط از زمانهای قدیم باقی مانده است
 و الا در افغانستان غلامی میباشد خرید و فروش بنده قانوناً ممنوع میباشد غلامها و کنیزها نیکه در خان
 های مردم پاشند و سابقاً همیشه بنده بوده اند حالا از اجزاء خانواده ما لکن خود محبوب میشوند اولاد بنده
 خانه را و میکوبند و همان مهربانی و محبتی را در حق آنها می میدارند که در باره سایر اطفال صاحبخانه
 معمول میشود اگر شخصی بنده را بقتل برساند برخلاف آنچه در زمان سابق متداول بود و سزایش قصاص
 باشد و هرگاه در حق بنده ظلم شود و ثابت کردید که ظلم شده است بموجب قانون آن بنده آزادی
 شود چرا که خداوند عالم تمام افترا و بشردار از یک پدر و مادر خلق فرموده است و مستحق حقوق
 بالتویه پاشند هیچ دلیل ندارد که بخیر ظالم و بدیگری مظلوم واقع شود عموماً غلامها و کنیزها نقلی اولاد اسرا
 جنگ پاشند یا اولاد مقتولین جنگها هستند که کسی را ندارند از آنها پرستاری نماید خانه و ادوای
 ستمول اعیان و اشراف آنها را مثل اولاد خود نگاهداری می نمایند و مثل غلام بچهای شایبی قتی
 که بزرگ میشوند بطور شایستگی آنها را داما میکنند و بالنسبه با کثر اشخاص فقیر بواسطه نفوذ اولیا
 خود بنیاد بنیاد میرسد و باین قسم بجهت تعلیم و لیاقت و تربیتی که در مصاحبت اطفال تربیت شد
 تحصیل نموده اند بنیاد بنیاد جلیله ارتقاء می یابند در ۱۳۱۲ زمانیکه ولایت کافورستان را منقوح نمودم

گروه سیج ایسری را بخلامی نفر و شند و نیز هیچ کس ماذون که زن کافری را بر خلاف میل او بیج
 نماید یا شخاصی که ایسر با بطور خارت در جنگ گرفته بودند مستحق بودند که غنیمت خود را برای خود نگاه
 دارند معاوضه نقدی داده و اسرار استخلص نموده آنها را آزاد کردم
 وضع خوراک با عقاود من غلام خوریم که حیات داشته باشیم ولی اکثر رؤسای مشرق زمین
 گویا عقیده شان این است که حیات بجهت غذا خوردن میسب باشد
 شرب مسکرات را با کمال سختی منع کرده ام و هر کس شرب نماید کلاما تنبیه می شود و خود هم شرب
 میخورد و هیچ کس از اهل دربار و مستخدمین بهم که مسلمان باشند نمیکند ارم شرب بخورند مگر در حالت ناخوش
 که طبیب تجویز نموده باشد غذای طبخ شده از آشپزخانه دولتی بتمام مستخدمین شخصی که قبل از آن کور شده است
 داده میشود و بجهت عیالها و نوادها هم مستخدمین شخصی آنها هم از همانجا غذا میبرند بجهت یکم تمام حساب
 منصبهای لشکری و کشوری در مجلس عمومی که متعلق به پیرم جیب الله خان است حاضر میشوند
 در اطاق بزرگ سلام خانه با او غذا میخورند این اطاق تالار بزرگی است بجهت مجالس رسمی پاشا و جاهای
 بجز اردو پانصد نفر همان را دارد تا شامه خودم در اینگونه مجالس حاضر میشدم مخارج آشپزخانه دولتی از
 خزانه داده میشود و در مقام شمسرای بزرگ افغانستان هم مخارج آشپزخانه دولتی از خزانه داده میشود
 حکام ولایات و شهربا هم نیابت من بتمام صاحب منصبهای کشوری و لشکری و خوانین که در اینجا
 هستند از مال دولت شام و نهار میدهند این رسم هماننداری همیشه در افغانستان بوده است
 و اگر چه خیلی اسباب فرج پاشا دولی این سمرایا همیشه برقرار داشت غذا نیک بجهت خودم و صاحبان
 و اجراء و خانوادها خودم طبخ میشود مثل بر مطبوخات کابل یعنی پلو و کباب و تمام خورشها و غذاها
 اوزبکی و هندی و فرنگی از هر قسم پاشا تا هر کس هر غذا نیک که خواسته باشد بخورد زیرا که از اکثر مل
 نرومن مستخدم پاشا تریب غذاها باین قسم پاشا اول صبح نهار مختصری میخوردند که چای و نان
 چای و کلوچه و نان روغنی و میوه بوده باشد و بین دو سه ساعت از ظهر گذشته نهار میخورند باز نزدیک
 عصر میوه و چای میخورند و بین ساعت چهار و شش از شب گذشته شام میخورند ولی خودم در نظر

فصل چهارم

روز فقط یک دفعه غذا بخورم ولی گاهی هم تغذات صرف می نمایم اهل دربار و دیگر مستخدمین شخصی
 من و نیز پسرها و عیالهای من و دستجات مستخدمین آنها و دفعه غذا میخورند و در بین هم میوه و شکر
 صرف می نمایند صاحب منصبانیکه مازون هستند در حضور خودم و عیالها و پسرها و دخترهایم می نشینند
 و غذا میخورند و سایر اجزا و نوکرهای قدر مرا بهم در اطاقهای دیگر غذا صرف می نمایند و جماعتی بهم
 هستند که خوراک و میوه و چای بطور جیره بانهاد داده میشود که در منازل خود صرف نمایند غذائیکه باقی
 میماند بین فرآش و پیشخدمت با تقسیم میشود و طریق غذا خوردن بدین وضع است که ظرفهای میز
 که سفره هم بر آن کتوده اند می چینند و آن میز بقدری بزرگست که همه همانها در آن نشسته غذا بخورند
 بعد از آن پیشخدمتها آب گرم آورده دستهای اهل دربار و صاحب منصبان را می شویند پس از شستن دستها
 مشغول غذا خوردن میشوند و نوکرها حاضر خدمت ایستاده اند بعد از صرف غذا مجدداً آب گرم آورده
 همانها دستهای خود را می شویند پس از آن میوه صرف می نمایند و همانها رحمت آنکه از اطاق بیرون
 رفته دست خود را بشویند نیکشند و اطاقهای نشین و اطاقهای خوابگاه و نیز اطاقهای عیالها و پسرها
 و دخترهایم اقسام گلهای رنگارنگ و نهالهای کوناگون خوش نما و تصویرها و سازها و پیانو و سایر سازها
 و ظروف چینی ممتاز و سایر اسباب زینت و قالیهای ایرانی و هراتی و بلبل و دیگر مرغهای خوش گوی
 باشد و اسباب مجلیه قیمتی و سایر چیزها نیکه بجان من اسباب مسرت و تماشای مجلیان است
 در عمارات من میباشد اگر در وقت غذا خوردن از مردمان خارجه یا فرنگی کسی حاضر باشد اگر مسلمان
 باشد آنها را تکلیف غذا نمی نمایم که با ما غذا بخورند ولی اگر مسلمان نیستند در اطاق دیگری یا روی میز
 علیحده غذا میخورند اگر اوقات فرخنده من میگویند که از خوراکهای نیکه بطرز بومی طبخ شده است بله
 بعد از آن فرنگی پشتر لذت پریم نمیدانم باطنای خیال آنها چیست ولی اگر در حقیقت راست میگویند
 و محض تعارف و خوشی من که میزبان آنها هستم نمیگویند خیلی مشغوف میباشم ولی چون عموهای
 منم که آنها بالنسبه بعد از فرنگی از غذاهای افغانی پشتر میخورند پس واضح است که راست میگویند
 زیرا که هیچ کس از غذائی که میل نداشته باشد محض تعارف خیلی میخورد و عیالها و پسرها و دخترهایم

عیالهای آنها و اولادها آنها و نوکرهای آنها علاوه بر خوراک و لباس و اسب سواری و منزل حسب
 رتبه و کفایت آنها است مگر مخصوصی ما بانه نقد از دولت داده میشود بهر یک از پسرهای بزرگم حبیب
 خان و نصر الله خان بیت هزار روپیه ما بانه بجهت خرج جیب آنها داده میشود و عیالهای آنها و سایر
 مستخدمین شخصی آنها هم بهین قسم مستمریات عیالده داده می شود عیالهای من که دو نفر از آنها یکی
 میر حکیم خان و یکی دختر میر جهاندار شاه یعنی والده حبیب الله خان و نصر الله خان پیا شدند و والده
 محمد عسکر خان و والده امین الله خان و والده غلام علی خان و والده مرحوم حقیقت الله خان و اسد الله
 خان و والده فاطمه جان بهر یکی از اینها از سه هزار الی هشت هزار روپیه کابلی بجهت خرج جیب مستمر
 شمریه و ارزند و مخارج لباس و منازل و خوراک و سایر ملزومات علاوه بر این مبلغ میباشد و
 لباسهای آنها متعدد و باقوام مختلف میباشد بعضی بوضع فرنگی و بعضی بوضع مشرقی میباشد پسرهای کوچک
 و نواده هایم علاوه بر مخارج خوراک و لباس و غیره مستمری ما بانه بجهت خرج جیب خود دارند و در مواقع
 اعیاد بزرگ مثل عید برات و نوروز و عیال و اولاد خودم لباس و نقد و زیور با عیدی میدهم بهمان
 قسمیکه در فرخندان رسم است در موقع عید میلاد مسیح عیدی میدهند تمام اولاد و اهل و دربار و صاحبان
 منجبهها و نوکرهایم در این اعیاد از من عیدی میکینند پسرهای من که تمام روز زحمت میکشند عموها شبها
 با عیال و اطفال خود در حرمه میریزند در اوایل سلطنت خودم تقریباً هفتاد و دو مرتبه بجز مسرای
 خود میرفتم ولی هر چه بیشتر مشغول کارها و امورات سلطنتی شدم رسم بجز مسرا رفتنم کمتر شد چنانکه گاهی
 یک مرتبه یا دو مرتبه شد ولی حالا اینقدر اشتغال دارم که هفت سالی دو مرتبه یا سه مرتبه از عیال و
 اطفال خود دیدن نمی نمایم سایر اوقات سال هم در همان اطاعتی که مشغول کار هستم شب و روز
 بسر می برم و عیالهای من در سالی ده و دوازده مرتبه چند ساعتی ملاقات من میانند خداوند مرا بجهت
 خدمت خودش خلق فرموده است تا از ملتی که بمن سپرده است حراست نمایم نه آنکه اوقات خود
 را صرف عیش و عشرت نمایم بزرگترین سعادت من این است که همیشه مشغول خدمات او باشم
 و دو نفر از پسرهایم یعنی حبیب الله خان و نصر الله خان هر روز دو مرتبه یا اقل یک مرتبه بجهت تحصیل دستور لیل بر

فصل چهارم

ترتیب کارهای یومیته نزد من می آیند پسرها و نواده های کوچکم تقریباً هفتاد و مرتبه چند و قصه بجهت ملاقات
 من می آیند و چون همیشه مشغول کار میباشم مدت قلیلی می نشیند و بازی یا بعضی اوقات با یکدیگر
 و گاهی هم با من کشتی میگیرند و بعد از آن انحصار امر خاص نموده که بنازل خود مراجعت نمایند
 پسرها و نواده های من باین قسم تربیت میشوند که از روز تولدشان دایه مقرر میشود که آنها را شیر بدهد
 و روزی یک مرتبه یا دو مرتبه در حضور مادرهایشان پسرند و بعضی اوقات آنها را نزد من هم میآورند
 و از سال اول تولد آنها بخیر آفونند و بخیر معلم و بخیر لاله و نوکرها و مستحفظین و منازلی که دارای پانچ
 های کوچک بوده باشند برای آنها مخصوصاً معین میشود این منازل از منازل مادرهای آنها و
 منازل خودم هم دور است بجهت اینکه همیشه تحت حراست و تعلیم دایه ها و معلمین و لاله های خود بوده باشند
 و این لاله ها عموماً صاحب منصبان دولتی میباشند که من و مجرب و از خدمت معاف شده اند
 اطفال بعضی آنکه نزد مادرهای خود ضایع شده احمق و شیر بر بار میآیند تحت مواظبت اشخاصی که بواسطه
 اینکار نزد من مشغول خواهند بود صحیحاً کما تربیت میشوند و باین سبب اطفال من تماماً خوب و پرست
 شده و معقول برشد میسرند و همیشه خودم هم کمال مواظبت را دارم و در تربیت آنها خیلی توجه میکنم
 و اطوار و وضع معاشرت و تعلیم آنها را بچشم دقت رسیدگی میکنم وقتی که بحد بلوغ رسیدند متوال
 و خانه دار میشوند آنوقت را بعد از اتمام کارهای یومیته خود در اوقات معین بجهت ملاقات من و مادرهای
 خود می آیند و نیز بانهاد دستور العمل داده میشود که از اقوام بزرگتر خود دیدن نموده و از آنها مواظبت
 داشته باشند و رفع مایحتاج آنها را بنمایند و با آنها امری ننمایم که عادت مطالعه و گردش و تفریح را بجهت
 سلامتی خود از دست ندهند و بشکار بروند تا مثل شوند یا از عدم ورزش و کار ناخوش شوند عیالها
 من مازوند سواری اسب یا کالسکه حرکت نمایند و عمارات آنها هم بناهای خوب بطرز جدید است
 که دارای باغهاست و خارج از شهر میباشد اینها و عیالهای پسرهایم مستحفظ از خود دارند که وقت
 سواری اسب یا کالسکه همراه آنها میباشند هیچ تکالیف و خداتنی متعلق بعیالهای من نیست خبر
 آنکه با مورات خانه داری رسیده کی نمایند ولی پسرهایم مثل خودم بوطن خود خدمت نمایند تکالیفی

که فی الحال

که فی الحال پیرایم با تمام کفایت از سر آرین است پیرایم جیب الله خان همان تکلیف آید که خودم
 یا سایر امیرهای سابق افغانستان داشته اند معمول میدارد غیر از بعضی ادارات تازه مثل اداره
 امورات خارجه که خودم بنفصه از این مواظبت دارم ترتیب کارهای یومیه جیب الله خان از
 این قرار است که قریب دو ساعت بظلمه مانده بدر بار خود حاضر شود و ساعت چهار پنج بعد از ظهر ابل در بار
 مرض می نماید روزهای دو شنبه و پنجشنبه شنبه های دربار مقام عالیض و مر اسلاقی را که توسط پست یا
 قاصد با ازهرات و قندهار و بلخ و غزنین و جلال آباد و هندوستان و از سایر نقاط مملکت میر
 بجهت او میخواهند بروات بجواله خسته از بجهت پرواقتن مخارج یومیه ادارات متعدده و راپورت های
 حکام و صاحب منصبان لشکری و کشوری و روسای کارخانه جات و مخازن قورخانه و تعمیرات
 دولتی و دفاتر مالیاتی و غیره مرتب شد بصاحب منصبهایی که هر یک متعلق بانهاست داده میشود
 و شنبه های مذکور جوابها و مر اسلات و غیره را با مضاء و محضه اورسانیده توسط پست ارسال می
 دارند بعد از اتمام اینها تا رسیدن موقع استراحت او بهر کاریکه پیش میاید مشغول میشود و وقت
 قلیلی هم بجهت سواری و تفریح معین دارد و قبل از استراحت بچند دقیقه بدر بار من حاضر میشود و در صورت
 لزوم صبح هم بعد از اینکه پیدار می شود پیش من می آید روزها سه شنبه سلام نظام می نشیند و تمام صاحب
 منصبهای نظامی با او نما میخورند و نیز سایر بارهای جدید بجهت نظام مستخدم می نماید و متوجه تمام
 امورات نظامی شده در باب تقصیرات نظامی و مرافعه با اینکه راجع باهل نظام می باشد حکم می نماید
 روزهای چهارشنبه بجهت صاحب منصبهای کشوری که در کابل حاضرند سلام می نشیند و حکم فقراتی که
 راجع بانهاست با عرض میدارند می نماید روزهای شنبه از مجموعین استنطاق نموده بعضی را امر ایستاد
 و برخی را راه می نماید و در فقره خجایاتی که از کوتوالی و سایر ادارات با عرض میدارند و با بجز عرض
 و غیره بار رسیده کی می نماید روزهای یکشنبه تمام کارخانجات صنایعی و مخازن قورخانه کابل
 و مستدعیات کارکر بار رسیده کی نموده بانها مرضی یا اضافه موجب یا مستمری و غیره با رجب
 آنها میدهد روز جمعه روز استراحت او می باشد که آن روز با من است یا مشغول سواری و شکار

فصل چهارم

میشود و نیز برای نماز جمعه مسجد جامع می رود و از مادرها و سایر اقوام خود دیدن نماید و وضع رسیده کی در محاکم
 محکمت من آسان و ساده می باشد هر کس می تواند با یکی از اعیان دولت مرا شخاص ببیند و بدون
 توسط یا سفارش احدی عرض حال خود را بنماید آن وقت بر حسب شهادت و ثبوت قهره مذکوره
 بملاحظه طرفداری خودم یا سپرم حکم میدیم اگر کسی میخواهد عرض خود را در محضر عام بنماید مشارالیه
 میتواند عرض خود را کتبا مسروض دارد و در خواندن این عرایض مطول طال انخیز مردم وقت زیاد
 ضایع میشود و مطلب هم کمتر فهمیده می شود ولی اقتدر قبل بیانشند که زبانشان را حرکت نمیدهند و
 از نوشتن فرغ فوات وقت مراضی می کنند لذا حکم کرده ام که هر کس غیر از صاحب منصبهای در
 بار خواسته باشد کتبا عرض حالی بنماید باید کاغذ قدر داری که قیمت آن سه روپیه است خریده عرضه خود را در
 آن بنویسد و این تدبیر بسیار رحمت پفایده مرا کم نمود و شیبهای در بار خلاصه این عرایض را در جواب
 انامی نویسد عارضی که عرایض خود را در سپرم می آوردند عقب محتر چوبی پشت سر هم ترتیب می آید
 و این محتر با قسمی می باشد که فقط بخیر نبوت خود از وسط آن پیش بیاید و بخیر مستخدم مخصوصی که بجهت اینکا
 مقرر است آنها را بحضور می آورد ولی اگر ضعیفه یا سپرم مرد باشد یا کسانی که خیلی ضعیف یا کم جرات می باشند
 یا کسانی که از بجهت دیگری نمیتوانند عرض حال خود را صحیحاً بنمایند از جانب آنها عرض بپکیها و حضور ظاهر
 با و از بلند سپرم عرض می نمایند و سپرم عرایض آنها را رسیده کی نموده حکم آرا می نماید در محاکمات
 متفاوت بین قوانین تجبه اشخاص متمول و فقیر می باشد اگر فقیری یا شاگردی از یکدیگر شکایتی داشته باشد
 هر دو مساوی می باشد و هر دو شانه بشانه در حضور خودم یا سپرم می ایستند تا بعضی آنها رسیده کی
 حال کارهای مخفی قدیم افتاتان متداول می باشد در زمان قدیم بسبب نفوذ و دستهای
 خود بعضی امتیازات و استیلا با شخص ضعیف میداشت در فقرات بسیار شکل مطول که محتاج بریده
 قضایای متعدده یا محتاج بشود متعدد بجهت اثبات مطلب یا سپرم حبیب الله خان الفقرا ترا
 بجهت قضاوت یا جنایات یا تجارتی یا مالیاتی بر حسب اقتضای شمره مذکور رجوع می نمایند ابتدا حقیقتاً
 بعمل می آید آن وقت آنرا مختصر نموده خلاصه او را از من ارسال میدارند که حکم قطعی آن را بدیم

نصرت خان برادر کوچک حبیب الله خان را بریاست و غیر محاسبات مقرر داشته ام و بعد از اینکه
 محاسبین تصدیق نمودند که حساب شخصی بطور صحیح و پسر ضامن تمام شده است بجز مصدق بعد از امضا تمام
 دفاتر حساب آنرا محسوس نموده بنصرت الله خان میسپارم که او هم نوشته مذکور را امضا و مهر نماید و
 دیگر کشفگونی نمی ماند ولی اگر شخص مذکور حساب را بطوریکه محاسبین تصدیق نموده اند قبول ننماید مصدق
 بنور در حضور نصرت الله خان مقرر مذکور را مجدداً رسیدگی نموده حکم قطعی آنرا بنماید در شرفی که خارج
 از اقتدار نصرت الله خان میسپارم آنها را بحیب الله خان یا چودم رجوع می نماید پس های دیگر کم
 بواسطه صفر سن بنور بخدمتی مقرر شده اند از نوشته که حبیب الله خان را بجهت ضبط و ربط تمام امور مذکور
 داشته ام برای خودم روز مخصوصی بجهت کار بنماید ولی از ساعتی که از خواب بیدار شوم تا وقتی که بناچار
 میروم کارها و تکالیف خود را با چنان رغبتی مقل که هر کاریکه پیش می آید فوراً در صد و انجام آن را
 میآیم بجز تمام جماعت بجهت اهل دربار معین است که روزی پنجشنبه نماز را با جماعت بجا آورند
 و محبتین در تمام ملکت ما مور پناش کنند که اولاً مردم را وادارند که روزی پنج مرتبه از برای نماز
 در مساجد حاضر شوند و در ماه رمضان هر روزه بیکرند هر گاه بحرف آنها گوش ندهند عدومیتی با آنها باز
 نیز نند چرا که ملتی که مقید بدینی نباشد فاسد شده تمام و تباوه میشود و بد کرداری مردم را در این دنیا و در آخرت
 بد حال بنماید در ملک من اشخاصی که دارای سایر اویان باشند آزادند و بدون تعصب با آنها
 رفتار میشود و در کارهای دولتی هم بنصاب جلیله مقرر میشوند و این مقرر کلی برخلاف قانون انگلستان
 میباشد که اشخاصی که دین معینه انگلستان را ندارند از استحقاق داشتن بعضی مناصب جلیله محروم
 میمانند مثلاً خودم مسلمان هستم ولی بعضی از اهل تشیع و هندو را هم صاحب مناصب بزرگ
 نموده ام هر کس میتواند او عای خود را در حضور من باین طریق عرضه بدارد اولاً سپردن در
 اطاق آمده اطلاع میدهد که میخواهد بحضور بیاید پس از آن با او اجازه داده میشود داخل اطاق شده
 شخصاً بخودم عرض حال خود را بنماید یا عرض خود را نوشته بناظر یا معاون او یا یکی از نشیهای در
 بار یا پست خانه بدهد و باید روی پاکت بنویسد غیر از امیر صاحب کسی دیگر نباید پاکت را باز کند

این روضه جات را خودم باز میکنم و میخواهم و اگر لازم باشد بدست خودم هم جواب می نویسم و بهمان وسیله که
 عیضه بمن رسیده است بعارض میرسانم اگر شارا ریه نتواند عیضه خود را توسط یکی از این میال
 من برساند بخرین و جاسوسان آشکارا و مخفی دارم که فتره مذکور را اطلاع بدهند و اگر آنها هم اخبار نهند
 از ایشان مواخذه و آنها را تنبیه سخت میسایم عقیده مردم افغانستان این است که هر کس از من سخن
 دارد و در هر خانه جاسوسی از من پیا شد ولی این مطلب خالی از اغراق نیست

تمام عمارات مسکونی من در نقاطی که نظر اندازهای خوش نما دارد و ساخته شده است و در محل
 فضاک خوش آب و هوایی واقع می باشد و اطراف عمارات مذکور باغها و درختهای گل می باشد
 بطوری ساخته شده است که در یکیمارت او طاقهای که مخانه زمستانی و ایوانهای وسیع بادها
 بزرگ بجهت تابستان می باشد ترتیب اطرافها باین قسم است که در فصل بهار شکوفه های اشجار و در زم
 پائیز رنگهای کوناگون برکها در منظر اطرافها جلوه گر است و از شادمانه بارید برف زمستان که خیلی با صفا
 و تایدن منساب در شبها جالین این عمارتها که در دم در چنان نشسته اند مخطوط می شوند و عموما خودم تابستان
 و بهار و پاییز را خارج از شهر بسر می برم تا چندین هفته در چادرها اقامت مینمایم و این چادرها را در نقاطی میزند
 که از آنجا تمام شکوفه های خوش نما و سرخی مغرب و رنگهای زرد و پائیزی نمایان است همیشه گل
 منظر انداز خوش نما و گلها و سبزه و آوازهای خوش و تصاویر و هر گونه چیز که طبیعتا خوشگل است میسازم
 لباسها رسمی یومیته من بسیار ساده بطرز لباسهای فرنگستان می باشد ولی در مواقع بزرگ لباس
 رسمی نظامی یا (دیپلماتیک) می پوشم شب یا وقت فراغت لباسهای فراخ که از حریر چینی یا ژاپونی
 که بجز لباسهای اعراب یا اوزبکجه یا مغولیه دوخته شده است می پوشم و نیز کلاه کوچکی یا عمامه کوچک
 از پارچه گل یا حریر بر سرم میگذارم این لباسهای فسراخ بجهت پوشیدن و در آوردن خیلی سهل و آسان
 بابت اسباب راحت می باشد مخصوصا وقتی که ناخوش و مبتلای دردی هستم

و در هر جا که بوده باشم چه در سفر و چه در حضر بجهت غلام بچه های من همیشه کتبی مرتب می باشد که آنها را آنجا
 تکالیف و مسائل دینی خود را و تواریخ و جغرافیا و هندسه و فلسفه خارجه و تیر اندازی را تحصیل می نمایند

وقتی که یک سته از آنها حاضر خدمت هستند دست و دیکری مشغول درس پیاشند زمانیکه فارغ
 تحصیل و بزرگ شدن بخدمت دولتی مامور و برقرار میشوند در نظام فوجی موسوم بخانه آبادی پیاشند که
 مرکب از سپه‌های کوچکی است که تمام اولاد بهی صاحب منصبهای نظامی و جوانین ملک پیاشند
 اینها شوق و حرکات نظامی تحصیل بنمایند و بعد با درانواع دیگر مامور میشوند و بعضی از صاحب
 سیکار می‌کشیم و سایرین قلیان می‌کشند مجالس بزم من خیلی ساده پیاشد در طرف تمام بدنی که
 مشغول کار هستیم هر چند دقیقه بعد از تمام جواب مراسلات یا کار دیگری لحظه مکث نموده با صاحب
 و اهل دربار خود صحبت میدارم و شبها شطرنج بازی و شطرنج بازی با حضور مشغول میشوند و بعضی اوقات
 بازی آتار اما شامی کنم و گاهی هم خودم بازی میکنم ولی کم اتفاق می‌افتد که خودم بازی کنم مطربانجه
 سرت حاضرین مجلس مشغول خواندن و نواختن هستند و بعضی اوقات هم خودم مکه و دقیقه از کار ظفره
 زده گوش میدهم چون بالطبع مایل بوسیقتی هستم و بهترین سیانوها و تارها و کمانچه‌ها و فلوتی آنها و سایر سازها
 همیشه در عمارات من می‌است خودم موسیقی را خوب میدانم و کمانچه در باب را میتوانم بزم صاحب منصب
 من که در حضور من هستند از این اسباب طربی که برای آنها قیاسینمایم باید محظوظ و سرور شوند و با کمال لذت
 صداقت و دیانت من خدمت می‌کنند بطور دوستی با آنها سلوک می‌نمایم و بعضی اوقات با آنها شوخی می‌کنم
 و بعضی اوقات هم آنها با من شوخی و ظرافت بنمایند و همیشه مشغول خنده و ظرافت پیاشم ولی با اشخاصی
 مناقق و مزور پیاشند خیلی سختی و تنیدی می‌نمایم چنانچه سعدی میگوید نگوئی با بدن کرون چنان است
 که بد کرون بجای نیک مردان بخش آنکه در ترحاب میروم خواب نمیدرولی سخنی که مخصوصا تهر است
 که بجهت من کتاب بخواند نزدیک شت خواب من می‌نشیند و گمانی برای من می‌خواند مثلا تو اینخ ولایت
 و مل مختلفه و کتب جغرافیا و شرح حالات سلاطین و تدبرین عظام و کتب پوستیکی و من هم گوش میدهم
 تا خواب روم آنوقت یکقر قصه که بعضی اونی آید و قصه میگوید تا صبح که بیدار شوم و این قصه اسباب
 راحت من میباشد چرا که زفره استمراری قصه گو کالت اعصاب دماغ مزاج می‌ناید خودم چندین
 کتب تصنیف کرده‌ام و آنها هم در مطبع کابل بطبع رسیده است رسم خواندن کتاب با واز بلند بر

فصل چهارم

من بعضی نواید دارد از آنچه در مدت عسرم که هزارها کتاب برای من خوانده اند هر روزی بجهت ترقی
 تحصیل علم سبقی گرفته ام چون قصه هر چه با و از بلند برای شخص گفته شود بهتر بخاطرش می ماند هر چند بیشتر این
 قصه پر از اغراق و عقاید باطله است ولی باز هم بواسطه شنیدن آنها از خیالات و عقاید قدیم مردمان
 گذشته خیلی اطلاعات حاصل می نمایم و خیال میکنم که دنیا از زمانه قدیم تا حال چه قدر بهتر ترقی کرده است
 بخواهید دیگری هم دارد که بخواب رفتن با بودن صدای همهمه قصه کو طبیعت بسیار عادت میکرد
 لهذا میتوانم در میدان جنگ یا در سایر مواقع مثل آن راحت بخوابم

السنه مفصله دیدار می توانم تکلم نمایم و خطوط آنها را هم بخوانم افغانی که زبان قدیم افغانستان است
 و فارسی که زبان علمی میباشد و روسی و عربی و هندوستانی این دوزبان آخری را کلام میدانم
 ولی می فهمم باین استم که از تمام مطالب چیزی تحصیل نمایم و ابتدا موقعی را بجهت تحصیل علم تازه از دست نمی
 دهم لهذا هر وقت از مردمان خارجه یا از اهالی وطن کسی بخصورم می آید از آنها هر گونه سؤالاتی می نمایم
 مخصوصا از مطالبی که میدانم آنها را اطلاعی کامل حاصل است خیلی تحقیق میکنم تا باین واسطه از هر کس
 چیزی کسب نمایم

در باب اعیاد و ایام تعطیلات در افغانستان سالی پنج وعید میگیرند
 این ایام از قرار ذیل است یکی عید فطر و دیگری عید اضحی این دو عید چون از قرار ماه قمری معین است
 در فصول مختلفه واقع میشود عید سوم عید برات است این عید هم بحساب ماه قمری است و چهل و پنج
 روز قبل از عید فطر است عید چهارم عید نوروز است که هر سال بتاریخ بیت و یکم ماه ماس فرانسه
 واقع میشود در تمام این اعیاد بعضی از صاحب منصبها و نوکرهای خود و نیز بعلیالها و اطفال و اقوام خود هم
 انعامات و خلعها میدهند در ایام عید پنجار هم برای من تعارفات میآوردند و در روز نوروز تمام اشیاء
 و آلات و ادوات حرمیه و قورخانه و غیره را که در ظرف تمام سال در کارخانه جات کابل ساخته شده
 است غیر از آنچه که در انبار است ملاحظه و معاینه میکنم بکار که با بیک این اشیاء را ساخته اند بر
 حسب قابلیت اسبابی که ساخته اند جزئی از آنها را میدهم و عیب و نقص کارهای آنها را با نسیانم
 تا بعد با در کار خود بیشتر مواظبت نمایند توپها و تفنگها و فشنگها و غیره را که پسند می نمایم به نشان دادن

در بعضی کتب سال آمده و دستور العمل میدهم

امتحان کتبی پس از آن در قورخانه و محازن دولتی ضبط میکنند و اسلحه که ناقص است بکار خازجات عودت میدهند تا آنهارا اصلاح نمایند عید پنجم عید یار و کار بقعی است که در آن روز ملت من بمن داده است یعنی لقب ضیاء الملک و الدین این لقب در روز عید الفصحی که مصادف با بیست و پنجم ماه مه سی و نهم سیلادی بود ملت من بمن دادند ولی چون تصدیق این لقب از تمام ولایات و سایر شهرهای افغانستان در ماه او که مصادف با بیست و چهارم ماه اسد بود نزد من رسید این عید پسر افغان همه ساله در بیست و چهارم ماه اسد تجدید می شود

ایثارات و شایانی که از جانب دولت من بصاحب منصبها داده میشود از قسر از ذیل است
حرمت عزت شجاعت امانت صداقت خلوصیت خیر خواه اسلام و این ایثار آخری فقط بیکم داده شده است و آن میرفتی سلطان محمد خان است و آن نشان را در سی و نهم سیلادی دادند که عندنامه سمر مار تیمور دارند (وزیر امور خارجه هندوستان که از جانب دولت هندوستان بنگار بجابل رفته بود) با دولت من با مضار دیده بود بمش ارایه و ادم تمام این نشانه از طلا باشد و بعضی از آنها هم مرصع می باشد و نشانهای نقره هم هست که تعداد آنها بسیار است و این نشانه بسیار شجاعی که در میدان جنگ فتوحات نمایان نموده و از دیگران امتیازی حاصل کرده باشند داده میشود و هم نقطه این فتوحات را همیشه بر نشانهای نقره نقش می نمایند اگر چه کمان ندارم که پیغمبر با صلوات الله و سلامه علیه امر فرموده باشد که زخما از منازل خود بیرون نیایند

و این مسئله همیشه شایع فیه بوده است ولی رسم اعیان و اشخاص متمول از زمان قدیم این بوده است که عیالهای خود را در حرم سرا یا یعنی منازل یا عماراتی که مخصوص آنها بوده است نگاه بدارند پس همه خواتمی که از منازل بیرون نیایند لازمت و سائل مرادده با کانی که از حرم سرا خارج میشوند و آنگاه باشند لند او بر یکی از حرم سرهای من چندین غلام بچه و خدمتکارهای زنانه پیاپی تمام این خدمتکار حرم سرا یا بیکم خانم جوان که لباس مردانه می پوشد و لقب بسوار پناشد معین است و اینها حامل تخته و پیغامات پناشدند رسم قدیم که خواجده سر با در حرم سرا بجهت این امور مقرر میشدند و ترک نموده ام

فصل پنجم

بر این اشخاص عیالهای من مستحقین شخصی و ادارات مثل ایشیک آقاسی و قاجی و خوانه دار و سایر خورو
ضد و قدر و غیره با هم بجهت خود و از نذ عیالهای هر وقت میل داشته باشند در کالکه با و یا سواری اسب حرکت
و کردش می نمایند و همیشه بجهت حجاب نقاب بر صورت افکنده اند

فصل پنجم

در باب روابط بین دولتین انگلستان و افغانستان خداوند تبارک و تعالی در
قرآن مجید فرموده است یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود و خواجه علیه الرحمه گفته است آسایش

و کسب تغییر این دو معرفت با دوستان مروت با دشمنان مدارا اگر چه از تشریح عنوان این فصل معلوم
شود باید تمام مذاکرات و محاورات و روابط بین دولتین برطانیه عظمی و افغانستان را آغاز چنان
نمایم و نیز سرحدات آنها را که در اوقات متعده در معرض تغییر و تبدیلیست مذکور بدارم و در باب روابط

آبیه بین این دو ملت حدس خود را اظهار بدارم ولی آیند و مطلبه اورد و فصل علیحدّه بعنوان سرحدات
افغانستان و تدابیر آتیه آن جداگانه ذکر خواهیم نمود در این فصل چنانچه خود را منحصراً بنمایم باینکه مطالب
واضح معنیه را که بین دولت افغانستان و دولت برطانیه عظمی در مدت سلطنت من پیش آمده

اظهار دارم و سعی می نمایم که این مطالب هر چه ممکن شود اختصاراً شرح دهم چرا که اظهار تمام مطالب بطور
که در اول دارم در صورتیکه اجازه آنهم ممکن باشد با برصحت نیست که مطالب مذکور را تحریر نمایم

در باب یکم مطلبی که از بدو جلوس من بخت سلطنت تا بحال مطرح نکته گیری زیاد و سبب اختلاف
از قدیم بین عموم اهالی انگلستان و افغانستان بوده است اقدام تجوهم کرده آیند و مگر اینک دارم که
اینگونه مطالب را خودشان قطع و فصل نموده حکم از انبانیه و منازعات آنها دخلی من ندارد

و مطلبی که مطرح مناقشه پاشد این است که روزنامه های انگلیسی و اهالی انگلستان میگویند که تحت
سلطنت افغانسازا با میر عبدالرحمن خان عطا نمودیم و او نوکر موفف ما پاشد اهالی افغانستان در برابر
میگویند یا انگلیسها امیر عبدالرحمن خان را دعوت نمودند که از روسیه آمده تحت سلطنت افغانسازا

قبول نماید و چنین نیست آیا دولت انگلیس او را از حراست و وسایط تحلیص نمودند یا دولت مذکور از
دولت روس خواهش نمودند که او را بگذارند یا بدو عیال خود را در باب تحت سلطنت از پیش برد

اینچنین هم نیت ایاد دولت انگلیس با میر عبد الرحمن خان که در روسیه بود اطلاع داد که ما نظر داریم
 که مدعی برای سلطنت افغانان پیدا شود و اگر شما خواسته باشید می توانید مجدانه ادعای آنرا بنمایید چنین
 نیت ایای انگلیسها با اعانه نقدی یا بخرای دیگری بجهت مخارج سفر او از روسیه کابل نمودند و قبل از جلوس اجنت
 سلطنت مدوی با و او اندک مسیح یک شده و نیت وزیر اهالی افغانستان میگویند که چند ماه بعد از ورود او
 بر حدت افغانان و بعد از داخل شدن او بجاک افغانان میر سلطان مراد پیک میر قه غن و سایر
 میرهای قه غن و ترکستان او توقیف نمودند و او را میگذاشتند که کابل بیاید چرا که صاحب منصبهای
 انگلیس که در کابل بودند کان میگردند که عبد الرحمن خان را روسها فرستاده اند یا با اجازه روسها اند
 است و میخواهند او را که کابل بیاید صاحب منصبهای مذکور چون خود آنها نمیتوانستند افغانان را نگاه
 داری نمایند لهذا سلطنت افغانان بموسی جان و سایر نیکه داعیه سلطنت می داشتند میدادند
 چرا که اهالی افغانان مردمان جنگی شجاعی بودند و این ملکیت بین انگلیسها و روسها سطر افتاد
 بود ولی بنا بر قول افغانها چون دیدند بموفق خداوندی زور بازوی قوی خود امیر عبد الرحمن خان تمام
 این اشکالات را که تجبه او فراهم آورده بودند رفع کرد تمام میرهای مذکور با و اطاعت نمودند و امیر عبد الرحمن
 خان تمام ترکستان را فتح نموده داخل قند و زکر دید و چندین هزار غازی و تمام سپاهیان با و فتح شد
 و موسی جان یا دیگر کسی تحت سلطنت را از انگلیسها قبول نمود و تمام ملکیت از اجتماع غازیها نیکه خیالات
 مخالفت آنها با انگلیسها روز بروز در زاید بود و اشتیاق جنگ از هر کس آشکارا بود و در آنوقت ایوب
 خان از هرات در شرف حرکت بود که بجا که انگلیس در قند بار حمله پی آورد انگلیسها مجبور شدند با میر عبد
 الرحمن خان مشغول مذاکرات شده با و اظهارات دوستانه نمایند تا خودشان سالما آن ملکیت را
 تخلیه نموده با نام نیک پرون برزند مالمت افغانان اینکار را کردیم که از جانب خود و کلاه و آدمها فرستاد
 تا عبد الرحمن خان را دعوت نمایند که از روسیه بیاید و مشا را لیه خوایش را بپذیرفت که حکمران باشد
 و از روسیه غازم کردید اگر کسی رحمت بکشد مذاکره کنی پس کرفین نامور پوتسکی دولت انگلیس
 و امیر عبد الرحمن خان شده است بخواند خودش باسانی معلوم خواهد نمود که امیر معظم له صریحا فرموده

فصل پنجم

که تحت سلطت را قبول نخواهم نمود و مستورا قبول کنم مگر با اجازه و از جانب خود اهالی افغانستان باشد
 و قبل از اینکه امیر معظم له داخل کابل شود و پیش از آنکه بایر لیسپل کریفن ملاقات نماید ما او را در محل حکایت
 کار سلطت قبول نموده بودیم و معلوم است که این امر را بایر لیسپل کریفن و صاحب منصبان انگلیس که در
 کابل بوده اند امضا بطور خودتالی از امیر معظم له مرخصی حاصل نموده رفتند و امیر معظم له در قول و قرار
 خود ایتدیر صحیح و درست بود که لشکر انگلیس با وجود اینکه مانع بیشتر در محل خبر بودند و وقتی که خبر رفتن
 حکایت انگلیس در قندهار با نارسید باز تو استند که سالماً از افغانستان بیرون بروند و چه امانه ما با آن هم که دوست
 انگلیس با امیر معظم له میدید بقینا دولت هندوستان اگر فایده و منفعتی بجز خودشان تصور نمایند و چه
 مذکور را نخواهند داد و امیر معظم له تمام این وجه را بلکه بیشتر از آن هم بجهت ایتدیر نمودن اسلحه و ادوات
 حربیه از انگلستان برای محافظت سرحد هندوستان بمصرف میرساند امیر معظم له از ادعانمودن بعضی
 نقاط مملکت خود صرف نظر نموده است و نیز از محاورات با دول خارجه بدون اطلاع دولت هند
 ستان و تابا آنها مصلحت نماید اجتناب نموده است و نیز امیر معظم له بملاحظه آنکه بواسطه عبودیت هند
 که نموده است و نظریه حده که داده است احترام دارد که با سپیک از دشمنان هندوستان موا
 نماید که دولت انگلستان دوستی امیر افغانستا را قابل نمیدانند این وجه اعانه را با و نمیدانند چرا
 که بسیار حکم آنها و امراء و نوابها و راجه های هندوستان که بعضی از آنها مثل نظام حیدر آباد که ملکه
 آنها از مملکت امیر معظم له وسیعتر میباشد خواهی نمیدهند علاوه بر این وجه اعانه از زمان جد امیر معظم له
 تمام حکم آنها سابق افغانستان داده میشد چرا که این مایه از دیاقوت و سلاستی افغانستان برای
 حفاظت هندوستان از تحلی خارجه بدرجه یقین میباشد در اینگونه مکالمات مردمان عوام خود
 را داخل میکنند و این طور خسته گیر بسیار بخود آنها و اینکه از کم بموجب استدرکات خود از خود را ظاهر نمایند
 انگلستان و افغانستان در این است که در روابط دوستی با یکدیگر نهایت موافقت را داشته باشند
 و از داشتن این موافقت فواید خود را هم بدست میآورند از اولاد و اخلاف خود و اولاد و اخلاف علیا
 حضرت ملکه انگلستان خواهش می نمایم و بانها جدا فیصحت میکنند که همیشه در صد و استحکام این

دوستی را اساس محکمی بشمارند زیرا که سلامتی هندوستان و افغانستان یکدیگر بسته
 و قوت آنها در اتفانت و ضعف آنها در نفاق نمی تواند از ذکر این مطلب انماض نمایم و بگذرم بدون
 اینکه رفع اشتباهی که شاید برای مردم حاصل شده باشد نمایم و آن اینست که سیرپل کرین صاحب
 منصبهای انگلیس که در کابل بودند فقط بهین سلطنت مر از جانب اهابلی وطن خود امضا نمودند بلکه
 آنها مذاکرات خود را بطور زیرکی و از روی سیاسی دانی با ختام رسانیدند و خدمت بزرگی بدولت انگلیس
 و ملت افغانستان نمودند با عقاد من سیرپل کرین در مذاکراتی که با من و اهابلی افغانستان نمود
 این فقره را بحالت اینگونه اتفاق دوستانه رسانیدم بجهت فواید دولت خود کمال تدبیر را بعمل آورد
 یاداش این خدیات بطور شایسته کی با و داده شد بخمال من مشاریه مستحق لقب لاردر کابل باشد
 چنانچه راپرت مستحق لاردر شد باکر دید چنانچه جناب علی بن ابطالت که خلیفه چهارم پیغمبر بوده است
 میفرماید آنطالی ما قال لا شطالی من قال حرف در این نیت که آیا معاهدات ما از کدام طرف
 سخت تر باشد ولی نکته ای که بنماطر باید داشت اینست که فواید این دولت یکی باشد و این نکته بر نظر
 وقت ملاحظه داشته از روز اول سلطنت خود شروع بستحکام این دوستی نمودم لازم لاردر چون
 یکی از فرمانفرمایان هندوستان استیاق دارم که در زمان فرمانفرمایی خود بمن هرگونه اظهارات
 دوستی نموده باعث پیشرفت خیالات من شد پس اولین من در زمان فرمانفرمایی مشاره خیرا
 امیر محمد خان بود که از زمان طفولیت من نوکر خیلی محترم بوده است و مرد بسیار عاقل و سیاسی
 و ان مجرب بود و نیز بجهت ثبوت این معنی که خیالات دولت هندوستان نسبت بمن خیلی دوستانه
 میفرمایند سلمان بدر بار من فرستاد لاردر پین بتاریخ شانزدهم ماه ژون ۱۸۸۱ میلادی
 مطابق سنه ۱۲۹۸ هجری من نوشت که سالی دوازده لکن روپیه وجه اعانه برای شما بجهت استحکامات
 سرحدی قوای لشکری مقرر شده است چنانچه مستنجا بود که یکد و کلمه در باب خصال این فرمان
 فرمای پسندیده خیال پان نمایم این شخص هیچ تعصبی در باب مذہب یا طایفه یا عقیده کس
 نداشت و عقیده اش این بود وقتی که مردم در حضور قاضی مطلق بجهت جواب دادن از اعمال خود

تذکره انوار

باینکه اینچه از چه طایفه و چه ملت هستند محل اعتماد نخواهد بود و مشارالیه همیشه با نفاقه و رشاری نمودند
 همه ماها در نظر خداوندی مساوی هستیم و از اینجهت دلیل ندارد که عدالت بالتوسیه در حق تمام مردم در محاکمات
 نواب او که سلاطین روزگارند تساوی نباشد مشارالیه بسیار سعی نمودند که علیاحضرت ملکه انگلستان
 در حق رعایای هندی خود همان حقوقی را منظور بفرماید که اتباع سفید پوست او دارا هستند این مطلب
 باعث تکرر خاطر بعضی از رعایای سفید پوست مذکور گردید ولی این دست خیال اثری خوب بر مردم
 گذاشت که در خاطر و قلوب آنها اخلاص و محبت زیادی نسبت بشارالیه پیدا شد در تمام مدت
 فرمانفرمائی او و باطن پین من و لار در پین نهایت دوستانه و خالصانه بوده است مثلی است قوشی
 که در چندین سال کسره شده است چندین سال بهم نخواستند تا جمع شود و لهذا ممکن نبود که حالات خصمانه
 و عناد و تنفر و بدگمانی و سوءظنی که بین انگلیسیها و افغانها از پنجاه سال قبل بوده است و اسباب این شد
 که گمان آیند و ملت بخالفت یکدیگر چنگیده و از دست یکدیگر مقبول شده اند بزودی از خاطر با محو
 پروتن رود اهالی این هر دو ملت حکایات و کتب نوشته و یکدیگر خدا روی اعتبار و عهد شکن خوانده اند
 رفیع تمام اینجالات و اختلاف آراء و مشتتن تمام مذاکرات زمان گذشته را از لوج خاطر آیند و ملت و آنها
 از یکدیگر مطمئن نمودن در هر چوقتی که تمام اظهارات دوستانه را طرفین حل بفریب می نمودند اگر چه کج
 نبود ولی کار آسانی هم نبود بواسطه دلایل چندی که بخالفت حقیقت این دوستی وجود داشت بسیار
 مشکل بود که روابط دوستانه را بطوریکه شاید و باید مستحکم نمود دولت هندوستان اختیار نداشتند
 که تا ایندرجه با من همراهی نمایند یا بقدریکه لازم بود وعده همراهی بدهند و نه اینکه در اعتماد بصداقت
 و راستی و دوستی من داشتند که رغبت با اقدام این امر بنمایند و خودم هم نمیتوانستم دوستی خود را
 باندازه که لازم بود آشکارانمایم چرا که رعایای من جاہل و متعصب بودند و اگر اخبار رضامندی و خود
 نسبت بانگلیسیها می نمودم ملت من مرا کافر میخواندند و میکشیدند با کفار همدست شده است پس بخالفت
 من برخاسته با من جهاد می نمودند پس میدانستم تا زمانیکه ملک خود را از این مردم متعصب و مانعی
 پاک و منزه نگردانم نمیتوانم دوستی خود را کاملاً ظاهر نمایم یا آنکه آنرا کاملاً اجسرا بدارم من مثل محمد

یعنی بجان احمق نبودم که قبل از استیجاره از ملت خود و پیش از آنکه بجهت محافظت سرلونی گویند نارمی
 در امری اقدامات کافی بوده باشد محض اظهار خوش آمد و ابراز دوستی خود سفارت شارالیه را بجا
 قبول نمود و حال آنکه این اقدام فوق قوه او بوده است و نتیجه اش این شد که گویند نارمی را گشتند
 و بدین سبب او را از سلطت عزل نموده مجوسا بندوستان برودند چندین هزار نفوس قتل رسیدند
 و دولت هندوستان با من معاهد نموده بودند که در اقلشاشات داخله افغانستان داخله نمایند این
 سبب اگر اهالی افغانستان بجهت دوستی که با دولت هندوستان داشتم در مخالفت من جادمی
 نمودند از جانب دولت هندوستان یساقی با من نبود که در اقلشاشات داخله و مکتبی من از من ملک نمایند
 علاوه بر این منیچو استم که خواطری این دوستی چنان عبارات مطلقانه اظهار بدارم که در زمره متلقین هم جزا
 محسوب شوم در زمان حکمرانی خودم آن افشار باوقار که خصلت موردی نت من باشد آشکار نمودم
 و ابد این خصلت را در موقع اشکال بزرگی و وقت تنگی هم از دست ندادم ولی میدانستم که دشمنان طاعن
 کامل از حالات یکدیگر اسباب سو وطن شود و سو وطن استماری هم موجب وقوع جنگ و جدال
 میکرد و نتیجه آن تباهی و قنای است لهذا خیلی سعی بودم و حالا هم سعی میکنم که اقلشاسا و افغانها
 یکدیگر مراد داشته و با هم نزدیکتر شده و روابط دوستی شان محکمتر گردد چه اگر هر چه بیشتر یکدیگر
 و اطمینان داشته باشند بجهت هر دو ملت بهتر خواهد بود و تلاش نمودم که هر چه زودتر ممکن باشد بیان
 نایل کردم ولی دولت هندوستان بسیار مردود بوده خیال نمودند آیا دوستی افغانستان فایده دارد
 یا نه و اگر دارد آیا دوستی آنها میشود اعتماد کرد یا خیر و هر گاه میتوان هم اعتماد نمود آیا فوایدی که از دوستی
 ایشان حاصل شود جبران رحمت محافظت آنها را خواهد کرد یا خیر اگر جواب تمام این سوالات لطیف
 و نجواده داده شود باز هم سوال خیلی معنایی باقی می ماند و آن این است آیا مجلس پارلمنت
 انگلستان دولت هندوستان را اجازه خواهد داد که اینگونه معاهدات را اجراء بدارند یا خیر و اگر
 مجلس مذکور بدولت هندوستان اجازه بدهد که اینگونه تعهدات را بنمایند با دولت روس مقابل
 شوند آیا اینفقره هم ممکن است یا خیر و اگر ممکن باشد آیا منافع آن مقابل با خسارت آن خواهد بود

فصل پنجم

یانه وقتی که اقدار بدست دسته قابل سپید آیت رتیبهای و زراتی که قبل از آنها بوده اند بحال خود باقی
 خواهند گذاشت یا خیر (جاسین پارلت مرکب از دو وظایف پاشنده کی از آنها را
 و یک و دیگری را توری میگویند همیشه این دو دسته با یکدیگر مخالفت دارند و بر طایفه که غالب
 میشوند امورات دولتی کلیتاً با آنها راجع میشود و دسته مغلوب از کار باخلع میشوند و پیشتر اوقات هم ترتیب
 اقدامات مغلوبین بهم نخورد) مختصر کلام فهم فیلسوفانه آنها بینه مثل فهم فیلسوفانه آن نوکر پیکاره است
 که آقای و ناموش شده بود و او حاضر خدمت بود اقا بنورش گفت من ناخوشم بر وطیب را بیا و نوکر جواس
 و او شاید حالا بطیب نمرش نشاند اقا گفت من میدانم که حال منزل است نوکر جواب داد اگر منزل بهم
 باشد شاید نیامد اقا گفت یعنی ناخواهد آمد نوکر گفت شاید و او انداخته باشد اقا گفت و او هم دارد نوکر
 گفت آقای من شما میدانید که مرگ حق است شاید بعد از این همه زحمتهای او و معاجزه مرض شما را تمام
 پس چه تفاوت دارد که شما چند روز جلوتر بمیرید یا عقبتر من دولت هند دستار ماست نیکم حاجت
 که آنها از دوستی ملت افغان فایده نبرده اند چرا که دوستی مذکور بواسطه اشتباهات نخبر با دیگری میشد
 منجر بافتش است و جنگ و الماف نفوس گردیده و هیچ فایده حاصل نشده و بعد از رفتار امیر شیر
 علیخان و یعقوبخان دولت مذکور نیست و است بامارت افغانستان اطمینان کلی داشته باشد
 علاوه بر این شبهات اشکالات زیادی فراهم بوده است که ما را اینک داشت با یکدیگر بهتر موافقت نماید
 این معنی بخوبی واضح است که خیالات و افکار و وضع سلیقه های الهی مشرق زمین با وضع خیالات
 مغرب زمین بسیار مخالفت دارد چنانچه همانقدر که مشرق زمین از مغرب زمین دور است بهمان
 نسبت هم خیالات الهی آنها از یکدیگر دور است مردم انقدر ساغی در قفسه بودند که اگر از کطرف عقل
 و در اندیش (لاردرین فرمانفرمای هندوستان) و سرانفرید لایل (وزیر امور خارجه هندوستان)
 و سر و اندک استوارت (سپه سالار هندوستان) و میر سپس کرین و چندین نفر صاحب منصبها
 دیگر دولت هندوستان شامل حال نبود و از طرف دیگر از عهد های دولت روس که با امیر شیر
 علیخان و لوه بودند و از خرابی امیر شیر علیخان و یعقوبخان بخوبی بسوق نبودم مردمان منفیاً

پن مازاع می انداختند و خانه او امیر شیر علیخان دوسستان و هوخواهان او و اکثر اهالی افغانستان
 که در هندوستان جلا وطن بودند سعی نینمودند که خاطر اسان دولت انگلیس را از من برنجاند و عدل
 برین بعضی از سرکرده های افغانستان که عادتشان بر این بود که مملکت را تا راج نمایند و بر مخالفت یکدیگر به
 جنگ میخواندند متحمل سیاستی نبودند که بسزای اعمال زشت آنها در حق ایشان حسه امیداشتم لند آنها هم
 که زرد دولت هندوستان سعایت میکردند که امیر عبدالرحمن خان کسانیکه بدولت انگلیس خدمت کرده
 و اشخاصی را که هوخواه دولت انگلیس و مردمان خارجه میباشند آنها را بقتل میرسانند فخرنی است که این
 جور رفتار خاطر صاحب منصبان دولت هندوستان اثر نیکه اگر چه لاردرین و مشاورین او و خودم
 تماماً ایتهام داشتیم که از این القاب شبهه با اقباب نمایم ولی باز هم لازم داشتیم که ملاقات بین من
 و فرمانفرمای هندوستان باید بشود و این ملاقات رفع اشتباهات را از نظر من خواهد نمود و نیز در موقع
 این ملاقات میتوانم در باب مطالب مهمه که کتباً با اقباب میرسید شفاهاً مذاکره نمایم ولی فرصت
 مساعدی بدست نیامد تا زمانیکه لاردرین از هندوستان رفت و لاردرین بجای او منصوب گردید
 در اینوقت بعضی امورات دیگر هم اهمیت پیدا نموده لازم گردید که این ملاقات بین فرمانفرمای هندو
 ستان و خودم فوراً حاصل شود نه فقط بجهت اینکه آنها را در دوستانه بین ما وارد و بدل شود بلکه به خاطر
 مطالب چندی که بجهت داشت واجب بود که در باب آنها بطور احتیاط گفتگو شود و آن مطالب
 اینست که اولاً در وسعاً توسط روزنامهجات انتشار میدادند که انگلیسها بلاخطه دوستی که با امیر عبدالرحمن
 خان دارند از کابل رفته بلکه از آن مملکت فرار نمودند لند او استم خودم هندوستان رفته و با فرمانفرما
 ملاقات خالصانه دوستانه بنمایم تا حقیقت مطلب را مردم و عسوم اهالی دنیا بدانند که امیر
 افغانستان که حکمران بالاستقلال پاشد خودش بر خود رحمت را کوارانموده بهمراهی یکدیگر ^{حکومت}
 از مستغنیان از مملکت خود حرکت نموده هندوستان رفته که نماینده علیاحضرت لکه انگلستان را و پس
 علیاحضرت معظمه الیها ملاقات نمایند پس معلوم است که این دولت با جدیکر خیلی دوست پیدا
 و یکدیگر اعتماد کلی دارند و این حرکت تمام اشتبارات دروغ را تکذیب نموده ثابت خواهد کرد که تا چه

اندازه دوستی صادق حقیقی بین دولت من با دولت افغانستان باشد و شان دولت انگلیس را زیاد
 خواهد نمود سلامتی و قوت دولت هندوستان و افغانستان منوط باین امر می باشد که دوستی بین
 بطور آشکارا معلوم شود تا پیش از ۱۸۸۵ میلادی چهار فقره موانع بزرگ و سد محکم در جلو قصد تخطی دولت
 روس بسمت هندوستان مرتب بود یعنی چول دشت ترکستان خیره و بخارا و کو بهمای پامیر و ایران
 و برات چنانچه معلوم است من تمام خیالات و تدبیرات و تمهیدات روسها را نسبت بهندو
 ستان میدانم چون با آنها چندین سال محصور بوده ام و بطور اصرار دولت هندوستان را میدانم
 که بجهت جلوگیری تخطی روسها اقدامات بنمایند و آنها را از تمهیدات و تدبیرات پیش قدمی روسها بطرف
 هندوستان مستحضر نمودم و از آنها خواشش کردم که توجه خود را در باب استحکامات سرحد شمالی و مغربی
 افغانستان و برات جدا مصرف دارند ولی هیچکس بحرف من اقبالی نکرد و نصیحت مرا اجراء نمود
 فی الواقع بعضی از صاحب منصبهای دولت انگلیس در باب پیش آمدن روسها مردود بودند و بوعده
 و معاهدات آنها اعتماد کامل داشتند در اینوقت روسها از چول خیره که شته مرد و سرخس را که در
 حقیقت دروازه های افغانستان می باشد تصرف کردند و بدین راه را مراد و پین ترکستان و پلطرز بون بوسط
 راههای این و کشتیهای بخارا مفتوح گردید و بعد از آنکه روسها در مرد و سرخس بجهت پشت بندی عساکر
 خود استحکامات بنا نهادند بسمت رود جیحون بحالکی مشغول عملیات شدند در آنوقت روابط بین دولت
 فرانسه و برطانیه عظمی در حالت پرخطری بوده است چونکه دولت برطانیه پیرامون مصر را متصرف گردیده
 بودند لکن روسها که در پی بهانه می گشتند تا بطرف افغانستان حرکت نمایند اینموقعه برای پیشرفت
 مقاصد خود مساعد یافتند بواسطه آنکه در باب اینگونه مطالب هر چه مذاکره و تعمق بعمل آید و در سرحد
 افغانستان استحکامات بنا شود تا هنگام حمله روسها حاضر باشیم لازم بود که بذکرات کتبی وقت
 ضایع نشود و بدون فرو گذاشت دقیقه قرار امورات بین من و فرمانفرمان شفا داده شود ولی با وجود
 اطلاعاتی که من داده بودم روسها در ۱۸۸۵ میلادی چنانچه قبلا ذکر شد

در جلد اول این کتاب مرقوم شده ولایت پنجدره را که جز مملکت من بود متصرف گردیدند اگر خطیر

بین مملکت روس و مملکت خود را بطور قطعی تحدید نمی نمودم آنها بعضی نقاط دیگر را هم تصرف می شدند و اینجا
 لازم است بیان نمایم که تدبیر روسها در باب خطی اگر چه آهسته و مستمر باشد ولی حالت آن محکم
 است و هیچ تغییر فی بابی که میگذرد مضموم شدن که اقدام کاری نمایند و دیگر هیچ چیز مانع پیشرفت خیالات آنها
 نیست و تدبیرات ایشان تغییر پذیر نخواهد بود و وضع دولت آنها بر این نیست مثل بعضی ممالک دیگر که
 هر دو سه از وزیران که روی کار می آیند بتوانند ترتیب کارهای دو سه سابق را هم بر نهند عادت حرکت
 سبقت جوئی آنها شاید بخصالت فیصل است چنانچه فیصل قبل از آنکه پای خود را بجائی بگذارد آن محل را
 بدقت آرمایش میکند و یک دفعه که سنگینی خود را در نقطه زور قیام کرد و دیگر بعقب برنگردد و تا تمام کرد
 خود را بر پای اول ثابت نکرده و هر چیزی را که زیر پایش آمده نرم نگیرد و برداشتن قدم دیگر تعلیمی ندارد و در
 در ظرف شصت سال قبل از این با بسته کی تمام ولی با ثبات قدم بطرف هندوستان عازم شده حرکت
 نموده اند و دولت روس قبل از اینکه بقین حصول مقصود حاصل نخورده باشند هیچ نقطه را تصرف نکرده اند
 و بعد از آنکه جانی را تصرف شدند اظهارات و اشتها رات می نمایند که دیگر جنگی نخواهند نمود و اقیامت قرار
 است و عموماً و قرارداد های هم امضای نمایند و هر گونه میثاق و پستی هم یاد می کنند که دیگر ابد پیش
 نخواهند رفت این مواثیق فقط تا زمانی برقرار است که آن نقطه را که تازه تصرف نموده اند بجهت
 بندی عساکر خود کما فاستحکم نمایند و تسلط تامی در آنجا پیدا نکنند بعد از آن قدم دیگری که نزدیک قدم اول بوده
 باشد بر میدارند بدون اینکه خیلی جلو بروند یا بعقب برگردند وقتی که این نقطه را هم نبوت آن در کمال
 بحیطه ضبط در آورند آنوقت رو بقطعه دیگر پیش میروند خواه معاهداتی در میان باشد یا نباشد تا
 باین اندازه نمیگویم که دولت روس بجای از معاهدات خود تخلف میوززند بدون اینکه ویلی و غدیری اقامه
 نمایند چنانچه مشی است مشهور مقصود از بستن معاهدات تخلف و زردن است ولی وقتی که ملت قوی
 میخوانند از معاهده تخلف نمایند نتیجه پیدا نمودن بسانه زیاد معطل میشوند و جدا اظهار میکنند که بسبب
 قلت ضعیف و اقدام باین امر محتمل مناسب این مطلب حکایتی بخاطرم رسید و آن این است خوش
 گشته بره را استخدام نمود تا او را به قاعطی که سایر حیوانات در آنجا میباشند راه بلدی نماید و تعهد کرد آن

که بدو شیر و ست نخورد بعد از این که تمام حیوانات جنگل را خرس مذکور شکار خود نمود و غیر از آن بزه طبعی نماند آنوقت میفرمود بزه گفته من باید شمارا بخورم چرا که شما من بی احترامی کردید و بان سبب از عهد خود تخلف ورزیدید بزه پجاره رو بخرس نموده گفت جناب آقا من چگونه می توانم نسبت بشما بی احترامی بنمایم خرس در پاسخ گفت پدر شما نسبت پدر من بی احترامی کرده بود بزه گفته از کجای می فرمایند زیرا که پدر من و پدر شما هر دو مرده اند خرس جواب داد فلان کس من گفته است بزه عرض کرد دروغ بفرموده رسانیده است آنوقت خرس غضبناک گردید و گفت الان تو خودت واقعا نسبت بمن بی احترامی نمودی که دوست مرا حضورا تحقیر نمودی پس بر آن بزه پجاره حمله نمود و او را نوش جان فرمود

ثالثا فقره دیگری که اسباب این طاقات گردید این بود که من با دولت روس یا دولت خارجه دیگری بدون اطلاع و صلحت آنها مذاکره و موافقه نداشته باشم و انگلیسها در مقابل من وعده داده بودند که مملکت مرا از تحطیات دول خارجه محافظت نمایند بواسطه این وعده که بدولت انگلیس داده بودم و تمام تعلقات قبور اباد دولت روس قطع کردم تحت سلطنت افغانستان بصرف من در آمد و حال آنکه دولت روس بواسطه آنکه چندین سال تک آنها را خورده بودم و مرا مرخصی و اجازه برای آمدن بافغانستان داده بودند مرا این نعمت خود میدادند و روسها را بجا بل فرستاده بودند مثل آنکه دست نشاندگان آنها بوده باشم و شخص من از آنها خیلی امان دارم و هرگز مهربانی آنها را فراموش نخواهم کرد چرا که کفران نعمت بدترین معاصی است ولی با وجود این من حقی ندارم که مملکت پشت خود را بوض شکرانه که شخصا از روسها دارم با آنها بفروشم این ملت و مملکت را خداوند بمن تفویض فرموده است که از آنها محافظت نمایم و مرا فقط مثل کیفی پاسبانی مقرر فرموده است که کوه انسانی را بجهت او نگاه بانی بنمایم لهذا بسیار قبیح است از قراول یا مستحفظی که اموالی را برای حفاظت با سپرده باشند و اموال مذکور را برزقا خود بدیده بستم بیج قراولی اینکار را نخواهد کرد تا زمانیکه جان دیدن و فتنک از جهه فتنک و تیغ شمشیر از برای زدن در دست داشته باشد لهذا فطری است چون با انگلیسها ملصق شده ام روسها این گذر شدند چیزی که عمود و وعده ما را نگاه میداد

فقط ترک و غیرتی است که خداوند در وجود همه ما با خلق فرموده است بدون آن با اوقات تعبد ترا
 شکسته اند و بتوان شکست و اشغال این فتره کم نیست اگر فقط از معاهده مقصود این است که شخص
 باید راست کرد و از بقول خود صادق باشد پس آن وعده که تیاریج بیستم ماه ژوئیه ۱۸۵۵ میلادی مطابق
 ۱۲۹۵ هجری که سیر پس کریفن کتبا و شفا بنا برین وعده داده بود کفنی بود که دولت انگلیس متعهد
 اگر دولت خارجه بدون اینکه افغانها بجهانه صحیحی بدست آنها بدهند بملکت افغانستان حمله پاورد
 محافظت نمایند ولی بعضی از صاحب منصبها را ایشان این بود که این وعده بشکل عهدنامه یا نوشته
 رسمی داده نشده است لکن در ۱۸۵۲ میلادی و دواشم که نوشته مذکور را رسماً امضاء نمایند لکن با وجود
 آن میخواستیم که از خود فرمائیم بنده وستان تصدیق وعده مزبور را بعبارة است مؤکده و الفاظ
 تحصیل نمایم و فرمائیم که بجهت اطلاع عموم اهالی دنیا وعده مزبور را در مختصر عام توضیح و مضمون
 بهین جهت میخواستیم ملاقات با فرمائیم نموده باشیم تاریخ شکست و شبهه در این باب بشود دولت روس
 همچوقت با افغانستان نجنگیده بود و این دولت یعنی روسها و افغانها هیچ زمانی یکدیگر را نخواستند
 لکن این آنها عداوتی نبود و امیدوارم که حالاً هم بین قسم باشد لکن دولت روس دلیل ندارد که به
 افغانستان حمله پاورد و یا با مورات افغانستان مداخله نماید غیر از این امر که افغانستان با دولت
 برطانیة عظمی دوست باشد و حالاً با دولت روس تعلق ندارد و بین خاک روس و هندوستان
 است که راه محطی روسها را هندوستان سپرد و دارد لکن با لحاظ همینکه دولت روس بجهت اینکه
 بهاز بدست آورده با افغانستان حمله پاورد و میتواند دلیل اقامه نماید که بین افغانستان و انگلستان دوستی
 میباشد مقتضی انصاف این است که چه عهدنامه باشد چه نباشد باید انگلستان برای سلامتی و محافظت
 افغانستان منول بوده باشند و این هر دو ملت باید با هم یکدیگر متفق و پایدار باشند یا هر دو ملی با
 شوند و در وقت وقوع اشکالات انگلستان باید از افغانستان محافظت نماید بدون اینکه معنی لفظ که
 دو لکن برادر معاهداتی که نموده اند مطمح مذاکره نمایند بر قول خود ثابت بوده باشند لکن اگر در فرین
 که چنان شخص سیاسی دانی بوده است که هیچ حکمران حائل تر و هوشیارتری از او در هندوستان

هرگز حکومت کرده است بیکه شارالیه بگومت هندوستان نیل کردید و م این ملاقات را که با او
 داشتیم موقت شد و شارالیه شھر را و پسندی را برای این ملاقات تعیین نمود و مراد دعوت کرد که با بنجار
 از ملاقات نمایم بهتر از این چه میخواستم مچلا بدون فوت کردن وقت عازم هندوستان گردیده روز
 آخر ماه مارس وارد بنجا شدم پذیرائی دوستانه خیلی باشکوهی از من نمودند فرمانفرما زوجه محترمه ایشان
 و دوک و کانات (پسر علیا حضرت ملکه انگلستان) و زوجه محترمه ایشان و اکثری از صاحب منصبان
 بزرگ دولت هندوستان و بعضی از حکمرانهای سایر بلاد هندوستان با کمال گرمی مرا پذیرائی نمودند
 از این ملاقات بسیار متفق گردیدم و مقاصدیرا که از این ملاقات آرزو میداشتم با بنجام رسانیده
 بتاریخ ۱۲ مه اپریل از راولپندی بجابل مراجعت نمودم بعد از مراجعت خودم بجابل تمام مذاکراتی
 که بین من و فرمانفرما شده بود کتابچه مختصری نوشته بجهت اطلاع رعیایای خود منتشر ساختم و دیگر لازم نیست
 که شرح آن را بیان نمایم ولی چند فقره مطالب را مذکور میدارم این ملاقات بنای دوستی ما را
 مستحکم نمود و تمام اشتباهات ما را بدرجه رفیع کرد که در ظرف مدت فرمانفرمانی ما در دوفین پن
 و من مناقشه روی نداد تمام اکا وینب باطله که نسبت بمن بدولت هندوستان اظہار نموده بودند
 مرفوع شد و دوستی این دو ملت آشکارا ظاهر گردید و مطالبی که نوشتنی نبوده در بین صحبتهای شفاهی
 قطع و فصل گردید و این مطالب راجع با استحکامات سرحد شمالی و مغربی افغانستان بود فرمانفرمایک
 توپهای بزرگ و تفنگ و وجه نقدی بمن داده و وعده نمود که در صورت لزوم بازم همراهی نماید و از
 آنچه سدنی برای پیش آمدن روسها صورت پذیرفت فرمانفرما را متذکر ساختم که با وجودیکه من در
 باب پیش قدمی روسها آگاهی و اخبار از مسیاتی داده بودم بلاخطه احتیاطیاب سبب نزاع بین فرق
 و زرای دولتی هیچ اقدامی بعمل نیامد و روسهای از چهار مواعظ را که در جلوراه آنها بود از پیش دست
 یعنی از چول خیره و بنجار اجور نموده مرو و سرخس را متصرف گردیدند نه فقط همین بود بلکه پنجه رایز
 که جز مملکت من بود در زمان توقف من نزد شما گرفتند اقدامی که بعد از این خواهند نمود این است که
 کوهستان یا میرا متصرف خواهند شد اقدام تویم این خواهد بود که ایرانرا تحت اقدار خود

خواهند آورد و چهارم بهرات یا شهر دیگری از افغانستان که در آن وقت مناسب بدانند حمل او را
 خواهند شد کند باید ماکوستان پامیر را قبل از آنکه روسها بکنند متصرف شویم ولی افسوس که
 بعین نیاید و چنانچه خبر داده بودم روسها امروز که در کوهستان پامیر را متصرف باشند
 لارود فرین جواب گفت بجهت محافظت بهرات و سرحد شمالی و مغربی افغانستان بشمار کونک
 از قریل وجه نقد و اسلحه و ادوات حربیه و نیزه‌نشین یا صاحب منصبان انگلیس از جهت بهرات
 داده خواهد شد و در صورتیکه بهرات حمله پاوردند دولت برطانیه عظمی بهمه و از تسلیم جلوگیری می نماید
 و ما از برای چنین مطلبی تنبیه دیده ایم لارود معظم که نیز صریحا و واضحا وعده نمودند که سالم بودن افغانان
 را محافظت نمایند و اگر دولت خارجه تخطی چجتی نماید آنها را دفع کنند من شکره منند سین ملک
 صاحب منصبان انگلیس را قبول نخردم چون رعایای من اینگونه ملک را مجازانه نمی پذیرند و دیگر تمام
 تعهدات و وعده های مشفقانه را قبول نمودم و در عوض وعده دادم باز مائیکه انگلیسها بر قول خود
 بوده باشند من هم صادق الوعد خواهم بود

بتاریخ هشتم ماه اپریل مجلس عمومی منعقد گردید که بطرف من نایب علیا حضرت لکه انگلستان یعنی
 لارود فرین و سمت دیگر من پسر علیا حضرت لکه معظمه الیها یعنی دوکن و کانات ایستاده بود و مجلس
 مذکور این وعده دولت انگلیس را که بجهت سلامتی و بقای افغانان منسول باشند ظاهر و آشکار نمودم
 و اینکار را برای این کردم که حضار مجلس و اهالی دنیا بدانند چه معاہداتی دولت انگلیس با من نموده
 است و بدانند دولت مشارالیه دفاع دولت خارجه را که بملکت من حمله تخطیانه پاورد و بعد خود
 گرفته و نیز اظهار داشتند که در از آن من بعد خود صادق و در دوستی با دولت انگلیس ثابت خواهم
 بود این اظهارات مرا لارود فرین قبول و تصدیق نمود و این موقع اظهار میدارم
 بتاریخ ششم اپریل عساکر خود را بجهت ملاحظه من میدان شوق حاضر نمودند و من که در تمام مدت عمر خود
 مرد سپاهی بوده ام از تحسین این لشکر با عظمتی را که دولت انگلیس دارد نتوانستم خود داری نمایم متی
 که این چنین لشکری دارد و دیگر خوبی ندارد همان شب در شام فرمانفرما جامی سلامتی من نوشید و من

تاریخ هشتم ماه اپریل

در جواب انمار دایم از خداوند نسبت می نیامد با علیا حضرت مکه انگلستان و امپراطور هندوستان
 و بدولت و خانوده و تمام جوانان دولت او طول عمر عطا فرماید و با عقدا و من سلامتی افغانان مبنی
 بر بهن مطلب است که در این یکسکه را جدا اظهار داشتیم که دولت روس کوستان پامیر را تقاضا
 تصرف خواهد کرد و همین سده را در ۱۸۶۰ میلادی که خط سرحدی مغربی و شمالی افغانان پهن خاک
 افغان و روس تجدید شد اظهار داشتیم و در آن موقع تاکید نموده بودم که قبل از آنکه روسها کوستان
 پامیر را تصرف شوند خط سرحدی مذکور را از خواجہ سالار پامیر و خترال متمدن نمایند و لکن این اقدام را نه
 نمودند و روسها پامیر را تصرف شدند در قعره ثانی که من پیشین کوفی نمودم بودم بحال در حالت
 وقوع پاشید یعنی روسها ایران را بجای تحت نفوذ خود در آورده اند و نتیجه این خواهد شد که روسها از
 ایران خواهش اتیاری می نمایند که خط انبی از راه سیستان بطرف قندهار و شاکون بگردد و قدم
 در کنر خلیج فارس هم خواهند گذاشت در ۱۸۶۰ میلادی که در ترکستان بودم بار دلدندون که در آن
 وقت فرمانفرمای هندوستان بود اظهار داشتیم که این موقع خیلی مناسب باشد که در امتداد سرحد
 شمالی و مغربی افغانستان قلعه بنا نموده و توپها گذاشته مستحکم نمایم تا از تخطی روسها محفوظ باشم
 اگر روسها ایرادی می نمودند من غدر خیلی موجهی داشتم که ارائه نمایم چرا که حالت مملکت من در آن وقت
 متزلزل بود و خودم در آنجا بودم ولی این اظهارات مثل همیشه بی اثری بگردد و حال هم موقع گذشت
 چرا که روسها خواهند گفت شما چرا لشکر خود را در سرحد حاضر می نمایند و توپها را جمعیتا می کنید خیلی
 شناسم که با اظهارات من که تمام تدابیر و تدافعات روسها را در باب حرکات آتیه در مشرق
 زمین که در اول آنها مخفی می باشد میدانم اعتنائی نمودند و متاسف استم که هیچ کس بجز من
 گوش نیندهدند انم ای صاحب منصبهای انگلیس ازین امر بی اطلاع هستند یا اینکه قدر محتاط باشند
 که فقره مذکور را نگویند بر ابراز دارند از ملاقات زوجه محترمه لار و فرین که زن بسیار عاقله بود و
 از ملاقات دوک و دوکات و زوجه محترمه معزنی ایله که تمام رعایای هندی اخلاص قلبی آنها
 و از ندخلی شعوف شدم و دوک و دوکانات مرد سپاهی بسیار مهربان شفیق و صادق

و درت رفتار آراسته بود البته فطرتی است که تمام ابا لی نظام یافته این صاحب منصبی خواهند
 بود و یقیناً که در این سفر ملاحظه نمودم اسباب ناسف من کردید و خاطر مرا افسرده و مرا خجسته
 نمود و حالت تو آنها و راجه های پنجاب بود که حال حکمرانی دارند لباس تمام این چهاره مثل لباس
 زنها بود و بنجاقهای مرصع بر سر خود زده بودند کوشواره ها و دست برنجن با و کردن بندها و دیگر زیورها که
 عموماً اسباب زینت زنهاست بخود آراسته بودند و بند شلوارهای آنها مرصع بود و زنگهای کوچک
 در جلو شلوارشان تاپشت پامی آنها آویخته و این اشخاص در جهالت و تبلی و لهو و لعب مستغرق بودند
 و نمیدانستند که در دنیا چه وقایع حادث میشود و در دنیا چه میسبب شود و بجای نمی توانستند راه بروند چرا که
 اینها ابداعات بر راه رفتن نخورده اند و خیال نمینمایند که راه رفتن کسرشان آنهاست و اینها تمام
 اوقاتشان را صرف شرب مسکرات یا کشیدن تریاک مینمایند بحالت این چهاره با نهایت افسوس
 خوردم که آنها را مثل مردهای زن طبع است میدیدم و بحالت رعایای بیچاره که توقع عدالت
 و سیاست از اینها داشتند متأسف شدم بیک سبق دیگر هم از این سفر تحصیل نمودم و آن این است
 که هر چه بیشتر اتفاق افتد که خودم و پسرها و صاحب منصبهای انگلیسها را ملاقات نمایند و با آنها آشنا
 شوند بهتر خواهد بود چرا که بمن معلوم شد این صاحب منصبها مثل لار و فرین و دیگرها که گاه گاهی آنها
 را ملاقات نموده بودم زود دوست میشدند و هر چه با یکدیگر آشنا میشدیم بعد یکدیگر را زیادتر محترم میدیدیم
 و این امر بهتر اسباب سهولت گذشتن کارهایش و نیز گمان میکنم اینگونه ملاقاتها عداوت و دیرینه
 را که بین این دولت بوده است رفع و متفرق میسازد و دوستی پائینتر از پیشتر محقق میشود و آنوقت
 دلیلی و موقعی بدست مردم نخواهد آمد که بخالفت ما کشوند و نیز معلوم نمودم که بهترین وضعی برای
 گذراندن بعضی امورات مذاکرات شفاهی است مصمم گردیدم که خودم با گلستان مسافرت نمایم و
 نماینده بای خود را هم گاه وقتی اینجا بفرستم و نیز مردها و زنهای انگلیس را بجهت دولت افغانستان بخدمت
 نمایم تا مراد او پین لندن و کابل استماری باشد اقدام مذکور این دولت را پیشتر از سابق به یکدیگر
 نزدیک خواهد نمود ولیکن افسوس است هر چه بیشتر سعی می نمایم که گلستان و کابل را یکدیگر نزدیک

فصل پنجم

نمایم که با بعضی از صاحب منصبهای انگلیسرسی می کنند که آنها را از یکدیگر دور نگاه دارند و آنها را
 از هم جدا نمایند و در آخر فرمانفرمائی لار و فرین بعضی مطالب وقوع یافته لازم گردید که مطالب
 مذکور را خودم شخصا با سفارتی که آنرا بخت این مقصود بجابل دعوت نموده بودم قطع و فصل نمایم
 ولی موقعی بدست نیامد و در ماه نو بر ۱۸۸۸ میلادی لار و فرین از هندوستان رفت و اسباب
 مانف و حسرت تمام رعایا و دوستان سلطنت هندوستان گردید چون مردم سیاسی دان عاقلی مثل
 فرمانفرمای خودشان برگزندیده بودند حسرت جدائی او عمومی و بی پایان بود و وجود وجه محترمه لار و فرین هم
 در هندوستان کمتر از وجود شوهرش مقننه نبود مشارالیهما اول کسی بود که بانی بنیان عالی مریضخان
 های زمانه برای رهنمای هندوستان گردید و صرف نظر از اقدامات دیگر بجز آنچه همین مختصره هم
 اسم مشارالیهما در تواریخ هندوستان تا ابد درخشان خواهد بود زیرا که مشارالیهما یکی از خواتین مجلله
 بزرگوار بوده است و عجمجاری او نسبت با شمال خود زیادتر از سایر زوجات فرمانفرمای سابق
 بوده است بعد از آن لار و لاندون بفرمانفرمائی هندوستان منصوب گردید از این تاریخ زمان
 اشکالات و مناقشات بین افغانستان و برطانیة عظمی مجدداً شروع گردید در این کتاب شرح
 این مطالب را بیان نمی نمایم اولاً بجز اینکه کتاب کنجایش ندارد و ثانیاً برای اینکه شایسته است
 که مطالب مذکور را اشکارا بیان نمایم همین قدر کفایت میکند که اظهار بدارم در آنوقت آن اشخاص
 بزرگ ائیت طلب که مشاورین فرمانفرما بودند از هندوستان رفته بودند مثل سردانندیسوارت
 سپه سالار هندوستان و سایرینی که اسامی آنها را اظهار نمیدارم چون تیرسم که مرا تملق بشمارند و جنرال
 امیر احمدخان که از جانب من بدربار دولت هندوستان بسفارت مامور بود و از عقل و تجربه خود
 روابط دوستی را در زمان فرمانفرمائی سه نفر از فرمانفرمایا استحکام داده بود از این دنیا رحلت
 بود لار در ابرتش منصب سپه سالاری هندوستان منصوب گردید و مشارالیه طالب پونیک
 پیش افتادن در امورات بود و دولت هندوستان شروع بداخله نمودن با سر کرده های هند
 افغانستان و موهو که جو جگت را ریل زده (یعنی سوراخ نموده) راه آهن خود را بطرف چمن بو که نقطه

سرحدی افغانان است تمدن نمودند و از بهمان سمت عساکر خود را بهم بر سر حد افغانان نزدیک آوردند
 مشغول ساختن استحکامات و تدارکات دیگر ماندند که دیدند که افغانهای جاہل و بی تربیت اشتبا
 داد که راه آہن انگلیسها قریب داخل قندبار میشود و لشکر انگلیس بجابل حمله میآورد و لهذا لازم
 است که ما بمحکمته جدا حاضر باشیم و در این وقت مراسلات لار دلانسدون بمن رسید و توجیر مرسل
 مذکور بقلمی بود که من بعبارات آن مانوس نبودم و از وضعی که سایر فرمانفرمایان ہندوستان داشتند
 خیلی تفاوت داشت و وضع توجیر مشارالیه متکلمانه بود و در امورات حکومتی داخله بمن مصلحت میداد و می گفت
 که با رعایای خود باید چه قسم رفتار نمائی من حکمات اورا نمیتوانم تحمل نمایم چرا که اگر من تعرض نمی نمودم
 دولت انگلیس خیال می نمودند که آنها حق دارند در امورات داخله بمن مداخله نمایند و این مضمون کلی
 مخالف شرایط عهدنامه با بود و در آنوقت من مشغول ساختن و ہدای بودم که مشرف بر رابہائی کہ از
 رویہ برکستان میآیند باشد و نیز مشغول مستحکم نمودن نقاط دیگر سرحدی شمالی و مغربی افغان
 ستان بودم و نیز ارادہ داشتم کہ بہرات رقبہ استحکامات انجرا را ملاحظہ نمایم و عساکر داد طلب اینجوا
 درائی و علیجان کہ بہین بہرات و قندبار پیاہنشد بکیرم در آنوقت مراسلاتی از کابل و قندبار بمن
 رسید کہ انگلیسها راہ آہن خود را میخواہند داخل خاک افغانان نمایند و عساکر خود را نزد یک حد
 مملکت من مشغول جمع آوری پیاہنشد و در مراسلات مذکور نیز نوشتہ بودند کہ سرکرده کان
 حدی افغانان کہ خود سر بودند و تا حال کنارہ جونی میگردند بحال شروع بداخلہ نمودن در امورات
 کردہ اند حتی بعضی اشخاص گفتند کہ انگلیسها خیال دارند قندبار و کابل را تصرف نمایند این اطلاعات
 کہ فرید بر مراسلات غیر متعارف مانفر ما بود اسباب وحشت من گردید لهذا حضور خود را در مرکز
 سلطنت لازم دانستہ با وجود آنکہ مشغول کار معنای مستحکم نمودن سرحدات شمالی و مغربی مملکت
 خود بودم مجبور شدم کہ مجلا کابل رجعت نمایم و در تابستان ۱۱۹۹ میلادی وارد کابل گردیدم و
 سردار نور محمد خان را کہ از جانب من حاکم قندبار بود و مانع از آوردن راہ آہن را در داخلہ مملکت
 شدہ بود و در باب ان اطلاعی ہم بمن ندادہ بود و مغرول نمودہ اورا بجابل احضار کردم مشارالیه

فصل پنجم

دولتی هم مبلغی وجه نقد باقی کار بود زمانیکه مشارالیه مشغول پرداختن محاسبات خود بود در کابل وفات کرد حکومت لار دلانسدون به هنگامه شویشت نامکوار بجهت من فراهم آورده بود قانع نگشته اقدامات دیگر هم نمود حتی توپهائی که من از پول خود در هندوستان خریدم جلوی کمری کرده و نگذاشتند کابل بیاد روند علاوه بر آن تجار من بمن اطلاع دادند که حکام سرحدی مال شخصی تجار افغان را از قبیل آهن و فولاد و کما و غیره را جلوی کمری نمودند به بهانه اینکه اینگونه اجناس بجهت ادوات حربیه باشد و میگویند تا زمانیکه در دوستی افغانان با یقین حاصل نشود ما نمیتوانیم این اجناس را بگذاریم که داخل افغانان بنمایند از این پیشتر دیگر چه بی احترامی نسبت بمن میخواستند بنمایند در نظر رعایای خود محقر شدم توپهائی مرمانع شدند و اجناس تجار را هم جلوی کمری نمودند و ایسکار در تواریخ ملل تمدنه که بین آنها در همه جا تجارت بوضع از ادیت تازه کی داشت اگر من مثل امیر شیر علیخان و بعضی از حکام انهای سابق افغانان عمل و بی تجربه بودم تقیاً جنگ در گرفته یا بجهت کمک بر وسامی نمودم و این امر بکل منجر خرابی من میشد در خدمت تازه هم بجهت دولت هندوستان فراهم می نمودم هم شاید چنین مراسله در جواب مراسلات دولت هندوستان میفرستادم که نجر باین می گشت که آنها با مخالفت من بکنند ولی من بسیار زیرک بودم و بهانه بدست آنها میدادم که متعرض من بشوند نه فقط از اقدامات نفیست نه کور اقبابا نمودم بلکه کمال بی اقبانی را هم بخرج دادم دولت هندوستان از وضع حرکات من چنان مطمئن گردیدند که در موقع بسیار نازکی زمانیکه از جهت اقتشاش طایفه هزاره که در مملکت من پیدا شده بود بریشان بودم دولت مشارالیه با مر و کمری هم اقدام نمودند و این اقتشاش در تمام افغانان چنان سرایت کرده بود که حتی مستخدمین خودم از ترس من فرار نموده بشورشان ملحق گردیده بودند و بعضی اشخاص از شهر کابل و از ده مرنگ هم که از مضافات کابل است بشورشیشان ملحق شده بودند و در تمام مملکت من هزاره با مخالفت من بکنند و خوف شورش عمومی میداشتم و چنین وقتی گمانی که از هندوستان من رسید آتیهاتومی بود و با منضمون که دولت هندوستان نمی تواند بجهت وعده های مبهم نامعلوم شما برای دعوت نمودن سفارت انگلیس کابل اشظار بکشند لار و لارنس سه سال از هندوستان

بالشکزیادی بجهت محافظت او بکابل فرستاده میشود پذیرفتن ده هزار نفر سربازی که باید آنها مثل همان
 خود پذیرائی بنمایم کاری خیلی صعبی بود چون میبایستی صد هزار نفر سرباز را بجهت پذیرائی آنها حاضر نمایم لهذا
 دیدم که دولت هندوستان در صد و فراهم آوردن اشکالات پیشایدون اینکه احدی از مأمورین دولت
 من غیر از منیهای مخصوص از اراده من مطلع بشوند مر اسله بعنوان لار و سالیسبری که صدر اعظم دولت
 برطانیة عظمی بود نوشته توسط یک نفر دوست خود با خلعتان فرستادم در آنوقت لار در کراس فریزر بود
 هندوستان و سر جان کارست نایب او بود من از اینها اطمینان دارم که مر اسله مرا بملاحظه لار در
 سالیسبری رسانیدند اگر چه تمام خواهشهایی را که در مر اسله خود نموده بودم نپذیرفتند ولی از خوش بختی که
 جنگی اتفاق نیفتاد لکن شاقاتی که بین دولت من و لار در لاندون بود بکلی مرتفع نخواهد ماند تا اینکه رابرتس
 از هندوستان رفت و خزال سر ژورژ را ویت بوض اوسپه سالاری هندوستان منصوب کرد دید
 و سفارت سر مار تیر دورند در ۱۸۹۳ میلادی بکابل آمد از اخبار این امر مشغوم که بعد از آن لار در لاندون
 و من با هم دوست شده از یکدیگر مفاومت نمودیم و من خیلی آسوده شدم نظر بجلالات تواریخ زمان
 گذشته افغانستان از ملاحظه این معنی نتوانستم صرف نظر نمایم که هر فرمانفرمایی که خواسته و توانسته است
 جنگی بر پا نماید چرا که مشارالیه در کارهایی که راجع بدولت افغانستان بوده اختیار کامل داشت و چون مجلس
 پارلمنت برطانیة عظمی فقط قول فرمانفرما بر اوصافی نمودند لکن اظطراب بدون حقیقت رسمی حکم آن مسله را
 بجهتیت فرمانفرما با می نمودند جتیش این بود که حکم انهای افغانستان نماینده در دربار دولت انگلستان
 داشتند و واسطی هم بدست آنها نبود که دولت انگلیس را از حقیقت مسله از جانب طرف مقابل مطلع
 سازند لهذا خیلی مایل بودم که نماینده من در دربار فرمانفرما مثل آنکه همیشه بوده است مقیم باشد و نیز بتوانم که با
 دولت انگلستان هم مذاکرات بنمایم بسبب رشاری که حکومت لار در لاندون نسبت بمن کرده بود و مجبور
 شدم که لزوما این اقدام بنمایم و رفتار مذکور نزدیک بود که ما را بجنکی بیندازد و اگر در این امر دیگری غیر از
 من بود یا بر وسایحیه میکرد و این اقدام مثل امیر شیر علیخان منجر بخرابی او میشد یا مثل یعقوبخان بود
 هندوستان بعضی تعهداتی نمود که اجرای آن امکان نداشت و اینگونه تعهدات بلا شکت اورا

فصل پنجم

خراب بگردانم این جور واقعات زمان گذشته بجهت من سر مشق سلاطین من از اینکه تداوم و خارج گشته
 شده بودند ولی من از سبب آنکه اشتباهات آنها من آموخته بود متفجع گردیدم از تصور این امر که در بودم که در
 افغانستان تا یک ربع تحت امر هر فرمانروایی که بنده وستان مقرر شود پشاد و من که امیر افغانستانم
 الت باریچم هستم که فرمانروا بجز یکی خواسته باشد از یکدیگر داند بنور هم سعی بستم که افغانستان را از این
 خطر و آبی برهانم زیرا که افغانستان دولت آزادی هست و دلیل ندارد که نسبت با دولت آزادی
 رفتار نمایند و نیز میدانم که اگر از جانب من نمایند و در لندن باشد و مان افغانستان که از نیک نظری
 انگلیسهای که در خود انگلستان پشاد و از قوت سلطنت برطانیه عظمی کمتر اطلاع دارند متوسطی از
 هموطنان خود که نمایند آنها در لندن باشد بهتر بصیرت پیدا میکنند و از بودن کجفر امور رسمی از مردم
 افغانستان در لندن یقینا تالیف قلوب افغانها نسبت با انگلیسها خواهد شد و آنها را از صنایع و علوم
 و تمدن برطانیه عظمی آگاه خواهد ساخت و این امر اسباب از دیار و روابط و علائق دوستی طرفین خواهد
 شد و این دولت از یکدیگر بهتر خبردار خواهند شد برای حصول این مقصود و برای بعضی مطالب دیگر که
 خیال من مناسب بود انشاء الله الحکس را مطلع سازم و برای شرفیابی خدمت خاتونی که بزرگ تر از اینج
 در این عالم تحت سلطنت جلوس نموده است هم شدم که خودم با نخلتان بروم میدانم که فواید زیادی به
 وسیله باب مراد که خودم بامت انگلیس مفتوح نمایم حاصل خواهد شد بعد از مراجعت سر ما تیر و در اند
 از کابل با نخلستان در بهار ۱۸۹۴ میلادی دعوت نامه من رسید از حصول مقصود خود بسیار شگفت
 گردیدم این دعوت رسمی را سر بنر فور که آنوقت وزیر امورات هندوستان بود امضا نموده بود و علما
 منموش این بود که علیحضرت ملکه انگلستان مرحمت فرموده شمار ایامی از سپهرهای شمارا دعوت
 میفرماید که بجهت ملاقات علیحضرت ایشان تشریف پا و دیدم اسلالت دوستانه هم از اول حضرت
 ولیعهد انگلستان که دو دو کانات و دیگر امنا برطانیه عظمی من رسیده اظهار داشته بودند که مایل
 باشیم از ملاقات شما سرور گردیم ولی از کم سعادت در همان اوقات ناخوش شدم و مرض ایقدر
 امتداد داشت تا امید آن بود که امید زندگانی من کمتر بود تمام اطباء و دربار من که بملتن خام در آنوقت با

باتفاق آنها معالج من بود از ابتلا من متوحش بودند قبل از آنکه جواب دعوت نامه را بنویسم مرا سزا
 خباب جلالتاب ستر و زرگر زن (که حالا لا درگزین است) بمن رسید و اظهار داشته بود که من
 بطرف چترال و کوهستان پامیر عازم هستم و مایلیم که شمارا هم ملاقات کنم و مقطر اجازه پشام که به
 کابل آمده از شما دیدن نمایم لهذا خباب مغزی ایله را دعوت نمودم و ایشان چند روزی در کابل
 همان من بودند چندین فقره صحبتهای دوستانه بین ما باشد هر چند مغزی ایله زبان فارسی نمیدانند
 و من زبان انگلیسی را نمیدانستم ولی توسط نشی باشی با یکدیگر تکلم می نمودیم از این صحبتها معلوم شد که
 مغزی ایله جوانی خیلی دلپسند و کارکن و با اطلاع و مجرب و بلند همت پشامد و نیز مغزی ایله بسیار
 ظریف و شوخ بود و ما اکثر از حکایات خوش مزه او میخندیدیم اگر چه ملاقات سترگر زن شخصی و دوستانه
 بود و بیوجه سمت رسمیت نداشت ولی باز هم با تمام امورات معتنابه دولتی را مطرح مذاکره نمودم
 ثمرات مخصوصی که صحبت داشتیم در باب سرحد شمالی و مغربی افغانستان و در باب جانشین
 من تحت سلطنت بود پسرهایم حبیب الله خان و نصر الله خان سترگر زن را بمنازل خود دعوت
 نموده مجالس آنها بسیار خوش گذشت از ملاقات مغزی ایله اینقدر مسرور شدم که میل و خواهش
 من بیشتر شد در اینکه خودم و پسرایم و مامورین من و سایر بزرگان و مامورین انگلیس را اکثر اوقات که
 ممکن باشد ملاقات نمایم ولی بحال یاس و تاسف را دارم که ناخوشی من مرا از این مسرت محروم
 ساخت و پسرا شدند که کلاماً استعداد اینگونه سفر داشت و زبان انگلیسی را هم میتوانست تکلم
 نمایند توانست برود بعلت آنکه مباد از زمان غیبت او واقعه برای من روی دهد و علاوه بر آن تمام
 امورات دولتی هم در آنوقت بعهده او بود پسردگری که بحال رسیده باشد منحصراً نصر الله خان بر
 صلبی و بطنی حبیب الله بود لهذا او را مامور نمودم که از جانب من با خاکستان مسافرت نماید
 علاوه بر مرا سلا تیکه بعنوان علیا حضرت ملکه و شاهزادگان عظام خانواده سلطنتی و انما دولت
 برطانیة عظمی با و سپرده بودم کتابچه دستورالعملی هم با و دادم و امر نمودم که در تمام مسافرت خود
 از آنقرار رفتار نماید پسرم در ماه اوایل ۱۸۹۵ میلادی از کابل عازم گردیده در ماه مه وارد لندن



که دید و در ماه اوت از لندن حرکت نموده در رستان بمان سال از راه کراچی و قندهار بکابل مراجعت کرد
 ولی کابل باس دارم که مسافرت اسباب مخارج پنهان زیادی بجهت هر دو دولت فراهم آمد که
 مسافرت مذکور بکلی شمر نمی شد زیرا که نه نقطه بین اشخاص بزرگ بلکه خیرترین اهالی مملکت ما رسم آن
 که نباید خواش مھمان را رد نموده و او را مایوسانه بر گردانند اگر چه دشمن هم باشد و امکان ندارد کسی در قتل
 خانه میزبان خود بشود و توقع مهربانی نداشته باشد ولی خواش مرا بسردی اصفا نموده و با شیرین بانی
 روگردند و پسر مرا که پسر یک نفر سلطانی و مھمان سلطانی بزرگ بوده است مایوسانه بر گردانیدند کمان
 میگویم خواشی که نموده بودم که نماینده من در لندن باشد یا اطلاقاً اجازه بدنند که دولت انگلستان مستقیماً
 مذاکرات بنایم و با دولت هندوستان هم محاورات داشته باشم در مجلس پارلمنت بطوریکه شده
 اظهار و منکشف شده بود و الا اکثر محرب ترین اجراء پارلمنت خواندند ای مطلب را بجهت استحکام دوستی این
 دولت و برای تقویت و تربیت افغانستان لطفت یشد ولی در خصوص این فخره دیگری از
 فصول مابعد که در باب تدابیر آئینه افغانستان پیش قدمی بیشتر و واضحتر شرح خواهم داد و عجاایب آن
 کنده کان این کتاب بقیه کافیت که محاورات متعارفی بین هندوستان و افغانستان توسط
 نماینده های مسلمان آنها پیش شد که در کابل و کلکتہ اقامت دارند و بهمان رسم قدیم رد و بدل شود
 معنی این فخره این است که تمام دنیا ترقی بنماید و حالات و اوضاع آیند و مملکت تغییر نپذیرد ولی
 ولی رسم قدیم مذاکرات آنها نباید اصلاح بشود و کلیه بجهت اظهار تشکر از علیا حضرت ملکه و ما
 اجراء خانه واده سلطنتی و بزرگان و عموم اهالی انگلستان برای مهربانی که نسبت به پسر من که نماینده
 من بودند نموده بودند بدین بیان می نمایم و البته بجهت رفتار سرد بعضی از ما مورین ما و امیدارو که از نمونتی
 که دارم صرف نظر نمایم از اظهار مهربانی که علیا حضرت ملکه انگلستان نسبت به پسر من نصر الله خان
 فرموده اند بسیار مشعوف باشم بفقده اظهار مهربانی مذکور اینست که علیا حضرت ملکه معظمه الهیاد
 نشان درجه اول سنت میخائل و سنت ژورژ و پسر از پسر ما یعنی حبیب الله خان نصر الله
 خان اعطا فرمودند پسر من کتابچه در شرح مسافرت خود و اطلاعات از وضع معاشرت انگلیسا



نوشته و آن کتابچه در مطبع کابل بچاپ رسیده است ولی چون مقرون بصلح نبود کتابچه مذکور را توقیف نموده منتشر ناتم

فصل ششم

در باب سرحدات افغانستان و سفارت سرمار تیمردورند مطالعه کنندگان کتاب من البته باجمال باید دانسته باشند که من بچه قسم افغانستان را سلطنت ساخته ام افغانسانی که قبلاً بچندین حکومتهای خود منقسم بود و هر ریشی جداگانه در آنجا باریاست داشته است و نیز سنجیده باشند که بچه قسم مملکت خود را که در وقت جلوس من تحت سلطنت غیر از شهر کابل و جلال و معدودی چند از نقاط دیگر نبوده است چه قدر وسعت داده ام و البته مسبوق شده اند که بچه قسم ولایات قندهار و هرات را در ۱۸۸۱ میلادی تصرف کردیم و ولایات روشان و شغان را در ۱۸۸۳ تصرف نمودم در هر چند شغان تا ۱۸۹۱ تنازع فیه بود و در سال مذکور توسط سفارت سرمار تیمردورند قرار محلی مذکور رسماً داده شد در همان سال حاکمی از جانب خود موسوم بنفاز خان تا تار بعوض علیمه و شغان که سر کرده بومی و اخان بود بحکومت و اخان مقرو د شتم و اخان مملکت کوهستانی بطرف جنوب شغان میباشد و بطرف جنوب و اخان چترال واقع است مطالعه کنندگان کتاب من نیز مطلع شده اند که بچه قسم سیمنه را در ۱۸۸۵ میلادی بقضبه اقتدار در آوردم

و نیز هزاره جات را در ۱۸۹۳ و کافرستان را در ۱۸۹۵ منقوح نمودم و مملکت خود را وسعت دادم اگر چه کافرستان را بعد از سفارت سرمار تیمردورند که قرار داده بودند ولایت مذکور بجز مملکت من باشد چگونه منخر کردم وقتی که مشغول بهم زدن وضع حکومتی موروئی مستقله افغانسان بودم که مملکت را بصورت سلطنت قوی در آورم از روم این که سرحدات مملکت خود را با مالکتهای متحدین غافل و پخیال نبودم خوب میدانم که بجهت سلامتی و محفوظ بودن سلطنت من لازم است که خطهای سرحدی را که بین مالکتهای من و همسایه های من میباشد متحدینم برای اینکه تخلفات آنها جلوگیری شود و از مناقشات و منازعات آسوده باشم میدانم که در این مائة رسم و دولتهای معظمه

براین است که ولایات جزو اصیمه محک خود نمایند و بجهت پیشرفت خیال خود که ممالک ضعیف را به ممالک خود ملحق نمایند تمسک بتدایر و تمهیدات مختلفه میسوزند مثلاً در پراول این است که مل ضعیف را بین خود منقسم می نمایند و باین وسیله هر یک از غاصبین قوی قسمت خود را میبرند و از عدالتی که این دولت های قوی در حق ملت های ضعیف اجرا میدارند حکایت مرد فقیری که ساعت او را دزد برده بود بخاطر رسیدن شمارایه نزدیکی از سر کرد های دزد ها که خود را حاکم مینامید عارض شد حاکم گفت من بختوانم ساعت شمارا پیدا نمایم ولی قسمت مرا چه میدهی آن مرد پجیاره نظم میکرد و میگفت من نیامده ام که چیزی بشما بدهم بلکه آمده ام چیزی را که از من برده اند بدست آورم در جوابش حاکم گفت دلیلش ندارد که شماست خود را شخصی که از من ضعیف تر باشد بدید و من از جبهه خود بهره ببرم لند از پنج ساعت را برای خود او گرفت بعد از آن مرد پجیاره خیال کرد که اگر نزد افضی القضاة بروم دیگر که اسباب زینتی نزد من نیست با بد هم لابد قسمت او عمامه و لباس های من خواهد بود پس برای خودم هیچ لباسی باقی نخواهد ماند که خود را با آن پوشم لند شمارایه بهمین قدر عدالت قانع شده بمنزل خود مراجعت کرد حاکم بر این است اگر لفظ کتبه کان کتاب من این عدالت را با فقره معامله چن مقابله نمایند خواهند دانست که من بزحمت زرقه ام تمهید ثانی این است که دول معتزله با هم دیگر مشغول اسباب چینی و اتفاق نهانی میشوند و این کار را راسیاسی وانی و پولتیک مینامند و با هم دیگر قرار میدهند که اگر شما فلان مملکت را متصرف شوید و ما فلان مملکت را متصرف در آوریم متعرض حال یکدیگر نخواهیم شد

فروع ثالث متصرف شدن این ولایات این است وقتی که سرحدات خود را با دولت همسایه تجدید می کنند بعضی مملکتها را که خیال دارند متصرف خود در آورند غیر محین می گذارند و اینها را ولایات مطرفی مینامند و بدولت همسایه خود میگویند که این ولایات باید مستقل باشند و نباید سمایا متصرف حال آنها بشویم باین بهانه ها که اینگونه مملکتها یا ولایتها را مستقل مینامند و دیگر ادعای دول ضعیف همسایه را نسبت بانها که تماماً یا جزو امال خود آنها باشد باطل میکردند بعد از آن در این مملکتی که اسما مستقل میباشد باین قسم شروع میازی در آوردن می نمایند برئیس این ولایت مستقل بجای اس

اب سواری پیرکار اقامه با چند دست لباس نظامی کهنه و چند لوله تفنگ و شش میله و اده و باوه
 میگویند که مادوست یکدیگر خویشیم بود دوستی با بجهت شما کافی است که شمار از جمله یا تحلی میسایه
 شما نگاه بدار و شما باید دوست در رفیق مطلق العنان ما باشید آن پچاره خیال می کند در صورتیکه
 اینها ازادی او را تصدیق دارند چه ضرر دارد که با یکدیگر دوست باشیم و برعکس بجهت او فایده
 هم دارد که آنها مسئولیت حفاظت او را از تخطیات خارجه بعهده خود بگیرند و لکن چندی نمیگذرد
 که اینها بسولت بهانه پیدا میکنند این رئیس متقل سطر فی راتم میسازند که عدد دوستی صادقانه
 خود را شکسته است یا بعضی اوقات رعایای خود او را تحریک میکنند که از تعدیات او باین قاضیها
 بزرگوار تظلم و استدعای عدالت نمایند و بعد از اضعاء یکدیگر و فقره از این بهانه ها مملکت او را متصرف
 میگردانند اگر دولت همسایه بگوید این اقدام شما برخلاف عهدنامه میباشد و شما باید این ولایت مستقرا
 و گذار شوید بچواب میگویند بی این ولایت آنوقت مستقل بود ولی حکمران آنجا عهدنامه با ما نموده خود
 را و ولایت خود را تحت حفاظت و در هر حوزه اقتدار دارد و او را در لندا شما حقی ندارد که بعلاجه جات
 ما متعرض شوید و اینچنین مسئله تمام میشود بهین قسم با دولت روس تمام سلطنت بخارا و ولایاتی را
 که بسمت شمالی و مغربی رود چون در سرحد افغانستان واقع است متصرف گردید و نتیجه این نفوذ
 و محافظت این شد که روسها تمام این ولایات را بعلی نمودند از طرفیکه دولت هندوستان تمام
 ولایاتی را که بسمت شمالی مغربی و شمالی مشرقی افغانستان واقع است و در زمانهای قدیم جزیره سلطنت
 افغانستان بوده است تحت نفوذ و محافظت خود در آورند اسم این ولایات را از آنکه استند و آنها
 را با اسم حکومتهای بین افغانستان و هندوستان موسوم نموده رفته رفته تحت اقتدار خود در آورند
 عادت روسای این طوائف سرحدی این بود که در تابستان وقتی که هوای ولایت خودشان گرم
 میشد نزد حکمرانهای افغانستان می آمدند و با مرای افغانستان می گفتند که مادوست شما باشیم و از آنجا
 وجه نقد و خلعت می گرفتند و در زمستان نزد حکام هندوستان میرفتند و از آنها هم وجه نقد و خلعتی
 می گرفتند از این جهت این هر دو دولت آنها را تحت محافظت خود میداندند و در واقع آنها تحت

محافظت این چند دست خلعها بودند هیچ یک از امرای بخارا یا افغانان نتوانستند از دولت روس
 یا انگلیس خواش نمایند و لایات متقله مذکوره را متصرف خودند و دولت روس یا انگلستان هم قسمتی
 یکدیگر دست اندازی نمینمودند چرا که اگر طرف مقابل مؤاخذه میکرد جواب میدادند که اینو لایات
 در هوزره تصرف و اقتدار است و شما حق ندارید داخله نمایند چون دیدم هر دولتی ساعی است هر قدر
 از این ولایات را که بجهت او ممکن باشد تصرف نماید من هم سعی نمودم هر قدر پیشرفت کند قسمتی از این
 ولایاتی که سابقا بخارا و افغانان بوده و بحال تحت حکمرانی روسامی خود سر بروده و با آنها دوست
 شده متصرف گردیدم همان اوقات نیز اقدام کردم که خطوط سرحدی خود را با همسایه های خود
 قبل از اینکه جلوی ما نیاید تحدید نمایم در ماده تحدید خطوط سرحدی قطع و فصل این مسائل با دولتین ایران و چین
 زحمتی نداشت چرا که نه قوت داشتند و نه اراده داشتند که قطعه خاکی را که داخل هوزره افغانان است تصرف
 شوند لکن بدون اشکالی یا کفکونی خط سرحدی بین افغانستان و ایران از کوه سیاه تا نزدیک دهنه
 ذوالفقار تحدید کردید و همان قسم کوشه کوچکی از افغانستان که نزدیک داخان و روشان میباشد و با سرحد
 چین اتصال دارد بدون کفکونی تحدید شد تقسیم سرحدات بین روس و افغانان مشکل ترین و متعابیه
 سرحداتی که باید تقسیم تحدید میشد بین ملکات من و مملکت دو نفر از قوی ترین همسایه بود یعنی دولتین روس
 انگلیس که دو دولت بزرگ در خاک آسیا میباشند هر چند واقعا بزرگترین دولتهای دنیا نبوده باشند و آنها
 بزرگترین مملکتی هستند در روی زمین که همیشه در صد و تصرف ممالک دیگران میباشند اگر چه اکثر اهل ممالک
 مشرق زمین که اینها مفتوح نموده بواسطه کرانی و محلی آنها متصل میسرند و اینها بجایاتی که بر خودشان معلوم است
 هر ساله هر قدر یک پیشرفت نماید مشغول تصرف سایر ممالک میباشند و آنها بجای خود مملکت من مانند
 کوسفند چارزه است که از دو طرف شیر و غری بچشم طمع خیره خیره اورامی پانید و بدون محافظت و مدد
 حافظ حقیقی این طعمه کوچک نمی تواند تا مدت زیادی خود را در این میان نگاه داری نماید اول اقدام نمودم
 که سرحد شمالی و مغربی خود بتوسط و وساطت دولت انگلیس با دولت روس تحدید نمایم و بعد از مذاکرات
 ستارنی که با دولت هندوستان در این باب بعمل آمد کیسیه فی آنکه مکتب از ما مورین دولت هندوستان

و مامورین من بود در ماه ژوئیت ۱۸۸۴ میلادی شکل یافت که این مسئله را قطع و فصل نمایند رئیس
 کمیسیون انجمن باخترال سر تقیر لمزون بود و رئیس کمیونی روسها جنرال زیننای بود و جواب مراسله که از
 جنرال انجمن من رسیده بود نوشتم که زمان توقف خود در روسیه و عده روسها نداده بودم که
 آنها نتوانند آن را نسبت بمن اظهار نمایند این سبب چه از آنها خوانی ندارم و تا زمانیکه قوه داشته باشم
 بگذرد خاک افغانستان را بر روسها و گذار نخواهم شد لذا باید ملاحظه کردی را بین مملکت روسیه و مملکت من با
 غم بزم تجدید نمایند ولی افسوس نیست چه خوبی حاصل نشد و روسها از اینکه سرحدات خود را با آنها تجدید نمودیم بخند
 و آزرده خاطر گشتند زیرا که مقصود این بود که جلوه تحفظ آنها گرفته شود مخصوصا اسباب رنجش آنها این بود که من
 سرحدات مذکور را بواسطت انجمنها تجدید می نمودم بدینجهت روسها بر عجله که ممکن بود در و بطرف سرحدات
 افغانستان جلو میآمدند من چون از قصد آنها مطلع شده بودم که میخواهند بیخنده را بیکدیگر زخمی سعی نمودم که انجمنها
 را وادارم بمن اجازت بدهند که باز هم لشکری فرستاده بچند راه مستحکم نمایم و دلیل هم اقامه کردم که اگر جنگ بهم نشود
 ضرری ندارد و لشکر من در خاک خودم اقامت داشته باشند ولی دولت انجمن نصیحت مرا قبول نمود
 و نتیجه این شد که نفوس زیادی هم تلف کردید و چنانچه قبلا مذکور شد در ۱۸۸۵ میلادی مطابق ۱۳۰۳ هجری روسها
 بچند راه متصرف شدند و در ماه می سال مذکور فرمانفرمای هندوستان بمن نوشت که روسها قبول نموده
 و هند و افغانستان را بعضی بچند تخته نموده بشا و گذار شوند و خط سرحداتی بسمت گلران و ماروچاق معین شود
 و نیز فرمانفرما نوشته بود که این قرارداد را روسها قبول نموده اند من بجواب مراسله فرمانفرما نوشتم که
 این قرارداد را من هم قبول دارم و از مغزی الیه خواهمش نمودم که سواد قرار داد نامه مذکور را برای
 من بفرستند تاریخ نیم ماهی ۱۸۸۵ میلادی مطابق با ۱۳۰۳ هجری کلنل سردیست رجوی بعوض جنرال
 لمدن مامور گردیده مامورین من اول بمن اطلاع دادند که سردیست رجوی سندهایی را که رعایای من
 در اثبات خاک خود ارائه می نمایند کافی ندانسته باز هم اصرار دارد که سندهای دیگر ابراز دارند و این سبب
 رنجش افغانها گردیده بود و من هم گفتم که در دیدم ولی آخر الامر ملتفت شدم تحقیقاتی که سردیست رجوی
 بعمل می آورد و سندهای دیگر مطالبه می نمایند ثابت می کند که مشارالیه بسیار شخص عاقل و در اندیشی

کرد

گفته

میباشد

فصل ششم

کرسی
کیون

باشد نسبت بر عیای من دوست است و میخواهد هر قدر بشود که ممکن باشد تحصیل نموده ادعای افغانان
محکمه نماید و مشارالیه بدون نزاع یا زحمتی تمام مسئله سرحدی را قطع و فصل نموده بعد از انجام آن خود و
او که بندوستان مراجعت می نمودند در ماه اکتبر ۱۸۷۳ میلادی بکابل آمده مرا ملاقات کردند و من از
خدمات آنها اینقدر شعوف بودم که هر پذیرایی که در قوه داشتم از آنها نمودم و سرودیت رجوی وقاضی
اسلخان و کلنل بولیدج و کلنل نیت و بچدین نفر دیگر از افراسیون مذکورشانهای غزازی طلا و ادم میداد
که سرودیت رجوی شخص سیاسی دان بسیار زیرکی میباشد و در زمان آتیه بهر خدمتی که مقرر شود اسباب
ترقی بخت او میباشد و امیدوارم که تمام کارهای راجعه بخودر بطور دلخواه انجام بدهد
بتاریخ بیت و دوم ماه رویت ۱۸۷۳ میلادی پروتکل آخری در سنت پترزبورغ امضا شد
و بتاریخ اول ماه اوت لار در فرین مسئله در این باب بن نوشت و من از همراهمی که دولت انگلیس
با من نموده سرحد شمالی و مغربی مملکت مرا متحد نمودند کمال اخبار امتنان را نمودم و در ۱۸۹۳ مجددا
بین افغانان و عیای دولت روس در باب آب دادن اراضی آنها که متصل بچمن پدیس باشد گفتگو
حاصل شد و بجهت قطع و فصل این امر دولت هندوستان کلنل نیت مامور نمودند و مشارالیه هم مسئله مذکور را
بدون ستیزه و نزاعی تمام نمود کیون سرودیت رجوی مسئله سرحدی را فقط از دهنند و انفقار
بخواهد سالاد متحد نمود بودند که چه از دولت هندوستان خواهش نمودم که این خطا سرحدی را تا کوشان
پایر متحد نمایند ولی اقدامی نمودند اگر چه بموجب عهدنامه ۱۸۷۳ میلادی روسها قرار داده بودند که بختان
و داخان جز مملکت افغانستان بوده باشد و روشن و شغنان هم جز بختان بوده است ولی چون
روشان و شغنان مشرف بر راهبائی است که از روسیه بطرف هندوستان میروند و روسها اسباب
چینی می نمودند که این دو نقطه را تصرف نمایند ولی من پولتیک آنها را قبل از وقت لمفت شده حکام
از جانب خود فرستادم تا قبل از آنکه روسها بتوانند داخل آنجا باشند تا اولایات را تصرف شویم و من در
این مسئله از دو جهت استحقاق داشتم اول اولایت مذکور بموجب عهدنامه ۱۸۷۳ میلادی جز مملکت من بود
است و ثانیاً آنکه امیر بخارا جزئی از ولایات دروازه را که بسمت کناره دست چپ رود جیحون واقع است

متصرف گردیده بود باین سبب من هم محق بودم که آن نقطه ولایت شغان را تصرف نمایم که بخت کناره
 دست راست رودی واقع است که از دریایچه موسوم بویکتوریا جاری میاشد این پیش دستی من در تصرف
 ولایات مذکور بتاریخ بیت و چهارم ماه ثوریت ۱۹۹۲ میلادی در محل سورتاش بین کلینانوف و ماو
 من شمس الدین خان منجز زو و خوردی شد که در جای دیگر مذکور گردیده است در ماه نومبر ۱۹۹۳ این با
 بین من و سفارت سرمارتیمور و دراند قطع و فصل گردید و بعد از آن در ۱۹۹۴ میلادی عساکر خود را از ولایت
 مذکور احضار نمودم و در عوض ولایات دروازه را متصرف شدم در ماه مارت ۱۹۹۵ بین دولت
 روس و دولت انگلیس قرارداد شده که جز ولایت دروازه را که اینطرف رود جیچون واقع است
 امارت بخارا با افغانستان تسلیم نماید و افغانان نقاط ولایات شغان و روشان که بخار دست راست
 رود و جیچون واقع است تخلیه نمایند و رودیرا که موسوم بویکتوریا جاری میشود دفعه ثانی بدست
 آورده خط سرحدی افغانستان معین و مشخص گردید خداوند را شکر میکنم که از آنوقت تا بحال اربع
 و کشتوهای دائمی در باب سرحد شمالی و مغربی ملکت خود آسوده شدم و تا امروز امنیت و آرامی برقرار
 است امیدوارم از خداوند متبارک و تعالی که این امنیت را همیشه برقرار داشته باشد و نفوس این
 کله انسانی را خودش محافظت فرماید

تقسیم سرحدات بین هندوستان و افغانستان و
 آمدن سفارت سرمارتیمور و دراند بکابل

بعد از اینکه سرحدات خود را با سایرین همسایگان خود متحد نمودم لازم دانستم که سرحدات بین ملکت
 و هندوستان را هم معین نمایم تا خطوط سرحدی اطراف ملکت من بطور قطعی تحدید شده مثل دیوار محکم بحیث
 محافظت ملکت من برقرار بوده باشد لهذا از لارورین و بعد از آن از لارورین خواهش نمودم که بعضی
 از مجرب ترین صاحب منصبهای خود را بسفارت نزد من بکابل بفرستد که در باب بعضی مطالب گفتگو
 نمایم و نیز مناسب دانستم که این مسئله سرحدی را با انجمن سفارتی نمایم خود فرمانفرما هم از فرواید این
 سفارت بی اطلاع نبود خواهش نمودم که سرمارتیمور و دراند وزیر امور خارجه هندوستان بریاست سفارت

فصل ششم

مکتوب در امر اجتناب از جنگ با افغان

مذکور مامور شود ولی از کم نخبی او لانا خوش شدم و بعد هم شورش سردار اسحق خان در ترکستان واقع گردید
 این مسئله آمدن سفارت مذکور را بتجویق انداخت و خودم عازم ترکستان در نهمین میلادی روابط
 من با دولت هندوستان همانطور بوده است که سابقا مذکور داشته ام و بان جهت مراسله به
 لارو سالیبری نوشته بجناب معظم له اظهار داشتم که من باید مناقشاتی که بین دولت من و دولت
 هندوستان فراهم آمده است با مامورین دولت هندوستان قطع و فصل نمایم در این وقت لارو لا
 سندون مراسله بمن نوشت که لارو در برتس صاحب را بریاست سفارت مذکور مقرر داشته است
 و من در این وقت مشغول جنگ با هزاره ها بودم و نیز این امر برخلاف میل اهالی افغانستان بود که
 لارو در برتس را با لشکری خیلی زیادی دعوت نمایند که با افغانان داخل شود و من هم میترسیدم از این
 این جور سفارت اسباب زحمت زیادی فراهم بیاید چون اکثر کسان و اقوام اهالی افغانستان
 در زمان گذشته در دعوی لارو در برتس مقبول شده بودند یا مشارالیه اکثر آنها را تنبیه نموده بود و از
 این جهت مقرون بصلاح نبود که او را بگذارم با لشکر زیادی داخل افغانستان شود و نیز خیال کردم که لارو
 در برتس شخص سپاهی پیشاوند بجهت مذاکرات دولتی بسیار مشکل است با او طرف شد برای مذاکرات
 پوتسک خارج شخص سیاسی دانی لازمست نه مرد سپاهی جنگی مخصوصا مرد سپاهی که بتعقد
 نموید پوتسک جلو افتادن پیشاوند بدینست که مرد سپاهی شتاق و عوا و جنگ راه
 انداختن پیشاوند چنانچه اشخاص سیاسی دان و سلاطین طالب امنیت و اجتناب از جنگ پیشاوند
 علاوه بر این بعضی اشخاص بمن گفتند مدت ماموریت لارو در برتس در هندوستان تمام شده است
 و مشارالیه مایل است که مدت ماموریت او را امتداد بدهند بوسیله سالاری هندوستان بر او
 ولی این امر ممکن نیست بدون اینکه اشکالاتی در سرحد شمالی و مغربی هندوستان پدید آید و مشارالیه را در
 امورات آن سرحد کما ماسلط میدارند لهندا صرفه او در این است که این مسئله را جنگ و جدال
 بانجام برساند بصلح و امنیت من خودم باور نمیکردم که این اطلاع حقیقت داشته باشد و کمان میگردم
 بی اصل است ولی بهر حال خیال میگردم این موقع مقرون بصلاح و مناسب پیشاوند که سفارت مذکور

تکمیل یابد لهذا قبول آمدن این سفارت را بعد از تعویق انداختم و فرمانفرما در این مسئله ایتمه مضبوط
 که مراسله من نوشت که در واقع بمنزله التماس تومی بود مضمون مراسله مذکور این بود دولت هندستان
 نمی تواند دیگر اسطوار و عهد های بهم شمارا بشد که زمان آن نامعین است لهذا بعد از فلان تاریخ آنچه
 مصلحت خود را بداند معسول خواهد داشت و در این وقت من ناخوش نخی بودم بر در عیبه
 خان خوشی و سلطان محمد خان منشی باشی کتم یختر انگلیس را از انگلیسائی که نزد من مستخدم بودند انتخاب
 نمایند تا از کابل هندوستان رفته فرمانفرما را ملاقات نمایند شاید تا ماده مذکور خیلی سخت و اهمیت پیدا
 نموده علاج پذیر کرد و خلاصه باین قسم مسئله مذکور را معطل نمودم و فوراً مراسله بفرمانفرما نوشتم که
 مستر پامین بامراسله من ملاقات شما یاید تا در باب سفارت مذکور ترتیبات لازم را صورت بدید
 و مقصود از مراسله مذکور این بود که حکومت هندوستان را ساکت نمایم و بخدارم که در این باب اقدامات
 بزرگی بعمل سپاورد بعد از فرستادن مراسله مذکور بجا بست مراسله دیگر بعنوان فرمانفرما و مراسله بعنوان
 سرمار تیمور و رواند که در آنوقت وزیر امور خارجه هندوستان بود نوشته بستر باین سپردم و با او گفتم
 هندوستان برو با و دستور العمل و اوم که بتانی مسافرت بنماید و اگر ممکن باشد مختصارت مذکور را
 بعد از تعویق چند روز یا چندی معطل نماید تا لاردر ابرش که مدت غزیمت او از هندوستان خیلی زیاد
 میباشد عازم انگلستان گردد و از فرمانفرما خواهش نمودم نقشه بجهت من بفرستد و خطوط سرحدی را
 بطوریکه میخواهند معین نمایند روی نقشه مذکور تخمینا مشخص کنند تا بدانم که ام نقاط یا عتقان را خیال
 دارند تحت نفوذ و در حیطه اقتدار خود بنیاد و زند بواسطه این تدبیر از آمال خود کامیاب شدم لاردر ابرش
 از هندوستان رفت و قبل از حرکت مراسله من نوشته اظهار تاسف نمود که از ملاقات شما سرور
 شدم من فوراً سفارت مذکور را بکابل دعوت نمودم در اینجا لازم است بیان نمایم در نقشه که فرمان
 فرما بجهت من فرستاده بود و ولایات وزیریری و چین نو و استانیه راه آهن انجا و چغانی و بلندی خیل و بمبند
 و اسمار و چترال و تمام ولایاتی که پهن آنها واقع است همه را جز هندوستان مشخص نموده بودند لهذا
 مراسله مطولی بفرمانفرما نوشته در باب طوایف سرحدی اظهارات مال اندیشی نمودم که خلاصه آن

فصل ششم

از قرار ذیل است این طوایف سرحدی که با اسم باغستان معروفند اگر چه مملکت من شوند من مویام
 نهار اولاد ارم مخالفت دشمن انگلستان و افغانستان با اسم جهاد و تحت بی‌دق حکمرانی که مردستان
 و هم دین آنها باشد (یعنی خودم) بچکنند و این مردم که بالفطره سجع و جنگی و مسلمان متعصب می‌باشند
 لشکری بسیار قوی خواهند بود تا با هر دولتی که بند و ستان یا افغانان علیه یاور و بچکنند
 آنها را رعایای آرام و مطیع و دوست دولت انگلیس خواهیم ساخت ولیکن هرگاه شما آنها را از مملکت
 من منقطع نماید بجهت شما یا من آنها هیچ فایده نخواهند داشت و شما باید همیشه با آنها مشغول
 یا اسکالات بوده باشید و آنها همیشه مشغول تاخت و تاراج خواهند بود تا زمانی که دولت شما
 قوی و آسوده می‌باشد می‌توانید آنها را بزور بازو آرام نگاه دارید ولیکن اگر یکوقتی دشمن خارجه در سرحدات
 حاضر شود این طوایف سرحدی بدترین دشمنان شما خواهند بود باید خوب بدانید که اینجا مانند دشمن
 می‌باشد که آنها را شخص قوی تا زمانی که خود او قوی دارد می‌تواند آنها را مطیع نگاه دارد و همینکه او قوت و اقتدا
 کافی نداشته باشد که بر آن دشمن ضعیف مسلط باشد لابد آن دشمن ضعیف از تسلط و اقتدار او خارج
 بر او حمله می‌آورد و از منقطع نمودن این طوایف سرحدی از من که همین دست من می‌باشد شماشان را
 در انظار مردم و رعایای خودم کسری نمایند و مرا ضعیف می‌کنند و ضعف من بجهت دولت شما ضرر دارد
 ولی نصیحت مرا نپذیرفتند دولت هند و ستان اینقدر رایل بود که این طوایف سرحدی را از من بچکنند که
 ما مورین مرا عتفا و تجدید از بلند خیل و وانه روپ اخراج نمودند یعنی با آنها گفتند اگر تا فلان ساعت حرکت
 ننمایند شما را مجبوراً پیرون خواهیم نمود چون من خواستم با دولت انگلیس بجنگم و دشمن شوم تمام ما مورین
 خود دستور العمل داد و بودم که بعد از وصول این اطلاع از جانب ما مورین دولت هند و ستان
 که در آنوقت انجام بودند فوراً از محل مذکور حرکت نمایند تیمور میرز شاه حکمران اسما در ۱۸۸۶ میلادی است
 من تعهد اطاعت نموده خود را و مملکت خود را تحت حفاظت من در آوردم تا از پی حمله دشمن قوی خود
 حمراخان باجوری مطمن کرد و چون مشهار الیه را بچکنند از غلامهای او مقتول نمود سپه سالار من خراب
 غلام حیدر خان در ماه دسامبر ۱۸۹۱ میلادی اسما را تصرف نمود و این امر اسباب زیادی تغییر دولت

هندوستان گردید زیرا که آنها تمام این محالات یا غستان چشم میداشتند تمام این ولایات
یعنی چترال و باجوړ و سوات و میر و دیر و جیلاس و وزیر و جسر، یا غسان پاشا و دولت هندو
اصرار نمودند که من اسرار را تخلیه نمی‌کنم ولی چون نقطه مذکور در واره محلات مملکت من یعنی کتر و لغان
کافرستان و جلال آباد پاشا و مشرف بر راههای پامیر و چترال پاشا شد بخدا شستن ایندرون
معنای مملکت خود نگاه داشتن بهرات و قندهار و بلخ که در سه گوشه دیگر مملکت من پاشا لازم
بود و قسم دولت هندوستان اصرار کردند که چنانچه این تخلیه نمایم در کافرستان و تمام ایقان
و بلوچستان و سعت چمن هم مامورین سرحدی هندوستان دائماً مداخله می نمودند و چیزی که اسباب
تعب من بود این است که از یکطرف دولت هندوستان می گفتند بایشتر از این ولایتی را که در
افغانستان بوده باشد لازم نداری چون ما یلیم افغانستان دولت قوی مستقل بوده باشد و از طرف
دیگر که خود یک راتل زده (یعنی سوراخ کرده) راه آهن خود را داخل مملکت من ننمودند مثل اینکه کابل
بجگر من میزدند و خبر افوای هم بود که دولت انگلیس میخواهد راه آهن خود را چه با اجازه من و چه بی اجازه
من باشد تا قندهار رسد و این خبر در هر جا منتشر و در مجلس پارلمنت هم مطرح مذاکره بود و در این
باب و کلام من که خلاصه تمام روزنامه جاترا در مسائل متعلقه با افغانستان برای می فرستادند متصل
اطلاع میدادند علاوه بر این دولت روس در باب ولایات روشن و شغان مشغول فراهم آوردن
اشکالات برای من بود بجهت قطع و فصل تمام همین مناقشات و زحمات بود که سفارتی را بریاست سرمار
تیمور و راند کابل دعوت نمودم و چون شارالیه شخص سیاسی دان هو شیاری بود ملتفت که اطمینان
باعث اطمینان است چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمه گوید دل را بدل ره بی است در این نیکون
از کینه کینه خیز و از روی مهر مهر شارالیه بجهت سلامتی و محافظت خود بمن اعتماد نموده عازم کابل
گردید و شارالیه بهمراهی معاونین خود کلنل الیس که یکی از اجزاء اداره نظامی هندوستان بود و کپتان
ماریس اسمت و متر کلارک که یکی از اجزاء وزارت امور خارجه دولت هندوستان بود و دکتر فخر حکیم
شیخ زمانفر ما و متر و اندو چند نفر از محاسنین و نشینا و اجزاء هندی تاریخ نوزدهم ماه تا بر ۱۹۰۶

از پیشاور بطرف کابل حرکت نمود و در ورود و سفارت مذکور بکابل خبرال من غلام حیدر خان از آنها استقبال نمود من اندکی را که عمارت مسکونی سپهر حسیب الله خان بود متصل بکابل پیشا بد بخت منزل آنها تعین نمودم بعد از مجلس رسمی اول فوراً مشغول مذاکرات گردیدیم چون سرمار تیمر دوراند شخص سیاسی دان بسیار زیرکی بود و زبان فارسی را هم خوب میدانست تمام مذاکرات زود وصلح شد ولی بخت اینکه ثبت هر حرفی را که سرمار تیمر دوراند و خودم و دیگر تکلیفین سفارت صحبت میکردیم داشته باشیم قرار داده بودم که منشی باشی من سلطان محمد خان عقب پرده بنشیند بدون آنکه کسی او را بیند یا حضور او را عقب پرده غیر از خودم دیگر کسی بداند و هر کلمه را که آنها بمن یا بمن خودشان چه در انگلیسی و چه در فارسی می گفتند بنویسد مشارالیه هر کلمه را که سرمار تیمر دوراند یا خودم با هم دیگر تکلم می کردیم بنظر مفر از اختصاری نوشته ثبت این مکالمات تماماً در دارالانشاء و دولتی ضبط است حاصل تمام صحبتها این است که کاشکونی که بمن دولت من مادولت روس در باب روشن و شتخان ^{صفت} صلح بود چنانچه قبلاً بیان داشتیم قطع و فصل گردید در باب ولایت داخان که جنس مملکت من گردیده بود قرار دادیم که تحت محافظت دولت انگلیس باشد چرا که ولایت مذکور از کابل بسیار دور و از مملکت من فرادفا ده بود و از این جهت خیلی مشکل بود که ولایت مذکور را بخوبی مستحکم نمایم در باب خط سرحدی قرار داده شد که خط مذکور را از چترال و گردنه بروغیل تا پیشاور کشیده مشخص نمایند و از آنجا هم تا کوه سیاه معین نمایند باین قسم که داخان و کافرستان و اسمار و طایفه موهمند لال پوره قدری از کافرستان جز مملکت من گردیده و من ادعای حقوق خود در باب استانیسه راه آهن چمن نو و چغانی و باقی وزیرستان و بلند خیل و کرم و افیدی و باجو و سوات و بنیر و دیر و چیلان و چترال ترک نمودم هر دو طرفه قرار داد نامه را در باب سرحداتی که معین شده بود خودم و اجراء سفارت مهر و امضا نمودم و در قرار و ناممه مذکور نیز ذکر شده بود چون دولت افغانستان بطور دوستی ادعای بی خود را در باب بعضی از ولایات چغانی قبلاً مذکور شده است قطع نمودند ابغوض این رسم را بی وجه احاطه که سابقه دوازده لک روپیه دولت هند و استان تابحال نمی پرداخت بعد از این سالی بیجده لک روپیه

خواهد داد علاوه بر این دولت هندوستان متعهد گردید که محض برای دوستانه اسلحه و ادوات
 حربیه بدولت افغانستان بدهد و نیز قرارداد داده شد که بعد بدولت افغانستان برقرار اسلحه و ادوات
 حربیه که خواسته باشد اتیاع نموده و در افغانستان نماید دولت انگلیس مانع نشوند
 پس م. ح. سبب الله خان تمام اجزاء انگلیسی سفارت را با عبد الرحمان معاون انسنه شرقیه و محمد
 افضل خان سفیر انگلیس مقیم کابل و نواب ابراهیم خان در باغ با برنجیه صرف شام دعوت نمود
 پس م. ح. سبب الله خان و نصر الله خان و غلام حیدر خان سپه سالار و غشی باشی و دوسه نفر از
 صاحب منصبهای سن از آنها پذیرائی نمودند در تاریخ نیردوم ماه نومبر در عمارت سلام خانه در با
 عمومی تشکیل یافته تمام صاحب منصبهای کشوری و نظامی کابل و روسای طوایف مختلفه و نیز نفر
 پسرای بزرگ حضور داشتند و حضور اهل مجلس بجهت من باب المقدمه نظمی نمودم و تمام قرارداد
 که داده شده بود بجهت اطلاع ملت و اهل مملکت خود و کسانی که حاضر بودند اجمالاً بیان کردم خدو
 را حمد نمودم که روابط دوستانه را که بین این دو دولت حاصل بود محکم و آنها را بیشتر از پیشتر با
 هم دیگر موافقت عطا فرمود و نیز از سر راه تیر و در اند و اجزاء سفارت اظهار امتنان نمودم که کشف
 را از روی عاقلی قطع و صل نمودند بعد از آن سر مار تیر دور اند لطف مختصری نموده در آخر اظهار داشت
 که تملک احوالی از فرمانهای هندوستان بمن رسیدند قراردادهایی که تازه داده شده است و از خوا
 دوستانه ما خیلی اظهار شرف و رضایت نموده اند و نیز اظهار داشت که لار و کبری در مجلس پارلمنت
 اظهار رضایت نموده است تمام و کلا و ما این دولت من که حاضر بودم سواد
 از خطابه نمایندگی ملت افغانستان که تماماً آن را امر نموده بودند داده شد و در خطابه مذکور نمایند
 های فرمود اظهار رضایت نموده قراردادها و اتفاق نامهار قبول نموده از دوستی بین دولت انگلیس و
 افغانستان خیلی اظهار شرف و مسرت نموده بودند من مجدداً دفعه ثانی بر خواسته خطابه مذکور را
 بجهت اجزاء سفارت و سایر حضار مجلس قرائت نمودم امروز بمشای باشی حکم ندادم که خود را پنهان نماید بگو
 با حکم کردم که این سه فقره نظمه را بنویسد و روز بعد در هزار نسخه از این با چاپ شده در تمام مملکت

نستر ششم من باب شمال یکت فقهه در اینجا ذکر میسایم تا آشکارا شود که اهالی مملکت من دوستی دولت
 ملت انگلیس را چه قدر مغتنم بشمارند و چه قدر محبت آنها در قلوب میسرودم و مامورین من جا کرده است
 دو روز قبل از حرکت سرما تیر و در انداز کابل خواستم نشانهائی بجهت مغزی الیه و سایر صاحب منصبان
 انگلیس که اجزاء سفارت او بودند بفرستم و بجهت اینکه کدام یک خوش اقبال این نشانه قرار
 بهم مجادله دوستانه در میان سپه سالار من و منشی باشی و یخچر کو تو ال فرایم آمد هر یک از اینها
 مایل بود که خود نشانه را برده با اجزاء سفارت تسلیم نماید زیرا که آنها اجزاء این خدمت را مخصوصا بشنا
 افشار خود میدانستند و مایل بودند که نشانهائی مذکور توسط آنها بصاحب منصبهای انگلیس برسد آخر
 منشی باشی را با نشانهائی مزبور فرستادم و با دستور العمل دادم که نشانهائی مذکور را بدست خود بیا
 اید، نماید و از خدمات ممتاز آنها از جانب من اظهار امتنان نماید بعد از تسلیم نمودن نشانهائی مذکور
 بصاحبان آنها منشی باشی مراسلات آنها را که متضمن بخلع شکر و امتنان بود با خود آورد و سفارت مذکور
 بتاریخ چهاردهم ماه نومبر از کابل حرکت نموده و این سفارت با تها خلی خوش گذشت مناقشات
 و گفتگوهای که در باب این امورات سرحدی در میان میآمد تمام شد بعد از آنکه خطوط سرحدی را یکسوی
 ایندو دولت بر طبق قراردادهای مذکوره فوق تحدید نمودند انیت و اتفاق بین ایندو دولت برقرار
 گردید از خداوند سئلت می نمایم که این انیت و موافقت تا ابد مستدام باشد شاید بموقع تنخوا
 بود اگر سپان غلام اگر چه لار و لندون در ماه ژون ۱۸۹۴ میلادی وقتی که از هندوستان حرکت می نمود
 نطقی نموده از قراریکه شنیده ام اظهار داشت که این قرارداد بجهت این داده شده است که طوائف هند
 دیگر اسباب زحمت دولت هندوستان نشوند ولی برخلاف اظهارات او و بر طبق اظهارات
 من جنگ پترال و جنگ باجور و جنگ ملاکنده و جنگ وزیرری و جنگ افریدی تماما بعد از تاریخ مذکور
 با همین طوائف سرحدی که در هموزه اقتدار دولت انگلیس آمده بودند حادث گردید چرا که آنها دیگر
 ندارند که تحت حکومت حکمران سلطانی در آیند و بنخواهند مطیع حکمرانی انگلیسها بوده باشند

فصل نهم در باب حالات آتیه افغانستان میباشد

وَعِدَّةٌ مِّنْ أَهْلِ الْعَيْبِ لَا يَعْلَمُونَ إِلَّا بِالْبُحْرِ كَسْ نِيدَانْدُ فَرُو اچِه و اقع خواهد شد لهذا من هر چه در باب
 حالات آیتة افغانستان بجوم سنول نیستم ایاما منظور واقع بشود یا خیر و اگر ادعا نمایم که یقینا من میدانم
 در زمان آینده چه واقع خواهد شد پس اظهارات من بجای مخالف فرمایش کلام الله مجید است ولی شخص اگر بد
 نظر کند از حالات و آثار زمان میتواند استنباط کند که با و از کدام طرف میوزد بدون اینکه مدعی نبوت
 یا ولایت بوده باشد مطالعه کنندگان کتاب من باید مطلع شده باشند که از سایر حکم انهای خانه
 و اوده خودم از اوضاع روزگار و حالات بنی نوع انسان در مدت عمر تجربه آم بیشتر بوده است لهذا
 امیدوارم که آنها تحمل خواهند نمود تا چند فقره مطالب را بطور ایما و اشاره بجهت دستور العمل و فایده اهل
 و اهل وطن خودم بیان نمایم لهذا این فصل بدو قسم بزرگ منقسم می نمایم یکی از این دو قسم در باب ترقی
 خود مملکت پاشد که مشتمل بر پنجاه و نصلیح در باب تدبیرات اموری داخله و ترقیاتی باشد و ادارات و
 محاکمات متعدده بعمل بیاید پس باشد چون اکثر ائمه مطالب در فصول مشروحه بیان شده است از
 مطالعه کنندگان کتاب خود چون از تکرار اکثر مطالبی که در باب ترقی و رفاهیت مملکت پاشد کاریم
 عفو بفرمایند مطالب مذکور را باین باب مقدمه ذکر نمایم تا واضح سازم که اکثر ادارات مذکوره فوق
 و اسباب ترقی و تدبیر داخله مملکت من بهر یک پیوسته است یعنی ترقی هر یک از اینها منوط بر ترقی
 دائمی دیگری باشد قسم دیگر در باب پولتیک خارجه افغانستان و روابط سیاسی او با دول
 بمسایرگان و حالات آیتة افغانستان پاشد

قسم اول در باب پولتیک و امورات داخله پاشد

بنحال شخصی که مطالب را بنظر وقت نمی بیند گمان میکند شاید افغانستان بهمان حالتی است که سر الفری
 لایل (وزیر امور خارجه هندوستان که در زمان جنگ افغانستان با موریت پولتیک کی کابل
 رفته بود) در منظومه معروفه خود در بیان انگلیسی مناسب حال امیر افغانستان بیان داشته و منظومه فارسی
 آن این است افغان چه دانه بین دو سنگت را یا کا خرد آن میانه شود سپو تو تیا
 آن هر دو سنگ دولت روس است انگلیس کز آب روزگار بگرداند اما ایکی از این دو قانون نظم و عدل

دارد اساس سلطت خوشتر ایا کویا نوشته است بزکی ز انگلیس با عدل و لطف خوش بکشاید ملکها
 لیکن بر انگلیس کند روس منوره گوید که دست ماست بعالم جهانها چنگال ما که بت بصورت حیرت بخش
 چنگال آهنی است بمنی جگر را کای لیده ایم بی وقت سچوش کای جمیده ایم بدشمن چو اردو
 امروزه روز دولت اسلامیان بهر باشند شرف بتلاشی دهنسنا آیدند ای مرگ و خرابی مملکت
 از هر طرف بکوش خود روز شب با خود کم خیال ننم واپسین امیر یا بعد من شود در کی نیز پادشاه
 ولی اگر حالت اهل مملکت را در زمانی که من تحت سلطت جوس نمودم بنظر او رید و ترقی چیرت ایگری که در آن
 مدت قلیل نموده اشک نماید شخص نیست و انداز خیال این امر خود داری نماید که بهر چه آید و توقع هست که بدد
 پادشاه پادشاهان یعنی خداوند قادر مطلق افغانستان سلطت قوی و پایداری خواهد شد چنانچه در زمان
 حضرت پیغمبر عربی آن پیغمبر که ریگستان عرب را بزکترین سلطتهای دنیا ساخت و کلالت آن بزرگوار پیغمبر
 و عیالی است که از او باقی مانده است این عبارت که مناسب حال مملکت من است مندرج میباشد
 که فرموده است او اراو الله شینا بیتا اسباب حمد میکم خداوند را که اسباب تقدم و ترقی آید
 افغانستان هر روز در زاید است شک نیست که افغانستان مملکتی است که دولتی قوی معروفی خواهد شد
 یا بجای از صفحه روزگار محو خواهد کردید اما این حالت ثانوی در صورتی واقع خواهد شد که آن مملکت تحت حکم
 امیر نامغرب ضعیفی در آید آنگاه این مملکت بجزیه خواهد گردید و اسم دولت افغانستان هم بجای آریسان خواهد
 رفت بجهت توضیح مقصود خود و برای اینکه مطلب را روشن تر کشف باشم باید اظهار بدارم که امکان ندارد
 افغانستان هرگز حالت مآلپی پیدا نماید و این امر بجای خارج از حقل است که اگر افغانستان بکوتسای کوچکی
 جزئی و ضعیف منقسم گردد و بتواند بصورت سلطت باقی باشد هر چه که افغانستان اینقدر قوت و دانش ندارد
 باشد که خود را بدون مدد خارجی از تحلیات دولتهای مجامعات نماید از ایچی یا دیگری از تحلی کننده کان بماند
 خود و یقیناً و حتماً متحی خواهد نمود و دولت روس یا دولت انگلیس نمیتوانند هیچ یک تمام این ملکه آتشیانی
 متصرف گردند مثلاً دولت انگلیستان نمی تواند بگذارد که دولت روس تمام افغانستان را تصرف
 نماید زیرا که آنوقت دولت انگلیستان نمیتواند هندوستان را داشته باشد بدون اینکه دو چار مختلط

و اشکالات عدیده بشود و همچنین دولت روس نمیتواند آرام بنشیند که دولت انگلیس تمام افغانستان
 تسلط شود بخزاینکه خودش هم قسمتی از این نیما برود و اگر افغانستان از خوشبختی تحت حکمرانی حکمران زیرک
 عبور و قوی و در اندیشی بوده باشد دلیلی ندارد که دولت خیلی قوی نشود زیرا که وسعت خاک و جمعیت
 آن مملکت مساوی با بعضی از دولتهای معظم میباشد و هر گاه از طرف دیگر بدست امیر میشل امیر بخارا
 یا بعضی از حکمرانهای هندوستان پخته حکمران آن با اختیار خود آن را بوسیله معاهده پکی از همسایگان
 خواهد بخشید و اگر خود او هم مملکت خود را تقدیم نماید همسایه های خارجه یا روسای کوچک مملکت او را مجبور
 باین اقدام خواهند نمود لزوم ندارد این مطلب را در اینجا مشروحا بیان نمایم زیرا که اینمضمی تمام اشخاصی که از
 امورات مشرق زمین بصیرت دارند بخوبی واضح است نظر مطالبی که در این فقره آخری مذکور شده که ایما
 افغانستان در زمان آتیه تجزیه شده و استقلال آن از میان خواهد رفت یا خود را اینقدر قوی خواهد ساخت
 که بتواند خود را محافظت نماید باین هر دو مطلب را کاملاً بیان نمایم و ملت خود را نصیحت نمایم در این قسم
 خواهم داشت و صلحت خواهم داد که برای من افغانستان را چه طور محکم نموده و دولتی قوی و مستقل بایست
 مطلب دیگر در باب اقداماتی باشد که باید عمل آورد تا همسایگان افغانستان نتوانند آن را پهن خودشان
 تقسیم نمایند در باب این مطلب در قسم ثانی که در باب پولتیک خارجه است مخصوصاً مذکور خواهم نمود
 افغانستان ملکی است مشابه زمین قابلی که انواع کلبا و میوه جات را از آن میتوان بعل آورد اگر بدست باغبان
 خوبی یعنی تحت امر حکومت حاکم حافلی بوده باشد زیرا که مالکی که دارای محصولات و وسائلی که بجهت
 آنها لازم است نبوده باشد مثل زمین شوره زاری است که با وجود زحمت باغبان کل میوه جات آنها
 کم تر بعل میآید ولی افغانستان دارای چندین اسباب تمول و قوت و ترقی باشد چند فقره از آنها را بیان نمایم
 (۱) در باب معدنیات میباشد این مملکت مملو از معادن بسیار پر منفعت میباشد و اقسام
 آن مختلف یعنی یا قوت احمر و یا قوت زرد و سنگ لاجورد و طلا و نقره و سرب و مس و آهن و دو حال
 سنگ میباشد موجب راهپوت معدن شناسان فرنگی بعضی از این معادن مذکور میشود بزرگترین
 معادن دنیا میباشد تمام این معادن یقیناً استعدادی دارند که بعد از وضع مخارج کار خود منافع

بسیار هم از آن عاید شود ولی این جواهرات و معادن پر منفعت تا زمانی که بخوبی آنها را متصوّر ننمایند
مثل کج مخفی میباشد شکی است مشهور نزد مردم پوقوف الماس و دریکان است

(۲) در باب تجارت میباشد اسباب و محصولات تجارت افغانان پیشتر
علاوه بر معادن بزرگ با قابلیت ذغال سنگ و آهن که مثل آنها را در اخلتان الماس سیاه
می نامند و همین بیشتر اسباب ترقی اخلتان شده است ایشارهای زیاد میباشد که مایشنا را حرکت
داده اسباب ترقی صنایع بشود

(۳) در باب مردم مملکت میباشد اهالی افغانستان چه مرد و چه زن بسیار شجاع و
باهوشند و شوق به علوم و تربیت دارند و عاشق آزادی و مطلق العانی میشوند و وجود اتومی
و صحیح الملاحظه و از عادات قبیحه استعمال شرب مسکرات و قمار بازی بتر ایشانند با لفظه خیلی
که اصطلاحات و تربیت جدید را اخذ نمایند و از توهمات و خیالات باطله احمقانه و پنهانده مبرا
میشوند و از مردمان خارجه هم متفرزند از دنیا میباشند که با وجود اینکه صد سال پیشتر
که تحت حکومت انگلیسها میشد و هنوز از خیالات و حرکات فرخیجا اجتناب مینمایند و گمان می کنند
که پوشیدن نیم تنه و شلوار و بوت (نیم چکمه) مثل فرنگیها معصیت دارد ولی کفشهای کهنه خود را
که باز همت میتوانند با آنها راه بروند می پوشند و بند شلوار خود را تا ساق پای خود میسازند و بر عکس
افغانان در این مدت قلیل آن قدر زیاد تغییر یافته اند که حالا مثل برادران دینی خود عثمانیها و سایر طوایف
فرنگستان لباسهای آراستیه می پوشند و حاضر میشوند که با مردان و زنان خارجه معاشرت نموده
سعی نمایند هر چیزی را از آنها بیاموزند

(۴) در باب قرض متنی میباشد مملکت دولت افغانستان هیچ قرض متنی ندارد
و غرابت جنگی هم که باید بپردازد نمیشناسد لهذا افغانستان دو چار آن اشکالاتی نمی باشد که سایر دولتها
که قرض متنی دارند یا خسارت جنگی به سایرگان خود باید بپردازند و چار آن میشوند هر وقتی که بمسایه آنچه
مانع رقبای خود از تیره جنگ یا ترقی بشوند مطالبه قروض خود را می نمایند و این دلیل را بجهت آن اقامه مینمایند قبل از

اینکه شاه پول خود را بمصرف دیگر خرج نمایند و قبل از اینکه شاد و بگردوات حربیه امتیاع نمایند باید قروض مبارک از خوش بختی اینگونه اشکالاتی بجهت افغانستان فراهم نیسب باشد و در حقیقت سفرای خارجه هم نپاشند که در امور سلطنتی مداخله نمایند و معاهداتی در باب حقوق عمومی دولت نمی باشد که دول خارجه بتوانند مداخله نمایند علاوه بر این در چگونگی از دول همسایه مجاز نپاشند که امتیازات بجهت ساختن راه آهن و غیره مطالبه نمایند و کیل انگلیس هم از جانب دولت مشارالیها نپاشند که اختیار داشته باشد از حکم آنها بپرسد چنانچه در هندوستان معمول میدارند شامسرها چندین صرف می نمایند یا در باب نظم کارها و امورات شخصی آنها و نیز امورات حکومتی با آنها حکم نمایند (۵) در باب همسایه های افغانستان پشاور و هرات

افغانستان همسایه کان قومی یعنی دولت روس و دولت انگلیس پشاور که چه این همسایهها سبب تشویش زیادی بجهت افغانستان پشاور می چون خود آنها با یکدیگر رقابت دارند پس بجهت افغانستان سبب منفعت و محافظت پشاور است اینک اسباب خطر بوده باشند البته سلامتی دولت افغانستان بیشتر بسته باین امر است که هر یک از این همسایهها نتوانند تحمل کنند که آن و گری بکویب از خاک افغانستان از به ملک خود احقاق نماید با عفا و من هر دو این همسایهها با هم قابل اعتنا نمایند که خود را با افغانستان طرف جنگ واقع سازند برعکس خیال می کنند که منفعت آنها در این است که با افغانستان کاری نداشته باشند ولی این مطلبی است که بعد از این مشروحات بیان خواهد نمود

(۶) در باب دین مردم افغانستان می باشد تبر بزرگ و دیگری و اسبسات قوت دولت افغانستان این است که اهالی آن تمام تدین بیک دین یعنی اسلام پشاور اهالی سایر ادیان بعد از زیادی در افغانستان نیستند چنانچه یونانیها و ارمنیها در خاک عثمانی هستند و اینها را دول خارجه می توانند تحریک نمایند که بخیلفت حکم آن خودشان بکنند اهالی افغانستان از اینکه سلطانی که همین آنها باشند با آنها حکمرانی نماید اینقدر متعزز و احترام دارند که سلاطین سایر ادیان را کافر می شمارند و مردوزن حاضر سلاح میشوند که بجهت دین خود بجنگند و اعتقادشان بر این است هر کس در جنگ با کفار کشته شود مستقیماً بهشت می رسد لهذا مردوزنی در افغانستان داناتا دعای می کنند که خدا یا مرا موت شهادت نصیب بفرماد حقیقت

فصل ششم

ایمردم عاقل از وی و مطلق العنانی و خودکامی پشاند و حکمرانی سلاطین همین خود را هم کمتر قبول میکنند
 چه جای آنکه حکمرانی سلطان دیگری اطاعت نمایند پرواضح است که ابالی محال است سرحدی هندوستان
 مثل خیر و بد و دیگر طوائف سرحدی چنین رعایای آرام و مطیع نشده اند که هر کس بتواند بدون دستخطین
 زیادوی و رخاک آنها مسافرت نماید این ملک استقدر که هستان دارد که قتل جبال آن همه قلعه های
 محکم خلقی بجهت محافظت شجاعان فطری آن پشاند و دولت روس مقرون بصلاح خود میداند که اقدام نموده
 از این کوههای صعب که صد ها فرسخ کشش دارد برخلاف میل ملت و حکمران آنها عبور کند و در
 انجلس کار عاقلانه میداند که در ملکت مبالغه کثیری مخارج و نفوس زیادی تلف نماید آنچنان ملکی که
 اگر منقوح هم بشود نمیتوان نگاهداشت مخارج حکومتی دولت متدنه بجهت لشکر و مامورین کشوری از دخل این
 ملک خیلی بیشتر خواهد بود افغانستان در همین حالت حالیه بجهت بیچیک از دول خارجه صرف پولی نخواهد داشت
 که آنکه خدمات نظامی بانسار جوع نمایند و در این شهره لغری افغانستان این فایده را دارد که هرگاه دولت خارجه
 نخواهد از آنجا عبور نموده بملکت بمسایه دیگر آن حمله او شود افغانستان با او همراهی کرده و همه ابالی آن که جنگی پشاند
 از آن دولت لگت نمایند ولی خود افغانستان را متصرف بودن بجهت بیچیک از دول خارجه اقلات آنجا
 شصت سال دیگر بلکه بیشتر بیچ صرفه نخواهد داشت مگر آنوقت شاید اینقدر ترقی خوبی نموده باشد که معادله
 آنرا بخوبی کار نمایند و سایر مآخذهای تجاری و وسائل ثروت را فراهم آورده بواسطه راههای آهن و لنگر
 و کشتیهای تجار با سایر نقاط ممالک متدنه دنیا متصل شده منفعتی حاصل شود (مایل بودن دولتهای
 باستقلال و ترقی افغانستان) اگر چه بعضی از صاحب منصبان و اشخاص دیگر که متفرق چون پولیتیک
 جلواتادان پشاند و چندین مواردین دولتین و انجلس و افغانستان مناقشات بسیاری فراهم
 آورده اند و بعضی از طوائف سرحدی افغانستان را با اسم اینک بیطرف یا از حکومت افغانستان مجزا
 پشاند و ملتی نموده یا خواسته اند بخود ملتی نمایند ولی این اشخاص اینقدر قوه نداشتند که بفرمانده تصرف نمایند
 این ولایات بایز که در سرحد افغانستان است و آنها را تحت دولت انجلس نگاه داشتن کار بسیار
 باشد چرا که برای حاضر داشتن لشکری در خود آنولایات بجهت استقامت آنجا با وزیر برای ستخدام

اموری کشوری از جهت کارهای حکومتی آنحال محتاج زیادوی بجهت خزانة هندوستان فرام آورده اند از اینکه
 مسؤولیات غیر لازم و محتاج بیشتر از بد اخل مالکند مذکور و عمده خود کرده اند اسباب تشویشی زیاد از قوه
 تحمل برای فرام آورده اند ولی این صاحب منصبان کونا ه فکر که در باب اقتدار کابل و دانانی خود لا
 و کراف زیادوی میزنند گمان می کنند که اگر چه خدا اعلم است ولی اینها اعلم تر باشند لهذا اگر شخص دیگر که
 بهتر از آنها میداند خواسته باشد با آنها صلاحی بدهد او را استنزه میکنند چرا که خیال می کنند ممکن نیست هیچ
 کس درجه فتنه بقدر نصف فتنه آنها بوده باشد زیرا که خودشان دانای هر چیز و راه نمایان با اقتدار ولیکن
 جلواتادون و خوابان جنگ پیشند ولی از حسن اتفاق ملت انگلیس چه اشخاص سیاسی دان آنها و
 چه مردمان عامی آنها از اینچند نفر دانایان بهتر اطلاع دارند و از اینجهت مقاصد و امال آنها را اشخاص
 دان و عموم مردم انگلیس که قلبا مالیند افغانستان دولت قومی مستقلی بوده باشد نمی پسندند چون
 افغانستان دوست صادق آنها و سد محکمت که سلطت هندوستان را بجهت علیا حضرت ملکه
 انگلستان محافظت نماید از اظهار این معنی شحوف پاشم که تعداد اینگونه اشخاص که طالب اقتت
 خوابان پیشرفت مقاصد دولت خود و نیز دولت من پاشند از آن اشخاص معدود قلمی که ذکر شد
 خیلی بیشتر شود یعنی آن اشخاص معدودی که باعث این مناقشات و منازعات و خون ریزیهای
 بین دولت انگلیس و افغانستان شده اند
 ملت انگلیس ظاهر میدارد که آنها قلبا
 خوابان پیشرفت مقاصد دولت افغانان پاشند نه فقط بحرف است بلکه از حرکات خود
 این امر را ثابت میکنند و بهر وسیله که بتوانند از وجه نقد و اسلحه و ماشین و سایر اسباب لازم بجهت
 سلامتی و قوت و استقلال افغانان مدومی نمایند و در اینجا ملاحظه می کنند که رفاهیت سلطنت
 هندوستان خودشان باین مطالب وابسته است و زراد دولت انگلیس نه فقط همین کار را کرده اند
 که میل خود را ظاهر نمایند که با افغانان همراهی دارند بلکه قسدمی بیشتر ره حفاظت مملکت فرام از
 تحلیات دول خارجة متکفل شده اند و بواسطه این امر من و اخلاف من میتوانیم تمام توجه خود را
 مصرف ترقی امورات داخله مملکت خود بنماییم و تشویش مخاطرات و مسؤولیات خارجة از ما برداریم

فصل ششم

صداق آن که در آنکسمان پیاستد محول نمایم

(تعلیمات)

(و نصایح)

(و نکات مفیده)

در باب اینکه افغانستان ملت قومی با برقی نبود

چون قبلا شرح مختصری در باب وسایلی که در دست است افغانستان را ملت بزرگی بسازیم مذکور شده
 بحال هم اجمالا وضع تربیت حصول این مقصود را پایان نمایم ولی تمام مطالب جزئی را در باب بسبود
 حالت آن سلطنت مذکور نخواهم داشت بلکه فقط چند فقره از نکات معتابه را اظهار خواهم نمود که ملاحظه
 بجهت اینکه افغانستان در زمان آتیه ملت بزرگی بشود لازم است استفسار این مطلب آسان است
 قبل از اینکه شخص ملزومات خانه را حاضر نماید باید اولاً خانه بسازد و یا بدست آورد تا آن را بدان
 اسباب بسیار اید و در حالتی که بنحواهد خانه بنا نماید بدو اطراف آن را دیواری بکشد تا اسبابی که در
 آنست محفوظ بماند و هر گاه آن محل پر از سوراخها و گودالهایی بوده باشد که مسکن مار و عقرب و غیره باشد
 لازم است قبل از اینکه شخص شروع بسپکون ساختن آن کند این موزیها را دفع نماید لکن امکان آن
 را داشت که خطا سرحدی اطراف افغانستان تجدید شود تا قبل از آنکه اصلاحات و ترقیاتی بدان
 نام که امین ولایات و در حقیقت جز افغانستان پیاستد لکن خوش بختانه سرحدات افغانستان را
 با دول همسایه تجدید نموده ام و از اینکه آنها متدرجا جلومیا آمدند منع شدم این امر اسباب مناقشات
 هم بجلی مرتفع نموده است و دیگر امکان ندارد که بین همسایه های من و خودم و اخلافم در این باب
 روی دهد مگر اینکه معاهدات حالیه را بشکنند و این تجدید سرحدات اساس بزرگی بجهت ترقی و
 برای اخلاف من پیاستد و در این باب رحمت مذاکرات با همسایگان خود نخواهند داشت بلکه
 اینکه خطوط سرحدی بمنزله دیوار محکمی است که در اطراف مملکت بنا شده است و اثر بمنزله خانه نموده
 است لکن لازم شد که خانه مذکور را از تمام عقربهای مودنی که در آنجا بودند پاک نمایم آن عقربها
 مذکور در راه امنیت و ترقی مملکت بودند بجهت توضیح مطلب بیان نمایم مقصود این است که
 لابد بودم جمع کثیر را از سرگردهای کوچک و تاراج کنسندگان و قطع الطریق و اشخاص خونریز که

همیشه اسباب رحمت افغانان بودند و تحت نظر در آورم و بجهت ایثار لازم بود که رسم لوک الطویلی را ازین
 برداشته یک بیئت جماعت بزرگی بعوض آنها تحت یکقاعده و یکقانون مرتب نمایم از خوش نختی و بدین
 باب کاملاً بمقصود نایل شده ام و نیز افغانان را بشکل سلطنت متحد و واحد در آوردم اگر سرکرد های
 طویلی که معاندین نخت بودند و استان مهران شدند و آنها را تحت دولت خود بناصب و درجا
 رفیع رسانیده ام و کسانی که حکومت مرا قبول نمودند از مملکت خارج کردم و حالاً در تمام مملکت افغانان
 احدی از خوینین یا رعیان نباشند که دارا یا مدعی قوه بوده باشد که بدولت من یا بعد از وفات من با
 خلاقم نباشد مخالفتی نماید شاید در اینجا بموقع نخواهد بود اگر اشخاصی که در باب تدبیر من که بعضی از این ظالمین
 طویلی و قطعاً الطریق را خراب یا تنسبیه نموده ام خواهش نمایند که تمام سلطنتهای بزرگ را که از دست
 لوک الطویلی بمقام دولتمند رسیده اند مطالعه نمایند اوقت از روی انصاف بگویند که آیا این دولتمند
 از آنکه بربیت عالی خود رسیده اند جنگها و خونریزیها کرده اند یا خیر در طرف مدتی که من در داخل افغانستان
 بودم که آنرا بدو تنگ تیر بشکل سلطنت در آورم و در خارج مملکت هم مشغول بودم که با قلم تند باد دل جمایندگی
 نموده آنرا بیئت دولتی در آوردم از اصطلاحات و ترقیات لازم که اجراء آنها در مملکت امکان داشت
 صرف نظر داشتم این اصطلاحات را در مواقع مناسبه بیان کرده ام لهذا در اینجا فقط همین قدر اظهار
 نمایم که کجاست از اقداماتی که لازم است افغانستان را بحالتی که باید و شاید برساند یا بعد از این در صورتیکه
 این اصطلاحات جاری بمقامات عالی برسد هنوز بعمل نیامده است بنابراین عجماناً فقط چند قدم
 از نکات مفیده را بجهت ترقیات آتی ملت افغانستان بیان می نمایم معتقدترین نصیحتی که باخلاف و
 ملت خود نمایم در خصوص اینکه افغانستان رقی نموده و دولت بزرگی بشود این است که اتفاق با
 یکدیگر را غنیمت شمرده از دست ندهند اتفاق فقط اتفاق میتواند افغانستان را دولت بزرگی بنماید
 خانه داده سلطنتی و عالی و ادانی مملکت باید یکدل و یکجت و بهم خیال بوده باشند تا وطن خود را
 محافظت نمایند از طفولیت تا این ساعت روزی نبوده است که قدری از تاریخ مملکتی یا ملتی را
 خودم ننخوانده باشم یا دیگری بجهت من ننخوانده باشد

فصل ششم

و از مصالحه تمام این تواریخ بهین یک نتیجه را استنباط می‌نمایم که باعث انقضای سلطنتها مخصوصا سلطنت
 مشرق زمین نفاق و نزاعات داخل بوده است و وجه اینکه اسلام بدانجا علیا عروج نموده این بود که
 اهل آن از کلام متین انصالح بزرگتر عیب که می‌فرماید المؤمنون اخوة پیروی نمودند ولی بعد با اسلام از هم
 متلاشی شد و سلطنتی بعد از سلطنتی از دست آنها بیرون رفت بجهت اینکه بین خودشان نفاق و زریه
 و از آن کلام معجز بیان که امر با اتفاق می‌نماید پیروی نمودند از اختلاف و ملت خود خواست می‌نمایم
 که در پیشرفت مقاصد مملکت و وطن خود یکدل و یکجت بوده باشند و در باب این تدبیر اتفاق بر
 اثر نقش قدم من پیروی نمایند و باید همان اصول را مراکز خاطر خود داشته باشند که من بموجب آن قیام
 نموده اجراء خانه و اده سلطنتی و اعیان و سرکرده هائی را که در هندوستان و روسیه و ایران مباحثت
 نموده بودند با طرف خود جمع نمودم و از این اقدام محسوسر بانه آنها را از آن حالت عداوت بحالت
 محبت برگردانیدم شرح این تدبیر را کلام در محل دیگر مذکور نموده ام لهذا لازم نیست که در اینجا زیاد از این
 اخبار بنمایم قلبا امیدوارم که در شهر کابل و در خانه و اده خودم و بین سپه‌هایم بعد از وفات من نزاع بزرگ
 روی ندهد چون در زمان حیات خودم امورات را بقسسی ترتیب داده ام که تمام اجراء خانوادگی
 و اهل افغانستان ریاست سپه بزرگ ارشدم را قبول نموده اند و از اشیای هائی که اسلاف من نموده اند
 یعنی سلطنت و لشکر را بین سپه‌های خود تقسیم میکردند بوقت اجتناب نمودم زیرا که این رویه در صورت
 نفاق اسباب جنگ بین آنها میشد اگر بدبختانه سپه‌هایم و خانوادهم بمصلحت و نصیحت من گوش
 ندهند و بایکدیگر بجنگند خوب است که بجهت سوء اعمال خود توبه شده و مملکت تجزیه و سلطنت از دست
 آنها برود و بسزای اعمال خود برسند و در آن حالت افغانستان بصورت ملتی وجود نخواهد داشت و در
 این حالت پیش آید باین خودشان بدانند زیرا که خدای ارحم الراحمین می‌فرماید ان الله لا یغیر لقوم سوحتی لغیر
 ما بانفسهم ولی اگر سپه‌ها و اختلاف من اینقدر خوش نخت بوده باشند که بین خودشان اتفاق داشته
 باشند و تا جائی که من ملاحظه نمی‌نمایم شک نیست که این اتفاق برقرار ماند چه اگر هیچ یک از آنها اینگونه راندانند
 که بمخالفت آن بکنند می‌که بر لشکر و خزانه و سایر چیزها تسلط کامل دارد و بر آئیند ولی باز هم اشکال دیگری



است که ملاحظه آنرا باید داشت یعنی حفاظت اجزاء خانواده سلطنتی که خارج از افغانستان میباشند و آنها
 بروی قسمت بعضی از آنها تحت حمایت دولت انگلیس میباشند یعنی کاسه لیسان دولت انگلیس میباشند
 و قسمی دیگر در تحت حمایت دولت روس میباشند در باب قسم اول از این دو فرقه بنایدست
 بخاطر احوال و باین دلایل که تمام سمرایان آنها که قابل اعتمادی بودند روسای خود را گذاشته
 کابل رجعت کردند و یاد شرف حرکت بطرف کابل میباشند یا بموجب دستور الصل من روسوسای خود
 هنوز میباشند ولی بطور آشکار یا محرمانه از من موجب میگردند و مشخص است که بزرگترین شجاعان دنیا در
 صورتی که شبها باشد و از عقب سر خود هم پشت و ملکی از هم را باین هیچ نداشته باشد نمیتواند با لشکری مقابل شود
 لهذا این چاره با هم همان راه خواهند رفت که شاهزاده خانواده سلطنتی قدیم افغانستان یعنی دو دمان سز
 همان راه رفت و شارایه بستمی دولت انگلیس پیر شده و مرد در حالتی که باین امید بود که یک دفعه دیگر به
 تحت سلطنت کابل رسد علاوه بر این معنی که این شاهزاده کان تنها میباشند و هم را بانی نداشتند دولت
 انگلیس هم خیلی خوب میداند چون خوب بیاد دارد که چه بی نظیها از اینها بروز نمود و چگونه عمود خود را شکست
 داد دولت روس سازش نمودند و یقین دارم که قوت حافظه صاحب منصبهای انگلیس اینقدر خوب است
 که بعضی امورات را باین طریق یاد داشته مجبور نخواهند شد که همان سستی را بیاورند که سابقاً آموخته اند و قتی
 که افغانستان دولتی شد چنانچه امیدوارم که روزی بشود کان ندارم اقتداری بدست این شاهزاده کان
 بیاید و لو بدو انگلیسها هم باشند یقین کامل دارم که با بودن جمعا بدانی که بین دولت من و دولت انگلیس باشد
 دولت شارایه نمیتواند اینگونه اقدامی را بنماید و نخواهد نمود نتیجه این عهد شکنی فقط همین است که با افغانستان
 و پسر با و اخلاف جنگی عمومی پیدا خواهد شد و این امر کلی بخلاف میل و خواهش آنها خواهد بود و اگر دولت انگلیس
 بمعاهدات خود ثابت باشند هیچ یک از آن اشخاصی که حال در دست آنها میباشند مستخلص نخواهند
 که اسباب زحمت پسرهای من بشوند نظر تمام اینمطالب در باب اشخاصی که تحت حمایت و حمایت
 حفاظت دولت انگلیس میباشند اسباب توشیح نخواهد بود ولی اگر صاحب منصفان انگلیس با وجود
 بودن معاهدات و دوستانه با دشمنهای خانواده من هم را بی نمایند در آن صورت پسرهای من و اخلاف من تحت

می نمایم همان اقداماتی را اصل سپا و رند که خودم زمانیکه دولت هندوستان بخالفت من با امیر شیرعلخان همراه
 نمودم بعل آوردن بعضی از رند و امر باید مثل مردمان شجاع بجنگند و اگر لازم شود از جان خودم بگذرند تا دشمنهای
 خود را دفع نمایند در صورتیکه شکست بخورند ولی اگر از همان تدبیری که برای آنها معین بنمایم پیروی کنند امیدوارم
 که گسستی هم نخواهد خورد آنوقت بدولت دیگری متوسل شوند و آن دولت شاید بخالفت این دست
 نشانده های دولت انگلیس با آنها بدبدهد ولی قلاً امیدوارم و از خداوند سئلت می نمایم که اینگونه
 اتفاق هرگز نیفتد تا جایی که عقل من میرسد و تا جایکه شخص و انانی میتواند اینباب حالات آتیه
 افغانستان را استنباط نماید بخوبی واضح است که مقاصد دولت انگلیس و سلامتی سلطنت هندوستان بسته
 باین است که افغانستان را دولت قومی مستقلی داشته باشد و بین اجزاء خانواده سلطنتی آن قریح خشکی را
 نیندازند و او را ضعیف ننمایند مطلب دیگری که محتاج توجه تمامه پسر او و اخلافم میباشد این است که سلف
 از دشمنهای خود را که تحت حمایت دولت روس باشند همیشه در نظر داشته باشند و فقط همین امر است
 خطر بزرگی باشد اگر چه این خطر هم بموجب مقتضیات زمان ممکن است خطرناک بلی بوده باشد و هم امکان
 دارد خیلی بعینت پیدا کند ولی چیزی که خوب واضح است این است که بسته خطری باشد و لایلی که مراد
 سید را و اخلاف خود را قنبه سازم بسیار است لکن چند فقره از آنها را پان بنمایم روسها بعکس انگلیسها
 میخواستند در صورتیکه افغانستان کلی از پیش پای آنها بجهت رفتن هندوستان برداشته نشود تجربه شود
 و خیلی هم ضعیف کرد و لهذا اگر چه از یکطرف بجهت دولت انگلیس صرفه دارد که رقبای سلطنت افغانستان
 در دست خود مضبوط نگاه دارند صرفه روسها در این است که آنها را رها نمایند تا بایکدیگر جنگیده و کجی
 و دیگری مغلوب گردد و روسها بجهت این مطلب چندین دلیل دارند
 اولاً آنکه مقصودشان این است که افغانستان در سیر راه هندوستان بطور سدی جایل نبوده
 باشد و ثانیاً آنکه در زمانیکه روسها با امیر شیرعلخان سازش نموده تمام معاهدات خود را که در
 چندین مواقع با دولت انگلیس نموده بودند شکستند و دولت انگلیس از روسها در افغانستان چنانچه با
 و شاید قریباً و جداً مخالفت نموده اظهار ضعف هم نمودند خیال روسها این است که اگر در افغانستان

اشکالاتی فراهم آوردند فیالمواد و اگر خیالاتشان پیشرفت نکرد دولت انجلیس در مقابل بزرگ اقدامات
مجدانه نخواستند و در این مطلب بعد از مذاکره مختصری در مجلس پارلمنت یا در چند صفره روزنامهجات منع
خواهد شد جهت دیگری که باید در این باب مواظبت نمود این است که بمرایان سردار محمد اسحق خان که
در دست روسها پناهنده بود و خیلی بستند و بخوبی میتوانستند مفده راه بیندازند ولی نمی توان گفت آیا از
پیش خواهند بود یا خیر ما مورین من که در آنجا پناهنده شدیم بمرایان سردار محمد اسحق خان را بدان اندازه
که دیگران را در هندوستان بدست آورده اند هنوز نتوانستند که بطرف خود بایل نمایند ولی امیدوارم
که اگر در این اصرار نمایند ولو بلاست هم باشد آخرین کار را از پیش خواهند برد هر چند با بودن این مخاطرات
کمان بعضی می رود که این مخاطره چندان بزرگ نیست باشد و اینکه اقدامات فوق العاده که من بجهت جلو
گیری عمل آورده ام لزومی نداشت این بخوبی واضح است که از سردار محمد اسحق خان و پدرش تمام مردوزن
افغانستان تنفر بودند و هنوز منبر پناهنده در آنجا کنجایش نداشتند که جات این تنفر را مشروحا بیان
نمایم ولی مختصرا اظهار میدارم که از امیر محمد اعظم خان پدر اسحق خان بجهت اینکه پدرم و امیر شیر علی خان
را بهدیکر انداخته و مفده می نمود و این مفده اسباب آن همه خونریزی ها و سزاعات در خانواده
شده بود و منفر بودند و نیز بسبب تعذبات بی اندازه او و دائم التکر بودن او و چندین عادات
و سیمه دیگر از او شفر داشتند و بدترین صفات قبیسیه او کم جراتی او بود و کم جراتی بیشتر از چیزهای
دیگر اسباب تنفر افغانها پناهنده سردار اسحق خان را فقط بجهت همان بد کرداریهایی که پدرش
داشت نفرت داشتند بلکه نیز بجهت اینکه با من بد عهدی در خیانت نموده بود و با کمال لایسعری
کم جراتی بعد از اینکه لشکر او عساکر را شکست داده بودند فرار نموده و تمام اشخاصی که با او همراهی داشتند
و اکتفا داشته که صدمه ضعف و کم جراتی او با آنها برسد علاوه بر این مشارالیه ابد اهل رزم
نیستند و حکماتی که منبر نظامی نداشتند باشد در افغانستان جای ندارد و نظم لشکری که تحت فرمان
او بوده است و بواسطه مصلحت و اشتباه کاری او بخیالفت من جنگیده نیز تعریف او نبود زیرا
که خودم در ترکستان صاحب منصبان نظامی با هوش برابر لشکر مذکور مقرر کرده بودم سپردا بود که جنگ

همه کاره او بود و الا پدرش هرگز نمیتوانست جنگ را از پیش ببرد چون در باب پسر او ذکر شد لهذا
 توضیحی پان نینامیم که اسم او سردار اسمعیلیان است و از بزرگترین پسرهای من تقریباً ده سال سنش
 زیادتر میباشد اگر چه شارالیه برخلاف پدرش مردی است جنگی ولی هیچ امکان ندارد که تحت سلطنت
 کابل برسد زیرا که شارالیه را خوانین و اهالی کابل نمیشناسند و در مدت عمر خود هرگز او را ندیده اند و فغانها
 یاد می که شخصاً او را نمی شناسند که اعتماد بنمایند تا چه رسد بحسی که او را هیچ ندیده باشند چون ملتی هستند
 که اطاعت شخصی که او را نمی شناسند ابداً قبول نخواهند نمود زیرا که غرور و شجاعت آنها مانع از این کار است
 اشکال دیگری هم برای سردار اسحق خان و پسر او فراهم است و آن این است که اقلأ مقدر سه ماه راه
 از کابل دور میباشد و در صورتی که هرگاه بالشکر خود عازم کابل شوند و در بین راه هم در هیچ نقطه از آنها جلوی کار
 شود اگر چه این معنی هم غیر ممکن است لهذا هر کس بعد از من تحت سلطنت کابل جلوس نماید میتواند در بین
 آنها تلافی نماید و قبل از آنکه آنها بتوانند جمعیت کثیری از مردم را دور جمع نمایند پذیرانی گرمی از آنها باید و
 بر فرض آنکه لشکری از دولت روس با آنها همراه باشد در آن صورت چنانچه خوب و صحت جنگ بزرگی بین
 دولت انگلیس و روس فراهم خواهد آمد و در این باب در قسم دوم این فصل مذکره خواهیم نمود اگر چه کما
 و ارم که بجهت اسحق خان یا پسرش کمتر امکان دارد و بتوانند برای پسرها و اخلاف من زحمتی فراهم سازند ولی
 باز هم آنها را قنبری سازم و نصیحت میکنم که تدریجاً در باب انجاسانیکه در تحت حمایت دولت روس
 نسبت بکسانیکه تحت حمایت دولت انگلیس هستند بیشتر نظر دقت منظور داشته باشند ولی پسر من
 بنایدول خود را خوش کند باینکه تعیناً تحت سلطنت کابل خواهد رسید هر چند قابلیت این مقام
 نکرده باشد یا اینکه بعد از رسیدن تحت سلطنت خواهد توانست آن را نگاهداری نماید مگر آنکه قابلیت نگاه
 داشتن آنرا داشته باشد لهذا شارالیه باید از نصیحت و تدبیر من با کمال دقت و مواظبت پیروی نماید و الا
 بجهت او خیلی اشکال خواهد داشت که تحت سلطنت کابل را بدست آورد یا نگاهداری نماید کاری که او
 باید بگذرد این است که بملت ثابت است که استقامت رای دارد و سلطانی میباشد که اعتماد و کفایت خود
 دارد و زحمت کش و سربست باشد چرا که اگر از یکی از این اوصاف شش غنمه قاصر باشد نه فقط سلطنت

از دست او خواهد رفت بلکه در معرض مخاطرات بزرگترین هم خواهد افتاد مقصودم این نیست که مشارالیه باید
 اینقدر اعتماد بجفایت خود داشته باشد که ابتدا با هیچ کس از خیرخواهان خود مشورت نگیرد بلکه برای
 تأکید میگویم که نباید محض دین پهن مشاورین و ناصحین خود بود. باشد باید بحرف هر کس گوش ندهد و
 ابتدا بچیک از آنها را قبول نماید مشارالیه میدانند که در این مملکت هر کس چه مرد و چه زن از کد یا کسبه
 بالاتر باشد مجاز میباشد که مستقیماً در هر باب و هر مطلبی که خواسته باشد اطلاع بدیندر اسلحه سلطان
 خود بنویسد و اگر اطلاعی که داده است مقرون بصحت است و بحال دولت یا یکی از رعایا فایده
 دارد با اطلاع دهند چه در زمره جاسوسین مستخدم باشد یا نباشد باید انعام خوبی داد و اگر راپورت
 او خلاف بوده باشد تحقیقاتی بعمل آورده شود که آیا مشارالیه این راپورت را از روی خیرخواهی داده
 یا محض بغرض بوده در صورت غرض بودن مشارالیه در تنبیه سخت می نمایند من از راپورت ها
 ایمان و اشراف و ابالی و بار و صاحبان و جاسوسین و هر کس از رعایای مملکت که خواسته باشد من
 اطلاعی بدهم خود را تحصیل نمایم علاوه بر این از راپورتها نیز که مخبرین من که در مملکت خارجه میباشند
 میرسانند و مواظب اتفاقات و حالات یومیه میباشند کسب اطلاع می نمایم این مخبرین خلاصه در
 حاجات راهم در باب افغانستان بمن میرسانند تمام این مطالب را جمع نموده در آنها تصور کرده را
 خود را در بجا بستمقیم میدارم و باید بمصلحت یا راپورت کسی عمل میکنم سپرهایم نباید از سپر امیر شیرعلیخان
 پیروی نمایند که مشاورین او را با تمام برادرانش یکی بعد دیگری در مدت حکمرانی او بکشدند و
 الامر او را با دولت انگلیس هم بجنگ انداخته و چهار اشکالات بسیارش نمودند و این امر باعث خرابی
 او گردید و از تدریج ضعیف یعقوبخان هم نباید پیروی نمایند چرا که مشارالیه بخيال اینکه انگلیسها از خیر
 خوشو نمایند چنان و صدها امتیازات بایشان داد که اجزای آنها خارج از قوه او بود یکی از آنها این است
 که سرلوفی کیونگاری را بجا بل دعوت نموده توانست او را از کشته شدن نگاهداری کند لکن اجبت این
 تحت سلطنت هم از دست او رفت و دولت انگلیس هم که بقول این حکمران ضعیف اعتماد نموده بودند قسمی
 از این صدمه را تحمل شدند و سپرهایم از تدریج عموم محمد اعظم خان هم نباید پیروی نمایند مشارالیه بسبب عدم

غیرت و وطن پرستی و بی توجی در کارهای نظمی ملک و از اشتغال و امی شرب مسکرات و اعتیاد بر
 اعمال قبیح در صرف خدما بی بعد از اینکه او را تحت سلطنت نشاندیم سلطنت و مملکت از دست او
 بیرون رفت پس من هم اگر همین قسم رفتار کند بنا بطوریکه حکم انهای مذکور افغانستان صدمه خورده
 صدمه خواهد خورد یک مطلب دیگری را هم بطور نصیحت بجهت پیرم باید بیان نمایم و آن این است که علاوه
 بر تکالیف حکومتی یومیته خود باید وقت معینی برای زیاد نمودن علم و اطلاعی خود داشته باشد چنانچه من در طرف
 تمام مدت عمر خود بهین و طیره رفتار نموده ام بهترین طریق بجهت اینکار همان است که من معمول داشته ام
 یعنی شبها وقتی که بیاخته شود و نتواند تحمل کاری بشود باید هر شب کتاب خواند حاضر داشته باشد
 که کتب تواریخ و جغرافیای ممالک خارجه را و حالات سلاطین معظم و اشخاص بزرگ را بدون ملاحظه
 اختیار ملت یا مملکت بجهت او بخواند و همچنین نقطه و مقاوله هائیکه اشخاص سیاسی و ان تمام دول عالی
 یا نوشته اند و نیز تمام مقاوله جات و خلاصه روزنامه جاتی که متعلق به افغانستان یا مربوط بولایات
 یا مللی که افغانستان یا آنها یا بادوستان یا بادشمان آنهاست کی دارند برای او بخوانند و در آنها
 نماید اگر چه در هر فصلی از فصول این کتاب نصیحتی با دستور الهی بجهت پیرم و اخلاقم نوشته ام باز هم بخواهد
 کرد و این امر خیلی اهمیت دارد لهذا مطالب فوق را برای راهنمایی و اساس اصولی که از آن قرار باید گرفت
 مذکور داشتم بحال در باب مطلب دیگری صحبت خواهم نمود یعنی کاری نظمی و حکومتی افغانستان و این
 وضع باید متدرجا و ملی متشکلاتی نماید تا این سلطنت قوی متفق الا را بی بود و باشد من بنیاد و دولت
 قانونی را نهاده ام اگر چه هنوز دست کماده و دولتی که منی بر اتفاق آراء مجلس و کلامت باشد شکل صحیحی در نیامده است
 هر حکمرانی را لازم است که اوضاع مختلفه سایر دول را که در ممالک متعدد و در همه همیشه در نظر داشته باشد
 و ملاحظه نماید و در اثبات رای و استنتاج افکار خود نباید عجل نماید بلکه بهترین طریق حکومتی را متدرجا
 کند و اثر بموجب مقتضیات زمان و حالات مملکت خود اصلاح نماید با عقدا من بهترین اصول سلطنتی آن
 که متعین بزرگ عرب حضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه بسیار آنرا نهاده است اصول مذکور منی
 در وضع دولت اجماعی بوده است و ارکان آن تقسیم بدو فرقه بوده اند یعنی مهاجر و انصار و کارهای دولتی با

بموجب اصول دولت جمهوری اجرائی نمودند و هر کفتری از اجراء دولتی نتوانست اظهار رای خود نماید
 و هر طرف که رای شان بیشتر بود پیروی بهمان طرف میکردند ترتیب ذیل را برای اینکه افغانان از دولت قانونی
 سازم قراردادده ام نمائید هائی که بدر بار و مجلس من حاضر میشوند تا در باب تئیه نمودن ادوات حربیه و سایر
 امورات دولتی با من مشورت نمایند مرکب از سه قسم اشخاص پشاند یعنی سردارها (طایفه سلطنتی) و جوانان
 (و کلا، ملتی) و ملاها (رؤساء مذهبی) قسم اول از اینها از روی استحقاق موردی در دربار باذن سلطان حکومت
 نمایند قسم دوم از رؤساء مملکت منتخب میشوند و طریق انتخاب باین وضع است در هر قریه یا قصبه یا بخش
 از اهالی آن محل اشخاص می کنند که باید دارای بعضی کمالات باشد که تشریح آن در اینجا لازم نیست
 مشارالیه را سکنه آن قریه یا قصبه اشخاص نمایند و او را ملک یا ارباب می نامند و این ملکها یا اربابها
 بخبر دیگری را از بین خودشان منتخب می سازند ولی باید این شخص در مجال و عشایر خود نفوذش بیشتر و شخصیتش
 قاطع بوده باشد و او را خان (یعنی سرکرده) میخوانند مجلس مبعوثان ما مرکب از اینچنین باشد لکن در باب
 انتخاب اینچنین امضاء آنها بسته برای سلطان است و سلطان از روی لیاقت و شایستگی و خیر
 خواهی در خدمات آنها یا خدمات ابا و اجدادی آنها شایسته کی اشخاص آنها را برای منصب حکام
 تعدیل می نماید علاوه بر این مطالب این مطلب هم ملاحظه میشود که شخص مذکور را عموم مردم اشخاص نفوذ
 باشند قسم سوم مرکب از خان علوم (یعنی رئیس مذهبی) و سایر قضات (یعنی حکام شرع) و مفتیان
 (یعنی ابراهیم کنندگان قوانین شرعی) و ملاها و سایر بانشانین ملاها و رؤساء مذهبی یا پشاند بعد از فراغت
 از تحصیل علوم دینی و قوانین مملکت و خدمت ادارات شرعی منزلت جلوس مجلس شود و در حاصل
 می نمایند اینجاعت قانونی بنور اینقدر لیاقت با تربیت حاصل نموده اند که قابلیت این را داشته
 باشد که اختیار نامه بجهت وضع لایحه یا قوانین دولتی با آنها داده شود ولی بیرون زمان شاید اینگونه اختیار
 با آنها داده خواهد شد و در جاهای افغانستان کارهای حکومتی را بجهت بقای خود متحمل خواهند شد
 لکن بیسروا خلاف خود جدا القامی نمایم که بکلی خود را باز بجهت دست اینوکلا و دولت قانونی قرار ندهند

و اختیار کاملی بجهت نظم لشکر همیشه برای خود مخصوص داشته باشند و زمام لشکر را در دست نگذارند بدون
 اینکه حق مداخله این شاه درین قانونی خود را قبول نمایند و علاوه بر این اختیار دیگر را هم بجهت خود نگاه دارند
 تا بتوانند اصلاحات یا تدابیر یا لایحه قوانینی را که در مجلس یا در دربار یا پارلمنت براسمی که این جماعت اختیار
 امضا و قبول نموده باشند باطل نمایند پس هر دو اختلافی نباید سیچگونه اصلاحات تازه را باین مجله
 شایع نمایند که مردم بخالفت حکمران خود برخیزند و باید بخاطر داشته باشند وقتی که دولت قانونی دایر
 نمایند و قوانین سهلتری متداول نمایند و تحصیل علوم را بوضع دارالعلوم فرخستان اجراء نمایند باید
 تمام اینها را استدراجاً بهمان اندازه که مردم باین اختراعات جدیده انس میکینند معمول دارند تا امتیازات
 و اصطلاحاتی را که با آنها رجوع شده است ضایع نکنند پس و اختلافی در باب اقدام نمودن مصلحت
 دولت خارجه یا اقدام مصلحت الهی در بار خود که شاید دولت خارجه آنها را بر شوست فریفته باشد باید
 همیشه نصیحت عاقلانه وزیر کانه را که شاعر در شعر خود نموده است در مد نظر داشته باشند چنانچه گفته است
 زیر کی زربکیه خواهد داشت که همه خلق کیسه برپنداشت به بجهت اینکه تاج و تخت افغانستان برای
 پسر او و اختلافی از خطیات دول خارجه و مدعیان سلطنت افغانستان و یاغیان خود مملکت محفوظ
 بماند باید در باب ترتیب نظامی مملکت توجه تامی داشته باشد اگر چه در اینخصوص در محل دیگری هم صحبت
 کرده ام ولی در اینجا چند فقره مطالبی را که کمال اهمیت دارد بجهت ملاحظه جانشین خود اظهار میدارم تمام لشکر
 افغانستان باید مسلح با سلاح جدیده ممتاز و مرغوب باشند یکمیلیون اشخاص جنگی بجهت محافظت افغان
 افغانستان از خطیات دول خارجه خوب کفایت میکند با داشتن این تعداد مردم جنگی افغانستان
 نباید دیگر از معتزترین دول دنیا و انهمه داشته باشد و برای حصول این مطلب ترتیبهایی که من در جرایم
 آن ساعی میباشم این است که برای تدارک زمان جنگ هر توپ جدید مرغوبی باید پانصد عدد و کلوب
 و هر تفک فرنیسه داری و هنری مارینی پنجاه عدد و فشنگ باید همیابا باشد این مقدار اسلحه و قورخانه بجهت
 یک میلیون سپاه کافی است این سپاه را بدو قسم منقسم نموده ام یعنی سیصد هزار نفر لشکر نظامی و سیصد
 هزار نفر لشکر و طلب و ردیف ولی این لشکر و ردیف باید خوب تربیت شده و مشق نموده باشند علاوه

فصل هشتم

بر ادارات حربیه آذوقه بجهت خوراک لشکر مزبور که کفایت سه ساله آنها را بنماید در انبارهای خود مملکت و صورت
از دم حاضر باشد و نیز فیصل و شتر و اسب و یا بوقاقط و سایر حیوانات بارکش از برای دفع ضرورت لشکر
در خود افغانستان در دست گرایکش ها و مالهای بارکش دولتی حاضر می باشد و در حقیقت بجهت اکثر دول معظمه
جنلی مشکل است که برای حرکت دادن عساکر خود از نقطه نقطه دیگر تمام اسباب حمل و نقل را بقدر
کفایت خود داشته باشند و واقعا این اشکال بالنسبه بجا ضرر نمودن آدم برای جنگ یا مسلح نمودن
لشکر جنلی بیشتر است ولی حمد میکنم خدایا که افغانها چنان مردمان قوی و صحیح المزاج و توانائی هستند که بر لولهها
مملکت خود بتندی اسب می توانند بالاروند در حالتی که ششک و ششک و چادر و خوراک چند روزه خود را
هم بدوش داشته باشند لهذا تعداد جنلی معدودی از حیوانات بارکش بجهت جمعیت زیادی لازم است
این امر خالی از اغراق است که صد هزار سرباز از انخلیس از یک میلیون لشکر افغان بیشتر حیوانات
بارکش لازم دارند چرا که اقسام آذوقه و مشروبات و لیمنومات و غیره و سایر اسباب آیش لازم
دارند تا بعضی اشخاص نخته گیر خواهند گفت اگر چه سربازان انخلیس اسباب راحتی شان را لازم دارند ولی
آدم جنلی خوبی هم می باشد بل من با این اشخاص نخته گیر کمال موافقت را دارم زیرا که سربازان انخلیس محتاج
اورا جنلی پسندیده ام ولی در اینجا فقط بحث در باب مال ای بارکش می باشد نه در باب محتاجات جسمی
عساکر انخلیس تیه این اسلحه و آذوقه و غیره بجهت یک میلیون لشکر پول لازم دارند لهذا تعداد لشکر خورا
بمقدار از دیاد و دخل دولت افغانستان زیاد می نمایم اگر چه بجهت لشکر نظامی که دولت بناها موجب
میدهد چنانچه قبلا بیان داشته ام بیشتر از سیصد هزار نفر لازم نمی باشد ولی خزانه دولت باید تیه نگاه
بدارد و بیلیون اشخاص جنگی که اقل برای دو سال بجهت جنگی که شاید اینقدر طول بکشد داشته باشد قبل از آنکه
بدر صد و آن برآیم که این تعداد کثیر را در میدان جنگ حاضر نمایم همین بس بکنیم که مبلغی کافی در خزانه
داشته باشیم تا کارخانجات را بجهت تیه قورخانه برای لشکری که در میدان جنگ می باشد و سایر ادوات
حربیه که لازم میشود و ایرگانه بدار و و نیز لازم است که آهن و سرب و مس و ذغال سنگ از معادن
خود افغانستان بقدر کفایت تحصیل شود و تریقاتی که مشغول آنها بوده و میباشیم تا ایندرجه پیشرفت نموده

که می توانم

که می توانم امروزه این تعداد اشخاص جنگی را ندیدن جنگ حاضر نمایم اگر چه لشکر نظامی زیاد نباشد ولی تعداد اشخاص جنگی بقدر کفایت باشد و نیز می توانم تیه توپ و تفنگ و قورخانه و شمشیر از خود افتاتان بخواهم مذکور فوق بنمایم و نیز ذخیره غله بجهت خوراک آنها و حیوانات بارکش در خود مملکت و فراست بلی و چیز لازم است یکی آنکه لشکر نظامی و صاحب منصبهای آنرا چنانچه معین نموده ام بقدر سیصد هزار نفر بنمایم حاضر نمودن می ترسم که بجهت این کار زمان طول بکشد لکن این بابت بنیاید شوییش داشت زیرا که افغانها در چندین موارد بحالت رعیتی با متمسکترین و شجاعترین و منظمترین سربازهای دنیا جنگیده ظاهر ساخته اند که آنها فطرتاً مردمان سپاهی و شجاعی می باشند ولی چیزی عمده که لازم و خیلی هم لازم است بودن پول در خزانه است اگر چه خدای رحمت می کند که در زمان حکمرانی امراء سابق در خزانه افغانستان بچوخت اینقدر پول نقد نبوده است که در زمان حال می باشد لکن هنوز باندازه که در کهنه خواهم رسیده است در باب انبارهایی که بجهت ذخیره آذوقه و علوفه لشکر در شهرهای بزرگ و مقنای افغان بنا نموده ام به پسر و اخلافم نصیحت نمایم که از من پیروی نموده ذخیره این انبارها را هر ساله تجدید نموده از غله بر نگاه دارند و غله کنه را بقیمت ارزان تر از جای دیگر بچوخت موجب لشکر بدهند و بقیه را هم فروخته و کندم و جو تازه خریدند بجای غله که خرج شده است ذخیره نمایند و غله را که می فروشدند عموماً جلودار با بجهت اسبها و یابو ها و سایر مالهای بارکش می خریدم و اخلافم نباید بحرف اشخاص نامحبت گوش بدهند که اینها از این تدبیر من که چهل و هشت هزار یابوی بارکش و چندین هزار خرد غله حاضر دارم نکته گیری پنهانند این اشخاص میگویند چرا باید دولت متحمل مخارج این همه مالهای بارکش شود در صورت لزوم ما میتوانیم مالهای مذکور را از خود مملکت باسانی اتیاع نموده یا اگر اینها را این اشخاص نکته گیر خیال میکنند که در شکی وقت شخص انقدر خیال و کار دارد که نمیتواند همه این امور را پردازد باید به چه چیز بجهت اقدام بکار همیشه حاضر بوده باشد و اگر بعد تیه دیده شود وقت زیاد ضایع شود و اکثر مواقع عزیز از دست میرود علاوه بر این تمام مالهای بارکش همیشه مشغول کار می باشند و همان که مخارج آنها شود بخزانة دولت هم همان قدر عاید می شود پس باید و اخلافم نباید فقط از دیدن تعداد زیاد لشکر

و حال بوده باشد باید همیشه در نظر داشته باشد که معتسارین مطلبی که باید همیشه در خاطر آنها باشد این است
 که لشکر او لکرم و خوشنود داشته باشد شخص از اینکه لشکری مغایر و آزرده خاطر داشته باشد بهتر است که
 هیچ لشکر نداشته باشد و یا حق این امر که لشکر را باید چگونه خوشحال و ولکرم داشت بسته بقوه فهم خود باشد
 آنهاست ولی چیزی که معین است این است که لشکر را نباید غفلاً مستخدم نمود و موجب آنها را
 مرتباً باید داد امیر شیرعلیخان که لشکر را بغض میگرفت و موجب آنها را هم مرتباً میپرداخت
 و تمام ملک لشکر خلی آزرده خاطر می داشت و آنها در جلوه لشکر انجلس که بطرف کابل می آمدند بقدر رعایت
 افغانان هم ایستاده کی نکردند بسبب همین دل شکسته کی لشکر بوده است که کار سلاطین افغانان
 در یک جنگ واحد یکطرفه شده است چرا که لشکر مایل بکنیدن نبوده است یا آنکه آنها را غفلاً مستخدم
 نموده اند چنین لشکری با کمال اضطراب نظر رسیدن دشمن پاشند و در آنوقت بدون اینکه جنگی
 با طرف فراری نمایند تا پادشاه خود را که آنها را بخلاف میشان مجبور بکنک نموده است فرار
 و خود با زروی خود برسد چنانچه قبلاً گفته ام لشکر را مرتباً پرداخت و موجب آنها را باید هر ماه نقد از خزانه
 دولت بدهند و چنانچه در زمان سابق رسم بوده است بر دات بجوالمالیات نباید با نهاد و او که خودشان
 بر دند وصول نمایند سربازی که خاطر او در باب مواجب و اخراجات عیالش مشوش باشد نمیتواند تمام
 توجه خود را مصروف تکالیف نظامی خود نماید و اگر سرباز با طرف ولایات رفته بقایای مالیاتی را بخواهد
 مواجب ماهانه خود وصول نماید پس بعوض او که باید بکنند چنانچه سعدی علیه الرحمه میگوید چو در نذر را بر پیکار
 و رنج آیدش دست بردن بر تیغ هر چه مردی کند در صف کارزار که دستش تپ باشد از روزگار
 صاحب منصبهای شجاع و دلیر محبوب القلوب سربازها را اشخاص جنگی دلیر میسازند و بجهت جنگ آنها را خوب
 تربیت مینمایند و آنها را ادب تکالیف خودشان میکنند و معدودی از سربازهای خوب تحت امر صاحب
 منصبهای دلیر کارهای شگفت آمیز میتوانند از پیش برند چنانچه شاعر میگوید بی کرب درنده در کارزار
 هم بر رند که صد هزاره و نیز فردوسی گوید سپاه لشکر نیاید بکار بی یکی مرد جنگی به از صد هزاره بجهت
 اشخاص نمودن صاحب منصبهای نظامی و بجهت نظم و ترتیب آنها خیلی باید وقت کرد تمام صاحب منصبهای

طاقی باید اشخاص حکمی معهود قابل دو فی غیر کنند و وفادار دولت بوده باشند و اگر ممکن باشد از خانه و ادا
 بحسب رسم باشند من نمی پسندم که ترقی از روی تقدم زمان خدمت و اوده شود بلکه ترقی باید بسته به تبحر
 و قابلیت و خدمات و شجاعت و نظم در وقت جنگ و درست کرداری و وفاداری آنها بوده باشد
 بیشترین صفت آنها کمترین و صفشان باید این باشد که نزد سربازهای خود محبوب القلوب باشند
 بخيال من این صفت آخری معتبرترین همه صفات صاحب منصب باشد تمام صاحب منصبان نظامی
 علوم فن جدید و جنگ را کتب بی که بفارسی ترجمه شده است و هنوز هم از زبان انگلیسی ترجمه شود باید پانزده
 سپه را و اصلاح نماید هرگز نصیحت مراد از انبیا فراموش نکنند که ابد صاحب منصبهای نظامی را اگر کسی از دولت
 بمسایه افغانستان بانه بخوابد بد قبول نکند چنانچه حضرت پیغمبر با صلوات الله و سلامه علیه فرموده است
 دولت بمسایه بهمانه اینکه عساکر افغانستان
 را فن نظامی انگلیسی تعلیم کند صاحب منصبهای لشکر خود را فرستاده شاید آنها را نیز دستور العمل داده باشد
 که متوجه پیشرفت مقاصد دولت مذکور باشد امیدوارم در زمان قبلی مردمان خود افغانستان اینقدر
 علم و فهم تحصیل نمایند تا بتوانند استنباط نمایند که مقاصد دولت آنها بعین مقاصد خود آنهاست اول
 آنها بهمان قسم وطن پرست خواهند شد مثل آنکه ابالی اکثر مل و دیگر پادشاهان وقت شاید عیب تجار
 داشت که از مملکت خود بخارج رفته از مل و فرنگستان بیش از آنچه حالا مقرون بصلاحت بیاموزند
 چون حالا شاید اشخاصی که با آنها معاشرت بنمایند آنها را بخالفت دولت و وطن آنها را بگریزند
 وقتی که آنها دشمنان وطن خود را دشمنان شخصی خود دانستند آنوقت بجهت مازمانیت که باید صاحب
 منصبهای جواز بفرنگستان بفرستیم تا فنون جنگ را بیشتر تحصیل نمایند بعد از معاودت بوطن آنها بتوانند سایر
 صاحب منصبهای نوع خود را آنچه خودشان آموخته اند بیاموزند عجالتاً باید قانع باشیم به اینکه اقلان تمام ابالی وطن پرستند
 که در کوههای مملکت خود بچشم باید بچنگند و اینکه علاوه بر آن کتب لازمه مشق نظامی و از بعضی قسمل مطالب دفاعی
 ترجمه شده است و افغانان این کتب را کاملاً تحصیل نموده اند و با هم مشغول تحصیل بوده و تحصیل علم ترقی می نمایند
 ایامیکه ابالی وطن من شکمهای خوب و صاحب منصبهای آرموده داشتند و مشق کرده بودند و قطره رعایای

بودند با عساکر انگلیس شجاعانه جنگید و محل تجید آنها و نیز محل تجید سایر دول دنیا شدند تا لا بهترین اسلحه جدیده در
 و بر سر کرده کی خبر الهامی من میتوانند در کوهستانات خود اگر با تعداد دو برابر خود بتوانند با تعداد مساوی خود
 از بهترین لشکر بکنند مطالعه کنندگان تواریخ نظامی موقوف باشند که در جنگ میدا با من فقط هشت هزار نفر
 سپاهی تحت فرمان خود داشته ام و این افسران و هزار لشکر امیر شیرعلیخان را چنان شکست دادند که میتوان
 و سایر اسباب خود را گذاشته فرار نمودند و این شکست حکومت امیر شیرعلیخان را با خورسانیده پدر ام که در دست
 امیر شیرعلیخان امیر بود تحت کابل نشانید سعدی میکوید رعیت چونچند و سلطان درخت به درخت ای امیر
 از پنج تخت نصیحت دیگری که باید بجهت سپه با و اخلافم بگذارم این است که وجود هر دولت و دوام آن بیشتر در
 دست رعایا میباشد لهذا سپه با و اخلافم باید روز و شب بجهت آسوده کی و خوشی و رفاهیت رعایای خود
 باشند اگر اهالی مملکت متمول باشند مملکت متمول است اگر رعایا آسوده باشند دولت آسوده است اگر
 رعایا با علم و عاقل باشند اشخاص سیاسی دان و وزراء سلطنت که سفینه دولت را برادر غیر ند چون از خود رعایا
 شجب میشوند و فنانیده خیالات مردم باشند شایسته تر خواهند بود لهذا تربیت رعایای ما در زمان آئینه طلب
 بسیار متقانی میباشد در زمان آئینه هم افغانستان ابدانیتواند کا ما و صحیح ترقی نماید مگر آنکه زندهای آئینه تربیت
 بشوند چون اطفال اولین سبق ابتدائی خود را از ما در همی آموزند و مطالب و عقایدی هم که در زمان طفولیت
 کسب شود اثر آن مادام العمر در عادات و طبایع آنها می ماند و ریشه های خاطر آنها را از تربیتی که بعد با بنمایند
 محکمتر فرامیگیرند و بجهت همین تدبیر عاقلانه بوده است که پیغمبر ما م فرموده است زندها که در هیچ صورت بدون
 اذن و اجازه شوهرهای خود از خانه بیرون نروند باید بجهت این مطلب یعنی تحمیل مجاز باشد که از خانه بیرون
 بروند اگر عموم مردم و عیالهای آنها و عموم زندها تربیت شده باشند اشخاص سیاسی دانی که مردم از این
 خودشان شجب نینمایند یقیناً تعقل آنها بهتر و علمشان زیاد تر و مصلحت با ایشان مفید تر است و بهتر
 میتوانند کارهای نظمی و دولتی را انجامیند چسرا که دولت تربیت شده متمم نه برای مردمان غیر متمم نه سبب
 نپاشد و بر این اشخاص وحشی غیر متمم فقط با قوانین شدید سخت و قوه نظامی میتوان حکمرانی کرد و همچنین
 دول غیر متمم نه وحشی بجهت ملل با علم و متمم نه کجی نامناسب میباشد نتیجه اینکه نه اوضاع غیر مناسب آن

فصل ششم

که سر پادشاه با او خواهد رفت چنانچه در انگلستان بجهت شارل اول اتفاق افتاد و از این مطلب حکایت
 شیرینی بخاطر می رسد که در اینجا مثل آن برای توضیح بیانات خود مذکور میسازم دولت باید از همان قسم
 اشخاص باشد که رعایای آن پادشاه در یک دولتی بنحی پادشاه اطلاع داد که در فلان تاریخ باران
 زیادی خواهد آمد و هر کس آب آن باران را بیاشامد عقل آن زایل و دیوانه میشود پس پادشاه بنوکهای
 خود را که رو چند حوض آب را بجهت استعمال خودش و وزراء او پوشند تا آب دیوانه کی با آن آب خوب
 قدیم مخلوط کرد و بعد از آن که باران آمد رعایای آن که حوضهای آب نداشتند لابد شدند که آب رودخانه و
 نهرها را خورده دفع عطش نمایند و هر شش این شد که آنها دیوانه شدند و تیاچی که از اینکار بدست آمدست
 بزرگی بود تمام لایحه قوانین و تدابیری را که وزراء دولت بنخواستند شاعره نمایند مردمی که دماغ آنها عجیب
 کرده بود دردی نمودند و بر چیزی را که پادشاه و وزراء میکشیدند بخاطر خلل یافته مردم خلاف میکشیدند و
 میزدی رفتند پادشاه و وزراء خود گفت که بجهت من هرگز نمیست که هیچ قانونی بر خلاف میل مردم تبوی مجلس
 شورای آنها معمول نمایم لهذا خوبست که ما هم از آن آب پاشاییم و خود را با سایر دیوانهها مساوی نمایم
 و اینکار را کردند و پادشاه و وزراء هم بهمان دیوانه کی مبتلا شدند و دولتی که تمام اجرائی آن دیوانه بود
 نمی توانست زیاد دوام نماید لهذا همسایه های آنها آمده ملک آنها را تصرف کردند و دیوانهها را از آنجا
 اخراج نمودند پشتر خوشحالی و آسوده کی در فارسیست رعایا بسته بعدالت و قوانینی است که در ملک معمول
 است در قانون پادشاه و کد امساوی پاشند و پسرایم از سر مشقی که امرای سابق گذاشته اند نباید
 پیروی نمایند در زمان حکمرانی آنها هر صاحب منصب و هر سرکرده از خود قانونی داشت و دیوانهها بجا
 ایند وجود نداشت البته اعتراف دارم از اینکه هنوز نتوانسته ام محاکمات قانونی را تکمیل نمایم و ترتیب
 صحیحی بجهت اجراء عدل در محاکمات بوضع کامل و متینی که میل داشتم نتوانسته ام معمول و مکمل نمایم در
 اینباب هنوز باید خیلی ترقی بعمل بیاید مثلاً در اول حکمرانی من که مردم یا غنی و خود سر و وحشی و غیره
 تمسک بودند قوانین و عقوبتهای من خیلی شدید بود ولی سال بسال بر حسب تربیت و امنیت و
 اطاعت رعایای خود رفا رفته اند اکثر آن قوانین را اصلاح نموده و عقوبات را آسانتر جاسلمه نمودم خلاص

من بایده این تدبیر اجاری داشته باشند و قوانین را بنا سبب ترقی و تفوق ملت در تمدن حالیه تبیل
 و اصلاح نمایند و باید بجا طر داشته باشند که مجلس قانونی و مجالس شورا در ممالک متعدد فقط بجهت تعیین
 میباشد که همیشه قوانین را عوض و بدل نموده با ترقی عمومی دنیا همقدم باشند قبلاً امیدوارم که اهالی
 بلاد و خداوندی بواسطه تربیت و تعلیمات دولت عاقلی متدرجاً بآنها برسند که بتوانند خودشان قوانین
 خود را بجهت خودشان وضع نمایند غیر از قوانین الهی که امورات دینی و عبادات و مکارم اخلاق
 را باین میانشاید و یونانخانه های عدلیه که من در اینزوده ام از دیوانخانه های که در زمان امرای سابق بوده
 خیلی بیشتر میباشد ولی باز هم هر قدر خسرازه دولت کفایت نماید که بجهت این مطلب بیشتر فحاح شود
 سزاوار است که دیوانخانه های عدلیه دیگر هم دراز شود اگر در ولایات متعدد مملکت دیوانخانه های بیشتر
 بشود بجهت اهالی مملکت لازم نخواهد بود که از نقاط سگونه خود بجهت محاکمه حکم دیوانی مراجعات خود
 نمایند ولی چون مراجعات بیشتر از آن بود که دیوانخانه با بتواند تمام آنها را قطع و فصل نمایند
 در خزانه دولت هم اینقدر پول نبود که دیوانخانه های متعدد بجهت اینکار دراز نماید لهذا برای خود ترا
 بشود اگر ثمرات را اشفاً قطع و فصل ننمودند بدون اینکه در دوشمی ثبت شود یا صورت مجلس آن ضبط شود تمام
 کارهای مراجع در ظرف چند دقیقه تمام میشود چرا که مدعی و مدعی علیه و تمام شهود را در حضور حاکم حاضر نمودند
 و حاکم بعد از آنکه شخصاً اظهارات طرفین اصلی نمود بدون اینکه اظهارات مذکور ثبت شود فوراً حکم آن را
 نمود و بعد مشول ترافع دیگری میشود باینقسم حکم چندین مراجع را اینموندند حال تمام ثمرات مراجع
 ارشی و ملاکی و امورات تجاری و غیره را در کتابچه با ثبت می نمایند و صورت آنها را بجهت مراجع در دفتر
 خانه دولتی ضبط میکنند لازم است که برای دیوانخانه با محترین مقرر شوند تمام مطالب را ثبت نمایند
 کاری نشود یا حکمی برخلاف صادر نکرده و نیز سواد احکام مراجع و نیز بجهت رجوع بدیوانخانه با لا تر ضبط
 خیلی لازمست که تمام این تغییرات در دیوانخانه های عدلیه و در اجراء عدالت متدرجاً بعمل بیاید چرا که اگر
 از آنکه مردم قدر معنای این تدبیر را ندانند و بخواهند اختیاری نموده شود مثل آن است که از مردم خود سر و بی غمی
 نموده اند چنانچه شاعر گفته است :
 ترحم بر پلنگ تیز دندان * ستمکاری بود بر کوفسندان * مثلاً

اداره اخباریه با وضع مخبرین و جاسوسین آن که من متداول داشته ام تمام مامورین که عادت بر شوه داشته
 و خوانمی که از راه یا غفای پول می گرفتند تنفر دارند زیرا که جاسوسها و مخبرین در باب این اعمال آنهاست
 میدهند از قرار که می شنوم این مامورین و خوانمین از مامورین اداره اخباریه من خیلی بدگونی می کنند حتی
 آنکه پسرایم از تمام مخبرین و جاسوسین من خبر ساخته اند و بی معذب افسر و اخلایم تصحیف میکنند که از این اداره
 همیشه خیلی مواظبت داشته و محل نگاه بداند زیرا که این اداره است که در تمام ممالک تحت تاجاری و
 در است اداره مذکور بجهت اینکه دولت مرا از تمام امورات داخله و خارجه مطلع می سازد و نیز بجهت آنکه
 بواسطه چینی دشمنان مرا منکشف می نماید خیلی محل اعتماد پاشد و وسیله دیگر بهتر از این برای دشمن خیالات
 و تحکات دول همایه و دوست را از دشمن تشخیص دادن در دست نیباشد سعادت اداره مذکوره
 در باب تمام محاوراتی که با دول همایه دارم دقت و مواظبت بنمایم و اطلاعاتی که در این باب من میدهند
 در دفتر خانه دارالانشاء من ضبط میشود پس من نیز باید کتاب انوار السیاهی را با کمال دقت مطالعه نمایم
 کتاب مذکور با نضام قدری فهم و احتیاط برای او خیلی مفید خواهد بود ولی بجهت فهمیدن خیالات و مقاصد تمام
 دول همایه و بجهت دانستن فرق بین دوست و دشمن علاوه بر اداره اخباریه و مطالعه نوشته جات و کتاب
 مذکور فوق تفکر و ملاحظه زیاد می لازم است اگر شخص کتب دنیا را مطالعه نماید آدم سیاسی دان پنجه در زنی نخواهد
 شد مطالعه مذکور با عدم قابلیت فطرتی همان تئیسجه را خواهد داشت که در حکایت ذیل مذکور شود و آن حکایت
 این است که پادشاهی پسر خود را یکی از مجتهدین ماهر سپرد که او را تعلیم نماید و با او گفت هر چه او بیا سیر
 شکر دان تو میدهند من بیشتر میدهم بشرط آنکه پسر مرا بیشتر از سایر شکرده های خود علم پاموزی بعد از منی
 پادشاه انختر نقره در دست خود گرفته اند یکی از شکرده ان سوال کرد در دست من چیست آن طفل بعد
 از ملاحظه اوضاع کوکب جواب داد و چیز نیست مدور پادشاه باز سوال نمود که رنگش آن چه رنگ است
 آن طفل گفت سفید است باز پرسید از چه ماهیت است پاسخ داد نقره و وسط آن هم سوراخ است
 دیگر فهمیدن باقی مطلب آسان بود که انختر می باشد و طفل مذکور جواب کافی پادشاه داد بعد نوبت پسر
 پادشاه رسید او هم از روی تعلیمات خود همان جوابها را داد یعنی شی مذکور از نقره می باشد و وسط آن سوراخ

و ادوولی اینقدر فرست نداشت که بدانند که ماشین چرخ نقره لازم ندارد و چرخ ماشین بزرگ را میتوان در دست گرفت لهذا بعد از استخراج جواب داد که در دست شما چرخ ماشین نقره است پادشاه اینچو با معلم اظهار کرد معلم جواب داد جوابهائی که پرسشها داده است تا جائیکه متعلق به تعلیم بوده است صحیح میباشد ولی جائیکه متعلق بفرست خودش است اشتباه نموده است بجهت استقرار سلطنت و اقتدار و رفاهیت ملت و دین هم جز اعظم پاشا فلتی که عقاید دینیه نداشته باشد و در وضع میشود و در بانقراض میکند و تا بجای معدوم شود اهل اسلام تمام شجاع پشاند زیرا که آنها همیشه کلاما مطیع تکالیف دینیه پشاند و در پیروی نمودن از عقاید مذمبه خود خیلی محکم پشاند در باب حفظ دین خود کمال داشتند از آن کتب طبع کرده نوشته ام و نیز در باب جهاد هم کتابی نوشته ام من جمله کتب و رساله جاتی که من در این باب نوشته ام و در فارسی طبع شده است تقویم و پندنامه خیلی معتنا پشاند و هر مسلمان باید آنها را مطالعه کند در باب دین لازم نیست در اینجا دیگر زیاد صحبت بداریم ولی مطالعه کنندگان کتاب خود که در این باب شوق دارند میگویم که کتب کوزه فوق را مطالعه نمایند با خلاف خود نصیحت میکنم که وضع ترتیبی که بان دین اسلام در افغانستان قائم نموده ام بهم نرسد و معدوم سازند ترتیب مذکور این است که تمام اراضی و املاک و نیز وجه تقدی را که اسباب است مالا با بود بخزانة دولت منتقل داشته ام و مواجب معینی هر ماه از خزانه باشخاصی که مشغول بخدمات دینیه پشاند قاضیها و قضیهها و ائمه جماعت و مؤذنین و محتسبین پرداخته میشود از روی ترتیب مذکور قانون شریعت اسلام و اجراء آن در دست مامورین مذمبه که دولت آنها را شجب و مقرر نماید پشاند و فقط باذن دولت دارایی مناصب خود هستند لهذا مجبورند که خواه راضی باشند یا نباشند از دولت اطاعت نمایند و آن امر تمام اختلافات و بدعتها را از میان بر میدارد و عوض آن اتحاد عمومی را قائم نماید اتحاد مسلمین همه عمده اقتدار اسلام پشاند چنانچه خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید فرموده است که منادش اینست نیدانید که دین اسلام چه نعمتها بشما داده طوایف متفرقه شمار جمع آوری و مثل برادر نموده است تدبیر بسیار عاقلانه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علیه از تخیر وضع معاشرت مردم این بود که آنها را با هم یکدگر کلاما استفق فرماید تا همیشه با یکدیگر اتفاق و مراد داشته باشند مثلاً مردم امر فرموده است تنها غذا نخورند و با هم یکدگر غذا صرف نمایند و نمازهای یومیه خود را

فصل ششم

در خلوت خوانند بلکه در مساجد با جماعت بجا آورند و نیز نماز جمعه را در مسجد جامع بلد با جماعت بگذرانند و مقصود
این است چون تمام اهالی بلد در نمازهای یومیه بمدیر الملاقات نمی نمایند در نماز جمعه مایکدیگر الملاقات
نمایند و در ایام عیدین هم که سالی دو مرتبه میسبب باشد تعدادشان بیشتر بوده باشد حکم دیگر در باب زیارت
که معظم است و این حکم مسلمانان را از اطراف عالم از هر مملکت از مشرق از مغرب و دیگر و در یک قطعه
جمع مینماید بعضی اشخاص میگویند این اجتماعات بزرگ اسباب ناخوشی و طاعون میشود من و اینجا
باب مسئله حفظ صحت صحبت ندارم ولی سوال میکنم چگونه است که اهالی لندن و سایر شهرهای معظم که جمعیت
بیشتر از خارج که است از طاعون نمیزند جهش این است که در شهرهای مذکور همان قواعد را که دین محمدیه
بیشتر از سایر قواعد در باب آن تاکید کرده است یعنی قواعد نظافت و حفظ صحت را کمالا مجری میدارند
حجاجی که بکه میروند باید از قوانین محمدیه اطاعت نموده خود را پاکیزه و نظیف نگاه دارند و غذاها می لطیف
صرف نمایند و آب صاف پاکیزه پاشانند و فایده ندارد که مسلمانان بعضی از احکام پیغمبر را احتمال نمایند
و از باقی صرف نظر داشته باشند در خاتمه کلام اظهار میدارم که اگر خداوند چند سال دیگر بمن حیات
عطا فرماید اگر بعد از وفات من خداوند افغانستان را از منافقات داخله و تحطیات خارجه محفوظ
بدارد پس با و اخلاص هم موجب نصیاح و دستور العلماء من رفتار نمایند ملت افغانستان در زمان آئینت
بزرگی خواهد شد و امیدوارم که افغانستان یکی از دول معظم دنیا شود انشاء الله نظر بوسعت مملکت و اعتدال
و استعداد اراضی و تعداد جمعیت و شجاعت و قوت جهانی اهالی آن حال هم از بعضی دول بزرگ دنیا
عقب نمیشد تجدید خطوط سرحدی جلوگیری تحطیات همسایه های قوی آن را نموده است و اعتدالات
و جنگ بین الطوائف هم امیدوارم بجای مرتفع شده باشد امورات لشکری داد و ات حرته و خزان هم منظم
و اندازه محل شده است نظر بتمام این مطالب اعتقاد من این است که حالا وقت آن رسیده است
امورات را در مملکت اجرا بیاورد مثل تجارت و تعلیم علوم و افتتاح معاون و ارباب ثروت و تجاره
سیاحان خارجه را شوق بآدن این مملکت نمودن و حفاظت آنها و حالا وقت آن است که نه با خمر شود و
سبای آب بجهت زراعت برای نگاه داشتن آبهای برف کوه ها تهیه شود تا آبهای مذکور داخل رودخانه

نشده

شده از مکت خارج شود از نگاه داشتن این آباد خود مملکت اراضی بایره و اکثر محالات لم یزرع که خاک آنها
خیلی حاصل خیز است بمثل بار ارضی مزروعه مرغوب باغات شمره خواهد کرد و بدو چیدن نمرها تا حال منق نموده
و مشغول بخر چیدن و دیگر هم بسم حال تجارت پوست بره و پشم و کوه سفید خیلی ترقی نموده است و تجار
افغان محض تشویق تجارت پول از خزانه دولتی بدون اینکه شریلی از آنها بگیرم بقرض داده ام بعوض شریلی
لمک خروج و دخول از مال التجاره آنها دریافت میدارم و این حق لمک بیشتر از شریلی ان پولها میشود و برای
خود تجار هم منقشی عاید میشود ولی لازم است که با بانجام و صرافهای خارجه معامله و قرار داده شود که بلیتهای بانک
باندازه پولی که در خزانه افغانستان موجود است رایج شود و باین وسیله پولی که پیشکار مانده است در ظرف سال
چیدن نوبت برای امورات تجاری داد و ستد شود و نیز ترتیب بروات تجاریه امجری داشته ام اگر چه
از فوائد تجارت عمومی بی اطلاع نیستم ولی هنوز بجهت ما آنوقت نرسیده است که تدبیر تجارت عمومی اختیار کنیم
ما مجبور هستیم برای مال التجاره خارجه که بمملکت ما داخل میشود بعضی شرایط قرار بدسیم و نیز لازم است حتی الامکان
مگذاریم مال التجاره خارجه را بعوض پول نقد وارد مملکت نمایند و نیز باید سعی نماییم که بیشتر از احتیاج و اهالی
وطن خود اجناس ساخته خارج از مملکت هم بفروش برسانیم تا اهالی مملکت ما از پول خارجه که داخل مملکت
شود متمول گردند معتننا ترین اجناس تجاری که بجهت خروج برای تحصیل پول مناسب است دارد و غلظت عن
ترکستان و محصول معادن افغانستان میباشد و میوه جات هم بقدری زیاد است که خودمان نمیتوانیم هم
را صرف نمایم ولی چون راههای آهن و مکراف و کشتیهای بخار نداریم با عدم این وسائل اجاریه و حمل
نقل نمیتوانیم میوه جات را بجز ایشیا، تجاری خیلی نافع بشماریم پس با و اخلاص نصیحت نمایم که ساختن
راههای تازه را مثل خودم جاری داشته باشند ولی کشیدن راه آهن را که معتننا ترین وسیله و اسباب
تجاری میباشد معوق بدانند تا زمانیکه ماشکری کافی بجهت حفاظت مملکت داشته باشیم و همچنین دیدیم با اهل
قوت داریم که مملکت خود را محیظت نمایم و لشکر اچنانچه من مرتب نموده ام منظم ساختیم آنوقت زمانی
خواهد بود که راههای آهن بسازیم و سیم ملکه اف بکشیم تا از معدنیات و سایر اخذ بای تمول منفعت برده باشیم
آنوقت زمانی خواهد بود که افغانستان چون بواسطه داشتن آب و هوای خوب و میوه های ممتاز و هواهای

لطیف و فصل تابستان مثل بهشت پاشد مرغ سیاحان و اشخاص متمولی که خواسته باشند بجهت صحت
 مزاج یا تماشا بیایند خواهد کرد و آب و هوای مملکت مثل آب و هوای سویس است لکن افغانسان بسبب
 داشتن میوه جات خوب و کوهستانات مطرب و نظر اندازهای مرغوب بیشتر از مملکت سویس قابل
 رجوع سیاحان خواهد کرد و چون سیاحان وجه نقد با خود بملکت خارج بپزند و در آنجا با خرج میکنند
 و کالسه که رای نیند و اسباب و اشیاء آنکه و اجناس صنایع بومی را بخرند و پیرند توفیق سیاحان بجهت
 بافغانسان یکی از وسائل ترقی و آبادی اهالی مملکت پاشد مطلبی که من میخواهم خاطر نشان سپردم و اخلاص
 خود بنمایم این است که اقیانوس راه آهن و معادن مملکت خود را بدو بیج خارج ندهند بلکه باندازه که پول بخت
 اینجا رواشته باشند را بهما بخرند و خودشان بسازند و معادن را هم خودشان کار نمایند راههای آهن را
 اول در داخله افغانسان که از سر حد اول همسایه دور باشد از نمایند و فقط از شهری بشهری در خود مملکت
 تمتد نمایند ولی متدرجاً همیکه مملکت اینقدر قوت داشته باشد که خود را از تحطیات خارج محافظت نماید
 راههای آهن ممالک همسایه متصل نمایند باین قسم که خطهای راه مذکور را با هر دولتی که خصومت آن از سایر
 همسایه گرفته بوده باشد وصل نمایند که لازم شود و مقرون بصلاح هم باشد که امتیازات برودان خارج هم دادند
 امتیازات مذکور را باید خیلی کم و بختانی باید داد که ممالک وصل بسرحداث مملکت خودمان پاشد شتابان
 و ایتالیا و آلمانها و غیره که مستلکات و ممالک آنها وصل بافغان نیست بخمال من اگر تعدا و زیادی
 از فرنگیها از قبیل هندین و امثال آنها بجهت استخام دولت خود لازم داشته باشیم اهلای ممالک فرور
 باید همین قسم مقدم بداریم پسرا و اخلاصم باید بجهت خود و محکم بوده باشند و از نقض عهد و کذب احتراز
 چه تعهدات مذکور را با شخص معینی یا با تجارت نموده باشند چه با دول و مل کرده باشند زیرا که اگر
 وعده فعلی ضرری هم داشته باشد در تخلف آن فایده متصور باشد باز هم این ضرر موقتی بواسطه اعتبار
 و نیکنامی که از ایفاء وعده حاصل میشود بیشتر اسباب منفعت آنها خواهد کرد و چنانچه خداوند تبارک
 و تعالی در قرآن مجید فرموده است لَیْجِزِی اِنَّهٗ الصَّادِقِیْنَ بِصِدْقِهِمْ وَاَعْتَبِ الْمُنَافِقِیْنَ مَا یَاۤیْسُرُ
 یَغِیْبُوۡرُهُمْ ۝ ملاحظه داشته باشم پیغمبر با حضرت محمد صلوات الله و سلامه علیه قبل آنکه بیعت و صلوات

فصل ششم

امور مردم مبعوث شود تمام اهل بی عرب او را با اسم محمد این میخوانند و بین جمعه صحیح پیشرفت نبوتش کرد
 چرا که وقتی که ادعای رسالت را نمود حتی دشمنهای او اعتراض کردند که در امانت او شک نیست و چون خیلی
 این پیاپی شد هرگز نتواند گفت که من رسول خدا میباشم اگر این امر صحت نداشته باشد و بسبب همین امانت
 او بود که خدیجه که یکی از متمولترین زنان این عرب بود و فخر و مدینه آنحضرت بود شخصی که کاشته و عامل خودش بود مشهور
 گردید زیرا که در تمام معاملات تجاری خود متدین و صادق بوده و نتیجه این شد که مشارالیهان فقط اعتماد کامل
 نموده تمام امورات و وجه نقد خود را با او سپردند که بهر قسمیکه صلاح بدانند معمول فرماید بلکه نفس خود را هم با او سپرد
 و بکلیح آنجناب درآمد مشارالیهان در تمام امورات دینی و دنیوی با آن بزرگوار موافقت تام نمود و اگر چه وقت
 آنحضرت او را تزویج فرموده آنجناب پست و خجالت و مشارالیهان پاره چهل ساله بود ولی آنحضرت در ظرف
 تقریباً پست و پنجسال که شوهر او بود ندانند اعمال دیگر اختیار نمودند صداقت و دیانت آنحضرت بدین
 بود که بعد از وفات مشارالیهان هر وقت عیال مجرب و جمیل و جوان آن بزرگوار یعنی عایشه از آنجناب سوال
 مینمود که آیا شما مرا بیشتر از عیال متوفاه خود دوست میدارید آنحضرت همیشه جواب مینمودند که من عیال متوفاه
 خود را بیشتر دوست میداشتم مثلثیت معروف راست کو تا که راستکار شوی و حضرت پیغمبر می فرماید
 النجاة فی الصدق کما ان الهلاک فی الکذب مطلب دیگری هم برای ترقی تجارت و تمویل مملکت در نظر دارم
 ایست آن اگر چه بیشتر نباشد بقدر اهمیت راههای آسین میاشد و مطلب مذکور نیز بجهت بقا و شان ملت
 و برای اینکه آن را با سایر ملل دنیا وصل نموده تمدن ساز و خیلی اهمیت پولتسیکی دارد مقصود من ایست
 که افغانستان باید بدریای محیط دست رس داشته و بندری بجهت کشتیهای خود داشته باشد که در آنجا با
 بای تجارتی را صل و نقل نماید زوایه جنوبی و مغربی افغانستان بکوشه خلیج فارس و بحر محیط هند خیلی نزدیک است
 بقطعه زمین کوچکی مسطح بر تقعی بین نقطه مذکور و دریا و قندهار و بلوچستان و ایران و بندر کراچی میباشند
 قبل از آنکه تحت سلطنت افغانستان جلوس نمایم همیشه میل داشتم که اینقطعه کوچک و دشت ریگستان
 را بدست پاورم هر چند حالا غیر معنی میاشد و اگر با افغانستان متحد شود خیلی معنای خواهد بود بجهت آنکه افغانستان
 با دریای محیط وصل می نماید اگر دوستی که حالا بین دولت انگلیس و افغانستان میباشد محکمتر شده و بجهت

فصل ششم

شوند و خلقتان بافغانستان اعتماد کامل حاصل و بخواهند افغانستان را سد محلی بین روسیه و هندوستان
 بسازند بجهت خلقتان خیلی سهل است که این بقطعه زمین را بدولت افغانستان بعوض خدمات یا بعضی
 قطعه زمین دیگری یا بعوض امتیازی بدهند یا در عوض آنکه وجه مالیات سالیانه او را هر ساله بپردازند و اقتدار
 خود را هم در آن زمین داشته باشند اگر افغانستان بجز محیط راه داشته باشد شکلی نیت که مملکت مذکور
 زود متمول و آباد خواهد شد و بجهت این امتیاز هرگز حق شکر گذاری دولت انجلیس را فراموش نخواهد کرد اگر در
 زمان حیات خود موقع مساعدی بدست نیاید که باین مقصود نائل شود پس با و اخلاقم باید همیشه نقطه
 مذکور را در نظر داشته باشند و نیز باید باین خیال باشند که کشتیهای کوچک در رود چون داشته باشند
 و این کشتیه بجهت تجارت و نیز حفاظت سرحد شمالی و مغربی یا خیلی مفید خواهد بود امیدوارم و از خداوند
 بنمایم که اگر در زمان حیات خود باین آرزوی بزرگ نائل نشوم که راههای آهن بسازم و مکراف و
 کشتیههای بخار شده اول نمایم و معادن را موشوح کرده و بانک را در آنز نموده و ولتیهایی بانکی را در او
 و سیاحان و اهل ثروت را از تمام نقاط دنیا بافغانستان خوانده و در العلوم با و سایر مویسات جدید
 در افغانستان در آن نمایم پس و اخلاقم این آرزوی قلبی مرا اجرا نمایند و افغانستان را بحالتی که من میل دارم

برسانند این قسم دویم بباب

خارج افغانستان و روابط و تسکی آن با دول همسایه میباشد چون در این قسم رجوع بحالات
 و حالیه آئیه افغانستان و نیز رجوع بروابط دول همسایه خواهیم نمود و این مقصود حاصل نمیشود مگر بحالات
 اتفاقات ماضیه را بیان نمایم لهذا چند فقره را مختصرا بیان نمایم تمام اهالی افغانه مسلمان سنی مذہب
 و بموجب کتب تواریخی افغانستان اینها اصلا از طایفه بنی اسرائیل است اسم افغان از لفظ افغانه گرفته اند چون
 بعضی از آنها بافغانه که سپه سالار حضرت سلیمان بود میرسد و نسب بعضی دیگر از آنها باریا پسرسلمو
 پیغمبر میرسد اهالی افغانستان مثل مردم کوستان اسکانند و سایر مردمان کوستان خیل و شیخ پاشند
 اینها همیشه طالب سلطنت و حکومت بوده اند و در باب آزادی و مطلق الحاقی خیلی حریص بوده اند بطریق
 و عیایر متحد و افغانستان و اکثر خوانین آنها بنده و ستان تاخت و تاز نموده و در آنجا حکومت نموده اند

مثل طایفه غور و تعلق و سیجانی و درانی و قبا و قبی که افغانستان تحت حکومت پادشاهی مسلمان و عاقل و رحمت
 کش و بلند همت آمده است اهلی انجا شجاعت خود را ظاهر ساخته اند و ممالک دیگر را هم تسخیر نموده ما فتح و
 نصرت بولایت خود مراجعت نموده اند و باعث اعزاز پدید سلطان خود شده اند نه فقط فتوحاتی که بیایند
 افغان نموده اند بر شادت شجاعان افغان بوده است بلکه فتوحات بابر پادشاه که مؤسس و نخستین سلطان
 سلطنت مغولیه در هندوستان بوده است و فتوحات ایران هم بر شادت شجاعان افغان بوده است
 سلطنتی یاد و لیتی که بتواند مردمان جنگی افغانستان را با خود همراه نماید و او را باید تبریک گفت اگر دولت مذکور
 بتواند این شجاعان را وادارد که بجنگ آن و مخالفت دشمنانش بکنند یقیناً شجاعت با دولت مذکور خواهد بود و
 وای بحال دولتی که افغانها با دشمن آن در جنگ متفق شوند هر چند که دولت مذکور از حیثیت قوه نظامی
 قویترین دول دنیا بوده باشد من یقین دارم و هر شخصی هم که از تواریخ آسیا و از خصایل جنگی افغانها با اطلاع
 باشد با من متفق خواهد بود که هیچ دولتی تنهایی نمیتواند با دولت همسایه دیگری که افغانستان با آن همرا
 باشد بکنند و بجهت دولتی که نخواهد با عساکر متحده افغانستان و دولت همسایه آن بجنگد غیر از شکست فاحش و فسخ
 و ندامت خیزی دیگر حاصل نخواهد بود اگر چه افغانستان هنوز اینقدر بنور قوت ندارد که تنهایی یکی از همسایه
 های قوی خود را بتواند مغلوب نماید ولی اگر یکی از آنها با آن همراه باشد یقیناً میتواند همسایه دیگر را مغلوب
 نماید از تواریخ معلوم میشود هندوستان از زمان اسکندر اعظم تا اوایل این مائه در اوقات مختلفه محل
 تاخت اهلی مغرب زمین و آسیای وسطی بوده است در مائه های شانزدهم و هجدهم میلادی تقریباً تا اوایل
 سال از تاخت و تاز اهلی مغرب زمین بکلی محظوظ بوده است جهش این بوده که افغانستان تحت سلطنت
 سلاطین مغول بوده است و اهلی افغانستان با آنها همراهی داشته بعد از انقراض سلطنت مغولیه نادر
 شاه و احمد شاه درانی با دستهای لشکر افغانه مجدداً هندوستان تا هند چون در اینجا مقصود فقط این است
 که زمان حکومت احمد شاه حالات تاریخی افغانستان را مجمل بیان بنماید لهذا شرح تاریخ را از بدو جلوس
 احمدشاه بخت حکومت افغانان شروع میکنم مطالعه کنندگان این که طالب اطلاع حالات قبل از
 آن را باشند بخت مورخین دیگر رجوع نمایند در مائه میلادی مطابق سلسله هجری بعد از وفات نادر شاه

حالت ملوک الطوائفی و مرج و مرج در افغانستان جاریست و حال آنکه مرج و مرج مولد سلطنت حالیه درانی گردید
 و افشار در ارم از اینکه من از همان طایفه پاشم احمد شاه مؤسس اولین این سلطنت یکی از خوانین طایفه
 سدوزانی که قبله از قبایل طایفه ابدالی میباشد بود بسبب خوانی که ولی معروف چکنی دیده بود احمد شاه لقب
 شاد در آنرا اختیار نمود و مردم امیر و دستمخبر خان که از طایفه بارکرانی بود که شعبه از طایفه درانی است نسب احمد
 شاه اولین پادشاه درانی و سدوزنی و نسب امیر دستمخبر خان اولین پادشاه درانی بارکرانی باین قسم بهم
 اتصال میابد که سد و مبارک اجداد ما ایند و خانواده سلطنتی درانی و برادر صلبی و بطنی بوده اند احمد شاه در
 ۱۲۳۰ میلادی مطابق ۱۰۰۰ هجری در قندهار تاج سلطنت را بر سر گذاشت و شهر مذکور را پایتخت خود قرار
 داد این سالی است که در آنسال افغانستان اولین مرتبه پادشاهی را انتخاب نموده و دولت اجماعی بجهت
 حکمرانی مملکت تمام نمود بعد از کشته شدن مادر شاه در سنه مذکوره نماینده با خوانین طوائف و عشایر
 افغانستان یعنی حاجی جمال خان بارکرانی و محبت خان و سردار جهان خان پوپلزانی و موسی جان سحر
 زانی که معروف بدوختی بوده است و نور محمد خان غلجانی و نصر الله خان نورزانی و احمد خان سدوزانی
 و وزیر نگاه شیر سراج بابا که نزدیک قندهار پادشاه مجلس شورایانی منعقد نمودند تا پادشاه سیر از پهن
 خودشان بیکرانی منتخب نمایند و بجهت سلطنت او مملکت اینست داشته باشد ولی غیر از احمد خان که کت
 بود هر یکی از این خوانین اصرار داشتند که حق او بجهت سلطنت بالتسببه بسیارین بیشتر است و اینکه خود را
 میطیع حکمرانی دیگری نخواهد ساخت بعد از مشاجره و مذاکره بسیار در ایشان هیچ یکی قادر خفت ولی
 شخصی مقدس صابر شاه نام خوشه کنده می را در دست گرفته آن را بر سر احمد خان گذاشت و گفت دیگر
 لازم نیست شما پهن خودتان نزاع نمایند احمد خان برای سلطنت شایسته است تمام خوانین هم
 با احمد خان توجه نموده اظهار داشتند که ما هم دیگر کسی را مناسبتر نمی بینیم که او را برای سلطنت انتخاب
 نمایم زیرا که طایفه او یعنی سدوزانی ضعیف ترین و قبیل ترین طوائف میباشد و از اینجهت خیال نمودند که
 اگر مشارالیه مشورت نمایند با هی مملکت رفتار نمود و عزل او بالتسببه بفرل پادشاهی که از طایفه بزرگتر بوده
 باشد سهلتر خواهد بود و اظهار داشتند که اگر مشارالیه بمصلحت حاصل نماید ما هم که نماینده های آیین مملکت

وقت پیشیم با او همجای خواهیم نمود و در نظم سلطنت از همه جهت با او مدد خواهیم داد و بعد از اتفاق در این باره
 همه آنها عطف بفرموده آن خود گرفتند و این علامت آن بود یعنی همه ما سواشی و حیوان بارکش شما پیشیم و در
 راه همگی یکسان بگردان خود انداخته بجهت علامت اینکه ما حاضریم از شما پیروی نماییم و باین قسم با او پست کرد
 و اختیار حیات و ممات خود را بدست او دادند چون احمد شاه را خود او بی ملکیت بسطنت شخب نمود
 بودند تمام خوانین و نماینده های قبیله از او همجای داشتند و شاره ایسه آدم مستقیم الرای و نیز موش فرخ رحمت
 کش و پیغمبری بوده است لهذا شاره ایسه یکی از معتبرین سلاطین آسیا گردید و دست ممالک و بلخ و
 مغرب تا مشند ایران بوده است و بطرف شرق تا دلی هندوستان
 و ولایاتی که باین دو نقاط پیشا پشته بوده است احمد شاه در ماه شون سلسله میلادی مطابق سلسله الهجری
 برض سرطان وفات نمود و پسر او تیمور شاه بخت سلطنت پذیر خود نشست و خصلت این سلطان کلیه
 نبی بر تنبلی بوده است و اکثر سلاطین و شاهزاده گان عظام و اعیان و اشراف شرق زمین بنیاد همین
 مرض پیشا پشته و آخر الامر دولت و ثروت از دست آنها میرود بسبب این خصلت از نگاهداری طوعنی
 که پدر او مغلوب نموده بود بکلی عاجز بود و سلطنت او را و باقر ارض نهاد مشار ایسه اشتباه بزرگی نموده پسر
 خود را بجا حکومت ایالات متعدده افغانستان مامور نمود و از اینجست بعد از وفات او که در سال ۹۳۲ یا ۹۳۱
 مطابق سال ۱۲۰۸ هجری در کابل اتفاق افتاد بجهت سلطنت پسرهای متعدده او نزاع در گرفت و شاه
 زمان بخت سلطنت رسید بعد از سلطنت هفت سال برادر نامادری او شاه محسود او را غزل نمود
 و چشمهای او را میل کید و با ستعانت وزیر فرخ محمد خان برادر امیر دوست محمد خان نخستین امیر خانه و اذ
 حایه بخت سلطنت جلوس نمود برای این شخص نامادری که در ظرف بیجده سال در تواریخ افغانستان
 خیلی معروفیت بهم رسانیده لقب شاه تراشی سزاوار تر از (لار و وار ویکت) معروف بود که در تواریخ
 انگلستان باین لقب مشهور است تمام مورخین فرنگی که حالات افغانستان را نوشته اند و نیز افغانها
 تا با بعقل و کفایت و جرات و سخاوت و سیاسی دانی و بالاقای اعتراف دارند در پائین سلسله
 میلادی مطابق سلسله الهجری شاه شجاع برادر صلیبی و بطنی زمان شاه مغزول کجول دعوی سلطنت نمود

از پشاور عازم کابل گردید ولی وزیر فتح محمد خان اور اشکت داده بطرف کوهستانات حیر فرار نموده بعد از
 چند قهر زد و خورد شاه شجاع در سنه ۱۱۸۰ میلادی مطابق سنه ۱۱۸۰ هجری تحت سلطنت افغانساز تصرف
 گردید شاه محمود را غول کرده و او را مجبوس نمود و طولی نکشد کشمیر را هم مفتوح ساخت ولی بدون اینکه
 حالات را مشروحا بیان نمایم باید انظار کنیم که از سنه ۱۱۸۰ میلادی مطابق سنه ۱۱۸۰ هجری یعنی بعد از وفات تیمور
 شاه تزارعات و حوادث و قتل سلاطین و خوانین زیاد بوده است و اسباب غرابی دولت اجتماعی که هم
 شاه موسس آن بود این شده که سلاطین مشغول لهویات و استعمال مسکرات شدند از یکجایه طرفداری
 نموده دیگر با هم مخدول می نمودند و نتیجه این خصال قیحه سلاطین سدوزنی این شده که سلطنت از دست آنها
 بیرون رفت و افغانستانی که قبل از آنکه بدست آنها پاید مملکت وسیعی بود ایالت کوچکی گردید شاه
 شجاع که در سنه ۱۱۸۰ میلادی مطابق سنه ۱۱۸۰ هجری بر تحت سلطنت جلوس نموده با وزیر فتح محمد خان سازش
 کرد و وزیر فتح محمد خان او را در سنه ۱۱۸۰ میلادی مطابق سنه ۱۱۸۰ هجری شکست داده تحت سلطنت را
 بخت دوست قدیم خود یعنی شاه محمود بدست آورد شاه شجاع بر تختیست که راجه پنجاب بنده برده از
 آنجا چندین دفعه بطرف کابل آمد و سعی نمود که تحت سلطنت را مجددا بدست آورد ولی نتوانست زیرا
 که وزیر فتح محمد خان و مردم از شاه محمود سرسرای داشتند بعد از تختیست که با شاه شجاع پیر حمزه سلوک
 نموده او را مجبوس نموده الماس معروف بکوه نور را که حالا در تصرف عیاض حضرت مکه الخت خان است
 از او گرفت مورخین شرح مؤثرانه در این باب می نویسند که سلطانی هنگام مفارقت از این کوه هر کران
 بسا چکونه زنجش در کون شده و خیلی مخزون گردید و سلطان دیگری که جواهر مذکور را از دست او میگرفت
 پانزده از این نعمت غیر ترقیه سرور و چند خوشحال شد از این مطلب معلوم میشود که در این دیار بخ و
 نصیب نصف مردم اسباب مسرت و عیش نصف دیگر می باشد طرفی که دیگران را در جنگ شکست
 خوشحال و از فتح خود شادمانی میکنند و حال آنکه طرف مقابل آنها مصیبت و غمیه مرگ کسانی که از آنها شکست
 شده اند و شکست خود سوگاری دارند شاه شجاع بعد از نخبتهای زیاد با اهل عر سررای خود از مجلس تخت
 سسکه فرار نموده و داخل خاک دولت انجلس شده موظف دولت شارالها گردید بعد از شکست

خوردن شاه شجاع وزیر فتح محمد خان با اسم و رسم شاه محمود حکمرانی نمود و همراه او را هم از حاجی فیروز بجهت پادشاه خود گرفت و صلح را که ایرانیها بر آن شهنشهر نموده و مطالبه خراج می نمودند و میگفتند پول را با اسم ایران سکه زد و دفع نمود در ۱۲۱۰ میلادی مطابق ۱۲۳۰ هجری شاه محمود بدبخت پت حقوق بمصلحت پسر خدار خود کامران و سایر بنی که از نفوذ و اقتدار وزیر فتح محمد خان حسد پدیدند مشارالیه را که خدمات صادقانه با نموده و دفعه او را بخت سلطنت نشانیده بود و تحت سلطنت را بجهت او نگاهداری میکرد در کمال پیر جمعی او را غدا نموده و چشمهای او را میل کشید عاقبت الامر چون وزیر فتح محمد خان نجوا برادر پایش را بدست او بدید بکشم و بچشور پادشاهی که خود او را پادشاه نموده بود اعضایی او را قطع نمودند باین قسم این شخص معروف که (داروینک) افغانستان بود تمام شد آنچنان شخصی که باه فرقه که او شامل میشد عقل و کفایت و شجاعت او اسباب تفوق آن فرقه میکرد و بدو اسطه اسم او در شجاعت و سخاوت و شرافت خیلی اسباب پیشرفت کار برادر او بکوترا و یعنی امیر دوست محمد خان برای بدست آوردن تحت سلطنت افغانان گردید وزیر پانیده خان پدر وزیر فتح محمد خان که او را سردار سرفراز خان نیامیدند بدست و یک پسر قابل داشت و اسمی آنها از این قرار است

وزیر فتح محمد خان	سردار محمد عظیم خان	سردار تیمور قلی خان	سردار پروخان	سردار شیردل خان
سردار کهنه خان	سردار رحم دل خان	سردار محسن دل خان	سردار عطا محمد خان	سردار سلطان محمد خان
سردار پیر محمد خان	سردار صید محمد خان	امیر دوست محمد خان	سردار امیر محمد خان	سردار محمد زمان خان
سردار زیاد خان	سردار جدر خان	سردار طره باز خان	سردار جمعه خان	سردار خیر الله خان

بمخض قتل پسر همانه این شخص دلاور شاه تراش بدست نفر برادر و سایر طایفه درانی بمخالفت شاه محمود و پسر او شاهزاده کامران که پدر خود را بقتل دوست مروان خود تحریک نموده بود حاضر سلاح گردیدند و او را امیر دوست محمد خان که یکی از برادرهای او بکوترا وزیر فتح محمد خان بود لشکر شاه محمود را شکست داد و خود در ۱۲۱۰ میلادی مطابق ۱۲۳۰ هجری امیر افغانستان گردانیده و سلطنت خانواده سدوزانی خانواد را بر کزانی منقل گردید و از آنوقت تا بحال سلطنت در خانواده مذکور برقرار است مگر آنکه مدت قلیلی شاه شجاع

و معاویین و یغی الخلیسها داخله نمودند شاه محمود بعد از با حقن سلطنت بعقوبت بچقوی خود با حالت فداکت
 هرات وفات یافت و پس بدوات کامران را که اسباب عمده آن قتل گردیده بود یکی از صاحب منصبان
 خود او وزیر یار محمد خان نامی در هرات بقتل رسانید این معنی بخوبی واضحست تا زمانیکه مملکت تحت
 حکمرانی شخصی با قدری بوده باشد که بتواند بر تمام سر کرده ها و رعایای خود تسلط داشته باشد خواه قاضا
 باطلأ حکومت نماید بهانه بدست دول خارجی آید که در امورات او مداخله نمایند ولی همین که دولت در
 دست حکمران پکفایتی افتاد یا از اعتشاشات داخله تفرقه بین آنها میافتد یا رعایا از سلاطین خود پمیل
 شده از او وایسته نخواهند داشت آنوقت موقعی بدست دول خارجی میآید که بخلفت یکدیگر ادعای خود را
 نسبت بملک نمیکند انظار نمایند یا بهانه اینکه بجهت رعایا حقوقات و عدالت بالمساوات میخواهند مداخله
 نمایند بموجب این قاعده افغانان از زمانیکه تحت حکمرانی سلاطین ضعیف در آمده است در
 مجاوله و ترعایای داخله افتاده اند و از آنوقت متون تواریخ افغانان پر از شرح مداخلهای ولتین
 روس و انگلیس در امورات داخله این مملکت میآید و اتمام داشته اند که مدعیان و طالبان آیند دولت را
 در دست خود نگاه دارند تا هر زمانی که موقع مناسبی پیدا کنند آنها را دست آورند و قرار بدهند در زمان
 سابق دولت انگلستان با افغانان نزدیک بوده است و دولت روس خیلی دور بوده است و از این
 جهت اقدامات دولت انگلیس در این باب بیشتر از دولت روس بوده است بحال از بدبختی افغانان بجای
 آنکه زیر یک سنگ واقع باشند بین دو سنگ آسایش افتاده است از تواریخ معلوم میشود که انگلستان در قلمرو
 افغانان بیشتر مداخله نموده است و در این باب زیاد تر اشتباهات کرده است و بدین سبب الخلیسها
 متضرر گردیدند ولی دولت مداخله اش خیلی کمتر و صدمه اش هم کمتر بوده است امیدوارم که دولت انگلستان
 بوض صد ماتی که بیشتر بان رسیده است بیشتر هم منافع حاصل نماید و انظار میدارم که انگلستان قدر این
 افغانان را که بعد از مخارج چند میلیون لیره و اطلاق چندین هزار نفوس کران ببا بدست آورده دانسته و این
 یک بسق را هم آموخته باشد که جنگیدن با افغانان بجهت آن صرف ندارد و دوست بودن با آن اسباب
 مقاصد سلامتی آن میباشد تلافی ضررهاییکه در زمان ماضی بدولت انگلستان وارد آمده است کاملاً خواهد شد

بعد از آنکه جرم امیر دوست محمد خان تحت سلطنت کابل جلوس نمودیم تو انم حالات تاریخی را مشروحا بیان مایم
بدون اینکه مرهم بمرض داری نماید لهذا اظهاراتیر که بعضی از مورخین انجلس نموده اند بیان نمیایم و همان قدر
بجته توضیح تدایر آتیه ما لازم است مذکور میدارم (منتخب از کتاب لاروکرزن موسوم بدولت روس در سیای
وسعی از صفحه ۳۲۲ الی صفحه ۳۳۳) روسها از زمانهای خیلی قدیم همیشه قلبا آرزو داشتند که هندوستان
حمله نمایند در سال ۱۸۱۰ میلادی مطابق ۱۲۰۹ هجری امپراطریس کاترین طرخی بجته تسخیر هندوستان از راه
بخارا و کابل ریخته بود مجددا در سال ۱۸۱۰ میلادی مطابق ۱۲۰۹ هجری امپراطور پاول اول امپراطور روس با پیون
بنپارت که در آنوقت قونسل اول دولت فرانسه بود تدیری بجته حرکت متفقہ بطرف هندوستان مرتب
نموده بود باز در سال ۱۸۱۰ میلادی مطابق ۱۲۰۹ هجری مجددا امپراطور ناپلیون فرانسه و امپراطور الکساندر روس
بخال تسخیر هندوستان افتادند و ایندفعه پادشاه ایران هم با آنها خیال معاونت نمود ولی طولی
نخشد که امپراطورهای مذکور پهن خودشان نزاع نموده و مقصود ایشان بعمده تعویق افتاد و در سال ۱۸۱۳ میلادی
مطابق ۱۲۱۲ هجری دولتین روس و ایرانی تسخیر هندوستان متفقہ برات حمله آور شدند ولی از فتح
قلعه محکم هرات عاجز ماندند مجددا در سال ۱۸۱۵ میلادی مطابق ۱۲۱۴ هجری دولت روس بجزم تسخیر هندوستان
مصمم شده ولی بسبب انقلابات فرنگستان بازنخواست مقاصد خود را اجراء نماید روسها خیلی سعی نمودند
که امیر دوست محمد خان را بجانب خود بکشند ولی نتوانستند و از سال ۱۸۱۷ میلادی مطابق ۱۲۱۵ هجری الی
۱۸۱۷ میلادی مطابق ۱۲۱۶ هجری با امیر شیر علیخان نجافت دولت انجلس مشغول سازش شدند
عبارت ذیل منتخب از کتابچه این میباشد که وقایع سفر شکریرا که از هندوستان بسند و افغانان
سیا ند نوشته است کتابچه مذکور در سال ۱۸۴۳ میلادی بطبع رسیده است و این مطالب از صفحه ۱۳
الی بعد با متضمن است که مذکور میشود امیر دوست محمد خان برادر وزیر فرخ محمد خان سلطنت افغانان
رسید و معروف بعدالت و تدبیر بود کامران هرات را متصرف کرد و دیده قندهار پارس از چندین مرتب
دست بدست شدن تحت حکمرانی سردارهای بازرگانی در آمد امرای بسند مطلق العنان گردیدند و وجه
رنجیت سنکه انعاشات عمومی را معتمد دانسته دست تعدی بجانب سلطنت محله افغانان

در امور امورات بهین موال جاری بود تا اینکه دولت هندوستان فرامفت سده که نفوذ دولت
 روس در آسیای وسطی رو برتری است وقتی که روسها در سال ۱۸۱۳ میلادی مطابق ۱۲۵۳ هجری هرات را
 محاصره نمودند آنوقت این مطلب بخوبی واضح شد آن زمان دولت هندوستان سعی نمودند که امیر دوست
 محمد خان را از مقاصد دولتین روس و ایران کنار کشیده دور نگاه دارند امیر دوست محمد خان اهل
 داشت که من دوستی دولت انگلیس قبول میکنم مشروط آنکه دولت مشارالیه مرا از تعديات راجع به
 سنکه که پیش در امصرف شده است حفظ نمایند و الا بدولت ایران پناه پیرم آن ساعت ساعت نخبی بود
 چون دولت انگلیس مصمم گشته بودند که روابط پنهان ما و راجه رنجیت سنگه مقتضی نپاشد در امورات او دخل
 نمایند و امیر دوست محمد خان را هم نمیتوانیم بگذاریم با دولت ایران اتفاق نماید پس چاره دیگر فرمایند
 که او را غل و شاه شجاع که از پست و هشت سال قبل که فراری بوده است بحکومت افغانستان منصوب
 نمایند تا چنانچه که پیش خود تصوری می نمودیم نفوذ خود را در تمام آسیای وسطی منطبق نماید در سال ۱۸۳۹
 مطابق بقبرین سنه ۱۲۵۵ هجری قشون سر جان کین داخل مملکت درانی گردیده مگر کسی بمناغت
 آنها برآمد و بی دروغین امیر دوست محمد خان بر ولیم کمان تسلیم شد شاه شجاع با فغانستان مرجع
 نمود و تمام امورات آنجا بروقی مرام گردید بجهت شاه شجاع هم لشکر ترتیب داده شد و نشانهای دولت در
 مردم اعطا شد سر جان کین بدرجه لاروی ارتقا یافت خطابه ها و تهنیت ها از اطراف رسید ولی افسوس که
 مردمان سیاسی و عموم اهلی دنیا کمتر کان حادثه ناگهانی را داشتند که بجهت اینها جتباد اوایل ماه نوبر سنه
 ۱۸۳۹ میلادی مطابق ۱۲۵۵ هجری بقتار روی نمود و کشته شدن سیر انگلیس و اتمام قشون زیادی
 که از انجمله فرج انگلیسی مره ۴۴ و چندین افواج قشون هند و از دست رفتن تمام توپها و اسیری صاحب
 منصبها و خانمهای آنها خلاصه کلام حوادثی بوده است که نظیر آن در کتب تواریخ ماکتر دیده شده است
 و این اتفاقات بجلی تصورات ما را که افغانستان امنیت حاصل نموده و نفوذ دولت انگلیس در تمام
 آسیای وسطی کاملاً برقرار شده است

زایل نمود و در بهار همان سال دست پرورده مایفی شاه شجاع الملک را یعنی که بار دوی خود محفل

حاکم میرت جماعتی از بزرگان آنها بقتل رسانیدند و باین قسم زندگانی او در بدترین حالی باخرید اسباب
 اختصاص از خرابی های تدابیر محظی متعدد از خود بمثل مکافات ناکمافی هوناک ما توفیقی غیر مترقبانه بود از خرد
 ملت میبایم که از شکر نعمتای بی اندازه او در فتوحات حایه خود صرف نظر نمائیم چنانچه در فتوحات
 و شایسته ایلادی کلی فراموش نموده بودیم و بجز انبهای ما حالت تذکری غایت فرماید که بدانند عدالت
 باعث شرافت ملتت نه فتوحات متعدیانه و غلبه بر مردم و نیز بدانند که معصیت حرص و طمع مثل سایر
 معاصی اسباب مذلت ملت میباشد

(عجارت ذیل منجی از کتاب شرح حالات مملکت افغانستان تصنیف الفستون مطبوعه در اوکتاب
 ۱۳۱۰ میلادی میباشد) کابل و قندهار و پیشاور و محالات آنها در تصرف برادرهای متعدده بود
 (یعنی برادران امیر و دستمخدا خان) و اینها زود بهمیدگرد افتادند طایفه در آنها بجهت مقتدر بارها برت
 بر که امینت ازین دو نقطه که محال آنها نزدیکتر بوده است جرفی اطاعتی داشتند ولی سایر طوایف
 مطلق العنان بودند در زمان انقراض سلطنت در آنها سدوزانی رنجیت سنگه بواسطه صاحبها
 فرخی مشغول تحمیل نظم لشکر خود بود و این امر باعث خطر تصرفات بندی افغانها میشد و افغانها با حالت
 پریشانی دولت خود و خالی بودن سرحدات آنها جلو گیری مشارالیه هر چند در صورتیکه متحدیم میشدند بازتاب
 تقامت حمله اورا نمیداشتند رنجیت سنگه کشمیر و ملتان و لیه و سند علیا و نقاط نزدیکترین و انازا
 تصرف کردید و طوایف جنوبی کشمیر را مطیع ساخت و بعد با زاعمی را که پین امیر کابل و برادر او که در پیشاور
 بود اتفاق افتاد شاه شجاع بطرف قندهار لشکر کشیده اجار ا تصرف نمود معتقد دانسته پیشاور و تمام ساتا
 مجاوره آنرا تار و خانه سند تسخیر نمود و امرای سند هم شکار پور را تصرف کردیدند و حکومت بلخ هم که اسماعیل
 در اطاعت افغانستان بود مستقل گردید و خان بلوچستان فقط با اسم اطاعت از افغانستان داشت
 دوست محمد خان سردار کابل معروف بجدالت و تدبیر پیشاورد مشارالیه با برادر نامادری خود که در قندهار
 بر دو مخالف شاه کامران بستند که بعد از وفات پدر خود مرات را تصرف شده ادعای سلطنت خانه و
 سدوزانی را بنیاید در این جنگها و انقلابات صدمه زیادی بشهر پیشاور وارد آمده است شاه شجاع علما

تدوین در سلسله حکومت خاندان افغانی است

فصل ششم

بر آنکه لشکر کشی نموده قندبار را موقتاً تصرف کرده بود در سایر نقاط مملکت مشغول مجاربات ولی حالاً محدود بود
 که موقف عساکر انگلیس است جلا وطن پاشا کجوقت بنحیت سنکه نفریب او را گرفته بطور پرحمانه با او سلوک کرد
 و مقصود بنحیت سنکه این بود که الماس معروف بجوه نور را از او بخرد و حالات این واقعات و تفصیل
 استخلاص او را که بواسطه تمت و فطانت خاتون او بعلم آه سرالکنا ندر بر نش در جزو حالات دلیلیرواقعات
 جدیده افغانان مشروحاً بیان نموده است و مطالب این مقاوله از کتاب مذکور و از کتاب تشریح کابلی
 که مفصل تر نوشته است اخذ شده است نتیجه که باید از تمام این انقلابات حاصل میشد این بود که دولت
 ایران قسمتی از خراسان را که متعلق به افغانستان بود باید تصرف میشد ولی اگر چه کمر راسعی نموده اند که هر
 را بیکر ند و هر چند پادشاه ایران لشکر نظامی تربیت شده صاحب منصبهای فرنگی دارد بنمونه در نقطه مذکور
 کاری از پیش نبرده اند کامران خودش معلوم میشود که در یکفایتی و لهویات باید در خود برابر است لکن قبلاً
 و بواسطه مجاهدات و حرقات و زیر او یا بجهت آن بفرست یکسال است که پادشاه ایران هرات را محاصره
 نموده است و اگر چه از قوا را اخبارات خواسته است که آنرا بمورثش بگرد ولی از پیش نبرده است و بیا
 هم از قشون او تلف شدند از غارت مذکور یازده نفر سرب و چهل و پنج نفر صاحب منصبان دیگر و هزار و هفتصد
 پنجاه نفر سرباز نظامی تلف شده است باز هم اگر حکومتهای کابل و قندار را و ادارند که دشمن عمومی خود نیستی
 دولت ایران شامل شوند ممکن است که سه محکم مملکت درانی (یعنی هرات) را فتح نموده تا فی استقامت
 و جبران زحمات او بشود اگر این اتفاق بیفتد تغییر فکری در حالات سلطنت هندوستان پدید خواهد شد
 و تحمل در پوتیسکهای فرنگستان هم بی اثر نخواهد بود

(عبارت ذیل منتخب از کتاب موسوم بجناب حالات جنگهای افغانستان که از چچی باله فارین نوشته
 است از صفحه ۱۱ الی صفحه ۱۲ میباشد) چون اختلافات بین دولتین انگلیس و ایران که اسباب کلی این
 شد که قشون هندوستان دولت انگلیس در ۱۸۴۳ میلادی مطابق ۱۲۵۵ هجری با افغانان حمله آور شدند
 لهذا لازم است که وضع روابط بین دولتین انگلیس و ایران را قبل از تخطی مذکور با جلالا پان نمایم چوب
 عهدنامه که در ۱۸۴۱ میلادی مطابق ۱۲۳۳ هجری بین دولتین مذکور تین بسته شده بود و دولت انگلیس

گردیده اگر یکی از دول فرنگان بایران لشکر کشی نماید قشون بجهت کمک اعلیحضرت پادشاه ایران از او
 هندوستان بفرستند یا وجه اعانه سالانه برای ملک اخراجات جنگ بایران پردازند با وجودیکه شرط شده
 بود که اگر خود دولت ایران محترک این لشکر کشی بشود عهدنامه مذکور باطل خواهد شد باز هم معاهده پرخطری
 بوده است زمانی که جنگ سختی در ۱۸۲۱ الی ۱۸۲۳ مطابق سنین ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ هجری بین عباس میرزا و
 پاسکویچ جنرال روس اتفاق افتاد دولت انگلیس از بهر این بدولت ایران چه بشکرت چه بیول نقد با نفوذ
 و بعد از شکست خوردن دولت ایران بسبب غرامت جنگی که بموجب عهدنامه کمان چاری بعد از دولت
 مشارالیه اقرار گرفت دولت ایران در عسرت افتاد دولت انگلیس احتیاج دولت مزبور را منقسم شمر
 ابطال عهدنامه رحمت انجیر با قیمت ارزانی یعنی تقریباً سیصد هزار لیره خریداری نموده نتیجه فطری همین
 معاهده بوده است که نفوذ دولت انگلیس در دربار ایران بکاست و این هم بهمان ملاحظه فطری بوده است
 که دولت ایران از ضعف حال خود ملتفت شده تحت تسلط نفوذ دولت روس درآمد محلی شاه پادشاه
 من ایران در ۱۸۳۳ میلادی مطابق ۱۲۵۰ هجری وفات نمود و نواده او شاهزاده محمد میرزا که پیشتر صرفاً
 بلند همتی پدر شجاع او یعنی عباس میرزا باور رسیده بود بخت سلطنت ایران جلوس نمود بلند همتی مخصوص
 مشارالیه او را و داشت که ایالت مستقله بهرات را که در سرحد مغربی افغانستان واقع است مشغول
 نماید و مشاورین روسی او هم او را باین خیال جدا تحریص می نمودند فقط بهرات بقیه ممالک افغانستان
 بود که تا حال در دست یگی از جنزادگان نواده سلطنتی و بختی افغانستان یعنی طایفه سردورانی مانده بود
 حکمران آن شاه کامران بود یعنی پسر آن شاه محمود که بعد از غول نمودن برادر خود شاه شجاع را از
 سلطنت افغانستان خودش هم از آن مقام بلند رانده شد و با ایالت کوچک بهرات گوشه نشینی اختیار
 نموده بود پادشاه جوان ایران بجهت اقدام بشکر کشی بهرات بی دست آور نبود مستر الین سفیر دولت
 انگلیس مقیم در بار ایران بطور راستی اعتراف باین متمک دولت ایران نموده بدولت متبوع خود
 نوشت که پادشاه ایران از روی صواب مستحق سلطنت افغانستان تا غنین میباشد و اقدام شاه
 کامران در تصرف نمودن قسمتی از ایالت سیستان ایران متمک کاملی بدست اعلیحضرت پادشاه

ایران آمده است که بجای لغت بهرات شروع با اقدام خصمانه نماید اهمیت این مسئله بجهت انگلستان و هندوستان این بود که نفوذ دولت روس در این اقدام خصمانه دولت ایران نسبت بهرات ^{خلت} داشت مترالین وزیر مختار دولت انگلیس مقیم دربار ایران اظهار نمود که اقصای حالیه بین دولتین ایران و روس چنین است که اگر دولت ایران با افغانستان تسلطی پیدا کند مثل این است که دولت روس کارش پیشرفت کرده است ولی از سوء اتفاق فصلی که در عهد نامه ۱۸۱۴ میلادی مطابق ۲۳ شهریور ^{بسته} شده بود باین مضمون بود در صورتیکه بین افغانها و ایرانها جنگی اتفاق نیفتد دولت انگلیس متعرض هیچیک از طرفین نخواهد شد که اینک طرفین خواهش نمایند که دولت شارالیهها میبایستجی کری نماید ^ن ایس وزیر مختار موزوروستر کنیل وزیر مختار بعد از او هر دو در باب لشکر کشی دولت ایران بهرات بدولت شارالیهها اعتراض نمودند ولی فایده نخرود در این باب از جانب دولت انگلیس سطر پوروغ هم اظهاری شد ولی جواب ظفره آمیزی دادند از این ظفره میتوان استنباط نمود که اضطراب مامورین سیاسی تا چه اندازه سخت بوده است که مترالین بدولت تبوعه خود نوشته بود که این اقدام دولت ایران نسبت بهرات ^{بسته} مثل آن که دولت روس لشکر کشی روس لشکر کشی بطرف هندوستان مینماید و در اوایل ۱۸۲۶ میلادی مطابق ۲۳ شهریور لاردا کلد فرمانفرمای هندوستان بمتر کنیل وزیر مختار دولت انگلیس مقیم دربار ایران نوشت که با پادشاه ایران جدا نکره نماید که لشکر کشی ترک نمایند باین جهت که این اقدامات ^{بسته} تسخیر ولایات سرحد مغربی خود مانرا بنظر غناد و مخالفت می بینم پادشاه ایران از اخبارات سیف دولت انگلیس متاثر شده بطرف بهرات حرکت نمود و بتاریخ بیست و سوم ماه نوامبر ۱۸۲۶ میلادی مطابق ۲۵ شهریور محاصره بهرات شروع کرد و متر کنیل در ظرف زمان ممتدی که در اردوی ایران در مقابل بهرات قیام داشت توانست قطع این اقدامات را بنماید زیرا که نفوذ دوستانه سیف دولت روس در مقابل او در دربارش ایران خیلی زیاد تر بود و نماینده دولت انگلیس از استخانی که متصل برای او فراهم میاید خسته شده عاقبت الامر کلکی مایوس شده از اردوی ایران حرکت نموده رفت بعد از آنکه ایرانیا و معاونین آنها یعنی روسها شش روز متوالیا بقلعه بهرات با توپ شلیک کردند و تاریخ بیست و سوم ماه ژوئن ۱۸۲۶ میلادی مطابق ۲۵ شهریور محاصره بهرات تمام شد.

۱۲۴۰ هجری قمری بعلوه زبور یورش سختی بردند و بی گناهیاب نشدند و اتمام زیادی هم از آنها شد لکن پادشاه
 ایران افسرده خاطر گشته مصمم گردید که محاصره هرات را ترک نماید و در کابل استوارت دهد و روی ایران
 اسباب قوت این غم شاه کردید چون مشارالیه پادشاه اطلاع داد که قوه نظامی دولت انگلیس کشتیها
 جنگی مشارالیه از بنی حرکت نموده در جزیره خارک خلیج فارس وارد شده است و آیتما قوم (یعنی تمام حجت)
 صیرحی بجهت پادشاه ایران آورده بود که باید فوراً از هرات مراجعت نمایند چون لار دپارامستن وزیر
 خارجه دولت انگلیس مخض انصراف توجه پادشاه ایران بطرف خلیج فارس فرستاده خود را بر حسب اقتضای
 حالات زمان محتمل میدانت که از شرایط واضح صحیحی از فصول عهدنامه راکه دولت انگلیس در چندین
 موارد آنرا منظور داشته باشد صرف نظر نماید و معلوم میشود خود شاه هم چون آیتما قوم مذکور را دید خیالش
 شده بتایخ نهم ماه استامبراب خود را سوار شده از هرات مراجعت نموده مدت محاصره نه نایم امتداد
 داشت امروز که پنجاه سال که سیمنج سیر دولت روس از هرات که کویده شده بود ولی مفتوح شده بود
 متعاقب محمد شاه حرکت کرده مراجعت نمود هنوز شهر مذکور موقوف عساکر افغانه پادشاه شجاع الملک
 نواده احمد شاه معروف از ۱۲۳۰ میلادی مطابق ۱۲۱۰ هجری الی ۱۲۳۰ میلادی مطابق ۱۲۲۰ هجری
 در افغانستان حکمرانی نمود بعد از انقراض حکومت او امورات افغانستان تا چندین سال مختل بود بالآخر
 در ۱۲۳۰ میلادی مطابق ۱۲۱۰ هجری امیر دوست محمد خان در افغانستان تسلط کاملی پیدا نمود از آنوقت
 این شخص با قابلیت تا مدت سه سال که انگلیسها در افغانستان بودند ریاست داشت پس از وقوع
 حوادث عدید چندین سال این جوان شجاع تمام دشمنان خود را مغلوب نموده در ۱۲۳۰ میلادی
 مطابق ۱۲۱۰ هجری حکمران مستقل افغانستان گردید مشارالیه قبلاً مایل بانگلیسها بوده است اسباب فتح
 دوستی او نسبت با هسط این شد که در جنگ ثانوی با پنجاب مشارالیه از سسکه مالک لشکری نمود
 شاه شجاع مغرول از لودیانه که پناه گاه او بود بجهت منصوبی خود اتصالاً مشغول اسباب چینی بود خیالات
 او تا مدتی صورت گرفت و در ۱۲۳۰ میلادی مطابق ۱۲۱۰ هجری بعضی فراداد پاپین او در اوج بجهت
 شد و جواب استدعاییکه شاه شجاع از دولت انگلیس بجهت تقویت و اعانه نقدی نموده بود دولت هند

انگلیز داشت که بجهت با او با سیطره فداری که دولت مشارالیه در امورات افغانستان بجهت خود اقتضای
 است منافات خواهد داشت ولی کار بمقتضای آنکه که در زمین بود که موجب چنانچه او را مساعده نمود و او یک
 نوع اعانتی با او نمودند شازده هزار روپیه بجهت مخارج جنگ خلی کم بود که کسی نتواند با آن وجه تحت سلطنتی را باز بدست
 آورد ولی معتمد شاه شجاع در ماه فوریه ۱۸۲۳ میلادی مطابق ۱۲۴۹ هجری عازم مقصود گردید بعد از مجاز
 با امرای سند آنها را مغلوب نموده روانه قندهار گردید بپور و در آنجا قلعه قندهار را محاصره نمود حالت قندهار
 در کمال سختی افتاده بود امیر دوست محمد خان از کابل متجمل آمده قندهار را استیلا نمود و بعد باعی که آنجا که از شاه
 شجاع دفاع نمودند ملحق شد شاه شجاع را شکست داده مخدول نمود شاه شجاع بکمال عجز فرار نمود و بپنج
 و بنه خود را بجا گذاشت در زمان غیبت امیر دوست محمد خان در جنوب افغانستان قشون بنحیت سکه
 از رودخانه آنک که شته ایالت پشاور که متعلق با افغانستان بود متصرف گردیده افغانها را بدرجه
 ستواری نمود بعد با امیر دوست محمد خان هر چه سعی نمود که سیکها را از پشاور بیرون نماید پیشرفت نکرد
 بیدگانی اینکه انگلیسها بنحیت سکه در این تخطی که از پیش برده مسامحه نموده اند امیر مذکور بخیال این تدبیر افتاد
 که در مقابل با دولت ایران سازش نموده خود را محافظت نماید و شاه شجاع بلجا خود یعنی لودی یا یعقوب
 شت در مارس ۱۸۲۴ میلادی مطابق ۱۲۵۲ هجری لاردا کله بعبوض لار و ونیم بتنگ بفرماندگی
 بندوستان منصوب گردید در جواب تنیت نامه که امیر دوست محمد خان با او نوشته فرستاده بود لار
 مشارالیه نوشت شما بسوق پاشید که عادت انگلیس بر این نیست که در امورات سایر امارات مستقله
 مداخله نماید و طولی نکشد که از ملاحظه این اقرار صرف نظر نمود مشارالیه وقت حرکت از انگلستان در باب
 دولتین ایران در روس مشوش بوده است بواسطه اخبار اینکه سفیر ما مقیم در بار ایران خاطر نشین امن
 دولت انگلیس نموده بود ولی معلوم میشود مشارالیه بکلی تردد بوده است که چه اقداماتی بعمل پیوردد
 بقول سردراند مشارالیه یعنی لاردا کله در باب خطر دوری که سایرین بیشتر از خود او خیال آنرا داشته
 خائف گردیده قوه و اهمیت بر او مستولی شده کیستیان برنس را با هم سفارت تجاری با افغانستان فرستاد
 و در حقیقت این سفارت بجهت انکشاف مطالب پلوتیک بود است ولی دستور العمل معینی با او داده نشده

بود برنس در سپتامبر ۱۸۳۳ میلادی مطابق شششنبه هجری وارد کابل گردید یعنی دو ماه قبل از آنکه لشکر ایران شروع بجایزه هرات نمودند مشارالیه قبلاً نسبت بامیر دوست محمد خان میل کاملی داشته است چون در ۱۸۳۳ میلادی همان او بوده است تدبیری را که مشارالیه تأیید می نمود این نبود که خانه او در ملطقی و یحیی سید با واسطه شخص شاه شجاع برقرار نمایند ولی تدبیر مذکور این بود که سلطنت امیر دوست محمد خان را محکم نموده و او را در تحت حمایت دولت انگلیس در آورده و او را با مقاصد دولت مشارالیه همراه نماید کپتین برنس کاملاً کان میگرد که در زمان مساعدی بکابل رسیده است چرا که سفیر از جانب پادشاه ایران با تاجانیه و پدایا و وعده های بمرامی قبلاً داروقد باز گردیده بود امیر دوست محمد خان در باب مذاکرات خود که با دولت ایران و روس در میان بی داشت چون از بمرامی دولت انگلیس بایوس شده بود و طالب بود که از بمرامی باشد مدی با و برسد تا از تحقیقات سیکس با جلوی گیری نماید هیچ مطلبی را از کپتین برنس مخفی نداشت و فرمود که اگر چنان مرا مطمئن سازید که توقع بمرامی در دراز دولت هندوستان داشته باشم حاضر مبادول خودی مسکت خود ترک مذاکرات بنمایم در این اثنا کپتین مشارالیه از شدت سرگرمی در غیرت مقاصد خود از حد مهوریت خود تجاوز نموده سعی نمود که سردار های قندهار را از دوستی دولت ایران باز دارد و با آنها وعده اعانه نقدی داد که از اقدامات خصمانه که تحمل دولت ایران برای طمانی رد کردن نوید های خود بخوابد بعمل آورد جلوی گیری نماید بجهت این سرگرمی مغرطبی اجازه کپتین برنس را دولت بموعه او سخت عتاب نمود با و مکررند و عتاب نیز که سردار های قندهار داده بود نقض نماید و با کپتین برنس با امیر دوست محمد خان بزودی در عقده امکال افتاد باین جهت که صاحب منصب روسی با اسم سفارت از جانب امپراطور روس وارد کابل گردید ولی اعتماد نامه مشارالیه تحمل شسته بود و مشارالیه را بعد از مراجعت او برویه کنت نسلم و در وزیر امور خارجه روس کاملاً مردود داشت اگر چه این کار چندان اہمیتی ندارد امیر دوست محمد خان اعتمادی بفرستاد مذکور تجرد کپتین برنس اطمینان میداد که من غیر از دوستی دولت انگلیس بایل دوستی دیگری پیشام و کپتین برنس بدولت بموعه خود اظهار داشت که من بصدق کفار را اعتماد کامل دارم ولی طرز عبارت جواپگر لا رو اکتفد بحکمان کابل نوشته بود

نویسنده این است که جواب مذکور اسباب تکرر خاطر می فرایم پیاور و جواب مذکور اثر خود را بخشد و ستم
 کیتان برش را می شکر داند باز هم برای آخرین چاره امیر دوست محمد خان از غرور خود اینقدر متزلزل بود
 که بفرمانفرمای هندوستان مرسله نوشته از او التماس نمود که نظامات افغانها را معاینه نماید و بنا
 قدری قوت قلب و اقتدار بدو ملی این اظهارات عاجزانه او اثری نکرد و سفیر روس در باب هر چیزی که
 امیر دوست محمد خان خیلی مایل بود بدست پیاور و وعده های بسیار داد و لذا امیر دوست محمد خان او را
 اتفاقات و اختصاص داشت و در مراجعت معاهده هم با سردارهای هندها رنموده و عهدنامه مذکور را در
 محار روس مقیم در بار ایران زود منضمی داشت کیتان برش در کابل مقصود شده در ماه اوست ^{۱۸۳۱}
 میلادی مطابق ^{۱۲۵۵} هجری از آنجا حرکت نموده جبهه اینکه کیتان برش در ماموریت خود مقصودش
 برآورده نشد این بود که بعد از حرکت او از هندوستان بجانب کابل پولیتک لار و آنگه متدرجا تغییر
 پیدا نمود لار و آنگه بصورت شخص انیت بلی دار و هندوستان گردیده بود و آنکه تمامه ^{۱۸۳۳} اپریل ^{۱۲۵۳} هجری
 گذشته است که در حالت آنوقت افغانان اخلال نمایند این فقره از اظهارات کتبی خود او که در تاریخ
 مذکور نموده است ثابت میشود و اظهارات مذکوره این بوده است که دولت انخلیس قطعاً مصمم گردید
 که شاه شجاع الملک را تا زمانیکه تحت حمایت ما باشد نخریم دیگر اقدامات خصمانه بخالفت سردارهای
 که حال در کابل و قندار پناهندگی پیاور و دولی در ماه شون همان سال مشارالیه معاهده نموده و
 اسباب رفتن شاه شجاع را تحت حفاظت سربازهای غما کر انخلیس کابل فرایم آورد و در باب این تو
 مزاج و بلی در دست نیست که علت آنرا توضیح نماید از سر حد ما که در آن زمان رود استیج بود تا بهرات که
 در حدود آسیای وسطی میباشد مسافت زیادی جابل بود و این مسافت بیشتر از یکبار رود و استیج
 میباشد و بعضی از نقاط راه آن صعب ترین راههای دنیای معلوم است و شکی نیست که دولت هند
 سان محق بودند تا اندازه از این حرکات مشوش باشند چون لشکر ایران با ستیجار عا کر و طلبی
 و ناهتای روسی بهرات را محاصره نموده بودند و فرستاده های دولتین ایران و روس در اقلان
 مشغول بکار بودند این عوارض هر دو قوه توهمی بوده زیرا که امروزه سرحد افغانستان هنوز از طرف بهرات

میاشد و اولاد امیر دوست محمد خان هنوز در دست امارت کابل منگن میباشند و این مطالب می نماید که
 قوه مذکور چه قدر شدت داشته است ولی باین همه دولت انگلستان و دولت هندوستان تردیدی نداشتند
 که لشکری بجزیره خارک فرستاده در مقابل بدولت ایران تهدید نمایند و اقدام مذکور اسباب منع محاصره
 هرات گردید پولیک ظاهر در باب افغانستان این بود که تیاج اسباب چینیها نیز که در کار بود و موجب
 نمایند و چنانچه محتمل بود اگر نتیجه نمی بخشید از آنها تجامل می نمودند و اگر تیاج معنائی از آنها بطور میسر میسر
 معناده از آنها مانع می نمودند و دستی با با ریخت سنکه محکم بود و تراعی که بین امیر دوست محمد خان و شاهی
 در باب ایالت پیشاور در میان بود اصلاح آن سهل بود ^{سه سال} مسئولیت خوزیر نیهای جنگ اولی افغانستان
 ایام بعد که دام یک از کدشتکان وارد خواهد آمد وقتی که سر جانها بوس از سنه ۱۲۸۰ الی ۱۲۸۱ میلادی
 رئیس مجلس نظیمه کیانی هندوستان بود و در وقت متوفی در سنه ۱۲۸۱ میلادی در حضور مجلس معوثان اظهار داشت
 که من خودم جنگ افغانستان را راه انداختم و مجلس روسای کیانی هندوستان ابتدا اکاکی شدند
 معنی اظهارش البته این است که انسانی آنوقت دولت انجلیس بواسطه یکی از ابراهیم خود که نظم امورات هند
 سپرده با بود اقدام نموده اند لهذا مسئولیت اینکار بعهده آنها وارد میاید و نیز بدلیل اینکه از مجلس روسای
 کیانی هندوستان در این سلسله هیچ مشوقی نگردیده اند ولی اظهار سر جان باب بوس که در سنه ۱۲۸۱ میلادی
 در مجلس معوثان نمود آن اظهارات مذکوره فوق را کما تقریر نموده است اظهار سر جان باب بوس این
 بود هنوز مسئله که من در باب اختیار نمودن پولتیک افغانستان به لار و آکلند نوشته بودم در راه بود
 که مشارالیه مرا سلبه بمن نوشته اطلاع داده بود که لشکر با افغانستان فرستاده شده است و هر دو
 نوشته در پین راه تصادف نمودند تمهید اقدامات مندرجه عمده نامه که در اول تابستان ۱۲۸۱ میلادی
 بین دولت هندوستان و راجه ریخت سنکه و شاه شجاع بسته شده بود این بود که شاه شجاع با
 لشکری که صاحب منصبهای آن از نظام هندوستان باشد موجب آنها را هم از پول دولت انجلیس و
 وزیر رضایت و همراهی همارا بجناب راجه داشته تحت سلطنت خود را بدست آورد بدون اینکه سر
 نیزه های قشون انجلیس عقبه او باشد بعد اظهار شد و این اظهار هم پذیرفته شد که شاه شجاع تقویت قشون

فصل

انگلیس را هم لازم خواهد داشت و فقط دو فوج محض شوکت بجهت او کفایت خواهد نمود ولی سر برتری فن سپه سالار
هندوستان از دست دادن عده قبلی از سر باز های انگلیس را باین مسافرت بعید و پر خطر مخالفت عاقلانه
نموده بود و کسانی که هم اطراف او بودند او را باین کار تحریص می نمودند بختنامه مصمم گردید که لشکری از سر باز
انگلیس و هندی تشکیل داده شاه شجاع بی اقبال را بدوش آنها حمل نموده روانه پایا با های نامعلوم هونداک
افغانستان نماید بعد از مصمم شدن باین اقدام فرمانفرمای هندوستان بر حسب طبیعت انگلیسها اینکه در هند
باموریت دارند که چه میکنند مقرون بصلاح و صواب نیامایند اظهار نامه متضمن بر برائت و سر خود
از این شفره نوشته و شایع نمود و بیشتر از این لازم نیست که تجارت آن نوشته ذکر شود مگر اینکه رانی
که سردوراند در باب نوشته مذکور داشته است بیان شود سردوراند میگوید که در نوشته مذکور الفاظ عدا
و لزوم چنان تحریر شده است که از خوش بختی هرگز در لسان انگلیسی قبلا بقلم در نیامده است و سرسری
ادواروس هم همین قسم تعبیر تندی نموده است که در باب مقاصد و حرکات امیر دوست محمد خان
چنان منخرانه مشتبه کاری نموده اند که باعث رشک اشخاص سیاسی دان روسی هم میشود تمام
اشخاصی که اظهار اتشان از روی تجربه بوده است از این اقدام فیضانه مخالفت نمودند مگر القنتون
که سی سال قبل بریاست هیئت سفارتی بکابل رفته بود در ایش این بود که اگر لشکر از عقبه های کوهستان
افغانستان عبور نماید ما بتوانیم از وقت آن راهم برسانیم شک نیست که کابل را هم میگیریم و شاه شجاع
میفرستیم ولی امیدی نداریم که او را در ملکی که اهل آن فقیر و هوای آن سرد و راه آن سخت و بعید پاشد و بین
مرومان پراشوی بتوانیم نگاه داری نمایم لار و ولیم نینگ که قبل از لار و آکلند فرمانفرمای هندوستان بوده
ماست کرده است که این اقدام کاری نهایت احمقانه بوده است ما کی و لنگی در ایش این بود که این لشکر گشی و حیات
در مملکت بعید که عجز از کوهها و پیابانها و یکستان و یخ و برف چیزی دیگر نمیشد کاری دیوانگی بوده است
دوگ و دو لنگتن بفرست و در اندیشی خود اظهار داشت که اگر کجیفه ما با از رودخانه سند بجهت استقرار و
عبور نمایم نتیجه آن این خواهد بود که باید دائما با فغانستان لشکر کشی نمایم (در صفحه ۱۶۰ کتاب مذکور قوس است) افغان
نامه که دولت هندوستان شایع نمود این است در عزل شاه شجاع از تخت سلطنت ما مدخلیتی نداریم ولی

عاقبت الامر و نام های هندوستان که قلم بر باطلی را اختیار نمود به بلوچ

امیردوست محمد خان را که ابتدا ما را از بنجانبه بود بجهت پیشرفت پولیتیک خود که صد تنه با و او را اندر غزل نمودیم (و نیز در صفحه ۸۷ کتاب مذکور میگوید) همه آنکه برش و گناتن نقل رسیدند این بود که آنها بحایت شخص محفل مشغول و بنمانده کی نامطلوب دولت بسفوسی بجا بل رفته بودند تا اینجا مطالبی که منقول از کتب مشهور بود تمام شد ولی بقوانم تواریخ افغانستان را و حالات جنگها نیز که با دولت انجلس نموده است مشروحا بیان بنمایم بجهت این مطلب کتاب علیحده لازم است اکثر مورخین بسیار موثق انجلس این مطالب را کما نونوشته اند ولی باید اظهار بدارم که فرمانفرمای دولت هندوستان امیر دوست محمد خان را بدون تقصیر و برخلاف دستور العمل و مصلحت برش و گناتن و اشخاصیکه بصیر بودند جس نموده در ماه نوامبر میلادی مطابق ۱۲۵۴ هجری او را مغلوب و مستان فرستادند نتیجه این پولیتیک ظالمانه این شد که آنچه از انجلسها در کابل بودند همه را قتل عام نمودند و بعد شاه شجاع را هم کشتند و دولت هندوستان امیر دوست محمد خان را مجددا با افغانها تسلیم نمود مشارالیه در ۱۲۵۳ میلادی مطابق ۱۲۵۴ هجری تحت مطمنات افغانان جلوس نمود تا ۹ ماه و ۲۰ روزه ۱۲۵۴ میلادی مطابق ۱۲۵۴ هجری حکمرانی نموده در هر ات برکنار وفات یافت و بهمانجا هم جسد او را دفن کردند بعد از وفات او چون پسر ارشدش یعنی پسر من امیر محمد علیخان غایب بود و امیر شیرعلیخان لقب امارت را اختیار نمود بعد از هر چه واقع شده است در فصول ما قبل این کتاب کما بیان داشته ام ولی حال آنکه باید اظهار داشت که در ظرف مدت حکمرانی امیر شیرعلیخان دولت انجلس و دولت هندوستان اشتباه نموده مشارالیه را کذا اشتند بلکه محرک که با دولت روس مکررات بنماید و بعد از او را بجهت اینکار ملامت کردند از طرف دیگر امیر شیرعلیخان هم از ملامت برانپاشا بجهت اینکه در دیار عام نیت بعلیا حضرت مکه انکستان بی احترامی کرده است و مخالفت دولت انجلس با دولت روس مشغول سازش بوده است و در ظرف تمام این مدت چنان ظاهر نمود که دوست صادق انجلس میباشند این هر دو اشتباه دولتین یعنی دولت انجلس و امیر شیرعلیخان اسباب جنگ مانومی افغانستان گردید و جنگ مذکور قشون امیر شیرعلیخان شکست خورده و خود امیر شیرعلیخان برویته فرار نمود عساکر دولت روس را با ملا خود سپاورد و دولت روس خیلی دور بود و نمیتوانست قشون خود را در سرحد افغانستان بفرستد

نماید و عاقبت الامیر شیرعلیخان مایوسانه در راه روسیه از شدت مرض نفوس وفات نمود بعد از
 هندوستان مرتب اشتباه توپنی شدند و این اشتباه اسباب قتل سربلوی کیویک ناری و همراگان او گردید با
 وجود که دولت انجلس از سلوک امیر شیرعلیخان شکایت داشتند باز هم با پسر او محمد یعقوب خان عهدی بستند
 و بدتر از همه اینها سربلوی کیویک ناری را با معدودی از انجلسها بکابل فرستادند بدون اینکه مستحقین تبعه
 کفایت بجهت حفاظت او بوده باشد و اعتماد با قدر یعقوبخان داشتند که آنها را محافظت نماید این اقدام را
 کردند با وجودیکه میدانستند سرکنان و برنش چه آمده و یقین هم نداشتند که آیا یعقوبخان اینقدر اقدار دارد
 که انجلسها را سالماً نگاهداری نماید و نیز میدانستند آیا یعقوبخان از نماینده های مملکت اجازه دارد که
 لوی کیویک ناری و همراگان او را اذن دخول بافغانستان بدهد این اقدامات منجر بحبس یعقوبخان افتاد
 عمومی تمام مملکت گردیده و خونریزیهای بسیاری شد باینجه در جنگ ثانوی افغانستان خرج شده
 من از روسیه آمدم و تحت سلطنت افغانستان جلوس نمودم و قشون انجلس را سالماً از افغانستان
 بیرون فرستادم چون روابط دولت انجلس با افغانستان مجمل بیان داشته ام حال در این باب توضیح را
 خود را بنمایم و خیالات خود را در باب پلستیک آتیه مملکت خود تا جایکه مناسبتی با مملکتان روس دارد
 بیان نمایم قبل از شروع نمودن باین مطلب از مطالعه گذشته کان کتاب خود خواش دارم که نقشه
 افغانستان رجوع نمایند و قدری هم از واقعات تاریخی ان که متعلق بروابط بین دولتن انگلستان و افغانستان
 باشد و در زمان ماضیه اتفاق افتاده است ملاحظه نمایند بعد از ان خوب واضح شود که در زمان ضعف
 سلطنت تحت حکمرانی جدم امیر دوست محمد خان دولت انجلس این مطلب را معتمن شمرده بعضی از ولایات
 را از سرحدات افغانستان مخفی نموده تحت حمایت خود در آورده مجدداً در ایام امیر شیرعلیخان و محمد یعقوبخان
 حاکم کرم دوره خیر و قدری از خاک پشنگ و بعضی نقاط دیگر از افغانستان گرفتند و در زمان حکمرانی خودم
 هم با وجودیکه من قویا ایستادگی کردم باز اجزاء حکومت لارولانسون فراتر قوامی هندوستان مامورین را
 از محل بند خیل و وزیرستان و سایر نقاط اخراج کردند و تهدید نمودند که بیرون نروید سربلویهای عساکر
 دولت انجلس بعرف کابل کشیده خواهد شد و ایستادن که در راه این چنین نوازیم بدون اجازه من یا اذن

مت من در خاک مملکت من بنا نمودند اگر چه سفارت شریفه و در مذبح تقسیم عوض بمن داد و این مطالبه اصلاح نمود
 من هم کاملاً قانع و راضی باشم زیرا که از آنچه در دوستی بدولت انگلیس باخته ام بیشتر از آن بدست من
 آمده است این مطالبه محض آن اظهار میدارم که بطلان کنسده کان کتاب خود واضح سازم که اگر چه دولت
 انگلستان قطعاً قطعات مملکت افغانستان را لازم ندارد ولی باز باید اموقتی را از دست نیندهد که قطعه را از
 مذکور بهنگام فرصت بدست آورد این دولت بیشتر از دولت روس از افغانستان گرفته است بعد از
 پایان حالات و واقعات تواریخی که از کتب بعضی از مورخین و اشخاص سیاسی دان انگلیسی اخذ نمود
 و اجلاً اظهار داشته حالارای خود را بشکل نصیحت بجهت اخلاف خود و ملت خود بیان ننمایم و میل هم ندانم
 که برای ثبوت اینکه اغارات من نسبت با اغارات بعضی از مصنفین خارج عاقلان تر باشد مشغول مجاوله
 بشوم و مکان میکنم که اگر مطلبی را که در دول دارم بجهت عموم اهلی دنیا اظهار نمایم خلاف عقل و پولیتیک خواهد
 بود لکن اخطی چند فقره را کتایه ابراز ننمایم باقی را اخلاف من خودشان استنباط نمایند العاقبت بکینه اشاره
 در سوغ افسانج پارلمنت با و سایر مجالس شورا در خارج رسم است که سلطان در خطابه که از جانب
 سخنرانی اظهار میدارد که روابط دولت من با سایر دول خارجة خالصانه و دوستانه میباشد اگر چه وقتی که
 این الفاظ را بیان می نمایند شاید میدانند که از بعضی از این دول قلباً متنفر دارند ولی این مطلب خودش
 بجنوع پولیتیک است تیرسم که اگر من هم همین رویه را اختیار نموده همان چهاربستگ را بیان نمایم ملت من
 اخلافم اینقدر بوشیاری قابلیت را نخواهند داشت که در قایق عبارات را ملقت بشوند و از این جهت
 خواهند افتاد و لکن چند کلمه واضح را بیان کنم حمد خدا را که مطلب القلوب است و هر وقت خواسته است
 دلهای دشمنان را بر میگرداند و در دنیا میگرداند روابط دولت من با دول همسایه یعنی انگلستان و روس و ایران
 و چین مطبوع و دوستانه باشد و اسباب عنادی هم فراهم نیست و خوف آنست که در این اوقات
 جنگی واقع شود زیرا که بچیک از این دو تهاکت با شفاها مستسکی در دست ندارند که بموجب آن بتوانند دولت
 افغانستان را متمم نمایند که عمد و دوستی خود را شکسته است ولی مسئولیت اراجیف انواری که گاه گاه منتشر
 میشود بعد من میباشد همانهم در دست دولت معاندی نیست که بتواند افغانستان را متمم سازد و اینکه

باعث بیجان غضب دولت مزبور گردیده است اگر چه اعتقاد ندارم که هیچ دولتی معاند دولت من بوده
 باشد از روزیکه تحت سلطنت افغانسان جلوس نموده ام ابد اظهار خوف یا ترسی نکرده ام و از هیچیک از دول
 بمسایه خود هم تعلق نموده ام که خود را ذلیل کردد باشم و هیچ اظهار طرف داری با یکی بیشتر از دیگری هم
 از من سر نزده یعنی اقدامات غیر لازم به من آورده باشم که بسبب مخالفت یا تصرف دولت دیگری شده باشد
 مثل اسلاف خود هیچ وعده هم که اجراء آن خارج از قوه ام باشد بدول بمسایه خود نداده ام من این نصیحت
 حضرت پیغمبر خود مان صلوات الله و سلامه علیه تجاور نکرده ام و بر اثر نقش قدم آن بزرگوار رفتار نموده ام
 چنانچه فرموده است خیر الامور اوسطها اگر دولتی با ما مورین دولتی نسبت بمن تعلق کرده اند من در دعوی
 با آنها مهربانی کرده ام و هر گاه نسبت بمن بی احترامی یا اظهار کم لطفی نموده اند من هم در تقابلی مثل آن تصور نمی
 نموده ام ولی مواظبت داشته ام که بدون آنکه خود تجاور نمایم یا بیشتر از آنچه حق بوده ام اظهار بی لطفی
 همیشه از روی وقار حرکت کرده باشم چنانچه شاعر میگوید بمت تواضع کر ز حسد افزون نمودی
 در ذلت بروی خود بروی خود کشودی و کان کر از تواضع خم نخستی و کجا تیرش بدل هر دم نشستی وایل
 نیستم که اسیم بچک از دور را مخصوصا برده باشم ولی بجهت اطلاع ملت خود اشارت میگویم که باید همیشه فرق بین
 خصایل دول متعدده را ملاحظت باشد بعضی از آنها مثل زولو هستند که خون آدمیرا میگذرانند تا آنکه شخص بدون آنکه
 سالم شود میمیرد و بعضی دیگر بفرقه نشی هستند که خیلی دردی میکنند ولی بهم هلاکت ندارد و بعضی دول ولایات تازه
 را بقوه اقتدار قوت حایت خود میگیرند و برخی دیگر بکبر و فریب ملکه امتصرف میشوند و پاره اسباب تراعی
 بین رؤسا و ملت فراهم فرموده و خودشان در خفا مشغول کار پنهانی شده و از هر کات سیفمانه سایرین نتیجه میگیرند
 با اینکه دول معامله خیلی مشکل است و شخص باید در معامله با اینها از دولتهائی که بطور آشکارا دشمنی می
 کنند بیشتر مواظبت داشته باشد این نکته خیلی پیچیده باریکی است و ملت خود نصیحت میکند که در مقام
 خود خیلی مواظبت داشته باشد چنانچه گفته اند هر کس زود تر مطلع شود زود تر زده و علاج کار شرعی کند و علم
 اسباب ترقی است ملت من نباید لفاق داشته باشد که بسبب امو قعی بدست بمسایه های خود بدست
 که از منافسات ایشان منتفع گردیده فریب آنها را بخورند قبل از اینکه در این باب بیشتر اظهاری بدارم

باید بگویم که من کاملاً مسبوق میباشم اشخاصی که مرا خوب نمیشناسند مرا ظالم و جریس و طماع و بدکار
 مینامند و جوا بهائیکه من در مقابل این اتهامات دارم اکثر از مضمنین که مرا شخصاً می شناسند داده اند
 مثلاً سرودیت رجوی و سیرلسل کرغین و سایرین که مامورین با اطلاع میباشند در این باب اظهاراتی
 نموده و گفته اند راست هم گفته اند که اگر چه امیر با خجسته آئین حکومت مینماید لکن قدر فوجی هم دارد زیرا که رعایا
 او هم روین میباشند سر الفرید لایل در منظومات معروف خود اشکالاتی را که برای من فراهم است بجا
 ذیل مجسم می نماید و ترجمه آن بغارسی از این قرار نظم شد نظم بی کارهای خدا فی تمام
 بود بهتر نسبه و سر مشق ما من این رهبر و کار فرمای خلاق که هستم کین بنده کسریا
 چگونه بخفا برنگت که کم کا به میان و که التجا به مثل غریقی بغرقایه به نغم برنی زهد کین دست
 بر کس نرا و لطف خداست که از اسباب جوید مدد از خدا و ولی نیست کس زان نرا و اتر
 که باشد در این ملک فرمانروا چه خواهد که افغان شود رام او و ولو آنکه یک روز باشد کین
 من از قلعه نیم محسوسه به که کابل زمیستم بود زیر پا به زینک سوی نیم جمی کوه و توپ
 و زان زور از برف کسارها به زینجا چمنهای شاداب سبز که بستند بس دلکش و در با
 زینک سویدامان آن کوه سار و دهنک و انکورول راصفا و شمارگان آنکه من در پشت
 کنم پاوشاهی و نشو و نما و ولی خویشتن خواب دائم که من به بدوزخ کنون گشته ام بستلا
 اگر من تدبیر تو یانه حکمرانی خود را ببدل تدبیر ضعیفی بنمایم اشخاصی که از من نکته گیری می کنند چه خواهند
 گفت آیا نتیجه آن مثل فقره و ره غیرت خواهد شد که انگلیسها بعد از حکومت شصت سال هم نتوانستند که
 مذکور را بدون مستحفظین زیادتی بجهت مسافرن آیت بدهند که هنوز عابرن و قوافل هم گشته شدن را در
 ولی در تمام مملکت من قوافل و مسافرن محتاج مستحفظی نیباشند که ما آنها همراهی نماید مردوزن حتی
 زندهای انگلیس هم بدون اینکه هیچ خطری داشته باشند بی مستحفظ رفت و آمد مینمایند وقتی که مالیات
 مملکت خود را جمع بنمایم ما هم میکنند که جریس است ولی اگر این دخل بگذارم که مامورین و سایر ساقین
 بیکه خود داخل نمایند یا دوستان من یعنی اشخاص نکته گیر خیری من خواهند داد که موجب لشکر خود و حاج

دولت بر دارم چون واقعات تواریخی زمان گذشته افغانستان را بخاطر می آورم نمیتوانم بدگمانی مدتی
باشم مثلاً بعضی سلاطین را کشتند و برخی دوستان داخلی یا خارجی آنها بناحق غزل نموده آنها را بفریب
مجنوس نمودند چنانچه سعدی علیه الرحمه در قطعه از منظومات خود گفته است

قطعه اول خوشبوی در حمام روزی * رسید از دست مجوبی بدستم * بدو گفتم که مشکلی با عیسوی
که از بوی دلاویز تو مستم * بگفتم من کل ناچیز بودم * ولیکن مدتی ماکل شستم * کمال نمیشین در من اثر کرد
و گزین من همان خاکم که هستم * این عبارت که نقل از سعدی است ظاهراً می نماید که اثر آثار با همی عیسای
های من و نیز اثر حرکات اشخاصی که در خود مملکت طالب امنیت پیشند از وجود من بوی خوش معلوم
استگشاده است فطرتیت شخص وقتی که می بیند اشخاص خود غرضی که آرزو دارند در اولین موقعی که دست
آنها باید قطعه از خاک افغانستان را منصرف شوند باید او هم بدگمان شود چنانچه دزدی بدقت تمام بوی
حال صاحب خانه پاشد همیکه او چشمهایش را برهم میگذارد داخل خانه او میشود اگر اتفاقاً صاحب خانه پیدا
شود و پرسد کیستی و اینجا چه میکنی جواب میگوید که من دوست شما هستم و محض شوخی آمده بودم و لکن اگر
صاحب خانه چشمهایش بخواب ماند دوست مذکور تمام اموال او را شوخیستامی برد همیشه در حالت بود
ظن بودن و دامن آذوقه این بودن که بسا او را فریب دهند یا بقتل رسانند اوقات زندگانی انسان
تغییر میدارند و این حالت هم با حالتی که من دارم لازم مرسوم یکدیگر میباشند اگر اوقات بدوستان شخصی
خودم که بخروا اهل دربار میباشند میگویم این چه زندگانی تخت که ما داریم در ظرف تمام مدتی که شما در
حضور من هستید کمال مواظبت را دارم که به بنم که ام یک از شما با بسبب حماقت خود من حمله می نمایند
و از ظرف دیگر شویس شما هم اینقدر زیاد است که عیال و اطفال خود را در حالت نهایت اضطراب
میگذارید و بدر بار میآیند زیرا که آنها مدام در خیال پاشد که آیا که انم از شما با صحیحی و سالم با بنامه مرحمت
نمایند و که ام یک از شما با بسبب حیوانات خودتان یا بجهت آنکه با رفقای خود و دوستان ظاهری بسیار
چینی می کنند بقتل میرسد چنانچه سعدی علیه الرحمه میگوید شعری خوشتر زیر میغیلان براه بادیه نخت
شب چیل ولی ترک جان بیاید گفت * در باب این مطلب ناگوار دیگر مذکره نخورده و تصحیح وقت ننمایم

قبل از این

قبل از آنکه پیش بروم بین قدر انظار میدارم که اگر چه هر دولتی و هر سلطنتی صفات نیک و بد دارد و محل کتبی
گیری نباشد ولیکن بزرگترین اشتباهی که شخص نمایان است که خیال می کند ابد استبای کرده است
ولی باز هم تعیین است هر ملتی که اجزاء دولت آن از اهالی وطن خودشان بوده باشد اسباب حکمرانی آنها
میتواند بود علی که تحت حکومت اشخاص خارجه همیشه در معرض مناقشات هستند چرا که وقتی که حاکم و محکوم
از دولت مختلفه بوده باشند خیالات و تصورات آنها هم مختلف باشد لکن جدا انظار میدارم که من از
ملکت خود را از حکمرانی که از اهل ملکت دیگر بوده باشد بهتری شناسم

در باب نماینده های دول خارجه در دربار کابل و نماینده های دولت افغان
افغانستان در دربار های دول خارجه

این امر خیلی معنی پیدا میکند که افغانستان دولت مستقله بوده باشد و در زمان آئینه باید بسیار ترقی نماید و در بار
تمام دول خارجه باید نفره کپه و وزیران و مجاردا داشته باشد و در عوض نماینده های دول خارجه هم در بار
کابل میقیم باشند ولی مثل اکثر مطالب دیگر که باید تا وقتیکه افغانستان اینقدر استعداد پیدا کند که مطابق
ندگور را اجراء نماید در این فقره هم باید تا ثل نمود لکن در پسرها و اخلاف و ملت خود نصیحت میکنم که برای
پشیرفت این مطلب ساعی باشند تا مقصود بر سرند و از روی قلبی مرا صورت بدیند چقدره فواید و
ضررهای این مطلب را بیان نیامیم از یکجاست افغانستان در این اوقات بچندین جهات مستقل ترین
تمام دول اسلامی است برخلاف بعضی دول اسلامی دیگر افغانستان از حکم رحمت اخیر اتفاق دول
فرنگستان مبراست و افغانستان هیچ معاهداتی با دول خارجه ندارد که اسباب رحمت آن باشد و در
جنگی یا استقراض قتی هم ندارد که باید پیر و از و بدین جهت دولت مشارالیه را نکند از نداد و ات حریه
ایستماع کند تا تغییرات دیگر تحصیل نمایند دولت انگلستان عمدتاً قائم نموده است که بجهت استقرار
استقلال افغانستان بخالفت تمام تخطی کنندگان بچنگد ولی باین همه خود دولت انگلستان با ذون
نیست که در شیطانات داخله ملکت من مداخله نماید دولت انگلستان نیز متعهد است که هر سال پنجاه نفر
مسلمان را بدر بار من بفرستد این غیر مسلمان باید اصلاً سندی باشد و ما موریت او باید با مضامین باشد

بک

دولت انگلستان این اختیار را بهیچ از سایر دول اسلامیه ندانده است و هیچ دولتی در دنیا از روی عهد نامه حقی ندارد که در امورات داخله یا خارجه افغانستان مداخله نماید جز آنکه افغانستان باید از مذاکرات خود که با دول خارجه نماید دولت انگلستان را مطلع بدارد و لیکن ندارد و در صورتیکه هر یک از سایر دول اسلامیه در بارهای دول خارجه نمایند و از مداخله در افغانستان بپسندیده باشند باید بدستشمنی بوده باشد ملت من نباید بدون اینکه اول کلمات نصیحت مرا بنور و تعقیق ملاحظه نمایند در صد در آن برآیند شلای هیچ صورت نمایند های دول خارجه را در این اوقات نخواهم گذاشت که در بار من اقامت جویند چون هنوز وقت آن نرسیده است که این اقدام بعمل آورده شود زیرا که قبل از آنکه ما اینقدر قوت داشته باشیم که خود را از تحلیلات دول خارجه بتوانیم حفاظت نمایم اگر نماینده های دول خارجه را بجا بل دعوت نمایم اشتباه بزرگی خواهد بود این مسئله هم باید با مسائل ساختن راه آهن و کشیدن خطوط سیمهای مکرانی بعد از اینکه تیریه جات نظامی را بطور کافی جیسا نموده باشیم همراه باشد در قبول نمودن نماینده های دول خارجه در این وقت خطر ثانوی این است که اهالی مملکت من هنوز خوب تربیت نشده اند که بفهمند چه چیز برای آنها خوب و چه چیز بد است هنوز اینقدر وطن پرست نیستند که قدر داشتن حکمرانی را که از خود آنها باشد بدانند نمایند های دول خارجه را بحرف رعایای تحریک خواهند نمود که خبرهای ارجیف منتشر نمایند و بدربارهای دول خارجه از دولت من شکایت نمایند از طرف دیگر در میان خواهند آمد تا خود را حاکم قرار داده مرافعه های پهن من و رعایای مرا قطع و فصل نمایند یعنی مرافعه هاییکه خودشان بجهت پیشرفت مقاصد خود برای تجربه نمودن مملکت من راه انداخته اند در بودن نماینده های دول خارجه در بار افغانستان خطر ثالث این است که دولت من دو چار مضطر است سبب چینی های دول خارجه در این مملکت خواهد شد که پهن طوائف اهالی مملکت نفاق افکنده مملکت را تجربه نمایند اگر ماموقعی بدست دول خارجه بدیم که بهر قسم در امورات داخله نمایند یقیناً خطر در وزیر که آنوقت هر یک از دول معظم مطالبه امتیازات و مداخله در امورات ما خواهند نمود اگر اینگونه مطالب قبل از آنکه مردم صحیحاً بجهت کارهای تازه جیسا باشند اختیار نموده شود این امر برای ترقی مملکت خیلی مضر خواهد بود و لکن در زمان آتی و وقتی که افغانستان باین درجه ترقی رسیده باشد که بتواند

لشکر قابلی در میدان مخالفت دشمنهای خود حاضر نماید و زمانیکه مردمان سیاسی دان آن بانظار دروآ
 مناصب رفیع خود تربیت شده باشند در امور است و یکی تجربه حاصل کرده باشند که بتوانند از عجز و
 های سفاردول خارجی را در دربار خود قبول نمایم فراید این اقدام بسیار است اینهم اظهار میدارم که اگر نماینده
 دول خارجی در دربار افغانستان مقیم باشد آنها نخواهند گذاشت که هیچیک از دول خارجی بخاک افغانستان
 تعدی نماید یا مخالفت دولت مذکور بکنند بدون اینکه جهت صحیح و کافی برای استحقاق جنگ داشته باشد
 از طرف دیگر نماینده های دولت افغانستان در ممالک خارجی را تجربه باینکه در سایر دربارها حاصل خواهند
 نمود خیلی منفع خواهد کرد و نقطه همین یک مطلب برای عموم ملت است که منافع زیاد می خواهد شد و با
 احتمال مردمان سایر ممالک با اهالی این مملکت خواهد کرد و دید که این تدبیر صورت بگیرد اسباب ترقی تجارت
 هم خواهد شد سیاحان متمول بجهت سیاحت و دیدن استطاعت صبیح این مملکت خواهند آمد
 قدر تعداد مردمان متمول در مملکتی بیشتر باشد خطر اقتصاد و فساد و باور آنجا کمتر خواهد بود زیرا که بجهت مردمان
 متمول خیریت در آن است که انیت را برقرار بدارند و این امر اسباب حفظ و سلامتی مملکت و
 شهنشاهی آنها باشد آخرین فایده که کمتر از فواید دیگر نیست در داشتن سفراء در بارهای دول خارجی و
 موقع آن برسد این خواهد بود که اسباب شوکت و اعتبار و نیکنامی این دولت خواهد گردید و مخصوصا
 سلاطین مشرق زمین طالبند که در انظار سایر سلاطین بیشتر از مطالب دیگرشان و شوکت داشته
 باشند و نیاید بجز خلق شده است و حضرت باری تعالی دنیا را در ظرف یک هفته خلق فرموده است
 تا سرشتی برای ما بوده باشد که کارها را بتانی ولی محمدانه و با غم نمایم اول اقدام صحیح این بوده است
 که با دولت انگلیس قرار داده شد که سفیر نندی مسلمان آنها بربار من بیاید و در عرض سفیر من در
 دربار دولت هندوستان باشد ولی حالا بچندین جهات این مطلب خیلی متعنا باشد که به زودی
 ممکن باشد سفیر که ما در دربار دولت انگلیس مقیم باشد چندین دفعه سعی نموده ام که این مطلب از پیش بر
 و مناسب ترین موقعی آن بوده در ۱۸۹۵ میلادی مطابق ۱۳۱۴ هجری پس خود نصر الله خان را بجهت این
 مقصود مخصوصا با گلستان فرستادم ولی از صورت نکر رفتن ما موریت او آورده شدم گن قبل از آنکه

میرزا
 در دست
 میرزا
 ایام

این باب بیشتر اخباری نمایم پس با و اخلاص بصحت بنمایم که بسبب پذیرفتن این خواهش من و تسک
 شوند و باید حکایت العاشقی را بنظر داشته باشند که مدتی بهر روز از دست معشوقه خود خربوزه شیرینی
 باورسیده و میخورد است با نصرتی که معشوقه او با کمال دقت قاش قاش نموده در ظرف چینی متمیزی
 چیده و وقتی که عاشق او بملاقات او میامد نزد او حاضر نمیشود روزی چنین اتفاق افتاد که اشتباها خربوزه
 بدست مشارالیه آمد و چون خود او خربوزه را پنجه بود بر حسب معمول خربوزه را در حضور عاشق خود گذاشت
 شخص مذکور بدون اینکه در باب تلخی آن اخباری نماید مشغول خوردن شد و قتیکه قاش آخری خربوزه در
 ظرف باقی مانده بود یکی از دوستان او وارد شده آنرا برداشته بخورد و دید خیلی تلخ است پس از دست
 خود پرسید که چرا از تلخی این خربوزه معشوقه خود اظهار کردی مشارالیه جواب داد بعد از آنکه چند ماه هر روز
 خربوزه شیرینی خورده ام اگر یکدفعه از خوردن خربوزه تلخی شکایت بنمایم نهایت پحتوقی خواهد بود اینمغنی او را
 در نظر مجرب باش حقیقه بیشتر عزیز گردانید از جمله چندین اظهارات مهربانی که عیسا حضرت ملکه و یکتوریا و خانواده
 سلطنتی او و انشاء دولت انگلیس نسبت بن و ابراهام خان داده و دولت من نموده اند بیدان فقره تلخ مغنی
 رو خواهش را هم تحمل نمایم نه فقط بجهت افغانستان خطر دارد که نمائیده در دربار لندن نداشته باشد بلکه از
 برای خود دولت انگلستان هم اگر بیشتر خطر نداشته باشد بهمان اندازه خطر خواهد داشت خیلی افسوس است
 که دولت انگلستان برای سلامتی سرحد هندوستان این قدر کم توجه دارند یا بعبارت آخری بجهت سلامتی
 خود هندوستان که انگلستان را سلطنت معظمی نموده است پمبالات پشاند همه اهل دنیا خوب میدانند
 که در عهد سلطنت این ملکه معظمه بوده است که لقب امپراطرس را ملکه معظمه لها اختیار نمود و دولت مشارالیه
 دولت امپراطری گردید پس همین ملکت هندوستان بوده است که در اوایل امر ^{تلخ} شوکت بلانندیا سایر ممالک
 کوچک ارتقاء داد و اگر هندوستان از تصرف دولت مشارالیه خارج شود چیزی که باعث عظمت این
 سلطنت شده است از دست خواهد رفت لهذا دولت انگلیس باید از هر جهت مواظبت نماید که هندوستان
 از حمله دول خارجه محفوظ باشد با وجود این اهالی انگلستان از وضع حالات هندوستان اینقدر کم اطلاع
 دارند و در باب امورات راجعه هندوستان کم توجه پشاندند که شخص میتواند خیال نماید که اظهارات

آن اشخاص جمع است که میگویند خیال اهل انگلستان هندوستان اینقدر قابلیت ندارد که ملایم و
توشیاتی را نماید که در این اوقات بخت دولت انگلستان فراهم میآورد و این سبب اگر کار سخت شود
دولت انگلستان هندوستان را خواهد گذاشت امیدوارم خداوند ملت نیاید که این فقره خیال قلبی
عموم اهل انگلستان نبوده باشد چرا که اگر انگلیسها هندوستان را واگذارند جاهای دیگر دارند که در آنجا با
سکونت نمایند ولی سایر امارات و دولتی که با سایر دول بزرگ قطع علاقه نموده و اعتماد بهمراهی دولت
کرده اند اگر همسایه های آنها ممالک ایشان را بملکت خودشان ملحق نمایند دیگر جانی نخواهند داشت که
با بخار فیه زندگانی نمایند ولی اگر از مساعدی بخت دولت انگلستان خیال داشته باشد که هندوستان را
بدون اینکه بجهت سلامتی و محی فطرت آن تا با تجربه بکنند آنرا واگذارند پس هر چه زودتر هندوستان خود را اطلاع
بد بجهت آنها بهتر خواهد بود زیرا که در آن صورت دولت هندوستان آن میتواند مراقب امری که خواسته باشد برای
سلامتی خود بعمل بیاورد و بکنان نمیکم که دولت روس نسبت با فغانستان عداوت داشته باشد افغانستان
فقط سد محکمی از برای خود در راه هندوستان میداند اگر حکومتی دولت با فغانستان حمله بیاورد و محض همین
خواهد بود ولی در باب این مطلب در محل دیگری مذاکره خواهیم نمود و متعاقباً به اینکه در اوقات مختلفه در اکثر
روزنامه جات و کتابچه ها در باب افغانستان شایع میشود و از نظر قضائی که بعضی از اجراء پارلمنت نیامند
معلوم میشود که در باب مملکت من و در باب روابط آن با هندوستان و در باب دانستن قدر و دستوری آن
تا چه اندازه کم اطلاع میباشند مثلاً دولت روس خیلی ساعی است که در مشرق زمین با دولت انگلیس
تزدیک بیاید و تمام خطوط سرحدی سلطنت هندوستان وصل نماید بعضی اوقات مخطوط میشوم و برخی تمام
میکردم که اجراء پارلمنت در نظمتهای خود چند قدر اخباری اطلاعی نیامند اینها میگوید دیگر نباید بگذاریم افغانها
اینقدر زحام با باشند باید خطوط راه آهن خود را با خطوط راه آهن دولت روس متصل نماییم و این تقصیر
نشدند از زمین برداشته خود ما را تا بقصد از یکطرف که هندوکش برسانیم و طرف دیگر که هندوکش
بروسا و اگزایم این دو شان صادق دولت روس و طالبان امنیت و این دشمنان حافل دولت
انگلیس میفهمند که بجهت پیشرفت مقاصد و آرزوهای دولت روس مجابده نیامند و بدولت انگلیس صدقه

فصل پنجم

نیز سزا یعنی تجویز واضح است و حتی که دو دولت یکدیگر را خوب نمی شناسند و با هم دیگر مصاحبت یا مراد و نه
 از همین جهت اکثر اوقات بین آنها مناقشات فراهم میاید و این مناقشات برای تمام مراد است و روابط و
 اسباب صدره خواهد بود و در صورتیکه سوختن در میان باشد تدبیر پویکی علاج آنرا میگذرد اگر هر کلمه که گفته
 میشود با حال سوختنی و بی اطمینانی بد تاویل میشود و بدین واسطه هم بد توجیه میکنند چطور ممکن است که قضا
 و انگیسها هم دیگر را بشناسند در صورتیکه اشخاص پویکی دولت هندوستان همیشه سعی میباشند که از مایه
 سفارت افغانی مانع شده آنها را از هم دیگر جدا کنند چنانچه قبلا گفته ام مدت مدیدی لازم است که افغانان
 این حالت را پیدا نمایند که بتوانند نمایند های سایر دول را هم شناس نمایند های دولت انگلیس بگذارند و کابل
 مقیم شوند و نیز نمایند های دولت افغانان در برابر های سایر دول مامور شوند و در برابر لندن لازم است که
 زودتر برقرار شود و تا جائیکه متعلق با گلستان است این اقدام انگلستان را با افغانان بیشتر از حال بکلیت
 خواهد نمود و این دوستی فیما بین را مستحکم خواهد نمود اکثر مناقشات و بدگمانیها را رفع خواهد نمود و اطلاع صحیح در
 باب اقدار دولت انگلیس و تربیت و اختراعات صنایع جدیده انگلیس در میان افغانان در ملک خودشان
 شایع خواهد ساخت و نیز اقدام مذکور فتح اکناب را خواهد نمود که جوانان افغانان بشوق افتاده بجهت تربیت
 با گلستان و سایر ممالک فرنگستان مسافرت نمایند و اقدام مذکور اطلاع و علم صحیح و مفیدی در باب امور
 مشرق زمین بدولت انگلستان خواهد داد و اگر اظهارات کاذبانه را که اسباب بدگمانی نسبت به ملت مادر
 میان مردمان خارج میباشد ابطال خواهد نمود و اقدام مذکور افغانستان را با نجات خواهد رسانید که در
 انظار اهالی دنیا و مخصوصاً در انظار سلاطین اسلام دولت آزاد با استقلال بوده باشد چنانچه که خود دولت
 انگلستان با استقلال آن اعتراف دارند ولی فقط قیاسی میباشد دلیلند در که دولت افغانستان را فعلی
 دولت مستقل خواهند تا جائیکه تجربه کرده ام هر وقتیکه باز صحت تمام مراسلات خود را از انشاء دولت انگلیس
 همیشه بطور قطعی از زبان خوشی بطور قطعی جواب داده مراد بدولت هندوستان محول نمود و گفته اند باید مطالب
 خود را با آنها اظهار نمایند خیلی خوش مزه است که شخص بگویند مطلب خود را با یکی اظهار نماید که از خود او تظلم نمایند
 اگر چه مضمین تواریخ و مردمان پویکی دولت انگلیس بعد از چکی که فرما نقرهای هندوستان راه انداخت متفقاً چنان

فصل پنجم

میکونند که جنگ نمودن با افغانستان اشتباهست ولی چه فایده روغنی که ریخته جمع نیاید و چنانچه شاعر میگوید
 بد از دانا بناوان فرق بسیاره که نادان بی تامل می کند کاره ولی در پیش دانا هست ظاهر به هم
 نیک و بدان تا باخره بوض اینک شخص اول زهری استعمال کند و بعد برای مداوا نزد طبیب برود بهتر
 بهانت که هیچ قسم استعمال نگیرد یعنی اتنی که در پولتیک دولت انگلیس در باب امورات افغانستان
 شده است بخوبی معلوم است که انگلیسها معنی روابط خود را با افغانستان کا ملاحظت شده اند چندانکه از
 معتناترین این تعیرات را بدون اینکه تفصیل بدیم پانینام اول پولتیک ایشان در زمان جدم امیر
 محمدخان این بود که در نزاعات خانوادہ سلطنتی افغانستان مداخله نموده یکی بخت نشاندند و دیگر امیر
 نمودند و این مورد انگلیسها سعی نموده که جدم امیر دوست محمدخان را که همیشه به سبب صدقه بخت نشاند
 بود مغزول و مجوس نمودند و این اقدامی بوده است که در آن کاری هیچ نداشتند و این پولتیک پولتیک
 صحیحی نبوده است که شاه شجاع ابرخلاف میل ابلی افغانستان بزور سرنیزه های عساکر خود بخت سلطنت
 نشاندند نتیج این پولتیک همان صدمه عظیمی بود که بقشون دولت انگلیس در کابل وارد آمد اینکار را تبار مجرب
 نموده که دیگر ابد در نزاعات شخصی میماند و داخله تحت سلطنت افغانستان مداخله نمایند بعد از آن پولتیک
 ثانوی یعنی پولتیک خاموشی بود یعنی که افغانستان را بحال خود و اگر دارند اگر چه انگلیسها این پولتیک
 را پولتیک صحیح میماند و لکن من این پولتیک را پولتیک ضعف و جبن مینامم زیرا که امیر شیرعلیخان تحت
 نفوذ و در بغل روسها آوردند و اثره آنکار جنگ ثانوی افغانستان کردید عجب است که دولت انگلستان از
 دولت روس نرسید که چرا از امیر شیرعلیخان حمایت نمودند و چرا در امورات افغانستان مداخله کردند با
 وجودیکه با دولت انگلیس معاهدات داشتند با این گونه اقدامات منافات داشت ولی امیر شیرعلیخان
 برای این اقدامات تنبیه نمودند اگر چه خود لار دلقن فرمانفرمای هندوستان بشار الیه امر نموده بود که بخبر
 کافمان مراسله داشته باشند من نمیکوم که امیر شیرعلیخان با دولت انگلیس نقض عهد نمود ولی محققا
 گویم که پولتیک خاموشی و ملاحظه دولت هندوستان اسباب اینکار کردید بعبارة اخری افغانستان را بحال
 خود و گذاشت که هر چه میشود بشود بعد پولتیک ثانی در میان امیدی پولتیک لار دلقن فرمانفرمای هندوستان

فصل نهم

که میخواست افغانستان را بجزیه نمود قسمت کند قدها را و بعضی ایالات دیگر را در تصرف دولت انگلیس بگذارد و سایر ولایات را بین سایر حکمرانها تقسیم نماید این پولتیک هم مردود گردید ولی پولتیک که معروف به پولتیک پیش افادون میباشد تجزیه پولتیک لا در لندن میباشد بعد پولتیک چهارم در میان آنکه افغانستان را دولت مستقلی و سه حکمرانی تجزیه سلطنت هندوستان داشته باشد چون بین روس و هندوستان حایل است از انظار این معنی مشهورم که این پولتیک میباشد که در این زمان دولت انگلیس و دولت هندوستان اختیار نموده ولی چون پولتیک مذکور را تا اندازه که لازم است اجرا نماید از قدری اسباب یا سببها دلایلی که در باره آن نبودن نماینده من در لندن اقامه نمایند بشماره انگلیسهاست که در هندوستان ماموریت دارند یعنی بریک یکدلی اقامه نمایند و شاید هنوز بیشتر از هم دلایلی بوده باشد و حامیان پولتیک پیش افادون هم که در انگلستان هستند باین اشخاص تنفق میباشند فقط معدومی از دلایل مذکور را پانین نمایند و الا بمن میگویند نمیتوانند نمایند در لندن داشته باشد مگر آنکه دولت روس هم در کابل بوده باشد ایندیل صحیحی نیست چون نماینده دولت من در دربار دولت هندوستان میباشد و حال آنکه نماینده دولت روس در کابل نیست و علاوه بر این در عهدنامه که با دولت انگلیس دارم شرط شده است که بایچه دولت خارج خیر از خود دولت انگلستان و هندوستان روابط دوستانه نداشته باشیم لهذا دولت روس یا دولت دیگری حق ندارد نماینده من در لندن باشد مگر مجبور پذیرفتن نماینده خود نمایند و بایچه دولت هیچ قسم معاهداتی نموده ام و وعده نم نداده ام که بدون مداخله آنها بتوانم نماینده از جانب دولت خود در لندن داشته باشم اگر من میل خود خواسته باشم که فقط با دولت انگلیس روابط داشته باشم دولت روس یا دولت دیگری چه حق دارند مداخله نمایند خلاصه در این باب هر چه خواسته باشم بکنم بدون اینکه هیچ دولتی با من مانده داشته باشد که متعرض من شود تا نمایمن میگویند شما نمیتوانید نماینده در لندن داشته باشید بدون اینکه نماینده علیا حضرت ملکه انگلستان هم در کابل مقیم بوده باشد نماینده مذکور باید انگلیس باشد معنی اینست علیا حضرت ملکه انگلستان را نمی فهمم چه میباشد ویلی ندارد که اینقدر را اقامه نمایند چون حال هم نمایندگی در دربار کابل مقیم باشد و او را رسا وکیل دولت انگلیس مقیم کابل نیامند و او را وکیل فرمان فرمای هندو

مقیم کابل میخیزند از این فقرات ثابت میشود که همه این دلایل محض بهانه و غدر پیا شد ولی گمان میکنم که وقت
آن خواهد رسید که شخص انگلیسی را هم سمیت و کالت دولت انگلستان قبول نمایم ولی بالفعل اشکال این است
که ما مورین انگلیسی که در هندوستان پیا شد فسادات آنها بر این ثنواب ما و راجه های هندی ما را محض با آنچه
دست خود و با آنچه دست و کلاهی سیاسی دولت انگلیس مقیم در بارهای امارات هندوستان میداند و بخوبی
من فی تحقیق این دکلاهی سیاسی حکم آنها می آن امارات پیا شد و خود حکم آنها هم بجای و قبضه اقدار این
سیاسی هستند و اینو کلاهی سیاسی شخص سلطنتی را نسبت بخود بخرج میدهند و بقسمی رقار می کنند که افغانها
سبکتر قوه محل از آنجا برداشت اگر وکیل دولت انگلیس مسلمان باشد خیلی سالمتر خواهد بود و غدری را که نمایند
دولت انگلیس باید انگلیس بوده باشد بطور آسانی میشود و نمودن زیرا که تمام کلاهی سیاسی دولت انگلیس انگلیس
نپاشد و ما مورین و ابالی پولتیک دولت انگلیس هم تماماً انگلیس نیستند سایر رعایای با وفای علیا حضرت
انگلستان که انگلیس نیست باشد گمان میکنند که باشد اعتماد ندارند و حال آنکه وفاداری آنها با وفاداری
انگلیسها اگر زیاد تر نبوده باشد مساوی خواهد بود و خودم شخصاً اعراض ندارم که وکیل دولت انگلیس در دربار
من انگلیس باشد مشروط آنکه دولت انگلیس مسئولیت خوشرفقاری و سلامتی او را بعهده خود بگیرد و دولت
انگلیس حالت این مسئله را بهتر متوانند طفت بشوند اگر اظهار بدارم که چندین نفر از وکلا تجارتی و اشالی آنها
بکارهای مختلفه نزد من مستخدم بوده اند با وجودیکه در امورات دولت من ابداً دخلتی نداشته اند باز هم خود
را در انگلستان میروند مقرب و دوست شخص من بقلم میداوند و اتفاقاً بعضی موارد طفت شده ام که آن
اشخاص با ابالی انگلستان بخرج داده اند که من تحت تسلط آنها بوده ام لهذا در صورتیکه شخص کاسب نکره
یا فعله باین قسم لاف و کراف بزند دیگر هر گاه وکیل سیاسی علیا حضرت بلکه شخصاً انگلیس بوده باشد
چنانچه اهد کرد و چنانچه اهد گفت دلیل دیگر این است بمن میگویند شما سالی میجده لکن روپیه از دولت
هندوستان میگیرید لهذا با نخبت نباید نمایند شما در لندن بوده باشد من اینوجه اعانه را چنانچه بر همه معلوم
است با اینکه شرط قبول نکرده ام و وجه مذکور بجات عدیده بمن داده میشود که هیچیک از آنها دخلی باین

مطلب ندارد چه متعلق ببلدان باشد و چه مربوط ببلد و ستان و کرفتن آن وجه اعاشان مرا کم می کند بلکه بر
عکس قدر و وسعتی مزایا می کند و دولت انگلستان پول خود را بجای مفت نمیدهد کتب تواریخ از
اینگونه امثال بسیار در دربار و سلاطینی که از سلاطینهای دیگر وجه اعانه می گرفتند نمایندند های آنها هم در دربار
های سلاطین دیگر همیشه متوقف بوده اند چنانچه در ازمنه قدیمه خود دولت انگلیس بحدی نفیض از حکم آنها می فرستاد که
اعانه میداده و بدون تردید پادشاه انگلستان و کلا حکم آنها می فرمود که وجه اعانه میسر شده اند در دربار خود
قبول میکرده است دلیل دیگر این است که اگر دولت انگلیس نمایندند مرا نپذیرد مثل آن خواهد بود که مرا
سلطان مستقلی بنیاید و من حالا سلطان مستقلی بیایم و در چندین موارد مرا بر سر پادشاه مستقل
خوانده اند و مرا پادشاه و دولت خدا و اوقاف انگلستان خواندند و ملت خود مرا لقب ضیاء الملک و الین
داده اند و فرمانفرمای هندوستان هم این لقب را از برای من از صمیم قلب قبول نموده است بعضی اشخاص
نخچه گیر میگویند که من در لندن سفیر افغانی داشته و با دولت انگلیس مستقیماً مذاکرات نمایم بین وزارت
امور خارجه هندوستان و دولت من اشکالات فراهم خواهد آمد و خودم خیال نمیکنم که چنین بوده باشد
ابداً لازم نیست که وکیل خود را که در دربار دولت هندوستان می باشد او را بر دارم ولی در صورتیکه نشانی
سخنی بین دولت من و فرمانفرمای هندوستان فراهم میاید وکیل فر بور و نمایندند من میقم لندن نقره مذکور
می تواند بوزیر امور ات هندوستان که در لندن می باشد رجوع نمایند آنوقت مجلس وزرای انگلیس می تواند
قبل از آنکه حکم نقره مذکور را بنمایند اظهارات طرفین را اصفا نمایند و باین قسم از آن تدبیر غیر صحیح که فقط
اظهارات یکطرف را گوش می کنند جلوگیری خواهد شد افغانستان باین حالت حالیه ابدانیتواند حقیقه
امور ات را مدلل بدارد و من کمال سعی را داشته ام که اهالی مملکت خود را و دارم باینکه حالت درین
خود را نسبت بملت انگلیس فراموش نمایند و با آنها دوست صادق و رفیق شفیق شوند در اینحال اگر
یکی از هموطنان آنها بفارغ نامور شده در شهر لندن میقم شود مذاکرات و مراودات فیما بین آنها
بجلیب قلوب هر دو ملت خواهد کرد و بدولت انگلیس از حالت افغانا قدری بیشتر اطلاع و بصیرت پیدا
خواهند نمود و اگر همین حالت حالیه باشد دیگر احتمال ندارد بیشتر بصیرت پیدا نمایند من با بعضی از

اهلی سیاسی و غیر انسانی انگلیس مدافعت ندارند که در مقابلها می گویی خود اظهار میدارند که هر چه افغانها را کم
 به پنجم بیشتر آنها دوست خواهیم داشت ولی برعکس هر چه بیشتر یکدیگر را در مرادوات دوستانه نگاه
 نمایند بیشتر احتمال دارد این نهالهای دوستی که شخم آنرا من گاشته ام نشود و نما نماید ولی البته اگر مقصود مصنفین
 انگلیس این است که اگر خیال باخت مملکت آنها با راوه مداحه نمودن در امورات داخلی آنها هر چه که انفا
 را کمتر طاقات نمایند در صورت البته راست است هر چه آنها را کمتر طاقات نمایند بهتر است ولی
 میکنند که آنها بدون اینکه کسی آنها را زحمتی بدهد او را ندان بجزیرند بهر حال نصیحت من پسر با و اخلاف
 خودم این است که رو بط دوستی را با ملت انگلیس برزودی و بهر گویی که آنها تجال بدست آید
 مستحکم نمایند اگر دولت انگلیس خواهشهای پسر با و اخلاف م این پذیرند آنها هم نباید شکایت نمایند
 و الا هر چه که حالا هم در دست آنها میباشد از دستشان خواهد رفت نظیر آن حکایتی است که شخصی
 خواب میدید که خداوند چند پول سیاهی با و میدهد و آن شخص گفت پول سیاه میخواهم جواهرات بخورم
 بعد خداوند پول تفره با و داد باز هم شخص مذکور اصرار بر جواهرات نمود بعد خداوند چند دانه شرفی با و داد
 آن شخص مطالبه بیشتر میکرد که دفعتاً از خواب بیدار شد دید در دستش بیج چیز نیت مجرد چشمهای خود را رو
 ام کند آشته دست خود را دراز نمود و گفت هر چه میخواهید بدهید قبول می نمایم و تشکر پیشم ولی موقع

گذشته بود و چیزی با و نرسید

فصل هشتم در باب امورات انگلستان و روس و افغانستان میباشد اعتقاد
 این است که مطالب این فصل آخر کتاب من پیچیده تر و مشکل تر از مضامین فصول سابقه بوده باشد
 ولی آنچه در این جزو میگویم نتیجه تجربه هائیت که در تمام مدت عمر خود حاصل نموده ام چگونه عمری که پر
 از زحمات و پریشانیها و سرگردانیها و مسئولیتهای کونا کون بوده است از ایام طفولیت تا سنه ۱۲۹۷ هجری
 تقریباً چهل سال عمرم در روسیه یا سرحدات روسیه یا در مسافت نزدیک سرحدات روس و چین
 یا در سرحدات ایران و روس گذشته است از سنه ۱۲۹۷ هجری تا بحال تمام اوقات خود را صرف کرده
 امورات و حوادث دو همسایه قوی خود یعنی روس و انگلیس نموده ام و اگر نخواهم از ماخذها نیکه این اطلاعات را

محصل بنو زبیر با نجابا دسترس دارم اخبار نیام خلاف عقل و رویه پوستیکی خواهد بود و بواسطه همین با قدر
 قدرت دارم که این مسائل را از روی تجربه از پیش برم طیندا فقط حقیقت امر را اخبار میدارم بدون هیچ
 دلیلی آقا من نیام یا شرعی بدیم که اسرار دولت مرا منکشف نمایند در این امورات آراء و تحریرات بر دانا
 سیاسی و سیاستدان و دانشمندان که در ممالک متعدده هستند منظور نظر ندارم و مقصودم این نیست که در
 باب آرای آنها ایرادی بگیرم یا آنها را وادارم که از من ایرادی بگیرند بلکه همان مطلبی را اخبار میدارم که
 برای اولاد و اخلاف دولت خود صحیح میدانم بجهت اینکه بدانند و پیروی نمایند و در باب اخبار و شستن خیالات
 خود خیلی سعی خواهم نمود که ساده و بیغرضانه تقریر نمایم و گوشش خواهم نمود چنین مفهومی نشود که دشمنان و سها
 یادوست آنها یا طرفدار انگلیس یا مخالف آنها یا شام پولتیک روسها در آسیا این است که بر قسیمه باشد
 خواهد صحیح یا بیصحت خواهد بطور دوستی یا بصلح یا بجنگ دول اسلامیه را از وضعی بسیار آسانند و مو نمایند خیلی
 مشغوف خواهند شد که دولت عثمانی و ایران و افغانستان نباشند یا اگر باشند میخواهند بمنتقد برسد
 باشند در دست آنها و در صورت محل اعتناء خواهند بود بلکه وجود و عدلشان بالتویه خواهد بود و فقط بقای آنها صحیح
 خواهد بود بطول زمانیکه روسها آنها را بجهت پیشرفت مقاصد خود لازم داشته باشند عده مقصود روسها این است
 که دول عثمانی و ایران و افغانستان را ضمیمه ممالک هندوستان بکنند و در صورتیکه این مقصودشان پیشرفت بخرد
 آنوقت سعی خواهند نمود که دول اسلامیه را از دوستی دولت انگلیس منصرف نموده آنها را بطرف خود
 نمایند تا آنها با مخالفت انگلستان بر خیزند در این حالت هم دولت روس آنها را بخود کشیده تمام خواهد نمود
 روس در خیال این است که اگر یکی از این پوستیک با هم کامیاب نشود پولتیک سومی اختیار نماید و آن
 این خواهد بود که بین انگلستان و دول اسلامیه تولید تقار و رنجش نماید بطوریکه موقعی بدست دولت روس
 بیاید که بجهت تقسیم دول اسلامیه با دولت انگلیس قراری بدهد و بدستگیری دولت انگلیس عموم مسلمانان
 آسیای وسطی را از سلطه عاری نمایند آخرین و مقتضاتین پولتیک آنها که دولت روس در نظر دارد
 این است که دول و طوایف متعدده اسلامیه آسیا را در حالت نفاق بپندارد و آنها را از دولت انگلیس
 مجزئی نماید دولت روس خوب میداند اگر کجوقتی با یکی از این دول اسلامیه یا با دولت انگلیس جنگی داشته

باشد تمام رعایای مسلمان خودش شورش خواهند نمود و این امر بجهت دولت روس خیلی اجمعت خواهد داشت
 زیرا که اگر این شورش عمومی اتفاق بیفتد تمام ممالک روس دولت مشارالیه با تجربه شده با مارات کوچک مقیم
 گردید و بهین قسم تمام سلطنتهایی که تابع ظلم و ستم میباشند منقرض میگردد و برای اثبات صحت این مدعا
 که دولت روس میخواهد دول اسلامی را تمام نمایند اظفار آنها را ضعیف نماید و اوقات تاریخی از منگدشته
 کفایت میکند که اشخاص صاحب کمال و اشخاص صیقله در کارهای پولیتیکی و امورات سیاسی بصیرت دارند
 بآن رجوع نمایند و ظرف چندین سالی که در روسیه بودم در اکثر مواقع با جنرال کافمان فرمانفرمای
 ترکستان متصرفی روس و سایر پولتیک و انهای روسی در باب مطالب پولتیک مذاکرات نموده ام
 در آن زمان در باب پولتیک فوق بجهت خرابی دول اسلامی که ملاحظین و اطلاع حاصل نموده ام در آنوقت
 دولت روس کمتر متوجه بود که من پادشاه افغانستان خواهم شد و در زمان آئینه از این پولتیک در کمال
 سختی اصرار خواهم نمود و برای توضیح جمله گری دولت روس و نیز پولتیک مذکوره فوق شرفه را بطور مشیل
 بنمایم در ساله میلادی مطابق سنه ۱۲۰۰ هجری که با جنرال کافمان محشور بودم وزارت پیر شخصی و دولتی بسیار
 مسوق بودم مشارالیه توسط دولت متبوعه خود به (گنت شوالوف) که در آن زمان وزیر محار و دولت
 روس مقیم لندن بود مطالب ذیل را نوشته بود (دولتین روس و انگلستان در آسیا هر دو یک مقصود
 و یک دشمن دارند مقصود دولتین مذکورین اشاعه تمدن و انتشار دین مسیحیست و دشمن آنها اسلام است
 و فقط همین خطریم بجهت حکومت انگلیسها در هندوستان میباشد و سایر خطرات توهم است اسلام
 دشمن حقیقی و خطرناک دولت انگلیس در هندوستان خواهد بود و رعایای مسلمان هندوستان با اولین موقع
 که بدست آنها بیاید شورش عمومی بمخالفت دولت انگلستان در هندوستان فراهم خواهد آورد و ولند آنها
 امر کمال اهمیت را دارد که دولت انگلستان با دولت روس نهایت اتحاد و ادا داشته باشد و باید
 افغانستان در محظنین سایر امارات اسلامی آسیای وسطی بین دولت روس و انگلیس قیمت شود تا
 سرحدات مملکت روس و مملکت هندوستان با هم دیگر متصل شود و این امر اسباب رفع تشویش دولت
 انگلیس خواهد گردید زیرا که دوست صادق آن یعنی دولت مسیحی روس در زمان انقشاشات هندوستان

یا سایر اسکالات که برای دولت انگلستان فراهم باید بجهت ملک آن حاضر خواهد بود و علیهذا دولت انگلستان با
 دوستانه و وعده های ملک دولت روس اعتماد کامل داشته باشد و غیر این در ظرف این مدت که غیر که دولت
 روس مقیم لندن سعی می نمود که بدین اولیا دولت انگلیس بدهد که دولت روس نسبت بدولت انگلیس
 و طالب آیت عمومی باشد و از ملکت افغانستان متفر دارد و از طرفی دولت روس با امیر شیرعلیحان مختیار
 مشول مذاکرات بوده و با او عکس انمطالبر اصحت میداشتند و باین الفاظ نرم مشارالیه را ادا داشته اند که از دولت
 انگلستان مخالفت و زرد و با خود آنها موافقت نماید باین قسم دولت روس تخم نفاق را بین دولت انگلستان
 و افغانان کاشت و این نفاق بجهت بکنی گردید که بسبب اتمام نفوس زیاد و فحاح کراف هم انگلیس و هم افغانان
 برد و متضرر گردیدند باین حکایت روسها حکایت شخصی بنحاطرم میآورد که هم از زرد و هم از صاحب خانه سخن
 خود را میگفت بدزد میگفت هر چه خواسته باشد از فلان خانه بدزدید زیرا که صاحبان آن خانه در آن وقت
 بیدار نباشند و برای این مصلحت دوستانه که داده بود در حق الهی باو میداد بعد از آن روز آن شخص بزرد صاحب
 آن خانه رفته و او را پیدار میکرد و از خیال زرد او را بخرمی نمود و حق اقدمی هم از او میگرفت و ستاده دولت روس
 امیر شیرعلیحان را که از روی سفاهت بوعده های سراری دولت روس اعتماد نمود و بحالت تباهی
 گذاشته همیشه اسباب بخر این امیر شیرعلیحان و دولت انگلیس فراهم آورد از کابل حرکت نموده
 رفت از طرف دیگر دولت انگلیس نتوانست با دولت روس در صدد طمانی برآید که نقض معاهده خود را
 در امورات افغانستان داخل کرده است دولت انگلیس بعوض اینکه از پولیتیک دولت روس در
 باب ضیف نمودن افغانستان مخالفت نمایند قفسه ها ردگرم و خیر سایر آیالات را از ملکت افغانستان
 بخرید نموده پولیتیک مذکور را تقویت نمودند البته این امر بسبب این شد که سرجه بند و ستان بملکات
 آسیائی دولت روس نزدیک گردید و اسباب ضعف افغانستان شد و همین مقصود را دولت روس با
 همیشه در نظر داشته است و از روی قلبی آن همین بوده است و مراد پولیتیک جنرال کافان که قبلاً
 بیان شد همین بوده است خلاصه کلام پولیتیک دولت روس نسبت با امیر بخارا و سایر امیرهای آسیا
 وسطی و نیز نسبت بدولت عثمانی و ایرانی و افغانستان همیشه این بوده است که آنها را بکنند از زرد و

قوی شده از تحلیلات و امی آنها مخالفت نمایند دولت روس متحد جاباتی ولی با استقامت رای و بهر
 ضعف و اشکالات دول آسیائی را مقنن دانسته و از ضررهای آنها اشباع پرورد دولت شارالیهائی
 تواند بیند که هیچ یک از سلاطین اسلامی تیه نظامیش را کامل نماید یک نکته در اخبار مذکور جز اول
 کافمان خیلی صحیح میباشد و بدلیل هم نیست و آن این است که دشمن خطرناک دولت روس اسلام
 میباشد و از طرف دیگر پوتلیک دولت انگلیس نسبت به موم اهالی اسلام تمام دول اسلامی آسیائی
 نمی باشد و میل کلی دولت شارالیها بر این است که دول مذکوره برقرار باشند و اقتدار استقلال آنها
 باشد و گاه گاه این پوتلیک موقاتی تغییر و تبدیل می یابد پوتلیک دولت انگلیس مثل پوتلیک دولت
 روس استماری و محکم و دائمی نباشد خیالات و تصورات هر شخص سیاسی و انی یاریسی که در
 انگلستان مقدر است در ظرف آن زمان پوتلیک دولت هم مطابق آن میشود و بهینت وزراء هم شود
 اعلیای او را مجری میدارند ولی بمنکه نسبتاً تغییر پیدا میشود و شخص مذکور غزل شود پوتلیک شخص دیگری
 که خیالات او بخوبی بکس خیالات رئیس سابق میباشد نبوت خود پوتلیک سلطنت میشود لهندا نمیتوان گفت که
 فلان پوتلیک دولت انگلیس دائمی است ولی انقدر یقین است که پوتلیک عمومی دولت انگلیس از مدت
 مدیدی این بوده است که دول اسلامی که بن هندوستان و آسیای متصرفی روس مثل
 سدی و دیوار محکم برقرار باشند و استقلال آنها کاملاً برقرار بوده باشد و در مقابل پیش قدمی دولت روس
 هندوستان بطور دیوار محکم جایل بوده باشند از طرف دیگر پوتلیک دولت روس بکلی عکس این است
 نه خط برای اینکه دولت مذکور نخواهد سرحدات خود را با سرحدات هندوستان وصل نماید بلکه بجهت
 دولت مذکور و تأثیر سردر وقتیکه با دولت عثمانی یا دولت ایران یا دولت افغانستان یا هندوستان
 جنگ داشته باشد عموم مسلمانان مخالفت دولت مذکور شورش نمایند شک نیست که تمام مسلمان دنیا
 بدوستی دولت انگلیس از دوستی دولت روس بهتر نمایند مسلمانند که راحت و آیت آنها
 بسته باین است که دولت انگلیس دوست باشند لهندا بهین جهت با اینکه ارد دولت انگلستان
 بیشتر از دولت روس صدمه خورده اند باز هم ابد اایل نخواهند بود و مخالفت دولت انگلیس با دولت

فصل ششم

روس متفق بشوند و اگر یک وقتی هم این اقدام را بنمایند اجباری خواهد بود بلاخره دلایل مذکوره فوق مطلقاً
 مقاصد دولت انگلیس و سلطنت هندوستان و نیز بجهت پیشرفت مقاصد دولت عثمانی و ایران
 و افغانستان خیلی متغایر باشد مطلب مذکور اظهاری است که اگر اظهار مذکور را سیاسی دانهای دولت
 قبول نمایند بجهت همه آنها خیلی نافع خواهد بود مطلب مذکور این است دولت عثمانی و ایران و افغانستان
 که سه دولت برادرانه اسلامی هستند و بیک دین متدین هستند باید با هم دیگر کمال اتحاد داشته باشند
 و اگر ممکن باشد پای شجتهای خود را بواسطه راههای این و خطوط مکرر اف بیکدیگر وصل نمایند این تدبیر فایده
 و یواری محکمی در مقابل تحقیقات استمراری دولت روس بطرف هندوستان خواهد کرد و بجهت خود دولت
 اسلامی هم اسباب محافظت خواهد شد چون بنای این اتحاد مثلاً بجهت منفعت دولت انگلیس است
 و بیشتر تبیل و بهر ای دولت مذکوره است هر چه زودتر دولت انگلیس بجهت اجراء این کار اقدام
 بیاورد بهتر خواهد بود دولت عثمانی و ایران قبلاً ساعی بودند که بین خودشان دوستی محکمی قیام نمایند و
 فغانان چون با دولت انگلیس معاهده نموده است که با سایر دول خارجی طلاع و صواب دید دولت
 شارالیهانند اگر ات پوتسیکی نمایند نمیتواند با دولت ایران و عثمانی مذاکره نماید اگر چه فغانان
 دولت ایران و عثمانی را مقاصد خود میداند بسته پوتلیک سلطان عثمانی و پوتلیک پادشاه ایران و
 پوتلیک خودم این است که بقا و استقلال خود را منصرف داشته و برقرار داریم و دولتین روس و انگلیس
 که داریم که قطعه از ممالک ما را منصرف شوند و ما همان بسایه خود که بقا و استقلال ما را منصرف داشته باشند
 اتفاق نمایم و بجانفت کسانیکه خواسته باشند ما را ضعیف بنمایند بجهتیم چون ما میدانیم دولت انگلیس
 هیچ یک از ممالک ما چشم طمع ندارد بلکه میخواهد از دولت روس هر چه ممکن باشد دورتر بوده باشد
 نظر ما را داریم با دولت انگلیس دوست باشیم ولی شغرتا مانیکه دولت شارالیهان پوتلیک مدخله نمودن
 در امورات ما را برقرار دارد و بجهت استقرار مملکت ما بهر ای بنمایند بجهت توضیح این مطلب که اتحاد
 کامل سلاطین اسلامی آسیای وسطی برای دولت انگلیس مفید است ثمره را مثلاً پان نام و
 سال ۱۲۹۴ هجری که امیر شیر علیخان نجف انگلیس اعلان جهاد داد

بود و عساکر خود را در سرحد هندوستان جمع می نمود و بکفر مسلمانی که نسبت نمایندگی سلطان عثمانی
 بدر بار امیر شیر علیخان آمده بود سعی نمود که امیر مزبور را و او را در بنجالت انگلیسها اعلان جملدند
 امیر مذکور هم جمع آوری لشکر خود را در سرحد هندوستان ترک نمود و دولت هندوستان از این جهت
 و فتنه بنجاطر امیر شیر علیخان بر فرزند بنجالت انگلیسها مافع بود و تلفت کردیدند و تغییر مزبور بواسطه
 نفوذ نمایندگی محضرت سلطان عثمانی بود ولی بدینجهت چون امیر شیر علیخان قبلًا با اعلیحضرت سلطان
 عثمانی مذاکراتی مذات در باب نمایندگی مذکور بدینجهت کردید چه که دوستان دولت روس که در بار امیر شیر
 علیخان بودند با امیر شارالیه گفتند که سلطان معظم له محض بازیچه دست مشا درین خود می باشد و نیز می
 کشید این شخص که خود را نمایندگی سلطان عثمانی میخواند جا سوسی است که انگلیسها او را فرستاده اند که شمارا
 فریب دهد امیر شیر علیخان هم بدون اینکه از دولت عثمانی تحقیق نماید که این مطالب صحت دارد یا خیر از
 روی سفاهت حرفهای مذکور را باور نمود و لهذا ما موریت نمایندگی مزبور پیشرفت نکرد و اگر چه این دو
 دولت اسلامی استمرار و اسایل مذاکرات در میان بود بجهت دولت انگلیس و نیز بجهت دولت افغان
 میفید بود خلاصه کلام تا بلزمانی که دولتین انگلیس و افغانستان با هم دوست باشند و تلفت شوند که
 و ضررهای آنها یکی است دولت روس ابدًا بنجالت شیر افغانستان یا هندوستان نخواهد افتاد و
 خیال مذکور پیشرفت نخواهد کرد اگر دولت روس از روی سفاهت با افغانستان یا دولت اسلامی
 دیگری که دولت انگلیس از روی دیانت و صداقت حامی آن باشد حملد یا وارد اگر چه کلام این
 است که دولت روس خوب میدانند که نباید این اقدام نمود اشکالات عدیده برای دولت روس
 فراهم خواهد آمد که از جلو باید با دولت اسلامی مذکور بجنبند و از عقب سر در ممالک خودش بشورش عمومی
 مسلمانهای داخله که قرار کرده و شاید کشتیهای جنگی دولت انگلیس هم ببطور بورغ یا بنقطه دیگری از ممالک
 اروپائی آن حمله آور شود و آنوقت این سلطت بزرگی که از روی شفقت میطع نیتند بلکه از کمال
 ترس اطاعت میکنند قطعه قطعه شده بمالک متعدده تقسیم خواهد شد خیلی افسوس است که دولت انگلیس
 بعضی اینکه از سلاطین اسلامی سمرای نماید و آنها را انقدر متقدم نماید که در مقابل دولت روس

فصل هشتم

ایستادگی نمایند یا بعوض اینکه از تعدیات و تحطیات دولت روس با امارات آسیای که مخالف است
 و شرط و پیمان باشد جلوه گیری نمایند چنان می کنند هر وقتی که دولت روس قطعه از یکی از ممالک مشرق
 زمین را تصرف می شود که بر سرحدات هندوستان نزدیکتر شود دولت انگلیس هم قطعه دیگر را از یک
 گوشه تصرف می شود و مسافت ممالک روس را نسبت بممالک خود کمتر می نماید و باین قسم دول و امارات
 اسلامیة روز بروز پاره پاره می شوند و سرحدات هندوستان و روسیه که سابق چندین هزار میل از یکدیگر
 دور بودند حالا تقریباً بهم متصل میباشند هر وقتی که بین دولتین روس و انگلیس جنگی برپا شود تمام
 سلاطین و طوایف اسلامی باد دولت انگلیس همراهی خواهند نمود و اولاً بسبب اینکه تحت حکومت علیا
 حضرت ملکه انگلستان در امورات دینی خود از او بستند و مخصوصاً بسبب اینکه میدانند که از ظلم و تعدی دولت
 روس فقط تا زمانی که این توانند بود که دولت بزرگ دیگری مثل انگلستان برای دشمنی دولت روس
 در مشرق زمین حاضر بوده باشد و نیز میدانند که نتیجه انقراض دولت انگلیس در مشرق زمین این خواهد بود
 که دولت روس تمام ممالک اسلامی مشرقی را ضمیمه ممالک خود بنماید اشخاصی که گمان میکنند دولت
 روس بیشتر از دولت انگلیس در ایران استیلا دارد و خیالاتشان بر خطاست باید آنها بدانند که از ترس
 نمبر روس است که دولت ایران مجبور است بیحد باشد و تحت نفوذ دولت روس متضرر شود اگر کی وقتی دولت
 ایران بپذیرد که دولت انگلیس کار را بدولت روس سخت کرده است دولت ایران اول دولتی خواهد بود که
 نمودار از چنگال شخص متخلص نماید چون وضع روابط دولتین روس و انگلیس با امارات اسلامی و جماعتها
 و فرقه های مذهبی آسیایان داشته ام حالا خد فقره مطالبی را که مخصوصاً متعلق با افغانستان میباشد علاوه
 بر مطالبی که قبلاً مذکور شده اظهار می نمایم -

در باب لشکر کشی دولت روس بجانب هندوستان و پولتیک و
 مشارالیه نسبت بدولت افغانستان میباشد

در قسم با قبل پونیک روسها نسبت با امارات اسلامیة آسیای وسطی که افغانستان هم جزو آنها میباشد
 بیان نموده ام ولی علاوه بر آنچه قبلاً اظهار داشته شده بحال چند مطلب دیگر را که مخصوصاً متعلق با افغان

است بیان خواهم نمود تا جائیکه شخص میتواند از حالات و طوایف زمان حال بفرمان است که شکل
 دولت روس بطرف هندوستان نه فقط مشکل است بلکه محال خواهد بود ولی از این مطلب هم
 آید که دولت روس خیال تخریب هندستان را ندارد و هیچ شکی نیست که دولت روس قلمرو
 است که هر وقت موفقی بدست او بیاید هندوستان حمله نماید خیالات سیاسی و انبای انگلیس
 در این باب خیلی مختلف است اشخاصی که رایسان این است که دولت روس هیچ خیالی ندارد که با
 انگلستان در هندوستان بجنگد تعدادشان کم نیست اشخاصیکه میگویند دولت روس هیچ سلیله
 هندوستان یا مالک شرق زمین دولت انگلیس حمله نماید چهار قسم منقسم میباشند اول اشخاصی
 هستند که اهل پولتیک نیستند و اینها بسیار ساده میباشند با وجودیکه در خاطر دارند چندین موارد
 دولت روس از معاهدات و مواثیق خود مختلف نموده است باز هم در اظهارات دولت شد
 که من باب ایت یا مقاصد دیگر مواجید کا ذبانه میدهند اعتماد نمایند این اشخاص نمیتوانند بفهمند که
 دولت روس این است که از عهود و تمهاتی خود هر آنی که مقتضی پیشرفت مطالب خود بداند مختلف
 نماید و تکیه ولایت تازه را متصرف شوند و عده هائی جدید میدهند و بعضی از کارکنان دولت انگلیس
 که عده هائی سابقی آنها را فراموش کرده اند مجرب و با تجربه های دولت روس اعتماد نمایند تا نیا و دوم
 کسانی میباشند که از پولتیک روس مستقیماً یا غیر مستقیم بهره مند شده بجهت پیشرفت مقاصد دولت
 ایستادگی می نمایند ثالثاً جماعتی هستند که بظلمت دولت برطانیای عظمی منورند و بسبب خیالات
 متکبران خودشان گمان می کنند بجهت دولت روس ابد امکان ندارد بخیالفت قوه عظمی آنها بر خیزد و ابعاً
 مردمانی اند که خود را طالبان ایت میمانند اشخاص مذکور می بینند دولت روس ایالتی را بعد از ایا
 متصرف گردیده مشغول بلع نمودن کشیهای وسطی میباشند و متدرجاً بطرف هندوستان پیش میرود
 ترقی پسند در زمان گذشته در چندین موارد طرح و تمهیدات دولت روس بجهت تخریب هندوستان
 بخوبی ظاهر شده است با وجودیکه این امور را میدانند باز هم گمان می کنند دولت روس خیالی تخریب
 هندوستان را ندارد و از روی تجامل میگویند که دولت انگلستان پولتیک مخالفت بخردن با دولت

روس را بر قرار داشته باشد در صورت دولت روس آباد آهند و استان علمه نخواهد آورد ولی غافلند
 از این مطلب چنانکه شاعر در شعر خود گفته است
 بدشمن کنی گر چنین آشکاره که هستی تو در کار ز رشش نبرد به همانا که اورا سوی ملک خویش به تو خود خوانند
 مانند پاپه پیشه مثل این جماعت آخرین مثل آن کبوتری را بخاطر می آورد که چون دید که به روبرف او
 میاید چشمهاش را روی هم گذاشت و خیال کرد که خودش که به را بیند که به هم اورا نخواهد دید لکن که به او روید
 و گرفت و نوش جان نمود علاوه بر مطالبی که در محل دیگر برای اثبات بیانات خود در انطباق اظهار
 نموده ام این مطلب را هم بجهت اطلاع مطالعه کنندگان کتاب خود اظهارینام که در ظرف تمام مدت
 دوازده سال که در روسیه بودم معلوم نمودم که هیچ شک نیست که دولت روس همیشه اوقات
 بجهت یک مطلب یعنی تسخیر هندوستان تیهه میاشد اگر تمام جهات که دولت روس را در تسخیر هندوستان
 نیاید بخوابم مفسلاً بیان نمایم کتاب علیحده بجهت این مطلب لازم خواهد شد اما در اینجا بمنقذ رکعایت می
 کند که اظهار بدارم که روسها فخر تاملت متحدی و اتحاد و تجاوری پاشند و کاملاً بسوق بستند که تمام
 امارات آسیائی اینقدر ضعیف باشند که تنهایی نمی توانند مانع از تخطیات دولت روس شوند
 که دولت انگلستان در هندوستان و لاغیر پس جلی است که دولت روس دولت برطانیه عظمی را
 در آسیا دشمن بزرگ و رقیب قوی خود میدانند هر کس میداند که اگر پای برطانیه عظمی در میان مسعود
 دولت روس اعتنائی بدولت ایران یا چین یا عثمانی یا افغانستان نداشت و استقلال آنها را هم نداشت
 زیادوی برقرار نیکداشت غیر از دولت انگلستان دیگر هیچیک از دول اروپائی در مشرق زمین تصرفاتی
 اعتنائی ندارد اگر دولت روس با آنها قسمت جغرافی از قیمتهای خود بدهد آنها بجز فی قانع خواهند شد
 بجز بایستاده و دولت روس را خواهند گذاشت که میل خود را قار نماید دولت انگلیس در ممالک
 مشرق زمین خود بیشتر از دولت روس نفوذ دارد و صرفه دولت انگلیس در آن است که از تخطیات
 دولت روس نسبت بدول ضعیفه آسیائی مانع نماید و دولت مشارالیه را از سرحدات هندوستان
 دور نگاه بدارد اینک دولت روس از دولت بزرگی مثل دولت انگلیس متضرر باشد بدیهی است دولت

روس با سانی فراموش نخواهد کرد که در زمان یوستاپول از دست دولت انگلیس چه صدمه ها خورده است و محالفی که در مواقع متعدده دولت انگلیس نسبت بدولت مشارالیهانموده است از خاطر سنا محو نشود و روسها بند و ستاز انحراف بزرگی مملو از طلا و غنیمت میدانند و اکثر سربازهای روس را دیده ام از خوشحالی میرقصیده اند که شاید روزی در تاراج نمودن این مملکت متموله دست در س داشته باشند و آرزوی آنروز را دارند که در سرحد هندوستان پن دولت انگلیس و روس جنگی شروع شود و روسها از کمال بی بصیرتی کمان می کشند که هندوستان را بخوابانند و مشتاق دولت روس فرس باشند و خاک پای آنها را بچشم می کشند حتی بعضی سیاسی دانهای بزرگ روس کمان می کشند باینکه دولت روس از قتل جلال پناه لیا و بندگش بطرف هندوستان نگاه کنند هندوستان مثل خانه زنبوری بحرکت آمده و انگلیسها را بضرر نیش خود ملاک نیانیند و از روسها بترس می نمایند و آقایی اطلاعی آنها باین درجه کامل است که عمودا اعتقادشان این است که دولت روس در سرحد هندوستان در میدان جنگ حاضر شود و انگلیسها با کمال عجله بدون آنکه در مقام مدافع برآمده ضرب واحدی بکار برند فرامی کنند اما تیر ستم روسها روزی ازین حماقت بیفهمانه خود متضرر شوند و کسها میگویند ما میتوانیم از معاهدات و وعده های خود همیشه تخلف نمایم و روز بروز پیشتر برویم از طرف دیگر انگلیسها از این تحقیقات دائمی بی اعتنائی می نمایند یا یک گوشه را اختیار نموده قانع میشوند و این حرکات ضعف دولت انگلیس را و خوف آنها را از دولت روس کابلانها نیانید از اینکه دولت روس را میگذرانند استمر از پیش پاید و جدا در مقام جلوگیری برنی آید شان دولت روس در انظار سلاطین مشرق زمین خیلی زیاد میشود و شان دولت انگلیس کم میگردد و نیز از نفوذ دولت مشارالیه میکاهد چون نفوذ دولت روس و اناندر زیاد باشد و روسها کمان میکنند که امارات شرقی تصنیفا طوعا و کرها باد دولت روس اتفاق خواهند نمود و آخرین اتفاق دولت روس این است و شاید بدلیل نباشد که جنگیدن باد دولت انگلیس در دریا خلیج شکست ولی در جنگی دولت انگلیس اینقدر لشکر زیادی ندارد که از سایر نقاط وسیع مملکت خود زیاد آورده در طول چندین هزار میل خط سرحدی آنرا ساخلو نماید و خط سرحدی این امتداد را پیدا خواهد نمود و زمانیکه سرحدات دولت روس با سرحدات دولت انگلیس

بالیای

ایله

فصل ششم

از این تا خاک عثمانی متصل شود و انروز بر حسب اعتقاد روسها و بموجب جمله که در این اوقات بجهت مساعفتن این
 این و سایر را به اینها نیند خسیلی دوریت و چون واضح کردید که دولت روس مصمم است که زودتر از این
 هر وقت موقع مساعدی بدست آورد به هندوستان حمله نماید حالاً چند نفره مطالبی بجهت ملاحظه ما در میان
 این من بنیستبرنی باشم و این ما با ما میفرماید چنانچه در قرآن مجید فرموده است و غده نفلح الیغلب الیعلمنا
 الا بوج کس فی تواند از روی یقین بگوید فرود خواهد شد ولی نظر با سبب ظاهری اینترمان خیالات
 و رای خود را پیمان نیامیم من بلفظ غیر ممکن هیچ اعتقادی ندارم و در هر جا و در هر مطلبی بهر عبارتی که
 شود قبول ندارم زیرا که در حقیقت در دنیا هیچ چیز ناممکن نیست زیرا که اگر اراده خداوندی تعلق گرفته باشد که
 فلان مطلب واقع شود استتبع وقوع خواهد رسید هر چند بنظر ما ناممکن بوده باشد هیچ کاری نزد قدرت
 خداوند ناممکن نیست اگر خداوند نخواهد که بعضی واقعات اتفاق بیفتد قوه از قوای دنیائی تواند امر بود چنانچه
 اراده خداوندی صورت بدد لهندا خارج از حیرت امکان نیست باشد که دولت روس روزی به هندوستان حمله
 او و ولی دولت مشارالیهها هرگز نمیتواند بدون همراهی و اتفاق دولت دیگری این کار را از پیش برد و چون
 احتمال ندارد و دیگری هم با دولت روس بجهت تسخیر هندوستان متفق شود بدون اینکه دولت دیگری هم
 با دولت هندوستان شامل شود این خیالات دولت روس غیر از خوابهای خیالی چیزی نیستند و با
 صورت پذیر نخواهد شد ممکن است این خواب روسها تا بیک اندازه وقوع بیاید مثل اینکه خواب طیبی
 وقوع یافت و آن چنین بوده است که طیبی خواب دیدم رضی را معالجه نموده با و کفشد هر قدر اشرفی می
 توانی بدوش صل نمائی از خزانه بر طیبی طاع حریص خود را با اندازه بار نمود که سنگینی بارشانه های او را
 شکست و چون در شنیدید در اعضای مذکور محسوس گشت بخت پیدار شد و دید که اشرفی در میان نیستند
 ولی دروشانه با باقی است روسها بجهت تسخیر هندوستان و تاراج نمودن خزاین آن مثل همان خواب
 طیبی رنج در حیات پنداید را متحمل نتوانند این خواهد کردید که کاری از پیش نتوانند برد ولی صدیق
 باقی خواهد ماند حالاً ملاحظه می کنیم که اگر دولت دیگری بجهت تسخیر هندوستان با دولت روس متفق شود چه
 طور خواهد بود هیچ شکی نیست که بعضی دول اروپا عظمت و قوت دولت انگلیس بنظر تعصب و حسدی مانند

و این کج نظری آنها را و امید دارد که نسبت بدولت انگلستان در مقام محاصمت غیر مفیده برآید باین همه کسان
 میگویم که دول مذکوره محبت مخصوصی بدولت روس داشته باشد و یقیناً این امر بجهت آنها منفعت نخواهد
 داشت که بفحالت دولت انگلیس یا دولت روس متفق شوند زیرا که دولت انگلیس نسبت بدولت روس
 تعدی و ظلم آن کمتر است از چند سال قبل از این الی حال میل ملت فرانسه بدوستی دولت روس فریاد است
 و نیز شرف دولت مشارالیهما از دولت انگلیس در زیاد است لهذا از این موقع کجا میگویم تحمیل دولت فرانسه
 مخالفتهای قاید که با دولت انگلستان در هندوستان و در جنگ ناپلیون داشته بخاطر آورده بود دولت
 روس به دست شده و دولت روس هم که باید تلافی صد ماتی که از دولت انگلیس در زمانهای گذشته
 دیده است بنماید بجهت شخصی که حالات و اوقات پوتسکی را بدقت ملاحظه میکند بخوبی واضح است که اگر
 دولت فرانسه با دولت روس بسمرای نماید دولت المان هم از دولت انگلستان ملگ نخواهد بود
 و این امر بدو واضح است که دولتین المان و انگلیس متفقاً از دولتین روس و فرانسه خیلی قوی تر باشند زیرا
 که دولت انگلستان اولین قوت بحری دنیا را داراست و دولت المان هم بزرگترین و کاملترین قوه نظامی
 خشکی را دار و کما نم این است اگر چه دولتهای اطریش و ایتالیا و امریکا با دولت روس بطور آشکار خصومت
 ندارند و با دولت انگلیس هم دوستی مخصوص ندارند و از این جهت دول مذکوره را دول پطرف میدانند
 ولی باز هم دول مذکوره بطور یقین بطرف دولت انگلیس میل میباشند و این معنی سببه دولت انگلیس
 میباشد و بجهت دولت روس منصر است نظر باین مطالب مانعوا نم قبول نایم که یکی از دول اروپا یا
 دولت امریک چه طور میتواند با دولت روس بجهت تخیر هندوستان و جنگ با انگلستان اتفاق نماید
 آنکه دولت رقیب آن هم بجهت دفاع با دولت انگلیس اتفاق نماید نتیج این موافقتها این خواهد شد که در اروپا
 جنگ بسیار بزرگی در خواهد گرفت که هرگز در دنیا چنان جنگی واقع نشده باشد و در حقیقت این جنگی خواهد بود که
 شاید در تمام دنیا سرایت نماید و بعضی اشخاص با بصیرت در باب این جنگ پیشگویی نموده اند مسئله اتفاق
 دول اروپا را بجهت موفقیت با دولت انگلیس یا دولت روس بطرف گذاشته حالاً اینگونه اتفاق
 دول آسیا را ملاحظه نمائیم غیر از دولت ژاپون دیگر هر یک از حکم انهای آسیائی منجوا اند که قوه مملکت

۵۲
ایطالیا

فصل در بیان

خود را داشته باشد و هیچ خیال ندارد که یا دولت روس اتفاق نموده بخالت دولت انگلیس بکنند یا با
 دولت انگلیس شده بخالت دولت روس حکمت نمایند اینها دو لیتن روس و انگلیس دولت متحدی
 بمقدور و فاتح میخوانند لکن قطعاً بمقتدرین نخواهند که از آنها کنار باشند و استقلال و بقا و سلامتی خود را تا زمانیکه
 بتوانند برقرار دارند باینجاست بچگونگی از آنها میخواهد با دولت روس بغرم تسخیر هندوستان ملحق شود و
 بر این اعتقادشان این است که سلامتی آنها بسته باین است که دو لیتن روس و انگلیس هر دو در آسیا
 مقتدر باشند تا بتوانند در صورت تخطی نمودن بمالک حکم آنها ضعیف آساید که یکدیگر مخالفت نمایند
 و حکم آنها مذکور رقابت آیند و دولت را اسباب سلامتی و خیریت خود میداند و نیز رقابت مذکور
 را سبب منع تجزیه ممالک خود بین این دو دولت میداند چنانچه هر فرعونیرا موسائی لازم است یکی
 از شر اکتفاست شغال بیشه مازندران را با ندر و حسن سک مازندران سلطنت ژاپون در
 آسیای وسطی نمیشد و اینجست مانع پیش قدمی روس بطرف هندوستان نیست و باین
 دلیل ژاپون مثل افغانستان مجبور نمیشد که با یکی از این دو دولت بجهت تسخیر هندوستان متهم شود
 یقیناً برای سلطنت ژاپون صرفه دارد که قوه بحریه انگلیس در دریا های آسیای مقتدر باشد و پس قلبی
 ژاپونیه همین است و نیز مایلند که روابط دوستانه بین ممالک آنها همیشه برقرار باشد زیرا که همیشه
 خوف تخطی دولت روس را بطرف مشرق دارند از تمام این مطالب ثابت میشود که احتمال ندادن بچگونگی
 از دول آسیای با دولت روس برای تسخیر هندوستان همدست شود ولی دولت افغانستان
 و ولتی است رو برتری پیدا شده و ولتیت که کمال اهمیت را پیدا خواهد نمود و ولتی است که روس و انگلیس
 در پولتیکای خود نسبت یکدیگر همیشه طالب معاونت او خواهند بود بجهت هر یک از این دو همسایر
 های بزرگ قوی دوستی یا دشمنی افغانستان مقتدری در آسیا بیشتر از دوستی یا دشمنی سایر دولتها
 بزرگ دنیا معتنا خواهد بود باین دلیل که افغانستان لشکر شجاعی دارد که مرکب از چندین صد هزار
 شجاعان اسلامی است و اینها چه سرباز تربیت شده باشند و چه محض رعیت باشند فقط تا
 همه جنگی اند و تمام اینها تا جان در بدن دارند در راه خدای خود و پیغمبر و دین و وطن و خیال و ملت و

دولت

و سلطان و آزادی و مطلق العنانی خود بخنکیده و تا قطره اخرون خود را فدای او بندگان افغانستان
 هم بسبب حالت پولتکی و جغرافیائی مملکت خود خیلی اهمیت دارد اگر افغانستان در زمانیکه جنگی بین
 دولت روس و دولت انگلیس واقع شود و خود داشته باشد یقیناً فتح با آن دولت خواهد بود که هم برای
 افغانستان از او باشد و افعامن میدانم تا زمانی که افغانستان وجود داشته باشد و اهالی آن بین خود
 و با دولت انگلیس اتحاد داشته باشد بجهت دولت روس ابد امکان ندارد و غم تسخیر هندوستان را
 بنماید یا مخالفت دولت انگلیس در خاک آسیا بکنجد دولت روس از این امر کاملاً مسوق میباشد چون
 میدانند تا زمانیکه افغانستان مقدر مستقل است امکان ندارد و هندوستان حمله نماید یعنی دولت خود
 افغانستان را با خود دوست نماید یا یک فری از از پیش پایی خود بردارد و این مطلب کمال اهمیت را دارد
 که باید بازی اشخاص پولتکی روس را که میخواهد افغانستان را از میان بردارد مواظبت نماید و حکام آنها
 افغانستان و دولت انگلیس در این باب همیشه باید کمال وقت و احتیاط و دور اندیشی داشته باشند
 و اینچنان اظهار میدارم که خوش بختانه دولت روس اشکالاتی که بجهت جنگ نمودن با افغانستان فراهم است
 برطرف است از اشخاصیکه غالباً اطلاعات خود را از بعضی از تقویمها یا کتابها یا مقاوله یا اخذ می نمایند
 که مصنفین آنها بعد از آنکه مجللاً از مملکتی در ظرف یک هفته یا چند روز عبور کرده اند حتی زبان اهل مملکت را
 هم نمیدانند که گاهی بعضی در باب امر روس و پولتکیها مخفی و حالات و مقاصد اهالی آن مملکت نوشته
 عموم مردم مصنفین تحریرات مذکور را خیلی با بصیرت میدانند و آنها باید اطلاعات مندرجه کتب
 اعتماد نمایند زیرا که چون تصورات آنها در باب مملکت و حکمران و آئین و قوانین و اهالی آن برخلاف
 واقع است ضرریش بیشتر از نفعش میباشد این امر بسیار مضحک است و من اکثر اوقات برنی اطلاعات
 این مصنفین میخندم و میخنده را مثلاً پانین نام در ظرف چهل سال قبل اکثر مصنفین تعداد نفوس
 پنج میلیون و تعداد اشخاص جنگی روسی و غیر آن رقم معین نموده اند بموجب بیانات آنها اعداد مذکور
 زیاد میشود و کم شده است و تقریباً پنجاه سال است که همین نیز انبار قرار مانده است من اشخاص
 مرقوم را بجهت این بی اطلاعی ملامت میکنم چرا که وسائل در دست آنهاست که حالت مملکت را تغییر ترا

که بعضی از اینها

که بعمل آید دست و نهسته باشد لکن آنرا با حجت اینکه ادعای بصیرت می نمایند و از اطلاعات غیر صحیح و
 مشبهه نمایند ملامت میکنم باز هم تشکر کنم که تقد و نفوس یا لشکر کم نمی کنند با وجودیکه می گویند
 کمر هم بکوبند افغانستان اینقدر قوت ندارد که بتواند پنهانی خود را در بیاید بلکه بجهت محافظت خود لابد است که
 از دول همسایه خود برای محفوظ بودن از تحطی آن دیگری تخته نماید ولی شخص که پاهای خود را بر دو کشتی گذاشته
 که از رودخانه عبور نماید ناچار غرق خواهد شد لهذا باید از این دو کشتی هر یک را سالمتر میدانند در آن بایستد
 و لکن حتی هم ندارد که چون یک کشتی را انتخاب نموده سوار شد آن کشتی دیگر را بدف کلوه کند مگر آنکه زورم پیدا
 کند دولت کو حلی مثل افغانستان که بنظر که کوسفندی در میان دو شیر یاد آنه کند می بیند و سنک
 ایسا واقع شده است چگونه میتواند وسط دو شیر سالم بماند یا بین دو سنک نرم نشود این امر کمال محنت
 را دارد که باید یکی از دو همسایه خویش از او بمرای ^{نخل} او را از تحطی آن همسایه دیگر محافظت نماید افغانستان
 کما غا از او مختار است که هر یک از دو همسایه خود را که خواسته باشد با او دوستی و بهر ای نماید تا آن
 همسایه دیگر میانگانه با حمله کرده و خسارتی با او وارد نیارد و کام این است اگر چه راه های آسن و (شوسه)
 که روس ساخته است و نزدیک مملکت من آورده است بجهت ما خیلی اسباب تشویش باشد ولی با
 راه بسیار میدارد از بجهت این نزدیک دولت روس برای افغانستان نافع است باین دلیل که اگر دولت
 انگلستان بدون جهت صحیح و بدون اینکه اهلی افغانستان تقصیری کرده باشند نخواهد مملکت آنها را
 تصرف نماید دولت مشارالیه میداند که دولت روس نزدیک باشد و بر او حمله خواهد نمود لهذا این
 سبب امروزه افغانستان آنجا تر اندارد که در زمان شاه شجاع یا امیر شیر علیخان داشت در آن
 اوقات دولت روس اینقدر دور بود که امکان نداشت قشون خود را از راه بیابانهائی که راه آسن
 داشت و نه آب داشت بمرحدات افغانستان حاضر نماید چون توضیح کردم که افغانستان لزوماً مجبور
 بایکی از همسایه های قوی خود اتفاق نماید شک نیست که در این اوقات صرفه و منفعت آن در این است
 که دولت انگلستان را انتخاب نماید و دوستی و بهر ای مشارالیه تخته داشته باشد اولاً بجهت اینکه دولت
 انگلیس هیچ خیالی ندارد که ایران یا ترکستان را متخر سازد و بجهت پیشرفت این کار راهی از افغانستان لازم است

باشد اما دولت روس در خیال تسخیر هندوستان پاشد باین واسطه محتاج است که از مملکت من عبور
 نماید و نه فقط به همین که عبور نماید و از عقب سر توشیح هم داشته باشد بلکه لازم دارد اگر تواند افغانستان
 را متصرف شود ثانیاً آنکه دولت انگلیس قوه بحری زیادی دارد و میخواید با دولت روس در خشکی بجنگد بجز
 بحور شود لکن آنچه منفعت و صرفه خود دولت انگلیس هم میباشد که افغانستان در جلوراه دولت روس
 بمنزله سپر و سد محکم بوده باشد و مملکتین روس و انگلیس را در خشکی از هم بیکدیگر در نگاه دارد و لکن فطرتی است
 که دولت انگلستان بجهت سلامتی و استقامت و اقتدار خود در هندوستان مایل است که افغانستان را
 و سالم بوده باشد برعکس دولت روس چون میخواهد خشکی با دولت انگلیس بجنگد از این سبب مایل
 که افغانستان با او متفق شده در تسخیر هندوستان با او همراهی نماید یا آنکه افغانستان از صفحه روزگار
 محو شده دولتی نبوده باشد ثالثاً آنکه دولت انگلیس پول و اسلحه زیاد دارد لکن مردمان جنگی لازم دارد
 و افغانستان مردمان جنگی شجاعی دارد اما پول و اسلحه لازم دارد لکن منافع طرفین در این است که با هم
 متفق بوده باشند در آن صورت افغانها بجهت خدمت بدولت انگلیس حاضر خواهند بود و با افغانستان
 پول و اسلحه خواهد رسید ولی دولت روس نمی تواند پول و اسلحه با افغانستان بدهد چرا که خودش
 بقدر مصارف خود پولی ندارد و آدمی هم از افغانستان لازم ندارد زیرا که خودش رعیت بیش از آنکه
 در تحت اشطام نگاهداری نماید دارد و ابعاد و سستی افغان بجهت دولت روس هیچ فایده ندارد و چرا که
 دولت شارالیه را بگذارد از افغانستان بطرف هندوستان عبور نماید و این مثل آن است که فغان
 زیر پای روس کسره شود و هرگاه چنین شد افغانستان پایمال عا کز روس خواهد دید شاید دولت
 روس بجز این افغانستان و عده هم بدهد که پنجاب یا نقطه دیگری از هندوستان را با خواهد داد و معاهدت
 دوستانه نسبت با و اظهار خواهد داشت که افغانستان باید همیشه مستقل بوده باشد ولی اینگونه مواعید
 معاهدات همان حالت را خواهد داشت که سایر معاهدات دولت روس داشته است یعنی جنگی
 بجهت دولت روس صرف نموده باشد که معاهده مذکور بیشتر از این برقرار بوده باشد معاهده مزبور سابق
 میشود اما فرض کنید که دولت روس معاهد مذکور را هم شکست اگر چه خرق عادت خواهد بود ولی در صورت

فصل ششم

و شاکوت حمل خواهند نمود و با از جانب چین در میرا و بکالک نسر و خواهند آمد و افغانان را بحال
 خود خواهند گذاشت اما اهل افغانستان باید بدانند که افغانان را بحال خود امیکند از زمان
 که روسها مظهر مکرک من یا موقع مناسبی پیشانند افسوس دارم که دوستهای روسی خود را چندین دفعه از
 کرده ام و با آنها رحمت داده ام که خبر فوت مرا منتشر نمایند و حال آنکه من تمام این مدت زنده بودم
 از حرکات آنها کاملاً مطلع بودم ولی نباید مرا املات نمایند تقصیر من نیست بلکه نتیجه ام محض خودی
 انبیا میرم مکرک در دست کسی نیست بستبشیت حضرت ایزدی پشاید عاگری که دولت روس
 در سرحدات افغانستان حاضر می نماید شاید بجهت این باشد که بطرف ایران حرکت نماید یا شاید برای
 این مطلب باشد که مراتب رساند تا من مخالفت دولت انگلیس با دولت روس متفق شوم و شاید این
 جمع آوری لشکر بسبب این بوده باشد که سیاستون انگلیس را مضطرب نمایند و مانع از حرکات لشکر
 انگلیس در نقطه دیگری شوند یا شاید این حرکات جریمه دولت روس بجهت این باشد که از سردار اتحقق
 لکت نموده او را پیش پا درند که بعد از وفات او حای تحت سلطت افغانان را بنماید و شاید هم بجهت
 باشد که وقتی انگلیسها در بر متصرف شوند آنها هم مرات و بلخ را تصرف نمایند خلاصه از جمع آوری این
 لشکر در سرحدات افغانستان هر مقصودی که داشته باشد کسی نمی تواند بفهمد ولی اینقدر میگویم که
 شخصی پیشانم که کسی مراتب رساند کسی که میگویند روسها اینچو اینند هرگز بخیرند در این باب که اطلاع دازند
 ما درین روس احمق نیستند اینها نباید فراموش کرده باشد در ۱۸۳۲ میلادی مطابق ۱۲۵۱ هجری قمری
 برات در تصرف کامران بود فقط همین یک شهر را در او بود و ولایتین روس ایران متفقاً توتونند
 برات را بخیرند و بعد از شش ماه محاصره نمودن با ولت تمام از بهمان راهی که آمده بودند برگشتند و برات
 مفتوح بخردید آن ساعت من میتوانم صد هزار نفر مردان جنگی در ظرف یک هفته در برات حاضر نمایم و افغانان
 با متمیزترین اوقات هر چه مردمان جنگی مسلح کاملاً حاضر است تا بنمایاند از دستش چه برمی آید اگر دولت
 روس با ممالک اسلامیة بکنند من می توانم در تمام کرستان متصرفی روس رؤسا و ملاها و خواین خود
 را بیجان پاورم پس بلا حفظ تمام این مطالب ما مورین روس باید همه بدانند که در زمان حیات من

ال



ندارد که بهرات حمل نماید چرا که من خوب حاضر م از آنها پذیرائی نمایم و در کناره دیگری یعنی سرحد شمال مغربی افغانستان
 قلعه دهدادی را که بجهت استحکام و محافظت آن سرحد پانموده ام در مدت دو و ازده سال بنا تمام رسیده است
 و در طرف این مدت چندین هزار نفر استاد و معلم در آنجا کار میکردند قلعه مذکور بالای کوه مرتفعی ساخته شده که مشرف
 بر راه بانی است که از رود جیحون بطرف سرحدات افغانستان میانند استحکامات این قلعه زیر زمین مخفی
 میباشد و بجهت یک از توپهای بزرگ امکان ندارد بقلعه مزبور تیره وارد آورد و اخلاط بعضی از ما برین فن
 نظامی صحیح میباشد که میکونند قلعه جات هر قدر هم که محکم باشد در حضور توپخانه و توپهای بزرگ این زمان هیچ اعتبار ندارد
 ولی توپهای بحری با شیشنی تیر و توپهای کروی و با چکس و نارفلد و ما کیسم و سایر اقسام ادوات حربیه جدید
 که در این قلعه جات سرحدی دارم از بهترین اقسام ادوات حربیه است که امروزه در دولتهای دیگری دیده
 میشود و اگر اختراعات تازه دیگری هم بعمل بیاید من اول شخصی خواهم بود که آنها را تحمیل نمایم و در انبیا از
 بمبایه های خود خیلی عقب نخواهم بود نقطه که بسیار احتمال دارد دولت روس از آن نقطه حمله نماید از شرق
 آباد و مرو به برات میباشد که مشرف بر راه های قند بار و ساکوت است و از سمت تاشکند و سمرقند و بلخ که
 در راه کابل و پشاور میباشد و از بدخشان بغیض آباد و قندهار اما اگر دولت روس نخواهد با افغانان بنشیند
 شان در دیگری حمله نماید آنها را پامیر بواخان و چترال و کشمیر خواهد بود و نیز امکان دارد یک وقتی در زمان آیه
 دولت روس سوراخی پیدا نموده از راه بیرما و از راه ایران بنهند و استان حله نماید و قندهار و سهند و یک
 رسیدن من استحکامات بهرات را بیشتر از پیشتر مستحکم نمودم با نیجه روسها سمت بلخ بیشتر بجای لاکی مشغول
 کار شدند محل مذکور را هم کاملاً مستحکم نمودم بعد دولت روس توجه خود را بطرف بدخشان و پامیر معطوف ساخت
 و من بچواب این مبارز طلبی کافرستان را متوجه نمودم و از جلال آباد و لغمان و کابل و پنجشیر راه هادست
 نموده خود را حاضر کردم که در آن نقطه هم باروسها تلافی نمایم در سال ۱۲۹۱ میلادی مطابق سال ۱۲۹۰ هجری برابر
 تیمور در اندکشم که اگر دولت انگلیس خیال دارد چترال و باجو را از من سلب نماید من نمی توانم و اخان را
 تحلی دولت روس محافظت نمایم لهذا مسئولیت محافظت و اخان را بعد از انگلیسها و اگداشم احوال دست
 ایران بجای لاکی مشغول بکار میباشد لازم است که من بسرحدات جنوب مغربی افغانان که من بهرات و قندهار

که در روسها

پشاندگان ما متوجه بشوم پس باین قسم بهرستی که کار گذاران دولت روس عساکر خود را حرکت بدین
 توسط مجربین خود مصحح گردیده و برابر تعداد سربازانی که حاضر نموده باشند فوراً میفرستیم تا هر وقت
 باین نتیجه پیرانی آنها حاضر باشند و نیز حکم انهای سابق بدیشان و دروازو کولاب و روشان
 بخارا استمری داده آنها در بار خود دارم و پسرای میرها و خوانین ترکمانیه را در فرج خاصه خود مقرر
 نموده ام و باین قسم قلوب آنها بدست آورده دوستی بین خود و آنها را محکم نمودم این تدبیر در موقع
 تحلی دولت روس بسیار مفید خواهد بود اگر تعیین دارم تا زمانیکه من در قید حیات باشم و دولت
 روس میداند که افغانستان و انگلستان متفق میشوند دولت روس ابتدا بهرات یا نقطه دیگری از
 افغانستان حمله خواهد نمود باین همه تفصیل بوسه از دیک سرحدات من مشغول جمع آوری لشکر خود
 میشوند بهمانه اینکه اگر در موقع وفات من اغتاشی در افغانستان بروز نماید لشکر مزبور بجهت
 محافظت رعایای خودش حاضر باشد کویا وفات من فرمانی خواهد بود با فغانها که بروسیه تبارند
 من هم محقق باشم که لشکر خود را نزدیک سرحدات روس جمع نمایم تا اگر مسلمانهای تبعه روس یا
 سایر رعایای تشکی روس شورش عمومی نموده در روسیه اخلال انیت نمایند لشکر من حاضر خواهد
 بود تا از ما ببت خود ازواستن و نمایانیدن لشکر بزرگی بدشمن حریصی که از خارج مواظب حال او
 انیت برقرار بدارند اما از روی یقین کامل اظهار میدارم که پولتیک حالیه دولت روس این نیست
 که با دولت انگلیس یا افغانستان بچکد چون دولت روس برای اینکه جنگی حاضر نمیشد پولتیک
 دولت روس این است که با استقامت رای و استمرار استهسته است به جلویاید و قطعه خاک را بعد
 قطعه دیگری از مملکتی که می پند بسیار ضعیف باشند و نمیتوانند خود را از تحققات دولت مذکور
 حفظ نمایند تصرف نماید این است پولتیک که دولت روس خیال دارد برقرار داشته باشد از این جهت
 با هسته کی پیش آمده سرحدات خود را با سرحدات سلطت هندوستان سر تا سر وصل نماید بعد از
 انجام این پولتیک دولت سارالیه و دولت انگلیس مشغول جنگ خواهند شد درین صورت
 چندین سال وقت لازم است تا این تدبیر بوسه شمر شمبری گردد و شاید درین بین بعضی سوانح غنی

دست و پد که اسباب منع جنگ بین دو لیتن روس و انگلیس فراهم آید اینک می گویند دولت روس نمی تواند
 و میخواهد هندوستان یا افغانستان در صورت اتحادشان حمله نماید این مطلب از روی نیک نفسی
 میباشد لکن ما نباید خود را خیال داشته از روی تنبلی مطمئن شویم اگر بجهت ضرورتی که از پولتیک تعذیان دولت
 روس حاصل شود کاملاً حاضر دفاع باشیم این پولتیک اختلاف عقل و عاقبت اندیشی خواهد بود
 توأم خریدن اظهارات بجهت جلوگیری و ابطال این پولتیک شیطانه دولت روس را که نسبت به هندوستان
 و افغانستان در نظر دارد و بنام ولی عیالی فقط چند فقرات لازم را بطور ایما بیان می نمایم اولین مقنن
 آنها فقره است که قبلاً در باب آن تأکید نموده ام یعنی دولتین انگلیس و افغانستان باید کاملاً با یکدیگر منقطع
 بوده باشند صورت بودن اینگونه اتفاق دولت روس ابد هیچ یک از آنها حمله نخواهد آورد و انگلیسها
 که می گویند بجهت هرات یا نقطه دیگری از افغانستان چرا باید با دولت روس سخنیم آیا میدانند که جنگیدن بجهت
 هرات که کلید هندوستان است حقیقت جنگیدن خود هندوستان باشد اگر دولت روس هرات و
 افغانستان را متصرف شوند لازم ندارند دیگر بجهت تخریب هندوستان خیلی رحمت بجند زیرا که بجهت دولت انگلیس
 مشکل خواهد بود در هندوستان حکمرانی نماید وقتی که سرحدات دولت انگلیس با سرحدات دولت روس متصل
 نماید لازم خواهد شد که لشکر بیشتر از آنچه خزانه و مالیات هندوستان بتواند تحمل مخارج آن بشود و داشته باشد
 اشکالات و زحمات عدیده دیگر هم از بودن دولت روس بهسایه کی هندوستان فراهم خواهد آمد و غیر
 و قبیله طوایف شجاع جنگی افغانستان و تراکه زیر پرچم روس بایستند و بجنگند دولت انگلیس لشکر
 کثیر الاستعدادی لازم خواهد داشت که خود را و متصرفات خود را حفظ نماید اگر دولت انگلیس خیالی
 دارد که از قول و معاهداتی که با دولت من نموده متعبد گردیده است افغانستان را از شیطانات دولت
 روس محافظت نماید خلف و زور خرید یقین فارم دولت شارالیا چنین خیالی ندارد و دولت انگلیس
 فقط در سندهرات با دولت روس بجنگند نباید این پولتیک را آشکارا اظهار بدارند چرا که اگر دولت
 روس بوقت با افغانستان حمله بیاورد بجهت مقدمه تخریب هندوستان خواهد بود تا زمانیکه دولت روس
 که انگلیسها و افغانها متفقاً خواهند آمد که با اتفاق یکدیگر بجنگند تا تمام شوند دولت روس ابد هیچ یک از آنها

مصلحت ششم

حمله خواهد کرد چون خوب میدانند که جنگیدن با این دولت متحد خارج از قوه آن میباشد آری ثانی این است
 که دولت روس از پیش آمدن این اتفاق عذر خواهد ورزید مگر آنکه دولت انگلیس از او ممانعت نماید اگر
 دولت انگلیس میخواهد از این پولتیک شیطانه دولت روس جلوگیری نماید پس باید خود آتم پولتیک
 ضعیفی و لاابالیگری و بی اعتنائی را نسبت بحکومت دولت روس چنانچه سیاسیون گفته اند
 اجراء میداشتند ترک نماید اگر بدین دولت روس بد بند که هرگاه بیشتر از این شطیلی کند جنگ فراهم خواهد
 آمد البته تهدید سختی دولت شارلیه را باستانی رجعت خواهد داد من خوب میدانم در این وقت دولت
 روس تیره ندارد و میخواهد با دولت انگلیس بجنگد ولی تا زمانی هم که انگلیسها نسبت بحلیات دولت روس
 سکوت و بی اعتنائی داشته باشند روسها آهسته آهسته پیش خواهند آمد کرد دولت روس یکی از این سه
 مملکت یعنی افغانستان یا ایران یا مملکت عثمانی را تصرف شود یا تحت نفوذ خود در آورد اسباب صد
 آن دولت دیگر خواهد شد و نیز هندوستان تاثیر خواهد کرد لکن اهر وقتی که دولت روس نسبت یکی
 از این سه مملکت خیال تحطیر نماید دولت انگلیس باید در صد ممانعت برآید چنانچه سعدی علیه الرحمه فرمایند
 سر چشمه شاید که رفتن به بیل چه پر شد شاید که گشتن به بیل به آثار ثالث بجهت جلوگیری شطیلی دولت
 روس نسبت به هندوستان این است که دولت هندوستان باید افغانستان هرگونه ملکی از تقدیر
 و ادوات عربیه داده آزار مقدر نماید و واضحاً و آشکارا دولت روس بنماید که در زمان حیات من
 نیز بعد از وفات من مداخله نمودن در امورات افغانستان یا حاضر کردن مدعیان بجهت تحت سلطنت
 افغانستان بین دولتین روس و انگلستان اسباب جنگ خواهد کرد وید تا زمانیکه ما پول و اسلحه بقدر
 کفاف داشته باشیم افغانستان لازم ندارد و میخواهد که قشون انگلیس بهمانه جنگیدن با دولت روس
 یا اشغال آن هیچوقت داخل مملکت ما شود آری ما نیز افغانستان با آمدن لشکر انگلیس در مملکت خود رضی
 و رغب کرد و وقتی خواهد بود که از روسها بطور قطعی آشکارا شکست بخورند و هیچ وسیله که ممکن باشد نتوانند
 دولت شارلیه را از گرفتن مملکت خود ممانعت نمایند ولی تا زمانیکه افغانستان خودشان بجنگند یا
 یک نفر سر باز روس یا انگلیس را بگذارند قدم در مملکت ایشان بجهت دفاع دشمن بگذارند و البته نخواهد گذشت

مصلحت

چرا که لشکری را خودشان برای ملک خود دعوت نمایند ممکن نیست مگر با توانند از مملکت خودشان خارج کنند
 چون لشکر مذکور از جهه اقامت خود همیشه بهانه خواهند داشت که اسباب استقرار اینست بشیرم در این صورت اگر
 برینند که مملکت اینست دارد و مردم از حکمرانی آنها رضایت دارند بهمانجا مقیم خواهند شد و اگر اهالی مملکت
 بر آنها شورش نمایند میگویند شما محل ائیت عمومی شده اید و با آنچه وعده هم که ما داده بودیم که مملکت را
 باز بخود شما و گذاریم باطل شد اگر دولتین روس و انگلیس قریب افغانستان را بین خودشان بدیند یعنی
 باشند که این اقدام اساسی جنگی بین آنها و هندوستان شده طوی نخواهد کشید که بعد از بستن چنین معاهد
 جنگ مذکور واقع خواهد شد در صورت این تقسیم پنج ترکستان و قندهار و هرات و خوار یعنی ولایاتی که بطرف
 غربی کوه هندوکش واقع است و قسمت دولت روس خواهد شد دو ولایات مذکوره با استعدادترین و
 حاصل خیزترین ولایات افغانستان پستاند محلات جلال آباد و کابل که قسمت انگلیسها خواهد شد هند
 استعدادندار که مخارج خود را هم از عهده برآید این اشتباه بزرگی است که میسیون انگلیس در باب دوستی
 من سلسله دارند وقتی که انگلیسها بپسندند که حکمران افغانستان عاقل و مقدر و صادق باشد
 تحریف و منفعت آنها در این است که از او بهر ایمی نمایند امیر ضعیف بحال و نامحرب و نامتهدی که تحت سلطنت
 افغانستان ممکن باشد با محبت افغانستان و نیز برای هندوستان خطرناک خواهد بود اخطار رابع این است
 که انگلیسها نباید از دولتین ایران و عثمانی تعاضل نمایند چنانچه از چند سال قبل غفلت ورزیده اند و نباید بگذرانند که این
 هر دو مملکت در دست روسها بیفتد یا تحت نفوذ آنها آید و باید انگلیسها کمال سعی را داشته باشند که دولتین
 ایران و عثمانی را مقدر نمایند و کوشش کنند تا آنها را با خود دوست نمایند بر حسب ایامی که در محل و کراش
 کرده ام دولت انگلیس نیز باید اقداماتی بعمل آورد تا دولت ایران و عثمانی و افغانستان با هم دیگر اتفاق نمایند
 چون هر سه با هم متفق شوند گو با تمام مسلمانهای دنیا متحد شده اند آنوقت این اتحاد بمنزله دیوار محکمی است
 که در مقابل شیطانات روس کشیده است این اتفاق اسباب ائیت عمومی در تمام نقاط آسیای خواهد کرد
 که روسان در اینجا با مشغول شیطانات باشند و خوف آن است که در زمان آتیه جنگ بسیار سختی وقوع بیاید
 پرواضح است اگر این هر سه دولت اسلامی که بواسطه دین به هم یکدیگر کی دارند و سلامتی آنها هم بستن است

که با همه
 که با همه

مصلحت

که بجهت یک اتحاد داشته باشند با دولت انگلیس دوست باشند تمام مسلمانهای دنیا مجبورند که موجب
 شیرفت مقاصد دولت انگلیس باشند اشعار خامس این است که بجهت دولتین انگلیس و افغانان لازم است
 که قوه نظامی خود را برقرار داشته باشند و باید ساعی باشند که رهایای آنها متمول باشند و دارای لشکری
 باشند که برای منع پیش قدمی دشمن کفایت نماید مثلا شخص اگر مزاج خود را قوی نگاه بدارد بهتر است از اینکه
 از ناخوش شدن دو استعمال نماید چنانچه یکی از شعرا میگوید اگر خواهی ایت اندروطن به بدل صلح جو
 و دم از جنگ زن تو هر دم مینای پیکار باش به ولی استی رانان یار باش به که باشد رعیت چه
 اسوده حال به و یک سلطنت را نباشد زوال به رعیت چه دیوار محکم بناست به که ایوان شاهی فرارش پست
 بهترین وسیله بجهت حصول رفاهیت افغانان ترقی صنایع و حرفت و ترویج علوم و تجارت میباشد تا
 رعایا کارها مشغول بوده باشند با سوده کی تحصیل امور معیشت نمایند و در ایجه دیگری این است که حاکم و محکومان
 یکدیگر مانوس کنند و جنالوات مردم را درک نموده رفع تظلمات آنها را بنمایند و تمام آنها را بدون تهمین
 ممتی یا فرقه یا مذبهی یا سیاسی یا سفیدی رنگ حقوق بالسویه بدهند یک نکته دقیقی در پولیتیک آسیائی دولت
 روس که قابل تحسین میباشد این است که در ترکستان متصرفی روس رهایای مشرقی آن هم بنام
 رفیعه کهنلی و جزالی از تقامی یا بنده و مزاجت و موالت بین این دو طایفه خیلی بیشتر از مزاجت و موالت
 بین انگلیسهای هندی المکن و خود هندیها در هندوستان میباشد اینها همیشه از یکدیگر دوری میجویند اگر شخص
 انگلیسی از هند به آن پسر و تمام جماعت آنها از آن زن و شوهر شرف کرده و آنها را بنظر تعصب و حقارت می
 پسندند نتیجه این امر این است که انگلیسها و هندیها از استدراک حالات یکدیگر عاری میشوند و از یکدیگر کجی
 چنانکه اندام دیگری که در هندوستان خیلی اسباب تا سف است این است که روابط دوستانه که سابقا
 بین مامورین قدیم انگلیس و هندیها در هندوستان برقرار بود حالا در تنزل میباشد و جهتش این است که
 مامورین کشوری جوان تازه تربیت شده بعد از پیرون آمدن از امتحان از انگلستان به هندوستان میآیند
 از امورات دنیوی و معاشرت با خلق تجربه ندارند و مدت خدمت خود را در هندوستان کار موقتی میدانند
 و چون وسائل مسافرت بین هندوستان و انگلستان خیلی سهل میباشد و اینها میتوانند زود و بلافاقت

و الو

انگلی

دوستان خود با خلقتان بر وفادارین جهت مایل نیست باشند در هندوستان کسی دوستی نمایند ولی انگلیس
 بندی المسکن قدیم در خود هندوستان متوطن شدند و ستار از بفرله وطن خود میدانستند و بدین جهت لابد بود
 که با خود هندیهام را دوت داشته ازین آنها دوست بگرد چون در باب احتمال حمله روسها به هندوستان
 و افغانستان و در باب مسائل جلوی گیری دولت مذکور اظهاراتی نموده ام حال سعی می نمایم تا واضح سازم
 که تا چه اندازه روسها بر خطا پیاشند و آیا تخیر هندوستان بجهت آنها امکان دارد و یا خیر بسیار متاسفم
 که جواب این سوال اسباب یاس و دستهای روسی من که از آنها خیلی مهربانی و همان نواری می دهم
 میشود ولی از روی صداقت با آنها میگویم تا زمانیکه افغانستان با دولت روس متحد نشود تخیر هندوستان
 از برای دولت شارالیهها غیر ممکن است و اتحاد افغانستان با دولت روس در این غرضیت بیشتر محال است
 اگر روسها مصلحت مرا که دوست صیادق آنها پیاشتم و واقعا با آنها خالصانه صلاح میدهم زیرا که من
 کمال ایشان و دارم و درین احسان آنها پیاشتم قبول نمایند باید اقدام باین کار نمایند نتیجه این اقدام بسیار
 خرابی دولت روس خواهد گردید و یقینا انجام آن مثل انجام حکایت ذیل خواهد بود شخصی بسیار لاغر و
 وزنش میل داشت که شوهرش قدری فربه شود و آن شخص هم خیلی شوق داشت که با خانه های زنبور بازی نماید
 اگر چه عیالش چندین مرتبه با او گفته بود این کار را ترک نما اما حرف اعتنائی نیکو و اتفاقا روزی زنبور با بیجان
 آمده بسر و روی او ریختند و او را خوب نیش کاری نمودند چون بخانه آمد از شدت درم صورتش فریشت
 و چاق شده بود عیالش از دیدن این تغییر می که در وقتا از صورت او ظاهر گردیده بسیار متعجب شد از او پرسید
 که چکار کرده که باین چاقی شده ای جواب داد که زنبورها مرا نیش زدند و خلی هم در دندم عیالش دعا کرد
 ای خدا در شوهرم رافع نما ولی در مش مجال خود باشد اما بدبختانه دعایش بعکس نتیجه بخشیده اما س آن زد و دروغ
 شده لکن سمیت باقی مانده خون او را فاسد نمود انجام اقدامات دولت روس بجهت تخیر هندوستان همین قسم
 خواهد بود و باین معنی که اگر رفتن هندوستان عاجز خواهد بود و درج و صدمات جنگ سختی از برای آنها باقی مانده است
 آنها را زیاد خواهد نمود اگر یکی از حکمرانهای آئینه افغانستان با دولت روس در طرح ریزی دولت شارالیه
 بجهت تخیر هندوستان متفق شود دوستی و همراهی امیر مذکور از سلطنت دیگری خیلی معتاد خواهد بود بدین امل

از آنها



مصلحت ششم

همایه نزدیک هندوستان میباشد با چنانچه قبلاً و انجمنان داشته ام اینگونه اتفاق بجای محال الوقوع است و
 سند بسیار نازک و مشکلی میباشد اگر یکی از امرای آیه افغانستان احمقانه دولت روس یا دولت انگلیس را
 دعوت نماید که آمده ملک او را متصرف شوند یا از ملک او عبور نمایند نتیجه این اقدام همان خواهد بود که در
 زمان شاه شجاع بوقوع رسید که افغانها شاه مذکور روزی انگلیسها را می که شاه فرورانه را دعوت نموده بود که
 داخل ملک او بشوند بقتل رسانند دولت انگلیس بعد از آنکه دو مرتبه امتحان نموده است میخواهد دفعه ثانی
 همان امتحان را بنماید و اگر دولت روس غافل بوده باشد از مخارج و زحمات و صدقاتی که بدولت انگلیس
 واردا شده است سبق خواهند گرفت و در امورات افغانستان اگر خود امیر افغانان هم آنها را دعوت نماید
 مداخله خواهند نمود و از ملاحظه نقشه افغانستان معلوم خواهد کردید که قبل از ۱۸۶۴ میلادی مطابق ۱۲۳۳ هجری
 و قبل از سلطنت شاه شجاع که بعد از آن انگلیسها شروع بداخل نمودن در امور و زارات افغانستان کردند کشمیر
 و سایر محاللات سرحدی که حالا جزو سلطنت هندوستان میباشد تحت حکمرانی اسلاف من بوده و اینها را
 انگلیسها خورده خورده در مواقع اشکالات و نزاعهای داخلی و فتنه امرای افغانان یکی بعد از دیگری متصرف
 گردیدند و هر وقت موقع مساعدی بدست آنها آمده از تصرف نمودن قطعه بعد از قطعه دیگری مضائقه نگردند
 مثلاً پولتیک لارولتن در تجزیه حیرال و یاسین و کلات نصیر از تحت تسلط امیر شیرعلخان این بود که افغانان
 قطعه قطعه گردیده با مارات کوچک منقسم گردیده بجای ضعیف کرد و بعد از آن بموجب عهدنامه کندک متوجه
 ۱۸۶۴ میلادی مطابق ۱۲۹۶ هجری پنشنگ و سیبی و گرم و شنواری و خیره و پوار کوتل را از قبضه افغانان
 گرفتند و تمام قطعه جنوبی افغانان را که در جنوب سرحد سند علیا واقع است انگلیسها در سالهای گذشته
 بجهت اجراء پولتیک خود معروف به پولتیک پیش افادون متصرف گردیدند و مصارف زیادی باینها
 هندوستان فقیر و گرسنه وارد آورده اینکار را کرده اند و این قطعه ملک را حالا بلوچستان متصرفی انگلیس
 مینامند اگر چه از هر صد نفری از اهالی آنجا نو نفر افغان و ده نفر بلوچ میباشد انگلیسها متوجه جانشینان
 باجو و دیرو سوات و نواجی و بلند خیل و چغانی و وزیر و چمن نور را متصرف گردیدند دولت هندوستان
 بسیار من غضبناک شد که چرا من سهار و موهمند و کافرستان با آنها و اگر از شرم دولت هندوستان

تصویر نمود
 در این کتاب

تصور نگردد که هر چه ولایات و سرحدات هندوستان از خط سرحدی قدیم موسوم بخت (لارولانس) که قلم
تجدید شده بود تجاوز نموده بیشتر ساینده خارج محافظت این خط تمدن بیشتر از قوه خزانه هندوستان خواهد بود و در
دولت خارجه حمله پاورد و این خط عالی به بیشتر از خط سابق در معرض خطر خواهد بود و پولتیک دولت روس در بسا
شکل این است که بمالک ضعیف حمله نماید و مالک قوی را متعرض نشود چنانچه پست و پنجال قبل از این بی
ببسی بدست آورده با هم آنها جنگید و بعد از آن توجه خود را بطرف افغانستان منعطف ساخت و نمیکند افغان
تحت حکمرانی امیر مقتدری در آمد ولی کسی از گوشه کشمیر و چترال مواجعتی ندارد که بوستان پامیر را متصرف گردیدند
و فیکه انگلیسها کشمیر و چترال را در مقابل دولت روس مستحکم نمودند دولت مشارالیه با جانب چین و ایران متوجه
گردید و در این اثنا با هم با کمال اضطراب نظر موقعی پاشد که بعد از وفات من یا موقع مناسب دیگری افغان
حمله پاورد اگر دولت روس با عساکر متفقه دولین انگلیس و افغانستان باین قسم بکنند که دستجات قشون خود را
از راه کوهستان پامیر بر سر کشمیر و چترال بفرستد و از راه بدخشان بسرفیض آباد و قندهار روانه کند و از راه
سمرقند و تاشکند بسرخ و از راه عشق آباد و مرو و کوشک بسهرات یا از راه بسرفند و اروشا لکوت بفرستد و واضح
این اقدام بسبب جنگ طولانی پر مخارجی خواهد گردید و لازم خواهد گردید که لشکر روس بچندین قسمت منقسم گردد
و چون دولت روس در حدات چین و ژاپون و اطریس و المان و عثمانی و نیز بجهت محافظت مملکت خود از شورش
و اغتشاشات عمومی ترکمانهای مسلمان و سایر رعایای تشکی لشکر زیادی لازم دارد و تعداد خیلی قلیلی عساکر
خود را می تواند بجهت جنگ در هر یک از این نقاط هدیه که از عهد کیم بسیار دور پاشند حاضر نماید بجهت دولت روس لشکر
بقدر کفایت ندارد و پول و آذوقه و حیوانات بارکش هم بمقدار لزوم ندارد فرض میکنیم که دولت روس توجه خود
منحصر بخدمت نمودن بهرات و پنج و سرحدات افغانستان نماید در صورت اگر چه تعداد لشکر خود را اجماع میدارم ولی
یقین که من لشکر انگلیس را لازم ندارم که داخل مملکت من بشود و اینقدر میدانم که اگر انگلیسها در اروپا و روسها
حمله آورده قطعه های آنها را کلوله برکنند تعداد لشکر روس کفایت نخواهد کرد که بالشکر من مقابل شود و نیز
با حکمرانان و خوانین مسلمانان سابق کولات و دروازه بدخشان و شخنان و روشان و بخارا که حالاً در براب
من پاشند بکنند و این اشخاص بواسطه اقوام و دوستان و نفوذ خود در ولایات شان خیلی اشکالات بجهت



دولت روس فراهم خواهند آورد چنانکه تواند جایای خود را آرام نگاه دارد و مجرد ارض میکنم که دولت انگلیس
وجود معاهدات خود بدولت افغانستان نگذارد بلکه از جمله روسها برات مانع جلوگیری نمایند بخمال
کمان می کنند چنانچه در ششصد میلادی مطابق سنه ۱۲۸۱ هجری قمری چیده را گرفتند و انگلیسها با آنها جنگند مذکر برات
مانع را هم تصرف شوند در اموال هم باز نخواهند جنگید ولی دوستان روسی من اشتباه میکنند افغانها تا
زمانیکه بخیر از آنها زند باشد که بجنگد هرات را یا یکو جب از خاک خود را بر و سها و اگذا ر نخواهند شد و اگر توانستند
رو سها از مملکت خود خارج نمایند افغانها را با انگلیسها خواهند داد و اگر دولتین متفقین انگلیس و افغانان را
رو سها در هرات و بلخ شکست بدهند ثانیاً آن عساکر متحده در کابل و غزنین و قندهار صرف آبرانی نموده مشغول
دفاع آنها خواهند شد و نیز ثانیاً هم از ساکتوت الی پیشا و و چترال در صدد مدافعت استقامت خواهند نمود در
تمام این صور منفر و ضمه باز صرفه با انگلیسها و افغانها پناهندگی را که خاک خودشان می جنگند و نیز این صرفه را
دارند که هر سرباز و هر زارع و دهقان افغانان را می توانند حاضر نموده که بار و سها بکنند و دولت روس
همان غبن را خواهد داشت که سمری اول فرانس در زمان جنگ فرانسه و اسپانیول داشت اگر لشکر
خیلی زیادی فرستاده شود سربازها از قلت آذوقه تلف خواهند شد و اگر لشکر قلیلی ارسال دارد دشمن
انها را مغلوب خواهند نمود صرفه دیگری برای افغانان و هندوستان این است که اگر در اول موقع دفاع
شکست بخورند نقاط ثانی و ثالث دارند که در اینجا اجتماع و تیره نموده مشغول دفاع شوند و اگر دولت روس
بخواهد این مسافت طویل را طی نماید و دنباله خود را بدست جماعت مسلمانان افغانان و ترکها و اگذا ر
این اقدام بسیار خطرناک خواهد بود اگر دولت روس شکست بخورد مملکت وسیع آن که رشته بایش همه
از ظلم و تهور نه از عدل و ملطف بهم پوسته شده است کینحه و پاره پاره شده بقسمی که اگر رشته کردن
بندی را بگشایی که پاره شود تمام مرواریدهای آن از هم دیگر پاشید و متفرق میشود و اتحاد دولت روس نمی تواند
مقدسه لشکر خود را تا حد سردی سپردیش بر دوزیر که بجهت این اقدام چندین هزار میلیون پول و جنگ چند
ساله لازم خواهد داشت روس بسبب عسرت مملکت خود و بجهت اشکالات زیادی که از عقب بران در مملکت
خودش فراهم خواهد آمد از عمده اینکار نمی تواند بر آید بهر حال صرفه بجهت انگلیسها در این خواهد بود که اگر جنگی اتفاق نیفتد

بسم الله الرحمن الرحیم
در این کتاب...



باید هر امر شروع شود چون در این صورت افغانستان حکم اسلحه و پول دولت انگلیس در آسیا خواهد بخشید و
 خود انگلیس در اروپا با دولت روس باید بکلیه پولتیک دولت انگلیس باید این باشد که نه فقط سرحد هندوستان
 بجهت حمل روس مستحکم نمایند بلکه سرحد افغانستان را در مقابل دولت روس مستحکم نموده از جمله مذکور بجای فراغت داشته
 باشند و حالاً فرض میکنیم اگر چه امکان ندارد اگر روسها بهرات و پنج را متصرف شدند انگلیسها بعضی اینکه روسها
 را از آنجا با خارج نمایند از روی نادانی بدون اجازه یا دعوت افغانستان را در کابل و قونین را بحد ضبط
 در آورند این پولتیک از برای افغانستان و هندوستان با مساوات خطر دارد زیرا که افغانستان از
 پیش پای دولت روس برداشته خواهد شد و اهالی افغانستان از اینکه دولت انگلیس با آنها نقض عهد
 کرده و وعده خود را نگیرد و ادون با افغانستان خلف نموده است بجزیه خاطر گردیده و خود را تحت نفوذ دولت روس
 خواهند آورد و این اتحاد خواهد بود بین دولتین روس و افغانستان که از دولت انگلیس دفاع نمایند در صورت
 مفروضه دولت روس غلبه کرده حاصل خیزترین و با استعدادترین ایالات افغانستان را که بطرف شمال
 و مغرب کوه هندوکش واقع است یعنی ترکستان و قندهار و هرات را متصرف خواهد شد و محال است
 در شرقی کوه هندوکش از پیشاورد تا جلال آباد و کابل قسمت انگلیسها خواهد گردید و اینجایالات خیلی باری و کم زریع
 میاشند در این حالت دولتین روس و انگلیس بین خودشان عهدنامه بسته قرار تقسیم افغانستان را بدهند
 ایالات هندوستان از جمله مخرج استحکامات و محافظت این نقاط دفاعیه بر نیاید و عهدنامه مذکور را اساسی خواهد بود
 که دولت روس بنامی گذارد تا بفرانت بجهت حمل نمون هندوستان تیره نماید ولی عهد میکنم خداوند را که انگلیسها
 و افغانستان بقدر میفهمند که سلامتی و اقتدار آنها بسته با اتفاق است و اتفاق از برای آنها بسیار خطر دارد و در اوقات
 بر مملکتی زمانی میرسد که جماعت سیاسیونی که عقاید قدیمه را دارند با جماعت سیاسیونی که اعتقاد است جدید
 حاصل نموده اند و طالب ترقی میباشند با هم در معرض مشاجره برمی آیند اگر دولت آن مملکت از این خطر سالم
 بیرون آیند روز بروز مقتدر تر و متمکن تر میشود ولی اگر دولت مذکور بخواهد تمام ایتمات مردم را برای اینکه بیشتر
 آزادی خیالات و حرکات و اظهارات تحصیل نمایند بهم بزند ملت مذکور بحالت ضعف و شکنجی میاشند اینجالت
 تواریخ انگلستان وقوع یافته و گذشته است هندوستان هم چند سال قبل از این در همین حالت بوده است

حالت مذکور از خوش بختی حالانگشته است امروزه بندیهای با اطلاع و تدبیر هوش که بطرز جدیده نخیس
 تربیت میشوند و اند حکومت انگلیسها را در مقابل حکومت روسها کاملاً مغت پاشند اگر چه معترف دارم
 که دولت انگلیس مثل دولت روس لشکر زیاد حاضر رکابی ندارد ولی قول یکی از خبر السامی بزرگ یعنی ملیون
 را بخاطر دو سه تایی روسی خود میآوردم که میگفت شکت انگلیسها را بدان کسی نمی بیند باین معنی که رعایای انگلیس
 اینقدر پر شوق و با وفا میباشند که هر قدر لشکر انگلیس شکت خورده و تعداد کثیری از آنها و وطن آنها بقتل
 میرسد در وفاداری و سرگرمی و جبرای بدولت خود بیشتر بچوش و غروش میآیند و میخواهند که دشمن بشکست
 نمایند اینجالت مخط منحصراً خود جز از انگلستان نمیباشد بلکه بهر یک از مستعمرات آنها اثر نموده و از مستعمرات
 مذکوره دست و دسته عساکر و دطلب بجهت کمک و وطن اصلی خود میفرستند تا اینکه دشمن کاملاً مغلوب شود
 دیگر نمیتواند بحال آمده بجنکه اینقدر میتوان گفت که اگر چه دولت لشکر حاضر رکاب زیادی ندارد ولی هر فرد
 واحدی از رعایای آن حاضر است در لشکر انگلیس زیر پرچم منصوره دولت مشارالیهها بجنکه لند تمام نفوس
 سلطت انگلیسها یا بقره لشکر دلف میتوان شهر و دیار زمان جنگ اینها دطلب شده داخل لشکر گرد
 خواهند گردید لند دولت انگلیس میتواند خیکه که پول و اسلحه و آدم فراوانی لازم دارد جاری بدارد تا اینکه
 استطاعت دولت روس بجهت گاه هاری لشکر خود تمام شود و فتح با انگلیسها خواهد بود چنانچه همیشه در هر جنگ
 بزرگی که دولت انگلیس با دولت روس یا فرانسه یا سایر دشمنان نموده است فتح با دولت

مشارالیهابووه است

خاتمه طبع هر عنوان و فایده بر زبان ستایش و سپاس حضرت ملک الملکی است جلت عظمت که روز
 سلطنتش بی پایان و دور خداوندیش جاویدان است چنانچه خود تبارک و تعالی فرموده لمن الملک
 الیوم ابره لذلوا احد القهار پانچ و هدی چنانچه شاع گوید مجموعه کون را بقانون سبق کردیم تصنع و رقاً
 بعد ورقه حکما که ندیدیم و نباشد یقین و جزوات حق و ششون ذاتیه حق و هم درود نامعد و ایشا
 سیکاه تجسد محمودی که خاتم شریفش خاتم نامه نبوت و خادم ضعیفش مخدوم صاحبان قدرت انصاف
 اورنگ نولاک و سندنشین ما خلقت الافلاک که از تاج و تاج محمد آرا سوشش بر افسر و از خلقت و لکن بر

و حاتم البیتیش آرایش سیکر لویای پادشایش از نصر من الله و دور باش جهان کشایش انافحا و خودم تره
 لکرو من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی کثور خلوس حضرتش را کت نپا و آدم بن الماء والظین اشاره
 و ظهور و تش را مقام فی اعلی علیین محل نظاره پ محمد که و شمس شرجی زو ویش پ محمد که و لیل
 رمزی رمویش پ زواج که شته به آنچه ز ممکن پ همه سر قدم ساخته رو بگویش پ سپس تقدیم خاکبای
 ان شهسوار عرصه هستی که کوی کنت مع الانبیاء ترا و می جبر با چوکان اما عمن عجمه محمد بوده و سر
 شریف انت منی بمنزله هرون من موسی را از سر پنجه خیا ط و ما یطق عن النہوی حمایل سیکر نموده و هم
 امجاد و ذراری پاک ترا دش تا روز معاد افزون باد اما بعد از آنجا که هر یکی را زوالی و بر نفسی
 را و بالی و هر وجودی را فناست سواى ذات واجب الوجود انشا هتقی که خود فرمود کل شیء الاک الا حبه
 و در باره ما سواى سروده و اذ اجابوا لهم لایساخرون ساعة ولا یستقدون امیر بنی نظیر فرمان ده صاحب تدبیر صفا
 صداقت بنیان اغنی امیر عبدالرحمن خان سقی الله شاه که جمیع سوانح عثمان را این مجموعہ جامع است دلیل که از تاریخ ختم کتاب
 تا زمان رحلت ایشان مرقی قابل تمادى شد در همان شب و بهما ساعت که ختم ترجمه جلد اول پایان آمد داعی حضرت حق
 لیک اجابت سرود و اینچنان فایز ابرو و نمود پس تحت امارت افغانان را بالارث والاتحاق بوجود سعود و والا
 حضرت حبیب الله خان صان الله ایام دولته عن اللغات و احداث همین فرزندار جند آن طاب شاه زینت
 و از غایب مورافایه که با صلیه که از این قضیه پر بار که شته مرحوم مغفور آقا میرزا عبدالرحمن خان که معین ترجمه جلد اول
 پیوسته از این سری و دور در گذشت که روحش شاد و روشن مستغرق بکار رحمت یزدی باد پس از آن بنده ضعیف
 اخراجار و بکشان روضه نیتیه رضوی علی و اقد با الف السلام و تهیه میرزا حسینعلی شیرازی چون ترجمه کن کتاب است
 باینبای وطن بلکه با فردیتر مینداشت لهذا خود را بجای امر جوم بهر و رواشت و در خدمت سرکار کثیر الاقدار آقا
 مرتضی خان دام اقباله نایب اول خیرال قوسو لکری دولت بیته اکلیس فی مرکز خراسان که مؤلف و مترجم این کتاب است
 و نهما اوقات خوشتر امصرف نموده تا بحمد الله تبارک و تعالی در آخر شهر ذی قعدة الحرام ۱۳۱۹ بمقصود خود نایل وار
 کار ترجمه آن قوه حاصل گردید شعی از ارباب دانش و پیش خیان است که بموجب انسان محل نسیان فاول ناس اول کتاب
 بر نقطه کم و زیادى که در کتبخانه کتیری ندیده در گذرند چشم اغراض برابر است پ دیده به باین بار است تمت کتاب
 بعون الملک الوهاب فی نهم شهر جمادى الاولى ۱۳۲۰ یدخل الاحمر سید علی غفر الله له و آبا

تفصیلاً موله الی غیر

کتاب مستطاب تاریخ
افغانستان که در خراسان تطبع شد
بود از حیث خط و چاپ چون مطلوب است
و انس نبود لهذا عالیشان عمده الاقران
آقا محمد باقر باجر کتاب فروش ولد ارجمند
انتخاج و تعمیر حاجی محمد رحیم باکمال

سعی و وقت و حسن خط و
و کاغذ و در کماله طبع
رژور طبع و آورد

سال ۱۲۸۰

